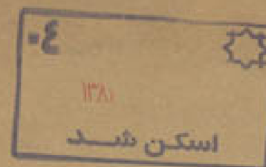
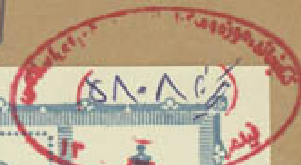
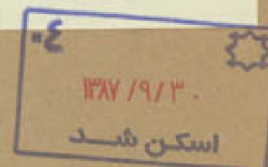
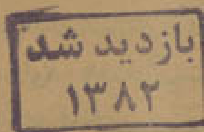
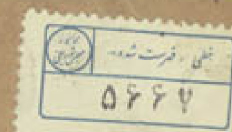

اسکن شد




۱۳۸۷/۹/۳۰
اسکن شد


بازدید شد
۱۳۸۲


خطی - فهرست شده
۵۶۶۷

ـلام را از میامن نصفت و مرحمت این دودمان نامدار **مصراع** تا چرخ تاجدار بود ارض بر قرار ممتع
برخوردار داد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت صاحب قرانی تخت سلطنت و جهانبانی را
ـز شکوه همایون زینت بخشید و بشارت **بیت** سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی
ـش زمانه از زبان قضا شنید **بیت** سر گنج بکشاد صاحب قران بخندید کآنکه آن آشمردن توان بخشید چندانکه گرشد آن زمین
بخشش نترسد خدیو دلیر مجموع کلانتران و سروران الوس جغتای را از امرا و ارکان دولت بانواع نوازش
ـو تربیت سرافراز کرده این پایه قدر و منزلت برافراخت و تمامت ذخایر نفایس امیر حسین را علاوه جزایل
ـواهب و عطای پدیدیع ساخت و همه را از جانب انعطاف ارزانی داشت تا هر کس بمقام خویش باز گردد و
ـتا همین عدل نصفت در هوای آن دیار پرواز دهد **گفتار در مراجعت صاحب قرانی سوی دار الجند
بلخ و انشاء قلعه و حصار قرشی** رای عالم آرای حضرت صاحب قرانی مراد پیر جهان بلاس را بحکومت بلخ و توابع
نصب فرمود و عزم مراجعت جزم کرده در حمایت حفظ الهی **بیت** روشن دل و دادگستر و شاه
ـودی توجه بصوب کش نهاد و بر آب جیحون که از بلخ تا بدانجا شش فرسخ است یکی پل بسته بسعادت
بگذشت و در جلگای کش بر لب آب خشکار مرغزار خوش را مخیم نزول همایون ساخت و دیده اولیاء دولتش
را نور بهجت و سرور افزوده و سینه اعداء مملکت نیران ویلا دنبور فرموده شاه عالم پناه مدة دو ماه **نظم**
بنزول دران منزلت بهشت آیین که هست غیرت نزهت سرای خلد برین توقف فرمود و بساط عیش
و عشرت چون سماط فضل و مکرمت علی الدوام بکام گسترده و گوهر مراد که در بحر امید گنجد صدف دولت
بر حسب آرزو بر آورده **بیت** بفرخ ترین شاه جوانبخت بدار الملک خود شد بر تخت جهان از عمارت داد یافت(؟)
و ولایت را از فتنه رستگاری و در آن ایام آن خواص بندگان و هواداران که در دین مرتبه بوظایف خدمتکاری
و مراسم پادشاهانه اختصاص بخشید و بر صنوف مواهب سینه کامی داشته بمراتب و مناصب علیه رسانید **بیت**
ز هر یادی شاه گردون شکوه نوازش بسی کرد با آن گروه سران سپه را که بردند رنج بخورداد داد دینار و گنج
غنی کردشان از زر انداختن ز نو هر زمان خلعت ساختن و هر کسی بحسب فرمان قاآن و عنایت مقرر گردانید
و بقدر قابلیت و استعداد خلعت منصبی بمقام استحقاق بر ذات ان جلد [illegible] ضبط دار و [illegible]گی
سمرقند علاوه امارت و منصب دیوان و دیگر ترتیبها فرمود و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر عباس و اسکندر
و عالم شیخ و علد قوچین و اوده شیر قوچین و تمادی اتاق برادر توکه قوچین را امارت لشکر تواچیگری

که ثانی منصب سلطنت است پیش از آنک تفویض فرموده بود و بوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا و حاجی
محمود شاه و ایلچی بهادر و دولتشاه بخشی را امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و اقتمور بهادر
را مقدم سپاه گردانید و ختای و شیخ علی بهادر و اقتمور را بزرگ ایشان و کلانتران بهادران ساخت و برین
منوال هر کسی باندازهٔ رتبت و استیهال بشغلی لایق و کاری مناسب مخصوص گشت بیت
تا بتیغش جهان بپیرا کرد • عالم بگرفت و کام دنیا کرد • هر بنده که بر کمال رعنایی رفت • بر مرکب سروری سواریها کرد
و هم در خلال آن احوال بسعادت و اقبال روی ابهت و جلال بصوب نهضت و استقلال بخطهٔ فرخنده فال فیروزی نما
سمرقند آورد و آن شهر گزین را که از شهرت نامت دشت و طراوت اشجار و حصانت عمارات و سلامت
انهار طبع هر دیار و غیرت سایر بلاد و امصار است مرکز رایت دولت گردانیده پای تخت ساخت
و بنیاد قلعه و حصار و انشاء عمارات عالی و قصور رنگین فرمان داد و سرکارها برای قسمت فرمود امیر آقبوغا
را بصرف اهتمام و اتمام آن شغل نصب فرمود و چون مجاری امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت حضرت
کیوان رفعت آنحضرت بتدارک خللها که در ایام سابق بواسطهٔ تراکم حوادث روزگار بر احوال آن دیار راه
یافته بود التفات نمود نسیم مرحمت و رأفت از مهب نصفت و عدالت وزیدن گرفت و سحاب انعام
که چون انعام سحاب عام بود بر کشتهٔ نا امید همکنان باریدن آغاز نهاد و باندک مدتی سمرقند بیمن مکرمت
و معدلت آن جهاندار دین پرور از غایت آبادانی و کثرت اهالی و سکان و بسیاری سواد روا داده از اطراف
از اطراف و اکناف کیهان بمرتبهٔ رسید که از آوازهٔ آن مصر با منقبت اِهبِطوا مصراً فانّ لکم ما سألتم
خامهٔ رشک در نیل زد و بغداد با هر چند دار السلام که لقب مشتقست موسوم شده از رشک حسد و غیرت
چو دست سیلی بر جبین روانست بیت از پی رشک بر سمرقندش • دجله انگیخت بر رخ بغداد • و امیر موسی
که هنگام توجه حضرت صاحبقران بجانب بلخ در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده بود باز گشت
و چون خبر فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرف ترکستان رفته بود و در اثناء این احوال حضرت صاحب قران
جتکین ترچین را بطلب او فرستاد و چون باو رسید قضیه بجنگ انجامید و امیر شکست یافته گریخت و بتنگی
بالا رفته در ییلاق و کوهستان سرگردان میگشت تا دگرباره امیر قولغاج برادر حسین برحسب فرمان قضا جریان
با جماعتی متوجه او شد و چون امیر موسی با دو کس حرم خود از آب سیاهی ایشان بدید بی توقف گریخته و امیر قولغاج
در پی او شتافت اما بدو نرسید و امیر موسی با دو حرم از آب جیحون گذشته بشبورغان پیش زنده چشم

رسید

رسید و آغاز اغوا و افساد بنهاد و باغوا رسانید که زنده چشم عنقریب زنده نماند جمشید در تحت و تصرف
دیگران در آمدند بیت از صحبت بد بتر صحبت بد باشد • دین بکشد یقین دان از آنک خود باشد • گفتار در
قورلتای حضرت صاحب قرانی در عین اقبال و کامرانی در تیرماه همین سال حضرت قران جهانگشای
جهت قورلتای بجمع آمدن امرا و تومانات و هزاره جات فرمان داد بموجب برحسب فرمان چون اقبال و دولت
و ظفر و نصرت روی بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند بیت ز اطراف شاهان و گردنکشان •
رسیدند بدرگاه صاحب قران • مگر زنده چشم پسر محمد خواجه اپردی که چون دولتش برگشته بود و چون نکبت
تخلف نمود آنحضرت ایلچی فرستاد تا او را از وبال عصیان رسانیده بقورلتای طلب دارد چون ایلچی بدو رسید
و سخن برسانید که اگر در مقام اطاعت و انقیادی بی توقف بآستان سلطنت آشیان می باید شتافت زنده چشم
زبان تملق باظهار ایلی برگشاد که بیت من بندهٔ فرمانم که خداوند کرامند • شمشیر و کفن بر کف و گردن بکمند او ماند •
و ایلچی را اعزاز و اکرام کرده باز گردانید قرار بر آنک او نیز از عقب روان شود اما آن عهد را نکرده و از آن جانب کسی
آمده از سر وقوع بمسامع علیه رسانید که زنده چشم تحقیق از جادهٔ انقیاد برگشته و پیشتر از وی امیر پیر شاه ایلات
و پیر علی تلاجی که با امیر حسین در مقام یاغی گری بوده که چون خبر فتح حضرت صاحب قرانی شنیدند بتیغ و در رفته
از طرف خراسان روی اطاعت و هواداری بدرگاه سلطنت پناه نهادند و چون زنده چشم از آن معنی آگاه گشت
از طریق مکر و غدر با اسباب صحبت و عشرت از سادری و شراب و ما یتعلق بهذا الباب بر سبیل ایشان
آمد و در موضع دلبه ییلاق ایشان را طوی داد و در حال استیلای سورت شراب بر و بر دست بگرفت و بند بر پای
نهاد و بدست برادر خود پیر محمد سپرد و بعضی مردم با او گفت که ایشان را بدرگاه حضرت صاحب قران
رسان و در خفیه با برادر مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد پیر محمد ایشان را نیم روزه راه برده در شب کار
کار ایشان ساخت همان شب باز گردید و پیش برادر آمد و چون رای حضرت صاحب قرانی برین احوال اطلاع یافت
امیر ایلجایتو را فرمود برو و خویش خود را ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نار اجو تشی
بجنبش صرصر قهر انگیز بر نیاید چه کار دین قماش خود رای شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من از آن
می اندیشم که نصیحت با او سود مند نیفتد و مرا خجلت باید برد اگر رای عالی مصلحت نماید بی من خواجه یوسف
بکفایت این مهم کمر بندگی بندد حضرت صاحب قران عذر او را مسموع داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد
تا زنده چشم را طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشبورغان رسیدند آن خودرای عاقبت نا اندیش

ایشان بگرفت و مقید کرد اند و نصیحت قبول ننمود و پند نشنود گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی
بجانب شبورغان چون حضرت صاحبقرانی از جسارت نمودن زنده چشم در آن قضیه وقوف
آگاهی یافت آتش خشم از کانون حمیت پادشاهی زبانه زدن گرفت و با تمام لشکر از کش متوجه او شد پرچم
رایت همایون را نشاط عون ربانی پیراسته و بازوی دولت روز افزون بتعوید تاییدات آسمانی آراسته
و چون از آب جیحون عبور نموده خاک شبورغان از شرف بوسیدن نعل بادپایان لشکر منصور سر بگردون
کشید زنده چشم بقلعه آنجا که بشادمانه بسفید دز مذکور است تحصن جست و روی رای خطا از صواب
گردانیده پشت تشبع بآن حصن حصین باز گذاشت بیت نان حصاری که طرف باره او • • •
در علو از ستاره دارد عار • صحن او صحن اختر ثابت • بوم او بوم گنبد دوار • عسکر گردون مآثر غران و جوشان
گرد قلعه برآمده کورکه و کوس فرو کوفتند و از غریو کوس و کرنای و صدای خروش بهادران بزم آرای زمین و زمان چون از
شدت باد و زلزله بلرزید زنده چشم را از مشاهده آن حالت دود تحیر بسر برآمد و آتش خوف و هراس در خرمن
تمکن و ثبات افتاده جان بجان دید که بدست عجز و مسکنت در دامن تضرع و زاری آویخت و امیر اولجایتو را وسیله
نموده او را شفیع انگیخت و الحق بیت عذر به آنکه خطائی رسید • کادم از آن عذر بجائی رسید • امیر اولجایتو پایه
سریر سلطنت مصیر آمد و در موقف اعتذار و استغفار ایستاده بگریه و زاری درخواست کرد که جریمه جرم زنده
چشم چون قدم در دایره خدم نهاده و از نادانی و تبه کاری خویش پشیمان شد بر قوم رقم عفو و اغماض کرده و رایات
ظفر پناه بسعادت معاودت نماید تا بعد از تسکین غبار حیرت و دهشت بقدم خدمتکاری و طاعت گذاری
با شمشیر و کفن بدرگاه گردون اشتباه آید و در حلقه دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحبقران فرموده البرکة فی مشایخکم
ملاحظه نموده شفاعت و درخواست امیر اولجایتو را بقبول تلقی فرمود و از خون زنده چشم درگذشت و زند
امیر موسی که تیغ مخالفت بر کشیده نشان افسون او بود بهره نا آورده و بیعت دکان حضرت پیر دار السلام بلخ کرد
خود را بلا دست موکب همایون فرستاد و حضرت صاحبقران پای عزم بر رکاب معاودت در آورد و لشکریان
را اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزانی داشت و چون بفتح و فیروزی بشهر سبز که آن مستقر دولت
و اقبال بود نزول فرمود نقوش جرایم و زلات امیر موسی را بزلال عفو گناه سوز فرو شست و حامی لطف پادشاهانه
مراسم استمالت و اعزاز او قیام نموده او را طوی داد و بخلعتهای فاخره او را ذکر رانید و ایالت ایل او را تفویض
فرموده بمنتهای امید رسانید و لا غرو بیت تا بعهد آدم تا جد پادشاه • از بزرگان عفو بود و از خردان گناه

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی لشکر بجانب ترمذ و بلخ چون زنده چشم
را سابقه قضا رقم و خامت عاقبت بر صحیفه قسمت کشیده بود و با وجود چنان مرحمتی که صاحبقران را نسبت
با او کرامت فرموده بانو سوسه دیو غرور و ریش از راه موافقت بیرون رفته پای جسارت از جاده مطاوعت بیرون
نهاده و عنان آرزو از سر بیهوشی بدست بنداد سپرده و الحجک خانزاده ابوالمعالی در آن کار که روزگار بهزار
زبان بر زبان باد امیر ساند مصراع مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود • با او موافق شده و نه عجب چون گمراهی
حوالت آید معجز سبب ضلالت آید و باتفاق او در بلخ و ترمذ بغاوت یاغی شدند و چون بر توجه این خطا که ازیشان
واقع بباحت ضمیر منیر حضرت اعلی افتاد خاطر بهادر وار غرشاه بوزه الیغی بالشکر بیت
همه بادلشاد و بلبا ز جنگ • همه گیتی از رزمشان نام و ننگ • همه رزم جویان نیزه گذار • همه جنگ جویان در کار زار
که اینده تاج و زرین کمر • نشانیده از شاه بر تخت زر • بالیغار بفرستاد تا دفع شر و فساد ایشان آثار مردی و مردانگی
بظهور رسانند و دامن احوال رعایا که ودایع پروردگارند از خار تعرض متغلبان ستمکار ایمن گردانیدند و چون
امرا با سپاه ظفر پناه بترمذ رسیدند مردم آن طرف بر آب آمویه از کشتیها پل بسته بودند و جماعتی از غافلان در شب
گریخته از پل گذشته بودند و پل را از آن سر ویران ساخته و چون یاغی سیاهی لشکر نصرت قرین بدیدند روی در گشت
از بیم بگریز نهادند و از همه جانب عنان بجانب پل تافته بشتافتند و از سر گذشت شب غافل بودند چون بر لب پل رسیدند
و چون بپایان پل رسیدند آن طرف پل را خراب یافتند و بهادران لشکر منصور از عقب ایشان رسیده دست
تا ایشان به تیر باران برگشادند و آن روز بکشتنگاه از بس تیر و از پیش آب روان در نشیب و اجل در شتاب بیت
نهیب دم تیر برکستوان • زباری بود ندره کردن • بسیاری از ایشان بزخم تیر سپری شدند و بیانی در آب
ریخته از جان بری گشتند و از ده یکی نبود که از شقت بسیار جان بکنار انداخت و زنده چشم گریزان بشبورغان
در آمد و آن را محکم کرده بنشست و ظاهرا از روی عناد بدیوار حصار بازنهاد گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران
گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصره شبورغان حضرت صاحبقران چون از تحصن زنده چشم
در قلعه شبورغان آگاهی یافت امیر جاکو را بمحاصره آنجا نامزد فرمود و او با لشکر آنجا گذشته پیرامون
حصار شبورغان فرو گرفتند و بر سم محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند و زنده چشم
چون موشی در سوراخ از سر بیرون نتوانست آورد و چون کوکبه بهار در رسید بیت
کرد نظاره را عروسان چمن • سر ز در بچهای چوبین بیرون • زنده چشم سابقه دوستی قدیم که با امیر جاکو داشت

وسیله ساخت و از قلعه بیرون آمده دست عجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرده و سر خجالت را از گریبان
ندامت بر آورده و بپای اعتذار و استغفار بایستاد و امیر جاکو را بنوید مرحمت حضرت اعلی امیدوار کرده
همراه خود و روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امرا از آمدن ایشان وقوف یافتند صورت بعز عرض حضرت
صاحب رسانیدند و چون نوبت جشم برسید تمام امرا مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمودند و امیر جاکو باتفاق نوینان
او را بشرف بساطبوسی حضرت صاحب قران رسانید لطف و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبان
عفو حضرت صاحب قران او را بتشریف خطاب گرامی داشته فرمود که ما از سر گناهان تو گذشتیم و جان ترا بخشیدیم
تو هم بجان خود ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت خلعتیست که از خزانهٔ یختص برحمته
من یشاء هر کرا که خواهد پوشانند دست آرزوی هر کسی بجیب و گوشهٔ دامن او نرسد بیت
هر کسی شایستهٔ تاج و نگین کی بود • گر نشانی با قضا سر در سود آکنی • و بعد از آنکه سرش را بکلاه امان از گزند
و گوشش را بگوشوارهٔ نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده و انواع مواهب و رعایت از کمر زرین و اسب
و لباس زرین و شتر و استر قطار و گوسفند بیشمار در بارهٔ او ارزانی داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید او کمر
خدمتکاری بر میان بست از سر صدق در سلک ملازمان اعز الا یافت گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب
قرانی بجانب جته در سنه اثنین و سبعین و سبعمایه موافق شقون ییل حضرت صاحب قران یورش بجانب جته
پیش نهاد همت عالی ساخت بیت با پای ظفر طلیعه آن • کار سازش مهیمن دیان • بسعادت نهاد روی براه
نصرتش هم عنان بعون اله • و چون از سیحون عبور فرمود کرم و اونک توره ایلچی شده حلقهٔ بندگی و خدمتکاری
در گوش انقیاد و طاعت گزاری کشیدند و چون ایل و الوس بتحت تصرف و تسخیر بندگان حضرت در آمد صاحب
قران کامکار کبک توره را بضبط و نسق آنجا نصب فرموده بیت بسعادت قرین و فتح و ظفر • عون تایید ایزدی یاور
بمستقر سریر سلطنت و مسند خلافت معاودت نمود و درین ایام خبر رسید که کبک توره بکفران نعمت
اقدام نموده باقدام بساط سرکشی و یاغی گری می سپرد در آن وقت بهرام جلایر بموجبی که در تاشکنت هنگام عنا آن
بزبان ثنا حضرت صاحب قرانی گذشته بود در سلک بندگان درگاه عالم پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه
انخراط داشت فرمان جهانمطاع بنفاذ پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علی بهادر بعزم دفع کبک توره
روان شوند و آتش عصیان او را بآب تیغ جانستان فرو نشانند امرا و بهادران بامتثال امر مبادرت نمودند •
و روی جلادت براه آوردند و چون بیاغی رسیدند در مقابل یکدیگر صف کشیدند اما بهرام جلایر

باتفاق

باتفاق امیر صدی ایشان نیز کجی که عداوت قدیم داشت با بهرام عهد ساخته بودند خواستند که او را بگیرند بهرام را بران
حال اطلاع افتاد و با امرا که همراه بودند در میان نهاد و شرایط احتیاط مرعی داشته ناوک قصد ایشان بهدف تفحص
یافت و هم در آن حال که سپاه جانبین صف کشیده ایستاده بودند ختای بهادر و شیخ علی بهادر در باب مصلحت
جنگ و رعایت حزم در آن سخن گفت شیخ علی آنرا مسموع نداشت ختای بهادر از تقصیر آنکه مگر پهلوان سخن
او را حمل بر بددلی کرده آتش غضبش اشتعال یافت و شمشیر کشیده از آب عایشه خاتون عبور نموده یک تن تنها
بر صف دشمنان زد و چندی از ایشان را بینداخت و چون از ایشان بسیار بودند شیخ علی بهادر نیز از عقب
او در آمد و بر دشمنان زده حمله برده و ختای بهادر را بتکلیف از میان مخالفان بیرون آورده و مردم و بسلامت
بلشکر خویش پیوستند و امثال این امور که در وقایع از بدایع و غرایب است جز از آثار دولت مؤیدی صاحب
قران تواند بود بیت بدولت توان کرد این کارها • و امرا و سرداران کنار آب با دشمنان صلح کرده بازگشتند و در اثنای
راه جماعتی از ایل جلایر که در بارهٔ بهرام جلایر اندیشیده بودند یاساق رسانیدند و چون بسعادت بساطبوسی
استسعاد یافتند حضرت صاحب قران از مصالحت و مراجعت ایشان غضب فرمود اما … گفتار در لشکر کشیدن
حضرت صاحب قرانی بجانب جته و چون بموجب فرموده ان الله یحب معالی الهمم و یبغض
سفسافها همت بلند جناب صاحب قران کامیاب که شروع … جز بحصول غایت و نهایت آن رضا ندادی
از سابقه امرا که با مخالفان کرده بودند و عرصهٔ معارضه و محاربه بصلح ریختند استنکاف داشت بیت
… که باشد … دفع جنگ • لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرمود و بلیغ
… در باب جمع آمدن سپاه بهر طرف روان شد و عساکر منصوره از اطراف و اکناف در حرکت آمد بیت
سپاه انجمن شد بدرگاه شاه • همه آن نامداران نصرت پناه • ز دیگر پایان فزون از شمار • برزم اندرون شیر دشمن شکار •
سپاهی سراسر چو شیر ژیان • بجنگ اندرون همچو ببر بیان • روان کرد لشکر شه نیکبخت • چو هر یک پایان و برگ درخت •
بجنبش بر آمد چو پیلی که کوه • که دارا شد از گرد آن کوه • و چون رایات ظفر نگار بسعادت از سیرام و ینکی بگذشت
از میامن تولایی که آنحضرت بدودمان مبارک مصطفوی علیه و علیهم الصلوة و السلام داشت از کرامات نصرت
بالرعب مسیرة شهر محفوظ گشته لشکر مخالف بمجرد آوازهٔ توجه آنحضرت از هم فرو ریخته بگریختند صاحب قران کامکار
با لشکر جرار تا موضع سکز یغاج برفت و سپاه ظفر قرین را اسیر بسیار و غنیمت بیشمار بدست افتاد و رایت
فتح آیت با کرایم غنایم بیرون از حصر و شمار در کنف حفظ پروردگار بازگشت و در موضع آدون کوزی امیر موسی

و رنج جشم با وجود سوابق الطاف و لواحق اعطاف که حضرت صاحب قران در بارهٔ ایشان بکرات ارزانی داشته بود
آغاز مکر و غدر اندیشی کرده و با پیر خضر یسوری و ابو اسحق درانی باب مشاورت نموده عهد بستند و بر مصحف
سوگند خورده که چون بوضع قراباغ رسند حضرت صاحب قران را در منزل کام شکار بعید بگیرند با آنکه عقل
بر ایشان و آن اندیشه می خندید بیت مکن تیز دایی که شیر خرمن ٭ بروبا بازی نکرده زبون ٭ و خانزاده
ابو المعالی ترمدی و شیخ ابو اللیث سمرقندی که پیشتر از این در باب مخالفت آنحضرت با یکدیگر سخن کرده بودند
با ایشان اتفاق نمودند کسی که از آن سخن آگاهی داشت صورت حال را بکمال عرض بر صحیفه ضمیر حضرت صاحب قران
نگاشت و ایشان قضاجیان با حضار ایشان نفاذ یافت و هر یک در مقام خطاب بزانو در آورده سخن پرسیدند و
عصیان و غدر اندیشی ایشان ثابت شد و چون مهد علیا سرای ملک خانم خواهرزاده امیر موسی بود و مخدرهٔ شق
عصمت و ابهت بکم یکی نامزد بسر او شده بود حضرت صاحب قران با او گفت هرچند گناهی عظیم است که از تو به
ظهور پیوسته لیکن چون میان ما پیوندست آن را رقم عفو کشیدم و از انتقام آن درگذشتیم بیت
مراعات پیوند و ریش سفید ٭ ترا داد بر بند کافی امید ٭ و گر نه بفرمودمی تا سرت ٭ بد اندیشی کردی جدا از برت ٭
و خانزاده فرمود که چون ترا سلسله نسب متصل است و با اهل بیت رسول صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
بهیچ حال نمی پسندیدم که غبار آسیبی بدامن روزگار تو نشیند و تو ترک فضولی و فیکم مصلحت آنست که از این
ولایت بیرون روی و شیخ ابو اللیث را به سفر حجاز ارزانی فرمود و پیر خضر یسوری چون برادرزادهٔ امیر سیف الدین
بود بشفاعت و درخواست او از آن ورطه خلاص یافت و نقوش جرایم او بزلال مراحم خسروانه شسته گشت و یرلیغ
لازم الاتباع صادر شد تا رنج جشم را بند کرده بسمرقند بردند و در محبسی باز داشتند که دیگر بیرون آمدنش سد بود
بیت عدو کشته یا بند و زندان به ٭ بکین بیخ و بنیاد بر کنده به ٭ چه اندیشهٔ دور بین عقل را که تا بند شکست
و نمایندهٔ راه یقین است پوشیده نیست که مار در جیب داشتن و دشمن را دوست داشتن از نتایج حزم و عاقبت
اندیشی دور است نظم نکند از درندگی توبه ٭ گرگ تا نشکند دندانش ٭ نکند مار ترک نیش زدن ٭
تا نکوبند سر بسندانش ٭ و چون حضرت صاحب قران بسمرقند که مقر سریر سلطنت ... بود معاودت
نموده و باقبال سعادت نزول فرموده و حکومت شبورغان و جای زنده را به پیان نوبه پسر آقبوغا داد بیت
سعادتش بهمین گونه روزی نمین ٭ ز خسروان بستاند ببندگان بخشد ٭ گفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحب
قران پیش والی خوارزم حسین صوفی چون حضرت صاحب قرانی بعون تایید ربانی مملکت ما را از قبضهٔ تسلط و استیلای

مخالفان

مخالفان استخلاص فرموده و بضبط و نسق الوس جغتای اشتغال نموده و از مدت پنج شش سال باز کات و خیوق
والی خوارزم حسین صوفی که او ماقش عنقرات بود تصرف مینموده حمیت خسروانه سایهٔ التفات بر آن حال انداخت
و علیقه تواچی را با جمعی برسم رسالت پیش او فرستاد و پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد
و در این مدت آنرا بی خداوند یافته در حوزهٔ تصرف در آورده و اکنون می باید که آنرا با تمام توابع و لواحق بتصرف
گماشتگان این جانب باز گذارد تا طریق موافقت و دوستی بین الجانبین گشاده ماند و اسباب موافقت و معاضدت
آماده گردد و علیقه تواچی چون بخوارزم رسید و بتبلیغ رسالت قیام نمود و مضمون پیغام را چند نوبت بعرض رسانید
حسین صوفی در میدان مراد حالی گوی مراد باخته بود و از چیره دستی سواران میدان دولت غافل جواب گفت که من
این ولایت را بتیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ ٭
که بر تیغ مراد را طلاق بتوان داد ٭ و چون فرستاده معاودت نمود و آن جواب ناصواب به پایهٔ سریر سلطنت
مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیهٔ توجه بجانب او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت ورع و مسلمانی مولانا
جلال الدین کشی رحمة الله علیه که با کمال علم و تقوی و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت حضرت صاحب قرانی
با طراز خلعت سایر مفاخر ساخته بود داعیه داشت که بواسطهٔ عزم دیگر کسی از اهل مملکتی در معرض تفرقه و تشویش
افتد از آن حضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید که بخوارزم رود و حسین صوفی را بمرکوز موعظه
و نصیحت از خواب غفلت و پندار بیدار کرده نوعی سازد که خون و مال مسلمانان عرضهٔ تلف نگردد حضرت صاحب
قران مبذول داشته اجازت داد ... ارزانی فرمود مولانا جلال الدین بدعوی نیکخواهی بخوارزم شتافت تا بتحقیق آن
مهم کفایت فرماید و چون بخوارزم رسید وظایف نصیحت و خیر اندیشی چنانچه از علمای دانش ور و مردم ایزد بین پسندیده
بتقدیم رسانید و در تسکین مادهٔ آشوب و اطفاء نایرهٔ فتنه سعی بلیغ نمود آن معانی را بهر گونه مواعظ دلپذیر در ساخت
و بشواهد آیات و احادیث موید گردانید اما چون محل قابل نبود فصاحت براعت قایل سود نبخشید و نتیجه نداد
مصراع چه گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال ٭ حسین صوفی از قبول سخن ابا کرد و مجلس آن بزرگ حقانی در
حصار جرات نمود چون این سخن بمسامع علیهٔ بندگی حضرت قرانی رسید بیت بفرمود تا جمع کردند سپاه
بفرخنده درگاه عالم پناه گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قرانی بعزم رزم بجانب خوارزم
در بهار سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل که سلطان طبیعت از دار اباد مادری لشکر الوس بساتین
و صحاری را مصراع عرق انعام عام گردانید ٭ و سپاه باقی را که از سعی تواجیان نشو و نما ترو دحار جبال شمال

وصبا از هر طرف در حرکت آمده بود ع خلعت رنگ رنگ پوشانید . حضرت صاحب قران لشکر گیتی ستان

را جمع آورده وکلکاداد بیت در گنج بگشاد و روزی بداد . بآیین کشورکشایان راد . واز سمرقند نهضت نموده

ودر صحاری قرشی شکار فرموده وقتی متن معسکر ظفر قرین ساخت وملک غیاث الدین پیر علی پسر ملک

معز الدین که بعد از وفات پدر در ذی قعده سنه احدی وسبعین وسبعمایه حاکم هرات وغور وقهستان

وتوابع آن شده بود حاجی وزیر را با تحف وهدایا فراوان از اسبان تازی واشتران رکابی وقطار ومهار

واقمشه ورخوت بسیار به رسم پیشکش پایه سریر اعلی رسانده داشت واز آن جمله اسبی بود نقره خنگ موسوم

بخنگ اغلان بدین نمط بیت بسیکل چو فیلی وبهیبت هزبر . بستی چو سیل وبیالا چو ابر . ز آسیب کین پشت وپیش گرگ

تا آن بر نخاله ویشت سمک . هر آنجا که در خاطر آید سوار . کند پیش از اندیشه آنجا گذار . وحاجی وزیر در محل

رسید وبعز بساط‌بوس استسعاد یافته صورت اخلاص وهواداری وبکجهتی وخدمتکاری ملک بعرض رسانید

عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت وانعام سرافراز گردانید وبملک نوازش نامه بانواع عواطف ومراحم نوشته با خلعت

وپیلان ک مصحوب معتمدی همراه او کردانید ورای مملکت آرای ایرجا کو برلاس را بحکومت قندز وبقلان وکابل

وآن نواحی فرستاد وجمعی از لشکر او همراه ساخت والچی بهادر ایکو تیمور که پدر ایشان آنجا بود باو داد وامیر سیف الدین

را بمحافظت سمرقند ورعایت مصالح آنجا باز داشت وبنفس مبارک با سپاه ظفر پناه در کنف حفظ الله متوجه

خوارزم شد بیت همی رفت منزل بمنزل چو باد . سری پر ز کین دلی پر ز داد . ظفر هم عنان وسعادت قرین

بهر جا که همراه فتح مبین . وچون رایت فتح آیات از بخارا گذشته بلب آب جیحون بموضع سپایه رسید قراول

دشمن پیش آمده بودند قراول لشکر منصور حمله برده ظفر یافتند واکثر ایشان را دستگیر کرده پاوردند وبفتح فتح

پا ساختند بیت که آغاز کین کرد کار آگهان . نا آغاز کار انجام آن . وچون بسعادت از آنجا روان شد بحصار کات

رسیدند پیرم بیاول وشیخ موید که از قبل حسین صوفی یکی در آنجا داروغه بود ویکی قاضی باتفاق در دروازه حصار

استوار کردند وبه ضبط ومحافظت آن مشغول گشتند عرادها بر افراشته وخود را بکاری که هیچ کار نمی باید وا داشته

سپاه نصرت پناه کرد حصار برآمده دست قلعه‌گشای از آستین توانایی بیرون آوردند وپای جلادت بسعادت

پیش نهادند نظم چو از هر دو رو جنگ پیوسته شد . در آشتی بر جهان بسته شد . ز ناوک بران لشکر تیز چنگ

ز قلعه همی تیر بارید وسنگ . ولیکن نیامد یکی کار کرد . که یاری ده شاه بد داد کرد . غیرت پادشاهانه حضرت صاحب

قران فرمود مناسب نباشد که غلام حسین صوفی را بگذاریم که روز بشب رساند واو بدست نیایم ورفرمان داد تا لشکر

تا لشکر

تا لشکریان همه وخاشاک جمع آورده خندق بینباشتند وخود بنفس مبارک بکنار خندق آمد وکوبخ ملک

را فرمود تا بخندق در آید وچون او را اغلب اوقات مست بود شراب خواست که آن کار را اقدام نماید قتادی بیاول اشارت کرد واوبی

توقف بخندق در آمد بیت دلاور کند کار دشوار . زبد دل نیاید هنر وقت کار . وبعد از خواجه بزرگ عقب

او بر فته لشکریان چون این صورت مشاهده نمودند روان بخندق در آمده روی بفصیل نهادند واول شیخ علی بهادر

دست در دیوار فصیل زده خواست که بر آید جمعی پای او را بگرفت تا او نیز برود نتوانست ورود وبخاک بر افتاد مدد

شیخ علی دیگر بار متوجه شد وبفصیل بر آمد ویکی از آن جانب نیزه بدست او داد جهان پهلوان نیزه را بگرفت بکشت

وتیغ بر سر او راند وسپاه نصرت آیین از هر طرف راه کرده بحصار در آمدند وکلانتران ایشان را بگرفتند وبشمشیر

آبدار آتش بار دمار از روزگار مخالفان بادپیمای خاکسار بر آوردند بیت بسی تن که بی سر شد از تیغ تیز .

ز دست نبرد ونهایی گریز . هر آنکو نشد از تیغ وتیر . بیرون ندغارت کرانش اسیر . زن وبچه وخان ومان هرچه بود

گرفتند وتاراج کردند وزود . دوند دیگر رحمت چلی حضرت صاحب قران عبادالله اسیران فرمان داد وآنجا بسعادت

کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد وکوبخ ملک را بغرامت تقصیری که در خندق رفتن کرده بود چوب یاساق

زدن فرمود وبردم خر بسته بسمرقند فرستاد وغیاث الدین ترخان از نسل قشلیق که چنگیزخان او را ترخان کرده

بود وخواجه یوسف اولجایتو ورامغلالی لشکر ساخته با دیگر بهادران از پیش روانه کردانید ایشان

چون بجری کزلی رسیدند خواجه وملک باجوقی از سپاه یاغی آنجا بودند بهادران پیاده آتش برانگیختند ومغلالی

حضرت صاحب قران یمن دولت قاهر چنانچه عادت معهود آن سپاه نصرت پناه بود غالب آمدند ومخالفان

را هزیمت داده در پی کردند وبسیاری از ایشان بدست آورده از پای در آوردند صاحب قران کردون اقتدار

لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا از آنجا ایلغار کرده باطراف وجوانب روان شدند وتمام ولایات خوارزم را غارت

کردند بیت سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد . ولایات یاغی نگونسار کرد . بغارت گری چون گشاد نیز چنگ . بیفتاد آن کشور از آب ورنگ .

حسین صوفی چون از مقاومت عاجز بود ومحافظت نفس خود را غنیمت دانسته بحصار خوارزم در آمد وکسی بیرون فرستاد

بتضرع واستکانت امان طلبید وباشارت رای صواب چنین خواست که دل آن خاطر بندگان حضرت بجهان گرشیده

آتش فتنه را فرو نشاند که غیر و خلافی را مایه عداوت وحسد که در باطن داشت بحکم ضرورت پرده نفاق بران پوشید

در حرکت آمد وقاصدی پوشیده پیش حسین صوفی فرستاد که اصلا اعتماد منمای و در دوستی یکتای ولشکر

مرتب داشته از در روان بیرون آی تا من ازین جانب برگشته باقوام خود بتو پیوندم حسین صوفی بدان سخنان

بي حاصل که محض افساد واضلال بود فريفته شد واز لشکري ورعيت کثرتي تمام از شهر بيرون آورده وکوس

نقاره فرو کوفته سوران انداخته وبلب جوي قاون که در دو فرسخي خوارزم است صف کشيده رايت عناد

برافراخت ودران حال پيشتر لشکر کهدون پکرا از هر طرف بجيحون رفته بودند حضرت صاحب قران باقي لشکر

که حاضر بودند ترتيب داده وبر عزم رزم متوجه شد وميمنه وميسره آراسته بکنار آب قاون که در ميان

فاصل بود مقابله دشمن باستاد **بيت** دو لشکر برابر کشيدند صف ° دليران همه بر لب آورده کف

بياراسته ميمنه وميسره ° کشيدند نزديک دريا بنه ° ز زخم تبرزين وکوپال وتيغ ° ز دريا بر آمد بچرخ ميغ °

اباچي کلته وشاهي وسقاء جه عنق مرکب در آب راندند واسبان کشتي پيان در ميان آن ولاوران روان شد

از آن جانب بيرون آمدند ولشکر ياغي تيز حمله آورده جنگ در پيوست وشيخ علي بهادر نيز با پنج نوکر از آب

بگذشت وبر خواجه شيخ زاده حمله برده او را بگريزانيدند وامير مويد وختاي بهادر واقتق بهادر بهمان طريق

از آب عبور نمودند وايلچي بهادر نيز ميگذشت اما چون مرتعش عزم اسپش تمام شده بود غرق شد ومودائي

وَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ صورت حال او گشت حضرت صاحب قران کامياب ميخواست که با مرپاي آتش آهنگ از سطح

خاک آب راند شيخ محمد پان سلدوز مانع شد **بيت** کزين بيش محو قوت ماست رزم ° تراجاي تخت است هنگام بزم °

وخود را بامان اسب در آب راند وشاه کنان بسلامت از آن طرف بيرون رفت وخان زاده تر دا ابو المعالي

نيز از عقب او همين طريق سپرد وآن دلاوران ظفر پيشه از اطراف وجوانب حمله بردند ودشمنان را منهزم ودري

کرده بدروان رسانيدند **نظم** سپاه بد انديش برگشت زار ° گريزان همي رفت سوي حصار ° بس اندر سپاه جهاندار ° شاد

دمان وثيان بر گرفتند راه ° مخالفان از بيم جان بحصار جستند ودر دروازه ببستند ولشکر ظفر قرين بفتح وفيروز

پيرامن شهر فرود آمدند وعساکر گردون ماثر که بجيحون رفته بودند با غنايم بسيار والطاف چهدوشما ر

باز آمدند وشهر را محاصره کرده جنگ شد وحسين صوفي در اندرون حصار پريشان وپشيمان بود کار او در آن چند

روز **بيت** چنان دست غم حلق جانش فشرده ° کزان درد ناگه بدرد ان بمرد ° وبعد از وفات حسين صوفي

برادرش يوسف صوفي بجاي متمکن گشت **بيت** يکي چون رود ديگر آيد بجاي ° جهان را نماند بي کدخدائي °

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قراني با يوسف صوفي وخواستاري نمودن خانزاده از براي امير

زاده جهانگير چون از يوسف تا غايت ترکادبي با بندگان حضرت صادر نشده بود ووسايل آکمکيت

وبدست ضراعت در دامن موافقت ومتابعت آويخت وبرادر او آق صوفي پسر شقطاي را از لشکر بکه خبر خان

اورنک

اورنک دختري بود سوين بيگ نام بجاه بخواندزاده مشهور **بيت** که تا مهر آدم بجوا فتاد ° چنان بانوئي از نسل ايشان نزاد °

ز دريا خاني گزين گوهري ° فرشته نهادي پري پيکري ° رايع جهان آرائي حضرت صاحب قراني آن لؤلؤ صدف

شاهي که با گوهر کان نژاد شاهي امير زاده جهانگير در سلک ازدواج کشيدن مناسب دانست وقران ناميد سپهر خاني

با برجيس آسمان سلطنت وجهانباني را دليل حصول سعادت وکامراني شاخت سخني که فرستاد کان يوسف

صوفي در باب اظهار انقياد ومطاوعت بعز عرض ميرسانيد ند بقبول تلقي فرمود وبنياد مصالحت ومصافات

بان همايون نهاد يوسف صوفي آن معني را غنيمت شمرده برغبتي تمام تقبل نمود که آن کريمه خدر عصمت وابهت

را اسباب فرالخور مهيا ساخته مرکب که اشارت عليه بنفاذ پيوندد روانه درگاه عالم پناه کرداند وقضيه بين قرار يافته

مجادله وعناد بمسالمت وداد مبدل شد ورايت نصرت شعار مظفر وکامکار از انجا مراجعت نمود وچون حضرت صاحب

قران در ضمان حفظ ملک ديان تعالی وتقدس بمحل که خاص تر دالخوم بود برليغ عالم مطاع بنفاذ پيوست که درمان

دون کيخسرو ختلاني را گرفته بديوان مظالم حاضر کردانند وتو يناتان وامراي يرغوي او بپرسند وچون باشال

قيام نموده قضيه او را تحقيق نمودند از جهت قاصدي که پيش حسين صوفي فرستاده بودند واو را بر مخالفت

وعصيان داشته چنانکه ذکر کرده شد واز ديگر جهات گناهان او ثابت شد وبعد از ثبوت چند گناه او را بند

کرده بسمرقند بردند وبنوکران امير حسين سپرده او را بقصاص امير حسين بقتل آوردند وتومان ختلان را حضرت

صاحب قران آن نخستان در مستقر سرير سلطنت بدولت وعشرت بگذرانيد ودر بساط عدل واحسان بر بسيط

زمين وزمان بگسترانيد **بيت** خرم بنخت خويش بتاييد ذو المنن ° گيتي زيمن معدلتش فارغ از محن °

لشکر کشيدن حضرت صاحب قران بجانب خوارزم نوبت ثاني خاتمه کتاب مجيد آسماني

مشتملست بر استفاده از شر وسوسه شيطان سيرتان انسان صورت دليلي روشن است برين معني که از

امهات مفاسد عالم جليس سوء ومصاحب بد است واز موئيدات وشواهد اين سخن آنست که دران هنگام که

کيخسرو ختلاني را بگرفتند سلطان محمود پسر او وابو اسحق پسر خضر يسوري ومحمود شاه بخاري گريخته بخوارزم

رفتند پيش يوسف صوفي ودر مجلس او راه سخن يافته آغاز اغوا وافساد نهادند وخاطر او را بهر گونه وسوسه

از طريق مستقيم مودت وولاء حضرت صاحب قراني بگردانيدند واو را از شامت وساوس ايشان بشکستن

عهد وپيمان که نتيجه بزرگان ونزاد مردانست اقدام نمود وهم در ان باييز تاخت کرده ولايت کات را خراب

کرد واهالي آنرا پراکنده گردانيد ودر روزگار زبان تعجب بگوش او مي رسانيد **بيت** ميدانستم که عهد وپيمان را تو °

[illegible]

بنابرین چون سپاه ستمکار ظالم نهاد شتاپشت بمیزد و سلطان عدالت شعار بهادر اظهار شوکت و اقتدار آغاز
نهاد حضرت صاحب قران در رمضان سنه اربع و سبعین و سبعمایه موافق اود ییل بطالع فرخی که در بخت
کش واقعات لشکر اطراف و جوانب آورده بیت چپاپی زدیک پایان فزون ، و زاندیشه و محاسب بیرون
که هیچ نبرد که یکیان دل ، چو ن شیشه آمن که آهن گسل ، و بسعادت و اقبال ابدی ابهت و جلالت بصوب
خوارزم آورده روان شد و چون از ریگستان گذشته باتجار سید یوسف صوفی را خوف و هراس غالب شد
از کردار نکوهیده خویش پشیمان گشت و انعرکونه وسیلها انگیخته بتضرع و تشفیع امان طلبید و تقبل نمود که مخدره
تتق عصمت و جلالت خانزاده را اسباب تجمل و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هرچه زودتر روانه دارد
حضرت صاحب قران از مکارم ملکات ملکانه صحایف جرایم او را رقم عفو کشید و بسعادت از انجا معاودت
فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز رایت خلافت بود محفوف بحفظ الهی و صنوف الطاف
نامتناهی اتفاق نزول افتاد بترتیب مقدمات زفاف و تهیه اسباب طوی اشتغال داد گفتار در فرستادن
حضرت صاحب قران امرا را بطلب مهد اعلی خانزاده بجانب خوارزم در شوال سنه خمس و سبعین و سبعمایه موافق بارس ییل
هنگام بهار که سلطان هفت اقلیم گردون مستقر شرف خویش بفر طلعت فروز آذین بست و قهرمان طبیعت
سرافرازان قوای نامیه را به آوردن عروس گل سوری نامزد کرد ع فیروزه گلبن بصد آیین آراسته حضرت
صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل الالاین قراچار بود و امیر اوده و اوزن اولجایتو را بیت
سرافرازان راد فرزانه ، باعطای پادشاهانه ، روانه جانب خوارزم کرد تا مهد اعلی خانزاده را مصحوب و مقرون
سعادت و اقبال مبدا رفیق بمیمون عون و تایید ایزدی ذوالجلال بسمرقند آورند و چون امرای مذکوره بخوارزم رسیدند
یوسف صوفی مقدم ایشان را بمراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم تلقی نمود از شرایط مروت و مجاملت
دقیقه ای صحیح دقیقه نامرعی نگذاشت بیت ز جانب داری و تعظیم و اعزاز ، ز هر نگذاشت چیزی آن سرافراز
وایشان برعایت رسم و طوی بنوعی که شایسته چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و ترکات که همراه
داشتند بیت ز دیبا و یاقوت و مشک عبیر ، ز دیبای زربفت و خز و حریر ، ز چینی نسیج و خطایی پرند
گذشته ز اندازه چون و چند ، ز در و زیور و گوهر شاهوار ، و زین گونه چیزی که آید بکار ، بسی جامهای کاناب نیز
برشته و آب و هرگونه چیز ، برسانیدند یوسف صوفی نیز جهیز خانزاده ترتیب داشته طوی داده خانزاده مع
نموده بصوب درگاه عالم پناه روان داشت با ترتیبی لایق و تجملی فراخور بیت

چراغ تخت بر نیزه و تخت زر ، چراغ پاره و طوق زرین کمر ، بسی نیزه از گوهر شاهوار ، بسی خاتم و یاره و گوشوار
بسی درج و صندوق با قفل بند ، پر از لعل و یاقوت در ترکمند ، ز پوشیدنی و نگسترونی ، ز هرچیز کان بود آوردنی
کت و خیمه و خرگه و کندلان ، ز هر گونه چندانکه صد کاروان ، و امرای مذکور بکیی تعجیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبر
توجه بعرض ملازمان اعلی رسانید و چون صورت حال بعز ملاحظه حضرت صاحب قرانی یافت کرایم اخلاق
خسروی باعث اعزاز مقدم شریف آن نهال روضه خانی شد ترکان خاتون که عروس پسر ترقید وخان باد یکر خواتین
و مجموع نوینان و امرا را باقامت رسم استقبال اشارت فرمود بیت پذیره شدند شه همه سرکشان
بشادی دمیدند و گوهرفشان ، هوا از سپه رنگ شکر گرفت ، زمین برج تا برج دیبا گرفت ، و سادات و قضات و علما و
مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیان مملکت تا موضع کات استقبال نمودند بیت جهان جهان کار سازان آمدند
بشادی انپش بار آمدند ، جهان سر بسر گشته آراسته ، همه راه پر ترک برخاسته ، زمین باغ فردوس دیدار شد
هوا ابر با دیبه دیدار شد ، و در باب رعایت ترحیب و تکریم و مراسم مهمانداری و شادمانی لوازم تقدیم وظایف تواضع و آداب
رسوم طوی و نثار و پای انداز منازل و مراحل بآیینی کرده شد که تا چرخ سپهر از جمال عروس ناهید زینت یافته نظیر آن
کم اتفاق افتاده باشد بیت برون آمد محفلی ساختند ، بشیشه نو آیین بپرداختند ، سران پیش پایش بلعل و خنگ
سوار کرده شد نعین رنگ رنگ ، و چون اهالی و ساکنان آن دیار که باطن مملکت عبارت از آنست از بیامن عدل و مرحمت
حضرت صاحب قران بنور امن و امان و زیور رفاه و بهجت و سرور آراسته بود مناسب نمود که بموافقت آن انصاف
ملک که ظاهر آنست آنرا موافق باطنش کرده و صورت مطابق معنی شود دار السلطنه سمرقند بانواع تکلفات غریب و تجملات
لطیف عجب آیین بستند بیت پذیره شد بساط بر بخواستند ، همه کوی و برزن بیاراستند ، و چون کافه مردم
بادرگه سلطان کشور بدست دین پناه ان دولت روزافزون از اندیشه تزکتار حوادث روزگار فراغت یافته
بود و اعتقاد کرد رعایا و کارگزاران کشور بند و سر ایشان در آن شغل دست از تکلیف کسب و تحمه بازرسته
و در دکانها یکبارگی بستند بستکی که پیش از آن در کار مردم بودی در آن ایام فزخنده فرجام حواله دکانها
شد که وقتی دست ستم داشتی در آن فرصت معزولی در آن قرابه و لب پیمانه گشت و تمام روز از آن غم چنان گم شد
که باده عنکار چکاره اند مصراع ولیکن شب و روز در کار بود ، و شادی و فرح چنان غالب افتاده که کسی
را ابفتح یاقوتی میل بنی شد بیت بکام آنکه از نعل لعل دار بود ، همه شهر جشن و همه ساز بود ، بهرگوشه صحبت بهر جا حضور
همه خلق در عین ناز و سرور ، همه ملک گشته عشرتسرای ، مغنی زهر بره عشرت سرایی ، سرای جهان از نوای سرود ، فرستاده مردم بهر جا درود

جار تاج

ومهد قیدافه عهد خانزاده مرصع بجواهر الطاف الهی و مکلل بحلل تاییدات نامتناهی بمبارکترین طالعی سمرقند
از فر قدوم سعادت لزوم غیرت فزای تختگاه بلقیس گردانید بیت از بس بزند چینی و دیبای زرنگار
وز کثرت جواهر و دینار بی شمار • که برسم پای انداز و نثار بگسترده اند و برافشانده اند زمین و زمان از دیده
چون نظارگان پوشیده و نهان ماند بیت نگار نثارش نه پیدای دست • چو پر شد هوا از گهر ابر پست ذکر زفاف
امیرزاده جهانگیر با خانزاده سلطان خان کریمبتکان درگاه سلطنت پناه بترتیب مقدمات طوی و تهیه اسباب
آن قیام نموده چندان سراپرده و خیمه و خرگاه و سایه بان طناب در طناب کشیده شد و فرشهای گوناگون گسترده
بیت همه پشت زمین شد معدی دیبا • همه زیر فلک بالای خیمه • و جهت بزم خاص و مجلس ... اختصاص
وثاقی مدور بیان سپهر • سپهری پرانداز و نامیده سپهر • درون و بیرونش مغرق بزر • مرصع بیاقوت و در و گهر
زه باسق بسته کرده اندر بشش • برآذکوی عنبر بوجیبش • یکی تخت زرین گوهر نگار • نهاده درو تخت شهریار
نده تکیه صاحب قران کامیاب • چو بر طارم چارمین آفتاب • شهان و مهان و سران سپاه • شد انجمن بر در پادشاه
زمین سربسر شیر و شکر شد • جهان گشت جوان فلک پیر شد • کرشمه ساقیان سیمین ساق شیرین کار باده شراب
تلخ مذاق خوش گوار بادر شد دست بشارت کری عقل و هوش برآورده اند و نغمه سرود مطربان خوش آواز با هنگ
نوای هر کهنه ... سازی ساز راست کشته پرده دری عشاق در هر شیء آغاز نهاده اند بیت در آن بزم که شادی آراسته
بهانها نجز اندنه می خواسته • فروند مه مهروی نه کام • که بیند یار و گرفته جام • هوا گشته از دود عود و آبنوس
زمین چون لب دلبران جای بوس • جهاندار صاحب قران کامیاب • ... دولت بخت جوان • ز دو جانب و کوه شاهوار
بخشید پروین ز حد و شمار • بدینگونه چندین به بزم صبح • همی گشت هر روز گیتی بهی • و در اثنای آن چون اسباب مقدمات
چنانچه سزد و نیز بدو در غایت کمال و نهایت جمال دور از آسیب عین الکمال آماده و مرتب بود بیت
بفر و ناموران و مردان • شده شاه سان ودم بخزان • شوند انجمن پیش تخت بلند • ز راه سپهری پرورش کنند
و بعد از رعایت احتیاط و اختیار وقت در مجلس خاص مشحون باکابر و خواص از اعیان مملکت و ارکان دولت
آن مخدره تتق عفت و ابهت را با امیرزاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
بیا یکی طالع سعد عقد نکاح بپیوشد و هر سو زبان تهنیت و دست نثار بثناخوانی و گوهرافشانی برگشادند
همه ... و گردنکشان • ز هر سو ثناخوان و گوهرفشان • و چون خرم انجمن بخلوتخانه خاور خرامید و جهان مهجور
کحلی مرصع شب در سر کشید بیت شبی کز صفا چون شب قدر بود • ز صد ماه و سالش فزون قدر بود

همی کرد بخشش سعادت سپهر • همه دندش بود زند نظر مهر • کواکب بخوبی بهم متصل • قران جهان استقش معتدل
خلوتخانه زفاف سعادت اتصال کانفیض فضل الهی بجواهر الطاف و حلل اعطاف آراسته بود بعد از اجتماع نیرین
سپهر سلطنت در برج مقارنه سعدین آسمانی ابهت و جلالت گشته بیت د مانه نا شتاب القمر شته صدف شایسته گوهر شاهوار
لب از یاقوت شاهی چون برآسوده • ز دانه در بوسه برد و سیم پالوده • چو مرغ تشنه زد بر چشمه منقار • از آب حیات آمد پدیدار

درشده

و این جشن فرخنده و قضیه مبارک در اواخر سنه خمس و سبعین اتفاق افتاد والحمد لله رب العالمین والصلوة و
السلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قرانی بجانب
جته نوبت سیوم در دوشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه حضرت صاحب قرانی لشکر
ظفر قرین جمع آورده بتایید رب العالمین متوجه جانب جته شد و چون رباط قطعان محل ... همایون گشت
آفتاب از غایت برودت هوا گریبان سر در سنجاب سحاب کشید و ابر از ... دریا نثار گوهر افشانی دیم بادی
آموخته پیوسته باران و برف می بارید بیت هر که کسی نداد بدانسان نشان برف • گفتی که کوه نیست جهان در دهان برف
مانند بیضه از کمر بیضه تعبیه است • اجرام کوهها شده پنهان میان برف • شد سر بسر برته رسید که قطعی بدیدی از کاربان
ماند نه دست را داد و ستد از دست بر یخ خاست و نه پای در آمد شد قدم می توانست کشود و مردم از سرما قطعه چهارپایان
عاجز گشته که جان شیرین در خطر بوده و بدین واسطه مردم بسیار مردند و بیشتر از چهارپایان تلف شد حضرت
صاحب قران از مرحمت و اشفاق بر آن داشت که از آنجا مراجعت فرموده و مدت دو ماه در سمرقند توقف نمود
تا سورت برودت هوا بشکست و باد در دوشنبه غره ماه شوال موافق اوایل توشقان ئیل تجدید عزیمت فرمود
و عساکر منصور مرتب داشته حیدر دیده متوجه جانب جته شد و امیرزاده جهانگیر بهم منغلای از پیش روان گردانید
و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه بن بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل جلایر
با او تفویض کرده بود طلایه موکب ظفر قرین شاهزاده ساخت و چون از نیسام گذشته بموضع چارون رسیدند کیپا
از جته گرفته پیش حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیت حال قمرالدین که او با قشون در ... غلاة بر دادو پرسیدند
خبر داد که او لشکر خود جمع کرده در موضع کوک تپه نشسته و انتظار حاجی بیگ کشیده و از توجه لشکر شما آگاه نیست
فرمان اعلی بنفاذ پیوست که منغلای بی توقف روان شوند و خود به تعجیل از عقب براندند و چون قمرالدین از
رسیدن منغلای ... بر آن واقف شد توقف نتوانست نمود بعلی حصینی که آنرا ... یرکه غوریان خوانند پناه جست
و آن سدی است بغایت مغاک و معمور و خانه عظیم از اخبار ادیت قمرالدین با سپاهش از دره در گذشته و در دره

سیم

ودردن سیوم فرود آمد و راهها استوار کرده ایند شاه زاده جهانگیر لشکر عدو بند کشورکشای را یاسامشی کرده برسر
او راند و طنطنهٔ صدای کورکه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش رفتند و عقاب روح شکار تیر را
از آشیان پرواز دادند و بعد از آنکه بزخم پیکان جان ستان بنیروی بازوی کامکار خویش در دل دشمنان
بنشاندند در مقابلهٔ ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را پیغام تیر غارت نشسته بود چون شب درآمد مجموع روی بگریز
نهادند چنانچه هنگام صبح از لشکر جته هیچکس آنجا نمانده بود بهادران فتح آیین تکامیشی کرده بسیاری از ان لشکر بی دین
را بقتل آوردند و چون خسرو سیارکان رایت ارتفاع برافراخت حضرت صاحبقران با باقی لشکر برسید و امیر داود
و حسین در آب غرقه شده متعلقان و قرتشت و چون بالطاقی رسیدند ایشان را غارتیدند الاعناق و چهار پایان
ایشان را بگرفتند و هزاره ها کاه ایل شدند کورت کرده بسمرقند فرستادند و حضرت صاحبقران بقصد استیصال المخالفان
تا موضع بای تاق بغزیمت فرموده امیرزاده جهانگیر با فوجی از سپاه نصرت سپاه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعی
بلیغ نموده او را بدست آورده شاهزاده بالشکر بحسب فرمان روان شدند و هر جا که در موضع اوج فرمان مقام
داشتند بغارتیدند و قمرالدین در کوهستان یافته دری گرفته و از ایل و الوس دان و بیرون کرده تمام مواضع و منازل
او را بتاختند و از جمله خاتون امیر شمس الدین بیان آغا و دلشاد آغا بگرفتند شاهزاده کس فرستاده و این خبر خوش
حضرت صاحبقران رسانید آنحضرت از مدت پنجاه و سه روز در آن مقام توقف اختیار فرموده بود چون این خبر
بهجت افزای بسامع علیه رسید از آنجا کوچ کرده بیالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده
در آن محل بشرف پابوس سرافراز گشت و غنایم بسیار آورده و اسب و گوسفند پیشکش کرده و دلشاد آغا بدولت
بساطبوس حضرت اعلی جهانبخت و دلشاد گردانید **بیت** که پیوسته صاحبقران شاد باد • هزارش کنیز چو دلشاد باد •
و با وجود صغرسن از فر اقبال صاحبقران چنان کاری بزرگ از دست او برآمد **مصراع** وز ان دولت اینها نباشد غریب •
و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت فرموده بیک باشی فرود آمد و از آنجا بصحرای ارپادی نقل نمود چند روز بعیش
و کامرانی توقف فرموده و بادکشاه مکریتکه امیران هرات بود و از تمواج خراسان قیام آنحضرت مراسم طوی و تقوی بتقدیم
رسانید بانواع خدمتهای شایسته تقرب جست **بیت** که پیوسته در بندگی استوار • چه بیگانه ز آن ده کامکار •
و عاطفت پادشاهانه الیه سالار بانغش و حسین را که درین سفر سپهی شده بود بپرسش خداداد ارزانی داشت

گفتار در زفاف همایون حضرت صاحبقران فرمانروا با سرادق ابستناه دلشاد آغا

قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع چون بحت دعوت آلهی از تعدد انکحه و جمیع ما

ازواج

ازواج بصیغهٔ امر کرامت فرموده صاحبقران جهانبخت را در ان منزل خجسته و صحرای دلکشای داعیه امتثال امر
تناکحوا تکثروا دامن همت گرفت و همای رغبتش سایه سعادت بر شجرهٔ دوحهٔ امارت دلشاد آغا انداخت بندگان
درگاه بترتیب اسباب طوی و اقامت مراسم آن قیام نموده **بیت** یکی جشن فرخنده آراستند •
می و رود و رامشگران خواستند • نوای چنگ و خورشید و ماه • نظاره شدند اندران جشنگاه • بروزی که طالع برومند بود
نظرها ستاره بپیوند بود • جهانجوی بر رسم آیین خویش • پری چهره را کرد همتای خویش • زمانه زبان به
تهنیت کشوده و فلک از برای رسم نثار دامان بر جواهر و جواهر برآموده تا درین بزم همایون گوهر افشانی کند **رباعی**
آسمان از ید فطرت برجام اشتجار • دولت شاه کام خاص علم را صلای عشرت در داده و اسباب عیش
و کامرانی هر چه در خیال آمال و امانی گنجد بر اداده مهیا و آماده بهر طرف که دیده آرزو نگاه میکرد **بیت**
گلی بی آفت از باد خزانی • بهاری تازه بر شاخ جوانی • ساغر زرنگار را از شراب ارغوانی بر کف نهاده ایاق
میداشت و بهر جانب که گوش هوش باز می شد **بیت** یوسف صفتی نموده در جاه • برده رخش آب زهره و ماه •
سازی بقانون عشرت ساز کرده و صدای نوای سرود در بزم او عشرت سرای زهره بی انداخت **بیت**
که صاحبقران جاودان شاد باد • دلش خرم و ملک آباد باد • و بعد از آن مقام نهضت فرموده و از سیحون
عبور نموده اورکند مضرب خیام نزول همایون گشت و مهد علیا قتلغ ترکان آغا با حواشی و خویشان و امرا از سمرقند
استقبال کرده در آن محل بعزت بساطبوس سعادت یافتند و مراسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیدند بطوی و عیش
مشغول شدند و چون از اورکند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسر بیرام جلایر که خدمت کاری بدست ضرورت
بسته حضرت صاحبقران را طوی داد و اسبان راهوار کشید و بحسب ظاهر خدمات پسندیده بجای می آورد اما دل
در کو نکرده میخواست در اثناء طوی غدری اندیشد حضرت صاحبقران را چون حفظ ربانی در همه حال نگهبانی
میکرد بالهام دولت از آثار و علامات اوضاع مجلس مکر پوشیده را تفرس نمود و از مجاری حرکات و سکنات
غدر اندیشان خبث باطن ایشان دریافت در حال از مجلس برخاسته سوار شد و باردوی همایون معاودت فرموده
فرود آمد و در آن وقت که آنحضرت متوجه قمرالدین بود شیخ محمد پسر بیان سلدوز و عادلشاه جلایر عزم ارتکاب عهد
کرده بودند که اگر مجالی یابند حضرت صاحبقران را بگیرند **بیت** ولی آنکه خدا نگاه دارد • آسیب بدو کسی نیارد •
کارش همه بخت نیک سازد • وز غصهٔ حسود جان گدازد • لاجرم آنحضرت قرین عنایت ازلی و تائید لم یزلی
بمستقر سریر سلطنت بسلامت و سعادت معاودت فرموده و لشکریان را اجازت انصراف ارزانی داشت و بعضی

مبارک بنجیر سرای که دره و منزل قرشی واقعست بجانب غربی فرموده در انجا قشلاق کرده و در همین زمستان
عادلشاه احرام بالطوس بسته بدرگاه عالم پناه آمد بر وفق فاغفروا بذنبهم صورت آن رای فاسد و اندیشه
باطل که کرده بود بزبان خود بعرض رسانید حضرت صاحب قرانی چون برهان حال الطالع یافت از رای صایب حسن
تدبیر از آنا نشید انکاث و عادلشاه بعنایت پادشاهانه سرافراز گردانید و چون زمستان باخر انجامید و یوسف
آفتاب را یونس وار فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که سپاه ستاره عدد مریخ
رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاه خلافت پناه جمع آیند و چون تمام تومنات و امرا با لشکرها از اطراف و جوانب توجه
نموده بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن • نبرد آزمایان لشکرشکن • حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد پسر
رسیدن ییغو بایدلو فرمان داد و چون بعد از پرسش گناه او روشن گشت روز بختش تاریک شد و در دشت عمرش باریک
اورا به برادر هیکلک سلدوز که خویش او بود و به تیغ پدر او هلاک شده سپردند تا اورا بقصاص برادر بهمان ۶
شربت چشانید و بحکم مصراع بکردند بخانه فروشی بسال • ودو پیر بایزید جلایر و علی درویش
و محمد درویش را بیرپاساق رسانیدند و هل یجازی الا الکفور • و ایالت تومان سلدوز و ضبط و نسق
آن بشهامت و صرامت آقبوقا بهادر مفوض گشت گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب خوارزم
نوبت سیوم و هم از راه مراجعت کردن بواسطه یاغی شدن ساربوغا و عادلشاه و بیرام جلایر
در اول فصل ربیع سنه سبع و سبعین و سبعمایه مطابق لوییل که از نوروز سلطان طبیعت سپاه گیاه از
طرف جنیبه درو دشت افتادند و سرداران شکوفه بمحافظت شهر حصار باغ و انجا بنصب کرده لشکر غنچه و نزیبه صحرا
نهادند بیت لشکر سبزه بغی و نزیبه سلطان لاله • سوی صحرا زده رایات همایون آثار • آب عرقی زده از شقیق یاسمنا
کلمبر ساخته و خارش بتیغ گذار • حضرت صاحبقران بتلقین دولت و اقبال آیین خویش و تدبیر رای دوربین
عاقبت اندیش بیت عزم خوارزم جزم کرده بجزم • محنشین بر کینه رزم بیزم • امیر آقبوقا را بضبط سمرقند
باز داشت و امیر ساربوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و الجی بوغا و دیگر امرا هزاره را با سی هزار سوار
بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب قمر الدین سعی و کوشش نموده هر جا که پابند او را نیست کرده اند بیت
زکینه وران و جنگ آوران سی هزار • برفتند و جوینده کارزار • و رایت نصرت شعار دشمن حفظ ایزدی کان
متوجه خوارزم گشت بیت با سپاهی برون از حد حصر • در شجاعت همه یگانه عصر • شد شیران عرصه پیکار
صفدر و تیغ جنگ و تیغ گذار • و چون در کنار چشمه آب جیحون موضع سه پایه از دولت شهر ابجه نزول فرموده لشکر

طارم

طارم جهادم گشت ترکن ارلات با لشکر خود از ان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون مسافت عرض غنده رش
پایان رسیده بود باندیشه ناصواب باز گشت و بطرف گرزوان پیوسته خود گریخت حضرت صاحب قران
پولاد را با جماعتی در عقب او بفرستاد و ایشان شب و روز رانده و از انده خود گذشته بر لب آب فاریاب باو رسیدند
ترکن و برادرش ترش با اتباع خود لب آب گرفته بجنگ مشغول شدند بیت باستاده دشمن که کوشد دلیر
همان کوشش کو سازد شیر • بجایی که شیران برآید بجنگ • چه پیدای روبه گاشتن بجنگ • و چون شکست بر ایشان
افتاد پراکنده و گریزان شدند و لشکر ظفر قرین از عقب ایشان روان شد پولاد بترکن رسید و ابسته ترکن باز مانده
بود جوبه تیر بینداخت و پیش از انکه راست باستد تیری با و حواله کرد و از کلاه خود بگذشت چنانکه آسیبی به سرش
نرسید پولاد تیز گشته روی جلادت باو نهاده و دم آویخت پولاد باقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده
سرش از تن بنام خدا جدا کرده نظم سرکینه جوی از تن بدنهاد • بخنجر ببرید و برگشت شاد • و امان سر دال
دری برادرش ترش کرده اورا بدست آورده و کارش بساخت بیت سرش را همان دم زتن باز کرد •
ده و دام را از نشان ساز کرد • و سرهردو را بپایه سریر اعلی رسانیدند آری آستان سلطنت آشیان حضرت صاحب
قران حوالگاه سرهودان در ان بود ع هرکه پایی خود بنزد و ندانجا • بدست دیگران رسانیده شد بیت
سری نیست بر آن آستان جبین نزبای • حوالاش نکند چرخ جز بسنگ جفای • و از جماعت امرا که حضرت اعلی
ایشان را بجانب جته فرستاده بود و ساربوغا و عادلشاه چون ولایت خالی یافتند اندیشه خطا کرده ختای بهادر و الجی
بوغا را بگرفتند و مهدی که حضرت صاحب قران اورا در اندکان بداروغگی گذاشته بود با ایشان • موافق شد
و ایشان ایلخود را جلایر و قبچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند و حصار شهر را محاصره آغاز نهادند اهالی شهر زخم
تیر دیده دوند و ناوک جگر سوز نگذاشتند ایشان که گرد بگردند و امیر آقبوقا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه
داشت استدعا کان پایه سلطنت مصیر کرده و موکب همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بسامع
علیه پیوست از همان جای مراجعت نموده و امیرزاده جهانگیر را مستعلای ساخته از پیش روان کرده اند و بنفس مبارک
با قول لشکر از عقب توجه نموده و چون بیخا رسید عساکر گردون مآثر را ترتیب داده و آراسته از انجا نهضت نموده
و بر باط ملک منزل نموده و شاهزاده بوضع کرمینه بدشمنان رسید و از جانبین صفها برکشیدند جنگ پیوستند بیت
پیاده که کوس شد کوش دهر • پیشاند شمشیر کین ز هر قهر • تو گفتی که الماس مرجان فشاند • چه مرجان که در کین بیجان نشاند •
امیرزاده جهانگیر بیاری نعم النصیر که پیوسته در زمان فتح و نصرت این دولت ابد پیوند بوده دست برد العان

غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قبچاق رفتند و به اروس خان پناه بردند و ملازم آن درگاه شدند و حضرت
صاحب قران مظفر و کامیاب بمستقر سریر سلطنت آب بر ... نزول فرموده و الوس جلایر را قسمت کرده
متفرق و پراکنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بجانب اندکان فرستاد و عادلشاه و سار بوغا بملازمت اروس
خان قیام نمودند و آخر الامر عرق شرارت و فساد ایشان بحرکت آمده وقتی که اروس خان بییلاق رفته بود عزم کرده
کرده و تیغ عناد از نیام بیوفایی برکشیدند و بالاوجی را که کاشته خان بود جنگ کردند و او را بقتل آوردند و از آنجا
بگریختند و به الوس جته پیش قمر الدین رفتند و او را بر فتنه و فساد تحریض نمودند **بیت** از جهر بدهر تباهی خیزد •
شور و شر و افساد و رهنمایی خیزد • **گفتار در توجه حضرت قران بجانب جته نوبت پنجم**
چون سار بوغا و عادلشاه بقمر الدین ملحق شدند در وقت آتش کینه دیرینه که نهاد او بود اعوا و افساد ایشان میکردند
قمر الدین لشکر کشید بولایت اندکان در آمد و هزاره قذاف از امیرزاده عمر شیخ رو گردان شده با او پیوستند
و شاهزاده که در کوه متحصن گشته تحصیل داشتن نام پیش حضرت صاحب قران فرستاده صورت حال عرضه داشت
کرد یاغی با غلبه تمام رسیده و اندکان را نهب و غارت کرده اند آن حضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت
و در حال عازم آن طرف بتعجیل براند و چون قمر الدین از توجه آنحضرت آگاه شد پای قرارش از جای رفته
بی توقف بازگردید و در آن موضع آت باشی ایلغخانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاه توقف
نمود و چون حضرت صاحب قرانی بآن موضع رسید و از کمین قمر الدین آگاه نداشت امرا را با تمام لشکر از عقب شتافته
روان گردانید و از نامداران سپاه پنجهزار مرد با جمیع سرداران مثل امیر مؤید و خطای بهادر و شیخ علی بهادر در باب
استیصال مخالفان سخنی میگفتند و حکایت منجر شد ببهادری و پهلوانی و شعله عصبیت افروخته گشت و ایشان
بر اثر دشمنان تاختن کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده از دویست کس نماند
در این حال قمر الدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا
کشیده روی با انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آنحضرت را ملهم دولت رهنمون مصدوقه کَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ
غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ بگوش جان رسانید هیچگونه وهم و اضطراب بخاطر مبارک آنحضرت راه نیافت و مردم
خود را استمالت نموده دل باز داد که ظفر و فیروزی از بخشش ملک وهابست نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه
می باید کوشید که اگر اندک سستی پیش آید کار از دست برود **بیت** بگفت این و بر کرد مرکب زجا •
بمیدان در آمد بعون اله • همی زد بتیغ و بگرز گران • همی تافت در حمله هر سو عنان •

برجد

برجد خیلی فکندی نکوش • بهر زخم چوبی برآمد خروش • بهمشان برافکند یکبارگی • همی راند تا قلب که بارگی •
بدین گونه آن خسرو ارجمند • بگرز و بتیغ و سنان و کمند • شکست و برید و فکند و ببست • سر از اسر و گردن و پای و دست •
و چون حضرت صاحب قران کامکار در آن روزگار بنفس مبارک خود بهادریها نموده کوششی فرموده که امثال آن جز
نتیجه تایید آسمانی نتواند بود سپاه نصرت پناهش بتیر و تیغ داد مردانگی دادند و با اندک نفری چهار هزار سوار نامدار کینه
گذار را بهم شکسته منهزم و پراکنده گردانیدند **بیت** نباشد چنین کارها سرسری • گر یزدان نبخشد فتح و برتری •
و اگر در مجاری احوال و اوضاع آن حضرت و غرایب اطوار و آثار او از سر خبرت و وقوف تأمل کرده شود بیقین پیوندد
که ظاهر و باطن آن بزرگوار کرم و ... اقتدار مطرح تاییدات الهی بوده چه آن روز که بحسب ظاهر از اعضا و جوارح صورتی
آنحضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شباکرد به بهای حواس بحکم وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا چون خواب بسته
ماند و نفس قدسی سرشت متوجه باطن گشت از صفا آیینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین قلیج رحمة الله علیه بطریق
رؤیا صادقه که یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است از نوع مشاهده نمود و بادب تمام پیش او رفته در باب فرزند ارجمند
امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که پسرم را از خدای تعالی در خواه شیخ فرمود
که با خدا باش و اصلا متعرض فرزند مشو و چون از خواب در آمد دانست که آن قضیه مبرم و فوق دلخواه بود و از غایت تنگی
خاطر ملول و متالم گردید که پسر خاص آن حضرت بود باز شد تعجیل از تنگ کرک بفرستاد تا خبری بتحقیق باز دهد و چون
او روانه شد باز در بازان فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر مبارکش زیاده گشت امرا و ملازمان نموده که کاری بی بر
که از فرزند خود یکباره جدا مانده حال او از من میپوشید ایشان بزانو در آمده بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق
و عتاق موکد گردانیدند که اکنون از آن مرغ وقوف نیست و از حال شاهزاده خبری نداریم و چون از آنجا کوچ کرده
روان گشته در سنگ بغاج باز بقمر الدین رسیدند و جنگ در پیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت و امیر حاجی قراول
او را تکامیشی کرده از عقب روان شد و چون پاره راه برفتند قمر الدین با هشت نوکر باز گشت و او را در میان گرفته بضرب
زخم تیر و تیغ انداختند و او را زخم بسیار رسید و عاقبت پیاده گریخته بجان امان یافت و دست پولاد بهادر در آن
جنگ از زخم تیر مجروح گشته بود و از قضا آتشی در آن راه افتاده بود بهادر خواست که آن آتش باز نشاند و از کثرت
حرکت زخم جراحتش زیاده شد و بآن زخم درگذشت غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ **ذکر وفات امیر
زاده جهانگیر** صاحب قران از آنجا مراجعت فرموده از سیحون عبور نموده بدار السلطنه سمرقند رسید تمام
ارکان دولت و اعیان مملکت و اکابر و اشراف **بیت** سر جامه کرده سیاه و کبود • زخون دل از چشمها کرده رود •

همه بر سر افشانده از غصه خاک ٭ جگرها ز سینها کرده چاک ٭ برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق موی ها برهنه
ساخته و پلاسها پوشیده و در گردن انداخته از شهر بیرون آمدند و از گریه در موج خون آمد و خروش و ولوله بیت
دریغ آن جهانگیر با دین و داد ٭ که رفت و سرآمد بدو روزگار ٭ بگوش سپهر ناله و کبود کردن رسانید و حضرت صاحب
قران را از مشاهدهٔ آن حال لاجرم بگواهی الهام بدیگران سیره صبر بیقین پیوست نظم چو آگه شد از مرگ فرزند شاه ٭
جهان و جهان بین او شد سیاه ٭ دو رخسار پر آب کردین سوکوار ٭ دژم کرده بر خویشتن روزگار ٭ سراسر مملکت از فرقدان
حضرت صاحب قران گلشن بهجت و سرای سرور در پرده مابیتی از حطا آن واقعه جانگداز دلسوز محل ماتم و انجمن شیون
و مجمع محن گشت بیت بماتم نشسته دیگر سپاه ٭ همه جامها شان کبود و سیاه ٭ سر سرکشان گشت پر تیره خاک ٭
همه دیده پر خون و دلها چاک چاک ٭ همه انجمن زار و گریان شدند ٭ چو بر آتش تیز بریان شدند ٭ حضرت صاحب قران از این
واقعه بحکم اولادنا اکبادنا بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالی محیط بود بآنکه فنا هر ممکنی از قبیل
واجبات و دوام و بقا هر حدیثی از مقولهٔ ممتنعات اشارت بشارت وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ
قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ٭ آن جراحت ساخت و در روح شاهزاده سعید مرحوم انواع خیرات و مبرات با
تقدیم فرموده و اصناف صدقات بمستحقان رسانید و رسم آش و اطعام فقرا و مساکین باقامت پیوست و کالبد شریف
او را بکش نقل کرده در آنجا مدفون ساختند و عمارتی بغایت عالی و دلکش برپرداختند بیت ز بهرش گزین مرقدی ساختند ٭
بآیین شاهان بپرداختند ٭ مدت عمرش بیست سال بوده و از او دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد
از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری که بعد از وفات شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و واقعهٔ وفات او در سنه
سبع و سبعین و سبعمایه موافق لوی ییل دست داد و امیر سیف الدین از وقوع این حادثه خاطر از کار و بار این جهان
غدار ناپایدار متنفر گشت و از حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد گفتار در لشکر فرستادن
حضرت صاحب قران ظفر قرین بطلب قمر الدین چون حضرت صاحب قران بواسطهٔ آن واقعه فرزند سایهٔ التفات
از تدبیر مصالح سلطنت و ضبط امور مملکت باز گرفت بیت که این دیو دون تیز زد با آن ٭ که از بهر آن رنجه دارم روان ٭
برای یکی توده خاک تیره ٭ چرا داشت باید دل خود تیره ٭ جهان کاری چنین مختصر ٭ دو دانید باید به بوم و بر ٭
امرا و اعیان و نوئینان در پایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر شده زمین عبودیت بلب اخلاص بوسیدند و بزبان دولتخواهی
عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام عالم را بوجود پادشاهان کامکار منوط گردانیده
و واسطهٔ امن و امان بنی آدم که مقصود آفرینش ایشانند معدلت و سیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته بیت

اگر

اگر خنجر شه بود در نیام ٭ ز عالم برافتد حلال و حرام ٭ وگر تیغ سلطان شود تیره رنگ ٭ بپوشد رخ آینهٔ دین زنگ ٭
بود پادشه سایهٔ ذو الجلال ٭ و زان سایه باشد جهان را جمال ٭ فروغی ز عدلش کامیاب ٭ جهان را پر از پرتو آفتاب ٭
فلک تا بود سجده گاه ملک ٭ بود نیک و بد را تقاضای فلک ٭ همه شد گیتی تا رتق باد ٭ عروس جهان در کنار تو باد ٭
اگر پیش نهاد خاطر همایون رضای پروردگار حضرت آمرزیدن و سید بهتر از داد گستری و رعیت پروری متصور نیست
که اکمل و اعلم اولین و آخرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات حاصل یکساعت از عمر که بداد دادن صرف کرده شود بر عبادت
شصت ساله و هشتاد ساله ترجیح فرموده بیت عدل کن زانکه در ولایت دل ٭ در پیغمبری زند عادل ٭
حضرت صاحب قران سخنان بندگان را چون منشاء آن محض اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول تلقی نمود و روی
همت بتدبیر مصالح مملکت آورده بترتیب و تجهیز لشکر فرمان داد و در این ولا خبر رسید که عادلشاه جلایر با چند کس
در قوستان قراچق سرگشته میگردد حضرت صاحب قران با ... کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانصد سوار بطلب او
فرستاد و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند چون باترار رسیدند از آنجا جاسوسی بیرون کرده در آن کوهها
بجستند و چون عادلشاه اشتعال نموده بود و او را در موضع آقسو بدست آورده بیاسق رسانیدند و آقسو ...
که در پیش کوه قراچق ساخته اند جهت دیده بانی که از آنجا بطرف دشت قبچاق احتیاط مینماید و سار بوغا که با او از
جادهٔ صواب انحراف نموده یاغی شده بودند و گریخته بعد از آنکه دولت بهدایت عقل راه نمای باز بدرگاه عالم پناه آمد
مراحم پادشاهانه جرایمش را عفو فرمود ایالت قوم باو ارزانی داشت و رای عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با
امیر آقبوغا و ختای بهادر و دیگر امرا امر فرموده تا بقصد قمر الدین روان شوند در قلع و قمع او بجد تمام کوشیده
حسب المقدور در آن باب سعی نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند و بتعجیل هرچه تمامتر روان شدند
و در پایان قرانوبر بقمر الدین رسیدند و چون دولت قاهره تیغ زمرد فام در جنگ او گونهٔ یاقوت رمانی داده
و مخالفان از جرعه از بیم کهربایی گشته چون کاه از صدمهٔ تندباد و زمان متفرق و پریشان شدند و چون قمر الدین بگریخت
لشکر منصور ایل و الوس او را غارت کرده با الجه و برده بسیار بازگشتند بیت سپاه شاه رعیت نواز خصم گداز ٭
بهر جا که رود با غنیمت آید باز ٭ گفتار در نهضت همایون با صوب گردون و کشتن انجم بجانب جته نوبت پنجم
چون سپاه نصرت شعار با غنایم بسیار از یورش طرف جته باز آمدند حضرت صاحب قرانی هم در آن سال دیگر باره
عزیمت آن جانب فرموده و محمد بیک پسر امیر موسی که بشرف مصاهرت آن حضرت سرافراز بود در بوم آیی کول
بقمر الدین رسیدند و بیکجک روانه او را گریزانیده ایلش را بهادر تا لاج برده و دوش ها اسیر کرده برده کی ند ب

صاحب قران کامکار بنفس مبارک خود تا موضع قوحکار نکاشی فرموده بهفت روز دران موضع بسامع علیه
رسانید که توقتمش اغلن از خان سوم شده روی امید بدرگاه عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحب قران
امیر تومن تومرا و زنکی را باقامت رسم استقبال فرمان داد تا او را باعزاز و اکرام تمام بیاورد و خود بر سعادت
از راه او نباغی مراجعت نموده در اوزکند نزول آمد و او آنجا عزیمت کرده قرین دولت و اقبال بسمرقند نزول فرمود
و امیر تومن تومر توقتمش اغلن را بیاورده و امرا و ارکان دولت او را بحضرت صاحب قران رسانیدند آنحضرت
مقدم او را عزیز و گرامی داشته از مکارم اخلاق پادشاهانه در باب ترحیب و تکریم او هیچ دقیقه نارعی نگذاشت
و بعد از اقامت رسم طوی چندان مال از زر و جواهر و خلعت گرامی و کمر و اسلحه و اقمشه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه و کوس
و علم و خیل و حشم و سایر اسباب حشمت و بزرگی باو و اتباع او داد **مصراع** وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم
و او را از غایت اعزاز و احترام در سلک شاهزادگان انتظام فرمود و پسر خواند **فرستادن حضرت صاحب قران توقتمش**
خان را بحکومت اترار و صبران جهت عالی صاحب قران دریا نوال اقامت ولایت صبران و سغناق را بتوقتمش اغلن ارزانی
داشت و چون توقتمش در آنجا متمکن شد قتلغ بوغا پسر اروس خان لشکری گران بر او کشید و میان ایشان جنگ
واقع شد و از طرفین کوشش بسیار نمودند باوجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف تیر خورده و بآن زخم هلاک شد شکست
بجانب توقتمش افتاد و او را غارت کردند و گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد آن حضرت او را از نوبت اول
اعزاز و اکرام فرمود تمام اسباب شوکت و پادشاهی مرتب داشته باز گردانید و چون بصبران رسید از آن جانب
توختقیا پسر بزرگ اروس خان با چند شاهزاده جوجی نژاد و علی بیک و دیگر امرای معتبر لشکری بیقیاس ترتیب
داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند **بیت** سپاهی گران یک بیک کینه جوی • سوی توقتمش اغلن آورده روی •
از انبوه و کثرت چو مور و ملخ • که شد کوه و پایان و دشت و زخ • بمیدان کین فوج فوج آمدند • چو دریا خروشان بموج آمدند •
و چون توقتمش اغلن خود را آراسته بمقابله ایشان درآمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته روی بگریز نهادند
و او گریخته بکنار آب سیحون رسید و از بیم جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و قاتغی بهادر در پی او
کرد و بکنار آب سیحون دست او را به تیر مجروح کرده اند و از آب بشنا گذشته برهنه و بی کس و زخم دار بجنگلی
درآمد و بر بوی خار و خاشاک بیفتاد و از غرایب اتفاقات حضرت صاحب قران ایدکو برلاس را بجانب او روان کرده
بود که او را نصیحت کند تا در کار ملک مردانه و دلیر باشد و در دفع دشمن رعایت حزم بجای آورده سویه خود را
ضبط نماید ایدکو را بر حسب اتفاق شب در آن جنگل اتفاق افتاد و او را آواز ناله بگوش او رسید چون تفحص نمود

توقتمش

توقتمش را دید برهنه و مجروح و بیخود افتاده **بیت** ز خاکش بستر و خار و خاشاک بالین • بتلخی گشته دست از جان شیرین •
روان فرود آمد و مراعات او و غمخواری جراحتش بر لاجیبی نموده با حضور یا موافق حال او از ماکول و مشروب
و ملبوس پیش آورد و حسب المقدور در آنجا اهتمام و دلبستگی بود مرعی داشت و او را بحضرت صاحب قرانی
رسانید و آن حضرت در آن وقت ظاهر بخارا را محل اقامت کرده بود چون بحال توقتمش اطلاع یافت بتجدید
انجا از مرحمت پادشاهانه چنان صاحب قرانی سرزم کرامت فرمود و اسباب حشمت او را از کربان کاینبغی مرتب داشته
در بین اثنا ایدکو که او ماقش منغوت بود و از امرای الوس جوجی از اروس خان گریخته بیامد و خبر رسانید که اروس خان
لشکر جمع کرده متوجه این جانبست و توقتمش را می طلبد و متعاقب آن حال اروس خان کبک منغوت و تولجان
نیز رسیدند و پیغام اروس خان رسانیدند محصلش آنکه توقتمش پسر مرا کشته و گریخته و بولایت شما آمده دشمن را
بسپارید و اگر نه محل جنگ اختیار کنید **مصراع** روان در دو سوی کارزار آورید • حضرت صاحب قران زبان همت
بر گشاد که او پناه بمن آورده است من او را بخصم ندهم **بیت** مرا گر بغم جان و بیم کناه • بر نهاد این خانه آرد پناه •
اگر جان رود بر سر کار او • نخواهم رها کرد و آزار او • اما حکایت جنگ و اسباب او مهیاست **بیت**
برو رو بگو پیش اروس خان • نبایدت ترغ آبی از تیرهان • دلیران و مرا جنگست پیشه • که شیر افتد و دشت رزم پیشه •
شود روز کار از پشه خود • نه شیر خشمناک از پشه خود • **کشیدن حضرت صاحب قران بجانب لشکر کشیدن**
اروس خان حضرت صاحب قران چون ایلچیان اروس خان را باز گردانید همت عالی بر ترتیب و تجهیز لشکر گماشت
و امیر جاکو را جهت ضبط تختگاه بسمرقند بازداشت و تمامی الوس جغتای را جمع آورده متوجه اولاد اروس
خان شد **بیت** ز بس جنبش لشکر گرانباز • زمین گشت جنبان تا آسمان • ز انبوهی لشکر و سنجب • شده روز روشن بچون تا یک شب •
ز نعم سم لشکر دشت ما • شتاب • ز کوه و کمر تا بلنگ و زیاد خاست • سپاهی که شد قلب ان تواند چند • که دانند حسب او را که چون بود و چند •
توان دیدهای پایان شمرد • ولی لشکرشاه شوان شمرد • و چون از سیحون بگذر کرده صحرا از نزول خیم عساکر نصرت
شعار گشت از آن طرف اروس خان تمام لشکر جاجی را فراهم آورده بسغناق که تا اترار چهارفرسخ است رسیده
فرود آمد **بیت** سپاهی شمارش برون از اد • گران تا کران جهان خون حباب • سراکین از خشم و دل پر ز کین • بر ابرو ز شدی برآورده چین •
روز کار مخالفت کرده آن فتنه فرو نشیند و کسی آتش کین تسکین پذیرد ابری برانگیخت از کران تا کران فرو بست و چندان
برف و باران بیارید که از کثرت شدت سرما هم بستی از جمیع جوانب زمین محیط بچو بستی **بیت**
آب شد بسته روی کوی زمین • مر لولو در آب جستی چرخ • برودت هوا بجایی رسید که اعضا و جوارح حیوانات

مطلقا از ناطق و عجم از جنبش باز مانده و این حال قریب سه ماه متصل متمادی شد و آن دو لشکر جرار یکجا دو بحر بیکران برابر
یکدیگر نشسته در آن وقت کس را مجال حرکت نبود حضرت صاحب قران با دو قتو و ختای بهادر و محمد سلطانشاه
که از ملک عادت گریخته پیش حضرت صاحب قران آمده بودند فرمود که بتعجیل تمام بر سر دشمن شبیخون برند و ایشان
برحسب فرموده با پانصد مرد بتاخت روان شدند و شب در راه با پسر اروس خان قتلغ بوقا اغلن دچار خوردند و با او
زیاده از سه هزار مرد سوار بود و هم در آن شب نزدیک صبح جنگ در پیوستند بیت سر از نیم شد مغز بر کینه دل
ز دل لخت لخت خون و تن گون خاک گل • سر تیغ چون خون فشان تیغ شد • دل تیغ بر تابش تیغ شد • و لشکر منصور صاحب قران
مسعود ظفر یافته دشمنان را منهزم و متفرق گردانیدند و از پیروزی دست و کشاد شصت ایلچی بوغا بای تیر قتلغ بوقا اغلن بزخم تیری
مجروح گشت و دفع عین الکمال در آن مصاف امیر اباق تیمور و ختای بهادر هر دو شهید شدند و چون لشکر ظفر
قرین بغنیمت و فیروزی مراجعت نمودند یرلیغ عالم مطاع نافذ شد که محمد سلطان شاه بخبر گیری بتعجیل برود و
امتثال امر نموده شخصی را بگرفت و بیاورد امیر جهانگیر بتعیین شغل یاسامشی گشت و هم او تحقیق کرده بیاورد و چون
کیفیت حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب مخالف دو بهادر نام ایشان الغ سایقین و کجک سایقین با صد
مرد بخبر گیری باین طرف فرستاده اند در دین ولا آقتو بهادر را با قدر داد در شهر اترار بودند و لشکر را تقدام میداده‌اند
و ایشان در بیرون شهر با جماعت یاغی که بخبر گیری باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد و با آقتو بهادر
زیاده از پانزده کس نبود و آقتو بهادر بهمت کریمی دولت قاهره صاحب قران و دیگر جلادت با ایشان نهاد و چون
جنگ در پیوست نزدیک مخالفان را هزیمتی اختیاری نمود عنان از جنگ بر تافت تا دشمنان از پیش روان گشته
تیر کشیدند و صف بیاراستند ایشان بهم بر آمد بعد از آن تیغ بندا سون از نیام انتقام بر کشیدند و دو بار کرده بر سر
ایشان تاختند و دو کس از نامداران را بینداختند و ایشان را برهم شکستند و انچه پای مردی اسبان جان بیرون بردند
خود را در جزایر و جویها انداختند و کجکی یوربجی برادر زاده آقتو بهادر و سایقین کوچک را بقتل آورد و سایقین
بزرگ را با اسب ستد و شاهد ستکیکه کرده زنده پیش حضرت صاحب قران آورد و معلوم شد که اروس خان منهزم بازگشته است
و قراکچک را بجای خود گذاشته حضرت صاحب قران سمند و شاهد را بعنایت و ملاطفت خسروانه سرافراز کردانید و بنفس
مبارک متوجه دشمن شدند و قراکچک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان در آن نواحی نماند بسعادت و اقبال
از آن یورش با سپاه مراجعت نموده در چکلک کش باردوی همایون خویش نزول فرمود و در آنجا هفت روز
توقف نمود بیت بخت جوان همدم و نصرت قرین • دولت و بخت اثر همنشین •

اردو تلخت کردن حضرت صاحب قران بالوس اروس خان

صاحب قران گیتی ستان بعزم رزم
اروس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را قراچی ساخته روان گشت و بتعجیل تمام بشب
در روز در آمد پس از آنکه چند شبانه روز صبح در شنبدی بجیران قیش رسیدند و ایلات دشمن بخبر نشسته بودند لشکر
سره را ایشان را غارت کرده غنایم بسیار از اسب و شتر و گوسفند در بردند و حسن اتفاق اروس خان کلفت
کوشش بندگان حضرت در گذشته و خار مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آیین برخاسته و پسرش توکل و تخته قیا
بجای او نشسته و او نیز در بین اثنا از پی پدر رفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را تقویت و تمشیت
فرموده پادشاهی تمام قبچاق و الوس جوجی بدو ارزانی داشت و اورا مجموع اسباب سلطنت و کامکاری مهیا و مرتب
ساخته در آن مملکت باز گذاشت و اسب خنگ اغلن نام که برق آتش پای از رشک سرعت سیرش سوختی و باد گیتی
نورد جهان پیمای از سبک خیزی او جستن آموختی بیت از اندیشه دلبسته بوی تو • ز راه خرد مانده جوی تو
شتابنده از پیش وه بر پس • چنین رانده و گرینده رس • باو بخشید و فرمود که بدین اسب گاه فرصت بدشمن
میرسی و گاه گریز کس بتو نمیرسد و عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشته باقبال و سعادت از دشت قبچاق
معاودت فرمود و بدولت و کامرانی در اوایل ییلان ییل سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بمستقر سریر جهانبانی نزول
فرمود و بعد از مراجعت حضرت صاحب قران از جانب دشت تیمور ملک اغلن بجای پدر نشست و با لشکرگران متوجه توقتمش
خان شد و بعد از مقاتله و مقاتلات بسیار شکست بر جانب توقتمش خان افتاد و بر آن اسب که حضرت صاحب قرانی
بدو ارزانی فرموده جان بجه برد و پس از مشقت بسیار یکسواره تنها بآن حضرت رسید و از این نظر و وجه
صاحب قران کامکار آن اسب نجات آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحب قرانی سایه اهتمام بر
تدارک حال توقتمش خان انداخت و بتاریخ اواخر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه موافق ییلان ییل اسباب حشمت
و شاهی او کما ینبغی مرتب و مهیا داشته امراء بزرگ مثل قدو تومن اوزبک و بجتی خواجه پرش و اوردنکتور
و غیاث الدین ترخان و بکی قرجین همراه او به سغناق فرستاد تا او را بجای پدر دار الامارات با استکمال مبادرت نمود •
توقتمش را در سغناق بتاریخ مذکور بر تخت خانی نشاندند و رعایت رسم بجای آوردند ع تا دشت بآیین بلغاند

گفتار در طلوع اختر شاهی از مطلع فضل نامتناهی یعنی ولادت میمون حضرة خلافت پناهی

در اواسط حین سال ییلان ییل که ریاض سلطنت حضرت صاحب قران از نفحات تایید ملک دیان سبحانه و تعالی نضارت
و طراوتی تمام یافته بود و نهال اقبالش از ترشح زلال افضال ذو الجلال بعد اعتدال بنشو کمال رسیده

کشادر تاخت

چنانکه بندگان حضرت شاهرخ خان نشان کشته بلبل سعادت بر گلبن منقبت بنوای بیت صاحبقرانی که بنوعی او
در جهان پادشا نشان باشد مترنم شد درخت بخشش در چهار باغ دولت فرخنده آثار میوه مراد بار آورده و از تخم
آرزو که دهقان امید در کشت زار وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا افشانده بود دخل إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ محصول
جست و میامن اتفاق لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا شامل حال همایون آن گرامی گشت وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا
مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا بر آن مرتب گشت و بتاریخ یوم الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه
که مفتتح ایام فرمان دهی و کشورستانی و غره روزگار خلافت و جهانبانی بود دیده دولت حضرت صاحبقرانی
از فیض فضل ربانی در بلده محفوظه سمرقند که مستقر سلطنت بود و کامرانی بنور طلعت فرخنده فرزندی ارجمند
روشن گشت که واسطه بقای دودمان جاویدان امتدادش وجود مبارک او بود و رابطه دوام ایام دولت ابد
میعادش ظهور خجسته فرجام او بیت جوان نامدار مهربان شد جدا ۰ سبک تا خنده شد پادشا ۰ جهانبخش بالب زنخندان گشت ۰
که خورشید اقبال تابنده گشت ۰ جهانی که فشد بر و در دنش ۰ بر آمد با ز زرکی تنش ۰ بر شد گشت بیدار شیرین ۰
ز سر تا قدم در کهر داشتی ۰ روان بر سرش چتر در پا ذی ۰ بزیر پیش مشک سا لبذی ۰ از جبین آفتاب آینش ۰
چون شعشعه نور از چهره همی درخشید بیت که چون کند تخت را زیب تاج ۰ فرستد ش از هفت کشور خراج ۰
در آفاق کشورکشائی کند ۰ جهان در جهان پادشاهی کند ۰ همایون نظر کوکبی سعد بود ۰ که از برج اقبال شد رخ نمود ۰
صورت اوضاع فلکی در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاد که اهل احکام نجومی از ملاحظه آن بحصول غایات
امانی و آمال و وصول باعلی مدارج عظمت و جلال بی تردد استدلال مینمایند چه نوبت ظهور از افق شرقی
که طالع رامی باشد بنخستین دولتخانه سعد اکبر که از منظر سعادتش دریچه نظر تمام دوستی از یکطرف بر تختگاه
سلطان حمت کره و ن کشاده راست و از دیگر طرف بر بیت الشرف او رسیده و صاحب طالع که سعد اکبرست باقامت
تمام سعادت راضامن ترا ند شد سعد اصغر را با خود یار کرده هر دو باتفاق در خانه امید که میزان مجموع دفعاة
مقاصد دنیوی و اخروی ما است جمع آمد تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت و عز و جلالت هر مراد که از
طریق آرزو قدم در ساحه امید نهد بی توقف باحسن صور و ایسر وجوه بر منصه حصول جلوه گر آید چنانکه
هر کس از نزدیک و دور بدیده یقین مشاهده مینماید و نیر اعظم که کوکب سلطنت و جلالت است عالی تر
محلی در فلک در آن حال که آن را اوتد عاشر خوانند و خانه جاه و پادشاهی دانند متمکن سریر سلطنت ساخته
و افسر رفعت بر سطح السما بر افراخته و صاحب آن منزل که مشتری مالک افلاکست در آنجا که نسبت با او هم خانه است

دوم شرف

دوم شرف در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضر و آثار این معنی بر کافه عالمیان بی شبهه روشن است و ظاهر زحل
که اختر ثبات و قرارست در وتد رابع که خانه مسکن و قرارست قرار گرفته و آمایین و قران واسطه وصول اثر
علوی بسفلی او را تمام ندم در آنجا با وج استقبال بر آمده و بکمال پدری رسیده تا پیوسته در مقام عزت و منقبت
خلافت در اوج و کمال حشمت و ابهت بی تزلزل و تشویشی متمکن و قارند بوده و صحت این حکم نیز از غایت ظهور است مستغنی
از گفت و شنود و مریخ خنجر دار شمشیر گذار در وتد سابع که مقابل طالعست و خانه شریک و منازع تیغ انتقام
بزور قهر آب داده تا هر که پای از جاده مطاوعت بیرون نهاده سر بمقابله و معارضه بر آرد بی توقف جوهر روح
بدست قابض ارواح سپارده و هر که در بیخ شکی بخاطر آرد در آینه حال خود صورت یقین مشاهده کرده و از
جوزهر بین عقده راس که ارباب صناعت بمجموع قواعد و ارزدی شناسند در بیت المال واقع شده و عقده ذنب
که مایه کاهش و کمی داند در خانه خوف دیم واقع این اثر نیز بغایت واضح است ذلک تقدیر العزیز العلیم
و کمانی نی افتد که در تصحیح وقت اهل احکام نجومی را بدستی قواعد خویش مایل حبین بین بوده باشد و سخن
در سهام و دیگر دلالات که امهات آثار را شند با آنها سازند مقتضای این مقام است با آنکه اینها هم شاخه چند
که مردم صورت بین از روی قیاس و تخمین بعضی امور جزئی از و استنباط نمایند اما بچه دین محل بوی الفی
بمشام جان اصحاب معنی رساند از نسیم گلشن هدایت آثار عندلیب شاخسار وحی جوامع الکلم چشم قوانین
حیث قال النبي صلعم إن الله يبعث لهذه الأمة على رأس كل مائة سنة يجدد لها دينها و چون محل تفاصیل
موافق و آثار آنحضرت مقاله دوم است و مقصود در اینجا ذکر مولد همایون این حدیث در اوایل الاستقلال الاعادة خواهد
یافت که شمه از شرح آن گذارش پذیرد **گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران تومتمش خان را بجنگ توره ملک**
خان و ظفر یافتن در نوبت اول که تومتمش اغلن از اوروس خان روگردان شد روی التجا بحضرت صاحب
قرانی آورده او را تقویت بالا فرمود بود و بعنایت حضرت صاحبقرانی اختصاص یافته و در غیبت او اوروس خان
هزاره او را مدتی سیورغال کرده بود در آن وقت که تومتمش خان از توره ملک منهزم شد او را تقی‌ره بجنگ افتاده
اغاها نداو را گرفته پیش توره ملک بردند و توره ملک خان او را بخشید رها که و بعد از مدتی که در میان ایشان
بقلاکت بگردیده روزی پیش توره ملک خان نازنده درخواست کرد که ایل و کسان او باز دهد تا خانه کوچ دهد
توره ملک التماس او را مبذول نداشت و با او گفت اگر میخواهی بایست و اگر خواهی برو او بکتوی در زمستان
گریخته پیش حضرت صاحبقران آمد و در سمرقند بغی بساطبوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز شد

وکیفیت اوضاع تیمور ملک عرضه داشت که روز و شب بشرب خمر مشغولست و تا چاشتگاه در خواب می باشد
و اگر صد مهم ضروری پیش باشد کس را مجال آنکه او را از خواب غفلت بیدار کند نیست و ازین سبب مردم را امید
وادی باو نمانده و مجموع الوس جوجی توقتمش را میخواهند حضرت صاحب قران کسی را بسغناق فرستاد پیش توقتمش
که روان بر سر تیمور ملک خان رود و تیمور ملک خان دران زمستان در قراتال قشلاق کرده بود و توقتمش خان بر
حسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد و چون بانجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع شد و از میامن اقبال
حضرت صاحب قرانی شکست بر طرف تیمور خان افتاد و توقتمش خان غالب آمد و در دشت قبچاق بر تخت
نشست و ادریس خواجه برسانیدن خبر فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آن حضرت از وصول آن خبر مبتهج و
شادمان گشته چند شبانروز بعشرت و شادمانی گذرانیدند و از برای تعمیم سرور مجموع بندیان و محبوسان را خلاص
فرمود و ادریس خواجه را بانواع عنایت و عاطفت مخصوص داشته بخلعت و کمر سرافراز ساخت گفتار در ایلچی فرستادن
حضرت صاحب قران بجانب خوارزم دران سال که حضرت صاحب قران زمستان در ماوراء النهر مقابل اروس خان نشسته
بود یوسف صوفی از آمال محال اندیشیده فرصتی کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت را تاختند و دست
یافتند عرضه تاراج و غارت ساختند حضرت صاحب قران جلادتی بایلچی گری پیش یوسف صوفی فرستاد
و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشی و پیوند موجب مخالفت چیست یوسف صوفی ایلچی را بگرفت و محبوس
گردانید و چون حضرت صاحب قران ازان کار ناپسندیده آگاه شد بیت دبیر هنرپیشه را پیش خواند ۰
بفرمود کز خامه گوهر فشاند ۰ سر نامه کرد آفرین خدای ۰ کجا بود و باشد همیشه بجای ۰ کسی را که او کرد فیروز بخت ۰
بماند بدو کشور و تاج و تخت ۰ کرا خوار گیرد بماند نژند ۰ نتابد برو آفتاب بلند ۰ وزان پس چنان داد پاسخ دبیر ۰
جهانشکن تند و تیز ۰ که آیین شاهان و رسم مهان ۰ نگر تا قدم زان نگردان ۰ که بر ایلچیان کشتن و بند نیست ۰
جز این هر که گوید خردمند نیست ۰ ز گوشت نیاید بجز بوی داغ ۰ نه قرآن که رسول الا البلاغ ۰ فرستاده را کی روان بد رسد ۰
همی شکر بیش خود از رنگ ۰ سزد در هوایی که خار آورد ۰ پشیمانی و رنج بار آورد ۰ و چون مکتوب بمهر موشح گشت
قاصد مراحل نوردیده بیوسف صوفی رسانید او بی مشورت عقل صواب اندیش آن قبیح رایش بند کرده باز دست
جسارت بتحریک حسد و فتنه بگشاد و قریه بوغا باجی بغز تاخته شتران ترکمانان که در نواحی بخارا بودند
براندند و بیرون شد بیت چو تیره شود مرد را روزگار ۰ همان کند کش نیاید بکار ۰ و در اثنای آن امیر
حاجی سیف الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستلام حریم عتبه دولت و اقبال صاحب قران بهمال التمغا

یافت

یافت و احوال و اوضاع ملوک طوایف که دران عصر ممالک ایران استیلا یافته بودند بعرض همایون رسانید
و در همین سال حضرت صاحب قران سعادتمند توکل خان آغا که سلیل حسب امیر موسی بود بر مقتضای شریعت غرا بعقد
نکاح در آورد بیت جهان زین عقد فرخنده فال ۰ بیفزود صد گونه جاه و جمال ۰ و کمال عاطفت آنحضرت
مقتضی آن شد که برای تطییب خاطر آن ملکه ملکی نهاد خورشید نژاد بر صفت آبادی بهشت مثال ترتیب کرده شوره فرمان
قضا مضا نفاذ صدور یافت و در جانب غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند
و دران قصری عالی برافراختند و جهت مطابقت اسم و مسمی باغ بهشت موسوم گشت و حضرت صاحب قران در زمستان
در زنجیر سرای قشلاق فرمود گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران گیتی ستان بخوارزم نوبت چهارم
چون یوسف صوفی پای جرات از طریق مراعات بیرون نهاد و از سر غرور دست تطاول بهر گونه بی حفاظی
بر گشاد حضرت صاحب قرانی را از آن عرق حمیت باعث قصد انتقام گشت و در شوال سال هفتصد و هشتاد هجری
مطابق اول قوی ییل بیت وقت تحویل آفتاب بحوت ۰ این شده دیج و آن شده یاقوت ۰
لشکر فتح آیین بعزم خوارزم ترتیب داد بیت لشکری آن ظفر لشکرکش فیروز رنگ ۰ بیقین بر طرف معرضان واقف ز تیر
از سنان تیز تا شانه در خطر برج سماک ۰ و ز گرد نعل اسبان بخز بر پشت سمک ۰ و چون بسعادت و اقبال از
قشلاق زنجیر سرای در رمضان حفظ ذو الجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکر نصرت علم از اشکی اکوز عبور
نموده شهرها در میان گرفتند و گرد گرد آن سوری انداختند و بر حسب فرمان رعایت احتیاط را حصاری دیگر بر
افراختند و از جمیع جوانب سورهای خود محکم گردانیدند و هر صبح و شام سورن انداخته و در روز از نهیب
جنگ و پیکار زلزله در زمین و زمان افتاده و بر حسب یرلیغ عالم مطاع چندی از سپاه ظفرپناه باطراف و اکناف
آن دیار تاخت کرده غنیمت بسیار از دختران گلعذار و استران کارزار و اسبان راهوار و شتر و گوسفند
بیرون از شمار پیدا کردند و درین اثنا یوسف صوفی نوشته بحضرت صاحب قران فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند از
از طرفین مردم در عذاب باشند و بواسطه دو تن چندین هزار مسلمان عرضه تلف گشته عالمی خراب گردد وظیفه
آنست که هر دو قدم در میدان مردی نهاده بیت توکل بلطف خدای کنیم ۰ بکوشیم و بخت آزمایی کنیم ۰
ببینیم تا این شاهان سپهر ۰ برین داوری بر که گردد بمهر ۰ زبان بخت چرخ گیتی فروز ۰ که پیروز گردد که برگشته روز ۰
که برگردد از رزم که سر کشد حضرت صاحب قران از این معنی بغایت ملایم مزاج مبارک
افتاده مبتهج و مسرور گشته فرمود که من از خدای همین میخواستم دیگر توقف و تعلل از سر صدق و توکل بیت

بپوشید صاحبقران جوشن جنگ ● نشست او بر بارگی چون پلنگ ● بخفتان پولاد فرخ برش ● یکی مغفر خسروی بر سرش ●
و شمشیر بسته بر حمایل کرده و بسعادت سوار شده روی توجه بصوب حصار آورد نوئینان و امرا پیش آمدند و زانو
زده درخواست کردند که رفتن بندگی حضرت مصلحت نیست صاحبقران نادر سخن ایشان التفات نفرمود و روان
گشت امیر حاجی سیف الدین از غایت اخلاص و هواداری عنان تمسک ذمت وقار در دست [...] اختیار از دست داده زانو زده
دست در عنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهی گفت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگی حضرت بنفس مبارک
خود مباشر جنگ شود بیت چو خرم بهشت کند کارزار ● چرا باید این دشت چندین سوار ● حضرت صاحبقران را
نایره غضب برافروخت و او را دشنام داد و شمشیر کشید و حواله کرد امیر حاجی سیف الدین دست از عنان باز داشت
و پای باز پس گذاشت و آنحضرت از سر وثوق و استظهار بتایید الهی شتابان تا بکنار خندق و آواز داد که یوسف
صوفی را بگویید که برحسب التماس تو آمدیم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا ببینیم که خدای را بنای که انصاف
ی بخشد یوسف صوفی بترسید و از گفته پشیمان گشته دم درکشید حضرت صاحبقران تحریک [...] و راه کرد باز آواز داد
که هرکه بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی و هرچند ازین مقوله سخنان تقریر فرمود که تا باشد که ناموس
دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفی را محافظت جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معنی معذور بود
بیت کرا رنگ چند عالم بچنگ ● هم پر کرده نه شیر و پلنگ ● جوانه در چند زهنگ او ● نیارد رفتن سوی جنگ او ●
از غایت شرمندگی روی جواب بر نداشت صاحبقران کامکار زمانی توقف فرمود و چون کسی از بالای باره دم
نزد بمعسکر همایون معاودت نمود جهانیان از کمال شجاعت و دلاوری آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند
هر کسی خواند آفرین کای تو با فاذمان و نمین ● هم سو [...] ● خدای و ماه [...]
در اثنای آن احوال از طرف ترمذ خربزه نوباوه بحضرت صاحبقران آوردند مکارم اخلاق ملکانه فرمود که یوسف
صوفی برابر نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی نهند پیش او فرستید امرا عرضه داشتند که طبق زرین حاجت
نیست بطبق چوبین بفرستیم حضرت پادشاهانه رخصت نداد و چون برحسب فرموده آن را بطبق زرین نهاده بکنار
خندق بردند از بالای باره پرسیدند که در طبق چیست بر بخ گفت خربزه نوباوه است که حضرت صاحبقران برای
یوسف صوفی فرستاده است و او را بکنار خندق گذاشته بازگشتند ایشان آنرا پیش یوسف صوفی بردند و او آن
مکالمت را خبر نداد فرمود که از بالای باره در آب انداختند و طبق را بدربان بخشید بعد از آن سرداری حاجی
دیوان را باز کرده بالشکری مستعد پیکار از بیرون کار بیرون آمد بدو امیر زاده عمر شیخ بابهادران که ملازم

رکاب

رکاب همایون او بودند شمشیر کشیده حمله کردند و از آب بشتاب گذشته آتش پیکار برافروختند بیت
بهرجا که ایشان نهادند پی ● تو گفتی در افتاد آتش بنی ● سر چرخ گیتی هم تاب داد ● سنان باغ کین را بخون آب داد ●
زمین را ز خون باز نشناختند ● هم از بر گستوان تاختند ● ز چکاک تیر زبی و چرکاشان ● زمین گشت لرزان تر از آسمان ●
همه رزمگه گشته بدگون کوه ● بهم بر فکنده گروه و گروه ● چنین تا فرو شد سپهر فرش ● ز شب گشت ز ربفت کرد و با نقش
بهادران رزم آزمای از هر دو طرف داد مردی و مردانگی دادند و بعضی از سواران خوارزم هلاک افتادند و مردم بسیار
از طرفین زخم دار شدند و آخر الامر لشکر خوارزم از دم بستن آهن رو بهزیمت نهاده بحصار درر فتند
و الجی بوغا و انوشروان برادر آتبو غا کوششهای دلاورانه نمودند هر دو را زخم رسید و چون ایشان را بلشکرگاه
همایون آوردند بمعالجه مشغول شدند الجی بوغا صحت یافت و انوشروان درگذشت بعد از آن عساکر نصرت نشان
برحسب فرمان قضا جریان منجنیق ترتیب کرده برافراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفی ویران کردند
یوسف صوفی را از مشاهده این حال دم و هراس مستولی شد و بجانبی دیگر نقل کرده در مخاصمه سماجت و
شانه روز متمادی شد اما در روز بعض آثار دولت و علامات غلبه و نصرت عساکر منصور بظهور پیوست
یوسف صوفی را از استیلای عوارض نفسانی و اندوه و حیرت و خوف و حزن مزاج از جاده صحت و استقامت
منحرف گشت و مرضی مهلک طاری شده بآن درگذشت بیت ز بس خوف و حیرت ز غم جان بداد ● سرانجام گشت و بز [...] بداد ●
و این قصه از نوادر اتفاقات دولت صاحبقران است چه در آن روز که آنحضرت تنها بر در حصار رفت تا با یوسف
صوفی جنگ کند و او بیرون نیامد بر زبان مبارک راند که هر که بقول وفا ننماید او را مرگ به از زندگانی و هم
در آن چند روز بتقدیر الهی وفات او بر حیات ترجیح نهاد و چون کرکس قابض ارواح حیات یوسف صوفی را بال
کرد شیران بیشه ظفر و پلنگان تند نبرد مصاف یعنی بهادران لشکر صاحبقران تاج ور در روز چهارشنبه
روی جلادت و شجاعت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ در انداخته حصار را رخنها کردند و درآمدند نظم
چو کردند گرم آتش رزم را ● فکندند بار دگر خوارزم را ● جهانی که نام وی از گنج بود ● بر آن در کوه هر یکی گنج بود ●
مسخر شد از سعی کنداوران ● بنیروی اقبال صاحبقران ● شمال و جنوب و صبا و دبور ● بجز این بشارت نمی داد دور ●
زمستان بهار آمد و غریب ● که پیروز شد شاه گیتی خدیو ● عساکر منصور دست تسلط و استیلا بنهب و غارت
برگشادند و هر چه از مال برآن افتاد از صامت و ناطق باد تاراج بر دادند بیت
بقتل و بغارت برآورد دست ● سرای سران جملگی کرد پست ● زن و کودک آتش بسوزند [...] ● بکشند چی شمشیر تیز ●

عمارتش را معمور «علیها سافلها» صورت حال آمد و آن اماکن و مساکنش مصداق «اذا زلزلت الارض زلزالها
واخرجت الارض اثقالها» بیت لب بام کرده زمین بوس در ٭ ستون نهاده هیبت برفته ز جاه ٭ سر آورده دیوار ...
چو عابد که ترشد ز بیم خدا ٭ و آن شمع مردم شنو نوبه کار ٭ امان نفته از قتل و گنجینها ٭ و تمام اشراف و ارباب دانشمندان
و موالی و حفاظ و اصناف پیشه کاران از خاک کوچ بشهر کش فرستادند بیت زن و کودک و مردم پیشه کار
ببردند با خویشتن چشمار ٭ و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمایه دست داد و حضرت
صاحب قران گیتی ستان مرکب تیزگام دولت زیر ران ظفر در رکاب دو نوع عنان دردی معاودت بمستقر
سریر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان در زنجیر
سرای اتفاق قشلاق افتاد بیت حاصل شد از دولت انواع کام ٭ و امداد و مهیا اسباب شادمانی گفتار در بنای
حصار شهر کش و عمارت آنجا از بعضی کتب تواریخ منقولست که بدینه کش در سالف ایام مجمع کبار علمای اسلام
بوده و از محدثان نامدار سه امام بزرگوار در آن دیار توطن فرموده‌اند ابو محمد عبد بن حمید ابی نصر الکشی و
عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری رضی الله عنهم و رضی عنه
و در آن روزگار اهل علم از برای اقتباس انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلده طیبه توجه می‌نموده‌اند از جمله
ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری بآنجا رفته بوده و از عبد بن حمید الکشی باستفاده نموده و بسیاری
از ائمه و افاضل در آنجا بوده‌اند و معمور بمجالس درس و افاده بوده و از این جهت کش بقبة العلم و الآداب لقب
شده و بواسطه حرارت و نضارت بساتین و مرغزار که هنگام بهار تا بام و دیوار آن شهر و دیار سبز می‌بوده بشهر
سبز اشتهار یافته و در اواخر سنه احدی و ثمانین و سبعمایه موافق پیچی ئیل اوایل فصل ربیع که موسم فصل بهار فزای
نامیه را بعمارت شهر سبز مرغزار برگماشت و قصر گلین را شرفات اغصان باوج رفعت برافراشت بنقوش فیروزه
کار اوراق و شمسه روزنه کار گل بنگاشت بیت معماری فلک بنیاد حصار ٭ پیراهن شهر سبز گلزار نگار
و آنگاه در آن مملکت خلد آثار ٭ پرداخته قصر گل بصد زیب و نگار ٭ حضرت صاحب قران کامکار چون دلکش کشور را
شعر هوای فضایش چو خلد برین ٭ که راهی دهد عقل و دانش برین ٭ گلش مشک سا و آبش گلاب ٭ خوش آمد چنان جای عزیز شباب
مقر سریر سلطنت گردانید بر بنای حصار شهر سبز فرمان داد و آنرا بر امرای لشکر قسمت کرده ع بطالع کی بنای حصار شد
و درون آن شهر برحسب فرموده قضا انعقاد قصری اساس افکندند که چون برافراخته و پرداخته گشت بیت
علو کنگره‌اش را بجایی برسید ٭ که آسمانش ز چشم اختران افکند ٭ شب سیاه فروغ پاس دیوارش ٭ مؤذنانش از صبح در گمان افکند

بخود

نموده فرو شد صد بار و هم ز دور پیش ٭ که تا کمند نظر چون بدان توان افکند ٭ چو خشت عرصه او داشت رنگ فیروزه ٭ فلک بخط خود ز آن میان افکند
عمارتی رفیع بآیینی بدیع که تا معمار قدرت «والسماء بنیناها بأید وانا لموسعون» و از بدایع «والارض فرشناها فنعم
الماهدون» مهندس سال خورده گردون چنان با آنکه ز گرده گرد دین ندیده بیت ز زمین سرکشیده سوی سما
گشته تا شرفه‌اش آفتاب گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ظفر قرین حاجی سیف الدین برات بطلب
ملک غیاث الدین حضرت صاحب قران از قشلاق ایلچی پیش ملک غیاث الدین پیر علی فرستاده بود که در
اول بهار امرا و نوئینان بزرگ بقوریلتای جمع خواهند شد ملک نیز می‌باید که حاضر گردد و چون فرستاده
آنجا رسید ملک با طریق ادب و رعایت جانب مرعی داشت تعللی نموده که اگر امیر سیف الدین تشریف دهد
بنده دست استغنا دهد باتفاق مصاحبت او روزه بخدمت شتابد بظاهر این سخنان میگفت و در واقع بغایت ترسان
و لرزان بود حضرت صاحب قران ملتمس او مبذول داشته امیر حاجی سیف الدین را در سنه احدی و ثمانین و سبعمایه
بفرستاد و چون بهرات رسید ملک مقدم او را بترحیب و تعظیم تمام تلقی نموده او را در بهانه ترتیب پیشکش
و تهیه اسباب سفر توقیف کرده و بجد بلیغ از اطراف غله بحصار میکشید و یک الجی را زین پیرامون شهر هرات
شهربندی دور آن دو فرسخ از نو بنیاد کرده بود و بجد تمام در اتمام آن سعی مینمود چنانچه بسی محلات و باغات
که بیرون حصار قدیم بوده داخل اندرون شهر شد بنصحه آنکه کمر تقدیر بسر کوشش و تدبیر دفع توان نمود هیهات
مصراع با تار تنک دیده دو تقدیر ٭ سد آهنین بالکاغذ نتوان یافت و حصار سکین بآرد عنکبوت یا قوت سیمان داده
بیت بآیینه قضا سپر نتوان شد ٭ با جلا تقدیر چه سود از حصار ٭ خفتان ز ره مکن ز حصار از تسلیم
با جل جاده شت جا فتد بیکار ٭ و چون امیر حاجی سیف الدین انجا ملک بکلک اندیشه لوح خیال می‌نگاشت آنجا تقصیر
احوال و اوضاع او برخواند و او را بحال خود رها کرده روی معاودت بپایه سریر اعلی آورده و اینجا ز احوال ملک تقریر
نموده بود عرض داشت و هم در اثنای این حالات علی بیک بن ارغون شاه جون قربانی برحسب اشارت صاحب قران
کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه آمد مراحم پادشاهانه با وجود سوابق جرایم که از و صدور یافته بود نقوش زلات او
بزلال عفو و اغماض فرو شسته مقدم او را گرامی داشت و بانواع نوازش و الطاف اختصاص بخشیده دختر او را
از برای امیرزاده محمد سلطان در قید قبول بخشید و طوی داده بکرات خلعت پوشانید و باو در باب توجه بجانب هرات
بسپاس شورت سخن پیوست و قرار بران شد که اول بهار جهت یورش هرات حاضر شود علی بیک این معنی را
التزام نموده بعهود و مواثیق مؤکد گردانید رحمت حضرت صاحب قرانی او را بصنوف عنایت و تربیت سرافراز داد

رخصت مراجعت کرامت فرمود و بمحل خود معاودت نمود بیت چو انعام خسرو سرافراز شد
بر کنگره خویشتن باز شد ● گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران ایلچی بنامه پیر پادشاه بخراسان از انوار مشکوة
کلمات نبوی مصطفوی حیث قال صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها
روشن می شود که همای همت بر کنده که در حضرت عزت سایه التفات جز بر عظایم امور و کرایم مهمات نینداخته
و در مقصد از مقاصد غایت کمال آن مطمح نظر قصد و نیت ساخته بغیر و دانان رضا ندهند فما زاد از کوه شکوه
بلند همتان صاحب تایید صداقتی جز فحوای شعر و نحن اناس لا توسط عندنا ● لنا الصدر دون العالمین او القبر ●
بر نیاید و از او تار افکار و اقتدار دوی که اقتدار نوای غیر از سودای بیت گره ز جرانیم جفاء زمانه را ●
همت چرا کنیم بر کار مختصر ● دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم ● سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر ● یا بار او بر سر که دو بنهیم
یا مرده وار بر سر همت کنیم سر ● بکوشش روزگار نرسد لاجرم چون مدارج دولت صاحب قرانی بعون تاییدات صمدانی
بر اوج معارج پادشاهی و جهانبانی عروج نمود علو همت و غیرت سلطنت بحکم السلطان ظل الله روا نمیداشت که
دیگری را منقبت متعالی منزلت بمجال مشارکت و مساهمت تواند بود و از اول استماع افسانه ذکر بلند همت عالی
نهمت آن حضرت بیاد گذشتی که عرصه ربع مسکون در جنب آن نیست که آن را دو پادشاه باشد بیت
سلطان یکی بس که خدای جهان یکیست ● دنیا بتر در همت فرزانه اندکیست ● و در آن دور که پارسان زمین در هر مملکتی
طایفه خروج کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام فرصت رونق و ممکنتی تمام یافته و رایت استقلال
واستبداد برافراخته بنا بر این چون دولت روز افزون آن حضرت از تسخیر و ضبط ممالک توران بپرداخت و تمام الوس جغتای
و الوس جوجی در تحت تصرف کارپردازان کامیابی قرار گرفت رای عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورده
و در خریف حین سال پیچین ئیل موافق سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه فرزند اعز ارجمند امیرزاده پیر پادشاه با آنکه
هنوز در سن چهارده سالگی بود بحکم انک الشبل فی الخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد فرموده و امیر جاکو
برلاس و امیر حاجی برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا و امیر عثمان عباس و محمد سلطانشاه و قماری برادر توکل
و تابان بهادر و ادریس بوغا برادر ساربوغا و پیر حسین برلاس و حمزه پسر امیر موسی و محمد قوچان و سارق آتکه
و مظفر پسر اوج قرا و دیگر با پنجاه تومان سوار که از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم رکاب همایون
گردانید و مجموع را ختاه کوچ بصوب خراسان روان ساخت شعر فاذا الجیاد لخمس عشر حجة ولدانه اذ ذاک فی اشغاله
بیت شهنشه چو شایسته چند بس ● سزد گر برآید بخورشید سر ● شاهزاده عالیان بر حسب فرمان با آن لشکر

کران

کران در ضمان و حفظ کلاء یزدان عنان یکران ظفر جولان بجانب ایران معطوف گردانید بیت
ز توران دلیران پرخاشجوی ● شتابان بایران نهادند روی ● سپاهی چو مور و ملخ بی‌شمار ● همه تیغ داران خنجر گزار ●
چو لشکر چو دریا ز جیحون گذشت ● بفرمان شهزاده داد گر ● مهندس برآورده دست هنر ●
بکشتی پلی بر کنار کلف ● کشیده چو بر آب مد الف ● ز جیحون بیران بالجیون آمد ● گذشتند بی بیم توران سپاه ●
و پاییز و زمستان در بلخ و شبورغان شادمان و کامران بگذرانیدند و در اواخر زمستان از ولایت ملک بادغیس را
با تاختند و مال بسیار و اسب و نعمت بیشمار فتوح روزگار عساکر نصرت شعار شد بیت شد از قان شاه فرخ آیین
ز بس خواسته لشکر آراسته ● ز اسب و ز نال و ز گستردنی ● سپه گشتند از بس غنیمت غنی ● و چون آفتاب به نیمه حوت
رسید علی بیک ایلچی فرستاده در بار سریر اعلی عرضه داشت که اگر بحسب فرموده رایت ظفر پیکر بطرف هرات توجه
نماید بنده میان بخدمتکاری بسته عساکر منصور را بخبرچی باشد بیت غلامی کنم لشکر شاه را ● برم پیش بر ایم همره راه ●
گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران ظفر قرین با یران زمین در اوایل قوی ئیل مطابق اواخر سنه
اثنین و ثمانین و سبعمایه هجری علی صاحبها افضل الصلوة والتحیه بقرب فصل بدیع ربیع که عدالت شعار بهار
لشکر آراسته ریاحین و ازهار را در عرض گاه فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار
فرموده و تمام روی زمین را از ارکان تا کلان بتایید صنع وانبتنا فیها من کل زوج بهیج تسخیر فرموده بیت
سلطان ربیع با جو عدل شاه آیین ● بگرفت بخرمی همه روی زمین ● در هر طرف از سبزه سپاهی آراست ● و ز سعد لشکر جهان
حضرت صاحب قران گیتی ستان عزم توجه ایران جزم کرده باحضار عساکر و کتایب از اطراف و جوانب فرمان داد و پیش
از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بطالعی مبارک روان شد نظم اسب دولت زیر ران چتر ظفر بالای سر
فتح و نصرت پیش و پس عون الهی راهبر ● و عساکر منصور از هر طرف و جانب متوالی و متعاقب بموکب همایون
می پیوستند بیت چو دشت از کیانی چون بر بنات ● بجنبید گردان توران سپاه ●
سپاهی بانبوهی کان گزین ● همه تیغ داران خاور زمین ● ز ختلان و از ترمذ و بیسه کرد ● ز هر سو شد لشکر کش گرد ●
تو گفتی که گیتی برآورد سر ● زخاور بجنبید تا باختر ● زمین آن سپه را همی بر شکافت ● بر ان بوم کو جای رفتن نیافت ●
و چون بعد از چند کوچ بیت سوی جیحون رسید با شکوه ● شاه صاحبقران دین پرور ● کار فرمای کشتی و زورق ●
جسر بستند بر کنار زورق ● زاب جیحون برفت و آمد تیز ● در خراسان فکند رستاخیز ● تمام عرصه دشت و صحرا از خیل
و اعلام و طوغ و سپاه و بنه و بارگاه مالا مال شد بیت ز بس کثرت خلق و جنبش راه ● سراپرده و خیمه و بارگاه ●

چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور • که ره بسته شد بر صبا و دبور • زمین گشت جنبان ز نعل یله • تو گفتی همی بر نتابد سپاه •
و چون حضرت صاحب قران باندخود رسید از صدق نیت و صفاء طویت بدیدن بابا سنکو که از ذوی بدلا
و اصحاب جذبه بود فرمود و اورا از سر جذبه و جنون کرداشت سینه گوشت بطرف آنحضرت انداخت آنحضرت
آنرا بشگون گرفته فرمود که خدای تعالی خراسان که سینه روی زمین است کشته ابد با ارزانی خواهد داشت
و از آنجا بسعادت و اقبال روان گشت از کوچ و تن و الآن کثرت بی اندازه مصدوق ان زلزلة الساعة شیء
عظیم • همه روز از ثبات شاهد میرفت و از خروش کوس و کرنای و غریو کورکه و فغان جلاجل و درنی
درای تحوی یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض • در گوش کیوان می افتاد و ملک
محمد برادر ملک غیاث الدین که در قلعه سرخس بود چون از توجه رایت کشورگشای واقف شد احرام الخلاص
بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساطبوس فایز شد بانواع نوازش و سیورغامشی شرف اختصاص یافت و چون
بعد از قطع مراحل و منازل از پل رود که برغاب اشتهار یافته گذشته در جلد الیکه یاده فرسخی هرات نزول فرمود
کس بطلب علی بیک فرستاد تا سپاه خود جمع آورده متوجه شود تا بموکب ظفرقرین ملحق گردد علی بیک جهت عهد با ناخن
پیر فانی بخراشید و در اطاعت فرمان تعلل و تهاون ورزید قاپای جایه از سر غرور بر نتافت بهر حد خود نهاد و با لشکر
خود باز فرستاده نیز اجازت نداد و چون ملک غیاث الدین پیر علی بآن نوزدی نیشابوران سرابدالان اشتاع
نموده بود و بسیاری از لشکر او در آن جانب بود حضرت صاحب قران عنان عزیمت بصوب جام و کوسویه تا
تا لشکر این جانب بملک الحق شوانند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار آنجا بود استقبال فرموده
و بعز بساطبوس سرافراز گشت و اهالی آنجا را از عبور سپاه گرد و نا آثار ضرری نرسید و صاحب قران دین
و در پاک اعتقاد بعزم مولانا اعظم اورع زین الدین ابوبکر تایبادی که از علماء متورع آن روزگار بود بتایباد
فرمود و به صدق صفاء نیت و صفاء طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا ایشان ایزد بان نصیحت گشاده
آنحضرت را امتحان سودمند فرمود و آنحضرت او را وداع کرده بسعادت و اقبال بازگشته متوجه هرات شد
گفتار در تسخیر قلعه فوشنج چون رایت فتح آیات بقلعه فوشنج رسید عساکر نصرت نشان بحسب فرمان قلعه
را مرکز وار در میان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود و سه روز توقف کرده ترتیب اسباب پیکار
و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند بیت بروز چهارم که سلطان مهر • که تاجش ز نور است و تخت از سپهر •
بتسخیر این قلعه سر فام • بر آورد تیغ شعاع از نیام • یرلیغ عالم مطاع نفاذ پیوست که هر کس از مغازل خویش

ردی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند و بتیغ آبدار آتش بار دشمن خاکسار باد
بهادر بشعد قهر برسوخته بیت سپه کار پیکار بر ساخته • کوه کنده سو برانداخته • چو غرنده شیر جرنده تیغ
کمی با تنجان تو وان دریغ • بهادران سپاه بسنان ضا و چر بهاچون باد و نان از آب خندق گذشته بخاک ریز
حصار بر آمدند و آتش فتنه در خرمن هستی مخالفان زده آب حیوة ایشان بخاک هلاک ریختند و خاک وجود شان
بباد تیغ بر دادند حضرت صاحب قران که پیوسته بجوشن توکل و مغفر توفیق آراسته بود و بیجه بیک
دکلا که حصار میکرده بود و دلاوران نبرد آزمای را بر جنگ تحریص فرموده در حضور مبارکش ایشان از قوتی
تازه و قوی بی اندازه بخشید و از بالای حصار سنگ و تیر چون قطرات باران از ابر مطیر فرو می بارید چنانچه
دو تیر بر حضرت صاحب قران رسید بیت ز پیکان فولاد پر عقاب • سپه گشت رخشان چو رخ آفتاب •
و امیر زاده علی بیک پسر امیر موید که جمال منقبتش بتحلی چون حضرت صاحب قران آراسته بود و ایکو تیمور
ملکوت و عمر پسر عباس و بشر و دیگر بهادران بنیرو دی و مردانگی پیش رفته بفصیل رسیدند و دست
جلادت در دیوار حصار زده بفصیل بر آمدند و هر چند از طرف دشمنان تیر و سنگ بارید روی شجاعت بر نتافتند
بیت لشکر خود دین را بهنگام نبرد • هر چه مقدور بشر هست توانست کردی • وانچه در جنگ بیاید همی دانست بشد •
بجز از بخت نبودند که خدا نشدی • و شیر بیشه شجاعت و مردانگی شیخ علی بهادر برادر کوچک او سلطان و خرو کم
و دیگر برادر هی شمشیر کین کشیده بدست دلاوری حمله کرده و بیکبار روبرو حصار نهادند از آب خندق بگذشتند
و بقوت بازوی کامکار و زخم شمشیر صاعقه کردار تا دروازه با دشمنان دست و گریبان شدند و ایشان را مقهور
و منکوب گردانیده دروازه باز گشادند و لشکر منصور را از اطراف و جوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند و بقیه
السیف که از مخالفان روزگار بر گشته مانده بودند مجموع را بتیغ انتقام بگذرانیدند و دست تسلط بغارت و تاراج
بر آورده قلعه را از هر چه بود بپرداختند و خراب ساختند بیت ز توده خاک اساس نجاح هلاک • ای بخت بجنبان احسن جزاک
و این فتح ارجمند نه ز یکان ارجمند که اشارت زبان در مزده یابند بشارتی بود عظیم بندگان حضرت صاحب
قرانی را بجهاد اقلیم جایی که از فاتحه عزیمت فتح ایران زمین همت آن حضرت متوجه تسخیر آن قلعه شد این قلعه بود
و حقیقت آنکه حصنی بغایت حصین باره اش از بلندی سر بر کشیده و فصیلی بود در غایت استحکام پیرامن
آن گردانیده و استواریش بمرتبه که حصار با نمکی در روی زمین هیچ روزنه هیچ جانبه پیرامنش خندقی
عمیق و آب بسیار محفوف و اندرونش بگروهی انبوه از مردان کارزار و آلات و اسباب کارزار و ذخیره

پیشماد شیخون و با این همه جنگ او که سپاه نصرت پناه در انداختند بآسانی مسخر شد و این معنی بر وفق فحوی
الفاتحة ام الکتاب علامت آنست که تمامت ممالک ایران باندک زمانی بی تکلف و زحمتی چندان در تحت
تصرف و تسخیر بندگان کامکار صاحب‌قران درآید و انچه در اول امر رو نمود آخر کار همان بود بیت
دیدنی باید که هر چه ظاهر میشود ٭ سر عالم سربسر روی نما کرده اند ٭ و درین قضیه دفع چشم بد را الیاس
و بعضی لشکریان هنگام جنگ در آب خندق غرق شدند بیت سپند ار چه در آتش نهند رسم اینست ٭
سپند لشکر صاحب‌قران در آب بسوخت ٭

گفتار در تسخیر شهر هرات

و چون حضرت صاحب‌قرانی از اندیشه قلعه فوشنج بپرداخت عنان عزیمت بجانب صوب هرات معطوف گشت و ملک غیاث الدین
با دیو غرور و پندار باستواری حصار و بسیاری اعوان و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده کرده
بود بعد از چهار شب که لشکر ظفر قرین بانجا رسید باغات را خراب کرده و دیوارها را پست انداختند و شهر را از اطراف
و جوانب در میان گرفتند و کوره کیم زده سورن انداختند و یرلیغ همایون صدور یافته که در مقابله حصار خندقی
در غایت حزم و عمق هر جای خود محکم سازند امر عالی را بامتثال تلقی نمودند و حضرت صاحب‌قران بسعادت
و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو و روان سیف موعود و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه میفرمود مخالفان کمر
کین بسته دروازه ها را بگشادند و جماعتی غوریان مرد مردان که در پیل افکنان شیر شکار بیرون آمدند و جنگی عظیم
در پیوستند بیت چو دندان تیغ زره جوشن دریده ٭ صد ماسیی کرده تا ترک مغفر شکسته ٭ شصت پیغام تیر
خطبه جان فتح کرده ٭ دست بایمای تیغ شیر بگسسته ٭ امرا و نامداران و بهادران تیغ گذار بتخصیص قمارشاه برلاس
در آن روز حمله‌های مردانه کردند و دشمنان تا دروازه دانی مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل
آمد بیت شد از کشته برخیز بالای تیغ ٭ تا راه جان برگشاده ٭ یار نیزه چندان نم خون تیغ ٭ که باران تبالی بارد ز میغ ٭
و چون جهان از ماتم کشتگان پلاس سیاه شب در گردن انداخت که از بیرون و اندرون طلایه بر گماشته و از هر دو
طرف تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور تورها و چیزی که هیچ دقیقه از شرایط حزم فرو نگذاشتند بیت
چو گردون چو گنبد لاجوردی برآید و بیرون چو یاقوت زده ٭ سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشیده برابر حصار
بایستادند اما آن روز اتفاق جنگ نیفتاد بیت چو بنوشت شب فرش زر بفت زاغ ٭ شد از چرخ طوطی صفت سبز باغ ٭
جهان تیغ کینی که از لب خروش ٭ ز پس تیر کی ره بزد بیکوش ٭ فوجی از مخالفان از دروازه انصاری که شهر بند
را بوده اند بقصد شیخون بیرون آمدند و سر کرد ایشان را آورده بتعجیل باز کشتند و بجلد شتافتند بیت

دکر

دکر دون چون چشمه آفتاب ٭ فرو شست از چشمها گرد خواب ٭ شد خاور از پرده بالا گرفت ٭ زمین از ثری تا ثریا گرفت ٭
جانشکار دون جمع لشکر ظفر قرین بیت همه سر ز خشم و دل پر ز کین ٭ با بروی زردی پر داده چین ٭ آهنگ جنگ کردند
بیت جهان شد پر آوای بوق و سپاه ٭ همه بر نهادند ز آهن کلاه ٭ تو گفتی زمین شد همه پر زمان ٭ همی بار داد از تیغ هندی زهان ٭
ذکر سواران مهابت ستیغ ٭ درخشنده چون برق فولاد تیغ ٭ جهان شد بکردار کشتی بر آب ٭ تو گفتی سوی جنگ دارد شتاب ٭
امیرادس بوغا و شیخ علی بهادر بجهت افواجی از لشکر بهفت شهاده در بحصار ایستاده سعی مینمودند که بالا
برآیند و دشمنان از بالای حصار کوششهای مردانه میکردند و در محافظت اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگی
بظهور میرسانیدند صاحب‌قران کامکار بسعادت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار و مشاهده کوشش تیغ
آزمایی تیغ گذاران فرمود بهادران نصرت آیین که حیث در معارک و مهالک جانبازی و سراندازی عادت جبلت
ایشان بود از شکوه حضور مبارک آنحضرت بنیروی قوت یکی هزار شد و دست بردها نمودند که تاریخ آثار رستم
و اسفندیار گشت و از قضا جوانی از آن حضرت صدور یافت که از اطراف و جوانب جنگ سلطانی در انداخته حمله
آوردند امیر ایکو تیمور و جهانشاه و سونجک بهادر و ختای بهادر بی توقف پیش رفته و دلاوران از هر طرف بپای
حصار در آمدند و تیر و سنگ اهل حصار را بسپر یک بدوش و سر گرفته پیش رفتند و نردبانها بنهادند و بر بالا
گرفتند و چند دلاور بنزدیک کوشک مرغنی از شهر که آب انجیل بشهر درمی آید در آمدند و چون شهر بند بسیار
بزرگ بود و مردم از حال یکدیگر خبر نداشتند و آن روز ملک غیاث الدین بر پشت دروازه که در سر پل انجیل
بود و بنفس خود جهت کوششهای مردانه از نوده المحرمة الذی بر وجی جوه رعایت بر آن مترتب نشد و از بره لان عساکر
منصور را ملکی که آن روز جای قصب السبق مردی شده و بتفصیل بر آن خلیل بهادر بود و امرا و برانشار و جوان
قار هر یک از مقام خود حمله آوردند و جنگ کنان بتفصیل برآمدند و بهادران چون در میان چون دل دشمنان شکسته
با اندرون حصار بگشت و ماند باز خانه کبرکک زنان ریزاند مخالفان از بالای بارو و سور بنشیب ماتم و شیون
انداختند بیت چو کم کردند چندان صاحب‌قرانش ٭ سور و ماتم شود سور دشمنانش ٭ چون سپاه شب بکین بشتافتند ٭
دشمنان از سور ماتم یافتند ٭ و ملک غیاث الدین از نهیب استیلاء آن سپاه آتش آهنگ بیرون تیک بر بخت
و بشهر بند اندرون در آمد عساکر منصور قریب دو هزار کس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحب‌قران آوردند
و برام پادشاهانه بتکرار فتح و نیمه دوی خواست که اهالی آن مملکت از آسیب قهر سپاه قیامت ستیز امان یافته ٭
بسلامت بمانند رقم عفو بر صحایف احوال ایشان کشیده بفرمود تا حکم واجب الاتباع بکرد قلعی شد کم

هرکه در مسکن خود آرمیده بفصیل و بام نرود ابا و اجداد و اولاد او در امان باشند و هرکه خلاف آن ورزد
هرچه بیند از خود بیند و هرچندی را از آنان که فتنکان نوشته از آن داده رها کردند و چون آن جماعت خلاص
یافتند بجای خود باز کشتند و بحصار در آمدند و رعایا و سکان شهر از آن حال واقف شدند که شهای کاشانه
غنیمت شمرده دست از فضول باز داشته و خیال بیهوده از سر بیرون کرده پای در دامن سلامت کشیدند
بیت سلامت ار طلبی دست از فضول بدار ۰ وگرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار ۰ و چون ملک بحصار اندرون
در آمد خواست که چاره سازد و باز طرح مقابله در اندازد منادی کرد که مردم بفصیل و بام در آیند و در محافظه
حصار سعی نمایند هرچند در بازارها و محلات بگردیدند و آواز برسانیدند کس التفات ننمود و هیچکس سخن
هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست همان روز مادر خود را سلطان خاتون دختر طغی تمور خان
و پسر بزرگ خود امیر پیر محمد را و اسکندر شیخی را که گویند از نسل بیژن بود همراه کرده بحضرت صاحب قرانی فرستاد
مکارم اخلاق خسروانه ایشان را بنوازش و تربیت اختصاص بخشید بخلعت و کمرهای زر کرد و ایشان را
استمالت داده باز برفرستاد و فرمود که ملک را بگویید که بیرون آید که اگر بمقابله و مقاتله اصرار نماید شهر
بجنگ گرفته موجب خرابی مملکت و تضییع اموال و دماء اهالی آن گردد و درون بر و بال آن در گردن او باشد و اسکندر
شیخی را باز داشت و احوال و اوضاع از او استفسار نمود و بر قضایایی اندرونی چنانچه واقع بود اطلاع یافت
و کوتک باغ را غارت [illegible] سلطنت ساخت و ملک غیاث الدین روز دیگر تهیه بیرون
آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق بند [illegible] بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد
یافت پای ادب در جاده انقیاد و استغفار آویخت بیت ز اندیشه راحت چو نشد آشفته بخت ۰ پا از سر افکن تا پای تخت ۰
زبان ایشان پایان ۰ ذکر دار بعذر لحن خواسته ۰ حضرت صاحب قران او را امان داده نوازش نمود و بخلعت
خاص و کمر مرصع مخصوص فرمود و باز گردانید روز دیگر سادات و ائمه و مشایخ و اشراف و اکابر بیرون آمدند
و عز بساط بوس دریافته بوظیفه علوفه قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه
موافق توقوز ییل اتفاق افتاد و رایت نصرت شعار از آنجا کوچ کرده بشرقی هرات بر مرغزار کهدستان
نزول فرمود و چند روز توقف نمود بنقل خزاین و دفاین که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد
بیت ز هرگونه گنج آگنده بود ۰ ز دینار و ز گوهر انبوده ۰ ز تخت کیانیه و تاج زر ۰ کمرهای مرصع بدر و گهر ۰
بفرمود شاه روان کاره ۰ شتر تا کشیدند در زیر بار ۰ ز زر و ز جامه و لالای و سیمینه ظرف ۰ ز هرگونه گون تحفهای شگرف ۰

ز دیبای

ز دیباه ز زربفت خروارها ۰ ز دیگر نفایس بانبارها ۰ بمعجم کشیدند آنها همه ۰ روانه شد بحکم شبان بر رمه ۰
و بیلیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات فرمان داد بیت چو شهر از خزاین بپرداخته شد ۰
حصارش سراسر بپرداخته شد ۰ حصاری که بد گنبد سالخورد ۰ همانا که از خاک راست کرد ۰ همان و همین با زمین راست کرد ۰
بطرزی که خاطر همی خواست کرد ۰ همان و همین با زمین کرد راست ۰ که صاحب قران اینچنین بود خواست ۰ و بر مال امانی مبلغی
بر اهالی شهر حواله رفت و بجمادی درون نقد شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقتدی ائمه علماء
آن مملکت بود و عدتی که خدای معتبر از شهر و ولایات تعیین کرده بود که با کوچ بشهر سبز رفتند و در آن ودیعه ترحیم بناش
که برادر زاده امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان نامزد شد و دروازه آهنین که مفرق بود با آهن و مزین بنقوش
و کتابت بکش نقل کردند و الی یومنا هذا در آنجا منصوب است و ملک را حصاری دیگر بود در غایت محکمی و استواری
که آنرا اشکلجه میخواندند و امان کوتوال آن کسی بود که [illegible] خود امیر غوری که او را ولایت داد ودی و مردانکی کار
و فرزانگی برامثال و اقران خود فایق دانسته سپرده بود صاحب قران کامکار ملک را اشارت فرمود که بر وی برات
را یار و اگر سازی بادی و تیز بقلعه روی انجه شه نی باشد خود مشاهده نماید ملک بموجب فرموده پای قلعه
اشکلجه رفت و اندیشه را بر حال آن اشکال کماشت بر راه حسن تدبیر فرود آورد و بسعادت بساط بوس
رسانید و مزید از عواطف پادشاهانه بخلعت و اعزاز و اکرامی سرافراز گشت و من الله التوفیق گفتار در توجه
رایات نصرت شعار بجانب طوس و کلات چون خاطر خطیر حضرت صاحب قران از این قضایا بپرداخت امیر جهانشاه
جاکو را با جمعی از سپاه جهت تسخیر نشابور و سبزوار بآنجانب روانه ساخت و قضیه علی بیک و جهت
عالی شأن و عنان عزیمت بصوب کلات و طوس معطوف داشت و چون در راه بمزار صاحب الدعوة ابو مسلم
مروزی رحمة الله علیه رسید کمال اخلاص و صفاء عقیدت باعث اقامت رسم زیارت شد فرود آمد و استمداد
همت نموده از حضرت حی لا یموت تعالی و تقدس نصرت و تایید خواست بیت خدای جهان را ستایش نمود ۰
بدرگاه او دست حاجت کشود ۰ بهر کار از و خواستی یاوری ۰ که زو دید پیروزی و برتری ۰ و علی بیک را آوازه
توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار در خانه ثبات و قرار انداخته بود و با دلی در کشاکش امید و بیم رعی
مطاوعت و انقیاد بعسکر ظفر مآب معاودت آورده در بین اثنا برسید و کرد بخجالت و انفعال بر جمیع
حال بشرف بساط بوس استسعاد یافت و خواجه علی موید سربداری نیز چون از توجه لشکر منصور
آگاهی یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه مردی را بنواخت و باعزاز و اکرام مخصوص

کمر و شمشیر داد و خلعتهای فاخر بپوشانید **بیت** برایشان در رحمت باز کرده • همی ایمان را سرافراز کرده •
کمر داد و شمشیر و تشریف خاص • بدلجویی پیش باشد اختصاص • و انجا بسعادت و اقبال سوار شده
بجانب اسفراین که کاشتکان امیر ولی داشتند روان شدند و مقارن وصول که مردم آن صوب بتعیین
صورت مقام و اندیشهٔ نزول و ضرب خیام مشغول بودند حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که کار شهر
باز تند عساکر نصرت شعار بی توقف جرأت و سبکی کرده روی بحصار نهادند و رسیدن و فتح کردن یکی بود
حصار را رخنها کرده درآمدند و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقا انحصار و خانه و مسکن و کاشانه
با زمین هموار گشت **بیت** جو هر که باش برآورد دست • همه خلق شد کشته و شهر پست • حصار و بروج و مساکن خانه
بجای از اسفراین نماند • حضرت صاحب قرانی ایلچی بمازندران پیش امیر ولی فرستاد مشتمل بر رسالت آنکه
اگر بی اندیشه باحراز سعادت بساط بوس شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص گشته رفعت و سربلندی یابد
و اگر تقاعد نماید و نیاید در معرض و بلای بر روی خود بگشاید امیر ولی در تعجیب و تعظیم ایلچی شرایط ادب بجای
آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و بر سر نهاد و اظهار متابعت و انقیاد به آمدن و دولت ملازمت دریافتن
وعده داد **بیت** که از من ببوسی زمین شاه را • فروغ افزم کوکب و ماه را • بگفت ثلوثی عرض داره • کزین بر نیاید بمی زکار •
که بر حسب فرمان صاحب قران • پایم ببندم بخدمت میان • و صاحب قران کامکار از انجا بازگشت کرده سوار شده
و به ییلاق آغلجاق برآمد و چند روزی توقف نمود تا اسبان و دیگر چهارپایان لشکریان **نظم**
در آن مرغزار چو خلد از نوی • برآسوده فربه شدند و قوی • و زان خاطر لشکری شاد شد • ز اندیشه مرکب آزاد شد •
و در اثنای این احوال الیاس خواجه که پیش ازین جانب سبزوار گریخته بقتل ایلچی برلاس و ایدکو برلاس
جسارت نموده بودند جمعی ایشان را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه آن موضع را بمحمد درویش برلاس که علی
درویش بیرغ ایلچی ارزانی داشت و الی یومنا هذا در تصرف متعلقان ایشانست و من الله التوفیق والاعانه

گفتار در مراجعت صاحب قران کشورگشای بصوب دار السلطنه سمرقند فرو دوم حضرت صاحب قرانی بیاری و طالع
سعد از انجا نهضت فرمود و ممالک خراسان که بتحت و تسخیر تصرف در آمده بود ضبط و نسق نمود ملک هرات
و دیگر حکام آن ولایات هریک بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ سبزواری که پیش از فتح خراسان
از ملک گریخته بود و پناه ببندگان حضرت صاحب قرانی آورده و سالها بدولت ملازمت رکاب همایون استسعاد
یافته منصب پیشوایی سبزوار ارزانی داشت و تابان بهادر را داروغه ولایت ساخت و روی توجه

بتخت

بتخت و سلطنت پناه آورد کیوان در هفتم ایوان سپهر بهر عاد از برج رایت رفعت آیتش می افتاد و برجیس
در ششم پایه منبر اخضر گردون دفع چشم بد را وان یکاد میخواند شحنهٔ پنجم حصار پیروزه کار آسمان بدخواه دولت
پایدارش را از دار هلاک بدار می آویخت و جمشید خورشید در چهارم بالش چرخ بجین رواج اجلال و تمکین
بر فرق دون کار همایون آثارش نثار می نمود ناهید نغمه سرای در سیوم عشرت سرای سراپرده نگاه
ساز کرده عشاق وار آوازهٔ نوای تهنیت این فتح بزرگ داده **بیت** رسید خسرو صاحب قران سوی توران •
بتخت رایت و رای و گزین نام و نشان • جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی • امید تازه و دولت قوی و بخت جوان •
فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار • سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان • و تیر دبیر از بالای پنجم سپهر فلک
زبان قلم و قلم زبان بتحریر و تقریب ثنا و دعا برگشاد **بیت** خراسان چو بگشاد جهاندار بخت • بصاحب قران داده ایزد تخت •
جهان هفت کشور و دایم بخت باد • سریرش برتر از ابر و نه باد • همی ره ز سریرش ز دون باد تخت • بد اندیش او را نگون تاج و تخت •
برید تیز گام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوی با نفحهٔ تزیین و سهم بهین ملک بعد تعظیم جلال و قدر او با شاه
و طنطنهٔ طرق قوا طرقاد در عالم انداخته تا رایت ظفر پیکرش با آیین آیین و تمکین بشهر سمرقند در آمد غبار موکب
همایونش دیدهٔ امید اهالی آن دیار را روشنایی بخشید و فیض بی دریغ عدل و احسانش قاطبهٔ سکان و قطان
مملکت فرا رسید **بیت** کس از اهل شهر و ولایت نماند • که غاشیهٔ احسان او برنخواند • و زمستان بیلدوز قالوز
بخارا فرمود بساط اقامت بسعادت و سلامت بگسترد و قشلاق در عین کامرانی و شادمانی انجا کرد **بیت**
بکف نهاد جام می آرزو مدام • دست امید در خم زلف عروس کام • و امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرموده برخشان
رفته بود برادر ملک غیاث الدین محمد را گرفته بسمرقند فرستاد **ذکر وفات آکه بیکی** و قشلاق انجا کرده بود
از طراوت گلشن آراستهٔ آن دولت و حشمت و نضارت روضهٔ پیراستهٔ آن بهجت و عشرت عزوغبوق
در حرکت آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم تقابل اسماء الهی سرور بی غم و سعود بی ماتم نمی باشد **مصراع**
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند • که ملالی که او را بر ساحت احوال آن فرخنده نشانه حضرت صاحب
قرانی را دست برده عصمت دختری بود طغی شاه نام که او را بزبان عاطفت و نوازش آکه بیکی خواندی
که مهر ذات شریفش با محمد بیک بن امیر موسی در سلک ازدواج کشیده و ازو فرزندی با آن جلالت و کمال و حشمت نازد
دون کار هیچ عصری از اعصار نه دیده و نشنیده **بیت** بهشتی که آراسته بر نگار • چو خورشید تابان بعزم بهار •
روانش خود بود و تن جان پاک • تو گفتی که بهره ندارد ز خاک • حسن سیرتش را که با زیبایی صورت

جمع بود در ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قرانی هم تخم محبت مهربانی کاشته لاجرم آن حضرت پیش از اندازه دوست
داشتی و در اثنای این احوال نهال مزاج غنچه گلبن اقبال و شعبه دوحه سلطنت و جلال از نهج اعتدال
انحراف یافته عرض مرضی صعب طاری گشت و وجود شریفش از حلیه صحت و حلل سلامت عاطل و عاری
ماند و چون وقت نزول امر الهی گدا و شاه و عاجز و توانا در وجوب قبول آن یکسانند هر چند جهد در معالجه
سعی نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت حیات عاریتی بتقاضای اجل موعود باز داد إنا لله وإنا إليه راجعون
و از وی یک پسر ماند سلطان حسین بیت جهانا چه بی مهر و بدخو در کنار • و دانی نخواهی عیان زینهار •
نتائج غمام ترا دوست کیست • ببین تا کلاه یاد کریست • حضرت صاحب قران با کمال قوت و تمکین هنگام وقوع وقایع
و مصایب نحوی بیت عالم علوی و سفلی زیر و بالا گر شود • من نه آن کوهم که تا برکنده گردم از جای خویش • بر جاده راستی
و درستی پایدار ساختی از حدوث این واقعه جان ستان متغیر شد و کیان عنان الثقات اندیشها و فیها تافت
جهانی از آن مصیبت جگر سوز انده و جامه چاک و تارک بر خاک ساختند و بلاس سیاه در گردن انداختند و از بی
گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند بیت خون شفق از دیده گردون بچکید •
شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح • بر زد نفس سرد و گریبان بدرید •
و بآیین شرع ترتیب تجهیز و تکفین او اختیار کرده بیت تن شاهزاده بشستند زنده • ورقع ز نو کرده در کهن •
بشستند و خوذ بگلاب عنبر سرشت • بنالیت گفتی ز باغ بهشت • کفن کرده از پرنیان و حریر • برآموده کافور و مشک و عبیر •
نهاده تابوتی از چوب عود • سپرده برضوان سبب و درود • بگشتی برده از نقش رحمت نگار • نهاده نده ... تا مدار •
ز نور رضا باد روشن روان • بخلد برین شادمان و جوان • حضرت صاحب قران بعد از رسم آیین تعزیت ما لعام فقرا
و مساکین ترویح روح آن نازنین مرحوم را أنلهما الله من الفرادیس فی أعلی علیین دست تصدق بصدق
نیت برگشاده و عموم انعام عامش باد بدان گرفته از فیض خیرات و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایه خواسته
ناخواسته رسید که بوسیله تقریر و تحریر شرح عشر عشیر آن نتوان داد بیت بخشیدن عطا بدرویشی داد •
که از جند و جوشن فراوان کرد یاد • و درین از طرف خراسان خبر آمد که علیبیک با امیر علی متفق شده او ایران داشته
است که لشکر بر سر میرزا کشیده و علی مزید را محاصره میدهد حضرت صاحب قران را از وقوف این صورت
بی ثباتی و کم اعتباری بغایت در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم و ما فیها در دیده همتش هیچ میمرزد تا بجرعه
که دو نعمت که از نشوه شراب عرفی در بند بغداد و هوس بخودی کشد جا افتد مصراع آیا تکجا و آنگجا ایم •

اصلا آن

اصلا آن حکایت ملتفت الیه رای منیر نگشت و از دود آن خبر در حال سعادت مآلش هیچگونه تبدیل
و تغییر راه نیافته یعنی بیت سرابی که باید شد از خبر بدون • نبرد بجز دین فغان و فنون • و چون از نشیمه
مشیت دین و ملک تو امان آمده اند و ضبط امور آن برادر بی سعادت این خواهر متمشی نمیگردد و مهد علیا
تبلغ ترکان آغا که خواهر حضرت صاحب قرانی بوده و از وی پس بزرگتر بود تحمل این اوضاع نداشت در حضرت
برادر زبان اشتیاق بنصایح دلپذیر بر گشاده گرچون واقعه ضروری که بسبب ملالت و سآمت خاطر خطیر است
بهیچ تدبیر تدارک پذیر نخواهد گشت جانب رعایت مصالح مملکت یکبارگی فرو گذاشتی هر آینه بسعاد
بلاد و تفرقه و پریشانی عباد منجر شود از کمون صواب عاری مینماید دل مبارک از آن اندیشه میباید پرداخت
و ضبط امور مملکت و کفایت مهمات سلطنت وجهه همت بلند جانان ساخت و بجانب مازندران و کلات
نهضت نموده جمیع باکران سر عزم برپای جسارت از جاده مطاوعت بیرون نهاده اند و دست بی باکی برآورده •
بر عقب تکرار از ان صحبت باشد از قتل و نهب و تخریب اماکن و مساکین ادبی چنان کرده که عبرت دیده دیگران
کرده تا همکنان بکار آن بجزای خود رسیده باشد هم یکتا از بیگانگان السعید من یتعظ بوعظ غیره بر سر دیو
غرور سران زمره ند و خودرای یکباره در معرض بلاء و عنا نینداختند بیت بر و دشمنان انجان کن ادب
که باید کنان دیگران از عقب • بدی با جزا در که چند که چپت • بکردار خویش باید گریست • مضمون این کلمات
چون منشاش محض نیکخواهی و مهربانی بود در خاطر خطیر صاحب قران جهان گیر تاثیر کرد و دواعی نهضت بآن شاها
در حرکت آمده حدود عزیمت صوب خراسان و مازندران تصمیم فرموده بیت چو رایات و صاحبان آید پا •
باد آغا نجهانگیری نهاد •

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بایران زمین نوبت ثانی

حضرت صاحب قران در میان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشکر آسمان جنبش ستاره عدد برآراسته
بادمی سعادت از انجا بصوب ایران زمین نهاده نسیم فیروزی از مطلع برجم رایات نصرت شعار چون باد نوروزی
از مطلع کلاه مشام روزگار را مشک آگین کرده و انواع فتح و ظفر از ماهچه اعلام ظفر پیکرش مانند باد فروردین
از جبهه سرو قدان لاله منظر دیده دولت را روشنایی بخشیده بیت ز نو ایران برآمد که باز جوش
بایران و کیوان رسید خروش • سپاهی بجنبید که چه آن • یقینم که عاجز بماند کمان • ز نعره سوش انجمن فوج فوج
چو دریا که خیزد ز نعره گردون موج • که بجهد لاد و جیحون ایران • صد لب از آیین ایرانیان • جهان لشکری با جهان پادشا •
روان شد شتابان بچونی آن • چو آمد برآمویه لشکر نوشت • که آنجا چو جیحون بباید گذشت • بکشتی در آمویه پایان خشد • سفینها نشستی بر آب خشد •

چو از بستی بلک شاد نبود راه ◦ از آن آب بگذشت شاه و سپاه ◦ جهانگیر صاحبقران سرفراز ◦ با ایران زمین لشکر آورد باز
نشیب باهش دران مرز و بوم ◦ شتافته نچین تا باقصای روم ◦ که کرد یارش قی آهنگ جنگ ◦ عدو خواب آشفته دیدی بجنگ
و چون از راه ماخان عبور نموده حوالی کلات مخیم عساکر گردون مآثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفرپناه از خراسان
آمده بعسکر همایون پیوست و ملک غیاث الدین بالشکر از هرات توجه نموده باردوی همایون الحق شد علی بیک
پیش از وصول رایات نصرت آیات متعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلات آورده بود بیت
ز بیم بلا انجم بود شی پلید ◦ همی نان و از گوسفندان کلید ◦ ز خیل و حشم آنکه ز اندازه داشت باک ◦ بحصن کلات اندر آورد پاک
صاحبقران کامکار را ملاحظ علایق پیوند محرک سلسله عاطفت کرده خواست که علی بیک و ولایتش منصب
قمه و سخط کرده پیش او کس فرستاد که سبب آن خوف و هراس چیست بی باید که اندیشه خطا اصلا بخاطر راه
ندهد و باستظهار تام بی حجاب پاید تا قضیه بمخالفت نینجامد که هرچند اندوخته چند لعقد عذر مزامته
علی بیک را چون هنگام کشتن چراغ دولت بود باوزا مصباح آن نصایح که از مشکوة مرحمت تافته بود راه
عیادة صواب ننمود و بمعقل تاوی الی جبل یعصمنی من الماء پشت و پنداری مصالحه و محکم کلات بازن
گذاشت و باحراز سعادت ملازمت نشتافت بیت کسی را که دوزخ بود آینه پیش ◦ به بهجت سرا ره بسوزد خویش
حضرت صاحبقران از صوب کلات مراجعت نمود بگرز که از توابع ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور
جار درسانید که عنان عزیمت بجانب دلی معطوف خواهد گشت و لی غلط داده بجنبش طرف کلات راند بیت
چو بهمن بزابلستان خواست شد ◦ چپ انداخت آواز و بر راست شد ◦ علی بیک و اتباعش را از مراجعت
رایت فتح آیت از آن صوب و آواز توجه بجانب ماذندران امنی حاصل شده بود و مجموع گله و رمه از اسب
و گوسفند و دیگر چهارپایان از حصار بیرون آورده و در علفخوارها رها کرده تمامت آن عرضه غارت
و تاراج گشته فتح در نگار لشکر ظفرشعار شد و در مقابل دروازه کلات که مشهور است بدروازه جهارده
جهت نزول همایون شاه قبه بارگاه با وج سقف فیروزه فام کلشنی ما برافراخته شد و بع سنجق ظفرپیکر
در ساحه دولت فرو زده پای قرارش چون جاد بر کار بمرکز زمین استوار گشت بیت
فرو زد نهایی و برزد بساط ◦ بن بیوه و قبه بارگاه ◦ و سپاه فتح آثار کلات را چون حوادث روزگار از اطراف
و جوانب فرو گرفتند و امیرزاده میرانشاه در برابر دروازه دهجه نزول فرموده و امیرزاده علی کذیر برامیر مؤید ارلات
بوده در کذان [illegible] فرود آمد و ایجاجی سیف الدین در بند [illegible] نزول ساخت و امیرزاده عمر شیخ

بدروازه

بدروازه دیگر رایت جلالت برافراخت نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب ارکان تمکن علی بیک را متزلزل
گردانید و از سر عجز و اضطراب پایه سریر اعلی عرضه داشت که از افعال ناپسندیده خود خجلت زده و شرمسارم
و دلیری آنکه بی تمهید معذرتی بخدمت شتابم و سعادت بساطبوسی دریابم خادم اکرام پادشاهانه مسامحه
نماید و آن حضرت باغیی را نکند بدرهان تشریف فرماید بنده بدولت پابوس سرافراز گشته دست
ضراعت بدامن عفو گناه سون بازید جرایم و زلات را باعتذار و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب
قران از کمال مرحمت بی پایان ملتمس او را باسعاف مقرون گردانید و روزی تعیین فرموده با پنج سوار
بدر حصار تشریف حضور ارزانی داشت و آن حصار راهی بود باریک و تنگ در دره هولناک که تیغ کوهش
سماک از سماک گذشته بود و در عمق بسمک رسیده و مسافت میان نشیب و فرازش از ثری تا ثریا کشیده
بیت یکی شیب چشیب بره آهنگ ◦ ز ان سوی سمک غار و فرسنگ ◦ یکی شیب بزرار بره خرگاه
ز ان سوی فلک بالها راه ◦ علی بیک را چون آمدن آنحضرت بالذکر نفری معلوم شد شرارت نفس
و خبث طبیعت بلکه عدم دولت و قلت سعادت او بر آن داشت که اندیشه غدر و مکر کرده جمعی بجد
فعل راه در کمینگاه بازداشت که اگر مجالی یابند از چپ بکی دست بازی کنند و خود بجهد و وفا بیرون
نیامد غافل الذین معنی بیت که از کمست حفظ الهی نگاهبان ◦ از گردش سپهر و نیاید زیان
کاخ سعادتی که شد از فضل حق بلند ◦ از منجنیق حیله نیاید بر او گزند ◦ حضرت صاحبقران بعد از زمانی که در آن
گاه توقف فرموده مراجعت نمود و از حمایت عنایت ربانی بر حسب وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم
سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون ◦ بدان دنیا که گشته کسی را مجال آن نشد که در آمدن و رفتن بازگشتن
دست از با خطا کردن که یک موی آسیبی رساند بیت آنرا که خدا نگاه دارد ◦ از سنگ زآسمان نیاید
حاشا که باو رسد گزندی ◦ و آشفته شود زنابندی ◦ لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بعسکر همایون
باز آمد بیت جهانجوی چو خود آمد از کوه بر ◦ برفتند گردان با بنوه بر ◦ گرفتند یک یک خدو آفرین
که ای نامور شهریار گزین ◦ چه بهتر از آنکه باز آمدی تن درست ◦ به آب شرف رخ بنایست شست ◦ و چون نقض عهد و غدر
اندیشی علی بیک بظهور پیوست نایره غضب حضرت صاحبقرانی برافروخت و یرلیغ همایون بنفاذ پیوست
که لشکر منصور جنگ درانداختند و اشارت علیه صادر شد که بهادران دلاوران محلی چند معین به حصار کلات
برآیند سپاه ظفرپناه امتثال فرمان را کمر جانبازی بسته و هرکس از موضع خویش رفتا بجد در و سعی گشتند مقدمه

او بود کوشش نمود و در اوایل ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و سبعمایه موافق ایت ییل شب سه شنبه جماعتی
از کرتیان و لشکر بذخشان که در کوه روی با کبک دری برابری کردن عادت داشتند و در کمر کوهی از بهلوی ساوه
ذدنش با رنگ و پلنگ تنگ داریده فرا شدند که بحصار در آیند آن گروه فی الحال سعی جلادت بکار نهادند مردان
شب بکوه برآمدند و جمعی دیگر نقاره فرو کوفتند و بغوغا کشیدند و روان رسیدند **بیت**

نهنگ تیزبیان در کوه ۰ دلیر کسی اندر هواشان ستوه ۰ سوار و پیاده بزرین کمر ۰ همه تیغ دار و همه نیزه ور ۰
روان اندر آمد گروها گروه ۰ دلیران رسیدند بیان در کوه ۰ حضرت صاحب قران جمعی از دلاوران لشکر را اختیار
فرموده از پیش خود روانه داشت و جماعتی از بهادران و مقربان مثل آقتمور بهادر و ایکوتمور از دره کهنی بکمر کوه
برآمدند و آقتمور دشمنان را از بقلعه برآمدند که بمخالفان مشرف بود و ایکوتمور برخصم کرد در مقابل او بود تیغ
و دیگر بهادران و مردم آن نمایان لشکر ظفر قرین هر کس از جای خود مقابل خود را باندند و بالای کوه برآمدند **بیت**

ز بس نعره و ناله کره نای ۰ تو گفتی جهان اندر آمد بجای ۰ همه سنگ بر جان شد و خاک خون ۰ بسی سرفرازان شد سرنگون ۰
نخون جشم کیتی همی نم گرفت ۰ ز بس کشته پشت زمین خم گرفت ۰ و عمر عباس و جبرا جند که پیش رفته بودند و در کمری
ایستاده دشمنان بر ایشان حمله کرده حضرت صاحب قران جمعی از دلیران لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار
و نیزه دیو بازوی کامکار منهزم و متفرق کردانیدند و عساکر منصوره چون آفتاب وقت طلوع از کوه برآمدند و دشمنان
منکوب و مقهور گشته بتضرع و زاری امان طلبیدند علیبیک که کار در اضطرار باستخوان رسیده و بار از مراستکانت
و انکسار در آمده کس پیش حضرت صاحب قرانی فرستاد و بر تشفع و تضرع درخواست کرد که لشکر منصوره دست استیلاء
و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فرو بابای اطاعت و انقیاد بیرون آمده روی عبودیت را بسجده کاه جبین
ضراعت و مسکنت سایم و بر بنی معنی عهد و پیمان را بایمان مغلظه موکد کرده و نیک روز دیگر محمد شیخ حاجی با کسی
از اعیان امراء جون نغرائی بود بادختی ... سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان
در مقام ادب زانو زده زبان تضرع بشفاعت برگشودند عواطف بادشاهانه درخواست او را بحسن اعتقاد تلقی
نمود و بار عهد علیبیک را در محل اعتداد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار باز داشته
تیغ انتقام را در حریم نیام آرام دهند ما را انجا مویده و مظفر بعسکر نصرت مقر معاودت نمود و بسعادت نزول فرمود
و نیک روز دیگر محمد ملازم رکاب همایون بلشکرگاه ظفر پناه آمدند روز دیگر چون شاه کواکب بر سمند خنگ فلک سوار شده
افراستعلا و اقتدار برافراخت و مخالف سپاه شب خواره را کشته مهر سکین از سر بنداخت **بیت**

جو اذکی

جو اذکی برافراخت زرین کلاه ۰ شب از سر بینداخت مشکین کلاه ۰ حضرت صاحب قران محفوف تایید آسمانی سوار شد
و در دروازه کلات را از فرط سعادت کست غیرت حصار فیروزه کار چرخ اخضر کردانید و علیبیک پای عزت
را منفعل از حصار جون مار از پوست بیرون آمد و مدی تضرع بخاک استکانت نهاده و بکناهان خود اعتراف نمود
و بجای مراحم بادشاهانه توسل جسته امان جان طلبید و جون حشو ر آن حاجتش در دیوان عفو بتوقیع انجاح موشح
کشت و ملازمان بر عاتیت را در کناره او امید زندکانی بست زبان معذرت بخواهش کری برکشاد که امر همایون را ملازمت
رکاب همایون معاف باشم تا فردا باردوی اعلی شتابم و سعادت بساط بوس دریابم سعت مرحمت حضرت صاحب قران
آن ملتمس را بذیل قلم اسعاف کشید و عنان سعادت بصوب معاودت بپیچید و به منزل که خرف فرموده و علیبیک
راجون نه دو اقبال اشام رسیده بود بخت برکشته بهیچ حال بنکذاشت که قدم توفیق بطریق صواب استوار دارد
بیت هرکاه از بخت برکشته روز دولت شد سیاه ۰ طالع شوریده نکذارد که سر آید براه ۰ باز اندیشه خطا پیش نهاد
بالملکی و در شب راه لبی دو دیکر مرة کمه عساکر منصوره از انجا بر آمده بودند محکم کردانید و کشف کرد از سر بحصار سنکین
کشید و کرد عهد بشکست و یاغی شد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور حضرت صاحب قران بعد از چهار روز
از انجا کوچ کرده بحصار قهقهه که در میان باورد و کلات واقع است و خراب بود فرمود تا عمارت آن فرمان داد سپاه
ظفرپناه بدو شبانروز آنرا معمور ساختند و حاجی خواجه را با جماعتی از مردان کار در انجا بنشاندند و سیورغتمش
خان ما بیر زاده علی و کلانتر بهادر و شیخ علی را با تولمنای خود از جانبی دیگر بمحافظت راههای کلات تعیین
فرمود تا از جمیع جوانب راهها آمد شد بر ایشان بست آن حصار را الحمد که از محبس ساختند که هیچکس بیرون نتوانند
آمدن پیش ایشان نتوانند رفت یا چیزی توانند برد **بیت** آنرا که در او صدق و صفا نیست کجی یافت
در کوه و کجه دمی سر بی زند **گفتار در فتح قلعه ترشیز** حضرت صاحب قرانی جون حصار
کلات را بحسن تدبیر در حلقه مخالفان کرد و دل پرداخت که اندیشه صواب انجام را بر کس کردانید که فتح قلعه ترشیز انداخت
و در دیم مبارک بآن صواب آورده رایت نهضت همایون برافراخت و از نیمه راه کذشته بجیوشان در آمد عهد
علیا و شاه اغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاری شده بود بجانب سمرقند باز کردانید در رمضان حفظها ایزد کارهم **بیت**
بفرخنده تر طالعی شد سوار ۰ جهاندار صاحب قران کامکار ۰ بدولت روان کشت با لشکرش ۰ سپهر بهم آفرین کرد بر
جو جشنی بجوش شده سیل ۰ بترشیز از آن بوم برکرد میل ۰ بعون الهی جو انجا رسید ۰ سپه کرد قلعه رده برکشید ۰
و قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار در ولایت قهستان جندی بادی آن برتیشه

که پاسبانش اگر یکشبی برآمدی از آسیب شیر فلکش در خطر بودی و ژرفی خندقش بحیثیتی که اگر ریش
سپیدی از تعرض گاو زمین امان یافتی از بنای خندقش عقاب پیک برو از نتوانستی گذشت
و مرغ برکنگره اش اگر توانستی رسید از شدت حرارت آفتاب نتوانستی نشست و زمرغ برکنگره اش
اگر توانستی رسید بیت فلک مثال حصاری که سد اسکندر ۞ بدی ببست و نوع عنکبوت تار ۞ بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست
کند فکر کنگرش بطرف بام حصار ۞ ز محکمی بطریقی که منجنیق سپهر ۞ بسنگ حادثه کامش نکندی از دیوار ۞ و محافظان
آن حصار دران روزگار سدیدان بودند که ملک غیاث الدین آن قلعه را با میر علی سدیدی سپرده بود سدیدیان
جماعت غوریان بودند ببهادری و حصارداری مشهور و در واقع ایشان طایفه بودند که در شیوه شجاعت و کاردانی
بحد کمال و در مردانگی و پهلوانی بی شبه و مثال و قلعه از کفایت و تدبیر ایشان از ذخیره بسیار و انواع آلات
حرب و اسباب پیکار مالامال و کم عددی انبوه در آنجا متحصن شده مستعد و آماده قتال و جدال بیت
چنین حصار که یاد کشتی از جز ملکی ۞ که پیش خدمت او بسته بود کمر ۞ چنین سپاه که یاد کشید جز شاهی ۞
که شد درست بدو رسم و دین پیغمبر ۞ صاحب قران کامکار ملک غیاث الدین را فرموده که اینها نوکران تواند و این قلعه
تو بدیشان داده تو مطیع امر و محکم ما شدی ایشان چرا بر ما میزنند ملک غیاث الدین گفت از بی عقلی و تکبر پای
حصار رفت و چند آنکه نصیحت ایشان نمود بسخن ملک از قلعه بزیر نیامدند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لشکر
گیتی ستان قلعه را مرکز وار در میان گرفته فرود آمدند و تومانات و هزارجات سویهای خود را مرتب و مستحکم
کرده اینجا بجنگ مشغول شدند و با آنکه آتش بیوه زمستان ایشان در تابستان گرم از شدت حرارت هوا میسوختند
پیوسته آتش پیکار می افروختند و حضرت صاحب قران هر روز سوار شده گرد قلعه برمی آمدند و مداخل و مخارج
آنرا احتیاط می فرمود و مهندسان کاردان برحسب فرموده منجنیقها ساختند و عراده‌ها راست کرده برافراختند
و فرمان شد تا نقبچیان تیز دست نقب در خندق برند و آنرا از آب خالی ساختند و در زیر حصار نقبها بنیاد انداختند
و عساکر منصوره از اطراف جنگ در پیوسته دست برد مردانه مینمودند و اهل حصار نیز در مقابله کوششهای
دلاورانه نموده انچه غایت شجاعت و نهایت مردانگی و جلادت تواند بود بتقدیم میرسانیدند بیت
کره تا که چشم گیتی که ۞ کوشا که کوشش کند کسی ۞ تیغ چون مو در گشت چون لاله ۞ دردی چو گل شکفته چو نیلوفر ۞
خار پشت شده ز تیر و تبر ۞ اجل ایشان شکار عمر کر ۞ آخر الامر اعوان دولت روز افزون بزخم منجنیق و عراده باروی
فصیل حصار ملجان در هم شکستند که مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها شاهد آن است سدیدان را ازان حال

بشت

دل شکسته و دریافتند که اقبال دولت صاحب قران از ربیت آسمانی و مقاومت با آن دولت بجلادت و پهلوانی
ممکن نیست از در عجز و ناتوانی در آمده بجان امان خواستند و زبان تضرع و انکسار و اعتذار بر گشادند عواطف
خسروانه ایشان را امان بخشید و بعنایت و استمالت ایمن و امیدوار کرد ایشان از قلعه بیرون آمدند و بسعادت
بساط بوس استسعاد یافتند برسم بندگی و خدمتکاری قیام نمودند صاحب قران کامکار چون در ایشان آثار
مردانگی و فرزانگی مشاهده کرده بود همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشت و سیورغالات و انعامات
بادشاهانه ارزانی داشت و بضبط و محافظت حصار و قلعهای سرحد ترکستان نامزد فرمود بیت
چو سلطان کند بنده را بسنده ۞ میان بزرگان شود سربلند ۞ و چون ایشان بجانب کچ روانه آن جانب شدند
داروغگی ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق آتکه مفوض گشت درین ولا والی فارس **ذکر رسیدن
ایلچی فارس** جلال الدین شاه شجاع که غرة جبین مظفریان و واسطه عقد آن ملوک بود آن دیار در ان روزگار بدو
از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هواداری بندگان پایه سریر اعلی مبادرت نموده عرضه که از وجوه امرای او بود
با مکتوبی مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض ضراعت و اخلاص و اظهار دولتخواهی و اختصاص روانه درگاه
عالم پناه کرده بود و برسم پیشکش بسی ظرایف و تحف از جواهر و لالی شاهوار و قناطیر مقنطره از زر و دینار و نقود
بصنوف اقمشه فاخره تنسوقات و اجناس ثمین و اسبان تازی با برگستوان و استران راهوار با زینهای زرین
و استر رکاب و قطار با رخوت نفیس و آلات زرین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایبان همه از نفایس
اقمشه در غایت تکلف و زینت مصحوب آن فرستاده و چون عرضه بدرگاه سلطنت پناه رسید و بشرف بساط بوس
مستسعد گشت رسم ایلچی‌گری بجای آورده و مکتوبی که همراه داشت بنظر مطالعه نواب کامیاب رسانید تحف و هدایا
که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب قران کامکار او را بنواخت و بانواع احسان بی دریغ
ازدند و خلعت و اسب گرانمایه بلند پایه ساخت و جواب کتابت مشتمل بر وفور عنایت و عواطف کرامت فرمود
او را مقضی المرام و امیدوار باز گردانید و کس خود را با بسی هدایا و تحف همراه او پیش والی فارس فرستاد
تا او را بعواطف و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیرزاده
پیرمحمد بن امیرزاده جهانگیر خواستاری نماید و اساس مودت و مصادقت که در میان آمده بقرابت و مصاهرت
موکد گشته استحکام پذیرد بیت محبت به پیوند چون شد قوی ۞ شود تازه شاخ امید از نوی ۞ **گفتار در توجه
حضرت صاحب قران بصوب مازندران** چون حصار تستر برحسب دلخواه بندگان حضرت در سلک تسخیر انتظام

بذیرفت و در تحت تصرف کاشتکان انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردکار بصوب
مازندران روان شد نظم از صف لشکر فکندن جنبش اندر دشت و کوه ° وز تف خنجر فکندن جوشش اندر بحر و که °
و چون از راه دهغی عبور نموده کبود جامه و شماسان مخیم نزول همایون کشت والي مازندران امیر علي
از اطلاع بران معنی از دست و حمیت شاه عالم خود یافت و از مقربان خود امیر حاجي و دیکر نزدیکان را
بانواع پیشکشها از نقود و تحف بجدیا بفرستاد و بساط اعتذار باقدام تخشع و انکسار سپرده بعاملان دیوان
لطف بادشاهانه عرضه داشت که حکمی در خواست همین است که بنده را درین مجال امعان داشته عساکر منصور
در ضمان تایید رب غفور عنان توجه ازین دیار برتابند تا کمینه را سکینه و اطمینان حاصل شده بخاطر کشاده
احرام کعبه اقبال در بندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را بجبین اخلاص بفرساید و بقیت عمر کمر خدمتکاری
را ذیور میان بختیاری ساخته بمراسم جان سپاری قیام نماید بیت یکی بنده باشم بدرکاه شاه ° بخدمت میان بسته سال و ماه °
کرم پیشه آنحضرت صحیفه ملتمس او را رقم عفو و احسان کشیده و از خزانه سماحت خسروانه قامت حاجت او را
خلعت قبول بوشانید بیت کرم بین که دشمن چو کرد التجا ° مراد دلش سر بسر شد روا ° و در همان اثنا از کلاله °
خبر آمد که شیخ علي بهادر از کرها و ممرها آن قلعه را تحقیق کرده شبي بي آنکه امیرزاده علي را آکاهي دهد با جندي
از نوکران خاصه خود بصعود حصار کلات بر آمد و چون سحر از غبار ظلمت شب تیرکي داشت راه کم کرده بکمری بلند
بازخورد و دشمنان واقف کشته بشتاب در آمدند و کمرها و کنارها کرفته دلاوری و مقابله را آماده شدند جهان پهلوان
روي شجاعت بایشان نهاده و از طرفین سورن انداخته جنکي عظیم در پیوست بیت ز بس خروش در افتاده کوه را لرزه °
ز بس نهیب فرو رفته آسمان از دم ° زبان کرده از جو زلف دلبران برتابه ° دهانه کرده از جو چشم سنکدلان بي نم ° تا در آنشان
ترکشها از طایر تیر خالي ماند و زاغ کمان از هواي دست دلاوران کوشه کیر شد و تا زبان تیغ در کام انتقام
سراسر دندان کشت بهادران زخم خورده در کوه کریوه لیکن نیفتاد بیت تیر جانها باد زده در کمان ° تیغ با دین چون نهان °
آن نشسته چو نور دیده با حداق ° دین دوان چو روح در اجسام ° و چون لهیب آتش جنک کریان از دو جانب خالي
ماند و تیغ و سپر خیر اندیشي باي صلاح در میان نهاده بدست یاري توفیق آب تسکیني بر آتش فتنه افشاندند
و غبار بلا که باد حمله برخاسته جریان از خاک معرکه برخاسته بود فرو نشاندند و از جانبین عهد و مصافات بسته
علي بیک و شیخ علي بهادر ملاقات کرده در بزم مصالحت یکدیکر را کنار کرفته و وحشت و کدورت از میان
برخاست از عناد و ستیزه کناره جسته علي بیک او را بخانه خود برد و آورده و انجه از لوازم اعزاز و جانب داري بود

بجای آورد

بجاي آورد و بساط طرح مصاحبت شبانروزي در انداخت چشم آن داشت که بوسیله شفاعت او حضرت صاحب
قران کناهان او در کذراند بیت زهي محتشم شفیقي او را که کرد یاري ° شاهي که با کناهت بباشد ایذوي °
حضرت صاحب قران چون التماس والي مازندران که از اطاعت و انقیاد در آنچه درخواست کرده بود مبذول
داشته بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شماعان و جرجان عبور نموده مرغزار رادکان را مضرب
خیام سلطنت و محل بدوره عظمت کردانیده و در انجا شیخ علي بهادر و جماعتي که با او بودند باردوي عالي
لحق شدند و شیخ علي علیبیک را با کلغه و شمشیر بشرف بساط بوس رسانید زانو زده و خود او درخواست
کرد مرحمت بادشاهانه کناه او را عفو فرموده و بعنایت و نوازش مخصوص کردانید و شیخ علي بهادر را بالملحوظ
نظر عنایت و تربیت کردانید و از رادکان سیورغال او فرموده سبزوار به علي موید بطریق سیورغال داشت و فرمان
داد که ملک غیاث الدین را باز زند و علي بیک با متعلقان بسمرقند برند و بجمیع جون غزنیانان را براه قسمت
نموده خانه کوچ بماوراء النهر نقل کنند والتوفیق من الله تعالی کفتار در مراجعت حضرت صاحب قران اسلام
پناه بجانب تختکاه چون تختکاه خراسان از دغدغه مخالفان یکبارکي صافي شد و کاشتکان امیرزاده
میرانشاه بر تمام آن بلاد و دیار متمکن و صاحب اختیار شدند رایت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت
اقبال متوجه مستقر سریر سلطنت و جلال کشت و عساکر منصور را اجازت داد که بمواضع خود باز کردند
و هر کس در خانه خود بیارامند و بتعجیل روان شد و چون غبار موکب همایون سرمه دیده امید اهالي سمرقند آمد
و آن مملکت از یمن نزول مبارک آنحضرت غیرت روضه باغ ارم و روضه جنان کشت علیبیک و امیر غوري
برملک غیاث الدین و ملک محمد برادرش را بند کرده پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد و چون غزنیانان را باشکنت
و ملک غیاث الدین با پسر بزرکش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و در همین زمستان از تصادم تقدیرات
الهي در هرات حادثه موحشي روي نمود و تفصیل قصه آنست که برادر ملک فخرالدین و برادرش در زمان
استیلا و حکومت ملک حسین و پسرش ملک غیاث الدین اعتبار و اختیاري نداشتند و در غایت ملالت و بي
وضعي روزکار میکذرانیدند و چون حضرت صاحب قراني هرات را فتح فرمود خیلشان در پایه سریر اعلی حال
خود عرضه داشتند که ما بندکان با ملک حسین ابناء اعمامیم و او و پسرش ملک غیاث الدین تمام املاک و اسباب پدران
ما بدست تغلب و تسلط فرو کرفته این بیچارکان را بکلي محروم و ضایع بکذاشتند مرحمت بادشاهانه ایشان را
بنواخت و حکومت غور بدیشان مفوض بزرکتر ملک محمد ارزاني داشت و مردم دران ولا ابو سعید بهمه کار محکم

پی بک بود و ملک غیاث الدین او را بند کرده و ده سال بران گذشته از میامن التفات آنحضرت خلاص یافت
و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که امیرزاده پیرپادشاه بالوا بکنار مرغاب در موضع پنج ده که نهپدی شهوات
قشلاق فرموده بود ملک محمد را از محض جنون و جهالت دیو شقاوت بتیه ضلالت آورده با جمعی غوریان
از جاسلت متوجه هرات شد و ابو سعید ابهبذی که در میان کلاه انداخته با ایشان پیوست و چون بهرات
رسیدند حشری از اراذل و اوباش بر در ایشان بنا نهادند و اروغه و محصلان دیوان که امرا که هر یک بمهمی بجایی
رفته بودند باتفاق بحصار اختیار الدین در آمدند و آن بی باکان عاقبت نااندیش در شهر افتادند و دست
تعدی و بیداد بهر گونه شر و فساد بر گشادند و از جانب حصار آمدند و هیزم چند جمع کرده آتش بران زدند
جماعت ترکان که درون حصار بودند از آن حال متوهم شدند و حیرت پیچیدی که بنظر طمع شرر بری را خود را از بارو
بزیر می انداختند که جان بسلامت بیرون برند و از آسیب تعرض آن ملاعین امان نمی یافتند و چون این خبر بامیرزاده
پیرپادشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا ایاقوچی از لشکر ظفر قرین بتعجیل روانه هرات کردانید و خود
نیز با لشکر متوجه شد و چون امرا برسیدند غوریان بمقابله و مدافعه پیش آمده سر در کوچه و ران جنگ واقع شد
و شکست بر مخالفان افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند و اندکی نارو زخم دار بشهر گریختند و در شب انهزام فرو
ریختند متفرق و پراکنده شدند و امیرزاده پیرپادشاه نیز برسید و سپاه نصرت پناه تیغ سیاست از نیام انتقام
کشیدند جمعی کثیر از بی باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان مناره ساختند و باوج عبرت و اعتبار بر افراشتند
هر که چنان کند چنینش آید پیش
و چون پرتو این خبر از سمرقند بر آینه پیشگاه خاطر عاطر حضرت
اعلی تافت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ارک سمرقند محبوس بود و پادشاه زاده ملک محمد
و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جون قربانی را که در اندکان مقید بودند هر چهار را عرضه جهانکیر فنا کردند
و آن مصدوقه وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً نزد ادنی مشاهده افتاد و لا مرد لقضاء الله
والله اعلم واحکم **گفتار در وفات حضرت دلشاد آغا و قتلغ ترکان** در سال [illegible]
هجری مطابق تنقوز ییل حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد آغا از عالم آباد دنیا رحلت نمود و مرغ روحش
باشتغال ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بالکشود و بعد از چند روز همشیره بزرگ آنحضرت قتلغ ترکان آغا
که از خواتین روزگار بانواع خیرات و اصناف مبرات امتیاز داشت و معمار همتش بنیاد بقاع خیر از مدارس
و خوانق بر ساخته از فیض احسانش طبقات خلایق محفوظ و بهره ور بودند و دعوت حق را اجابت نمود

وارتکمای

و ارتکمای دار غرور بر بقضای دلکشای سرای سرور انتقال نمود **نظم**
دردا که مهر عصمت و حشمت غروب شد
و آن نیل فیض کسوت دولت سراب شد
ماتم سرای گشت سپهر چهارمین
روح القدس بتعزیت آفتاب شد
و او را در جوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضی الله عنهما دفن کردند حضرت صاحبقرانی را از حدوث آن
واقعه حزنی عظیم بخاطر مبارک راه یافت و اندوه پیش از اندوه کرد ضمیر منیر بر آمد و مراسم تعزیت بآیینی تمام
اتفاق افتاد و ثواب روح مطهر ایشان را از فواضل صدقات حضرت صاحبقران آن مایه موهبت بار باب
استحقاق رسید که شرح نتوان داد و چون رای آنحضرت از غایت ملال و کلال عنان اندیشه از اشغال دنیاوی
بکلی برتافت و اصلا پرتو التفات باحوال ممالک و تدبیر مصالح سلطنت نمی انداخت سادات و علما و مشایخ
و صلحا مثل سید برکه و خواجه عبد الملک و شیخ زاده ساغرجی اتفاق نمودند و بحضرت گردون بسطت حاضر شدند
و زبان در لجواهر مواعظ و نصایح برکشادند خاطر مبارک آنحضرت را بلطایف و اشارات از احادیث و آیات و نوادر
و حکایات تسلی دادند و بکفایت مهمات رعایا و لشکری و اشاعت آثار معدلت و داد گستری که یک ساعت
ساعتی از آن که باز صرف شود در میزان معرفت و ایقان بر عبادات عمری رجحان دارد ترغیب نمودند
صاحبقران کامکار بحکم إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ را تکیه بر دوری اصطبار ساخته روی همت بجد جانب
تدبیر مصالح ملک و ملت آورد و من الله الاعانة والله اعلم واحکم **گفتار در فرستادن امیرزاده علی بجانب**
جته حضرت صاحبقران در همان سال تنقوز ییل امیرزاده علی را با لشکری بقلع و قمع
اهل جته که پیشتر از حد اسلام بی بهره بودند نامزد فرموده بطلب قمر الدین که برافروزنده شعله شرارت
ایشان روان کردانید و خود متوجه کش شد و چون امیرزاده علی با سپاه روان شد در راه طایفه بهتری
که در پای فتنه بنک و کو قتالی دیبی باکی را بجنگ بودند کمین عذر کشاده از عقب امیرزاده علی را بغارتیدند
و او شکسته بازگشت و پیش حضرت صاحبقران آمد آن حضرت شیخ علی بهادر و سیف الملوک برادر امیر حاجی سیف الدین
و الکمش و ادغو شاه احتاجی را با سپاهی در دنبال جانستان و سرباش بقصد انتقام آن بی باکان روان
کردانید و چون بنزدیکی ایشان خبری یافتند امیر جهانشاه جاکو و ایلجی بوغا و شمس الدین اوج قرا و صاین
تمور بهادر با ده هزار سوار در عقب ایشان بفرستاد و چون بر اتاق رسیدند امرا که پیش رفته بودند جماعتی
بهزیمت را یافته و بسیاری از ایشان بقتل آورده و تالان و برده کرده و بازگشته در انجا برسیدند و چون امیر
جهانشاه مامور بود که بطلب قمر الدین سعی نماید ایشان را مجموع بازگردانید باتفاق از آسی کول گذشته تا کول

تو بجهت وجوی قمرالدین برفتند واو را جایی نیافتند مراجعت نموده در پاییز بسمرقند رسیدند و در پایهٔ سریر
اعلی باحراز سعادت زمین بوس سر افتخار بآسمان رسانیدند **گفتار در نهضت حضرت صاحب قران**
بطرف مازندران و رفتن بجانب سیستان حضرت صاحب قران گیتی ستان در بهار این حدود عزیمت
مازندران را تصمیم نموده رعیت همت بلند جناب بتجهیز و ترتیب لشکر آورده و سپاهی پیکان منکم
حد غیرت کرده ون دکا شمار از عدد ثوابت و سیاره افزون **بیت** چو شیر بد لیکن دو نیزه را چون پلنگ
جو مور بجد و در دست نیزها چون مار ٭ چو باد حمله بر هم کوی حمله پذیر ٭ چو رعد غرش زن همچو برق تیغ گذار ٭
بآرایش بیارکی وطالع فرخنده سوار شده چه دیه در ضمان حفظ تایید ملک دیّان بصوب مازندران روان
گشت تا همچو سنجی ظفرپیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شده و طنطنهٔ صیت قیامت نهیبش زلزله در
جهان انداخته در جنبات خافقین افتاده و چون بحدود قطع مراحل و منازل بتر رسیده بر سانیدند تقار لشکر
فرمان قضا جریان صادر بود به ذی رفت دریچه را اغنایل بجهت عبور نمود و چون بکنار آب مرغاب محل رایات ملا یون
گشت امیر جاکو که بر حسب فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمد بسعادت بساط بوس مستسعد
گشت و مهمات ملکی که داشت بعرض رسانید باز انجهت ضبط و نسق سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبر
آمد که تومن کرمسیری بکودری درمان مخالفت میزنند و شیخ داود سبزواری که ملازمت حضرت صاحب قران اورا
چشواهی سبزوار بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش گرفته دست جلادت بقتل کایان بهادر که داروغه
آنجا بود باز کرده است و یاغی شده است و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال آگاهی یافت امیر آقبوغا را از هرات
با لشکری بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجی سیف الدین را از عقب روانه شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده
مسخر گردانیدند و مردم بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته بالای قلعه جدا آباد که بر قلهٔ کوهی واقع است
برآمد و متحصن شد و الحالة هذه امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا بمحاصرهٔ آن مشغول گشتند و چون این اخبار
بسامع علیهٔ صاحب قران کامکار رسید و ما اهل سیستان نیز مخالف بوده شیخ علی بهادر و اوچ قرابهادر با لشکری
بطرف ابیوردی فرستاد تا در مقابل او نشسته آن حدود را ضبط نمایند و عنان توجه همایون بصوب سیستان
معطوف داشت و چون موکب ظفر قرین در اوایل رمضان سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمایه بهرات نزول فرمود
مردم آنجا با غیر ایشان اتفاق نموده اظهار مخالفت کرده بودند چنانچه سبق ذکر یافته اهالی بر ایشان حوالهٔ رفت
و لایت بضرع شمار محقق بعون الهی متوجه سبزوار شد و چون آنجا رسید بخیمه ... صاحب قران کامکار گشت

یرلیغ

یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت و قلعه نقب زدند و شیخ یحیی خراسانی بر سر نقبچیان ایستادگی نموده شیب اندا
چون خانهٔ زنبور مجوف ساختند و قلعه بنوعی از هم فرو ریخته که مردم پشته کرده آنجا بوده هالک شدند
و شیخ یحیی نیز بر دیوار ریباند و قریب دو هزار کس دستگیر کرده زنده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل
و خشت استوار کرده منارها برآوردند تا عالمیان از سطوت قهر آگاهی یافته خود را بوسوسهٔ بغی و عزم رد و جدا
و بیلهٔ شبهه نیندازند و چون خاطر خطیر صاحب قران جهان گیر ازان قضیه فراغت حاصل کرد و روی ... ارتب
داشته منزلا بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان با لشکر نصرت پناه روی ظفر بدان آوردند **بیت**
بشبگیر بر خاست آوای کوس ٭ شد از گرد لشکر جهان آبنوس ٭ همی رفت آن لشکر نامدار ٭ سواران شمشیر زن صد هزار
خود شاه معتمد سیستان کرده ... ٭ که جدا باد و بر حد ... ٭ شاه جلال الدین والی فراه که در هواخواهی بندگان درگاه
پادشاه ... افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایات فرخنده فال را بقدم استعجال استقبال نموده پیشکشها لایق
نسبت با غایت قدرت و ... بر سبیل ارمغان ... به مرتبت محل و جلالت قدر مقام **مصراع**
کر آن بر نیاید ز دست کسی ٭ بعرض کارکنان اخلاص و اختصاص آورده و قبای بندگی و خدمتکاری ... آرایش قامت
اقبالش بود بکمر اطاعت و جانسپاری بیاراست و چون حضرت صاحب قران با فتح و نجاح فی جیش من الافلاح از
فراه روانه شد و که موکب گیتی گشای ... گیتی بجای روان اقتش بهادر با جیی ... از امراء قوشات فرمان داد
که حوالی سیستان یاقوت تالاج بر رفت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب ... سمت وجهت معسکر سعادت
مآب گشت و چون رایات تایید بهم انموضع اکبر نمود آن لشکر جوشن ... تیغ گذار بقلعه و حصار زره
رسیدند بر حسب فرمان قضا جریان جنگ در انداختند و ... که بود و از مخالفان پنج هزار کس در اندرون
جمع شده و از تفرقه جان گذشته جنگی عظیم کردند و بسیاری بزخم تیر و شمشیر ... شدند و از کشته پشته بر هم
انداختند و از سرها منارها بساختند **بیت** در دست اسب باد شد از کشته بارها ٭ و ادیخته قد ... سوارها
تا کار خصم تیره شد اندر ولایتش ٭ از کشته پشتها و ز سرها منارها **گفتار در محاصرهٔ سیستان و فتح آن**
صاحب قران گیتی ستان از حوالی حصار زره لشکر آیین یاسال آراسته روان شد و با جیی از خواص لشکر از پیش
براند و چون مسافت تا حدودی اندکی ماند یا لای پشته از ریگ بر آمد و شاهشاهان تاج الدین سیستانی
با جیی از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافتند از سعادت پای بوس سربلندی یافتند و از در عبودیت و خدمتکاری
در آمد بتضرع و زاری سخن قبول خراج و باج عرضه میداشتند و حضرت صاحب قران با ایشان در آن باب سخن شفقت

کرناکا دشمنان لشکر آراست اندروان چون ریختند و آهنگ جنگ کردند متوجه شدند حضرت صاحب قران دو
هزار مرد سلاح دار در کمینگاه باز داشت و محمد سلطانشاه را فرمود که با سپاهی اندک پیش رود و با دشمنان جنگ
در اندازد و خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود و چون بحسب فرموده کاربند شد مخالفان
جیره گشته دلیر از عقب ایشان درآمدند و بکمینگاه رسیدند آن دو هزار سوار سلاح دار برایشان تاختند و جنگی عظیم
واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخم خنجر بسیار مجروح ساختند و چندی بکشتند و خلقی انبوه از ایشان
از تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بقیه که باز ماند بزخم شمشیرها تند و بجر روان رسانیدند بیت
ز بس خون که با خاک آغشته بود ۰ بچشم ظفر لاله زاری نمود ۰ زمین را ز خون باز نشناختند ۰ چه اسپ بر کشتگان تاختند ۰
و چون شهسوار معرکه سپهر از هول آن رزمگاه بحصار مغرب شتافت و صانع تقدیرات نادره بوقه تاریکی و ظلام
کسوت مشکین فام وجعلنا اللیل لباسا پوشانید بیت تا ز مشرق سپیده دم بدمید ۰ شاه انجم که روز بزم شمشیر کشید ۰
از چون آفتاب سر بزده ۰ بر سر خود کمی خنجر زد ۰ لشکر آراست شاه عالم گیر ۰ بفلک بر شد خروش و نفیر ۰
حضرت صاحب قران قول را بوجود همایون خود بیاراست و میمنه بظلال رایت فتح آیت امیرزاده میرانشاه زینت
یافت و از امرای بزرگ امیر حاجی سیف الدین و آقبوغا بهادر و دیگر نوئینان و قبول یعنی امیر ساربوغا بود در
میسره و خدایداد برحسینی و عساکر منصوره بر تمام اطراف و جوانب حصار محیط گشته کوه کوه فوج فوج گشتند و برغی
کشیده سوزن انداخته و در پیش خود خندقی ساخته و بر لب خندق هندوان نشاندند بیت
بارد وقت آنکه ظل زمین ۰ کرد بر موکب شعاع کمین ۰ عرض داده سپاه انجم را ۰ شب ظلمت شعار ظلم آیین ۰
ده هزار کس از اندرون بعزم شبیخون بیرون آمدند و بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برانجا
افتادند ایشان بکوشش … از آن بی باکان از خندق گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و شتری چند بزخم خنجر
تلف کرده بودند و بعد از آن از اطراف و جوانب تیرباران کردند و بسیاری از ایشان بخاک هلاک انداختند و بعضی
خسته و جسته باندرون حصار گریختند روز دیگر که جمشید سپهر بعزم تسخیر حصار زبرجد سپهر لوا برافراخت
و شهربند گردون را بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حرز اختر و مواکب کواکب پرداخت بیت
کشید آنکه تیغ کین شاه مهر ۰ بپرداخت از انجم بلاد سپهر ۰ بفرمان سلطان صاحبقران ۰ خدیو جهانبخش گیتی ستان ۰
لشکر ظفر قرین از روی قهر پیش آمده از هر جانبی جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگدلها چون برق زدند
آتش پیکار بر افروخته رایت تسخیر بر افراختند امیرزاده علی با پانصد سوار جلادت بر دروازه که مقابل ایشان

بود مخالفانرا

بود مخالفانرا ذبح دار اندرون تاختند و دلاوران نادل زمین همه را چنین تصور … که رستمی در چنین بنخار و کین
روی تو بر ایشان نهادند ع دل از تن جان بر داختند ۰ و چون از عقب در آمدند و از هر طرف دست
جلادت کشاده راه در آن برانه فوج از سپاه ظفر پناه کرد … چرخ … ایشان بنوخ جیب شد
و آن بهادران نصرة آیین شمشیر کین ما بحت تا بدر کشیده داستان رستمان را بیاد نام آوران آوردند
بیت ز آهن شد تیغ و تیر سنان ۰ روان شد پای نیزه رمان ۰ رسید بی جان جنگ آوران ۰ ز خون تیغ تا لب رسید یجان ۰
در آن حال اتفاقاً بهادر سوار هریک بازوی رستم و قوت اسفندیار عنان دین با هول … شتاختند چون آن
شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را منهزم و مغلوب کردانیده براندند و جمعی که راه بر سپاه
نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند امیرزاده علی با قرش … بیرون آمدند و منصور و مظفر بعسکر همایون
پیوسته شد شاه قطب الدین چو دانست که قوت مقاومت با پای کردون صولت ستاره کثرت ان حیز قدرت
او بیرون است از راه اضطرار از حصار بیرون آمد و در ساحه دولت صاحبقران کامکار روی تضرع بخاک
استکانت و انکسار نهاده زبان حالش بمضمون این نظم مترنم گشت بیت گردش چرخ جز بکام تو نیست ۰
کو را تاب انتقام تو نیست ۰ جگرم چون بجان رسید کار دم ۰ از تو هم سوی تو پناه آرم ۰ مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر
جرایم او کسترده او را بجان امان بخشید و بعنایت و نوازش مخصوص کردانید و حضرت صاحبقران یکتا نیزه کلاه
بر شیانی چه بر بالای بیسی کرنک بیت که انجام … و چرخ کرد ۰ زمین کرد دریا بد … ۰ که از بیم رعد و کرب برق ۰
بیک تاختن طی کند شرق و غرب ۰ و حارشان … بعرصت تخمص لشکر بطرف چاغتار توجه فرمود نا که چست …
ردان جال سیستان با وجود آنکه حکام ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بوده بهیچ و کمان بر بالای بارو بر آمدند
و دست یکدیگر گرفته خودرا از حصار بزیر انداختند و دست قتالی بر آورده ندیده روی بی باکی بسپاه نصرت پناه
نهادند صاحبقران کامکار چون آن غالب مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر شد
مخالفان تیرباران کردند و اسب حضرت صاحبقران مجروح گشت و چون … رسید تا شاه فرمود
تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر مرتب و آماده داشته بنفس مبارک عزم رزم کرد امرای دست اخلاص
عنان مرکب فلک شکوه گرفتند زانو زده و بزبان هواخواهی عرضه داشته که بندگان سالها تا از میامن
دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامرانی مهیا و آماده گشته روزگار ببهجت و شادمانی میگذرانیدیم تا کی
از زمان عمر باشیم روا نمیداریم که آنحضرت مرتکب امری گردد که مظنه خطر تواند بود بیت

هزار جان گرامی غریق نعمت و نان • فدای شاه ملک قدر بنده نوازان • و چون آنحضرت بدرخواست بندگان
عنان باز کشید امرا از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان آتش بار و شمشیر آبدار دمار از نهنگان
آن بادیه پیمایان خاکپا برآوردند و اکثر ایشان را بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف و ناچیز گردانیدند و جمعی
جسته چند که بهزار مشقت از چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و در روان پیوستند و سپاه ظفر قرین یکبارگی
دیگر بتفصیل برآن رخنها کردند و شهر را تسخیر کرده حصار را بینداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران گردانیدند
بقیه سپاهیان که انجا بودند کار بساختند بیت کشادند رزم آوران دست قهر • بکشتند خلق و بکندند شهر •
صاحب قران چند روز توقف فرموده و بنقل اموال و خزاین شاهان فرمان داد بیت ز ماوای دستان سام سوار •
شتروارها بار بنهاد بار • ز دینار و ز کهنه ابوفه • ز تخت و انگشتری هرچه بود • ز زر تیغ و تاجهای بزرگ •
ز جوشن و کوشار و مکر • ز اسبان تازی بسیمین ستام • بشمشیر هندی برتر نیام • همان برده و بخارای در ستم •
ز مشک و کافور چینی کرم • و هرچه در آن دیار بود از خزف تا گوهر شاهوار و از نفایس اجناس تا تیغ در دیوار
یا ز تاراج بر رفت و برق غارت بر خشک و تر آن ولایت گرفته خشک و تر در هم بسوخت نظم
ز پیش و کم و نیک و بد خوب و زشت • نماند در آن بوم جز خاک و خشت • ز کس نه گذر و نه شهر و نه خانه • از آن بوم و بر گرد بر خاسته •
ز سیستان بدو بوم زابلستان • سوی بوم رستم پادشاهان • سر از خاک بر داد ایوان چین • بکام دلیران توران زمین •
و این فتح ارجمند در شوال سنه خمس و ثمانین و سبعمایه موافق ... اتفاق افتاد و آفتاب در جدی بود و شاه قطب الدین
و کلانتران آن ناحیه بسمرقند فرستادند و قضاة و علما و صلحا را که جای در حصار داشتند بیرون داشته و بهادران
رزم آزمای که از حمله تیغ آبدار فتح و فیروزی را سیراب کرده بودند بعنایت و تربیت حضرت صاحب
قران سرافراز گشتند بانواع مواهب و عطایا اختصاص یافتند بیت چو زابلستان را بتاراج داد •
سپاه را بدره و تاج داد • بتخصیص آنکه مردی نمود • عطای گران داد و زینت فزود • و حکومت ناحیه سیستان
بشاه شاهان ارزانی داشت

گفتار در توجه حضرت بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان از انجا نهضت فرموده متوجه بست شد در راه عساکر ظفر لوا قلعه طاق
را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمند مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزله جوش
سپاه نصرت نشان و آسیب صدمه استیلا و تخریب ایشان لرزه بر بند رستم افتاد چنانچه مفاصلش از بیم با آن
و آن نام خراب کرده اش هم از بی بنا ماند بیت چو رستم که با شاه صاحب قران • که یکسر ... نشان •

و با نصرت

و رایت نصرت شعار از راه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبر دادند که تومن نکودری بیکبار عزم جانب کیچ
و مکران را تنگ کشیده رای صایب شعار صاحب قران کامکار امیرزاده میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او
نامزد فرمود و دیگر محمد بیگ شیخ بهرام که مصاحبت حضرت صاحب قرانش طراز نام احتشام بود و امیر حاجی
سیف الدین و شیخ علی ارغوی و سونجک بهادر و دیگر امرا در رکاب او روان داشت و ایشان در رمضان دولت
قالوی ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از جول گذشته بیلکای قرن دراخدند تومن با حشم نکودری
در آن صحرا فرود آمده بودند چون از وصول لشکر خبر یافت سوار شده بعرض جنگ و مقابله درآمد امیر حاجی سیف الدین
ملاحظه آشنائی قدیم و کبر سن فرموده او را بزبان حرمت آواز داده پرسش کرد و بطریق نیکخواهی گفت که
دهشت پایه سریر اعلی میبایذ آمد که هیچ اندیشه نیست و اصلا مخالفت ننموده تومن را چون اجل رسیده بود
نصیحت از زبان نیکخواه مسلم نداشت و بجنگ اقدام نموده و باشاره زبان تیغ جان تسلیم کرد و سرش بدرگاه عالم پناه
فرستادند بیت اجابت چو لا کاه سر او سراند • هر که پای خود نیاید بیرون • حضرت صاحب قران محمد دولت
ابد پیوند ز پیروان با دریای لشکر نهنگان جان ستان قطب شکوه بالای آب هیرمند روان شد چنین طی برج
پیش شبستان ظفر و شعله رزم افروز دشمن سوز سنان بعد کانش را فتح و فیروزی سمند چیره ... و دولت
صاحب قرانی مقتضی آن بود که هرکه نسبت با آن حضرت باساءت ادبی جسارت نماید البته سزای آن بابلغ وجهی
یابد بلکه مفتوح که مراجعت امیر حسین و حضرت صاحب قران از سیستان ... بدست ... آنحضرت زده بودند
و درین ولا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمده بود حاکم چشم بازگ آنحضرت بر او افتاد او را بازشناخت و چون انجلی
همایون بهر درون رفت اشاره علیه از قهرمان انتقام صدور یافت و او را گرفته تیرباران کردند مصراع
مار کشد را این عقوبت همچنان بیاد رفت • و بعضی از مردم عساکر منصوره حصار مفتوح و قلعه سرخ گشتند و قلعه
هزار ... تا یک زبل تومن ... هزار مرد جمع آمده بودند دارالحمای آن کوه را ضبط کرده در انجا متحصن شده
و چون از سعادت بهره نداشتند دست فساد برآورده بودند و مسلمانان از شر ایشان بتنگ آمده لشکر مظفر لوای
کشورگشای چون بدانجا رسیدند قلعه را در میان گرفته جنگ در انداختند بیت شد از گرد سم چرخ ایام سیاه •
کوه ... ز ناله دل ... ز آشوب سپاه • بس که با خاک شد آمیخته خون تا دم حشر • بجز از لاله ازان گل ندمد هیچ گیاه •
بهادران کوششهای مردانه نمودند و بمیامن دولت روزافزون قلعه را با آن مناعت و محکمی بقهر مسخر گردانیدند و
متمردان که در انجا بودند بعضی را از بالای کوه در انداختند و بعضی را به تیغ گذرانیدند از سرهای ایشان مناره ساختند

نظم کوس از آن دم دو آتش کرد تیغ قامت برکشیده • شد تکبیر از آن دشمن در سجوده • شد ز رای مخالف بس مناره افراخته •
چون به سجده طاعتی نشان یافته در وجود • و ز آنجا عنان توجه همایون بقلعه دهنه تافته شد و آن را ایل تعاجی گرفته بودند
و بتحت ضبط و محافظت در آورده جیش نصرت آیین در آنجا نیز کوششهای مردانه نموده قلعه را بزور بازوی
جلادت و مردانگی بگشادند و ایشان را مجموع بقتل آورده از سرهای مقتولان منارها ساختند تا موجب اعتبار جهت
اذان فتح و فیروزی در عالم انداخته و سرافرازان قامت انقیاد در متابعت ایام صاحب قران خم داده بوظایف
طاعت گذاری قیام نمایند و عصیان نگرایند **گفتار در پیکار جماعت اوغانیان بذکر دارکون سار**
پیش ازین اوغانیان از کوه سلیمان کس فرستاده بودند و اظهار مطاوعت کرده و شحنه طلب داشته درین تأخیر
آمد که قدم از جاده سعادت بیرون نهاده یاغی شده اند رایت نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و چون روند که
لشکر منصور بآنجا رسید بموجب یرلیغ الاتباع جنگ در انداختند **بیت** ز جوشش سپاه و خروش نفیر •
جهان الطفال ترسید گردون پیر • شد عرصه کوه و کین دراز • دم اژدهای فلک شد باز • خدنگ اندر آن جنگیان کینه توز •
ببر مغز کاف و سنان دیده دوز • رزمی عظیم واقع شد و امیرزاده علی و ایکوتمور و جماعتی از سپاه ظفرپناه زخم
دار شدند و ینکی شاه بس مبارکشاه برادر عوض شربت شهادت یافت آقتمور بهادر را از شاهزاده احوال عرق شجاعت
در حرکت آمد و شعله غضب برافروخت و بحضرت خدیو صاحب قران زانو زده رخصت طلبید که در راه خدمتکاری
آنحضرت جان فدا کرده سرافرازی کند رحمت حضرت صاحب قران چون کمال شجاعت و مردانگی او معلوم بود از اندیشه
آنکه خود را عرضه تلف سازد اجازت نفرموده و پیاده ای از قوشون چون طاقت مقاومت نداشته جای را خالی گذاشتند
مگر رمضان خواجه که دری انصاف بتافتن محرم داشت و جان قربان مردی و مردانگی کرده میدان نگاشت و چون کوه
پای برجای ثبات قدم نموده از محل خود بجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه ازبک و شمس الدین عباس را اشارة
فرمود که حمله کنند و عبد خواجه کمین کرده در پناه سنگی ایستاده بود و دشمنان را بر وی گذار افتاد یکی از ایشان موی را گرفته
فرو کشید تیغ بر زمین زده و سر از تن جدا کرده بحضرت صاحب قران آورد و در سن کودکی مردانگی چنین بظهور آورد
و بهادران از اطراف حمله کردند و دست بردی نمودند که بهرام خون آشام از نهیب پای ثبات از جای برفت و از عون
تایید آسمانی و فر دولت غرای حضرت صاحب قرانی قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بدکرداران قاطع الطریق را بانجا زنده
آورده ند و بر هزاجات و قوشونات بخش کرده همه را بیاساق رسانیدند **بیت** ز آن زمره کم کرده راه زن •
یکی را نماند جان در بدن • و صاحب قران کامکار را از آنجا سوار گشته و در کنف حفظ پروردگار متوجه قندهار

شد و جهان

شد و جهانشاه بهادر و بیشتر ما سکندر و شیخی بابا سابیبی **بیت** شهاب صولت دریا شکوه باد نهیب •
نمازش بطت کرده نتوان کوه شکیب • پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار اطراف و جوانب
حصار را فرو گرفته محاصره آغاز نهادند و جنگ در انداختند بیامن دولت قاهره شهر را بگشادند و سردار آنجا در قید
اسیری آورده بپایه سریر اعلی فرستادند و باشارت قهرمان قهر او را بردار کردند **بیت** بفرمان فرمانده کامکار •
که سردار بر دار کردند زار • و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه جاکو را بنوازش پادشاهانه
اختصاص بخشید و از دریای عطابخش بیکران محظوظ و بهره ور گردانید و او را با لشکری آراسته بحصار قلات
فرستاد و چون امیر جهانشاه با سپاه بآنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست
قوی بازو از اطراف و جوانب حصار و باروی بکار آمدند و حوالی آن تمام خالی کرده چند انداختند و چون حصار
را تسخیر کرده بکلی خراب گردانیدند از آنجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند و درین ولا
امیرزاده میرانشاه نیز از راه حصار و بالا سلطان محمود بپایه سریر خلافت مصیر رسید **بیت**
بدرگاه با آن آمد ابهر دیار • بفتح و ظفر لشکری نامدار • مخالف شده طعمه تیغ قهر • ممالک مسخر چه قلعه چه شهر •

گفتار در مراجعت صاحب قران موفق سعادت مند بدار السلطنه سمرقند فیروزمند

چون تمامت سیستان و زاولستان با توابع و لواحق تحت تسخیر و تصرف بندگان حضرت در آمده و از نواحی
از مخالفان کسی نماند و هیچ متنفس خلاف رای بندگان حضرت نمی راند **بیت**
میان سیفه و لب سالها بود در بند • بران نفس که بناشد رضای شاه بلند • دو ثنائی که خسرو کواکب آفتاب
روی توجه بجانب شرف و تمکین آورد و سلطان کلاه کوکبه ریاحین عازم تختگاه چون دار السلطنه باستی گشت
حضرت صاحب قرانی را داعیه معاودت بدار الملک سمرقند از همایون خاطر انور چهره بر نمود و ایالت قندهار و ضبط و نسق
آن دیار به سیف الملک قندهاری تفویض فرمود و الیاقون را بسیف الملک دری ارزانی داشت و چون آن زمستان امیر
جاکو به جوار رحمت حق پیوسته بود جای او را به پسرش امیر جهانشاه مفوض فرمود و امرا و لشکر را اجازت انصراف داده از
غزنین کوچ شد و پای عزیمت برکاب استعجال در آورده و بدست تایید عنان سعادت و اقبال بصوب تختگاه خجسته
آل معطوف داشت و در کنف حفظ ذو الجلال و جمال صحبت نموده چنان مسافتی بعید را بچهارده شبانه روز
که مدت سیر یک ماهه است از سرحد هلالت بمقصد کالطی کرده و در مستقر سریر سلطنت و جلالت نزول فرموده تمام خواتین
و شهزادگان و طبقات اکابر و امجاد از امرا و اشراف و اعیان بعد از اقامت مراسم زمین بوس زبان بتهنیت استبشار

بتهنیت فتوحات نامدار که روی نموده بود بر گشادند و رسم نثار و پیشکش با قامت رسانیدند و بشکرانهٔ سلامت
ذات بزرگوار حضرت و کمال اقتدار سجدات شکر بادا رسانیدند صدقها دادند و درین ولا از افق سلطنت
برقی درخشید و از آسمان پادشاهی شهابی ثاقب لامع شد و حضرت صاحبقرانی را پسری در وجود آمد
و بسلطان ابراهیم موسوم شد خلایق و اطراف نثارها کردند بیت هوا چادر ابر که پاره شد
بسیط زمین فرش و دینار شد ◦ و طویها بزرگ کرده شادیها نمودند و حقیقی در بزم عشرت و شادمانی ساغر بهجت
و کامرانی پیمودند و آن فرزند در دست طفولیت ودیعت روح او با که از موهبت ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ
جز و سپرده بودند بطهارت کل مولود یولد علی الفطرة فی آلایشی که طاری شود سرحد و حضرت صاحب
قران بعد از انکه در معرض سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانید همت عالی نهمت بتمهید حدود عزیمت
مازندران اقتضا نمود گفتار در نهضت حضرت صاحب قران بمازندران در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمایه
موافق سیچقان ییل حضرت صاحب قران در ضمان حفظ و تایید حفیظ دیان روی توجه براه آورده بصوب
مازندران روان شد بیت جهان جوی چون جانب کامیاب ◦ تنومند لشکر بی اندازه یافت ◦ سراپا بجنبش بر گذشت از افلاک
ظفر جیش و زخم آتش دلیرک ◦ بر آند تا سوی تمر رسید ◦ هزبر بشد باب جیحون کشید ◦ بر آن آب چون لشکر جیحون گذشت
همه کشور ایران براینم گشت ◦ و چون قبة الاسلام بلخ مخیم نزول همایون بود مبارک شد چند روز توقف
نمود چون بحسب فرمان قضا جریان لشکر از اطراف و جوانب متوجه معسکر همایون بود بیت
پیاپی ز هر جانب لشکری ◦ بیامد کرانا بسرروی ◦ سپهدار جوشن وران صد هزار ◦ شماره بیلبک که آمد شمار
یکی لشکر آمد ز حد بلخ ◦ که آرام شد عیش بد خواه تلخ ◦ و پیش ازین چنانچه در مجلس یاد کرده شد دختر والی فارس
جلال الدین شاه شجاع جهت امیرزاده پیر محمد جهانگیر خواستاری نموده بود و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمایه او را
از جانب مرحاجی خواجه را برسالت بفارس ارسال فرموده که او را پیاورند و درین وقت ایشان را برسیدند و
خدر عصمت مآب جلالت انتساب صبیهٔ شاه شجاع را با تجملی تمام برکت اعلام دولت دوام رسانیدند صاحب قران
کردون غلام را وصول ایشان خوش آمد و آن سنکام از طریق تفاوت شکوفه ملایم خاطر همایون افتاد و مهد اعلی خانم
و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده نثارها کردند و طویها ترتیب داشته شادیها نمودند بیت
سرا پرده و خیمه آراسته شد ◦ می و رود و دور آشکارا خواسته شد ◦ می ارغوانی بزرین قدح ◦ کشیده نقاب از جمال فرح
سرود مغنی و آهنگ ساز ◦ صدا داده ناهید را نوش و ناز ◦ جهان پر نوای صدای سرود ◦ بکردون رسیده بخار بخور

نامه زادن

نامه زادن و غم در جهان ◦ نشانی نکرد و دل دشمنان ◦ و چون خواجه حاجی و ان سفر ازای بطران حد خود فراز نهاده
بود و زید کانی بقاعده نکرده بود منهیان صورت پر اجی او بعرض رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه او
تحمه قهر بقتل او فرمان داد بیت قدم بر تر از پایهٔ خود نهاد ◦ ازان در سر خویش بر باد داد ◦ چه درگاه سلطان بیران کناره
بر پیچید سخن نبود عرش بختش ◦ شعر ما السلطان الا البحر عظما ◦ و قرب البحر مقرون بالعواقب ◦ و چون سپاه
از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرض دیده لشکر را ترتیب داد و روی سعادت و اقبال براه نهاد بیت
در گنج بکشاد و روزی بداد ◦ سپه بر نشاند و سر بر نهاد ◦ چنانی که صحرا و دریا کوه ◦ شد از نعل اسبان ایشان ستوه
خروش سواران و اسبان زنشت ◦ ز بهرام و کیوان همی بر گذشت ◦ و چون باب مرغاب رسیدند حضرت معلی خانزاده که حرم
امیرزاده میرانشاه بود برسم استقبال از هرات بیامد و امیرزاده خلیل سلطان در ماه بود مهد اعلی سرای ملک خانم
خانزاده را طویهای سنکین داد و امیرزاده خلیل سلطان را جهت پرورش بستد و صاحب قران کامکار مهد جلالت
مآب تومان آغا را در اردوی همایون باز داشت و سرای ملک خانم و دیگر خواتین را بسمرقند باز گردانید و از آن موضع
نهضت فرموده بر کنار تاش برآمد و بر خس تر ولد نمود و چون از خس روان شده از آب ورد بگذشت و بیابان
رسید که قوال امیر ولی قلعه دُرُن را محکم کرده بود با جماعتی آنجا متحصن شده اند شیخ علی بهادر و سونجک
بهادر و جمعی دیگر امرا که منقلای لشکر بودند بموضع کاوکش بقراول امیر ولی رسیدند و صف کشیده و میمنه
و میسره آراسته جنگ در پیوستند جترهای بجلادت پیش نهاده حمله کردند و دشمنان در مقابل تیری انداخته کرده
دشمنان او آمد و بشکست و از طرف حسین بیره ناگاه آن دلاور بار وجود زخمی باز حمله کرده و یک ضرب سر دشمن
بخاک معرکه انداخت و دشمنان هزیمت شدند و صاحب قران کامکار با تمام آن کار در رسید از وصول ایشان همان
موضع کاوکش بیوت بر یی بیمن الله تعالی کرده اند و چون از آنجا روان شد بقلعه درن رسید بی آنکه زیادان گرفته
از اطراف جنگ در انداختند فی الحال مسخر کردانیدند و کوتوال و لشکریان امیر ولی که آنجا بودند بجمیع بتیغ فنا بگذرانیدند
نظم قلعه و قلعه نشین از بده داد بباد ◦ آن مسخر شد بی زحمت و این کشته هلاک ◦ حضرت صاحب قران از آنجا
روان شد از دستان جیلاون عبور فرموده و از آب جرجان گذشته بشاسمان فرود آمدند بیت
سرا پردهٔ شاه صاحب قران ◦ کشیدند در دشت مازندران ◦ ز بس خرگه و خیمه و سایه بان ◦ نخورشید دیدی زمین نی نشان
هوا نیلگون گشت و دشت آبنوس ◦ بجوش شد دریا از آوای کوس ◦ و در بلخ لازم کاتباع بنفادست که از امرا هزاره و صد
و جلکا ستدند که از تشونات خود جدا شده در میان ایشان بجایی نزنند و اگر مستوجب قتل باشد در هر جا فرمان شد

تا بر آبها پل بستند و بیرون مقدار نیم فرسنگ کوچ کیکرده و درختان بشمار بریده راه بپرداختند بیت
گذرگاه لشکر جو بر بیشه بود • دل ما خاران بر اندیشه بود • سپه را بفرمود صاحب قران • که بندند در یک شبی بیان •
جو شیران آن بیشه برداختند • درختان بکندند و ره ساختند • و چون قراول طرفین بهم رسیدند باز جنگ دلاوران از آتش
پیکار بر افروختند و آب تیغ آتش بار آب حیات را بخاک هلاک ریخته خرمن زندگانی بآتش قهر بسوختند بیت
ز جوش بشد تشم و آهن مهر • همی کند بایند کوبی سپهر • همی تیغ و ساعد زخون کشته لعل • خروشان شده خاک در زیر نعل
و در آن جنگ از دست جلادت حاجی محمود شاه یسوری آثار مردانگی بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
گشت و اقتضی بهادر و بیرش شیخ تور جنگهای مردانه کردند و بهر طرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده
پای ثبات ایشان از جای ببردند بیت قوی پشت بوده دلش هم قوی • بپیروزی و دولت خسروی •
کسی را نبد پای با او جنگ • اگر شیر پیش آمدی و پلنگ • تا وقت چاشت روز بدین وضع هر چند روزی جنگ
عظیم واقع میشد در روز پنجم عساکر منصوره از پولها بیکبار بگذشتند و امیر ولی جلادت نموده پیش آمد و حسب
المقدور کوششهای مردانه نموده و تمام قوت در جنگ توانائی داشت پای ثبات در جنگ بفشرد و چون مقابله
با جنود سعود آسمانی در بوده عون کارسازی از حیز قدرت و مکنت انسانی بیرون است امیر ولی آخر الامر مغلوب
گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب گریز نهاده شد لشکر ظفر قرین از عقب او لجام ریز تاختند و بسیاری
از بهادران لشکر او را دستگیر کرده بیج تن از کبوتر روح او بپرداختند بیت برآمد شور سپه رستخیز
بدند دشمنان از بجای گریز • همه راه کشته آکنده بود • پراکنده جنده و کشته بود • ذکر شبیخون آوردن
امیر ولی چون سپاه نصرت شعار از آن رزم فراغ یافت و فرود آمدند اشارت علیه صادر شد تا تواتات و قوشونات
در ضبط و احکام جایگاه شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته در پیش خود خندق فرو برند و از جرکه پیش فصیل
سیبها استوار گردانیدند و چون بآخر رسید رسید رای عقده گشای حضرت صاحبقران که در لوح حال صورت وقایع
مستقبل مشاهده نمودی از لشکر فتح آیین سی قوشون اختیار فرموده و کمین گاه تعیین نموده در انجا باز داشت و چون
شب در آمد جهان از استیلاء سواد بیت چو هندو بغارت در آمد زدوری • سیه کرد جامه فرو شسته موی •
امیر ولی با سپاه بسیار از اندیشه ایشان بی‌سار بعزم شبیخون از حصار بیرون آمدند و بر دست راست لشکر که محل
نزول امیرزاده پیر پادشاه بود سوار شدند انداختند با سپاه حمله کرده و بخندق رسیدند جرها و سیبها که تعبیه رفته بود
بضرب شمشیر و تیغ چند انداختند اما بسیاری از لشکر ایشان بر بالای هم در خندق افتادند امیرزاده پیر پادشاه بنفس

خود حمله

خود حمله آورده ویران را از لشکر منصوره تیرباران کردند و در این حال سی قوشون که در کمین مستعد حرب
ایستاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین روی بایشان نهادند امیر ولی پیشتر گفته بود تا در آن راهها چاههای
بسیار کنده بودند و سیبها تعبیه کرده و آب در آن انداخته و از این انواع حیلها برانگیخته و چون در آن شب لشکرش
از زخم شمشیر سپاه ظفرپناه روی بگریز آوردند و باز گشتند بسیاری در آن چاهها افتاده هلاک شدند نحوای
مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ صورت حال گشته مصدوقه وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ بظهور پیوست
بیت مکن بد که از کس نیابی امان • مکن چاه تا خود نیفتی در آن • حضرت صاحب قران امیر اکو تیمور را طلب داشت
و چون حاضر بود تفحص حال لشکر بفرمود گفتند بتکاولی ایشان در عقب روان شده است بیت سپاه سحر چون علم بر کشید •
جهان حرف شب را قلم در کشید • بگسترده طاوس خورشید پر • ز زر بر زاغ گردون سر • لشکر کامیاب مظفر
بشهر استراباد رسیدند بیت برافراختند نیزه و گرز و تیغ • زده بر سر دشمنان چون میغ • ز ناوردها گرد کشور خدای
خدیو از تیغ شان زینهار • و این محاربه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمایه دست داد و امیر ولی با مردم دوهزاری
غالب شده و جمعان روی با اندک نفسی از سپاه زنان و فرزندان خود برداشت و از راه لنگر بطرف دامغان
روان شد و خواتین و اولاد را در قلعه گردکوه بگذاشت و خود بجانب ری توجه نمود صاحب قران کامکار
لشکری جرار با خدای داد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر عباس و قماری ایناق و دیگر بهادران در عقب او نامزد کرد
و ایشان بتعجیل تمام تا ری بر او رسیدند و او از بیم جان خود را بولایت رستمدار انداخت که در جنگلهای
آن تنگنای آنجا نسیم را گذار بدشواری توانستی بود و در قلعه گردکوه باش از بلندی زمزمه تسبیحات افلاک
شنوده دو روی بواسطه حصانت آن مواضع از آسیب قهر لشکر منصور خلاص یافت و امیر شیخ علی پسر
بود از امراء طغی تیمور خان و در آن وقت که سربداران دست غدر بقتل آن پادشاه دراز کردند وی در مجلس
ایستاده بود بگریخت و بنسا رفت و بعد از آن مرحم ابتغا کشته شد و وی در اینجاقوغ گرفت با ستراباد آمد و آن ولایت
را در تحت تصرف در آورده و مستقل گشت و لقمان پادشاه پسر طغی تیمور از خوف او بحدی هراسان و گریزان
میگشت و در آخر بملازمت موکب همایون حضرت صاحب قران استسعاد یافت مرحمت پادشاهانه درین هنگام کشور
استراباد در قبضه تصرف بندگان حضرت آمد انجا یوی ارزانی داشت بیت بدرگاه او هرکه آمد التجا •
همه کام او شد بخوبی روا • گفتار در توجه رایات منصور خسرو آفاق بتایید مهیمن خلاق بجانب عراق
بعد از آن حضرت صاحب قران امیر آقبوغا و امیر اوچ قرا با الغرق و لشکر تعیین فرمود که در استراباد قشلاق کنند

و از هر ده مرد سه عدد برگزیده و بملازمت رکاب همایون نامزد کرد و بسعادت و اقبال سوار شده
متوجه مملکت دیگر گشت و چون موکب نصرت مآب بچکدی در آمد سلطان احمد شیخ اویس جلایر
در سلطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحبقرانی خبر یافت پای ثبات از جای برفت و قلعه را محکم کرده
جمعی از معتمدان را با برغو آقبوغا آنجا بگذاشت و خود فرار اختیار کرده بجانب تبریز روان شد و زبان
زمانه این قطعه را بذیر است ترانه گشت بیت کای خسرو دین بر سر اسلام پناه ۰ شایسته افسری و زیبنده کلاه
یک سال را ... و بگریزد خصم ۰ از جنبش لشکر تو گرد آه ۰ و عمر عباس با شصت سوار عنان جلادت
بصوب سلطانیه تافتند و با آنکه در راه برفی عظیم و سرمائی بیش از اندازه بود با تعجیل تافتند مخالفان چون
از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شدند دانستند که با مده سیل مقاومت کردن با شیر ژیان پنجه انداختن بمقتضای
مزاحمت را گریز بصوب صواب نزدیک تر شناختند و آقبوغا بر داشته بطرف تبریز تاختند هنوز ایشان
از قلعه بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت مرد برسید و دلاورانه شمشیر برکشیدند و از کمال شجاعت و مردانگی
بقلعه درآمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود و باقچی نامی بر ... فرستاد تا خبر فتح آنجا رسانید چند در پایه سریر اعلی عرضداشت
نماید حضرت صاحبقران تمام زمستان در ... باقبال و کامرانی بگذرانید گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بصوب سلطانیه
در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالی محل حمل نهضت فرموده و بهادر تیغ تابان صبا
از هوا داری خسرو ربیع جهان گشا قلعه غنچه را بی آنکه سنان خار بخون لاله رنگین کرد و ذریعه و جدال ... بگشوده بیت
صبا بقلعه گشائی غنچه بسته کمر ۰ بعزم دولت شاه ربیع عدل لیب ۰ نکرده خار سنانرا بخون لاله خضاب ۰ حصار غنچه شده فتح باد ...
حضرت صاحبقرانی محفوف بتأییدات آسمانی بجانب سلطانیه نهضت فرموده و در آن حال سارق عادل که از عظمای امرا
شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع از سلطانیه او را با خود برده بود بعد از وفات که او در روز یکشنبه بیست و دوم
شعبان سنه ست و ثمانین و سبعمایه جان بجان آفرین سپرده ... از شاه شجاع خبر شهید هذه وقوع یافت ملازم پسرش سلطان
زین العابدین بود عنایت حضرت صاحبقران با آمدن او اشارت علیه ارزانی داشت و او بر حسب مصراع
از شاه یک اشارت و از ما بسر دویدن ۰ شیئا علی الراس از شیراز باحراز سعادت بساط بوس شتافت و بعد از وصول
بمراحم پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشته بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت آن حضرت ایالت ولایت
سلطانیه باو ارزانی داشت و محمد سلطانشاه را با لشکری آنجا بگذاشت و مامور آنکه آن سرزمین را ضبط نموده
اطراف و نواحی آنرا بحوزه تصرف درآوردند و بعد از آن حضرت صاحبقران در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه

موافق

موافق ... از سفر ... و کامکار بسعادت مراجعت فرموده و بکوهستان رستمدار در آمد حکام آن ولایت
را از قوت مقاومت نبود با سپاه نصرت آیت در توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت بضرورت امان جان از گریز
جسته و پیش از وصول عساکر گریخته شد بیت بدین رزم صاحبقران دست خشم ۰ امان خاک شان خصم کرد ...
و چون آن ولایت بی دغدغه منازعی و معارضی میدان بکران استیلا و تصرف بندگان حضرت صاحبقران شد
ایشان دست تسلط نهب و غارت یازیدند بیت همه آن نواحی تاراج شد ... ۰ دست تاراج از آن میان بر بوده
و غنایم بسیار بیرون از حد و شمار بر فتوحات عساکر گرد ... آثار از وی بیت مدام این سپاه خجسته ملک
غنیمت کشند یار بد سگال ۰ و ... از موضع جالوس ... حیرت جدا ... صاحبقران کامکار ب
و صواب بعزم تسخیر ولایت آمل و ساری عطف عنان بآن جانب فرموده و از طرف کوهستان آن ولایت متوجه شد
درین اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام ولایت آن دیار بودند در انقیاد و اذعان نا پایان خود را
با نثار و پیشکش و خراج پایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقد متابعت بسکه مبایعت تمام عیار ساخته سکه
و خطبه آن ممالک بنقش القاب همایون حضرت صاحبقرانی سکه بر زدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب
قران ایشان را بمتابعت لقمان پادشاه که آنحضرت حکومت استرآباد باو داده بود امر فرموده تا طریق موافقت و متابعت
مسلوک داشتند از صواب دید او تجاوز ننمایند گفتار در فتوح ربع مسکون بجهت کامیابی
چون تمام ممالک مازندران و ری و رستمدار تا سلطانیه در حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت صاحبقران آمد
رایت نصرت آیت از آنجا بصوب مستقر سریر سلطنت روان شد عکس ماهچه سعادت پیکرش جنبات خافقین
را بانوار فتح و ظفر منور گردانید و نسیم عنبر شمیم از طره پرچم مشکبارش نکهت نصرت و فیروزی باطراف و
اکناف معظم عالم رسانید و چون موکب همایون از جیحون عبره کرده بدار السلطنه سمرقند رسید صبح سعادت
و اقبال از افق امانی و آمال اهالی آن دیار بدمید حضرت صاحبقران آن تابستان آنجا بسعادت و کامرانی بگذرانید
و در زمستان بتوجه سرای بعشرت و شادمانی قشلاق فرموده و در آن زمستان توقتمش خان لشکری گران ترتیب
کرد ... کفار ... و ستمکار باد ... اغلن جوجی نژاد سر ایشان بیک فولاد و امرا عیسی بیک و علی بیگ
و قراچی و دیگر نوینان از راه دربند بتبریز فرستاد و چون ایشان از شروان گذشته بآذربیجان در آمدند حوالی
تبریز فرود آمدند در شهر حاکمی صاحب وجود که در امثال این وقایع کاری از و برآید نبود رعایا و اهالی آنجا جهت
محافظت اموال و عیال خود باتفاق امیر ولی که شکسته آنجا رفته بود و محمود خلخالی جانب حوالی شهر را مستحکم گردانیدند

دفع صایل کشرها ماجیت مشغول گشته و قریب یکهفته بمدافعه و مقاتله قیام نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه
وقهر شهر را مسخر گردانیدند و ولی و محمود خلخالی گریخته بولایت خلخال رفتند و لشکریان دست استیلا بنهب
و غارت بر آوردند و از جور و بیداد و فجور و فساد هرچه در تصرف آمد اقدام نمودند و از ذخایر و اموال و نفایس
اجناس انچه در چنان شهری بسالها جمع آمده بود و بمدت ده روز بباد تفرقه و تلف رفت بیت
چنین است رسم سپنجی سرای ٭ تو هرچند خواهیش می آرای ٭ و هم در آن زمستان غارتها جمع کرده و بره بگرفته از
همان راه که آمده بودند باز گشتند و چون این خبر واقعه بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسید غدر و بیدادی که
بر مسلمانان رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سایهٔ التفات بر ضبط مملکت ایران انداخته بر ذمت همت واجب
دانست چه در آن وقت صاحب شوکتی که فرمانش بر تمام بلاد ایران جاری باشد نبود و بواسطهٔ اختلاف کلمهٔ حکام
دشمنان از اطراف دندان طمع تیز می باشد و امثال این بلا بر رعایا بیچاره می رسید بیت شاه را چون عدو بود بسیار ٭
ملک بر فتنه و عنا باشد ٭ چون شبانان بهم بر آمیزند ٭ رمه از گرگ در بلا باشد ٭ بعد از فراغ این حال توجه ایران کرد

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بعزم یورش سه ساله بجانب ایران زمین

در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه
موافق بارس ئیل حضرت صاحبقران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده و یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تواجیان
بجمع سپاه ظفر پناه قیام نمایند بحسب فرمان قضا جریان لشکر از اطراف و جوانب روی توجه بدرگاه گردون اشتباه
آوردند آنحضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر منصوره امیر سلیمان بن داود و امیر عباس و دیگر امرا را جهت ضبط
ماوراء النهر در سمرقند باز داشت بیت ونا جنبی جهان از چرخ اقتدار ٭ بفرخنده‌ترین طالعی شد سوار ٭
بتایید حق شاه صاحبقران ٭ ز توران شد سوی ایران روان ٭ دلیران توران زمین کینه خواه ٭ نهادند سوی شجاعت براه ٭
که هیچ جیریانی کوشش نه ننگ ٭ بره بر ز رستم فزون کار جنگ ٭ زمین خود شدند رزم ستوه ٭ گرفته جهان یکسر آشوب و شور ٭
شد پر ز لشکر چه کوه و دشت ٭ روانه ز جیحون هم درگذشت ٭ و چون از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرده بمعا
رسیدند ذی بغیره نکو رسید سید کمال الدین والی ساری پسر سید غیاث الدین با لشکر بدرگاه عالم فرستاد تا در سلک
دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشد و چون رای مشکل کشای آن حضرت که جام جهان نمای دولت بود احوال واقع
ولات و حکام اطراف استفسار و استکشاف میفرمود حکایت ملک عز الدین که حاکم لر کوچک بود و راه زنی که آن طایفه را عرف
بآن مکیده بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر از این کاروانی را که متوجه حجاز بوده و بولایت ایشان رسیده بود زده غارتیدند
و خبر آن حرکت ناپسندیده بحضرت صاحبقران رسیده و در خاطر خطیر خطور یافته که متکلم مجال اشتغام حجاج

کر یاتین

کر یاتین من کل فج عمیق از قاطعان طریق بکشته در ین ولا که بتجدید صورت افعال قبیحهٔ ایشان عرضه داشتند همت
عالی نهمت اقتضای آن کرد که بمعاقبهٔ قهر و سیاست خرمن مکنت و اقتدار آن اشرار سوخته خار فساد و بیداد ایشان از میان
مسلمانان بر خیزد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواجیان از هر ده نفر لشکری دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند
و صاحبقران کامکار اغرق گذاشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لرستان گشته بتعجیل
هرچه تمامتر براند و بعد از وصول بغیر مود تا بروجرد و حوالی آن غارت کردند و خرم آباد که حصینی حصین و پناه
گاه متمردان و قطاع الطریق آن سرزمین بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از آن
کوهها فرو انداختند و در آن ایام اقتمور بهادر و عمر عباس و خواجه علی موید سربدار بالیادی بجعفی الزین و محمد بن سلطانشاه
بواسطهٔ عفونت هوا بحکم سابقهٔ قضا بیمار شدند و مانند اغرهم برای سرور مرحلت نمودند و خواجه علی موید سربدار
را در بعضی از این معرکها زخمی رسیده بعد از خدیق بآن سبب شد بیت چنین است آیین گردون دهر ٭
نه لطفش بود پایدار و نه قهر ٭ نه بر در کسی مرکا آخر کشت ٭ که در مهر نرم است و در کین درشت ٭ و حضرت صاحبقران
بعد از تسخیر ولایت لر کوچک قطع و شر و فساد قطاع الطریق از آنجا نهضت فرموده در جلگه نهاوند با اغرق همایون
که از عقب می آمد لحوق شد و من الله الاعانة والتوفیق

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب آذربیجان

و از آنجا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد لشکر جمع کرده از بغداد به تبریز آمده است حضرت صاحبقران اغرق
را با بعضی سوار بشیخ علی بهادر گذاشته و در همان روز بسعادت سوار شد و با لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه
تبریز گشت و چون سلطان احمد از توجه آنحضرت واقف شد مجال توقف نیافت و چون بنیهٔ ضعیف نهاد که پیش از آن
شد با دکر یزدان تبریز گریخته بجانب بغداد شتافت بیت بهر جا که صاحبقران رو نهاد ٭ شد از ذره خرم بشد و شد باد ٭
که پیش از وصول شه کامیاب ٭ گریزان شدی دشمن از اضطراب ٭ حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را با دیگر
امرا و لشکریان بتکامشی در پی او بفرستاد و چون بسلطان احمد رسیدند از غایت دهشت و اضطرار تمام کتل و بار
باز گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع اسباب و احمال و بنه او پرداختند بتعجیل هرچه تمامتر
از عقب او روان شده سوی او انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علی بهادر با اندک نفری از سپاه از نخجوان گذشته
در موضع نکذار بسلطان احمد رسید و با او غلبه بسیار بود جنگی عظیم واقع شد و از طرفین جماعتی مجروح شدند
از آن جمله الیاس خواجه را زخمی رسید که از کوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد خلاص یافته جان از آن
ورطه بیرون برد و جراحت الیاس خواجه که از اعراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصلی بدن منضم شد و بیماری

صعب بمزاج او استیلا یافت اما از میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت رفع قوی و خطر کبیر و بزرگی یافت
بیمن دولت صاحبقران نوجوانی ∘ چو هست از همه دردی بهست در پیش ∘ بدفع آفت عین الکمال نقصانی ∘
و در آن واقعه در نخجوان قتل و کشش بسیار واقع شد از جهت آن شعله آتش انتقام قامری ایناق در کنبد ضیاء الملک
تا قریب بانصد کس بکاه دود عرصه تلف گشته و حضرت صاحبقران ممالک آذربیجان را بتحت تسخیر و تصرف در
آورده به حوالی شعب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف انجا مثل سید شفیع و خواجه حاجی محمد بندکیر خطاط
و قاضی غیاث الدین و قاضی عبد اللطیف و غیرهم کمر بندگی بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسب فرمان
مال امان با اهالی تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام و کمال استخلاص کردانیدند و رایت
نصرت شعار آن تابستان در تبریز و نواحی آن توقف نمود و فرمان لازم الاتباع بنقل سارق عادل بقادیانت
و اصناف دز بیرون دیواری کرده بند و آوختند اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان و پیشه کاران هر که در فنی
اقتام مشهور و معروف بود همه را خانه کوچ بسمرقند فرستادند و در آن اثنا امیر ولی ناکاه از بیم جان کریخته سراسیمه میکردید
در ولایت خلخال بعسو لشکر منصور افتاده کرفته بقامری ایناق سرج و تمادی اوپاساق رسانیدند و سرش را بدرکاه
عالم پناه آوردند و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز به محمد سلطانشاه مفوض کشت و رایت نصرت نشان
بصوب نخجوان روان شد و از رند و دره دز عبور نموده و از آب ارس بپول ضیاء الملک کذشته فرود آمد و آن
پلی است که در یک طاق آبکون کردون طاق افتاده و کس نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت
نخجوان بقرب قریه جولاهه که در انجا آب ارس از دامن کوهی میگذرد بر پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری
و استحکام و نهایت صلابت و چنین نظام بنوعی ساخته و پرداخته که مهندس عقل دراک از مشاهده آن
حیران می نماید و مانند طاقهای آن دو طاق چنان عالی است و وسیع افتاده که عرض یکی تخمین شصت کز باشد
و زیاده و از آن یکی که بالا تنگ تراست در وقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته بیخاه و پنج کز سعیت کرده و در
زمان طغیان سیل تمام ارس از طاق بزرگتر میگذرد که متصلست بکوه و از آنجا که بکوه پیوسته اند که زیر
آن خالی ماند و آنرا بکاروان سرای ساخته اند و از اطراف پل در آن از سنگ بر آورده اند و بغایت خوب
باز ساخته و چون رایت نصرت شعار آنجا نهضت نمود بحصار کوی رسید عساکر کردون مآثر جنگ در انداخته
آن حصار را بکشودند و شیخ حسن نام که پیشوای ایشان بود کردن بسته بحضرت آوردند و از انجا نهضت نموده
بحصاری که بر کنار آب ارس واقع است رسیدند و اطراف و جوانب آنرا فرو کرفته جنگ در انداختند و به

یزدی دولت

یزدی دولت قامی حصار را به غلبه و قهر مسخر کرده خراب و ویران ساختند و تکاور کر بزرکتر آن قوم بود
کرفته و بسته بدرکاه عالم پناه آوردند و از انجا کوچ کرده بتاریخ رسیدند و آن حصاری بغایت محکم و استوار
بود تمام از سنگ و شخصی پیر و نجت نام که حکومت انجا تعلق باو داشت بحصانت حصار و محکمی جای مغرور گشته
قلعه را مستحکم کردانیده بود و محافظه و مقابله را آماده شد حضرت صاحبقران فرمان داد تا لشکر فتح قرین اسباب
و آلات حرب مهیا داشته بر تمام حصار محیط گشتند و از هر جانبی کورکه زده سورن انداختند و از آن طرف نیز دست
جلادت بر آورده و پای مقاومت فشرده در دفع و منع ایشان سرانداز نمودند و جنگی در پیوست که تا بهرام خونخوار
بکوتوالی قلعه نه بجد فام فلک معصوم است واقعه بدان هولناکی یاد نداشت اخر الامر نسیم فیروزی از مهب دولت
وزیدن کرفت و والی انجا از نهیب صولت بادشاه کردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز در کت
در آمد و بر اقدام عبودیت و بندکی طریق اطاعت و انقیاد سپردن کرفت صدمه قهر آن عساکر منصور حصاری را نگاه
بازبین هموار کردند **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بصوب گرجستان** خطاب مستطاب ملک ذو الجلال
با افضل و اکمل اهل فضل و کمال صلی الله علیه و علی آله خیر آل حیث قال جل جلاله عز من قائل یا ایها
النبی حرض المؤمنین علی القتال دلیل قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله با اعدای دین و فرقه ضلال
مفسد و فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم برهانی ساطع بر مزیت جهاد و علو رتبت غازیان مجاهد
بنفس و مال لاجرم حضرت صاحبقران از آن بدو حال بازپیوسته نصرت دین و اعزاز امر ضمیر منیر بود و در این
ولا ان نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالی نهمت بصوب تفلیس آورده و از ظاهر قلعه قارص نهضت
فرمود یا لای موضع آق بغا بر آمد در موسمی که غلبه سرما بغایتی رسیده و شده برودت هوا بنهایتی انجامیده بیت
جرخ بر شیشه رخ خویش بسحاب حجاب ∘ در پس پرده شده مهر جهان تاب مقیم ∘ اثر آتش سوزنده جان بطلالت
کاخرش کشت عیان معجزه ابراهیم ∘ کر بر افشاندی شدی سوی هوا باده و آب ∘ آمدی باز یکی لعل و یکی در یتیم
چیست ابر هوا چون دست کریمان سیم می باشید و کوه از آسیب سرما چون دل مخالفان بیدین از بیم می لرزید
در چنان حالی که موکب همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید کرجیان کافر کیش با استواری حصار خویش
مغرور کشته قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را آماده شدند حضرت صاحبقران اشارت بشارت قرین قاتلوهم
یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم بسمع جان و اذان اذعان شنیده بایقاد نیران محاربه و مقاتله فرمان داد امرای
کامکار و بهادران نامدار بر حسب فرموده اسباب جنگ حصار مرتب داشته میمنه و میسره و قلب و جناح بر آراستند

و بحصار محیط گشته بغلغله تکبیر و تهلیل کوس شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام فرو کوفتند و از اطراف
و جوانب نقبها و چپرها پیش برده جنگ در انداختند بیت خسرو دین پرور صاحب قران ٭ چون بغزا بست کمر بر میان ٭
دست زد و تیغ ظفر برکشید ٭ غلغله تکبیر بگردون رسید ٭ دلاوران لشکر اسلام بنیت صادق و سعی تمام کوششهای
مردانه نمودند و بتایید نصرت وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ آن حصار بگشودند و بموجب اقتلوهم
حیث ثقفتموهم آن کفار خاکسار بزخم تیغ آبدار آتش بار مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ فرستادند و والی ایشان ملک
بقاط را اسیر کرده بدرگاه عالم پناه آوردند و چون واجب الاتباع بمطلق فَشُدُّوا الْوَثَاقَ صادر شد که او را بند کرده نگاه
دارند بیت چون علم کفر نگونسار شد ٭ سرور کفار گرفتار شد ٭ رایت اسلام شد افراخته ٭ شرک ز بنیاد برانداخته ٭
صاحب قران کامکار بعد از آن فتح نامدار از آنجا روان شد و چون از تغلیق بگذشت خاطر مبارک نشاط شکار فرمود و
بحسب اشارة علیه امراء رفیع مقدار و عساکر منصور از برانغار و جوانغار جرگه انداخته تمام دشت و کوه آن صحاری
نواحی فرو گرفتند و بعد از آنچه که جرگه بهم پیوستند از حیوانات از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباع در آن
جرگه جمع آمده بود که صورت وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ از وقوع إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ برای العین شاهد
افتاد و بعد از آنکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوئینان بتیر و تیغ و امثالی که معهود است بیان جرگه در آمده
صیدی چند بینداختند و از نشاط شکار بپرداختند سایر سپاه و لشکری بیکبار در آمدند و گرسنگان (?) از قوی و
ضعیف و توانا و ناتوان که تیر اندازی بصید مقصود نرسید دست آورد و نیز که هر چند را حلقه بستند و بسیاری
از آن جمله بودکی زحمت و مشقت بدست می گرفتند و آنچه فربه بود می کشتند و آنچه لاغر بود رها میکردند
و از بس نخجیر که افکنده شد سپاه آن صحرا عاجز آمدند و بسیاری از آن بگذاشتند و آنچه دیگر از سباع و وحوش
و طیور از آن محظوظ و بهره مند بودند بیت دد و دام و وحش و طیور از بس از آن ٭ فکنده کشته میان بیابان کوه (?) ٭

گفتار در توجه صاحب قران علی الاطلاق بطرف قراباغ از برای قشلاق

حضرت صاحب قران از آنجا
بسعادت و اقبال نهضت فرموده در رمضان حفظه ذی الجلال روان شد و عساکر نصرت شعار حصن و قلعه بسیار
که در آن کفار و حوالی آن دیار بود در تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامکار و زخم تیغ آبدار آتش بار
مسخر کردند و آن موضع را از خبث وجود آن ملاعین بد کردار پاک گردانیدند و دست تسلط و اقتدار بنهب و غارت
برآوردند و غنایم بیحد و شمار فتوح در منکنات (?) آن سپاه فیروزی آثار گشت و چون ولایت تکری معرب خیام موکب
همایون شد حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع معتمدان کفار لشکر نصرت شعار فوج فوج بهر جانبی روان فرمود

و امیر جهانشاه

و امیر جهانشاه با بعضی امرا بحسب فرمان تمام تکریان را تاخت کرده بغارت دادند و بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد
بگذرانیدند بیت سپاهی که از آن بتیغ غزا ٭ بگشت آن سپاه مظفر لوا ٭ غنیمت بجنگ آنکه شاه شمرد ٭
سپاهی برده را نخجیر برد ٭ و امیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه کرد و شکوه (?) بکوهستان تکری
در آمدند و جماعتی را که قدم بجادهٔ مطاوعت و انقیاد ننهاده بودند در آن کوهها بدست آورده اسیر و منقاد ساختند
و هر چه داشتند یاد تاراج و غارت بر دادند بیت سپاه مظفر در آن کوهسار ٭ بر آوردند از جان دشمن دمار ٭
بتاراج بردند بسیار چیز ٭ بالجمله گرفتند بیگه بنیز (?) ٭ و امیر زاده (?) احتاجی و رمضان خواجه با فوجی از لشکر
ظفر قرین بولایت تکفورت شتافته آنجا که الغلبه و استیلا از قتل و اسیر و غارت بظهور رسانیدند حشم
پیشه شکار بولایت آق حیب رفته و آن مواضع را بحوزهٔ تسخیر ضبط در آوردند بیت
بهر جا که رفتند از آن رزم بین ٭ مظفر شدند آن سپاه گزین ٭ و حضرت صاحب قران بنفس مبارک خود با سایر
لشکری پیروزی اثر هر جا من البرنکو (?) روان شد و فوج عنایات ربانی هم عنان دولت روز افزون و جنود
تاییدات آسمانی ملازم رکاب همایون عساکر منصور رایت غزو و جهاد بنیروی بازوی صدق و نیت
حسن اعتقاد بر افراخت و نصرت دین مبین و کوس کفر لعین را غلغله تکبیر و تهلیل در جهان انداخته بیت
چون کوکبهٔ شاه جهانگیر بگشته ٭ از هر طرف غلغله تکبیر بر آمد ٭ هر جا که باشد بسعادت گذر آورده ٭ در رو شده دین شاخ گر آ (?) بر آمده
دو سیش شد از نالهٔ هدایت افق مبین ٭ تا یکی کفران و ضلالت برآمد ٭ و امرا و نامداران بهادران پیل افکن شیر شکار که جهت
تخریب ولایات کفار و دفع فساد و شرار ایشان باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری از آنان را بتیغ غزا
گذرانیدند و قلاع و حصون ایشان مسخر کرده ویران گردانیدند و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف در آورده
فتلبار دوی (?) اعلی پیوستند بیت بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد ٭ سپاه خسرو غازی ز هر بلاد و دیار ٭
گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو ٭ بدست کرده غنایم فزون ز حد و شمار ٭ و قلعه سرخ را نیز مسخر کرده با زمین
هموار ساختند بقراباغ رخ بتاب آمدند و از آنجا کوچ کرده در کنار آب کر نزول فرموده فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست تا از
نی و خاشاک و نوالیها چجند (?) بر آب کر پل بستند و چون صاحب قران غازی با لشکر منصور از آن آب عبور فرموده
عنان عزیمت همایون بجانب برع (?) معطوف گشت و ایلان آن ولایت مسخر و ایل شدند بیت
بهر جا که صاحب قران بر گذشت ٭ مسخر شد و هر که بد ایل گشت ٭ جهان آن زمین گر برده بود ٭ جهان بجرم (?) بر زمان ز کرده بود ٭
و در قراباغ بقشلاق تعلیق کی (?) پیش از این بنقید و حبس او حکم جهان نظام صدور یافته بود احضار فرموده در بر ...

اشارة ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان مبارک مقالک ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظ
حکمت آمیز بر گشود و او را بدین قویم محمدی و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
دعوت فرمود و از میامن انفاس نصیحت و ارشاد آنحضرت نور هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن گمراه تافت
و از برکت شربت انفاس عیسوی خاصیتش بفضل الله در سر سلم ضلالت مشرف بهالکت شقاوت ابدی بود بصحت
عقیدت صافی باز گشت حتی سعادت سرمدی یافت و زبانی که مدة العمر از علم نابلد بوده و ینصرانه بکلمه
ان الله ثالث ثلاثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شد و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله وخاتم النبیین را بتصدیق نمود بادا کلمه طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادتمندان
کنتم خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت و از نور توفیق پناه شود منابش توحید گویا شده
بقیاس دنی که حضرت داود پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در در ساختن و علمناه صنعة لبوس لکم بهره
یافته و النا له الحدید بره اختر بود و باتقان ان اعمل سابغات و قدر فی السرد مکمل و مستحکم ساخته داشت آن را
با دیگر تحف و تبرکات بحضرت صاحب قران آورده پیشکش کرد حضرت پادشاهانه بحکم والمؤلفة قلوبهم افاضت
فیض عواطف و مکرمت بی دریغ درباره او واجب شناخت حکومت مملکتی که باو تعلق داشت با دیگر ضمایم و مضافات
باو ارزانی داشت و بیرلیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازت انصراف علاوه دیگر الطاف و اعطاء عطایا و مواهب
بی پایان اختصاص بخشید جانب اکثر اتباع و اشیاع و اهالی آن مملکت بیمن بعثت حتی بر نهکرده بسعادت اسلام
استسعاد یافتند و مان ولاة والی شروانات امیر شیخ ابراهیم که نفحات قدر و نباهت ذکر و مکارم اخلاق و قدم
خاندان از ملوک زمان ممتاز بود بارشاد عقل و هدایت دولت کمر عبودیت و حلقه متابعت بر میان اخلاص
و هواداری بسته از راه انقیاد و متابعت در کنار اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساطبوس
که مقصد اسنی سلاطین روزگار بوده دریافته پیشکشهای لایق کشید و نقوزهای موافق بعز عرض رسانید
و از جمله لطایف که ملهم دولتش تلقین نموده آن بود که در هنگام عرض نقوز که از هر نوع نفایس و ترکاب
نه نه می کشید هشت مملوک در خزینه بمحل عرض رسانید و در میان ایستاده نقوز بنفس خود تمام کرد صورت اخلاص
او در نظر حضرت صاحب قران موقع قبول افتاده ارتضا یافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه سرافراز کرده ایالت
تمام ممالک شروانات بالتوابع واللواحق باو ارزانی داشت و بیامن او تمامیت شروانات روزگار شد و ملوک
گیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل ایلی دایی از قبول دعوی بعید بازه طاعت پادشاهان

نیکو شد

نیکو شده بودند با نسبت با بندگان حضرت صاحب قران از در متابعت و اذعان در آمده بر و کسان خود را
با تحف و هدایا پایه سریر اعلی فرستادند و اظهار متابعت و فرمان برداری کرده باج و خراج تقبل نمودند و در
اثنا شیخ علی بهادر که بمحافظت اغرق همایون مامور بود از راه اردو پیل بقراباغ رسید و حضرت صاحب قران
آن زمستان در آنجا بسعادت و اقبال جب آب ارس قشلاق فرمود **گفتار در توجه حضرت صاحب قران از**
بردع و رسیدن بخبر حرکت لشکر دشت چون فصل شتا با آخر کشید و آوانه هجوم لشکر ربیع در عالم افتاده بیاد
سنین وکیاد در حرکت آمد در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه موافق توشقان ییل رایت نصرت شعار صاحب قران
کامکار بصوب بردع نهضت فرموده مقارن این حال آوازه در افتاد که توقتمش خان اظهار عصیان کرده
از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن بود که علی بیک عون کنکرات و اوروک تیمور و آقبوغا بهرین
که از عظماء امراء الوس جوجی خان بمزید عقل و نیک اندیشی ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را سخنان
نصیحت آمیز از رایها فاسد باز داشته بطریق صواب راه نمایی میکردند و از انجمله همواره او را بمراعات حقوق
حضرت صاحب قرانی و سلوک جاده ادب نسبت با بندگان آنحضرت میفرمودند که خان با شاه جوجی و جای بذیرات
از میامن دولت حضرت صاحب قران بقبضه اقتدار در آمده و این بزرگی و سرافرازی که بر مزید مطلقا اثر
تربیت و عنایت آنحضرت حاصل شده و انواع عواطف و مراحم که در باب او ارزانی داشته بود زیاده از آنست
که شرح توان داد و طریق آنست که این معانی را نصب العین ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه با آنحضرت تقرب نماید
و از شرایط سپاسداری و حق گزاری هیچ دقیقه مهمل نگذارد که از آنچه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسطت
مملکت گردد و بنیاد اوضاع عالم اعتمادی چندان نیست اگر و العیاذ بالله حریف دولت پای بی مکنا مرادی برگیرد
بدستگیری عنایت آنحضرت جست اید توان بازداد و از پهلوی اقبالش جبر اختلال حال توان کرد و از برکت
اخلاص آن دولتخواهان رونق و سلطنت توقتمش خان روز بروز در ترقی بود تا اورکفرور و آقبوغا درگذشتند
و جماعتی کم مغفولتیان که مخصوص توقتمش خان بودند و قرانجی که بذنه خود در گذشته بود چنانچه هیچ تمام یافتند
و علی بیک را با وجود تقرب آن معتمدان اختیاری نماند و از شامت اغوا و افساد ایشان توقتمش از راه صواب
بیفتاد و پای از جاده موافقت و مخالفت حضرت صاحب قرانی بیرون نهاده سر بطغیان و عصیان بر آورد و یالجی
شد و لشکری که از آن تجهیز کرده با آن جانب فرستاد و چون باز بمسامع علیه رسانیدند که فوجی از بیگانه
راه از طرف آب کر عبور نموده اند حضرت صاحب قران شیخ علی بهادر و ایکو تیمور و عثمان عباس و جهی دیگر

از امرا و لشکریان فرمان داد که از آب که گذشته کیفیت حال را باز تحقیق نمایند و فرمود که ما چون باز نقض
عهد و پیمان در میان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکر او باشند در جنگ مبادرت نمایند و پیش دستی
مکنید و چون ایشان بر حسب فرموده روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی
سیف الدین را با جمعی از لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون ایشان که پیشتر رفته بودند از آب گذشته
بسپاهی یاغی رسیدند و یقین پیوست که لشکر توقتمش خان اند بی فرمان حضرت صاحبقران جلادت
و تیز جنگی که عادت ایشانست بتقدیم رسانیدند و جانب حزم فرو گذاشته جانب از جنگ بر خاستند و بازگشته
دشمنان آن معنی را حمل بر ضعف کرده چیره گشته از عقب روان بر ایشان تاختند تیرباران کردند و جنگ در انداختند
ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم در پیوست **بیت** نه سو چون شب اندر آمد سپاه ۔
یکی ابر گفتی بر آمد سیاه ۔ که باران او بود شمشیر و تیر ۔ جهان شد بکردار دریای قیر ۔ و چون امرای این جانب از اول
جنگ را در حساب نگرفته بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پشته بود و آب و مجال کر و فر نداشتند و بدین
سبب جمعی کثیر از ایشان کشته شدند و بر خلاف معهود آن دلاوران که سر آمد روزگار بودند چون زلف دلبران
شکسته دلی نمودند اما بحیث چون شکنج در میان بود که در شکستگی نگه درست دلی بانی زنند و در عین پریشانی
بنه جمعیت دشمنان را تاراج دهند و لهذا گفته اند **بیت** چون زلف بتان شکستگی عادت کن ۔
تا صید کنی هزار دل هر نفسی ۔ در آن اثنا امیرزاده میرانشاه با سپاه مظفر پناه از آب که گذشته در رسیدند و بهادران
نامدار از یمین و یسار حمله آورده بقوت بازوی کامکار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار از روزگار دشمنان بر آوردند
و چون مخالفان را پای قرار از جای رفته روی بفرار نهادند لشکر منصور ایشان را تعاقب کرده تا آن سوی دربند
براندند و بسیاری از ایشان دستگیر کردند امیرزاده میرانشاه آن گرفتاران را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد
شورین بهادر در آن جنگ زخم دار شده بود بعد از آنکه او را باردوی اعلی آوردند بجوار حق پیوست و چون
اسیران سپاه مخالف را بپایه سریر اعلی بر نفره آوردند صاحبقران کامکار از کمال تمکن و وقار بپایه التفات
بجزای کرده اما ایشان نپرداخت و بلحوظ نظر عفو و اغماض کرده این توقتمش خان را بر قاعده پیشین پرسش
فرموده و بزبان عاطفت و نصیحت یاد کرد که میان ما حق پدر و فرزندیست چه جهت بود که بدین حرکت نامناسب
اقدام نموده و دیگر بار لشکر این جانب فرستاد و چند هزار مسلمان بیگناه عرضه تلف گشتند باید که بعد از این
اندیشه امثال این کردار ناپسندیده محترز باشد و بر عهد و پیمان ثبات نموده فتنه که در خواب رفته بیدار نسازد

شکست خورد م

و این نصیحت

و این نصیحت که بر زبان مبارک آن مزید کامکار گذشت موافق حدیث نبویست قال صلی الله علیه وسلم الفتنة
نائمة لعن الله من انقظها و بعد از گذارش این کلام لطایف مرحمت پادشاهانه فرمان داد که اسیران را خلاص کرده خلعت
و جامه بدهند و بزر تقدیم و کرم کرده از عساکر منصور بگذرانند و به طرف دشت قپچاق که جای ایشانست روانه ساختند
بیت دوستان را کجا کنی محروم ۔ تو که با دشمنان نظر داری ۔ و امیرزاده میرانشاه از آب که عبور نموده در کنار
آب باردوی همایون معاودت فرموده و از آنجا کوچ کرده رایت نصرت شعار در رمضان حفظ و تائید بر ودکار
کوکجه تنکیز شد **بیت** در رمضان حفظ یزدان در پناه عدل خویش ۔ لطف و قهرش آگاه و بیکه نیک و بد را نوش و نیش ۔

ذکر قدوم مهد اعلی سرای ملک خانم از طرف سمرقند با شاهزادگان کامکار جوانبخت

چون موکب همایون مقارن فتح و ظفر
بکوکجه تنکیز رسید بشیر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرای ملک خانم با امیرزاده خلیل از سمرقند احرام حرام امن و امان
و قبله ملوک و سلاطین عهد و اوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحبقران بسته میرسد آنحضرت را از وصول
این اشارت ریاض بهجت و شادمانی نضارتی تازه پذیرفت و در حدیقه آمال و امانی غنچه مسرت و شکوفه کامرانی شکفت
داعیه دیدن فرزند بحکم اذا دنت المنازل زاد حنین شوقی بر خاطر مبارک مستولی شد اغرق را در کوکجه تنکیز
گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال آورده بی توقف روان گشت در موضع ... بهار عاید ... مبارک
آمال را معطر ساخت و از آنجا اتفاق ملاقات افتاد دیده امیدواران شاهزاده بجمال مقصود منور گشت رسم نثار اقامت کرده
چندان زر و جواهر برافشاندند که دست ملازمان سعادتمند از جمع آن بستوه آمد و پیشکشهای ارجمند که شیوه آن ملازمان
اسباب و تجملات بمحل عرض رسید که دیده سپهر از نظاره آن خیره گشت صاحبقران کامکار از آنجا سوار شده بسعادت
و اقبال باز گشت و بجانب قلعه النجق که کاشتکان سلطان احمد محافظت آن میکردند توجه نموده بعد از وصول چون
سه روز بگذشت یرلیغ همایون نفاذ پیوست تا امرا و لشکریان در شب بکوه بر آمدند و دیگر روز جنگ در انداختند فصیل
زیرین را بغلبه گرفته بگرفتند و خراب کردند و ایشان از بیم جان گریخته بالای قلعه بر آمدند و اهل قلعه از بی آبی و قلت
جا یاغی گری بعد گرفته انقیاد نمودند از بی آبی و تشنگی بجان رسیدند در صدد هلاک بودند بضرورت از در عجز
و بیچارگی در آمدند و سوگندها خورده که فرود آیند و قلعه بسپارند لشکر منصور دست از جنگ باز داشته از کوه فرود
آمدند و پیشتر از بیرون آمدن مخالفان ابری پدید شد و یک شبانروز باران عظیم بارید و مجموع آبگیرها و حوضهای ایشان
پر آب شد و چون از آب استغنا یافتند عهد شکسته بقول خود وفا ننمودند حضرت صاحبقران میرک برشی بهادر
و امیر قرا بهادر را تعیین فرمود که قلعه را محاصره دهند و بسعادت مراجعت نموده باغرق همایون پیوست و پسران

شیخ علی بهادر را بمحاصرهٔ قلعهٔ ابلی بدو فرستاده بود و بعد از آن امیر حاجی سیف الدین و ایلچی بکی تیمور را بالشکری بمدد
ایشان فرستاده و باتفاق قلعه را در میان گرفته نقب زدند و آب آزاد ده بند از اطراف و جوانب جنگ در انداختند
و باندک زمانی سخت ساخته خراب و ویران کردانیدند نظم لشکر صاحب قران کامیاب ۰ شاد کیوان رفعت چو چرخ اقتدا ۰
بر در آن قلعه کردون شکوه ۰ چون برآشفت در وقت کارزار ۰ قلعه بکشادند و ویران ساختند ۰ خصم را بستد و آوردند خوار ۰

گفتار در توجه رایات نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ترکمان

در بین اثنا بسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست تعدی
و طغیان بایذاء مسلمانان دراز کرده قافلهٔ حجاج و دیگر کاروانیان را میشوند و هیچکس با امن و سلامت ازان راه نمی
کذارد نیتواند گذرد حضرت صاحب قران بقصد دفع فساد آن بدکرداران از جلگهٔ نخجوان نهضت فرموده متوجه ایشان شد
و فرمان همایون صادر گشت که محمد میرکه بمحاصرهٔ النجق مامور بود بموکب گیتی ستان ملحق شد و در راه فرمان داد که امیر
التاق رفته در ابغا توقف نماید و بنفس مبارک بالشکر ظفر شعار ایلغار فرموده و چون بحصار بایزید که آنرا قلعهٔ
آیدین را میگویند رسید سپاه ظفرپناه از آنجا الوس آیدین را که در آن نواحی ساکن بوده غارت کردند و چون از آنجا گذشت بقلعهٔ
اونیک رسیدند که مصر بن قرا محمد آنجا بوده ایل و حشم ترکمانان که در آن حوالی و نواحی در کوه و دشت بودند بغارت بردند
و چون از آنجا عبور فرموده براندوم رسید قلعهٔ آنرا در همان روز مسخر کرده در کنار آب چاچو مخیم نزول همایون گشت
و ایلچی بجانب ارزنجان فرستاده طهرتن را که والی آنجا بود بایلچی انقیاد دعوت فرموده و چون فرستاده بارزنجان رسید
طهرتن مقدم او را بتعظیم و ترحیب تلقی نموده آنچه از لوازم ادب و جانب داری تواند بود بتقدیم رسانید و از روی رغبت
و فرمان برداری در آمده خراج قبول کرده و ایلچی را بانواع رعایت و حرمت خشنود ساخته باز گردانید و حضرت صاحب قران
فتح از لشکر ظفر قرین باکرین کرده فرمان داد که بطلب قرا محمد بن قرا یوسف ترکمان شوند بر حسب فرموده امیر
زاده میرانشاه باکروهی از سپاه ظفرپناه بیت همه چون نکو بیشهٔ غرقه در آهن ۰ دلیر و صفدر و رزم آزمای و قلب شکن ۰
همه چیره چرخ و نهیب زمین ۰ بگاه کینه چو شیران ز تیر آتش تیز ۰ متوجه شد با ایل و حشم آن مفسدان متمرد رآمدند
و تمام اموال و چارپایان از اسب و شتر و گوسفند و غیر آن غارت کرده و بسیاری از زنان و دختران ایشانرا بالجمله گرفته
و مظفر و منصور بازگشته و بموکب همایون پیوستند و محمد میرکه با گروهی دیگر از مردان کاردیده دلاوران تیغ گذار بدان
مهم روانه گشت و بحسب اتفاق میر ایشان بکوهستان واقع شد و جد رهای تنگ در آمدند و دشمنان واقف شده سر راه
بگرفتند و بعد از جنگ و کوشش فراوان بمیامن دولت حضرت صاحب قران از آن مضیق خلاص یافته باردوی اعلی
مراجعت نمودند و شیخ علی بهادر غیر برلاس ماقبال شاه بعوچی و بتکک قوچین بیت

دلیرانکه

دلیران کره افکن شیر گیر ۰ خروشنده با جوشن و تیغ و تیر ۰ فوجی دیگر از سپاه را سرکرده روی جلادت بجست
وجوی قرا محمد نهادند و در کوهی عظیم محکم و جایی سخت باو رسیدند و بمحاربه و قتال اشتغال نموده و کوششها
مردانه کردند و جنگ بسیار واقع شد و لالا خواجه در آن رزم بقتل آمد و چون خصم را آن کوه عظیم پناه بود جنگ
متصور نبود را بازگشته بمعسکر ظفرپناه آمدند صاحب قران کامکار دیگر باره جهانشاه بهادر را با لشکری بر ایلغار
فرستاد و او برایل ایشان رسید و دست استیلا بغارت و تاراج برآورده و گله و رمه و مرکب و الحد بیشمار فتوح کرده
بلشکرگاه نصرت شعار گشته مظفر و کامکار باردوی اعلی ملحق شد بیت ز بس غارت و نهب و چارپای
بمان دشت شد پر سپه شکل جای ۰ ز بسیاری برده و خواسته ۰ سراسر شد آن لشکر آراسته ۰ و شاه ملک بن عمادالدین
برلاس بی اشارت و فرمان حضرت صاحب قران بطریق بیغما رفته و او را در بیابان کشته افتاده دیدند و آن حضرت از آنجا متوجه
صحرای موش گشت و ایل و الوس آن نواحی غارت کرده بشهر اخلاط رسید و تمامت اهالی آن ولایت را مطیع و منقاد
کردانید و در حیز ضبط آورده و چون از آنجا گذشت بشهر عادل جوز رسید و والی آنجا از در اطاعت و فرمان برداری در آمد
باقامت رسم استقبال استعجال نموده و بسعادت بساط بوس مستسعد گشته نثارهای فراوان کرده و پیشکشهای لایق
کشید و بمساعدت دولت خود را در زمرهٔ بندگان منخرط گردانید و عاطفت پادشاهانه او را بمزید تربیت و نوازش
اختصاص بخشید و ولایت و الوس او را باو ارزانی داشت و از آنجا نهضت فرموده از کنار کول با تمامی لشکر
از بند ماهی گذشته در الداق بر مرغزار آق سرای بالغرق همایون پیوست گفتار در توجه حضرت صاحب قران
بصوب وان و وسطان رایات ظفر پیکر از آنجا متوجه وان و وسطان شد و ملک عزالدین شیر از صدمهٔ لشکر قیامت
نهیب بقلعه در آمد و آن حصاریست محکم و استوار بر سر کوهی بلند واقع شده و یک طرفش بر آب دارد بیت
بموج دریا تنگ بانا شهرت ۰ ز نقش کلاه اش چون بر جان ۰ بر آن قله تابار این و زبان آن زمین ۰ بجا قطعی اگر باید از عهاسند آن ۰
ملک را نرسیدن بخود کستی ابید ۰ عقاب کلاه مرحش نکند بالا آن ۰ عساکر منصوره روی جلادت بتسخیر آن
قلعه از جانب خشکی در میان گرفته و بترتیب اسباب محاصره مشغول شدند ملک عزالدین بعد از دو روز بتعلیم
دولت از حصار فرود آمد و بسعادت بساط بوس سرافراز گشت اما قلعه از غایت غوایت و نهایت شقاوت طریق عصیان
پیش گرفته یاغی شدند و راه حصار استوار کرده بمدافعه و مقاتله آماده گشتند بیت بوسواس شیطان چو مغرور
زراه سعادت فتادند دور ۰ کسی را که شد تیره روز بهی ۰ بادبار خود کوشد از ابلهی ۰ شتابند بپای شقاوت روان ۰
بسوی هلاکت و فوق جان ۰ سپاه مظفر لوا بر حسب یرلیغ قضا مضا عراده و منجنیق ساخته و انداخته جنگ در انداختند

زیب شبیه وجرکان • زمین کشت لرزان تا زآسمان • زبیم زنبکان سوایتیر کشت • همی آفتاب اندران خیره کشت •
وچنین ببادی دولت قاهرۀ حضرت صاحب قرانی آن حصار نامدار که شنقاد اقتدار هیچ کامکار هیچ روزکار در حوالی تسخیر
آن برو از بخته بود بمدت چند روز بطلبرقهر مسخر کردند وبسیاری از متمردان جاهل را بسبب آن برده بند وبسی را دست
وکردن بسته از بالای کوه در انداختند وجهان از خبث وجود آن بدکرداران صاف وپاک پرداختند بیت
بدکردان جهان را پرداختند • بسی را زکوه اندر انداختند • شد این نشر وصاف آن دیار • بیرحم انداخ چرخ اقتدار •
ودر بین اثنا ایلچی حضرت اتابک زنجان رسید تحف وهدایا بسیار از نقود واجناس وپیشکشهای لایق از اسبان نامدار
واستران راهوار بموقف عرض رسانیدند مضمون رسالت اظهار بندکی وخدمتکاری ورسوخ قدم در مقام هواداری
ومطاوعت کارداری بیت که صاحب قرانا کمین بنده ام • بخدمت کمر بسته تا زنده ام • نیاید زمن جز پرستندکی •
کنم بندکانه وبابندکی • حضرت صاحب قران او را نوازش پادشاهانه فرموده ویرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت که ایالت
آن ولایت بر قرار بدو مفوض باشد ایلچیان او را بتشریف حکومت وخلعت خاص باز کردانید بیت هر که در آمد زدر طلعتش
یافت نشان بی تاج وکلاه • وانکه کشید از خط فرمانش سر • شد چو قلم سر زده ودوسیاه • ودر زمان عالی نهضت در پیوست
که قلعه را خراب سازند وآن قلعه را ازبناهای شداد عادات که بر قلۀ کوه رفیع منیع بکچ وسنک برآورده هر وصل
سنک را از ثبات کوه وحکامش برتبه که یاد کار آمد خودی که از امراء توان بود بالشکریان متصدی تخریب
آن شدند وهر چند سعی نمودند یک سنک از آن کندن نشد بیت سپهرش بدوران نسازد خراب • وکر کوه بارد بدو سالها •
فلک در کنار اقبال صاحب قران • اساس افکند استاد قضا • حضرت صاحب قران از انجا بسعادت معاودت نموده بیاری
وطالع سعد بلارس رسید وملک عزالدین را بعنایت خسروانه سرافراز کردانید وولایت کردستان را باو مسلم داشت
وان اغا قرین عون وتایید الهی بی توقف روان شد ودرین اثنا حاکم اردی تیزتک بسعادت بساطبوس رسید ودر
مقام انقیاد وزبان بر وادی مراسم بندکی وخدمتکاری بتقدیم رسانید عاطفت سلطان کیتی ستان کشور بخشی
ولایت اردی باو ارزانی داشت وکنیزکی صاحب جمال بخشید بیت که آفتاب از شرم او رخ زرد بود • صبح از شوق او دم سرد بود •
زیرین لعلش آفتاب روی او • که روشن جبینیک موی او • چو نکشادی درج لعل انجم باران •
مردۀ صد سال کردی زنده باز • وچون صاحب قران کامکار از امر کرده بیلاق تن دل فرموده چند روز در انجا
توقف نموده پس از این مراحل پادشاهانه کسی فرستاده بود ووالی شیراز زین العابدین بن شاه شجاع را طلب داشته
که پدر مرحوم تقادم از سواد اردوی وکیجیتی بیزد ودر هنکام وفات عرضداشتی مشتمل بر سفارش نوشته وجهت

انست

آنست که اثر آن بخوبی بظهور پیوسته باید که عالیان از نزدیک ودور شاهد نمایندی باید که درین ولا که موکب ابجار رسید
ورسالت نزدیکت بی توقف پایۀ تابعنایت وعاطفت مخصوص کشته جان باز کرده وکرده وستانش بلند پایه وسر
افراز که ندووه شناشی از حد در سور وکذار افشد وچون سیاق سخن بذکر مکتوب شاه شجاع منجر شد
صورت آن بر سبیل استطراد ثبت افتاد ذکر مکتوب که جلال الدین شاه شجاع در حال وفات بحضرت
صاحب قران نوشته هو الحی لا اله الا هو له الحکم والیه ترجعون • عالی حضرۀ که درون بسطت ومملکت پناه
معدلت شعار مکرمت آثار نوئین بزرک کامکار اعتضاد کردون سلاطین اقتدار شمس اسمان عدل واحسان
اعدل اکاسرۀ زمین وزمان المنظور بانظار عنایة الملک الدیان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور کورکان خلد الله
ملکه وسلطانه ملاذ قیام کیتی دار وملاذ جابره چرخ اقتدار باد ودر تعظیم اوامر آسمانی وتحری مراضی سبحانی
موفق ومؤید وحق جل وعلا ازین کانه جهان از مقاصد دینوی باعلی مدارج سعادات واقصی مراتب مرامات
رسانادۀ بمنه القدیم وطوله العمیم بعدان تبلیغ ادعیۀ صالحه واثنیۀ فایحه که وسیلۀ مخلصان حقیقی باشد انها میکردانند
که چون برای ارباب الباب روشن ومبرهن است که دار دنیا محل حوادث ومکان صوارث است واصحاب عقول
برین خارف موه آن آفتاب خوذه اند ونعیم باقی بر جهان فانی رایح داشته وبحقیقت دانسته که قار هرچیدی
از قبیل واجبات است وبقاء هر مخلوقی از مقولۀ ممتنعات چند روزی که از بارکاه مهیمن بیچون عز شانه وعظم
سلطانه خشوره تعز من تشاء موقع بتوقیع تؤتی الملک ارزانی داشته اعزاختیار فرجی از بندکان خدای
تعالی بقبضۀ اقتدار این ضعیف نحیف داده بحسب قدرت وامکان در اعلاء اعلام دین واحکام شرع واتباع
اوامر سید المرسلین صلوات الله وسلامه الی یوم الدین کوشیده واستمالت احوال رعایا وزیردستان خالصا
لوجه الله تعالی مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الهی وفیض وفضل نامتناهی اکثر مقصد بود معیشت
با کافۀ خلایق بنوعی کرده شد که شمۀ بسمع مبارک رسیده باشد وچون نسبت با جناب معدلت پناهی عهد مصادقۀ
وعقد مخالصت بمراتب خلوه منعقد شده بود چنانچه روزکار دانسته ودر ابقاء آن راسخ دم وثابت قدم زیست
وپیوسته کفوف خاطر ومکتوم ضمیر آن بود نظم بقیاست برم آن عهد که بستم باتو • تا دران روز نکویی که وفا بیت بنود •
وازان حضرت علی التعاقب والتوالی نزلال الطاف وسحاب الاعطاف چنانچه عالمیان را مشکور ومستحسن باشد
مترشح بود واین معنی موجب مباهات میدانست درین وقت که از بارکاه کبریا نسیم دعوت والله یدعوا الی دار السلام
بمشام جان رسید منقاضی ولا تجعل لنا شاخصا الا حلّه طلب بود دریاز ذکر بیت

مرشت نشیمن تو نزهت نماید • کجایی ما سر خط خاک شوی • و بحمد الله تعالی نگرانی و حیرت و درد دل نمانده است
و با وجود انواع زلات و تقصیر باصناف آثام و اجرام هر آنچه آرزو که در مخیله تصور بسته بود بر تمام تواند بود
از مواید احسان واهب منان فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین • دو بین بجاه و سر سالک اتفاق تو دل این
منزل خاک افتاده در کنار مراد نهاد • بیت • متی زدت تقصیرا تزدنی تفضلا • کانی بالتقصیر استوجب الفضلا •
باقوافل رجا عفو عمیم و مراحل المرحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمئنه وندای ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة در داد • بیت • بدین مژده گر جان فشانم رواست • که این مژده آسایش جان ماست •
با بضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که در مراجعه دنیا زاد زیست انتقال آمال آن الله درویش نهاده روی بتفرج عجمه
آورده • ع • از دوست یک اشارت و از ما بسر دویدن • جار واثق را الصادق که بر جان حضرت سقیف الحیاة روی نماید که
بین رحمت دایم محض رحمت باشد • بیت • زهی سلام تو آسایش سکینه روح • زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح •
والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا • به بقای عمر و دولت و دوستکامی و بسطت جاه و مملکت
آنحضرت سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایه معدلتش بر خلایق پاینده بحق الحق و اهله با صدق
نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهی از آب صافی روشن تر است واجب دید صورت حال عرضه داشت
کردن و فرزند دلبندم زین العابدین طول الله عمره فی ظل عنایتکم • مصراع • کو را بخدا و بخداوند سپردم •
دو بیک فرزندان طفل و بقیه ارام را بجناب مملکت پناهی سفارش نموده احتیاج نمیداند چه بحقیقت دولتخواهی
آنحضرت پیوسته در خاطر و دل داشته ام تا جان جز از مخیله کرم و لطایف عمیم آن یگانه زمان در نمین مغرور آن
حسن العهد من الایمان کار بسته مباعدت ستر ایشان باجمعهم بجانب مبارک خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق
باحوال ایشان گسترانیده بوجهی که آثار صغار و کبار روزنکاره یابند و ورق ما باذکویند و حاسدان و قاصدان
که سالهاست تا در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل استیلا نیابند و این معنی موجب ادخار ذکر
جمیل و اجر جزیل شناسند و این دوست مخلص را که با میثاق عهد مودت توفیق عزت یافت بفاتحه و دعا خیر
یاد فرمایند تا یمن همت آن صاحب دولت انشاء الله آیت قال یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی
من المکرمین • محروم نماند هذا ما عهدنا الیه والعهدة فی الدارین علیه مدام بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب
العطیات موفق باد و حق تعالی بعمر اتیز برکه کاذ بالنبی وآله الامجاد • گفتار در توجه رایات آفتاب
اشراق بجانب فارس و عراق • چون زین العابدین با دوزه دولت بکام رسیده بود و ایام سعادت

بفرجام انجامیده

بفرجام انجامیده و در آن ذات تعلل نموده و فرستاده حضرت صاحب قران را موقوف داشته باز نمی فرستاد و اندیشه
نا سنجیده در حد امثال او نبوده بخاطر راه داده سلسله اقبال را تمکن جنبانید رای آفتاب اشراق آنحضرت چون این
معنی اطلاع یافت نایره غضب جهانسوزش اشتعال یافته عزیمت صوب فارس و عراق تصمیم فرموده در تاریخ
توشقان ییل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه حضرت صاحب قرانی روی همت عالی نهمت بجانب تسخیر ممالک عراق و فارس
آورده و لشکر ظفر قرین را کوچ کرده منغلای تعیین فرموده و چشم براه کرده اند و فرمان داد که اغروق همایون
بصوب ری رفته در سارق قش قشلاق نمایند و امیرزاده پیرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر
بضبط و محافظت اغرق باز داشت و رایت نصرت شعار با باقی لشکر فتح آثار متوجه مملکت فارس گشت • بیت •
روان شد بصوب سپهر آفرین • وطن گاه شاهان ایران زمین • خجسته سمند ظفر زیر ران • سعادت قرین نصرتش همعنان •
دلیران توران زمین در رکاب • هم دل پر از کین و سر پر شتاب • یکایک برابر و منکس کرد • شان کرده آب و کمان کرده زه •
زکره سواران جهان قیر گون • ساعی بر عنان در هر چند و چون • حیرت از کینه صاحب قران • نگهبان خداوند کون و مکان •
و چون زمان ولایت همدان گذشته بجرباذقان رسید بترتیب لشکر فیروزی اثر التفات فرموده و از آنجا نهضت
فرموده بسعادت و اقبال روانه شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول مواکب همایون گشت سید مظفر کاشی که خالو
زین العابدین بوده و از قبل او حکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علما و اکابر و اشراف امرا و ایتام
و استعطاف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوسی فایز گشته به عواطف و مراحم پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عنان
کرده ن تا اطراف و جوانب شهرها فرو گرفتند و صاحب قران کامکار بشهر در آمد و طرکت بفر قدوم همایون شک
حصار تیره رنگ کار طالع جهان سپهر کرد مایند و قلعه را احتیاط فرموده امیر کیجی تو را بضبط و محافظت آن نصب فرموده
و بلیغ لازم الاتباع نفاذ پیوست که در تمام شهر از اسب و اسلحه هر چند باشد بخدام بارگاه انتقام سپارند و چون
بموجب فرموده کار بند شدند اکابر و اصول شهر بر پیاده اعلی آن جهت نعلبهای عساکر منصور الامانی قبول کردند
و بر اصول شهر قسمت کرده از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا جریان صادر شد که محلات بر امرا
قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی بتحصیل فرستند و از برای ضبط نور ملک برلاس و محمد سلطانشاه تعیین فرمود
و اکابر اصفهان را در دار زر و تعیین فرموده محصلان بشهر در آمدند و بجهت کردن وجه مشغول گشتند و چون
ارادت پادشاه قهار جل جلاله بزوال آن دیار تعلق گرفته بود و اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه در آن اثنا شبی
از جهال رستاق اصفهان او را علی کوچه پا کفشدی و از طهران آهنگران بوده در اندرون شهر دهلی زده

و لشكري از افراد عوام انعام كالانعام بل هم اضل جمع شدند و دست بي باكي در آورده كرده‌الات برآمدند
و اكثر محصلان را بكشتند مگر در چند محله كه عقلي و وجودي داشتند و محصلان خود را از شر آن مفسدان بذل كار
محافظت نمودند. و بسياري از لشكريان كه جهت مهمات خود بشهر آمده بودند آن شب عرضهٔ تلف گشتند و محمد برتلي
بهادر بقتل آمد چنانچه قريب سه هزار كس در آن شب از غوغاء عام كشته شدند و آن جاهلان كم خرد بي باك بعد از قتل
اتراك بدروازها تاختند و جمعي كه بمحافظت آن قيام مينمودند باز گرفتند و بضبط و احكام آن مشغول شده
متصور باطل و انديشهٔ محال بنياد ياغي گري نهادند روز ديگر چون كيفيت واقعه بسمع مبارك حضرت صاحب قران
رسانيدند و آتش خشم جهانسوز مشتعل گشت نار الجحيم ابدهما زبانه در گرفت و لشكر ظفر شعار را بتجديد شهر ام
فرموده دلاوران سپاه تيغ انتقام بدست جلادت كشيده روي بشهر نهادند و مردم اصفهان چون قضيه واقع
شده بود و اختيار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بيم حركة المذبوحي كردند و بپايان نور آتبوغا دران جنگ كشته شد
چون بهادران ظفر قرين حصار بگشودند و تمام شهر مسخر شد صاحب قران كامكار جميع را بفرستاد تا محله سادات
و كوچه موالي تركه و خانهٔ خواجه امام الدين واعظ را كه چند سال پيش وفات كرده بود حمايت نمايند و بقتل عام و انواع
عقوبت و انتقام فرمان داد بيت فتادند در شهر خيل مغل • چنان در بنياد مردم بگل • بقتل عبادت كشادند دست
براي سران جنگ كرده نبست • و بعضي مردم زيرك كه لشكريان را بادب نگاه داشته بودند و از آسيب تعرض آن جاهلان
بازكشيده نموده خانهاي ايشان به سلامت ماند و بعضي سلطان از ان مر خلاص يافتند و بيرليغ شحنهٔ قهر نفاذ
يافت كه تواجان و هزارجات بر لشكريان بحصه و مقدار معين سر طلبند و جهت ضبط آن تواجيان ديوان اعلي على حده
بنهادند و از ثقات استماع رفته كه بعضي از لشكريان كه نمي خواستند كه بدست خود مباشر قتل شوند سر از ايشان
مي خريدند و مي سپردند و در اوايل الحال سري به بيست دينار كپكي بود و در آخر كه هر كس حصهٔ خود داده بودند
سري به نيم دينار آمد و كس نمي خريد و هم چنان هر كه را مي يافتند مي كشتند و از غرايب حكمت الهي آنكه جمعي
كه در روز از دم تيغ پيرليغ امان يافته در شب خواستند كه بگريزند و از قضا برف نشست و از اثر پاي ايشان
در برف بماند روز ديگر آن كينه خواهان پي ايشان بگرفتند و در هر جا كه پنهان شده بودند بيرون آورده در تيغ
انتقام بگذرانيدند ليقضي الله امرا كان مفعولا و از عدد كشتگان انچه بقلم در نگنجد ضبط كتاب و حساب در آمد
و بروايت اقل هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و از آن در مواضع متعدد منارها ساختند بيت
كلاه خشت خشت شود كه مرا آتش شوق • تعبيهاي چنين يار مرا خاست خوست • و حقيقت امر آنست كه چون آن
جاهلان

جاهلان عاقبت نا انديش سر از طاعت اولوا الامر و شوكت كشيدند هزار مسلمانان را بناحق بكشتند اين حالت پيش
ايشان آمد في البلد قهر قهار شديد الانتقام عز و علا كه در آن زمان اصفهان كرده تا بهرام خون آشام بر بين بام فيروزه فام تيغ
گذاري مي‌نمود است كم اتفاق افتاده بود بالله والله اعلم و احكم و اين واقعه در روز دوشنبه ششم ذي قعده
سال مذكور اتفاق افتاد و اگر مسلم دارند كه بنابر دقايق و بدايع حكمت نامتناهي الهي حوادث و وقايع عالم كون
و فساد را بنوع ارتباطي با اوضاع فلكي هست اين واقعه كه در اصفهان دست داد قرب نا ثاني دلالت باقران نحس از قرانات
مثلث هوايي در برج زاغين دست عطان ذلك تقدير العزيز العليم گفتار در توجه صاحبقران دشمن گداز ملك گير
بر جانب دار الملك شيراز چون خاطر مبارك صاحب قران كامكار از قضيهٔ فتح آن ديار بپرداخت امير حاجي سيف
برابر يساور بوغا و تورانشاه سالار را بمحافظت اصفهان باز داشت و در كنف حفظ و تاييد ملك ديان بصوب شيراز
روان شد والي فارس زين العابدين كه چون خبر شنيد بيت كه صاحب قران آمد و رضوان • دليران جنگي نمونه لشكرها
ره بگريز نهاد و در شوشتر بر عم او شاه منصور حاكم بود و با وجود آنكه ميان ايشان چندان نبود كالمستجير من
الرمضا بالنار با پاي خود براه كار تدون متوجه او شد غافل از آنكه بر دشمن اعتماد نبايد و از غدر او حذر واجب
داده سررشتهٔ سعادت داده باشد و در ملامت بر خود بگشايد و چون بكنار آب دو وانكه رسيد شاه منصور مردم
او را فريب داده بجانب خود دعوة نمود و بر لشكر ايشان بحكم طباع نوع انسان كه انه كان ظلوما جهولا بر بيوفايي
مجبولست بمجموع خاكي آدمي بر روي وفا ناديده بطرف او مايل شدند و زين العابدين بالذكر تقري بيانه
شاه منصور جميع را بفرستاد تا او را بشهر آورده در قلعه سلاسل باغلال و سلاسل مقيد كردانيدند و آن جماعه
كه بيوفايي كرده از وي برگشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال و اسباب ايشان باز ستده محبوس كردانيد بيت
هيچ دشمن بدشمن اين نكند • كه كنند مردمي خود با خود • و چون رايت همايون حضرت صاحب قران در اوايل ذي الحجه
سنه تسع و ثمانين و سبعمايه بفتح و فيروزي بشيراز رسيد مملكت فارس بي كلفت دفع منازعي در حوزهٔ تسخير
و تصرف بندگان حضرت در آمد و در سلك ديگر ممالك محروسه انتظام يافت و حقه در من قال بيت
دولت آنست كه بي خون دل آيد بكنار • ورنه با سعي و عمل باغ جنان اين همه نيست • در حومهٔ شهر شيراز از حوالي
تخت قراچه مركز رايت نصرت آيت گشت و تمام اصول كلانتران و كلويان به احراز سعادت زمين بوس شتافتند
و بعد از اقامت رسم خاكبوسي يك هزار تومان كپكي را قبول كردند كه بخزانهٔ عامره برسم اماني فرو آرند و از
براي كفايت آن مهم امير عثمان بشهر در آمد و وجه مذكور بتمام و كمال بوصول پيوست و در روز عيد گاه بنفحه

حضرت کردون بسطت آرایش بذیرفت وخطبه بالقاب همایون آراسته کشت وبعد از اداء وظایف عبادات وقربان

بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او بابرزکترش سلطان

محمد وحاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجاع وابواسحق نبیره شاه شجاع امیرجان وسایر حکام اطراف وجوانب

مثل اتابک لرو کرکین لاری وکودرز ونیل کرکین سیلادات کرمندکی وفرمان بردار بخدمت شرف بساط بوس

رسیدند وپیشکشهای لایق کشیده بعنایت وعاطفت بادشاهانه سرافراز کشتند وعساکر کردون آثر برحسب فرمان

مطاع بعضی ولایت را که سر انقیاد بجادهٔ متابعت ننهاده بودند تاخت کردند وچون مملکت فارس باتمامی توابع

ولواحق مسخر شده در تحت تصرف کماشتکان قرار کرفت منشیان بلاغت شعار ودبیران لطایف نکار صورت

عظایم امور واجلال المعالی که درین مدت از آثار عنایت بی مرهٔ کارعظمت مظاهر جل جلاله روی نموده بود بنوک

خامهٔ کوهربار بر صحایف اعلام واظهار نکاشته فتح نامها بر داختند وبشرازا بدار السلطنه سمرقند وخراسان

وسایر ممالک وبلاد روان ساختند بیت برداخت منشی صاحب هنر ٭ یکی نامه درباب فتح وظفر ٭

بر از فتح کیهان کلاه بر ٭ رسیدن کافی رو کرده عبیر ٭ رقم زد بر داستان شریف ٭ بخطی لطیف وادای ظریف ٭

بر آن لطیفی کشته براسته ٭ بسر همایون شد آراسته ٭ رساید قاصد بهر کشوری ٭ صدایش بر آمد بهر منبری ٭

جهان شد سراسر کران تا کران ٭ بر آوازهٔ فتح صاحب قران ٭ کفتار در سبب معاودت حضرت صاحبقرانی بمستقر سریر سلطنت وجهانبانی

دوران کار چون این فتح نامدار رعین شوکت وابهت وافتدار شاهی کرده دفع عین الکمال

را اثلاع عدد بجمال حال فرخنده آل کشید از جانب ماوراءالنهر جیرانجی بعد دون برسید وخبر رسانید که در آن

طرف کره قمر تخت ورتومش خان دکربار خاک بد عهدی وبیوفایی بر فرق دولت خود باشیدن لشکری کران

بماوراءالنهر فرستاده است وصورت آن واقعه چنانست که چون آن لشکر رسید مقدم ایشان بیک یارق اعلان وایلیغمش

اغلان وعیسی بیک وساتقوم بهادر ودیکر امرا از سغناق کذشته بصیران آمدند وبمحاصرهٔ آنجا مشغول شدند

نور خواجه آقبوغا که محافظت آنجا بدو مفوض بود بدافع ومقابلهٔ ایشان قیام نمود وبیرونیان هر چند کوششها نمودند

وجنکهای مردانه کردند کاری از دست ایشان بر نیامد وچون از تسخیر عاجز شدند از آنجا کذشته دیکر مواضع را تاختند

وامیرزاده عمر شیخ که در اندکان بود لشکر آن نواحی جمع آورده بدفع ایشان روان کشت وامیر سلیمانشاه وامیر

عباس بن بهادر بیسایی که در سمرقند مانده بود مرتب داشته وامیرزاده سلطان برادرطغی بوغا برلاس وشیخ تیمور برادر اقتمور

بهادر را در سمرقند کذاشته متوجه شدند وبامیرزاده عمر شیخ بپیوستند وباتفاق از آب سیحون کذشته بصحرای جوک کلک

کرده حو

کیج فرنجی از اندر واقع است بجانب شرقی در پایان آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند وصفها کشیده بیمنه ومیسره

آراسته بیکدیکر حمله آوردند وجنک در پیوست بیت ز باد حمله آتش حرب اشتعال یافت ٭

تن کل اجل بغارت جانها مجال یافت ٭ از بس که کشته کشت خلایق در آن مصاف ٭ مرک از برای مردن خویش انتقال یافت ٭

والتهاب نیران محاربه ومقابله تا شب هنکام تمادی پذیرفت امیرزاده عمر شیخ که در کمال جلادت ومردانکی یکانه روزکار

بود کالبرق الخاطف والریح العاصف بر قلب معرکه زد واز آن سوی لشکر دشمن بیرون رفت از اسپ خود دور

افتاد لشکریان چون او را ندیدند متوهم کشتند وشکست یافته متفرق شدند وامیر عباس را در آن مصاف زخم

تیری رسید وامیرزاده عمر شیخ بفر دولت قاهره از میان دشمنان بسلامت بیرون آمد باندکان شتافت وباز

لشکرهای متفرق جمع آورده در آن اثنا خبر آمد که انکاتوره برلاس زاده حاجی بیک آن کفرنعمت بی حقوق انعام و

احسان حضرت صاحب قران فراموش کرده وعهد وپیمان شکسته است وبالشکری کران از مغولستان بسیرام وتاشکنت

آمده ولشکریان او دست تطاول بغارت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون بر این حال اطلاع یافت لشکر آورده کند

رانم آورده وبخجند آمد ودر آنجا معلوم شد که دشمن از راه حصلان بصوب اندکان روانه شده اند فی الحال بعزم

آنکه پیش راه ایشان بکیرد باز کردید ودر کنار آب آخسیکث که عبارت از سیحونست بمقابل مخالفان رسید وانجلین

کذار کرفته فرود آمدند وچند روز بکنار آب در برابر یکدیکر بالای آب میرفتند وانتهاز فرصت را رعایت

مینمودند شبی انکاتوره حیله کرده در محلی که فرود آمده بود هیزم کسی را بکذاشت وامر کرد تا آتش بسیار برکنند

باز مختصد وخود با باقی لشکر بالای آب روانه شد وبتعجیل از آن محل کذار پیدا کردند واز آب کذشته صف

لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده ولشکر بر وجانب بهم رسیدند وجنک در پیوست بیت

چنان شد که از ره نباید ٭ کسی از یلان خویشتن را ندید ٭ بجز نکته آغشته از خون کسی ٭ ز بس کشته کافتاد زیر ده وکوه ٭

امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود وچون کثرت وافر مفی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنک ایشان ب

تافته بحصار اندکان در آمد وانکاتوره با لشکر از عقب او روانه شده چون برسیدند خواست که شهر را از اطراف

وجوانب فرو کیرد بمحاصره مشغول کردد وشاهزاده جوانبخت را عرق حمیت وغیرت از ثبات در حرکت آمده از حصار بیرون

آمد وباتیغ تائید وسپر توکل در پای جلادت بر دشمنان انداخته جنک در پیوست بیت بر آمد چنان از دو لشکر خروش ٭

که چرخ فلک را بدرید کوش ٭ ز عکس سر تیغ در برق سنان ٭ سر از دامیرفت ودست از عنان ٭ ز زخم تبرزین وتیر خدنک ٭

همه موج خون خاست از دشت جنک ٭ وچون لشکر جته بسیار بودند وبا شاهزاده نسبت اندک واز غایت شجاعت

و دلاوری بمیان دشمنان در آمد و چون شیر می غرید و جرکه خصم بزخم تیغ و شمشیر می درید و دران حالت کابلیان
تیغ کشیده حمله آوردند و عنان اسب شاهزاده گرفته از جنگ گاه بیرون آوردند اکنون چون اینجا ایستادن مصلحت ندیدند
کردید و راه کاوستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکر از پی او روانه کردانید و قریب سه روز یکاشی کرده
بسیاری از سپاه جته را از عقب برفته نیست کردانید و امیر سلیمانشاه و امیر عباس و از امرای توشون تورتاش
و برات خواجه و سونج قوی و غیرهم چون از جنگ لشکر گذشت که در موضع چکلک واقع شده بود شکسته باز کشته
بمحافظت سمرقند مشغول شدند و مردم را باندرون حصار آوردند و تورتاش را بر در فرستادند تا بمحافظت
آنجا قیام نماید و مخالفان رسیده دیهها را غارت کردند و کشتند و بعضی از ایشان متوجه بخارا شدند و هوای تسخیر
آن در سر نهاد ایشان افتاد و بقصد محاصره در ظاهر بخشند شدند و در اندرون طغی بوغا برلاس و الجی قوچین
حصار و قلعه را محکم کردانیده بدانند و مقابله ایشان دست جلادت برگشادند و جنگ بسیار واقع شد و چون
مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند بضرورت از آنجا برخاستند و بخرابی ولایات ماوراء النهر مشغول کشتند
و زنجیرهای را آتش زدند دلیل ایشان سلطان محمود بن کیخسرو ختلانی بود و از ترشی بخارا گذشته تا کوی
تا لب آب آمویه تاخت کردند و در آن ولا امیر عباس را بزخم تیری که در جنگ چکلک باو رسیده بود در گذشت
انا لله و انا الیه راجعون **گفتار در توجه مراجعت حضرت صاحبقران دین پرور و تفویض حکومت فارس با آل مظفر**
چون خبر واقعه مذکور در شیراز بحضرت صاحبقران رسید امیر عثمان عباس را باسی سوار از دلاوران نامدار
بتعجیل هرچه تمامتر از راه یزد روانه کردانید و حکومت شیراز بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض فرمود و
اصفهان را بسلطان محمد بن برنیک او و کرمان بسلطان احمد برادرزاده شاه و سیرجان با قلعه پاشی کرد که آن خواهد
آمد به سلطان ابو اسحق نبیره شاه شجاع بهم سپید [illegible] کلیات فرمود و مجموع را بیرلیغ و آل تمغا الانام الاتباع بلند
پایه کردانید و فرمان که جناب افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین سید شریف جرجانی بدار السلطنه
سمرقند نقل فرماید و از امرا عظام شاه شجاع امیر علاء الدین اینانق با جمعی دیگر از اکابر و اعیان متوجه آن جانب ماور کشتند
و از همدان چند و رجماعتی را بجانب کوچ روانه آن طرف کردانیدند و حضرت صاحبقران در اواخر محرم سنه تسعین
و سبعمایه بجانب سمرقند حتم نهضة سوار شد **بیت** باین طالعی واعز نصره بار رفع دولت و اجلال
چون به بند امیر رسید پهلوان مهذب خراسانی که حاکم ابرقوه بود کس فرستاده و عرضه داشت که شهر را بمحافظت
گذاشتن مصلحت نمی نماید اگر در مراجعت تا یابد بی توقف باحراز سعادت زمین بوس شتابم حضرت صاحبقران

کیستان

کیستان توکل با او رجوع فرستاده و مهذب باستقبال موکب همایون استعجال نموده و بوسیله امرا کامکار بشرف
بساط بوسی حضرت اعلی سرافراز کشت و چون رایت نصرت شعار بابرقوه رسید مهذب کمر خدمتکاری بر میان
جان بسته حسب المقدور بترتیب تغز و ساوری قیام نمود باندازه قدرت و مکنت خویش پیشکشهای لایق
کشیده عاطفت پادشاهانه شامل حال او کشت ابرقوه را باو مسلم داشت و یرلیغ داد حضرت صاحبقرانی از آنجا بتعجیل
براه اصفهان و تفت بولایت رهان کشت **بیت** همی رفت منزل بمنزل رهان ❁ سعادت قرین و ظفر هم عنان ❁
ز کرد سپاهش هوا شد کشادم ❁ یک حال روز و شب و صبح و شام ❁ جهان تاب از روز پیدا نبود ❁ تو کفتی همه روز شبها بنود ❁
و چون اوائل توجه رایت نصرت شعار بماوراء النهر رسیده دشمنان را پای قرار بجای نماند طریق فرار اختیار نمودند و
بعضی بخارا [illegible] رفتند و جماعتی راه دشت قبچاق پیش گرفتند و رایت فتح آیات از جیحون گذشته بدار السلطنه
سمرقند نزول فرمود خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عثمان بادر با دیگر امرا در عقب مخالفان روان کردانید و ایشان
برحسب فرموده شب و روز [illegible] راندند تا موضع [illegible] یکاشی کردند و بسیاری از مخالفان را بتیغ انتقام کشتند و مظفر
و منصور بپایه سریر اعلی معاودت نمودند **گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحبقران امرا را که در ماوراء**
النهر کذاشته بود چون بدار الملک قرین حضرت صاحبقران از فر دولت قاهره و اقبال آن مؤید کیتی
ستان در هر زمان و مکان عنان شکستن دشمنان و برانداختن مخالفان عادت بود صورت [illegible] در معرکه جنگ چکلک
لشکر توقف نمود و خانرا اندک غلبه دست داده بخاطر همایون بغایت کران آمد و با احضار امرا که دران جنگ حاضر بودند فرمان
داد و ایشان بمعرفت برسیده ماز کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نمود ❁ **بیت** بفرمود تا هر که روز نبرد ❁
بمیدان چو مردان نه نکنیخت کرد ❁ چو زن معجرش بر سر انداختند ❁ پیاده بشهر سیر تاختند ❁ و کرکه زیبا مردمی کرده بود ❁
و را بیجو مردان نوازش نمود ❁ برات خواجه کوکلتاش که بشرایط مردی و مردانکی چنانکه عادت و شیمه دلاوران عساکر
منصور است دران معرکه اهمال کرده بود بحسب فرمان کرفته و ریش تراشیده مواخذت عظیم کردند و کتاب واسعه
و معجر بر سر نهادند و کوچه [illegible] که براسم شجاعت و جلادت قیام نموده در پیاپی [illegible] رفته بود و پاسیز [illegible] برده موضع
تجالبه بر کناره خجند برسر [illegible] انکا توراجی شبیخون برده بود و امیران خجند و آن نواحی از دست آن کفار
خلاص داده بوطنهای خویش فرستاده بود او را بسیورغال فرهنده و مزید عنایت و تربیت مخصوص کردانید حکم
ترخانی ارزانی داشت و پایه قدر امیرزاده عمر شیخ که در [illegible] اظهار آثار جلادت و اقتدار دید چنان نموده از میامن حسن
رای و عاطفت پادشاهانه از اوج عیوق بر گذشت **گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران بجانب خوارزم نوبت سیم**

در سال الوئیل مطابق سنه تسعین وسبعمایه حضرت صاحب قران بعون وتایید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم
معطوف داشت در موضع آکری بار نزول فرمود و کنجه اغلن و تومن قتلغ اغلن بصوب خوارزم معطوف داشته که از
توقتمش خان رو کردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ علی بهادر و شیخ تمور بهادر بسم منغلای از
پیش روان ساخت وایشان از شهر بغداد که عبره بود نزد عید خواجه را بقراولی فرستادند و او بر مرکب جلادت سوار گشته
روان شد و از کلیه بابان الیغمش اغلن شخصی را گرفته باورد و کیفیت حال مخالفان از و تفحص واستفسار نموده
او را پیش صاحب قران کامکار فرستادند و چون آنحضرت خبر شمار از و باز دانست از آنجا روان شده بجوی جدید
رسید و چون از آنجا بسعادت واقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد و خبر آورد که الیغمش اغلن و سلیمان
صوفی سر بر سر برخان روان اختیار کرده خوارزم را گذاشته و گریخته روی گریز بصوب توقتمش خان نهادند
حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر و ایکو تمور و سونجک
بهادر را در عقب ایشان بیلغار روان فرمود ایشان بحسب فرمان از راه قم کند دو فرسنگ شدند و از برق سرعت
سیر استعانت کرده بمخالفان رسیدند و بسیاری از ایشان بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمت نامحصور مظفر
و منصور مراجعت نمودند بعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران چند روزی در خوارزم توقف نموده یرلیغ
لازم الاتباع نفاذ یافت تا تمام اهالی و سکان شهر و ولایت را خارکوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر
خوارزم بیکبارگی ویران ساخته جو کاشتند و تخم بذرکاری انجا مخالفان در کشته زانروی باکی ایشان زیرا بودند
بالکل آوارگی لشکر و نهالک خرابی دیار کشور را آوردند بیت چو آمد بخوارزم صاحب قران . کریزان شد دشمن اندر جهان
مسخر شد آن مملکت بی درنگ . بنقل از یادی آن امر کرده . وچون شغل اهتمام حضرت صاحب قران که از جانب توی باکی
مخالفان اشتغال یافته بود بعد از سوختن خرمن شوکت و مکنت ایشان تسکین پذیرفت رایت نصرت شعار
معطوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت واقبال مستقر سریر سلطنت وجلالت دولت
فرمود و حقیقت آنکه اصل جبلت آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت پروری بود و جهت همت عالی نهمت تعمیر
بلاد و ترفیه عباد و ابقاء آثار قهر خرابی احیانا از عسکر گردون مآثر صدور می یافت جهت ضرورت جهانگیری
می بود و مصالح کشورگشایی که بی سیاست و القاء رعب میسر نیگردد لاجرم چون مدت سه سال از تخریب
خوارزم بگذشت رحمت پادشاهانه در اواخر سنه ثلث وتسعین وسبعمایه هنگام مراجعت از دشت قبچاق
موسیکه بوختکی و قوچین را بفرستاد که خوارزم را بحال عمارت آورده و از محله قاآن که جنگیزخان هنگام

قسمت

قسمت ممالک بفرزندان از باکات وخیول داخل الوس جغتای خان کرده بود حصار کشیده و آبادان ساخت
والحالة هذه معمورة خوارزم اینست ذکر احوالی که در اثنای یورش بجانب خوارزم روی نمود
چون حضرت صاحب قران عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب خوارزم معطوف داشت قرین تاییدات آسمانی
روان شد ابوالفتح برادر کوچک محمد که از آستان دولت آشیان روی گردان شده بگریخت و شبگیر کرده خود را در
جولا انداخت و چون لالم بهادر از آن حال آگاه گشت او را تکامشی در راه اسب لشکریان سکفت و بشتاب میرفت
تا در موضع حصار کتاب رسید و او در پای درخت طاق خسپیده بود و چون از موجب کفران نعمت و عیب آن
حرکت نابسندیده سراسیمه در جواب گفت با لازم میکرد یاغی شده کسی را بطلب من فرستاده بود و من بآن واسطه
فرار اختیار کرده پیش او می رفتم لالم بهادر او را گرفته وبسته سوار گردانید و از آنجا باز گردید در بخارا با امیرزاده
عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه باز راند شاهزاده چون از ان حال آگاه شد در زمان جریده او را
پیش حضرت صاحب قران فرستاده وبتعجیل متوجه سمرقند شد و چون بانجا رسید و از حقیقت امر استکشاف نمود
محمد بیک با وجود آنکه شرف قرابت و سعادت مصاهرت حضرت صاحب قرانی یافته بود چه مهد اعلی سلطان بخت
بیکم در حباله داشت و از تربیت آنحضرت ولایت ختلان و ایل آن نواحی در تحت فرمان او بود بحکم ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی نشوه غرور شوکت و حشمت راه سعادت وصواب اندیشه بصیرت او پوشانیده بود و او
محال اندیشه تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود و اگرچه خود بزبان نمیراند بیت مکن آنکه هرگز نگوید کسی
این سخن تو هیهات و بس . باد ای رسانید سایقه شقاوت دامن گیر آمده عزم مخالفت جزم کرده بود و با
لشکر که بسمرقند رسیده بود یاغی شده و از آنجا باز گشته و چون از تمامه گذشته بودند لشکریان ختلان در ولایت
ترمد دست بیباکی بغارت بر آورده بودند و نفس شهر ... تاش برا حاجی صوفی برادر امیر آقبوغا را معلم
انجا بود محافظت نموده کوچ بند کرده از آسیب تعرض آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر شیخ را چون
کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت نموده در یلغر پیغاج نزول فرموده و لشکر را جمع کرده از عقب
میرک روان شد و او قوم خود را گرد آوری کرده و به یدادخانه از ملک بلاس و اقتومر بهادر که از گماشتگان
حضرت صاحب قرانی بودند در حصار غارتیده و اموال ایشان تصرف نموده و زرادخانه خاص که در انجا بود گشاده
و مجموع اسلحه و آلات جنگ به انذال و اوباش بخش کرده و اسب و جامه داده و حشری بی طایل با ذخیره باطل
نام آورده و کمر مخالفت بر میان طغیان بسته مقاومت وجدال را آماده گشته بیت

با سباب شوکت جنان تیره کشت ٭ که خورشید در چشم او ذره کشت ٭ غافل از آنکه صرصری را در معرض تاثیر ملک
قدیم همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سحره فرعون در مقابل عصاء کلیم لاجرم چون امیرزاده امیر عمر شیخ
بنزدیک رسید مصدوقه فاذا هی تلقف ما یافکون بظهور پیوست و عنایت ربک الاعلی تجلی در آمد و از
قوت دولت حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان ما لا نم فرو کسست استکبار که از باد غرور و پندار بالا کرفته
بود شکسته و خاکسار از آب وخش از لاش کیرک کذشته جانب ختلان کریخت شاهزاده بتعجیل تمام در عقب
او روان شد و انحصار براه تیزکینی قیجعای شتافته بکنار آب وخش رسید و بشناه از آب بکذشت و هر که روی از
دولت برتافته را بصورت حمایت شاه جلال الدین آورده بدرجه [illegible] واقف بود و چون صاحب قران کیتی ستان را بیت
عزیزی که هر کز درش سر بتافت ٭ بهر در که شد هیچ عزت نیافت ٭ تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیز کرده
بود هر که کفران نعمت کرده سزای خود ادبار جز خواری و نکونساری نیافت هر آینه شاه جلال الدین دست
بستیزه امیر میرکه بان پناه داد و او را بقتلو راه باز نداد چه یقین دانست که نهال حمایت و رعایت پیر ولایان بر کشته روزگار
جز نکبت و ادبار ثمره بار نیاورده و مشده من قال بیت بفرکن من روانش باد پر نور ٭ مرا پند بندی داد مشهور ٭
که ادبی دولتان بکریز چون تیر ٭ وطن در کوی صاحب دولتان کیر ٭ و چون میرکه خایب و خاسر از در دروازه باز
کشت پشت بر کیانش لازم بود دست از و باز داشتند سر خود کرفتند و چون لشکر منصور هر کوه و دشت
ان [illegible] وجب و چش در طلب او بسیار بشتافتند و از و خبری نیافتند امیرزاده عمر شیخ در ختلان در موضع
تیجعای در آقسرای که قصر میرکه بود نزول فرموده منتظر میبود که دولت روز افزون چه لطیفه بر انکیزد تا خار آن
دغدغه یکبار از شارع اقبال بر خیزد بیت کسی کار کلی بخدا نان کذاشت ٭ از اقبال صاحب قران کشت راست
اتفاقا عثمان برادر عباس [illegible] که به سمرقند میرفت و از عقبه بوتاق کذشته بر چشمه رسید و پی اسبان دید
که از جاده بیرون رفته بود بعون و عنایت ربانی که پیوسته شامل احوال حضرت صاحب قران بود در خاطر او انداخت
که پی اسبان کرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران روان شود و چون از چند پشته بکذشت محمد میرکه دید که با چهار نوکر
نشسته بودند و اسبان را بعلف رها کرده بودند فی الحال اطراف و جوانب او فرو کرفتند و عثمان عباس تاخته تخت
اسبان را که رها کرده بودند بدست آورد و بعد از آن ایشان را محکم کرفته در بند کشید و خبر با امیرزاده عمر شیخ فرستاد
و او را مصحوب خود کرد و از آنجا باز کشت و متوجه شاهزاده شد او را ایلشد و او را دو سه روز در اثناء راه بنا بر
اشارتی که از آن شاهزاده رسید یاساق رسانید و ابو الفتح برادرش در سمرقند همان شربت چشانیده روان

عالم



عالم غیرت را دکرش کشت که عاقبت غدر و حیث و جزای کفران نعمت عذاب الیم ع الا العز التحرز من الکفر النعم
و بعد از فراغ این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب سمرقند آورده و در آنجا بسعادت بساطبوس
حضرت صاحب قران مستسعد کشت و در همان وقت که محمد میرکه یاغی شد و از سمرقند باز کشت امیر جهانشاه
برحسب فرمان با تمامی لشکر بولدای و طایجان و ابردیان قندز متوجه معسکر همایون شده بود و چون بیلخ
رسید ایبادکار برلاس با مجموع لشکر بلخ و آن نواحی به ایشان پیوسته باتفاق برفتند در اثناء راه ایلی بولدای
یاغی شده باز کشتند امیر جهانشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت که و خواجه یوسف بن اولجایتو
و جنید برادرزاده بولدای و از لشکر بلخ پیر علی تاز را با خود همراه ساخته باز کردیدند و در عقب بولدایان
به تعجیل روان شدند و شبکیر کرده در بغلان بایشان رسیدند کوچ خانه آن برکشتکان را غارت کردند و در
اثنا امیر جهانشاه خبر رسید که میرکه یاغی شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار شادمان امیر جهانشاه
با نصرت پناه را ترتیب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جهت ضبط لشکر خود بارهنک رفت و پیر علی تاز بجانب
بلخ شد تا لشکری که در آنجا مانده بیاورد و مقرر کردند که در کنار آب جیحون بهم رسند و چون امیر جهانشاه بکنار
آب رسید یالغیتند با تمامی لشکر بشناه از آب بکذشت و هم اینجا توقف کرد و چون شب در آمد جنید بولدایی و برادرش
بایزید و علی اکبر با تمامی لشکر خود یاغی شده شبیخون آوردند و ایشان سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه
شصت مرد بیش نمانده بود با استظهار دولت غرایب آثار صاحب قران کامکار هیچکونه تزلزل و اضطراب بخود راه
نداده دست توکل بحبل خدای عز و جل کرده دل بر آب آورده و سپر حادثه را در روی کشیده پای
در مقابله مخالفان مشغول شدند از آنجا شد تیر از طرفین هوا را معرکه در آن تیره شب پر شهاب شد و از نهیب شمشیر
دشمنان جان بهادران در تنم آنانی سراسیمه کشته در اضطراب افتاد بیت تیغ چون وسوسه عشق در افتاد بدل
تیر چون شعشعه نور در آمد به بصر ٭ کرز با سنک شد و تارک کردان سندان ٭ دشت آورده شد کار که آهنکر ٭
در آن حال خواجه یوسف نوکری را از بالای آب بنباج در آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلادت
پای ثبات می باید فشرد که اینک ما جنکرا آماده کشته بمعاودت و مظاهرت شما میرسیم لشکر حضرت شان که در مقابل
دشمنان چون سکندر پای قرار استوار داشته بودند داد مردی و مردانکی از وصول این خبر پشت استظهار و بازوی
اقتدار قوی کشت و خواجه یوسف و پیر علی تاز با صد مرد مکمل در آن شب بشتاب از آب کذشته برسیدند و باتفاق
حمله کرده کوشش مردانه نمودند و چون صبح صادق از افق آسمان سر برزد صبح فیروزی و ظفر از مطلع اقبال

صاحب قرانی دیدن گرفت و لشکر دشمن با آن کثرت که در مقابل هر تغری چند نفر بوده بدشت هزیمت نهاده
دو بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف قتلان گریختند و مصدوقه إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتَيْنِ بالغ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور تکامشی کرده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهانشاه
با سپاه نصرت پناه در قندز بنشست و ایلچی و قیدو بر ادای از عقبهای هندو کش گذشته بکابل رفتند ابو سعید
چون چون یاغی گری ایشان بشنود خبث طینت بر آن داشت که با وجود سابق عنایت که از حضرت صاحب قرانی شامل
او بوده بود کفران نعمت روا داشته یاغی شد و عجب اتفاق آقبوغا بود که دشمن ابو سعید بود حضرت صاحبقرانی
او را بند کرده بغولستان و طرف اغطای فرستاده بود در بین راه از آنجا گریخته می آمد و او را در راه گرفته و بان
بند کرده پایه سریر اعلی آوردند و بخدمت رسیدن و چون یاغی شدن ابو سعید بسامع علیه حضرت صاحب قران رسید
بوده او را عنایت فرموده فرمان داد که بند برداشتند و ایلچی و الوس پسر را بدو ارزانی داشت پیش امیر جهانشاه
فرستاد و چون صاحب قران کامکار از خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نموده رمضان خواجه
و دیگر بهادران ما با چند قوشون از عساکر گردون مآثر بمعاونت امیر جهانشاه روان کردانید و او را فرمان داد
که هرجا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند بحسب فرموده امیر جهانشاه و خواجه یوسف از قندز و بغلان
در عقب مخالفان روان شدند و از هندو کش و کابل گذشته در موضع لغمان به جنید و ابو سعید رسیدند
و ایلچی و الوس او را غارت کرده باز کردانیدند و ایلچی از صدمه قهر ایشان بجان خلاص یافته به سند گریخت و چون امیر
آقبوغا از آن حال آگاهی یافت از هرات بدی قصد ایشان نهاد و امیر سیفل قندهاری لشکر انجا جمع آورده در راه
با امیر آقبوغا پیوست و باتفاق از عقبها گذشته بان سرکشتگان دور برگشته رسیدند و راه بر ایشان بستند بیت
کوهی بقصد دشمن صاحب قران بلا ۰ می رفت از زمین و همی باره از هوا ۰ ایشان از بیم جان بسلاح جنگ مشغول شدند
و بعد از آنکه بسیاری کشته شدند و از کرجی که با ایشان آمده بود عرضه غارت و تاراج گشت و جنید و بایزید
و ابو سعید بهزار مشقت سر بدر برده بجانب هندوستان بدلهی رفتند و عساکر منصوره قرین سلامت و غنیمت
موفور بمواضع خود باز گشتند بیت سپاه خسرو صاحب قران بنده نواز ۰ بهرجا که رود با غنیمت آید باز ۰ و در آن
ایام که رایات نصرت شعار متوجه خوارزم سیورغتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشت و بعد از چند روز شنقار شده
بجوار رحمت حق پیوست و نعش او را از آنجا نقل کرده و در جلگای کش بمزع یک تریتان یغاج در گنبدی که از
مستحدثات او بوده دفن کردند نور الله غفرانه و در آن وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فارغ یافت

در پایتخت دار السلطنت سمرقند معاودت فرموده و آن خطه فردوس آیین از فر قدوم همایون نشان غیرت نگارستان
آیین گشته سلطان محمود پسر سیورغتمش خان را بجای پدر مقرر کردانید و رای عالم آرایش برتو عطوف
و اشفاق بر حال اولاد و اعقاب انداخته فرموده حضرت رسالت پناه ختمی ماب حیث قال صلی الله علیه و سلم تناکحوا
تکثروا توالدوا و همت عالی نهمت ساخته تماشاکنان کامکار جهت ترتیب طویهای بزرگ بپای سعی
و اجتهاد بر خاسته و اهالی مملکت دست برد و شادمانی بجمیع شهر بر گشادند و آیینها بستند و آراسته
و در باغ بهشت که نامش از محاسن صفات نشان میدهد و شاهد صفایش مطلقا مرام دستی پیان بیکنار
برده و خرگاه زرافشان بشعشعه زمین و رفعت آسمان بزدند و برافراختند و آن را بفرشهای ملون و بساطهای
ملمع و هرگونه تکلف و تجمل از غرر و درر و زواهر و جواهر مزین و مرصع ساختند و حضرت صاحب قران
امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با ذرش و امیرزاده شاهرخ را باکرایم جلایل جوار از داد بطریق شرع
مطهر عقد بسته در باغ بهشت بتاریخ سنه تسعین و سبعمایه داماد کرد بیت حبذا عقدی که عقد ملک داد از انتظام ۰
حبذا عقدی کز و شد رونق عالم تمام ۰ تا در آن بزم همایون گوهر افشانی کند آسمان از بدر او قطع برجوامر
داشت جام و بعد از اتمام این مهام صاحب قران گردون غلام لشکر بهرام انتقام را بالجازت انصراف داد و امیرزاده
میرانشاه بخراسان رفت و امیرزاده عمر شیخ باندکان و حضرت صاحب قران آن زمستان در شهر سمرقند با تالی کار را
بگذرانید و خیرات بمستحقان رسانید گفتار در نهضت همایون صاحب قران بجنگ توقتمش خان و ملوک اطراف
بنی رنگک دیان چون توقتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم بر پیشانی ادبار و خذلان
او رقم زده بود بر آن داشت که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده بر کفران نعمت
اقدام نمود از تمام الوس جوجی که از یامن تقویت و تمشیت آنحضرت با درسیده بود لشکری گران جمع آورد بیت
ز روس و چرکس و بلغار و قپچاق ۰ ز قرم با کفه و آلات و آلاق ۰ همان از باشقرد و از کرم ۰ سپاهی بی کران آمد فراهم ۰
و با چنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون بتاریخ سنه تسعین و سبعمایه موافق
توشقان ییل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد چون آنحضرت برین حال اطلاع یافت با لشکر سمرقند و کش از
مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده و ساغرج را مخیم نزول همایون ساخت و تواجیان را بجهت جمع و احضار عساکر
نصرت شعار باطراف و اقطار ممالک کردانید و عجب اتفاق آن سال شدت برودت هوا بمرتبه بوده که آسمان هوا را
بنشت سنجاب برده و شاخ افق کشیده بود و زمین پوستین قاقم بر پشیده بیت ز برف گشته زمین همچو صفحه کافور ۰

سوار غایت سرایجان نموداشت • که بره خاصیت از طبع مردم محروس • در آن حال آمد که منغلای لشکر توقتمش
خان ایلیغمش اغلن با سپاهی گران از آب خجند گذشته در نزدیکی اجیک نذ نوق نشسته است حضرت صاحبقران
فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بسر ایشان رود امرا زینهار نا نوز زده مبالغه نمودند که چندان توقف می باید نمود
که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام عیار ننمود و ان تبعد فی التاخیر
آفات احتیاجات واجب شمرد اشارت نظم از امروز کاری بفردا ممان • چه دانی که فردا چه گردد زمان •
امضاء عزیمت را صواب داشت و دست توکل در حبل متین تایید صمدانی زده است استوار کرده جمع شده لشکر
را پایند و باجود آنکه در تمام راه تا سینه اسب برف بوده با جیحامکیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده بیت
روان شد با اقبال فتح و ظفر • سعادت بر پیش رامبر • سعود فلک نصرتش را عنان • چو مه فلک پیش خرمن خان •
و امیرزاده عمرشیخ از انکلان لشکر ایجار تب داشت و از کنار آب خجند شاه بوک همایون پیوست صاحب قران
گیتی ستان کوبخا اغلن و قوبر قتلغ و شیخ علی بهادر را با جیبی سپاه روانه ساخت تا راه گریز بر دشمنان ببندند
روز دیگر وقت طلوع آفتاب با همه رایات نصرت انتساب از بالای تل ابار بر آن یاغی رسیدند و صورت
انداخت جنگ در پیوست بیت بر از نالهٔ کوس شد مغز میغ • بر از آب شنجرف شد جان تیغ • و آن آداب خروش سواران
و ولهٔ دست سواران ذکار • و چون آتش حرب از باد حمله دلاوران اشتعال یافت نسیم فتح از مهب اقبال
حضرت صاحب قران وزیدن گرفت و مخالفان هزیمت نموده رو بگریز نهادند و بسیاری از ایشان در زیر دست
و پای اجل را سپر گشته نیست شدند و بعضی از بیم تیغ آتش بار خود را در آب خجند انداختند خاک وجود شان بباد
فنا بر رفت ما آنها که از قتل خلاص یافته بصوب گریز می شتافتند لشکر منصور که پشت سر رفته بودند تا راه بر یاغی بگیرند
از پیش ایشان در آمدند و سپاه ظفرپناه از عقب روانشده ایشان را شکار وار از اطراف و جوانب در میان گرفتند
و بزخم تیر و سنان و شمشیر گرزگران دمار از روزگار ایشان برآوردند و عنان حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند
و اهیم دی چیچی بخشی را دستگیر کرده خواست که سرا نرا جدا کنند و او بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش
حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت احوال اوضاع توقتمش خان را استکشاف نمود و او را خلعت عفو پوشانید
مجامد داده بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانیدند و بعز ملازمت موکب همایون سرافراز گشت مصراع
آزاد بندهٔ که در رکاب او • و از آن موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمودند در ماه صفر سنهٔ احدی وتسعین
وسبعمایه در آقلدق و شاه آمد و ایغاق قف نمود و چون از مقدم طلیعهٔ لشکر بهار سپاه تابکار را بشت بزینت داد

و عساکر

و عساکر بهجت آیین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف صحاری و بساتین در حرکت آمدند بیت
سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت • و اطراف جویبار سپاه چمن گرفت • لشکر ظفر جناب از اطراف و جوانب
برسیدند امیرزاده میرانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد و لشکر بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان
و حصار و دیگر بلاد و امصار بعسکر عالی پیوستند بیت از آوازه انبان و کرد سپاه • زخورشید تابنده روشن زراه •
جان شد زگرد سواران جهان • که خورشید شد گفتی اندر نهان • حضرت صاحب قران گیتی ستان فرمان داد که امیرزاده
عمرشیخ و امیر حاجی سیف الدین و ایکو تمور بروند و آب خجند از کشتیها عبور ببست سازند ایشان با امتثال امر
مبادرت نموده برفتند و در جند موضع پل ببستند و خبر بحضرت صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول
سنهٔ احدی و تسعین و سبعمایه موافق بیلان ییل از انجا کوچ کرده در ضمان امن و تایید ملکوتیان روانشد و چون بکنار
آب رسید با فرزندان کامکار و تمام لشکر نامدار از آن پلها از آب بگذشت و قوبر قتلغ اغلن و سونجک بهادر و
عثمان بهادر برسم منغلای تعیین فرمود و چون ایشان بحسب فرمان روان شدند قراولان از پیش بفرستادند و فرستادگان
قراولان دشمن را دیده باز گردیدند و خبر آوردند سایشند امرا با لشکر کمین کرده خود را بدشمن ننمودند مخالفان چون کسی
ندیدند و شب در آمد از قراولت چون بعشرت خویش مشغول شدند غافل از آن معنی که بیت بیاید غنود ز چنان بی خبر
که ناگاه سیلی در آید بسر • لشکر ظفر شعار وقت پنداز سوار شده بر ایشان شبیخون زدند بیت
شب تیره رفتند کند آوران • چو شیر ژیان بر سر دشمنان • بگرز و سنان و بشمشیر تیز • برآوردند از جان دشمن نفیر •
در آن شب دلیران نصرت شعار • بکشتند از ایشان فزون از شمار • و چون چشم لشکر یاغی بقتال آوردند اندکی که خود جمع
بصد مشقت از آن ورطه سر بدر برده روی بگریز نهادند و از آب عبور کرده بتوقتمش خان رسیدند و لشکر
او صبرانرا محاصره کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صبران بسی را غارت نموده در آن صحرا نشسته بود و
چون او بران وصول سپاه منصور آگاهی داده شد و سپاه هرکه این خبر شنید از شکوه دولت حضرت صاحب قران
پای ثبات و قرارش بلغزید خوف و هراس برایشان استیلا یافت لشکری با آن کثرت سرا و بسیاری اهبت و استعداد
بیجه آوازه انهزام فرو ریخت و هر کس بدست اضطراب در دامن فرار آویخت و بی توقف منهزم شد کالجراد المنتشر
متفرق و پراکنده شدند بیت از آوازه شاه صاحب قران • فرو ریخت از هم سپاه کلان • ندیدند کس از دور گرد سواران
گزیدند یکسر طریق فرار • از ینها باشد بزه لبیب • از اقبال صاحب قرانی غریب • صاحب قران گیتی ستان چون •
از انهزام مخالفان آگاهی یافت امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاد و بنفس مبارک ایلغار فرمود

در عقب دشمنان روان شد و خواجه شیخ قوچین و بولاق قوچین و قزاقاق بهادر و امثاله و دولتشاه حاجی باجلو
مردکینه دولاب بزبان کیری از پیش بفرستاد و ایشان در موضع سادق ازن بقراول دشمن که از عقب ایستاده
بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و چون بهادران نصرت قرین
مظفر و منصور باز گشتند در پایان بعقب در خان که با صد خانه وار نشسته بود در جا خوردند و با ایشان نیز داد
مردی و پیکار داده شکوه نیروی دولت قاهره قشقه در خان که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و ما باقی م
و کل و دمر بغتة و غلبه را در بموضع اقشوا بجکه بیلاون رسانیدند صاحب قران بدولت و اقبال از آن موضع نهضت
فرموده براه اورنک جقل انجو گذشته بموضع پلن وارانجاد ما نشه از ساریق اوزن و کوچین گذشته بالک
قوشون نزول فرموده بعون الله و توفیقه گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران بمغولستان لشکری بسر
حضر خواجه اغلن و انکا توره در موضع آلک قوشون خبر آمد که ملوک سربداری حاجی بیک جونی غربانی و تمام لشکر
کلات و طوس یاغی شدند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه با طغاه نایرۀ آن فتنه روان داد شاهزاده بر حسب فرموده
با لشکر نصرت شعار خود باز گردیده به تعجیل تمام شب و روز دوانیده بسمرقند آمد و چون مأمور بود بقطع ماده فساد
ممالک خراسان ملک محمد بن ملک غیاث الدین پیر و پیرزین العابدین محمود که در بخارا بودند شربت فنا چشانیدند و از
دار نسل کرت کس نماند و شاهزاده جوانبخت از آنجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک
سربداری با قوچی از لشکر فدایی وار پیش آمدند و از سر جان گذشته بر سر لشکر شاهزاده حمله آوردند و جنگی
عظیم در پیوست عساکر منصوره جوانغار و برانغار پیش آمده ایشان را شکار وار در میان گرفتند و نجم
پیکان خاره گذار چشم آن اشرار را نوک بخاک هلاک فرو انداختند و ملوک شکسته و خاکسار بشتافت بیابانیم جانی
بکنار انداخت و باجوقی از بناه پشت زخم دار بدی فرار بصوب عراق آورده و امیر آقبوغا نیز که از هرات متوجه
دفع آن آشوب گشته بود طوس را بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجی بیک برادر کوچک متوجه علی بیک جونی غربانی
که بجهت متوجه عراق شد و چون بسبزوار رسید سادات هزار کری او را گرفته باز فرستاد و بر تیغ سیاست سپری
شد و چون شاهزاده شاد ایله مخالفان عصیان و دنیا را معتبر و محذور که این عرصه مملکت از خبث وجود
ایشان پاک ساخت بستعی بر جلادت خویش فرموده بیت درختیست عصیان صاحب قران
که بارش هلاکت مبیغ روان ۰ کسی کارد آن بیخ نکبت نشین ۰ که روی نکوئی نبیند دگر ۰ و عزم حضرت صاحب قران گیتی
ستان بر قرار جزم بود که بمغولستان در عقب تغتمش خان رود نوینان و امرا اتفاق نموده زانو زدند

وبزبان

وبزبان اخلاص و دولتخواهی عرضه داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر خواجه اغلن بسر
تغلق تیمور خان و انکا توره توجه نماییم و ایشان را گوشمالی بسزا داده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه جلادت و خصومت
بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ از آن مهم روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران محض
ایشان بسمع رضا اصغا فرمود و من الله التوفیق و المستعان گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان
بسر خضر خواجه اغلن نوبت پنجم در حین سال سنه احدی و تسعین و سبعمایه حضرت صاحب قران گیتی ستان نهضت
بجانب مغولستان مصمم فرموده از موضع آلک قوشون مراجعت نموده براه بوریی تاشی با لشکر خرم و خشم
روان شد و از قوبالیک قوق گذشته بعقبه اورتاق براندو اسبان لشکریان بغایت لاغر بوده و از هر ده سوار
سه سوار را بسمرقند باز گردانیدند و اسبان ایشان را بهفت نفر دیگر قسمت فرموده و لشکر را و اسباب ساخته بسعادت
و اقبال روان شد و چون بایقت سو رسیدند آب نبوده و سپاه از بی آبی در زحمت بوده و سر دو نجا چاهها
کنده آب حاصل میکردند و دیر میشد ناگاه از رشحات فیض الهی در پایان در فصل تموز بر سبیل برف و یخ
بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان با اسبان و چهار پایان همه سیراب گشتند و بادای شکر باری تعالی و تقدس
قیام نموده روان شدند و چون بموضع اوتلغ رسیدند بر حسب فرموده شکار انداختند و صحرا بغرالی آلتن
خرگوش بسیار صید کردند و هیچ فربه بود بر داشتند و آنچه لاغر بود بگذاشتند و در صحرای اوز جلیغ بموضع
چار ابغر رسیده نزول فرمودند و از سپاه انکا توره اولن بوغا و آینه جک با هزار سوار آمده در آن صحرا بطلب قیلد
بر بنی میگشتند یرک ابجی و پیر علی تاز قراول دست راست لشکر منصور بوده و با ایشان خورده دست
جلادت و اقتدار بجنگ و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت بر هزیمت نموده و دیگر نبار اند لشکر ظفر قرین
شخصی از ایشان را دستگیر کرده پایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال از ذو استفسار نموده معلوم شد که انکا
او زو نکیار نشسته است حضرت صاحب قران در زمان شیخ علی بهادر و ایکو تیمور باجی اتار را بایلغار روانه
آن جانب گردانید و فرمان داد که بتعجیل تمام راند سعی نمایند تا بموضع اوزنکیار بانکا توره رسند و زمره
که در آن راه اصلا آتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با چابک کرده دون آن شبگیر کرده
بعون ذو الجلال بر سبیل استعجال در عقب ایشان رواکشت رجونه دور شد بطلیعه پیوست که بهجر چی راه
غلط کرده بجانبی دیگر افتاده اند آن روز براه قیان قاری بتعجیل تمام راند و شب هنگام بکوکسالی نزول آمدند و
دیگر باره یافته برای آکونه رسیدند و چون در ایغان زولکره ند صاحب قران گیتی ستان با پادشاهزادگان و نوینان

وامرا مشورت نمودند که چون ما دو روز راه غلط کرده‌ایم شاید که دشمنان خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست
که از دو طرف متوجه ایشان شویم بنابرین امیرزاده عمرشیخ با بعضی لشکر و الکرد اینده و امیر جلال الدین برادر امیر حمید
را قاغرچی ایشان ساخت و بنفس مبارک با باقی سپاه براه اشارد شبا ورتو قوزی مراغ و قوزاغن بو بورالاغی
گذشت بموضع قاعوجور برآمد و امیرزاده عمرشیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده میرفتند و هرجا که با قوم
دشمن دوچار میخوردند جنگ کرده بعضی را مقهور و منکوب میکردانیدند تا در موضع قوباق بالنکاتو را رسیدند
و از طرفین سورن انداختند بیت دلیران و شیران دشمن شکار · برآورده خشم آتش کارزار · زخون گشت بر دامن آسمان
نسیم آب شد زهره روزگار · فرو بسته لبهای مردم زنطق · فرو ماند اعضای مردان زکار · بهادران لشکر نصرت شعار
چون تایید پروردگار بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و ایشان را بشکستند و انکاتو را انکاشی کرده از ولایت
بدر کردند و از آن موضع قبه ریجی بکذرانیدند و غنایم بیشمار بدست آورده بی دختران ما سخاوبی جرکان لاله
عنادا اسیر کرفتند و شاهزاده کامکار بعد از قهر و طرد مخالفان بذکر ... مظفر و منصور با غنایم محصور بسعادت
معاودت فرموده در موضع ... بملازمت حضرت صاحب قرانی فایز شد و چون محقق بود که شیخ علی
بهادر و ایکو تیمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر ایشان نیامده فرمان اعلی نفاذ پیوست که امیرزاده عمرشیخ چون پایه
انجش الدوله رسیدند ناکاه با هشتصد سوار از دشمنان ظلالتان ایشان قرا یان تیمور دوچار خوردند و در آن حال
با شاهزاده بیخبر کسی پیش نبود الا مجموع امرا و بهادران بودند مثل خداداد حسینی و تیمور خواجه و آقبوغا و حاجی
محمود شاه یسوری و پیرحاجی ارلات و امثال ایشان بقوت استظهار برکت لشکر ظفر قرین تایید باقبال صاحب قران ...
توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس با ایشان حمله کردند بیت درایان بی چماری که عدو باشد با
هر یکی از مقابل ایشان صد کس کینه خواه · لشکر صاحب قران دست جلادت برکشاد · دل بتایید الهی بسته و اقبال شاه
تیغ کین را برکشیدند از نیام انتقام · روز روشن گشت بر چشم بداندیشان سیاه · شاهزاده از سر صدق نیت و حسن اعتقاد
در جهاد آن قوم بغی و فساد داد مردی داده دست بردی نمود که ملک بر فلک زبان تحسین کشاده بر شجاعت و جلادت
او آفرین خواندند و پیرحاجی ... از ... شجاعان و کاملان دوران بود بنقد شجاعت را سکه جلادت زده و
چون شیر غرنده در آن دشت کین بسی از مخالفان بی دین را داغ فنا برجبین حیات نهاده تن برزمین انداخت
وجان باسفل السافلین روان انداخت و رفع ... ز الزکین قضا تیری بقتل او رسید و بسعادت شهادت
فایز شد وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ بهره مند گشت مصراع زهی حیات نکونام و مردنی بشهادت

احوال آ

آخر للامرا مطلع وعده إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ اختر سعادت کشتی فتح و فیروزی طلوع نمود و مجاهدان نصرت
قرین بر مخالفان فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهزم کردانیدند و بسیاری را بقتل آورده هرچه داشتند از اموال و چهارپایان
بغارت بردند و کلمای اسب و کوسفندان را با سالم و غانم بعسکر همایون مراجعت کردند بیت بفیروزی صاحب قران دعوت
امیرزاده عمرشیخ و آن کزین سپاه · کشادند بازوی سعی و کشیدند تیغ جهاد · شکسته دشمن بداندیش و کندند بیخ فساد
بسوی اردوی اعلی بصلاح و جلال · مظفر آمدند بامالی غنیمت و مال · و چون صاحب قران گیتی ستان بموضع قرانقوی
جو رسیدند نزول فرمود اموال و غنایم که عسکر کردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نموده
و چند انکه در آن موضع توقف فرمود که اسبان فربه شدند فرمان داد که امیر جهانشاه و اوچ قرا بهادر و دیگر امرا با سپاهی جرار
سوار ایلغار کرده بطرف اردیش روند و چون لشکر ازین جانب آب و بعضی از آن جانب بجست و جوی مخالفان که از کنار
آب روان شدند و بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان کریخته پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب
و غارت دمار از روزگار برآوردند و بدین طریق اسیر بسیار و غنیمت بیشمار جمع آورده مظفر و منصور باز کشته
بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که بحوزه تصرف و ضبط در آمده بود کوچ بتاکرده و امیر
لعل ... طغی بوغا برلاس و تیمور بوغا و دیگر امرا قوشون سپرده روانه سمرقند کردانیدند و ایشان آن جماعت را با اموال
و غنایم بسمرقند رسانیدند حضرت صاحب قران از آنجا کذشته و منازل و مراحل قطع کرده بمحال ایل غو جو رسیده و در سرای
اوردم بچمن معظم نزول فرمود گفتار در قوریلتای فرمودن حضرت صاحبقران و فرستادن لشکر باطراف
و جوانب مغولستان باستیصال ... حضرت صاحب قران گیتی ستان که شعر له همم لا منتهی لکبارها · وهمته الصغری اجل من الدهر
هر مقصد که وجهت عالی ساختی و سایه التفات بر آن انداختی تا بالکل طرف مرام و چهره حصول آن ذی خاطر مبارک
از آن برداختی در بنابرین ... حقیقت بالکه سپاه نصرت پناه ... بر دشمنان ظفر یافته بودند و ایشان را مغلوب
و منکوب کردانیده چنانچه بتفصیل کذارش پذیرفت باز در باب استیصال او ... با شاهزادکان و نویان مشورت
نموده و فرمان شد که عسکر کردون مآثر فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع اراضی و صحاری آن نظر کرده محل
حرکت و سکون آن قوم جهات احاطه نمودند هر جا که از ایشان نشان یابند استکندار کنند و بموجب فرمان واجب الاذعان
مجموع تغرچیان و قلاوزان جمع آورده ... تحقیق کرده ثبت کردانیدند و شاهزادکان و امرا قسمت کرده مقرر شد
که هر طایفه با تغرچی معین از راه مخصوص متوجه قلع و قمع مخالفان شوند و جمیع که از بیم تیغ جان ستان ایشان از هرکوشه
بیرون رفته اند همه را بدست آورند و مجموع در موضع یلدوز جمع آیند از آن جمله امیرزاده عمرشیخ با لشکر از کان تغرچی ایشان

برهان اغلن و پیان تیمور بس یکجک جته بحسب فرمان برایی که مقرر شده بود روان گشتند و اطراف و جوانب را تاخت
کرده هرجا که دشمنان می یافت بقتل و غارت کار می ساختند و از عقبه دوبین اندور گذشته بقبضه قراخواجه رسیدند
و مسافت میان سمرقند و قراخواجه مسافت سه ماهه راه کاروانست و فوجی دیگر امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر را با هزار
سوار آراسته نوکستقور را غرجی ساخته از راهی که تعیین رفته بود روانه شدند و از قارات و شوره و علوق گذشته
هرجا که یاغی رسیدند بکشتند و بغارتیدند و فوجی دیگر عثمان عباس با بیست هزار مرد تیغ گذار امیر جلال حمید
غرجی شده براه سیغرغان سو و عولغان لیغ و کوکیاد بشتافتند و هرچه دیدند هرکرا دیدند و فوجی دیگر خداداد
حسینی و جنس بهادر با بیست هزار برخاشجوی جلادت آثار قادرنغو را غرجی ساخته از راه ارجکو روانه شدند
و چون بموضع سیغوت رسیدند با قوم بلغاجی بکرلاقی شده جنگی عظیم واقع شد بیت
ز تیغ گشته‌ها مجمع آشنایان • ز تیغ گشته زمین همچو پنجهٔ ببر • ز گرد گردان گردون شده چو زمین • ز خون یلان نامور نشسته بشکل •
ز تیغ کردان چشم بد سکالان کور • ز خون کرده یلان گوش خاکساران کر • و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد
فیروزی از جنوب دولت صاحب قرانی وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار
را مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند و غارت کرده با غنایم بسیار مظفر و کامکار بازگشتند و حضرت صاحبقران
بنفس مبارک با لشکر قول منصور زمرهٔ وکلی روحی باتفاق فتح و ظفر غرجی شده براه الغ فل متوجه نمود و از نیم
معسکر جاوی ایلغار کرده بسیحقان و آن برآمده الوس بولغاجی را که بر آن نکبت باد در عرض صدمهٔ
قهر عساکر گردون مآثر انداخته یکجا در ماده و روزگار پریشان آن بی دینان برآوردند و اموال نامعدود و غنایم نامحصور
بدست مکنت و اقتدار لشکر منصور افتاد و حضرت صاحبقران در تومان توجه بجانب توقتمش خان امیرزاده کا برلاس
و امیر سلیمانشاه و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان در ترکستان گذاشته بود و چون لشکر توقتمش
خان شکست دراز عنان عزیمت از آن صوب مصروف گردانید و بطرف جته معطوف داشت با ایشان کس
فرستاد که شما بمغولستان درآیید و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید بحسب فرمان بمغولستان درآمده قوی بمغانج
را بغز موده حضرت صاحبقران در آن سرحد بگذشتند تا بزراعت اشتغال نمایند و خود بطلب دشمنان روان
گشته و منازل و مراحل قطع کرده از آدوبان بگذشتند و از ایلا عبور نمودند و بتوت کول و چکلیک
رسیده ایل و الوس آن نواحی را غارت کردند و مال و غنیمت بسیار بدست آن سپاه جلادت آثار آمد و از
آنجا بطرف بالای قالار روان شد هرجا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را بکشتند یا در قید اسار آوردند بیت

هرجاکه

هرجاکه رسید آن سپاه کشورگیر • عدو را بتیغ هلاک بست کشت اسیر • و بطلب ایل بولتاجی و سالوجی اطراف آن
نواحی را تفحص نموده می رفتند و چون از ایرلوق بگذشتند خضر خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود با خبر شد و با او
عدد بسیار بود و چون لشکر ایشان سوار در آویختن مصلحت ندیدند و گریختن شیوه دلاوران سپاه ظفر نمود پیاده
شدند و چپ لبان بر کمان استوار کرده بر دشمنان تیرباران کردند و بزخم پیکان جان ستان ناوک تسلط و استیلا بر ایشان
پیوسته و چون نیت و کوششی بسیار از جانبین و شبان روز بهم بیت یکی بست پا و یکی بر گماشت •
بکذاشت اینجا که در کرماشت • هرچند که بلکه دیگر امراء و دلاوران جهت بدو آخونه را بر آتش پیکار زدند ظفر نیافتند و جنگ
قایم شد مهر را ضبط ناموس مران بود که عوض آن مقابله و جدال الصلح خیر شمرده اراده نادار با خضر خواجه اغلن
عقد مصالحت بشرایط عهد موکد گردانید بموجب یرلیغ بموعد اجتماع عساکر گردون آثر بوده باز گشتند و شاه ملک
ترخان از آن جنگ فرار کرده خود را در پایان انداخته بود در موضع کیتی بدولت زمین بوس حضرت صاحبقران
استسعاد یافت و حالی که شاهزاده نموده بود یکی درد و مرض داشت و چون صورت واقعه بسامع علیه آنحضرت
رسید بتعجیل هرچه تمامتر روان شد و بتوان سلطان محمود خان پیوسته و از گون گز بگذشت بموضع یلدوز رسید
و امیرزاده کا برلاس و امیر سلیمانشاه و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان که از محاربه و مصالحه خضر خواجه اغلن
انصراف نموده متوجه بودند در اینجا بسعادت بساط بوس سرافراز گشتند حضرت صاحبقران گیتی ستان مردان کار ازمکل
اختیار کرده و ما فی ق را گذاشته بایلغار روان شد و از گذرگاه الاقیاما از آب گذشته در عقب خضر خواجه اغلن بشتاب
براند و مران پایانی بایان نظم که کس ندید ز ... کریخته ضمیر • کسی نرفته بشیر کمر بای کمان •
ز تنگ عیش بر ... بودی بجایی • ز ناسخان ساز دیکر کمان • کسی بروز سپید از شب سیاه برو • بحر که نیکو نکردون ندیده شان •
فراز و نشیب عقبات و مغاکها آن قطع کرده بموضع قرابلاق رسید و از آنجا روان گشته چون از تیرناش گذشته دو فرسنگ
قای سیالی سپاه دشمن پیدا شد شب در آن محل توقف نمود مخالفان چون از وصول لشکر منصور آگاه گشتند خوف و هراس
بر لشکر ایشان غالب شد و هم در آن شب آهنگ گریز کرده هرکس سر خود گرفت بیت بکیهان سراز باد افتاده باز
پا باز گرفتند و راه دراز • نگونسار کرده در فش سیاه • برفتند لرزان بریده راه دراز • و لشکر جته چون از هم فرو ریخت
هر فوجی بگوشهٔ بدر رفتند و بعضی ازیشان صوب که لشکر منصور آمده بود گریخته می رفتند ولی
بشیخ باز خوردند سپاه شاهزاده ایشان را غارت کرده و ما از روزگارشان برآوردند و غلبه از آن گریختگان بطرف دیگر
می رفتند امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر با ایشان دوچار خورده و هردو از آن طریق کار ساختند بیت

کسی را که برکت بود از قضا • بگردیش باید خلاص از بلا • اگر باد گردد براه گریز • شود آسمان بر سرش فتنه ریز • چنین
حضرت صاحب قران از کوتل تاریکی گذشته دشمنان از قتاش نکامشی نموده و خضر خواجه اغلن را از ملک عالیه دولت
بیرون انداخته جانب مبرر بردند بیت خضر خواجه کو جته ابو خان • جو کرد جنگ با شیر صاحب قران • شد آواره گیلان را نجا بجوش
تنی از نبرد لرزان دل از غصه ریش • نه ملک و نه مال و نه لشکر بجای • ز دست ندامت سر انداخته پای • بیاسش جو گشته یار استکین
زند کوه کالش بچاری اسپ • الوس کشته یکباره زیر و زبر • نمانده ز مردم در ان بوم اثر • چنین باشد احوال آن بادشاه
که صاحب قران باشدش نیکخواه • عساکر گردون مآثر بقیه مخالفان که در آن کوه و صحرا بودند ناقولان بکوتل تمام غارت کردند
و غنیمت بسیار از اسب و اشتر و گوسفند و غیر آن بدست آورده اسیر بردند بشمار گرفتند و صاحب قران سپهر اقتدار
مظفر و کامکار از آنجا بازگشته بجلیش آمده غنایم آن فتوحات که بحساب و رقم با تمام قیاس و تخمین از عقد شمار
آن عاجز آمدی مجموع را بلشکر قسمت فرموده و از آنجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و از قیر توه باراجو عبور
فرموده و مواضع یلدوز مضرب خیام نصرت اعلام گشت و امرا و لشکریان که بحسب فرمان منصور مظفر بجانب
[illegible] باز گشته و آن موضعیست [illegible] چشمه بسیار و علف فراوان سود مند بیت
زبس چشمه روشن باصفا • یلدوز خوانند آنجای را • که معنی یلدوز اختر بود • همان چشمهایش مستور بود
[illegible] آن بوم و بر • بحدیست [illegible] • کتاب انجیل انند [illegible] • جو یکچند کرده در ان مرغزار
شود جمع کوچی روان بیکران • قوی هیکل [illegible] • و از انجا بسمرقند [illegible] کار روانست و حضرت صاحب
قران کیتی ستان را امیرزاده عمر شیخ [illegible] روان شود و مجموع مخالفان
را که در آن نواحی و حوالی باشد [illegible] و از قهلغه گذشته [illegible]
[illegible] بیت [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible]
[illegible]
در آمد و از آنجا نهضت نموده بالشکر ظفر قرین بمبارکی و طالع سعد [illegible]
گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران جهانگیر بمستقر جلالت سریر خلافت مصیر حضرت صاحب قران را چون
چون خاطر همایون از کار جته بپرداخت بیت باعداء دولت مظفر شده • سپاه از غنیمت توانگر شده •

هر دوشان کشته یا در اسیر • بیفتد بسی [illegible] • میان بد اندیش را سر ز بیش • همه رفته و کرده زیر و زبر
برآورده از بوم دشمن دمار • بدین گونه [illegible] • عزم دار السلطنه سمرقند وجهت همت عالی ساخته و باتمامی
عساکر گردون مآثر از آنجا کوچ کرده نهضت نمود و بالغ یلدوز در آمده در ایغاطوی عظیم کرده بعیش و عشرت مشغول
گشت و تمامی نویینان و امرا و اشراف را بخلعت و کرد انعام بادشاهانه محظوظ گردانید بیت
همه دشت و خرگاه و پرده سرای • ز دیبای زربفت گوهر نمای • نهاده بجوهر درون تخت زر • همه پیکر تخت زر و گهر
نشسته بروی شاه [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
بی نامداران کشورکشای • بخدمت [illegible] • ز دست بتان نوش کرده بکام • شراب عقیقی ز زرینه جام
در ان عیش و عشرت جو شد چند روز • روان گشت از آن منزل دلفروز • و امیر جهانشاه را [illegible] گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان
سنه احدی و تسعین و سبعمایه موافق [illegible] متوجه مستقر سریر سلطنت شد و بتعجیل راند و در یکشنبه هفتم ماه
مبارک رمضان خطه جنت آیین سمرقند از قدوم همایون غیرت سپهر برین گشت و جهانی را از بشارت فتح و ظفر
صاحب قرانی و مراجعت موکب [illegible] اقبال [illegible] آمال و امانی باز یافتند و آثار بهجت و شادمانی [illegible]
آغایان و شاهزادگان و امرا و نویینان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که صاحب تاریخ جهانگشای ثبت کرده که تا اوکتای قاآن جغتای و اوکتای یک زمستان در آنجا قشلاق کرده بوده‌اند و
هفده [illegible] قرشی [illegible] بزرگ در ظاهر سمرقند ساخته بود [illegible] والعهدة علیه و هم
در آن زمستان اختر اقبال امیر سلیمان شاه از اوج کمال الصعود نزول نمود [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] بادشاهانه [illegible] چنگیز [illegible] بعرض رسانید و حضرت [illegible] سلطان بخت [illegible]
داوند [illegible] قضا [illegible] خراسان بحسب [illegible] ذکر کرده شد [illegible]
اعلی شد [illegible] باقامت رسم استقبال قیام نمودند و در آن قشلاق [illegible] بالجمیع [illegible] آفاق [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] •
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] آیین [illegible] • [illegible] • جهان [illegible] • [illegible]
و ما [illegible] آن زمستان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیرزاده [illegible] امیر حاجی سیف الدین
[illegible] شد و حضرت [illegible] اقامت نمود و هم در آن [illegible]
و هر [illegible] والحکم [illegible]
[illegible] انا لله وانا الیه راجعون [illegible]
[illegible] منصب [illegible] مصراع
والقلب [illegible] والعین تدمع • [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صدقات [illegible]
[illegible] مصراع
[illegible] • [illegible] صاحبقران [illegible] السلطنت [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] بیت [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] گفتار در ذکر [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] اوج عظمت و جلال الصعود نمود
[illegible] واستقلال [illegible]

که در [illegible] از فتوحات [illegible] بدست جلادت [illegible] آثار [illegible]
[illegible] واسباب [illegible] آن [illegible]
الاتباع در شان احکام سلطنت [illegible] اقتضاء آن فرموده که در [illegible]
[illegible] و تعیین [illegible]
[illegible] بعد از جمع تمام امرا و نویینان [illegible] و صاحب [illegible]
و ولایات رسم [illegible] و آداب آن [illegible] ترتیب و [illegible] کی [illegible]
[illegible] بیت
[illegible] • [illegible] • [illegible]
و مجموع [illegible] بحسب [illegible]
امیر حاجی سیف الدین بود و امیر جهانشاه [illegible] و امیر شمس الدین عباس [illegible]
[illegible] مشتمل بر انواع تجملات و تکلفات ترتیب کرده شد [illegible]
[illegible] • [illegible] مصراع
[illegible] بیت [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] بحسب اشارة [illegible] حضرت صاحبقران امیرزاده [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] بیت
نظام حال [illegible] • [illegible] گفتار در ذکر [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
صاحبقران گیتی ستان [illegible] امیر شمس الدین عباس [illegible]
امیر [illegible] سلطان [illegible] امیر حاجی سیف الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]

پیکیش و بغه و صدر و ترکانان با پنجاه مرد شجاعان و دلاوران از جانب اندکان به پیش ایشان پیوستند و چون
بکولسقوبه رسیدند چند روز دران موضع توقف کرده بتفحص احوال مخالفان مشغول شدند و از غایبی دشمنان
کرخت از راه عقب بجیوه روان شدند و از مخالفان هر کرا یافتند بیت بکشتند و بازن کردند اسیر
زن و بچه شان الحد بر با دو بیر * بغارت بیمه و هر چیزی که بود * ز خشک و ترشان برآورده دود * بدین طریق اطراف
و جوانب آن اراضی و نواحی را بمراکب جلادت و صولت می پیمودند تا آن المالغ گذشته و از آب ایلا بشنا عبور
نمودند بقراتال رسیدند که یورت انکاتوره بود و در آنجا خبر یافتند که از قوجیان اولجه بوغا مجلکاچی که با چهار صد
سوار بجنب کیری رفته بود در شکارگاهی با قمر الدین دوچار خورده جنگی عظیم کردند و بسیار از جانبین بقتل
آمده امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و ملش و بکشن را بفرستادند ایشان روی بشهامت و حزم آورده بد
و چون بموضعی رسیدند که آن جنگ واقع شده بود کشته بسیار افتاده و درمیان از لشکریان خود از قوم منقلی
شخصی را یافتند نیم داشت که از حیاتش رمقی مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده او را مع خوالی نموده پیش
امرا آوردند تفتیش کرده که دران موضع با قمر الدین جنگ کردیم و بسیار از مردم و طرف کشته شدند و بسیار ما شکسته
بهر در رفتیم و قمر الدین بصوب صحرا بجی بوجنی روان شد امرا بی توقف در عقب او تعجیل برانیدند و چون
از ابجی بوجنی بگذشتند و به اوکر کینجی رسیدند اعراق دران محل گذاشته بایلغار روان شدند و چون بکنار
آب اردیش رسیدند قمر الدین از آب گذشته بود و بطرف بوش که گویند سوی قاقم دران پشه باشند رفته
و سالها و عهد نگرفته بود تخوانان از آب گذشته یافتند امرا چند روز دران موضع درنگ نمودند و هر کس حرتوظا
از آب گذرانیدند تا اوماغ و قراغا ایشان بران درختهای صنوبر عالی که دران بیشه بود کشیدند نظم تا زشیران سپاه صاحبقران
بازماند بر درخت پیشه و شیرشان * یک وجب بوم از زمین کشور شمن نماند کین سپاه ایب تسلط برنداد آن زمان
و چون نشان بوش ایشان در بیابان رتیب شتو متمادی شده بود و لشکریان را زواده نمانده دران محنت چیتی
بگوشت شکاری و پاره صحرایی میگذرانیدند و هر اینه سرو شده بود از انجا بسعادت معاودت نمودند و با
الطون کوره بازگشتند و الطون کوه کوهیست که دو طرف او صحرای عظیم ست که آنرا آرکسوک می کویند
و منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند بپایه سریر اعلی سعادت بساط بوس دریافتند گفتار در توجه نمودن
خدیو آفاق بدشت قبچاق در اوایل همین سال سنه اثنین و تسعین و سبعمایه صاحبقران گیتی ستان عزم نهضت
همایون بدشت قبچاق جزم نموده سایه التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه انداخته بیت

داستان

داستان که بود شیر هیجا بجا * بیاورد از دشت جوپان گله * که باید از آن لشکر نامدار * پیاده کسی تا که روش سوار *
ز اسب و سلاح و زر و خواسته * شد از جای جای لشکر آراسته * و از سمرقند در ضمان حفظ و تایید ذو الجلال بسعادت
و اقبال روان شد و بر آب خجند بر پل بسته عبور نمودند و زمستان در تاشکنت میان بارسین و چناس قشلاق
نموده در اثنا ماری بمصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرزند شیخ مصلحت را قدس سره از معدات حصول
مقاصد دینی و دنیوی دانسته بآن مقصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف کردانید و از صدق نیت صفای
طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانید صدقات و نذور بسی که مدد حسب تصدق داشاید بارباب استحقاق صرف نمود
و بتاشکنت بسعادت معاودت نموده مزاج همایون آنحضرت از نهج استقامت انحراف یافته و عارضه مرضی طاری
شد و علامات سورت آن بغایت اشتداد پذیرفت و مدت یکماه بعینه متمادی کشته جناح امرا و ارکان دولت
عظیم پریشان خاطر و اندیشناک بودند بیت از بیم کمر ترش جان می لرزیدند * و زلقط المتش زبان می لرزید *
ارجان جهان بود و از آن است الازرق * بر جانش دو صد هزار جان میلرزید * بیامن الطاف قدسی جهت ازواج
جهانیان بدعوات صالحان مواظبت نموده از آن حال عرکرباد ابن الحا متعال بادا میرسانید بیت
کر تیغ تو بیکدم از میان برخیزد * عصمت همه از زمانه و جان برخیزد * از بستر غم که جای بد خواه تو باد *
بر خیز سکندر که از آن برخیزد * تا آفتاب سلطنت و اقبال از کسوف ستم و ظلال العلا بدیر همایون ذات بیچ
حالش از داد و خانه ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شربت صحت کرامت کشت و روزنکار زبان تهنیت بمضمون شعر
المجد عوفی اذ عوفیت والکرم * و زال عنک الی اعدائک الالم * والمخلصکت برو بتهنیه * اذا سلمت فکل الناس قد سلموا
بر کشاد و بر کاد خلایق شاد و مستبشر گشته هر کس شکر کزارده و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال صحت
باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بسعادت بساط بوس مستسعد شد رأی عالی حضرت صاحبقران
بر تربیت لشکر التفات نموده امرا و نویانان را باتر بیش پادشاهانه مخصوص کردانید و عامه لشکریان را او کلکا داد
ده شمشیر و زر بر کشاد * سپه را درم داد و دینار داد * ز اسب و سلاح و زره و کوه جیب * هر کس بخشید و بنواخت نیز *
و بعد از ترتیب لشکر تبرجیان را قسمت کرده تولک آرکه رایات نصرت شعار بود توره قتلغ اغلان بر تو ملک خان
و کونجه اغلان و ایدکو اوزبک برسم قلاوزی ملازم بوده و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه
که آفتاب در هشتم درجه دلو بود موکب همایون در ضمان حفظ و تایید ملک جلیل نهضت فرمود و امیرزاده پیر محمد
جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را جهت ضبط مملکت بازداشت و امیر لعل و امیر ملکت را ملازم ایشان ساخت و آغا یا

را مجموع یاد کرده اند که بانوی کبری چلپان ملک آغای بنت حاجی بیک جته که در آن سفر دولت آسا بسعادة
مرافقت و مصاحبت آنحضرت مستسعد بوده و جون رایات ظفر پیکر محفوف بفتح مبین و نصر عزیز حرکت کرده
امرای تومان و هزاره و امرای قوشون هر یک بر جای خود روان شدند و جون بموضع قراسمان مخیم نزول فرخنده گشت
ایلچیان توقتمش خان برسیدند امرا و نوئینان ایشان را بجای مناسب فرود آوردند و لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
و بواسطه برف و باد که چند روز در آن منزل توقف افتاد و جون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان
بسمع مبارک حضرت صاحب قران پیوست • بیت • بفرمود تا بر کشایند راه • در آرندشان اندر بارگاه •
بعرض نماز بردند بر زمین • زبانی برآراسته بر آفرین • و بعد از تقدیم رسم زمین بوس یکدو دست شنقار و ترکب
با اسبان که جهت پیشکش آورده بودند بعز عرض رسانیدند و صاحب قران سعادت قرین برعایت آیین سلطنت
و اشفاق بر سنت سیر معهود کار بست آثار کرم الطاف از جبین بادشاهانه زیادة التفاتی مشهود ایلچیان زبان
استکانت و انکسار بصنوف اعتذار و استغفار بکشودند رسالت توقتمش خان بر ساحت عظمای ... عرض
داشتند مخلص آنکه آنحضرت نسبت بامن بمثابت پدر مهربان بوده نعمتت جسیم و حقوق انواع ایادی و نعم که در باره
من ارزانی داشته اند زیادت از آنست که از هزار یکی و از بسیار اندکی شرح توان داد کرا آن کرد اوشاه و محافظت
بی جایگاه که از شومی شور بخت تیره روز دامنگیر شده بود بخاطر آن اقدام نموده ام و از آن شرمسار و پشیمان
ام بکمال عاطفت و مراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیر سایر الطاف و اعطاف کرده و من حد خود شناخته بعد
از این بکسر مویی پای از طریق متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعات شرایط ادب و طاعت کرداری هیچ دقیقه فرو
نگذارم • بیت • یکی بنده باشم بفرمان شاه • نپیچم دگر سر ز فرمان شاه • حضرت صاحب قران فرمود که در مبادی حال که او
از دشمنان جفا و زخم خورده و بحضرت شاه پناه ما آمد عالمیان را معلوم است که او را بمثابت فرزندان در بر آورده و رعایت
جانب او بهیچ مرتبه کرده شد چنانچه از سایر فرزندان ممتاز بوده و از جهت یاری او لشکر بار‌ها کشیدیم و بدان
سبب چندین اسب لشکریان و اموال و اسباب فراوان در میان زمستان عرضه تلف شد و با وجود آنکه آن در تقویت
و تمشیت امر او اهتمام نمودیم تا ایل و الوس اروس خان چنگال ... دست او دادیم ... کردانیدیم
که بر تخت الوس جوجی بخانی استقرار یافت دولت از فضل باری تعالی است الا بشر من بودیم و بعد از آن
عطوفت و شفقت فرزندخوانده ام و او را پدر بگفت و جون دولت بر قرار گرفت و ترقی و شوکتی در حال خود
مشاهده نمود حق نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزندی بجای نیاورده و جون با ایران زمین نهضت نمود •

بتسخیر فارس

تسخیر فارس و عراق مشغول بودیم طریق عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی مملکت را خراب کرده
و سایه التفات بر آن نینداختیم تا مکرر آن کرد از نا پسندیده خوی انفعالی یافته دست از جبن حافظی و نقض عهد دراز
کرد و از شراب غرور چنان بیخود شد که اصلا نیکی از نیک باز ندانست لشکر کشید و کوه هیا بنی سغلاوی پیش فرستاد
و بولایت ما در آمد و همان کرد و چون توجه بجانب او آوردیم سیاهی سیاه ما ما دیده فرار اختیار کرد و اکنون که از غربت
ما آگاه شده است از در عجز در آمده عذر خواهی مینماید و چون بکرات نقض عهد و پیمان از و شاهد رفته بقول
او اعتماد کردن از حزم دور است عزیمت کرده ام و لشکرها از آن جهت جمع آورده و بتوفیق ربانی و تائید آسمانی بامضا
خواهیم رسانید • مصراع • تا دنیا از خواسته کرد کار چیست • ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم
مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ • با این همه اگر راست میگوید که طالب مصلحت است باید که علی بیک را باستقبال ما فرستد
تا با او راجا نفی کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از اقامت رسم طوی ایلچیان را خلعت داده و مرغها و اسبان
تعیین فرمود و ایلچیان را شاد کرده دلام رعایت و مراقبت بتقدیم رسانیدند و در جهارشنبه ثامن دهم ربیع الاول قیدوکان
کرده با اشاره آنکه منشور فرموده و ایلچیان توقتمش خان را کرفته بطالع فرخنده و اختر سعد با تمام عساکر کوه و دشت
در دی کشور کشا بمی از راه رنداه و از بسی وقراجوق سبران کذشته سعکینه و بیابان و جول منازل و مراحل قطع کردند
و اسبان از کثرت سیر و قلت آب و علف در خرابی شد در بیست شنبه غره جمادی الاول بموضع ساریق ایوزه رسیدند
و جول بیابان را سپری کرده اینجه شکر باری تعالی بجای آوردند و جون سیل عظیم آمده بود چند روز در اینجا توقف
نموده شد و بعد از آن کذرکاه باز جسته کوچ کردند و کوچ کرده شدند و بیشاده از آب بکذشتند و در آن شب دو فرسنگ کردند
و از بیک کریخته در بیابان و جول در مواضعی که آب یافته میشد روز جهارشنبه بیست و نهم با کوچی رسیدند که کیچیک طاق
مشهور است و از آنجا کوچ کرده در شب دریا از روز جمعه موضع الاتاق مخیم نزول شد و بیست سیم صاحبقرانی بتماشا
نظاره آن دشت بالای کوه بر آمد صحرا و صحرا سبز بوده آن روز در آنجا توقف فرموده و امر عالی بنفاذ پیوست که لشکریان
سنک آورده و منار عالی ساختند بلند مانند منار بر افراشتند و سنک تراشان جا کنده و تاریخ آن ایام بر آن نکاشتند
تا یادگار بر روی روزگار باقی ماند و از آنجا کوچ کرده شکارکنان روانه شدند و کنار آب ایلانجوق ادرسیدند روز آدینه
و از آب بگذشتند بعد از شش روز بموضع المورغنی رسیدند و جون از ابتداء نهضت همایون قریب جهار ماه گذشته بود
لشکریان را آذوقه نمانده بود و از اطراف آن بیابان نام و نشان آبادانی نیست و از دولت همایون از غایت فسحت محال
و کثرت شجعان و ابطال و بسیاری خیول و جمال و رعایای بره در جوش و جمادی بر دو لوله و خروش شکیبایی که افتیچه

شد چنانکه یکی کوسفند بصد دینار کبکی و یکمن غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعی باشد بصد دینار کپکی
رسید و یافت نمی شد حضرت صاحب قران قرلی فرمود و با امرا و تومانات و هزاره جات و صدجات و ده جات جار رسانیده
مجلکاه برابر شدند که هیچ آفریده را ده من نان و کاج و تماج و بغرا و امثال آن نپزند و از مطبوخ بیلاق
اکتفا نمایند و از راه احتیاط تجربه فرمودند و یکمن آرد بسنگ ایشان که عبارت از هشت من شرعی باشد با اضافه
سبزی که اورا مطر کویند شصت کاسه بلماق بیرون آمد و مقرر فرمود که از لشکریان هریک به یک کاسه از آن اکتفا نمایند
و پشت سلاح آن هم نمی یافتند و پوست در آن صحرا بابی کشته و بعلفی که میتوانست خورد میگذرانیدند و بدین
طریق میرفتند حضرت صاحب قران در روز شنبه اول جمادی الاخر شکار باحتیاط فرمود و تواجیان با امراء جوانغار
و برانغار رسانیدند بجرکاه روان شدند و تمام آن صحرای اشهار و کرفته وحوش و طیور پیشاپیش براندند و بعد از
دو روز قمار بیشتر که **بیت** فلک هم سوکه مرکب راند حالی • زمین از کوه و کوه کرد خالی • جرگه تنگی گشت و صیدان از جهات
از انجلو بیرون سر بر داشت • و شاه نخجیرگاه آمد سوی تخت • بفیروزی قرین و دولت نیک بخت • و بسیار از فر اقبال شاه عالم پناه
از کوزن و آهو و دیگر دد و بیکرانی انواع نخجیر چندان انداخت که چنانکه شرح آن بیرون از قیاس و با وجود چنان تنگی که دست داده بود فربه
ماکوی میگوید بر پیدا نشد و لاغر را بیکدانشد **بیت** نخجیر چندان گرفتار شده • که کردن بکشت پیکار شد •
و از جمله نوعی آهو در آن صحرا یافتند از کاومیش بزرگتر که مثل آن هرکز کس نشان نداده بود و بعضی آنرا قندغایی
میکویند و دوستیاو کوبی بسیاری ازان بتیر انداخته بودند و مدتی قوت لشکریان از گوشت شکاری آمده بود و بر آن
روزگار میگذرانیدند والله اعلم **گفتار در عرض دیدن صاحب قران بعد از فراغ از شکار**
رایت اصابت شعار صاحب قران سپهر اقتدار بقال التفات بتایاردیدن جهت عرض عساکر کردون مآثر انداخت لشکر
از میمنه و میسره و قلب و جناح چون کوه سر تیغ در آهن نشسته و مرکبان بادپای چون آتش جنبنده اندر آهن و بر
کستوان نهفته کرده **بیت** سپاهی بکثرت زن و فاخ شمار • ظفر پیشگان تسلط شعار • سپه چون شکفته پیلان مست •
همه تیغ و کین و خنجر بدست • کرفته برآن جرم نهنگ • برافکنده برکستوان پلنگ • ز از مرکبان بانگ تیغ تیز •
ز نام آب مهر و آتش کیف • بر هیچیکه از پیشترکرده • بر رخم سندان بر جا کوه • بدینکونه لشکری از حد قیاس
بیرون و بیکرشتسان و صولت کردون مراسم کمال و آداب و فتح و فتوح و دولت ان بر جلا خود روان شده
حق جه عرضکاه شد **نظم** جهاندار جون لشکر آماده گشت • در آمد برآب و بهاکو بدشت •
کیهای تاج بهرن قرو دز • یحکاند و دور کرد کاو سر • عنان ابسوی جوانغار تافت • جهان سر بسر کوی فولاد یافت •

درآمد روان

درآمد روان از سر صف تخت • فرو جست پر موی پیکان زتخت • که تیران او بود تا غاز صف • که دیهی همه تیغ و خنجر بکف •
بقصد عدو شکیب نیان • بالماس کین تیز کرده سنان • سپهدار زانو ابی کشیده • زمینی بوسه داد و ثنا گستریده •
که بادا جهان از کران تا کران • بفرمان صاحب قران جاودان • سر و جان ما از ره دین و داد • فدای سم مرکب شاه باد •
بر ایشان جهاندار کرد آفرین • که آباد بادا بکرد آن زمین • و چون حضرت صاحب قران تومان پیر و بی بیک قوشون قوشون
بنظر التفات احتیاط فرموده بسعادت و اقبال پیش راند تومان خداداد حسینی مکمل و آراسته صف کشیده بودند **بیت**
سپاهی همه صف در دنش سپاه • دلیران کردن کشی سرفراز • سواران جنگی و مردان کار • کمند افکن و کرد و خنجر گذار •
خداداد بعد از اقامت رسم الجاشی و پیشکش زبان اخلاص بثنا و دعا برکشاد **نظم**
ببی آفرین کرد بر شهریار • که باشی چنین جاودان کامکار • جهان باد کیتی که کام تو بود • فلک بنده و اختر غلام تو بود •
تن و جان بندگان شهریار • فدای ره خسرو تاجور • شهنشه مرو را نوازش نمود • ببی آفرین کرد و حرمت فزود •
و بعد از تومان خداداد شیخ تیمور و براقتیمور بهادر با هزاره های سلدوز صفها آراسته ایستاده بودند **بیت**
سپاهی سبکدار تر جنک • کشاده بکین جستن خصم چنک • چو پیلان و چون شیر ژیان • بکف کرده تیغ و کمند و کمان •
شیخ تیمور بهادر رسوم نیکو بندگی بتقدیم رسانیده از نو زده اسب کشیده **بیت**
دو زانو ببوسیده خاک بر شهریار • که بادا مطیعت فلک بنده وار • بکام تو بادا زمین و زمان • نکهبان جهات خدای جهان •
جوانمردان دریت جاکرت • بهروقت سرجان فدای سرت • جهانبان نکهبان بنواخت • بر او آفرین کرد و بنواخت •
و بعد از آن کروهی انبوه لشکر فیروزی آثر شاهزاده عمر شیخ صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته از تحول
وسیع المجال ماه بر کذرانیده بود پیاده شمال بودند **بیت** ز انبوه لشکر هامون نشست • بعیوق کرد باد از هوا بکذشت •
سپاهی سرافراز کیتی فروز • سواران جنک آور کینه توز • همه باد آثیر و نیروی ببر • ز برکستوان شان خراشیده ابر •
چون آفتاب رایت ظفر پیکر پادشاهی محفوف بعون و تایید الهی سایه و صولت برایشان انداخت شاهزاده باقامت وظایف
خدمت مبادرت نموده و بعد از تقدیم مراسم آداب بنوعی که از چنان شاهزاده سزد با سخ همایون زبان بکشوده باثنیه فاتحه
پادات **بیت** که ای در ملک بر فیروزی از تو • جهان طالع بهروزی از تو • کلید تیغت از فتح عدو بند •
کشاده از حد چین تا مرز دربند • نکوی زعفت تا بجندی • که خود تخت از تو دارد سربلندی • بهر منزل که سنک افتاد کیتی راه •
سنور باد جون خورشید و جون ماه • بهر جانب که روی آری بتقدیر • رکابت باد چون دوران جهانگیر • غلامان را نظر نسبت فراوان •
کمر بسته بدرکاه تو از جان • جهاندارش فراوان آفرین خواند • دعایش بر زبان مرحمت راند •

کاذ بخت بلند شاه و ربّاذ • با عنایت حیث برتری باذ • و زانجا شاه از آنجا گذر کرد و برگ • غنائم باز را جزو شان کرده
و چون حضرت صاحب قران از عسکر امیر زاده عمر شیخ نظاره کنان در گذشت لشکر سلطان محمود خان و توقان امیر
سلیمان شاه ارکان تکران آن دشت بی پایان فرو گرفته صفها ترتیب داده بر عدد وا ایستاده • بیت
سپاهی ز ترکیب آن فزون • گرگین سنگان دریای خون • همه شد و گیند کشی و دم ساز • ستر که مه جهان فروزنده و شمع کیوان
ایشان بر بطریق معهود با یکاد ب هر یک رسم ادب بجای آورده • بیت • همی خواند بر شهریار آفرین • که ای تو پناه آلاله و نگین
خدایت نگهدار بادیه باذ • نجم بلند ستکاری دهاذ • جهانت بکام و فلک بنده باذ • قضا یاور و بخت فرخنده باذ
بدست غلام جان ار میغ • و گر تیز باشد گرگ و تیغ • جهانبان بر ایشان ستایش گرفت • جهان آفرین را نیایش گرفت
بسی خواندبر هر یکی آفرین • که پیوسته باشید با داد و دین • وز انجا با اقبال بگذشت شاه • ز کره پرچش عطر مکلّت باذ •
بعد از آنجا چترآسمان سایه آفتاب ارتفاع بر تو سعادت بر لشکر شاهزاده جوانبخت محمد سلطان انداخت
که چو کار انجمن جبین حشمت آن روز نگار چون زلف پریشان خوبان بهم بر آمده و از صدای خروش قریشان سپهر
چون دیده بلادیده عاشقان تیره و خیره ماندی فضای آن صحرا بی پهنا از غایت کثرت سبکها آورده صفها آراسته
بر عدد وا ایستاده • بیت سپاهی بسیاری انجم بدن • بیکایک جزی رستم و قدن • دلاوران را نه بچرخ
دلیر وقوی هیکل و تند خوی • جهش انده رختم دیولا ناست • ز جان از پی آب دو شست • و چون حضرت صاحب قران
دیده احتیاط بنظاره آن جهان سر زان خونخواه برگماشت شاهزاده محمد سلطان مراسم ابلهاشی و عرض
جنگ گش لشکر برأی العاب دهی رسالت خطاب مستطاب بنه دوعا و ثنا به پرداخت بیت کای شاه سرپر آرای
دعایت حرز جان اهل بینش • که شد ز انجم اختر کاف ات • که در شرق و مغرب بپاست • ز روح لعل خورشید از نگینت
طلوع صبح اقبال از جبینت • زجیحون چشت کام رکاب • کلاه افکنی مهر خورشید دم باه • مظفرات از دولت شاه
سپاه آگینان بی قرنه با سر • حیث حشمت در جاه سازیه • بقاء دو جزو رحلتی فا ذی • سپهر دم در دلان سپاهی
خدایت یاد مرکش گمکای • چه کار آمد بر تو جانبازی • ز لکرشی ز اقبال تو آدی • ز چیزی در بیر آن ز نجیده جا کرد
که مردانه بل خدمت صف • شمشت ماخطاب شاهزاده • شاه طاروه شتاب کرده • به کار زین ارشاذ کامی
کای شایست زینکامی • چاق چو ره تندرو و زمام • جهان رسش بلند بخش و جانم • بهر کاری زینه او دیت باذ
ز دم وینک بر بخش جانیت باذ • و چون نیت سپاه آن لشکر قریب کاد و فر کشت بجوی بوده امواج آن از اوج بیاد شاه حالات آیینی
فتح فتح بر ترتیب عزّ الحفظ همایون در بیافتند و از وعده چنان بر اسم آداب معهود قیام نموده در به انقاد لشکر به شغال

ساختذکان

ساختذ کان کامکار بسیار شاه بادند و دیگر مله و ران کوس سوره دیده روشن اقبال شیر چکرد عرض حرب و قتال
دانشی شد بهره مکل و رخشید بر او فرخته سعادت بعزاز خون پادشاه بیدا جلالت شاختندی صفهاء
ساخته و رایت بر ورش بیا اوج که دمیده باز افراخته بسیط امور ناکاکران تکالان فرو کرفته بیت
سپاهی بسیاری از ریگ بیش • گذشته گرد در یا از جان خویش • ندیده کسی جنت ایشان بجنگ • بیستیره کمی دو جهاد از درنگ
ز روز و از آتش کار زار • و از نقطه رایت شهریار • و چون حضرت صاحب قران نظر ز دیر کار بوده و نقش صفهاء
ایشان رسید امیرزاده جوانشاه که شمسوار میدان سلطنت و کامکاری بود پیاده گشت پیش آمد و ابجه از رسوم و آداب
آن مقام تواند بود بیت جهانداری جهان تاجداری سز • بجای آورد و زبان برده طوطی ناطقه را باز او وظایف ثنا و دعا کشادة
کرد آنیه بیت کای شاه بر آمد کدین • فروزنده تخت و تاج و نگین • جهان آفرین تا جهان آفرید
چو تو پادشاهی نیامد پدید • جهان مرتبا ماده باک • ز تابش خورشید تابی خاک • کیتی بجز جن بیا از پناه تست
کجا هست و دوم جیا از تست • قوی گر جهان شاه پیدا رخت • تابنده دولت شاد را بخت • دو خشنده بخت عدو سوز باذ
دم پیش ز شانه نوروز • جهان بنده و هر که هست دربار • که بر پیام از دیدن کام شاه • همه ساله او بر عدو باد باذ
سر بخت دشمن نگون باذ • خدیو جهان شاه صاحب قران • ز گشاد شهزاده کامران • بر او آفرین خواند و بر لشکر شیر
حمشابنی کسته ز ماز بود • که پیغام اینان بر شیرخویه کرد • بیزدان پناه و بنه و کابجوی • مکن ایمنی در هوایغه سی
ز کرد رخشت و کیه آبرو • ز تمام پایه کار ماند بلند • بهر کار انداری به کیتی برند • جهان آفرین از تو خشنود باذ
سرجدگان شیان دور باذ • و هم چنین در پیر انقاد اراء تا دلدار در چنان صفوف سعادت شاه محمد سلطان شد و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جهانشاه جاکو و دیگر امرا و سپهبدان که شرح ذکر هر یک موجب تطویل الکلام بی شرو و هر یک تمام فرز اهل خود
وقتی در شوقهی مرتب ساخته و مکملا آراسته بجای خود و ابسته بودند حضرت صاحبقران بعد نجم کوه سیف از آنجا که
اسبان میکشیدند و بزبان اخلاص و ارادی وظیفه دعا و ثنا به امیرزاده بندند و عاطفت پادشاهانه حمد استمالت مزید
بنا شتند و تحسین بنده پایی که ادای کا بعد دو زانو و وقت با زم که چشیده خورشید بر جنگ فلک اسلام میکشت تاکام شام
کشتگان که و دشت سپاه عرض می داد سایه نهایی که جملگی کن و جمع آیا مقرر شده بود و امرا خطا بادا ده بود
عرض دیده شد بعد از آن که کرده شده سویرینا انداختند و فروز آمدند و نکار آن شوکت صاحب قران کامکار دکرت و ترتیب
آن لشکر جرار منتهی بالقه مقصود بیت ای با دولت را از سلطنت مر صور شیرکه • ز یقین برد بل و مرض لشکر به ما قف
بیای العیش شابرع شده و هرکس با ترتیبه خود پا گشت و زبان مالک استمالت ف حرب و ... ...

گفتار در روان کردن حضرت صاحبقران کشورگشای امیرزاده محمد سلطان بمغلای

حضرت صاحبقران امرا و چریکهای جاده را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که مغلای روان سازد
چون حال امیرزاده جوانبخت محمد سلطان را که نبیره الغازی فرزند مغلای او باشد حضرت صاحبقران آن
جرات و دلاوری را بغایت پسندیده افتاد و تحمل در امید ولیعهد داشته مقدم لشکر ساخت و زبان عاطفت
و استمالت بنوازش و تربیت او برگشاد بیت نگاهی بدو کرد و بگشود چنگ • که دوشش روان باشی و تن درست • و در روز
چهارشنبه هفتم جمادی الاخر باختیار و اتفاق منجمان بطالع فرخنده و اختر سعد از چهل روانه کردانید و عظماء
امرا و نامداران بملازمت رکاب عالیش تعیین فرموده و تا نهایت و شتاب جیحون یافته بود شهزاده و امرا در روز
راه بشتر رسیده که پنج شش جای آتش کرده بودند و معلوم شد که تمام از آن گذشته بود فی الحال این خبر بحضرت صاحب
قران رسانیدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قرچیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که از کدام طرف آمده‌اند و از آنجا
بکدام طرف رفته اند و مقدار شان چند بوده که از حال لشکر بیک باخبر باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته تغافل
جایز ندارند بیت بفرمود فرخنده فرخ نژاد • که آگاه باشید بحال سپاه • مشو آسانی و غفلت از کار نه •
نه الاصواب و نداند روا • نه خود مکر بطریق خرد • بود دایم آگه ز نیک و بد • و چون اشارة علیه بشاهزاده
کامکار و امرا نامدار رسید باستاللر پادرست فوج شب و روز کوچ کرده و میکردند و تفحص کنان میرفتند
و چون بآب قوبای رسیدند بگذشته قراولان خبر رسانیدند که سه روز است که آتش دیده میرفتند و تفتیش
آن کردیم از هیچ کس اثر نیافتیم باز این معنی بحضرت صاحبقران عرضه داشت کردند و چون صورت حال
بسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل براند و چون بآب قوبای رسید بواسطه عبور لشکر مغلای که از خراب
شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده کنار را لشکر بستند و صاحبقران کامکار با تابعان لشکر ظفر
شعار از آب عبور نموده بمغلای پیوست عساکر که ورود آنجا آن دشت و امرا راه دیدند و ستوران کیچ فرود
آورده ندوان مخالفان هیچ اثری و خبری معلوم نمیشد و هر که که بخبر گیری در پی ایشان رفته گشته از کثرت نشان نمی‌یافت
حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود و تکل از الحضار فرمود با جمعی دیگران بهادران بخبر گیری نزد ایشان
واد مردی و دلاوری کاردان بود در پیابان و ریگستان بزرگ شده و در کفایت کارها عظیم ترجیح کثیر و کم و صرف
روز کار ججتین برحسب فرمان روان شد و موبایل روز بتعجیل تمام براند و در شب دوم الاجوقی چند یافت در پی
بشتاب دیگر بهادران بنهان شده و چون صبح دمید ذکر فت سواری از آن الاجوقی را بجمعی برفت صبر نمودند تا آن ایشان

بگذشت و در عقب ایشان فتنه او را بگرفته و بحضرت صاحبقران رسانیدند آن حضرت ایشان را تربیت فرموده و شیخ
داود با انعامات پادشاهانه مخصوص گردانید که تکش زنی و خلعت خاص ارزانی داشت و از آن کس احوال توقتمش
خان پرسید گفت یکماه باشد که از ایل خود بیرون آمده است اما از خان جز او نام ایلچی بر وی نیست که همراه
چیریکش آمده اند در یک جا بیایت آنجامی باشند معلوم نیست که جا کجاست حضرت صاحبقران عید خواجه
را باسی نفر تعیین فرمود که مردم آن الاجوقها را که بجای نیاورده عید خواجه و مردم الاجوقها بجانب ارشد روانه شده و
و قماری بیامدند و از آنجا که با جبت سواره بوده آن مرد که در چیریکش نموده بیکره و بیاده شده قماری را بر
زمین مرتب شد و چون با ایشان رسید جنگ درآمد و بعضی کشته شدند و بعضی دستگیر کرده بیابان را بدست
آوردند و خبر توقتمش خان از ایشان تحقیق فرموده کوچ کردند و منازل و مراحل بیابان پیموده از بیابان‌ها آبهای ایل
قطعه روز و شب و شب پیچ و چهارم جمادی الاول بکنار آب ترق رسیدند و چون معبر نیافتند رسانیدند که این آب
را معبر کنار ستیغی را ایض بالای میگویند در دو روز یک منزل و شیبی گذار ترک جیحون است و چون حضرت صاحبقران کنار
رسیدن بطلوع افتاد حصول و صواب بود فرمود که از آن کنار گذشتن مصلحت نیست چه شاید که دشمنان در کمین باشند
صلاح آنست که بالای آب سیم روز که برسیم حقیقت حال معلوم کرده بکنار آب نزول کردیم و چهار ساعت کوچ و بالای
آب رفته سواره و پیاده از هر جانب برگذشتند تا آب بگذشتند در روز تمام آن لشکر بکنار آب گذارانیدند بسلامت عبور
عبور کردند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور رسیدند و قراولان لشکر منصور پیش رفته بودند
سلامی قلاوه شاه ازشیر خانه آن طرف بحضرت اعلی عرضه داشتند و در آن حال امیرزاده محمد سلطان کی از مخالفان
کرد قبضه تکا عالم پناه آورده بیضیا و بیضاح اند و استفسار نمودند تقریر کرد که ایل خان بجا بوده و چون تازه لشکر
آگاهی یافته کوچ کرده در بیشه رفته و چون تحقیق شد که مخالفان بجایی که در الاذم الاتباع صدور یافت که هیچکس
از مردم ایشان در قوشون نخواهد بود و لشکریان در شب آنچه یافته شد واز آن بعد و لشکر ترتیب داده فوج فوج روانه شدند
جان دشمنان آگهی یافت شاه • که آمده لیش بعضا سپاه • بیارایت لشکر آیین و ساز • هم جنگجویان دشمن گداز •
روانه شد با یلی نیز فوج فوج • چو جیحون که جوشان شد از موج • و چون حوالی آب ایک مخیم نزول اجلال گشت حضرت صاحب
قران صلاح در شب فرود آمدن و بسعادت و اقبال سوار شده بر سر ایل اسات مذکور رفتند و از آنجا که منتقل این خلق گشته
و جمعی ان فوج ترتیب فرموده که تمام لشکر قراولان بگذشته و برانقاد مواقف هر کس از منقل او خبر بآب ... بیرون شده
و بعد از بناء قرینی فتح و ظفر دنیای ابد بگذشته روان شده در مقدمی آن اثنا از اولاد ... اند و شمان ذکر رفته

گفتار در روان کردن حضرت صاحبقران کشورگشای امیرزاده محمد سلطان بمغلای

حضرت صاحبقران امرا و سپاه را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که مغلای روان سازد
دران حال امیرزاده جوانبخت محمد سلطان زانو زده التماس نمود که مغلای او باشد حضرت صاحبقران آن
جرات و دلاوری را بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را مبذول داشته مقدمه لشکر ساخت و زبان عاطفت
واستمالت بنوازش و تربیت او برگشاد بیت نگهدار ایزد سپاه رسپید بخت ۰ که روشن روان باشی و تن درست ۰ و در روز
جمعه هفتم جمادی الاخر باختیار واقفان صناعت نجوم بطالع فرخنده واختر سعد از پیش روانه کردانید و عظماء
امرا نامدار بملازمت رکاب همایونش تعیین فرمود و تا آن غایت دشمنان خبری نیافته بودند شهزاده وامرا دو روز
راه بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش کرده بودند و صعوبت تمام بازنشسته بوده فی الحال این خبر بحضرت صاحب
قرانی رسانیدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که توجیان داشتی گرفته تفحص نمایند که از روز کدام آن آتشها
بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود که از حال لشکر بیگانه باخبر باشند و شرایط حزم واحتیاط مرعی داشته تغافل
جایز ندارند بیت بفرزند فرخنده فرمود شاه ۰ که آگاه باشید ز حال سپاه ۰ تن آسانی و غفلت از کار ما ۰
نباشد صواب و نباشد روا ۰ نپویید مگر بطریق خرد ۰ بود دایم آگه ز نیک و بد ۰ و چون اشارة علیه بشاهزاده
کامکار و امرا نامدار رسید بامتثال امر مبادرت نموده شب و روز کوچ میکردند و تفحص کنان میرفتند
و چون بآب ثوبل رسیدند بگذشته قراولان خبر رسانیدند که [illegible] نعل آتش دیدیم و هرچند در تفتیش
آن کوشیدیم از هیچ کس اثر نیافتیم باز این معنی را بحضرت صاحبقرانی عرضداشت کردند و چون صورت حال
بسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل براند و چون بآب ثوبل رسید بواسطه عبور لشکر مغلای که گذار خراب
شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده گذار راست کردند و صاحبقران کامکار با تمامی لشکر نصرت
شعار از آن آب عبور فرموده بمغلای پیوست و سه کروه از آنجا آن دشت و صحرا را در زیر سم ستوران گیتی نورد
آوردند و از مخالفان هیچ اثری و خبری معلوم نشد و هر کرا که بخبرگیری در پا انداز گشته از کسی نشانی نیافت
حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران بخبرگیری نامزد ساخت
و او مردی دلاور کاردان بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و در کفایت کار اعظم زحمتها کشیده و گرم و سرد
روزگار چشیده برحسب فرمان روان شد و دو شبانه روز بتعجیل تمام براند در شب سوم الاچوقی چند یافت در پس
پشته یا در کمین باز آن پنهان شد و چون صبح دمید دو کس دید سواری از آن الاچوقها بیرون رفت صبر نمود تا از پشتان

بگذشت

بگذشت و در عقب او شتافته او را بگرفته و بحضرت صاحبقران رسانیدند آن حضرت ایشان را تربیت فرموده و شیخ
داود با نعامات پادشاهانه مخصوص گردانید کمر ترکش زرین و خلعت خاص ارزانی داشت و از آن کس احوال توقتمش
خان پرسیدند گفت یک ماه باشد که از ایل او بیرون آمده اینجا ساکنیم و از خان خبری نداریم اما چند روز است که ده سوار
جیبوش آمده اند و درین نزدیکی اینجایی باشند و معلوم نیست که کجا اند حضرت صاحبقران عید خواجه
را با سی مرد تعیین فرمود که مردم آن الاچوقها را که جای نشان داده عید خواجه مردم الاچوقها را بجا ارشاد بوقه یا مرده
و تمامی پیاده را بزبان راکه با چند سوار بوده آن ده مرد که در چشم آنکه ششم بوقه بگیرد و پیاده تمامی برحسب
فرموده متوجه شد و چون بایشان رسید جنگ پیش آمد و بعضی کشته شدند و بعضی دستگیر کرده پیاده ایلچی
آوردند و خبر توقتمش خان از ایشان تحقیق نموده کوچ کردند منازل و مراحل بسیار پیموده و از [illegible] بیابان گذرانیده عبور
نموده روز دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخر بکنار آب ییق رسیدند قرچی [illegible] رسانیدند که آن آب
را سه گذار است یکی را ایغر یالی میگویند و دوم بورکجت و سیوم را چوپان کجت حضرت صاحبقران که ضمیر
منیرش مطلع انوار صدق و صواب بود فرمود که از این گذارها گذشتن مصلحت نیست چه شاید که دشمنان در کمین باشند
صلاح آنست که بالای آب [illegible] توکل بر مهیمن حفیظ جل و علا کرده به آب زنیم و همان ساعت کوچ فرموده بالای
آب رفته سوار و پیاده از هر جا که خود به آب زده بشنا بگذشتند و به دو روز تمام آن لشکر بیکران از آب گران سیلاب بصعوبت عبور
نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده به آب سمور رسیدند و قراولان لشکر منصور پیشتر رفته بودند
[illegible] غلغله دشمنان شنوده آن [illegible] را بحضرت اعلی عرضه داشتند و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی از مخالفان
گرفته بدرگاه عالم پناه آورد و چون از وضع او استفسار نمودند تقریر کرد که ایل [illegible] اینجا بوده اند و چون از توجه لشکر
آگاهی یافته کوچ کرده اند و برفته و چون تحقیق شد که مخالفان بجانب [illegible] رفته اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که هیچکس
از غزاة قوشون خود جدا نشوند و لشکریان در شب آتش نیفروزند و از پی آن لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شد
چو از دشمنان آگهی یافت شاه ۰ که اینها درآیش ببسط سپاه ۰ بیارایت لشکر آیین و ساز ۰ ز جنگ جهان دشمن کینه ساز ۰
روان شد بیاراسته فوج فوج ۰ چو بحری که جوشان در آید بموج ۰ و چون حوالی آب ایک مخیم نزول جلال گشت حضرت صاحب
قران صباح دوشنبه غره ماه رجب بسعادت و اقبال سوار شده بسر [illegible] و فرمان داد که مغلای چند تن از بهادران [illegible]
و چندان توقف فرمود که تمام لشکر قول با قول بگذشته و برانغار و جوانغار هر کس از مقابل خود بر آب زده عبور نمودند
و بعد از این قرین فتح و ظفر و نیرو از جوی [illegible] بگذشته روان شد و در دو روز [illegible] اثار قراولان که [illegible] از دشمنان گرفته

یاد و دند حضرت صاحب قران کیتی ستان از ایشان اخبار استفسار فرمود تقریر کردند که تقتمش خان
از آمدن شما آگاه نبود و در فکر آنکه ایکوان ارمدی شما کرخت آمدند و امرا از توجه شما خبر دادند که با لشکری فراوان
اتفاق افتاده ... پایان ... تقتمش خان ... شنیدن این خبر آتش در نهاد او افتاده
و کفت ... لشکر جمع کرده ... اطراف و جوانب فرستاده و لشکرها ...
و اکنون ... لشکر فرستاده **بیت** غلط ...
کر ... لشکر ... **بیت** ... لشکر ...
ز حق ... لشکری سعادت ... لشکر ... تقتمش خان ...
به که حضرت صاحب قران ... و آخر ... الهام
تایید آسمانی آن ... تقتمش خان ... کیفیت احوال
... و ... تمام ... رایات ...
تا ... لشکریان ... ورجب
... **بیت** ... حزم ...
... راه ...
... حضرت صاحب قران ... طریق ... رعایت حزم ...
... لشکریان ... **بیت** ... عنایت ...
... **بیت** ...
...
... ایشان ... حضرت صاحب قران ...
...
...
...
... ایشان ...

وجون بازکردیدند حضرت صاحب قران جون ... تا از دشمنان خبری معلوم نکشت
مراجعت ... تمام ...
وجون ... کیفیت ... ایشان ...
... لشکر ... **بیت** ...
... **بیت** ...
... تایید آسمانی ... حضرت صاحب قران ...
... حضرت صاحب
قران ... عاطفت ...
... تقتمش خان استفسار نمود ...
تقتمش خان ...
... حکایت تمام ...
... ایشان ... حضرت ...
...
... صاحب قران کیتی ستان ...
... ایشان ...
...
...
...
... ذکر محاربه قمرالدین و کشته
شدن ایلکه یوقوز علیه الرحمة جون ... حضرت صاحب قران ...
...
...
...

نقان میکردند فی الحال جمیع از مردان کار و مبارزان تیغ گذار را بجانب ایشان روان کردانیدند دشمنان چون
توجه ایشان مشاهده کردند باز گشتند و از پشته فرو رفتند و ایشان بر بالای پشته بجای دشمنان بر آمدند و از طرف
پشته سی قوشون سواره جبه پوش را دیدند در مغاکی صف کشیده جنگ را ایستاده و در کمین فرصت ایستاده چون
بران حال اطلاع یافتند بانجا توقف نموده خبر بامیر کیخسرو فرستادند و او در زمان روان شده بر بالای پشته بر آمد
و لشکر دشمن را احتیاط کرد و چون غلبه بود جنگ کردن مصلحت ندانست و صواب در آن دید که باهستگی باز گشته
از آب بگذرند سپاه خود را روان کردانید و خود با اندک نفری در عقب لشکر باز ایستاد دشمنان چون دریافتند
که عدد ایشان دور است در حمله آوردند و پیاده در بر آمدند بر امیر کیخسرو راندند و او از کمال شجاعت و فرط دلاوری
پای ثبات بفشرد و در عین تیغ باران تیر آهن کذار چند قوشون را باز داشت و چندان کوشش نمود که تمام لشکر سالم و غانم از آب
بگذشتند و بعد ازین [illegible] قضا تیری باسب او رسید و او نیز زخم خورده بود با وجود آنکه زخم داشت همان اسب
تیر خورده از آب بگذشت و چون اسب او از کار ماند چند اسبی دیگر پیش کشیدند [illegible]
تیری میکشاد بقضاء الله [illegible] پای ثبات بفشرد و از غایت حمیت و مردانگی دست جلادت از جنگ باز
نکشید تا دشمنان امان نداده شهید کردند انا لله و انا الیه راجعون بیت ز کر جهان هیچکس جان نبرد
کس این ره با پایان نبرد * خانه جهان دو در بیکی * بابی در و بیرون بی * جهان از پی کونه شد رهرو
بر آید بکام و نماند نکام * و در آن واقعه [illegible] مخالفان از وقت [illegible] بود و خانه [illegible] هر یک
[illegible] بر [illegible] شهید شهادت رسانیدند بیت
جانی کوزه خواهد شکستن * که در وقت مردن خانه روشن * حضرت صاحب قران [illegible]
حال بکنار آب رسید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه [illegible] علیه صد هزار رحمت
و سپاه پیاده گشته از آب بگذشتند [illegible] بیت [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
و در آن معرکه جلال حمید [illegible] بجای آورده [illegible] از لشکر دشمن که در مقابل او بودند
حمله کردند آنجا بجلادت و دلاوری [illegible] تیر [illegible]
[illegible] بیت
[illegible] * [illegible] * [illegible] * عقاب اجل [illegible]

و بر مقتولان آب آن عرصه [illegible] مخالفان [illegible] کرده [illegible] آن [illegible] عالی [illegible]

و [illegible] جنگی مردانه کرده و شاه ملک [illegible] بهادر [illegible] بیت [illegible] از لشکر دشمنان
جنگ [illegible] * و بر [illegible] دستگیر کرده *
پادر [illegible] حضرت صاحب قرانی از انجا مراجعت نموده [illegible] و جماعتی را که در آن جماعت که
در آن موقف [illegible] پای ثبات [illegible] و بشرایط [illegible] اقدام نموده بانواع تربیت و نوازش [illegible]
کردانید و حکم [illegible] فرمان داد که جماعت [illegible] پیش ایشان [illegible] و [illegible]
منع نکنند و [illegible] بیت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] شهادت [illegible]
و [illegible] جلال [illegible] اختصاص بخشید [illegible]
[illegible] شمال
[illegible] آفتاب
[illegible] صاحب قران از انجا
بسعادت روان شد [illegible] دولت و اقبال [illegible] بیت
[illegible] * [illegible] * [illegible] *
و از انجا بسعادت و اقبال روان شد [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] و چون ایشان
[illegible] حال اطلاع یافت ترتیب
لشکر فرمود بطالع سعد و بخت فیروز بیت [illegible] * [illegible] اقبال [illegible]
و در آن [illegible] بیت [illegible] * [illegible] تیغ

گفتار در تعبیه کردن و آراستن جنود [illegible] و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گیتی ستان در روز [illegible]
[illegible] و تسعین و سبعمایه موافق [illegible] در موضع [illegible]
[illegible] آراستن لشکر [illegible] و ترتیب آن [illegible]

حیث بوده و خشینه و اثال آن معنی از نتایج الهامات ربانی و تأییدات آسمانی تواند بود چه در خصوص حیث
عدد هفت بیی اسلست که وافقنا سبع المثانی بآن رمز برند مصراع بدلالت این کلمات از ابیات دیگرست •
که قول امام سلطان محمود خان از پادشاهان دکن چنین جاوید آن کار دانش حیی از ابیات این نتیج کرد بیت
هر جنگجو و هر نام دار • چون شیر آشفته در کارزار • هر تیر که هر پیکار جنگ • ساغر جوهر ابی جوشان جنگ •
و باشلا مشتی از امیر سیاهان نامرد زمره و قلب بزرگ سار نیت داشت بشاهزاده محمد سلطان سپرد و اطراف و جوانب
آن را بدلاوران شیر افکن و نیزه آزمایان صف شکن بیت هر جنگ آنک بستیان • بحر نهنگ و کوه گران •
بحر آب داده هر تیغ را • ساخته جگر و خم تیغ را • ستم که ساخته و از بهادران لشکر و از مبارزان صفدر بیت
لشکر ... لاور بیت یلان سر افراز شیر زن • نیزه آزمایان لشکر شکن • سواران جنگجو مردان سره •
کز آتش خنجر بلند کرد • هر کار شان کوشش و ناخنق • هر دم ایشان نوبت از اتفاق • بر کرد اعلام و کتاب جاوید
کرد ایشان ... در عقب و قلب بزرگ سلطان ... استحکام استقلال بنیان تمام ... بهادران جانبین با یکدیگر در آویزند
آن ... از سپاه ظفر پناه ... احتیاج ... آماده و مستعد کار باشد و دست داشت قول ... دیگر بیت
هر شیر مردان کار آزمای • و ... و نکو ... • هر یکی ... صفدری • از ایشان ... عدو لشکری
تعبیه داده و ... آیت امیرزاده ... مکمل کرده اند و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با جمعی تمام
آماده جنگ شده و در قلب ... امیر حاجی سیف الدین با لشکری آراسته ... دلاوری از جانب خلاف
هر نایب ... آراسته و مردانگی • ... و لایت گشای و قلب شکن • هر یک از ... که به تیغ •
هر جوهر شمشیر عرق ... • ... و در جوانمردی ... بیت کردی ... پهلوانان •
مخالف شکار و ملک ستان • ... • ... • مرتب ... لازم و کتاب جاوید
امیرزاده ... کرده اند و در قلب ... پای پیک ... از ابیات ... بیت
که کر ... • ... • ... • ... •
روی جلادت ... و در ... دولت ... و ... در مقام
... آراسته ... آماده ... بیت
شد آراسته لشکر به ... • ... آفتاب • ... • از ایشان ... •
سپاهی که شد ... • ... • ... • زمین شد ... لاجورد •

ودران جانب

وزان جانب ... دشمن پدید شد ... خان ... و جانبین لشکر ... از ... جوجی ... قلب
اقلان ... اقلان ... اقلان ... سلطان
... آماده ... گشت ... بیت
... • ... فتح • ... •
... • ... • ... • ... لشکر ...
... کثیر ... لشکر ... صاحب
وزان ... • ... بیت ... • ... سایه ...
از ... شجاعت ... لشکر ... آن ... که ...
... تمام ... ترتیب
... بیت ... لشکر ... • ... • ... •
... • ... • ... • ... لشکر ...
... دشمن ... صاحب ...
... لشکر ... آمد ...
اسباب ... جنگ ... عادت ... اخلاص ...
... بیت
... • ... • ... •
... بیت ... • ... امم التزم الخیرات ... بفضل
... سعادت ... لشکر ... صلوات ... کیوان
... دولت ... اعلام اسلام ... عیوق ... خورشید ...
... خورشید ... بیت ... خورشید ... • ... •
... • ... • ... • ...
... دولت ...
حضرت صاحب قرانی ... اخلاص ... نماز ...

حمیده بوده وشنیده وامثال آن معنی از نتایج الهامات ربانی وتأییدات آسمانی تواند بود چه در خصوصیت
عدد هفت بسی اسرار است که واقفان سبع المثانی بآن رمز برند مصراع بلبلان این گلستان از نوایی دیگر است ●
یکی قول بنام سلطان محمود خان یارلات وکردی چند مردان کاردان جنگجوی از بهادران تیغ گذار بیت
همه جنگجو و همه نامدار ● چو شیران آشفته در کارزار ● همه تیز کرده به پیکار چنگ ● سیاهی چو دریای جوشان نهنگ ●
وباشلامشی از امیر سلیمانشاه نامزد فرموده وقول بزرگ را ترتیب داده بشاهزاده محمد سلطان سپرده واطراف وجوانب
آن را بدلاوران شیر افکن ونبرد آزمایان صف شکن بیت همه جنگ را تنگ بسته میان ● بگرز نبرد آوده کرز گران ●
بخون آب داده همه تیغ را ● سنان در جگر دوخته میغ را ● مستحکم ساخت واز بهادران لشکر واز مبارزان صفدر چپ
قوشون مرده دلاور بیت یلان سرافراز شمشیر زن ● نبرد آزمایان لشکر شکن ● سواران جنگی و مردان مرد ●
که آتش بخنجر برآرند گرد ● همه کارشان کوشش و تاختن ● همه ایشان ... از تاختن ● برگزیده ملازم رکاب همایون
کردانید وطلحه در عقب قول بزرگ بازداشت تا هنگام اشتعال نیران قتال هرجا که بهادران جانبین بایکدیگر درآویزند
اگر فوجی از سپاه ظفر پناه بمعاونتی احتیاج افتد همه آماده ومستعد کار باشند ودر دست راست قول دیگر بیت
همه شیر مردان کار آزمای ● دلیر و عدو بند و کشور کشای ● بگاه وغا هر یکی صفدری ● از ایشان تنی و ز عدو لشکری ●
ترتیب داده وبرایت نصر من الله امیرزاده پیرمحمد شاه مکمل کردانید ودر پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با جرانغار
آماده جنگ شده ودر قبل دست راست امیر حاجی سیف الدین با لشکری آراسته وحزبی کار دلاوری از جان برخاسته بیت
هنر نمای در بزم آزمایی و مرد افکن ● ظفر نمای دولاینکشای وقلب شکن ● همه با سپر سینه باز کرده بتیغ ●
همه جوهر شمشیر غرق در آهن ● بایستادند ودر جوانغار قول دیگر بیت گروهی همه پر دل پهلوان ●
مخالف شکار و ممالک ستان ● توانا تن و تند و پرخاش جوی ● بپیکار چون پیل و چون پلنگ جوی ● مرتب فرموده ملازم رکاب همایون
امیرزاده عمر شیخ کردانید ودر قبل دست چپ پیری پیک سادجفا وخداداد حسینی با فوجی از نبرد آزمایان بیت
که گر برکشیدندی از خشم تیغ ● شدی آب خون در دل چشم میغ ● وگر مرغ بر انداختندی به تیر ● بلرزیدی از بیم بهرام و تیر ●
روی جلادت به پیکار دشمنان آورده ند واز راه دست دولت و دست چپ از قولات وهراجات وتوشقالات هریک در مقام
خود از قرار کرفته صفها آراسته وپیاده وسوار چرا در پیش داشته جنگ را آماده ومهیا گشتند بیت
شد آراسته لشکری بی حساب ● که پوشیده گرد رخ آفتاب ● هراول که هریک ... ● از ایشان یکی و ز عدو عالمی ●
سپاهی که شد تیره خورشید و ماه ● ز بس جوشن و خود و تیغ و کلاه ● ز گرد سم اسب و تیغ و زره ● زمین شد سیه آسمان لاجورد ●

وزان جانب قول دشمن پیدا شد مرتقتمش خان قلب وجانبین لشکر خود را بشاهزادکان جوجی نژاد مثل تاش تمور
اغلان وبیک یارق اغلان والمیش اغلان وبیک پولاد اغلان وعلی اغلان وغیرهم وامرا ونوینان مثل علی وسلیمان
صوفی قنقرات ونوروز قنقرات واتاو وآقبوغه واندوس خوق قیات وعیسی بیک کدریاذ بزرگ ایدکو وحسن
بیک ودیگر امرا بگذاشت بیت سپه اندر آمد چو امواج نیل ● چو دریای جوشان که آید بموج ●
شد از سم اسبان زمین سنگ رنگ ● ز تیغ ... ● سراسر همه دشت شد کوه کوه ● ز سم ستوران لشکر ستوه ●
تا از مخالفان در آن شب کینه جنگ لشکر بسیط که ... والمقایس وتخمین از عدد وشمار آن عاجز آید صاحب
وزان کینه ستانی که از علو رتبت ودر وقت شان بیت بود گردون ... ● همه عالم پناه سایه او ●
از غایت شجاعت ودلاوری بعزیمت تاتار لشکر ... توقتمش خان چون آن حال مشاهده کرد از غایت
تمکن وکمال شجاعت لشکر منصور ... ایشان بیا دشمن ... تمام تعبیه وترتیب
صفها لشکر مخالف شد بیت پادشاه لشکر کار ... کرکان ● ز بس جوشن ...
سمان ... تو گفتی که مرد ... ● ز ... جوش اشک ● وچون لشکر جانبین ...
صف برکشیدند سپاه دشمن از هره وطرف بمیمنه ومیسره ... صاحب قران ...
کامکار که ... استظهار ... واعتماد بفضل آفریدگار ... لشکر جرار ...
اسباب ... چنانچه ... عادت ... بود ... باخلاص ... تضرع
وخشوع ... وخضوع ... از درگاه پادشاه حضرت ... تعالی وتقدس فتح وفیروزی طلبید بیت
که گر ... ● در اصطرلاب ... ● ز ... ● ز آثار ... جان ... ●
چه جویی ... ● ... ● وبعد از فراغ از مناجات با عالم السر والخفیات ... بفضل
الهی بسعادت سوار شد متوجه کشت دلاوران لشکر ... صدای صلوات ... تکبیر ... کیوان
وچرخ اثیر ... درایت دولت واعلام اسلام ... باز آمدند ...
که ... بیت ... ● زمین ... ●
... ● ... جنگجوی ● تو گفتی ... ● ...
ودرین حال شجرة ... عظمت وجلالت ثمرت شجرت طیبه نبوت سید برکه قدس سره که از مبرات دولت روزافزون
حضرت صاحب قرانی بود چنانچه ... اخلاص ... ووقت ... بخشوع ... ا

حضرت عزت فتح و نصرت خواست و بر حسب سنت جد بزرگوارش علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
کریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم
واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون بزبان اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاک بجانب
دشمن پاشید و صاحب قران مؤید را مخاطب ساخته بزبان مبارک راند که توجه کن ثبت فانک منصور و دران
دلیران هر دو سپاه یاد حمله آتش جنگ برافروختند و نایره حرب و قتال التهاب اشتعال یافت بیت
دو لشکر بکوهی دو دریای خون • بپیمایی از نیک و خواری زبون • بتدبیر خود هیچ تا جنگ تاختند • بهم تیغ و رایات برافراختند •
ز هر سو دلیران و کندآوران • کشیدند شمشیر کین از میان • گرفتند کوپال و زوبین و جنگ • نهادند دل بر فنا و بجنگ •
زمین شد غبار و بر آمد باوج • جهان گشت چون در آمد بموج • ز گرد سواران بر خشم و تاب • شد انباشته چشم آفتاب •
بیخ شاه گردون شد از بیم زرد • بر انگیخته شد ز گرد • بر آورده گردن گردان فغان • بر آمد فغان از جهان کالامان •
امیر حاجی سیف الدین از یمین و اقبال صاحب قران حضرت قرین چشم از تیغ شمشیر کشید حمله کرد و دست چپ دشمن
که در مقابل او بود بهم شکست و براند بیت چنان بر گرفتند لشکر ز جای • که پیدا نیامد جز سر و پای •
چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود ندیدان شد تا که از عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین در آیند
جهانشاه بهادر چون این حال مشاهده کرد با باد خود پیش ایشان گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتشبار ایشان
را باز گردانید و امیرزاده میرانشاه موکب کوه پیکر هامون نورد برانگیخته از بجد تیغ ما از خون دلاوران گونه یاقوت
رمانی بخشید و دم شمشیر از تأثیر بر تمهید سعادت عقیق یمانی ساخت بیت بیک حمله شهزاده نامدار •
بیفکند از ایشان فراوان سوار • تا آنکه مخالفان از جد و مقابل قول او بوده هزیمت یافته برگشتند و عثمان بهادر با قوشون
قبچاچی پیش رانده با سه قوشون دشمن جنگ در پیوست و در آن گیر و دار اسب غلطان شده در جان حالتی که از حضرت
صاحب قرانی در زمان سوار گشت و باز به حمله دشمن حمله آورده متفرق ساخت و شیخ علی بهادر که سرهنگ دیلی
هیجا بود دست برد بابی مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ پیش راند قلب دشمن در هم شکست و پشتی
پشته شجاعت امیرزاده عمرشیخ و جوانغار بقوت بازوی کامکار شمشیر صاعقه کردار بخرمن سوزی حیات دشمنان
درخشان کرده و داد مردی داده و مقابل خود را منهزم ساخته منهزم گردانید بیت چو دریا بموج اندر آمد نهنگ • نهادند بر شیر آشفته جنگ •
درفش چو دشمن بپیچند زنور • دل شیر با آن در آمد بهنگام سور • و چون هر یک دلاوران نیکپران جلادت در میدان
شجاعت جهانند و تیغ دست راست دشمن را پای ثبات از جای برده براندند و هر کس از امرا و سرداران سپاه ظفر پناه

با لشکر مقابل

با لشکر مقابل خود در آمیختند و خاک معرکه را پایان با خون مخالفان بر آمیختند سرها و جگرها بر سینه و تن دشمنان
بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و دریده شد و سرهای گردنکشان و گردن نهار گردان بگرز گران و خم عمود شکسته
و بیت نظم زبس تیغ و گرز و شمشیر تیز • بر آمد تو گفتی همان رستخیز • اجل بر گشاده دهن در کمین • چو دریای خون شد سراسر زمین •
چنان شد که کس روی کس را ندید • زبس کشته کانجا بهم خوابیده • تو قتمش خان چون آثار ضعف در لشکر خود مشا
کرده و قوت مقابله با حضرت صاحب قرانی در خود ندید روی از این جانب که این متوجه امیرزاده عمرشیخ شد و چون
لشکر او مرتب و مضبوط یافت از وی اجتناب نموده روی بر شیخ تیمور بهادر و عادل سلدوز آورده با انبوهی عظیم
از امرا و بهادران لشکر خود بجنگ مشغول شد و هر چند شیخ تیمور بهادر و توانش در مقابله تیر باران کرد ایشان ندانی
دار و دست از هر پیوسته و دلاوران جان برداشته روی بر تافتند و باقیها و سایرها حملهها بی پایی آوردند و عاقبت غالب
شده بسیاری از مردم سلدوز را به تیغ قهر بکشتند و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر منصور کشیدند با تاختند صف ۴۳
مهر سپهر شجاعت و دلاوری امیرزاده عمرشیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با جدی از بامش باز گشته
بمقابله توقتمش خان در آمد و جنگ پیش گرفته آتش پیکار برافروخت و در آن حال حضرت صاحب قران در عقب
لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت چگونه تواجی بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند فوج
از سپاه خود از لشکر منصور گذشته است و در پس پشت مردم ما صف زده ایستاده است آنحضرت بمقابله
بود و در آن معنی که از پیش امیرزاده عمرشیخ میمنه خبر رسید صاحب قران ظفر قرین با جمعی بهادران جلادت
آیین عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود و توقتمش خان چون رایت نصرت شعار مشاهده کرد پای ثبات
و قرارش از جای برفت بیت عنان از ذکر چو مهتاب نزد دست تیغ • دو دو نه بخش بنازد ازان دو ربع قصبات •
بی توقف دست اضطراب بآب جوی تاج و تخت شسته از ملک و پادشاهی بضرورت برداشت و از بیم
جان سراسیمه و پریشان بیت عنان باد پیز تکاور سپرد • بنصف جیلان از آن معرکه جان ببرد • و چون توقتمش خان شامت
کفران نعمت و بی ادبی کرده بود با ولی نعمت دامن دولت گرفته و راه بی عقلی اختیار کرده بیت با ولی نعمتان از بر تابی •
گر سپهری که سرنگون آیی • پشت هزیمت نموده روی بگریز آورده و مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید وضوح
پیوست تمام او مر چی معنی رو شکسته بیت ز لاز کسی خویش رها شد • بیچارگی پشت بر کاشید •
نوروز شاه و سپه جلا شدند • و زان کارزار از نه بشتند • نه تاج و تخت ماند و نه بیجای • نه اسب ماند و نه مردان جنگی بپای •
نگونسار گشت کوس و درفش زنان • نبد هیچ پیدا ز کلبانگ نعمان • نه اسباب جنگ ماند و نه بار و بنه • نه جیر و جنت و میمنه •

پایان سراسر یاد گشته شد • مردمه ایشان کشتگان پشته شد • هامها کو مسکن بودی جبال • برکنده از بیخ نمی بنیروی کمال •
وما ظلمهم الله ولکن انفسهم یظلمون • وحالت عاقبت طغیان و غرور طغیانی جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب
بر حسب شقاوت آن مغروران کشید و سوء خاتمت بی باکی و جرأت ایشان مخبری سیهزم الجمع ویولون الدبر
بر صحیفهٔ ادبار ایشان نگاشته بیت کرا ذکر بدبختی باشد جواب • که شاخ خطا بیخ ندهد صواب • بد اندیش را هم بجز بد نیذ •
پیشتاذ و ما جز تا نحو نه ندید • شرانگیز هم در سر شر شود • چو کژدم که با خانه کمتر شود • چون توقتمش خان و اتباعش
بالمضرین • تذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا • صورت حال گشت حضرت صاحب قران بفتح و فیروزی
دل فروزنده و باقامت لوازم شکر و سپاس مالک الملک تعالی وتقدس بیت که چرخ بدین گونه برپای کرد •
شب و روز تا گیتی آرای کرد • یکی را بر اوج دولت آورید • یکی را چنین تیره بخت آورید • تمام شهزادگان کامکار
و امراء عالی مقدار در پایهٔ سریر مصیر جمع آمدند و زانو زدند و زبان بهجت و استبشار به تهنیت و مبارکباد آن فتح نامدار
بر گشادند شادی یاد کرده صاحب قران نیز بهمه اقتدا ایشان را کنار گرفت و بهادران سپاه ظفر پناه را با انواع عنایت
و عاطفت نوازش فرموده انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و تمام لشکر را از ده نفر هفت نفر گزین کرده بتکامشی
در عقب گریختگان خوش گرفته بفرستاد بهادران دلاور تیغ کین بزهر قهر آب داده و کمند چین در جبین ابلق فلک
تاب داده شمشیر آبدار را بغبار خشم تیز کرده و سنان آتش بار را چو غمزهٔ معشوقان و چشم عاشقان خونریز ساخته
کمان جلادت در بازو افکنده و جبین صلابت در ابرو انداخته بادپایان کوه پیکر ابر انگیختند و خاک دشت را سم مرکب
توتیا ساخته در چشم کواکب کشیدند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برق جهنده و قضا سیل بشتاب
روان شدند آن روز برگشتگان را پیش آب آتل بوده و از بیم شمشیر قاتل از آن طرف [illegible] و گریز جایی
و نه ازین جانب مهلتی و مجالی بیت نه از پیش راه و نه از پس امان • نه خنجر نه شمشیر کس در میان •
نه قوت که دارند پای ستیز • نه فرصت که جویند راه گریز • از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر میگذشت و از پس آتش
تیغ بالا گرفته و تیر سیل اجل در میدان دو سیلاب جان چشته ایشان را آب زندگی بخاک هلاک ریخته
شعلهٔ حیات شان باد فنا فرو نشست و اندک مردمی از آن که آب بالا جریده [illegible] توانستند رفت و دوان
و مال و اسباب ایشان تمام بدست لشکر منصور افتاد بیت گرفتند آن لشکر انجمند • غنیمت بحدی که کوهی کجند •
و از شاهزادگان و امراء الوس جوجی کونجه اغلان و تمور قتلغ اغلان و ایدکو و از قدیم باز با توقتمش خان مخالفة
و عداوة میورزیدند و گریخته بدرگاه آمده بودند چون اشتباه حضرت صاحب قران که جلوه گاه سلطنت و جهانبانی بود آورده

وذ

بودند و در سفر و حضر ملازمت رکاب سعادت انتساب مینمودند آن حضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت
اختصاص بخشیده تا نشانهٔ انعامات فی انعام سیفرمود و پیوسته بر حسب پادشاهانه مشتمل بر ایادی مرصع و تشریفات
فاخره اسباب [illegible] می افزود و [illegible] و درین وقت که از یمن تایید آلهی نسیم فتح و فیروزی بر
رایت نصرت شعار وزید و توقتمش خان [illegible] فقد نجح غنیمة شرود ثم نجا برأسه [illegible] هلاک
[illegible] و الوس جوجی بکلی از هم فرو ریخته متفرق و پراکنده گشت آن دو جوانبخت جوجی نژاد و ایدکو در باب
سیر ایلاتی نامعدود عرضه داشت که اگر اشارت علیه صدور یابد بندگان بروم و هر یک ایل خود را استمالت داده جمع
کنیم و پایهٔ عاطفت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هر یک یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست
که هیچ آفریده متعرض و مزاحم خانمان و قوم ایشان نشود و تغان از ایشان نستانند ایشان حکم را حاصل کرده خوش
دل و شادمان بجهت [illegible] ایل خود روان شدند و صاحب قران گیتی ستان در عقب عساکر گرده و آن که بتکامشی مخالفان
رفته بودند بسعادت و اقبال روان شد و چون بکنار آب آتل رسید صحرایی او تورکه مشتی بود از [illegible]
خاطرها خوش رو مرغزاری در غایت نضارت و طراوت غیرت فزای روضهٔ ارم بیت
[illegible] خرمند • هوای [illegible] مهر فربد • مضرب خیام زرنگار همایون گشت سراپردهٔ بهجت و جلال
[illegible] و بارگاه نصرت بنیاد بیاراستند بیت سراپرده اندیشهٔ زرنگار
[illegible] پیشگاه • بساط زمین در سراپرده کم • در و بارگه [illegible] چرخ خم • زده [illegible] خرگه و سایه بان •
[illegible] • دلی بزم شاهزادگان [illegible] • ز هر سو [illegible] • [illegible]
[illegible] هر یکی را بانعام بهره • و [illegible] جمع آورده باستتمام مراسم [illegible]
[illegible] الوس جوجی [illegible] حقیقة حضرت صاحب قران [illegible] نشان کشیده بعهد و [illegible]
و اتباع خود روی بیابان [illegible] نهادند ایدکو [illegible] عهد را [illegible] پیمانه
[illegible] بیت مخالف نکردند بجان دوستدار • مغیلان نیارد بجز خار بار •
[illegible] • که ریحان نروید ز تخم سپند • [illegible] • که گوهر [illegible] نکردند و کر
کسی را که باشد بدی در نهاد • نیاید بجز مکر و تلبیس یاد • و کونجه اغلان بعضی از قوم خود را [illegible] آورده و چون در
مجالس بزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته بود بحسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت و عنایت گشت
و مجموع امرا و لشکریان که بحسب فرمان قضا جریان اطراف و جوانب رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور و اسباب

ا

وشتر وگاو و گوسفند و برده فراوان از جوانب و اطراف بگرد و پیش آمد بدرگاه عالم پناه آمدند از مخالفان هر که بجزیره
اتل پناه برده بود همه را گرفته و اسیر کرده بیاوردند و عساکر نصرت شعار را از آن فتح نامدار چندان غنیمت بدست
افتاد که باوجود تحریر و تقریر او اصلا بر حد وصف آن نرسد نظم غنیمت کشان بردند شهر ملک ٭ غنیمت کشیدند بیرون ز شمار ٭
آحاد و افراد مردم اردوی همایون را که فوج فوج در بیرون می یافتند چندان اسب و گوسفند گرد شده بود که
هنگام رحلت از راندن عاجز شده بعضی را می انداختند و بعضی را می گذاشتند و از برده یکجا چندان نظر فاطم (?)
گلندام دلارام موکب فرخنده بود دیدن آن مقتضی را زبان امید نظم کرده بود بیت کر باید حیات ابد باقی ٭
بگفت آیم ترکستانی ٭ چندان کنیز حور وش و غلام ماه چهره که در عسکر ظفر پناه جمع آمدند که ایجاز ابرای
خاص حضرت صاحبقرانی اختیار کرده شد بجهت ایلغار پیش بود و دختران بکر با حیا و ماه‌جبینان سرو قد لاله
عذار که آفتاب خاوری از شرم طلعت جهان افروز ایشان روی در پرده تواری بالحجاب کشیدی و رنگ حسب (?)
زنخدان کراکیشان بخواب دیدی جیب خرقه بر هم زدی چون صبح از مهر بیت تحفه بی بدیه ما کی که ٭
بی‌بیک مرو شی و چهره قمر ٭ سوار از بخشش بو بیند یخ ٭ خرقه را برده آن کوبنده کنج ٭ بالا لکوه ار آن دو سرو ٭
بیخ چون بهار دیبقش تذرو ٭ دلشان بتنگی دل استند ٭ سر زلف در حلقه جانها کنند ٭ و در آن منزل بهشت آیین ٭
که طراوت حکایت از نزاهت فردوس برین میکرد طبع شاد کام خرم کرده و از غلام نشاط عشرت فزود بیت
بجشن شاد فرخنده ٭ که باغ ارم گشت از آن بزمگاه ٭ باقبال شاه سپهر احتشام ٭ مهیا شد اسباب شادی کام
همه عرصه دشت پر شاخ گشت ٭ بنوعی که چشم فلک خیره گشت ٭ ادای زر بین فزون از شمار ٭ پر از لعل گون باده مینو گوار
قرابه با ده بینند در عرق ٭ جهان از نشاط شادی درق ٭ ز آن شد ساقیان باقدح ٭ فلک را از آن جای رفت از فرح
ز لحن مغنی و آواز ناد ٭ بچرخ اندر زهره دلشاد ٭ حضرت صاحبقران بعون و تایید صمدانی در آن محل کامستقر
سریر سلطنت و خانی جوجی و فرزندان او بود بتخت پادشاهی و جهانبانی بر آمد بعشرت و کامرانی مشغول شد
بیکره تخت خوبان ساقی ٭ جهان زآن داده از رخ روشنائی ٭ پری چهره بتان نازک اندام ٭ ز جعد انبه و لبها باده و جام ٭
عروسان لطیف نابدوچ ٭ نجشم جهد تینه دوستان کرده ٭ بر خیم دنده عشاق ریزه ٭ صلای عشق در آفاق ریزه ٭
کرشمه سازکرده ساقی مست ٭ ز غمزه ناوک انکن بست ٭ خرامان جام بر کف چون تذروی ٭ شکفته لاله بر شاخ سروی ٭
سبز منزل همایون از نزهت و طراوت بی اندازه رشک روضه سلطنت و جلالت رونق افزون از نفحات فتح و فیروزی
سبزه تا آب رود بار بحیم نصرت آب داد و نزاهت و خرمی افزود و زلال دولت و اقبال از سرچشمه عنایت ذوالجلال

برجی بار

برجی بار فرخنده آثار کشود و فسحت معسکر ظفر پناه چون عرصه امید یکباره در طول و عرض وسعت مجال گشت و انقیاد
جنة عرضها السموات والارض جامهای بحر بین پر از لعل مذاب بر کف ساقیان صاحب جمال وساغر امانی و آمال
از زلال کرامات و افضال مالامال از انتظام اسباب فرحت و سرور و جنود محنت رخت بر بسته و سپاه غم و اندوه پشت
بر نیت داده و از صولت انتقام عساکر منصور لشکر دشمن شکسته و بنیاد شوکت مخالف بکلی بر افتاده نوای مطربان خوش
الحان زمزمه طرب و شادمانی در … کام ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز از نی تراز ... در ربع
کامرانی ساخته بیت که صاحبقران شاد باد ٭ ز عدلش جهان یکسر آباد باد ٭ بدو آفرین از جهان آفرین ٭
که تا زد بفرش زمان و زمین ٭ زمین کهکشان از پایه تخت اوست ٭ زمان روشن از برق بخت اوست ٭ سر دشمنان باد خاک رهش ٭
سر بخت فیروز عشق کهش ٭ فلک بنده و اختر شه یار باد ٭ خدای جهانش نگهدار باد ٭ بدین منوال چند گاه
روز در آن محل دلفروز بعشرت و کامرانی بگذرانید ولله الحمد والمنة گفتار در مراجعت رایات آفتاب
اشراق صاحبقران بمستقر سریر سلطنت و جلال انصف تعالی چون از عون عنایت الهی آن فتح ارجمند میسر
شد و در آن حوالی و نواحی هیچکس از مخالفان در پایانها و در جزیرها نماند رایت نصرت شعار حضرت صاحبقران بهجت
انتما محفوف بحفظ و تایید پروردگار بصوب سمرقند که محل استقرار سریر سلطنت معدلت آثار بود توجه فرمود بیت
روان گشت در موکبش مهر خان ٭ جهان در رکابش شکیبا عنان ٭ کلاه از کنان زد بر کیمر ٭ کمر بسته بر کوه سیمین دمر ٭
عساکر منصور در میمنه دولت و حضور در حق بهجت و سرور کران تا کران دشت و هامون فرو گرفته بسلامت و سعادت
روان شدند و در هیچ منزل کامرانی منزل شادمان و خوش دلی فرقه جهد مراد از غنایم و فتوحات ثروت و مال
از برده و سراری محبوبان صاحب جمال حاصل شده بود و چون نشیمن دشتیان در آن بیابان بی پایان خرگاه که ز حد
می باشد که آنرا جنانچه ساخته اند از هم نمی گشایند و هم چنان می نهند و بر بی دار ... و هنگام حرکت و کوچ آنرا بر گردون
نهاده روان میشوند و جمیع آنها بدست تسلط و تصرف عساکر گردون مآثر آمد هر کس بکام دل ماه بازها خرگاه داده
داشت بیت عمارت آنست کر چون متکلی کرد فتح ٭ مال الغارة شد و خانه باد بجای ٭ والفرین فتح بر اقبال شه عالم گیر
ما زانه بو با خانه نشین شد یغما ٭ لا جرم کثرت سواد اردوی همایون برتبه رسیده بود که اگر کسی و ثاق خود گم
کرده بکماهه ره بازنمی یافت و چون باب تق رسیدند که بیجا افلان ما مسکن ایلی اوست بر موجب وطن
راه صواب از دست داده … داشته که حب الشی یعمی و یصم و از طریق و قاعده مروت بر مردم خود راه کریز پیش
گرفت بیت به یکباره مردم مکن اعتماد ٭ که رای در آخر خلاف مراد ٭ رفیقت یقین بی شبهه زنده خرد ٭ برد میل اشیا سوی اصل خود ٭

و چون از آب سیحون عبره نموده شد بعد از چند روز که لشکر حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا را
در ماوراء النهر گذاشته خود بتعجیل روان شد و در رمضان حرسه الله ذو الجلال بدولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابانها
پر خطر و جولها بعزم قطع فرموده و در ذی القعده سنه ثلث و تسعین و سبعمایه از صبران گذشته بسعادت
و اقبال بازار رسید بیت چشم بد از دولت فیروز او دور ٭ وز ره نصرت روان آمده رایت منصور ٭ و چون
از آنجا بسعادت نهضت نموده از آب سیحون عبره فرموده سایه وصول بر خطه فردوس آیین سمرقند انداخته
مخدره اهالی مملکت از غبار موکب همایون سرمه شادمانی یافت و اشعه آفتاب مسرت و شادمانی بر خاطر صغار و اصاغر
آن دیار تافت شاهزادگان و آغایان و امرا و نوینان بیت برسم پیشکش کرده باشاده ٭ شاهزاده و شادان به شهریار
زادان زمین و کوه باختاندند ٭ بر وصحت و آزرمی خواندند ٭ و بعد از اقامت رسم نثار و تهنیت قدوم موکب
فرخنده آثار پیشکشهای لایق سزاوار بمحل عرض رسانیدند و طویهای بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت
مشغول شدند بیت سعادت باقبال صاحب قران ٭ برآراست بزمی چو باغ جنان ٭ سپهر از نشست شه تاج ور ٭
گذشته ز آیین گردون و فر ٭ زمین سوالیان چرخ افکنده ٭ بخدمت کمر بر میان بسته دار ٭ مهیا و آماده اسباب عیش
پری سعادت رهان آب عیش ٭ روان ساقی سیمین عذار ٭ بنی قدح باده خوشگوار ٭ مغنی بانواع آمد دستان
سرود خوش همین نغمه دلنواز ٭ که این دولت و شوکت با کمال ٭ بیناد از آسیب دوران زوال ٭ و چون چند روز در عیش
و شادمانی داد عیش و کامرانی داده شد امیرزاده میرانشاه برحسب اجازت و اشارت علیه متوجه هرات گشت
و رایت آفتاب اشراق بطرف تاشکنت بعزم قشلاق نهضت فرموده از آب خجند عبره نموده صحرای بادامین مخیم
خیام اقامت همایون گشت و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی سیف الدین با تمامی لشکر که در صفر
سال از تاشکنت روان شده بودند بهمانجا رسیدند و مدت این یورش بالکل یازده ماه بود مجموع
دشت و صحرای آن ممالک از بیابانی کلوه [illegible] که بقایای غنایم از حد بیرون بود الاملاک گشت و عاطفت پادشاهانه در باب
تمام شاهزادگان و خواتین و اشراف و اعیان مملکت را از فتوحات آن سفر همایون از اثقال غلامان و دختران ماه
رخسار و اسبان و گوسفندان بسیار برسم ارمغانی ارزانی فرموده و آن زمستان در آنجا باقبال و کامرانی بگذرانید
و در اوایل بهار که سلطان همت فلک [illegible] سایه التفات بمعادله فرخی بر خویش انداخت فرمان فرمای ربع مسکون
از آنجا کوچ کرده متوجه مستقر سریر سلطنت شد و چون از آب خجند بگذشت خاطر کامکار نشاط شکار فرموده
امرا و لشکریان برحسب فرمان باقامت مراسم آن قیام نموده و شکاری بسیار انداخته

گفتار در تفویض

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحب قران سریر ایالت و ولایت کابلستان و زابلستان با امیرزاده
پیر محمد جهانگیر چون صحرای اقار از نزول صاحب قران کامکار غیرت سپهر زرکش حصار گشت عاطفت پادشاهانه
ممالک سلطان محمود غازی انار الله برهانه از غزنین و کابل تا حد روم و قندهار و آن ولایت و نواحی تا آب سند
نامزد امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرموده و امرا و نوینان چون شاه ملک [illegible] زاده امیر سلیمانشاه و قطب الدین و علی غانجی برلاس و موسی
و بهلول بر درویش برلاس و اسلام برلاس و [illegible] خواجه برلاس و [illegible] و براتخواجه کوکلتاش و حسن صوفی
پس غیاث الدین ترخان و حیی خواجه خویش امیر جهانشاه و اقبالشاه [illegible] و شمس الدین اوج قرا و [illegible]
و دیگر فرزندان و برادران امرا با لشکرها ملازم رکاب شاهزاده که ایشان مجموع [illegible] متوجه ضبط آن ولایت گشتند
و حضرت صاحب قران ظفرقرین در ضمان تایید رب العالمین روان شد در تاریخ سنه اربع و تسعین و سبعمایه
موافق پیچین ئیل خطه بهشت آیین سمرقند از نزول همایون غیرت سپهر برین گشت بیت
سعادت قرین و ز اقبال نام ٭ هر کار دولت مهیا بکام ٭ و بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قرانی
چنان اقتضا فرمود که [illegible] و لا یعصون [illegible] که در رای سپهر شهریاری در بحر سلطنت و کامکاری بودند
برحسب اشارت [illegible] تولدوا [illegible] در سلک ازدواج انتظام یابند بسعادت و اقبال از شهر سمرقند
بیرون رفته مرغزار کان گل محل نزول همایون گشت و از آن تقاضا [illegible] بترتیب طوی و سور و تهیه اسباب جشن
و سرور [illegible] بیت غلامان شایسته کاردان ٭ جستند بر هم خدمت میان ٭ که جشن شاهانه کردند راست
مهیا و هر چه اندیشه خواست ٭ بسیط زمین از کثرت سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون دامن [illegible]
[illegible] و صحن [illegible] از بس تجمل و زینت گوناگون و انواع تعبیه های لطیف موزون حیرت فزای عقل
در رفتن آمد بیت بآیین بزم کیانی ساز کردند ٭ [illegible] کردند ٭ شهنشه تکیه زد بر مسند راز
[illegible] ٭ فرو ماند از چنین ترتیب شاهی ٭ زمین تا آسمان [illegible] ٭ بگرد مسند عالم [illegible]
جای از بزرگان [illegible] ٭ بهم [illegible] استاده برپای ٭ سپهر [illegible] آسمان [illegible] ٭ [illegible]
سپهر سروری ماه آفتابی ٭ سراسر شاه کامرانی ٭ بفر دولت صاحب قرانی ٭ زمانه برگ عشرت ساز کرده ٭
فلک [illegible] دولت باز کرده ٭ شراب شیرین و اسباب [illegible] ٭ فزون از [illegible] ٭ [illegible] آهنگ ٭
زده چنگ طرب در دامن چنگ ٭ نواسازان نواها ساز کرده ٭ سرود خرمی آغاز کرده ٭ بدست ساقیان ماه پیکر ٭
می لعل روان در کاسه زر ٭ ز بس عیش و نشاط و شادمانی ٭ جهان تازه شد هم جاودانی ٭ و حضرت صاحب قرانی در

عین عزت وکامرانی امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ و برادرش امیرزاده رستم را باده و دختر غیاث الدین ترخان
وامیرزاده ابابکر پسر امیرزاده میرانشاه با دختر امیر حاجی سیف الدین برسم شرع مطهر عقد بسته در آن کدخدا
ساخت و زمانه زمزمهٔ تهنیت وخروش مبارکباد در گنبد فیروزه فام سپهر انداخت بیت
نثار افکن شده گردون زباران . ستاره بر مه و خورشید باران . طبق بر دست مروارید ریزان . که چنان شد اثار و خزان
در آن تاراج در پای شبنم برش . زالت معن وکشته چو پیچان گشن گفتار در نهضت نمودن حضرت صاحبقرانی بعزم ختای
آن حضرت تخت نشین کریاس جلالت اساس وما ارسلناک الا کافة للناس در زمانه بارگاه رسالت پناه فاصبروا حتی
یحکم الله شمول معنای انا النبی السیف وانه لی مع الله وقت سیف علیه من الصلوات
واتمها وازکاها ومن التحیات اعمها واتمها مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمهٔ ظاهر حدیث آنست
که بهشت زیر سایهای شمشیرهاست وانجا الظلال التی نحن فیه قال ماند آفتاب جهان تاب تیغ خورشید که بهشت
دولت واقبال چو آب شمشیر نضرت آب نضارت وسرسبزی یابد و منال امانی و آمال آبیاری تیغ ظفر آثار شاد
میوهٔ بهروزی بار آرد هم از روی صورت بهشت امن وامان در ضمان شمشیر خونخوار جهانبان برقرار ماند و هم
از راه معنی فردوس برین رضوان بتیغ سلاطین معدلت آیین توان دید بر مسند حشمت وکامکاری بختیاری
تمکن توان یافت که هنوز از جنس از شفقت اسفار اقدام نموده نیز با هوال و اخطار نیندیشد و بر مهمات
وجهانداری شهریاری مبارزهٔ همت بلند جانب انتقامات شدت حرب و دهشت پیکار نیندیشد و چشم امید
گیتی ستانی بشاهد جلال و شاهی یابد که سر به دین دولت از غبار معرکه ساید و دست آرزو در حمایل بگردن
عروس مقصود حمایل کرده ذکر باطاقت سر قامت نیزهٔ عشق بازی بیت کسی بگردن مقصود دست حلقه کند .
که پیش تیر بلاها سپر توانند بود . بلندی و پایداری درخت بخت از نهال فرزندی ستان کشید بالادست دهد بیت
نهالیست در بوستان ظفر . که از جوی تیغش بود آبخور . چو در موسم کین بهار آورد . سر دشمن ملک بار آورد .
وکشادگی چهرهٔ دولت از خم ابروی کمان چشم توان داشت که زبان زه در دهان سوفار این معنی نکته ادا میکند بیت
بشتم زپی خدمت دو تاست . بنشت ظفر از کجی من که دو راست . سهمی ز سعادتم نصیبست و نوا . تو سنگ سر ترکش او سعد نا رسیده
و بصیغه بر ترکش هوش و راست روان طریق توفیق پیش سایه که نظم من خون خوار ز من راست شود .
دامن ظفرم چو گشت دولت در چنه . پشت از پی خدمت چو کنم کج کوه . از هر طرف تیر من بنه دو دشمن شده .
و آرد بجهانبانش مفاخر ومعالی بحرکات متواتر مرکضات متوالی میسر شود و عروج بذروهٔ معظمات مناصب

ومناقب بارتکاب شداید پیاپی ومتاعب متعاقب منتهی گردد ماه از حضیض خفای محاق بسیر
شبانروزی بمرتبهٔ بدر رسد که زنشیب و فراز آفاق از غرهٔ طلوع بر او رونده بیت خرم دل آنکه باغم یار بساخت .
با کام رفتش هر که با کار بساخت . مه نو از آن گرفت کز شب نرمید . گل بوی از آن گرفت که با خار بساخت
واز شواهد صدق این دعاوی که انوار حکم از فحاوی آن لایح ولامع است آنکه حضرت صاحبقرانی گیتی
ستان از یورش دشت قبچاق مقتضی الاوطار مظفر وکامکار مراجعت فرموده حضرت عالی همتش مقتضی آن
شد که بر ممالک ایران که سابقا تسخیر فرموده بود کذاری فرماید و آن بلاد را از فساد بعضی بیباکان که در غیبت
رایت ظفر پیکر بیت چو چشم تهی کرده از نقش شیر . شغال اندر آید به چشم دلیر . سر تمرد برداشته بودند پاک کردن
جلادت برافراشته بعطف عنایت پاک سازد بیت درخشیدن ماه چندان بود . که خورشید درخشنده پنهان بود .
تا جهان را از زمان داد که باطراف وجوانب دفع لشکریان جاره سازد تا استعداد یورش پنج ساله کرده متوجه پایهٔ
سریر خلافت مصیر شوند در روز جمعه بانجدهم رجب سنه اربع وتسعین وسبعمایه موافق چینی ایل امضت عساکر
بسعادت واقبال اتفاق افتاد و هوا از حرارت تموز تافته واز دمای رایت از نسیم فیروزی جان یافته وچون از نجا
مرکب همایون بسوی بخارا بجنبش ملک اوزو غیر سا کشت بیت بزرگان شهرها گیتی با نشد .
سوی رایت شاه بشتافتند . به پیکار جانرا کشیدند پیش . که دیدند بوی خداوند خویش . تمام آن نواحی ازدشت
وصحرا لشکر منصور فرو گرفتند شعر شهنشاه توران بیابان کشید . که چشم فلک طول وعرضش ندید . جهان تنگ کرده سواد
که خورشید گفتی شد از آسمان . ودرانجا یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقرانی را عرض رنجی طاری
شده بود وبدان التفات ننموده کوچ فرمود وچون بحوالی رنگان که از ولایات بخارا است فرود آمد نعت رنجی به تزاید
نهاد وصورت مرض اشتداد پذیرفت خواتین وفرزندان را طلب فرمود وحضرت علیا سرای ملک خانم وتومان آغا
وحضرت معلی سلطان بخت بیکم با سایر فرزندان وخواتین از سمرقند به تعجیل شتافته در پایهٔ سریر اعلی حاضر شدند
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منغلای از پیش رفته بود واز جیحون گذشته لشکر را
بموضعی که رسیده باشد بگذارد وجریده باز گردد وعجب حالتی حیرت و رای مشکل قصه دهشت ازان بیدادی
که سلامتی عالمی در سلامتی او بود از کسوت صحت عاری ماند ووجودی که نظام سلسلهٔ وجود از میامن عدالت
او صحت انتظام داشت از حلیهٔ اعتدال عاطل گشت اطبا بزرگ از ترکیب تا حیک جمع آمدند وامیر حاجی سیف الدین
برایشان ایستاده بترتیب ادویه واشربه ووظیفه معالجه کما ینبغی قیام نمودند خواتین وفرزندان وامرا واعیان

خاقان

از بوی صفای عقیدت حضرت صاحبقران میدانست که قانون شفا جز ازین ادا الشفاء و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین جشم شوا نداشت و مرد از برکه طبیب لطف الله لطیف بعیادت در معجزه و اذا
مرضت فهو یشفین کرامت و زاید سوره مند یابد فرمود طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوة و کرایم التحیات
کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد همت ساخته دست تصدق از سر اخلاص برکشادند و مزارات
شریفه و مواضع متبرکه بهدایات و صلات فرستادند فقرا و صلحا و عجزه و مساکین را صدقات وافر دادند و نعمانی
و در خزاین انزای داشتند و اسباب نامدار و دیگران خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامن دعوات
صالحات که صافی دلان و کوشه نشینان از برای صلاح جهان و جهانیان بذات مواظبت مینمودند بظهور پیوست
و برکات صدقات که الصدقة تردّ البلاء کار کر آمد و در شب یکشنبه نصف شعبان که شب برات است موسوم
برات صحت و مژده حیات آنحضرت مکرمت آیات در دیوان و اذا سألک عبادی عنّی فانّی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان
اطلاق یافت و در روز یکشنبه پانزدهم شعبان مزاج همایون روی بصحت نهاد بیت نکو نام مزاجش کرفت اعتدال
که عالم شد ایمن ز بیم زوال خلایق را حدایق آمال و بساتین امانی از شقایق بهجت و ریاحین شادمانی آراسته
کشت و از صدای شکر و ادای شکرانه کوش فلک پر بانگ و دامن نیاز پر از خواسته شد بیت
شکرانه را که ذات خرد کیتی پناه حلّه صحت ذو بوشید از الطاف آله و چون مزاج مبارک بحال استقامت باز آمد
اشارت علیه نفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکر منغلای از پیش روان کردد و در روز چهار
شنبه بیست و پنجم ماه بمبارکی و سعادت نشاط حرکت فرمود و بر سبیل لطف سوار شد دیده روزکار از مشاهده
سلامتی ذات بزرکوارش روشنایی یافت و دل صغار و کبار از میامن صحت حضرتش سیما قتدار سرور شادمانی کشت
والله اعلم کفتار در نهضت فرمودن صاحبقران فریدون فر بعد از صحت از رنجی رنج

روز دوشنبه غرهٔ ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از مهمات انتظام اسباب سفر شد و در روز شنبه ششم همان
ماه کوچ کرده در باسعد طالع و امن فال کوچ فرمود و بسعادت و اقبال وان سخن دفتح و فیروزی از یمین
و یسار و میامن آثار سعود سماوی رایت نصرت شعار بر حسب فرمان مطاع امیر حاجی سیف الدین متوجه سمرقند شد
و در روز چهار شنبه دهم ماه از موضع آمویه خیمه نزول نصارون کشت و در انجا مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا با تمامی
آغایان بسمرقند باز کردانید و موکب ظفر قرین از آب جیحون کذشته بعقب قلعهٔ آمویه نزول فرمود و در روز آدینه شاهزاده
جهانگیر شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معاودت نماید بیت طلب کرد سلطان صاحبقران که ای پور فرخ جنت روان

بودرکرفت

بیر در کرفت و بوسید فرخ (روحش بوصیت ملاذ) نه برش بهنکام غم کرد شاد بر کرد لطفش چو خشنود کرد سپردش بیزدان و بدرود کرد
و در حال چون شاهزاده بصوب سمرقند توجه فرمود بیت روان شد جهاندار کیتی کشای بحمد الله آمد بعون خدای
و بعد از طی منازل از آنجا کذشته در سه شنبه سلخ رمضان از یاسی و یان عبور فرمود و چهارشنبه غره شوال المبارک
سنه فرخنده استهلال در انجا یورت باقامت نماز عید و عرض راز و نیاز بر حضرت فعال لما یرید و تقدیم سایر مراسم
و آداب آن روز سعید قیام نمود و در انجا بیابانکی کوچ کرده در موضع یلغز یغاج جوپان با امیرزاده محمد سلطان
که با منغلای از پیش رفته بود در انجا توقف نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانکیر با لشکر کیهان کیر و امیر جهانشاه
با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیت بر حسب فرمان از قندز و بقلان توجه نموده بمنغلای پیوسته بودند و خدیجه علی
خان زاده نیز از هرات احرام استیلام قوایم سریر خلافت مصیر بسته بود در انجا حضرت صاحب قران را طوی داده و پیشکشها
لایق کشید صاحب قران در ریان بسعادت و سلامت از انجا نهضت نمود و روز دوشنبه بیستم شوال بجوالی استراباد
رسیده در کنار آب جرجان معسکر خیام نزول فرخنده کشت و در همان روز شعبه دودمان جلالت و مهابت سید
برکه سید غیاث الدین برسید کمال الدین را با تنار و پیشکش همراه آورده بموجب الطوی رسانید و سید کمال الدین
در پایه سریر اعلی عرضه داشت که موافق انکه سید کمال الدین در مقام مطاوعت و فرمان برداری است و کمر انقیاد و اداء
بر میان جان بسته خراج قبول میکند و باقامت رسم هواداری و خدمتکاری التمام مینماید عاطفت پادشاهانه سید
کمال الدین را بمزید نوازش و اکرام اختصاص بخشید و چون موکب ظفر قرین با استراباد رسید برهان باشا که بعد از وفات
پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدرش نصب فرموده بود وظایف خدمات بتقدیم رسانید از طوی و پیشکش و انجاز
لوازم نیکو بندکی تقدیم رسانید بیت خوشست بنده کازادی بندکی سلطان در وی جا آید از نور شایسته سلیمان
کفتار در تسخیر آمل و ساری و قلعهٔ ماهانه سر چون رایت نصرت شعار از استراباد پیشتر رفت جنکلی عظیم پیش
کرانه تا بکنار دریا از انجا کذشته شاه شولی تا قانستی و حیاکسب در مرحال آن جون ماهی در شست کرفتار آمدی
یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه شکار یعنی لشکریان شیر شکار درختان بیشه جنکل را ببرند و درآن جنکل
راهها بکشایند بر حسب فرمان قضا جریان سه راه بکشادند عرض هر یکی از آن بیش بر تاب راه و زمین را همواره مساوی
را جهت عبور لشکر قول تعیین فرمود و دو راه دیکر جهت جوانغار و برانغار صف بستند و بدین طریق جنکل
می بریدند و پیش می رفتند و چون بساری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را
مفقود بود کریخته پیش سید رضی الدین بماهانه سر رفته کرده است و ماهانه سر قریه ایست در چهار فرسنگی آمل جانب

بحر واقع شده و بقرب آن بر فراز بلندی حصنی حصین ساخته بوده که از یک طرف بدریا پیوسته بوده و دیگر جوانبش
مغاک بوده و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج در آن میریخته تا نزدیک میل حکم دریا داشت
چنانچه آب محیط بقلعه از جمیع جوانب و پیرامون حصن درختهای بلند نزدیک یکدیگر فرو برده بودند و حلقه
آن از شاخهای درخت که بر هم بافته بوده استوار ساخته و باین ترتیب حصاری دیگر برافراخته و در آن وقت حکام
آمل و ساری با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هر چه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه در آمده بودند
و سایر متمولان دیار حتی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را باستظهار مناعت
حصار بآن قلعه در آورده بودند لاجرم از نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان در آنجا جمع شده بود که عقاید
وهم با انامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتوانستی کرد و حضرت صاحبقران چون از آن حال آگاهی یافت بسعادت
و اقبال روان شده عساکر گردون مآثر در آن کوه و وادی جنگل بریده میرفتند تا در سیوم بالمحله سیدخان بپایه
اعلی حکم قضا امضا صادر شد که سید غیاث الدین برود و بجهت ایشان نصیحت کرده پادره و چون حکایت سوء اعتقاد
و قبح سیر و افعال آن جماعت پیوسته بود غیرت اسلام و عصبیت دین چنان تقاضا کرد که زبان بر نشتر تعییر و سرزنش
این چنان که ادنی بذیه کردم در ولایت شما مذهب هنود و هیچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعت هیچ اثری نیست
بلکه بادار فرایض و سنن اصلا قیام نمی نمایند و اگر کسی باینکه نماز مشغول شود او را ایذا میکنند و بمرتبهٔ قتل میرسانند
دریغ است سیادت که براستی و چون سید زاده دعوان کرده اید فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی لشکر
در آن امل نفاذ بر بندند و چون باستثال امر بمبادرت نمودند بحسب فرموده بتقدیم رسانیدند از انجا روان شدند در
جنگلی لشکر تیر انداخته همیشه و جنگل که پیش آمدی میبریدند و خار و خاشاک و چوب آنرا بر آبها و لایها می انداختند
و میگذشتند و آن بیشهایی پایان که نیش تیر چون چشم نابینا در رو نمی آورد و از نور آفتاب بهره نداشت و نه در شب از شعاع
ماه و ستارگان بهره داشت خلقی هم صحرا ساخته هر روز مقدار یک فرسخ کوچ میکردند و چوب و خس بر بالای لای
و گل انداخته فرود می آمدند روز دوشنبه بیست و ششم ماه ذی قعده قراولان از طرفین بهم رسیدند جنگی عظیم واقع شد
بیت خروش آمد و نالهٔ کره نای ◦ سر کوه را دل برآمد ز جای ◦ سپاه اندر جانب برآمد بجنگ ◦ زمین سرمه رهان گشت تیر خدنگ ◦
بکشتند چندان ز هر دو گروه ◦ که شد خاک دریا و هامون چو کوه ◦ حتی خواجه پیر شیخ علی بهادر در آن مصاف داد مردی و مردانگی
داده بحکم ع مرا نام باید که تن مرگ راست ◦ حیات فانی از برای ذکر جمیل که عمر ثانیست فدا کرد مصراع
مرد آنکه نامش به نیکی برند ◦ بعد از سه روز سید کمال الدین مرعشی مولانا عماد الدین را بپایهٔ سریر اعلی آمده زبان

استکانت

استکانت بتضرع گشاده امان طلبیدند حضرت صاحبقران فرموده که ملتمس شما مبذول میدارم بشرط آنکه
سادات که در آن ولایت اند هر یک فرزندان خود یک دو نفر را با مال ولایت پیش فرستند تا ملازم باشند
و بعد ایشان را تسکینی حاصل شد این کردند و اعتماد کرده بجواب پایند چون ایشان سخن برسانیدند
ترکی و تاجیک دولت از اکراه که تاه پس طریق صواب از نظر ایشان پوشیده داشت و بخیال محال که خود بقعهٔ
افسوس بر آن میخندید در حال نقاره زده اظهار مخالفت کردند صاحبقران گیتی ستان میرانشاه و امیرزاده شاه
بهروالیقی و نادرشاه و آکوبای و شیخ علی آموبغی را با کشتی با امان جیحون و بعد از آن از راه کنار دریای
قلزم بفرستاد که کشتیهاء دشمنان را بدست آورده روی جلادت بتسخیر حصار ماهانه سر آورده اند و بی توقف
فی الحال که مردان کار با فقهاء و علماء و نقارات و بغیر کشتیها در آمدند روی دریای قلزم از برق جبه و شمشیر
چون آفتاب میدرخشید و از غریو کورکه و کوس و خروش کر و دار بر دلاوران آهن پوش گوش زمانه میدرید و چون
رایت نصرت آیت سایهٔ وصول بر آن حصار انداخت بر طبق فرمان قلعه ماهانه سر در میان گرفتند جنگی واقع شد
که دست زبان بدامن تقریر آن نرسد و زبان خامه تحریر شرح آن از دست دهد بیت
زمان گونه پیکاری آید پدید ◦ که شروع کرده نگفت و نشنید ◦ برافروخت آتش ز دریای آب ◦ ز ترکیب کردار قیامت شتاب ◦
عاقبت الامر بهادران سپاه ظفر پناه بعون و اقبال بیرون از نون شاه حصار بیرون ماه مسخر کردند و خصمان از بیم جان باندرون
گریختند روز شنبه بیستم ذی حجه صاحبقران کامکار بعون و تایید پروردگار سوار شده روی دولت بجانب حصار
آورده زهرهٔ مخالفان از سیت نقرهٔ آن حضرت آب گشت و جان دشمنان از غایت دهشت و خوف در قلق و اضطراب
افتاد بعضی در پیش حصار پره از آهن کرده گوی روی مخالفت بحضرت کرده و بعضی پناه ندند بیت
بخشان شد از امید سیه اختر مراد ◦ بشکفت در بر اطفانی گل ظفر ◦ اسلام گشت خرم و آفاق سرسبز ◦ چشم حسود کور شده و — کور شد چشم کور
صاحبقران دین پرور در اوایل ملاقات بواسطهٔ عقاید بد که نسبت با ایشان میکردند مراتب تهدید فرموده و سخنهای
قهرآمیز گفته و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را بجمیع کلام و بذل انعام نوازش تمام ارزانی داشت
و به حکم نص و تواصوا بالحق ایشان را بسلوک طریق مستقیم تحریص فرموده که از معتقدات فاسد بکلی
رجوع می باید کرد و بعد ازین طریق سنت و جماعت اهل سنت و جماعت پیش گرفت علما و صلحا را تعظیم کردن و حرمت
داشتن و فرزندان را بتعلیم علوم شرعی ترغیب نمودن و برای آن کاشتی که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان
دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام غیر ازین پسندیده نیست و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساری

ورزان شد که نیکو محافظت نمایند و چند روز در آنجا توقف فرموده و آن قلعه چنانچه شرح داده شد اموال
متجاوز از حد و شمار در تحت تصرف آمده بود و ملازم مکرمت پادشاهانه در بار آن سرچی زر و کشتیها
را از آن پرساخته کشتی بار او لشکریان انعام فرموده بیت که راه دولت بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد و باشارت رای رزین آیین آن حصن حصین را بعد از آنکه بجاروب
تاراج پاک ساخته بودند توده خاک ساختند و هنوز بر آن حالت است و چون مکرر از هر زبان بسامع
علیه میرسید که در آن ولایت مردم بد اعتقادند و مردم فدائی بسیار دیرلیغ لازم الاتباع از
موقف جلال صدور یافت که هر کس که بنام سیادت منتسب باشد از میان سپاهیان و عوام بیرون آورده
حاضر کردانند و کافه بدکیشان بجام انتقام شربت حمام بچشانند امر عالی بنفاذ پیوست و آن نواحی
از شر و فساد آن طایفه گمراه مباحی اکروه فی جت عز بچاپانشدی بتهمت آنکه فقیه و طالب
علم است خون او را هدر داپنشدی برست و بتخصیص شیخ علی هراه جهت انتقام قتل برشی حتی
خواجه و اسکندر شیخی از برای بدر شان افراسیاب و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین
ایشان را کشته بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید کمال الدین
را با اهل و عیال در کشتی نشانده بجانب خوارزم برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبدالله را با برادران و
جمعی مردم از سمرقند که ذا ایشان را تاشکنت روانه سازند برحسب فرموده کاربند شدند گفتار در
فرستادن فتح نامه بتختگاه و طلب داشتن فرزندان و خواتین دام عهود چون ممالک مازندران بیکبار
مسخر شد حضرت صاحب قران بشارت فتح ساری و آمل با ماهر تقابع با یلاکات ارجمند
بسمرقند ارسال فرموده و فرزند کامکار امیرزاده شاهرخ و نبیرکان عالی مقدار
امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده رستم و سلطان حسین نبیره امیر موسی که دختر زاده حضرت
صاحب قرانی بود و حضرت بیکی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرت خواتین سرای ملک خانم و تومان
آغا و دیگر آغایان را طلب فرموده در راه محترم ... تعیین و سپاهیه فرمان داده و در موضع شاسمن از
نواحی جرجان سرای عالی ساختند و دار و عقبی ساری بجمشید قارن که از قائق تهستان بود
تفویض نمود و چون سادات آنجا ذوی بدرانا اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل و ساری را
از ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون مشرف گشته در این وقت عاطفت پادشاهانه

آمل را باو ارزانی فرموده و باسعادت و اقبال معاودت فرموده چشمه ... شاسمن در آن سرای نزول کرده و تواجیان را
باطراف فرستاده تا لشکر ... عساکر منصوره که بهر جانب بودند همه بپایه سریر اعلی جمع آمدند بیت
... بلکه تا جمع کرده ز دین آمینی و نور الاجر ۰ و بشارت فتح که بسمع مقر سلطنت رسانیده بود
... تختگاه سمرقند رسید بیت
کوش کردون پر بشارت شد که از تایید حق ۰ صبح ... مطلع امن و امان ۰ شاه مشرق ... کز مغرب سلطان آمد
فتح کشت از تابه یکسر ... ۰ از نسیم ... دولت ... مملکت ۰ و نور زخم کوکب فتح ... شد جهان
... ممکنان ... بجنبید و دستهای بکشاد ... بهار ... و شادمانی از شاخسار آمال و امانی
... ریزه ... فتح ... سوی ... فتح شد ... نذرها و بشکرانه چندان
صلات و صدقات بمستحقان رسانید که مساکین و فقرا ... انتظام ... و کامرانی باعتبار ... گشتند
مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و شاهزادگان که اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان
صدور یافته بود در دوشنبه ... جمادی ... از دار السلطنه سمرقند بیلگی بیرون آمدند و از آب ... در موضع
... کرده ... بیت ... عظیم ... شد بیت ... بیاید برف
... از ... بارید برف ۰ ... برف ... جهان ... ۰ ... شده ۰ ... برف
... از ... جاده ۰ آن ... آغایان و شاهزادگان ... بجانب ... آمدند و ... جاه شب
... کرده ... حضرت صاحب قران ... نزدیک ... روز
... بسعادت و اقبال ... سیوم ... شب ... رسیده
... حضرت صاحب قرانی ... آغایان ... امیرزاده شاهرخ
... دولت ... جای ... شده ... در ... روز
منازل و مراحل ... قطع کرده ... غره ... تعیین و سپاهیان از آب آمویه عبور
نموده ... آمدند و از آنجا ... رسیدند و ... شاهزاده جهانگیر ... بود
... سرای ملک خانم ... حضرت صاحب قرانی ... تمام ... فرزندان
... حکم واجب الاتباع ... بقرشی ... اشارتی که ...
استعجال فرموده بود ... لیکن ... قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ را ...

شده بود تعجیل نموده بجبر شد و این زمان چون بحمد الله تعالی آن زحمت بشفای عاجل مبدل گشت بشتاب متوجه تمامتر
می آییم و چون عرضه داشت ارسال نموده از آنجا کوچ کرده بدینهدوران فرود آمده بودند و در آنجا آقایان و شاهزادگان
اغرق را گذاشته تعجیل تمام متوجه شدند و شب و روز راه می بریدند تا بسیفه مرود بموضع چیلاون رسیدند و حضرت
صاحب قرانی از راه عطوفت و مهربانی ایشان را استقبال فرموده و در آنجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را کنار
گرفته دیده دولت روشن گردانیدند که از کمال اعاده و فتح بلاد روشن بود از مشاهده طلعت اولاد و احفاد روشنتر گشت
آن زمره و آقایان و شاهزادگان تکشمیشی کردند و پیشکشهای ارجمند کشیدند و بعین اشتغال بعیش و طرب از آنجا
کوچ کرده و با شاهین آن بسعادت و اقبال و دولت توقف اسباب عیش و کامرانی برحسب دلخواه مهیا و آماده
سلطنت و گیتی ستانی در سلک حکمت و اقتدار منتظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و شاداب
و ارکان دولت و مطیعان پادگاه کیهان برهفت طوبی لهم و حسن مآب و الله عنده حسن الثواب گفتار در نهضت
حضرت صاحب قرانی بصوب فارس و عراق چون عزیمت صاحب قران در فیع مراتب
نیداشت که در جمیع حالات اوقات همت بجز عشرت و شادمانی و کامرانی که در تو م دنیا مایل نیست از آنکه آفتاب
همت دراو الخرجدی بود خدود عزیمت ممالک فارس و عراق کرد تکلیف واسطه عقد بلاد و اتصالات
تجدید فرمود **بیت** دگر با برفراز صاحب قران • همیشه کرد از تو ران میان • دلاور سواران کوپال کیر •
برآهخته شمشیر و بربسته تیر • و امیرزاده محمد سلطان و پادشاه امیرزاده پیر محمد را بر سم منقلای روانه کردانید
و شیخ علی بهادر و سونجک بهادر و توره خواجه آقبوغا و جز و دیگر امرا ملازم رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر
که دو ماه از مروه تفرج تفرجیافته بودند در روز پنجشنبه چهارم صفر از سمرقند از عون و تایید
مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد **بیت** یکی مرکب شاه برد آسمان • که ناسوده برجای یکزمان • و امیرزادگان
بلاس و جهانشاه بهادر و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و امیر اوچ قراچه ضبط اغرق و نسق لشکر
باز داشت که در عقب بآهستگی بیایند و از مخدرات سرادق عظمت و جلال حرمی ملکتخانم و تومان آغا با اغرق بگذاشت و چلپان
ملک آغا و سلطان آغا و تکل آغا با حضرت آسمان حضرت صاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ را بر منقلای
ساخت و از ییلاق ملی کذشت و در لغمان و سنانه و دیگر ...ه یارد تمام لشکر را تقاد داده بیکذشت و امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده پیر محمد که از پیش رفته بود ند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شمس که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته
پیش شاهزادگان آورده و ایشان بحضرت صاحب قرانی فرستادند و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و آلچکی والی

سلطانیه وفات

سلطانیه وفات یافته بود و از تعشاه نوکر او قائم مقام او شده چون لشکر منصور بآنجا رسید قلعه را گذاشته بگریخت
تا از **بیت** مده کی سر پای پل برد • بشرکی بر و جبر پل برد • شاهزادگان یکمنزل آنجا توقف نموده و بامداد
تعاده را ده و قلعه را ضبط نموده روی جلادت بسعادت بصوب بغداد آوردند چون بکردستان رسیدند ملی از حضرت
صاحب قرانی یافته و فرمان رسانید که ایشان باتفاق امرا چیچال روانه شوند برحسب فرموده از آنجا راجعت نموده بجانب
سقف رسیدند و غلات آنجا را تا ایمه غارت کردند **بیت** مه ریم بدغله بیداد کرد • شد از صدمه قهر بیرون ز گرد •
حرکت شد طعم جا باپی • تا غافل از رنم جیز بیجای • و هنگام صبح کردند کوچ بود کسی دیگر از حضرت
صاحب قران رسیده و خبر رسانید که کرد آن نواحی بر بقه متابعت در آورده مطیع و منقاد گردانید و ترک مخالفت و رد
و تمرد نماید ولایت او را غارت کنند و تمام کوه و دشت آن جانب را از خبث وجود مفسدان و قراولان پاک سازند
برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند و چون به چیچال کوه چشتن رسیدند سونجک بهادر و توره خواجه آقبوغا
و جز بهادر بالشکری بیطرفی دیگر که ستان بایلغار روان شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشی خاتون گشته
و چون بآنجا رسیدند یکی از سروران آن طرف بعلیع امکه آن ولایت بدست آورده گریخته پیش شاهزادگان آمد
و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمیداند اگر فرمان شود بخرجی شوم و وظیفه بندگی بجای آورم
امیرزاده محمد سلطان او را نوازش فرموده و خلعت و کمر شمشیر باره بند طلا ارزانی داشت و شیخ علی بهادر را
منقلای ساخته بخرجی با دریهانه کرد ایشان بایلغار که حاکم آنجا بود بتمام اطاعت و انقیاد در آمده برخود را
بالسان تازی و نقوذ ناه مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت شاهزادگان فرستاد و چون بحضرت سلطنت بارگاه
استعداد یافت تحف و هدایا برسانید و بهادران را بخرجان پهلوان بجنب فرموده محمد بن تحفهای مناسب
خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ علی بهادر را با تنخاه جهانپهلوان برحسب فرموده
مراجعت نموده و اثناء راه بمنزلی که فرود آمده بود بآتش خوردن مشغول شدند بخرجی حوالی داشت چون از مقصود
خود نا امید گشته بود بفریب نفس بداندیش کار دی بخبر آورده و آن شیر بیشه شجاعت بعبادی که متی
بر خاک هلاک افتاد آری برکات و مراد در میان چندین شمشیر و سنان و نیزهای سبک حملکه ترای کردان بردی
در آمده بود و دست برد نموده و بسلامت بیرون نبرد و چون وعده لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون
در رسید بزخم کاردی جان سپرد **بیت** چنین است این منزل تنگ پس • نماند درآن جاودان هیچ کس •
دم دران زمان بخرجی بدکردار بعقوبت هرچه تمامتر بقتل آورده ند و نیز خشند **بیت**

چون ذکر بهی شد این تا آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران
بجانب لرستان و خوزستان چون حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار باز از لشکری جماعتی
گزیده و امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه آنجا باز داشت و فرمود که چندان اتفاق توقف نماید که اغروق از استرآباد برسد
و خود بنفس مبارک با آن گروه گزیده متوجه صوب بروجرد شد و بتعجیل تمام براند و امیرزاده عمرشیخ با لشکر دست
چپ براه آوه روان شد و از موضع کوشکجیان عبور نموده بآوه رسید و از آنجا گذشته قلعه کیو را که کریچ گرده و در
حال مسخر کرده باشند و محمد تقی را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت بیت چو شهزاده با لشکر افتاد • در آمد به پیرامن آن حصار
اگر در آن قلعه بر نغیر • که فتد و شد کوتوال اسیر • و شب در میان کرده روز دیگر بموضع قرون رانده و مظفر
برامالی که کاشت محمد تقی بود استقبال نموده شرف بساط بوس دریافت و از آنجا کوچ کرده بر کهرود رسید و اسفندیار
از راه عجز و اضطرار پیش آمد شاهزاده محمد تقی و اسفندیار را پیش حضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت روز جمعه
ربیع الآخر بمبارکی و طالع سعد بر بروجرد نزول فرمود و امیرزاده عمرشیخ از آنجا [illegible] پایه سریر اعلی رسید
و اجازت طلبید [illegible] و حضرت صاحبقران سیف الدین [illegible] تعالی قلعه بروجرد منصب
فرموده و شیخ میکائیل را بضبط نهاوند بازداشت و از آنجا بسعادت و اقبال روان شد و دو منزل [illegible]
و خیمی بخرم آباد رسید ملک عزالدین جهد [illegible] که بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرده صاحبقران کامکار
بکشف سعادت آنجا بگذرانید و در دیگر جهت محاصره قلعه جانقی [illegible] با تعیین فرمود و امیرزاده عمرشیخ را طلب
داشت بکاشی ملک عزالدین فرستاد و لشکر را بنابر دفع متمردان و قلع و قمع ایشان باطراف و جوانب روانه کرد اند
و بنفس مبارک از خرم آباد نهضت فرموده روی توجه بصوب [illegible] آورده و بر سر کوه [illegible]
مردم دلاور در کمین کا ساحتا ... داشت و کوچ میفرموده تا جماعت دزدان و قطاع الطریق لر را ازکوه ...
در میآمدند و خبث وجود ایشان را بآب تیغ از لوح هستی فرو میشستند بیت بآب تیغ توان شست لوح گیتی را
ز نقش و فتنه و خبث وجود اهل فساد • و پانزده منزل بعزل آب ... رسید و امیرزاده عمرشیخ بکاشی ملک
عزالدین تا عصار ملک برفت و در جست و جوی او در آن کوهستان سعی بلیغ نموده و اصلا از وی اثری نیافت
و تمام مردم قلعه و کوه و صحرا را مطیع و منقاد کرد اینجا در آب ... بهمین حالت و امیرزاده پیرانشاه که در اغروق
بود با جمعی از سپاه ایلغار کرده بدر کاشان ما عبد را از وقت ... سر ... لشکر ... از ...
گریخته بعراق آمده از قبل شاه منصور داروغه کاشان بود و چون از وصول رایت شاهزاده خبر یافت که پیرون

فرستاد و برهان

فرستاد و برهان عجز و اضطرار امان طلبید شاهزاده او را خلعت امان بخشید و او بقدم انقیاد بیرون آمده ملازم
رکاب ظفر انتساب گشت و شاهزاده بسعادت و اقبال بمرافقت معاودت فرموده صاحبقران گیتی ستان امیرزاده
عمرشیخ را با لشکر بجانب دست راست روان کرده بود و چون بحوالی رسیده و کسی را یارای اندیشه مقابله
و مدافعه داد و غیاث السلام نام که از قبل شاه منصور آنجا بوده از بیم جان بگریخت امیرزاده عمرشیخ بضبط و نسق حویزه
مشغول شد و حضرت صاحبقران شب شنبه ثالث دهم ماه بسعادت حوالی شد جاشتگاه از آنجا گذشته در اندرون
دزفول نزول فرموده و در السنه و افواه شیوع دارد که آن قنطره بدیع الاوصاف بر اخترعات صحابت متوفر شد بوده
ذو الاکتاف است طرح اساس آن بر هیئت و هشت طاق بزرگ و اقع شده و هشت عدد تمام است در مرتبه
عشرات متولد از مولج عدد امهات سفلی و آثار علوی بطریق ضرب جه حاصل ضرب چهار در خود هشت و هشت است
و لهذا سبع المثانی که نص و القرآن ذکرناه ... بآن ناطق است بهمین عدد مقدرشده و حروف که از جلالیل تحف
و جلایل نعم است که بهر جانب از حضرت بمعرض رسیده کار عالم بندگان رسیده آنست اصول مفردات آن بزبان عرب
کرام السنه و افصح لغات است بعینی عدد آن و از بهار زخار معانی که کریمه کر و لقد آتیناک سبعا من المثانی محیطات
بر آن که مصدق این دعوی استخراج میتوان کرد و عدد جلالت صلوة در حضر و سفر هشت است و توافق این امور
دلیل روشن است بر خصوصیت خاصیت این عدد و الحق خاصی این زیادت آنست که در اعداد که متعرض آن
توان شد ثم از تمامی امران نموده شد تا لیبب مستبصر ... بهندسی که بنیاد عمارت آن فرو طرح کرده از خواص
اعداد که آنرا تماطبقی گویند با خبر بوده و در میان هر دو طاق از طاقهای بزرگ طاقی خرد بر بالای آن انداخته چنانچه
تمام اسطوانه و فرع آن بجا و بیست طاق باشد عدد اسم مبارک محمد ... و آن مجمع شمار است تا دو جانب پس مجمع شمار
بیست تا هشتاد و در ضمن این امور صحت ظاهر میشود بی اشارت حکمت و باید که اولوا الالباب
و تا بی آن طاقها را از سنگهای تراشیده و خشت پخته در نهایت حصانت و استحکام بنوعی بکرده اند که بجادی روزگار
در مقاقب لیل و نهار خرابی بدان راه نیابد و اولو الابصار میر اند القصه چون صاحبقران سپهر اقتدار
در فول نابر قدوم همایون آثار مرجع سعادت و اقبال ساخت و هم از شمس الدین پسر حوله نقل شکش
کرده و کاشتکاران دولت قانون مراتب و شرکه در شهر بود مجموع بدر رسیدند و در معاونت شهر چون رفته پیش کاه عرض
تنی کشت و بهر کاری فرموده آن از بعد رکه و از آنجا شبگیر کرده سحرگاه بشتر رسید و مکانات جهان را
مخیم نزول همایون گشت علی که تاکرد استعداد سپاهیانی که از قبل شاه منصور تصدی ضبط و محافظت تستر بوده

برادران توجه عساکر کردون مآثر کریخته بودند و روی بشیراز نهاده اکابر و اشراف انجا کمر بندکی بر میان جان بسته بقدم
اطاعت و انقیاد بیرون شتافتند و از آب کذشته بدرکاه عالم پناه آمدند و از امرا سپاه و تمام احشام و صحرانشینان
آن نواحی را اطراف و جوانب غارت کرده اسب و استر بسیار آوردند صاحب قران دریا نوال آن غنایم را بجمیع
لشکریان قسمت فرمود بیت جهان را همچو دریا شاه کامکار بتیغ ستد ز دشمن و بلطفش بدوستان بخشید
و روز چهارشنبه بیستم از آب جماد و انکر عبور فرموده بظاهر شهر ریان غلستان نزول فرمود و امیرزاده محمد سلطان
از دربند تاشی خاتون کوچ کرده بموجب فرمان شده و از آنجا بعقبها کذشته و تمام آن ولایتها را از کوه و دشت
کردستان و لرستان را بپای سختی کردانید و مخالفان را استیصال نموده درین محل بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت
بیت از معرکه شهنشاه داد کرد باز آمد بنزد که فتح و نصرت و ظفر ذکر بعضی از حکایات احکام فارس که
اتمام کلام درین مقام موقوف است درهمان اثنا مراجعت حضرت صاحب قرانی کیتی ستان از یورش سه ساله
کفته شد که آنحضرت در زمانی که عزم مراجعت بدار السلطنه سمرقند جزم فرموده بود و از شیراز روان شد چون آل مظفر
جمله دم از هواداری و خدمتکاری آنحضرت میزدند و در اثنا ولا اکثر ایشان کمر بندکی بسته بدرکاه عالم پناه آمدند و
بسعادت ملازمت استسعاد یافته عاطفت پادشاهانه حکومت شیراز بشاه یحیی که در آن وقت عم [illegible] او بوده و [illegible]
او بوده تفویض فرموده و یزد را نیز کما سابقا با او بوده بر قرار مسلم داشت و اصفهان را بسلطان محمد بن [illegible] او داد
و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع داشت او را نخست مراجعت داد و سلطان ابواسحق بن اویس شاه شجاع
را حکومت سیرجان و قلعه و توابع را از کرده اند و بهلوان مهذب خراسانی که از امرای شاه شجاع بود و حتی از قبل
او و بعد از وفات او از قبل برادرش سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود بر قرار بضبط ولایات انجا باز
داشت و در ان حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر بود و سلطان زین العابدین بن شاه شجاع از بیم توجه
عساکر کردون مآثر از شیراز کریخته بود و بتستر رفته و شاه منصور او را کرفته و در بند کرده و چون حضرت صاحب قران
در ضمان حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نمود از سنه تسعین و سبعمایه هجری که تاریخ آن قصه بود تا سنه
خمس و تسعین و سبعمایه که صاحب قران کامکار از ان دیار باز متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی وقایع
روی داده و مضمون بیت کفر کرده که [illegible] کمر بسته چه [illegible] که زمان بیان بر آشفته اند
هر بار از صال کریخته اند بظهور پیوست و از انجمله سلطان زین العابدین که در قلعه [illegible] بجهاد [illegible]
است در بند بود بمعاونت احمد شاه تاشی و محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه و وجود شدند پیش ملک

علاء الدین کرت و باتفاق به اصفهان رفتند و چون سرداران اصفهان پیل عجائب او را شد سلطان محمد شوکت استاد
و بقلعه در آمد بعد از یکماه باتفاق محمد قورچی که قلعه بدست او بود متوجه یزد شدند و مملکت اصفهان بحوزه تصرف
زین العابدین در آمد و در خلال احوال شاه منصور از تستر لشکر کشید و بجهت شیراز آمد و جماعتی از سادات
شیراز که در آنجا بودند باتفاق اتباع و اشیاع خود در دروازه سلم باز کردند و او بشهر در آوردند و شاه یحیی
در ایوان شاه شجاعی نشسته تا از نیک و بد خبر رسید بعد از ان سوار شد و از دروازه سعادت بیرون رفت و رو
بیزد نهاد و شاه منصور با نعمت و ایوان تصرف کرد و اصلا متعرض باز نشد و کس بکاشغر و ار نفرستاد و چون
سلطنت شیراز بر شاه منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعه [illegible] و قلعه [illegible] و حصار [illegible] فتح کرد و بعد
ابرقوه رفت در ان وقت والی انجا بهلوان مهذب بود شاه منصور بجانبی مشغول شد و بشیراز مراجعت نمود و
سلطان زین العابدین در اصفهان لشکری ترتیب کرده و بتصور آنکه بیشتر امرا شاه منصور حریف ترکیب شاه شجاع
بوده بودند و شاید که رعایت حقوق ماجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود
از شیراز بیرون آمد و مقابله ایشان کرده و در پای قلعه اصطخر به پل [illegible] تلاقی فئتین اتفاق افتاد منصور که
سلطان زین العابدین بکلک تمنا بر لوح خیال نکاشته بود برعکس آن نتیجه داد و بر خورد و لشکر شاه منصور بر او
دست یافته شده و جنگ در انداخته سپاه او را منهزم کردند و او منهزم باز باصفهان باز کشت و بهلوان مهذب
از بیم استیلاء شاه منصور با شاه یحیی مصادقت مصالحت در انداخت و در ایالت شاه یحیی بکرمان رفت که ان
رجوع آن تا ابرقوه کیمیه رامت دفته بود مهذب بتقدیم مطاوعت و انقیاد پیش او رفت و بعد از عهد و پیمان او را
بابرقوه دعوت کرد و بشهر در آورده باندرون قلعه بقصری که از برای خود برداخته بود فرود آورد و شاه یحیی
بعد از استیلاء بر شهر و قلعه با غلامان خاص جمعی که [illegible] نقض عهد شد و بهلوان مهذب را کرفته بند کرد و بقلعه
[illegible] که از قلاع حدود یزد است فرستاد و او در انجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند و شاه یحیی ابرقوه ضبط کرده امیر
محمد قورچی که یکی از امرا او بود بر وی در یزد معاودت نمود شاه منصور از شیراز لشکر بجانب ابرقوه آورده شهر را
کرفت و کماشته شاه یحیی بقلعه پناه آورده متحصن شد و شاه منصور جماعتی از مردم خود را بابرقوه کذاشت و با معظم
سپاه روی کین بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی از این حال آکاه کشت چون کماشته خود امیر محمد قورچی فرستاد
که قلعه بسپارد اکر شاه منصور بولایت یزد در نیاید شاه منصور باز کشت و قلعه تسلیم او کرده و بعد از ضبط شهر و قلعه
متوجه اصفهان شد و غله آنجا خورانید و خرابی چند کرده بشیراز آمد و سال دیکر لشکر بجانب اصفهان برد و همان طریق

سپرده باز گشت و چون سلطان زین العابدین از بیداد آن دشمن مسلط بتنگ آمد استعانت به مجمع خویشان و اقربا
برد و از اشارت **شعر** من استعان بغیر الله في طلب ❁ فان ناصره عجز و خذلان ❁ غافل ماند سلطان احمد
از کرمان و سلطان ابو اسحاق از سیرجان با لشکرهای آراسته بعزم معاونت او روان شدند و شاه یحیی [illegible]
از یزد و عم پیداد و از یزد پیوند ایشان نیز بپیوست و دیگر مظفریان جمع شده باتفاق فصل زمستان
روی انتقام بشیراز نهادند و در بعضی ولایات تخصیص کرمان خرابی بسیار کردند و شاه منصور این خبر بشنید لشکر ترتیب داده
متوجه ایشان گشت و ایشان از کربال اصلی بجانب کرمسیر کردند و چون شاه منصور این خبر بشنید متوجه ایشان گشت
و در جلگای فسا بموضع کج جون جنگ واقع شد و شاه منصور به وفق اسم خود مظفر شد و بجای نصرت سایر برد
افکنده غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هر یک بجای خود شدند و چون بهار شد شاه
منصور کرمان لشکر به اصفهان کشید و چون بظاهر شهر رسید که خواجه عضد الدین صاعدی در بلاد امیر
لرستان بود او را طلب داشت و حیثی که او بقتل شاه منصور رسید اصفهانیان از شهر بیرون شدند و سلطان زین
العابدین و در نواحی دی میان راه بین مشهر یارد حریمی جنگ او را بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد و او را میل
بی حفاظی و نامرادی مردمکش دید و آن نکبت رسید بر آن دیده پروا بار داشت و از اشارت فرموده من لا يرحم
لا يرحم حساب برنداشت و بعد از آن دو نوبت لشکر به یزد کشید و در نوبت دوم شاه یحیی که با او همین
نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان او حصانت برده بود و به پسر نصیحت کرد که چون برادر بهزیمت با او صلح
بیچوده ساخته و فارس و عراق بتو گذاشته اگر با او نیز معاندت کنی محل ملامت و جای سرزنش باشد و او را
الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز معاودت نمود و در این مدت چهار پنج سال میان مظفریان جانبین شیوه ایشان
بود که پیوسته قصد یکدیگر کردندی چند وقتی دیگر وقتی بود از **نظم** نهادند تیغ بر یکدیگر ❁
شد آشفته آن مملکت سر بسر ❁ شد از بیگانگان ملک و سلطنت ❁ که دو پادشه بود و یک مملکت ❁ لیکن چون غرض
اصلی از تاریخ ایشان نیست متعرض بذکر تفصیل آن نشد القصه در آن وقت که حضرت صاحب قران در ظاهر تستر قبه
بارگاه خلافت باوج مهر و ماه برافراخته بود و شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در شیراز بود و
سلطان ابو اسحاق در سیرجان بود و یزد از آن شاه یحیی بود با دو پسرش آنجا بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت
مشغول بود **گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز** چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش
امیرزاده پیر محمد از طرف دربند تا شیخ خاتون مظفر و منصور مراجعت نمودند در ظاهر تستر بعسکر همایون

پس شد

پیوستند صاحب قران گیتی ستان صرفه جنگ نهاده را بجوین فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ و خواجه مسعود [illegible]
سرداری که خواهرزاده علی مؤید سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر [illegible] آنکه با او بود پیش او بازداشت
و با آن لشکر ایلغار کرده و در روز دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه موافق تخاقوی ییل
بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب داشته بود از حوین و حوالی و نواحی آنجا
ضبط نمود پیشکشها ترتیب داشته و متوجه گشته کس فرستاد که بصوب شیراز روان شدیم می باید که اغرق حضرت
کرده از عقب بیاید و در شیراز بما ملحق شوی و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب دوره که بگذشت
و جمعه بیست و نهم آب شور خانکی رسیده فرود آمد و روز شنبه غره جمادی الاولی [illegible] نزول فرموده
و با آنکه بیاده که حاکم آن بزرگی بود با پیشکش و هدایا در محل [illegible] که عالم پناه آمد و بوسیله امرا شرف زمین بوسی
دریافت و زانو زده پیشکش کشید و نظر کرد ملازم موکب ظفر قرین شعار گشت و حضرت صاحب قران پیشین
همان روز بسعادت سوار شده و از آب [illegible] عبور نموده فرود آمد و روز یکشنبه بآب میرمین نزول فرموده و روز
دوشنبه از آنجا نهضت فرموده [illegible] صحرا [illegible] مخیم نزول ساخت و روز سه شنبه از کوهستان و آب [illegible] گذشته
ببیهان [illegible] آشیان گشت و روز چهارشنبه از آب شهرین عبور نموده در صحرای تستر نزول فرموده و روز پنج
شنبه از باشت و آب شعب عبور نموده بالا امیر [illegible] نزول فرموده و روز [illegible] آدینه [illegible]
دشت شهرهای [illegible] روز شنبه از باشت و آب شعب عبور نموده بالا امیر [illegible] نزول فرموده و روز یکشنبه از آب
خاوران گذشته و استفسار قلعه سفید کرده و در صحرای [illegible] جان فرود آمد و روز دوشنبه لشکر آراسته و از نوبند جان
روان گشته بپای قلعه آمد و سعادت نامی شقاوت فرجام از قبل شاه منصور کوتوال آن قلعه عدیم المثال بود **بیت**
دژی بود کش خواندندی سفید ❁ بدان در نجاتی [illegible] امید ❁ عجب کوه کوهی خدا آفرید ❁ که تا اندر آن کس کمینی نخفید ❁
رهش تنگ و لغزان و تنگ تا فراز ❁ [illegible] ❁ برآن برکه آن را با الا ترست ❁ یکی دشت هموار بناورست ❁
ز یک فرسخ از دور بطول و عرض ❁ ز کیتی و کوکب فلک کن ترو ❁ [illegible] ❁ درختان بر بیرون کشت زار ❁
شکاری بچند دران بهشت ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁ [illegible] ❁
نیابد کس آنجا ز تفریق و تحقیق ❁ از نقب و [illegible] منجنیق ❁ [illegible] سلاطین گیتی ستان ❁ [illegible] تسخیر آن ❁
و حقیقت آنکه تسخیر این قلعه از روی اندیشه و قیاس از حیز امکان بیرون نشسته چه کمیت از تعلم کوه پایه آن عالیه
بلند تر و انواع محال که برفتح قلاع و کشودن حصار متصور است چون نقب زدن و ملجی ساختن و منجنیق افراختن سبب

[illegible]

با آن خاره خارا حصار است و مراحش بحیثیتی که هرکجا کسی بایستد جای مردم را از برگ زدن سنگ تواند کرد
با وجود این جهت زیادت استحکام بیرون مواضع به سنگ و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصوران از نقش بقوت
محافظت و مقاتلت اقدام نمایند و کمال شکاری در دم و کوه سفید در صحرا الشی هیچ چون نیز از تمادی مدت محاصره آن اندیشیده بیت
هرکس که داند در اینجا نشست ۰ نیابد کسی از وی جان بدست ۰ ز سوی زمین ایمنست از خلل ۰ مگر ز آسمان تیغ آید اجل ۰
پس اگر سعادت مندی بدیت دور و نه چنین قلعه را به جنگ و قهر بگشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب
تایید سرمدی تا از بوده الهی نه بمجرد شوکت و پادشاهی و آثار فتحهای نامدارش جلوه گاه کمال قدرت بوده و کار با یزد دانست
همین کوشش بیهوده از تیغ کار ۰ مجموع حق غلبه اعوان و انصار بیت چنین کاری نباشد جز خدایی ۰ که همت از وی نخوره باید شایی ۰
و بنابر قضیه انکه حضرت صاحب قرانی چون بپای قلعه سفید عساکر گردون مآثر از جیب و راست صورت انداخته و از بر غریو
کرا از نفیر دلاوران و خروش کوس و نقاره برآمد بیت کوه از نهیب آنکه کوهی که همه حرکت ۰ چون چشمه گشت ریخت خلایق ۰
بیم آن بود که پای کینیشان ارتعی نشقا برمه و بسیط زمین حث قالعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا گرفته شایان و پا کما
کرده و ان اشتباه برملا کوهی که بیغلو چوست بود باوج سپهر بالا ز اشتیه و صاحب قران کامکار بسعادت و اقبال از وقت محرم
و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف روی جلادت بتسخیر قلعه نهاده با نکو برآیند بر حسب فرموده چون نیرو ملح
در جوش و از اطراف و جوانب پیاده و سوار در جوش متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ
در انداخت و امیرزاده پیر محمد بن لشکریان برهرزه افغی کرده رایت محاربه و مقاتله برافراخت و امیرزاده شاهرخ از جوانغار
با سپاهی آراسته پای قلعه رفت و مردم خود را پیاده ساخته آتش پیکار برفروخت که تیغ بهرام معاضد تیغ حصار
نیلی چون آهن در کوره حداد ان بتافت و سایر امرا و لشکریان هریک از جای خود در حرکت آمده بار صرح پیشه خشم پلنگ
آهنگ نبرد نمودند بیت ز بس جوش شد کوش آشنا ۰ بلرزید مه و تنمان کشت و ماه ۰ عقابی که لاوریقه نکند ۰ بر ۰۰
بدر یز جنگ بود لیر نر ۰ دلاوران صف شکن و شیران کلان چنان کوشش خواسته که چنان روز بگرد با لاهر آیند و قلعه را
تسخیر نمایند و چون شب هنگام شد هر کسی در مقام خود قرار گرفت و روز دیگر چون خسرو سیارگان از نشیب
تحت الارض بالای حصار فیروزه رنگ فلک برآمد و از سطوت شکوهش گردون انجم کبرقلاع کو پنهان کردون رایت
استیلاد برافراخته بود نه نور نتجند بیت که برفرق جرخ سرکشیده ۰ نهاد زاین کلاه نیز کشیده ۰
بحسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امرا و سایر بهادران نیز آن پای آماده گشتند کمر کین در بسته و از صدای کوه
و ضرب سور تنه ذکون تاشکاف جنگ در نهیب شده آشیب و جنگ مخالفان حصاری تیمور سنگ چون باران آتی

باریذن گرفت

باریدن گرفت و موافق دولت جان شیرین فدای کارزار کرده و قلعه را بکوچ دو پیده تا آغاز نهادند ناگاه از قرکان
شیخ محمد ایکو تیمور آقبوغا نامی از محض دولت صاحب قرانی بجایی که اصلا متصور نبود که هیچ آفریده تواند از انجا
برآمدن بالا رفت و صلوات فرستاد بیت برآمد بیالا چو برآن عقاب ۰ خروشان چو رعد از فراز سحاب ۰
که صاحب قران باد فیروز و نیک ۰ بداندیش او خوار و خونین جگر ۰ از سر تهور و بردلی خروش برآورده بر سرانی شغل
شد اهل قلعه را از شامت آن حالکه در ضمیر ایشان نگذشته بود پشت دل بشکست و زود از بارو جاریت برفت
و از غایت دهشت و هراس یکی دست از جنگ باز داشتند و لشکریان امیرزاده محمد سلطان از راه دروازه بالا رفتند
و توقیات با موج نصرت و غنیمت برزی بار انداختند و دشمنان را مقهور کرده ایشان قلعه را مسخر کردانیدند و هرکه در انجا بود از لشکریان
و سپاهی از کوه در انداختند و محمد آزاد دم تبر سعادت را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورده و تیغ کین را بخون او رنگین
ساخت بیت هرکس که کشد نخوت تش سر ۰ جز تیغ سزای او نباشد ۰ کاری که خدایش برکشیده ۰ جز بند کیش نکو نباشد ۰
و زین العابدین که شاه منصور او را میل کشیده بود و در آنجا محبوس داشته پای سریر خلافت مصیر آوردند عاطفت
پادشاهانه او را نوازش فرموده و بخلعت خاص اختصاص بخشید و تسلی خاطر شکسته او را فرمود که بعنایت الهی
من داد تو از شاه منصور بستانم و جزای فعل بد او بزودی برسانم و عورات که لشکریان نصرت آیات در قلعه اسیر
کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد اوبهی بکوتوالی قلعه باز داشت و بسعادت و اقبال مراجعت
نموده آخر روز شنبه یازدهم به نوبندجان فرود آمد و آقبوغا که پیشتر از همه بالای قلعه برآمده بود عنایت فرموده
و از نقد و اقمشه و خیمه و خرگاه و اسب و شتر و استر و چندان اسباب تجمل ارزانی داشت که روز سابق یک اسب بود
و روز دیگر از حالت خود متعجب ماند زبان وقتش بر زمزمه مصراع اینکه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب ۰
توتم میبینم و چون سفیده صبح چهارشنبه بدمید صاحب قران گیتی ستان بیابکی و طالع سعد روان شد و از درع
بوان برآمد بتیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه از آنجا نهضت نموده در حرجرفته آمد و بامداد جمعه چهاردهم
جمادی الاول موافق تنگ قوی ییل بجهم رسید و در بین حوالی و حدود هرچند از شاه منصور استفسار میرفت
بسامع علیه میرسانیدند که پای ثبات ندارد و موقوف بیک خبر تحقیق است که روی بگریز آورده و در واقع معنی
این بوده قطع را بادپای تخار برابر کردن و صعوه را با شاهباز در هوای معارضه پرواز نمودن از مقتضای
عقل که کشاینده بند شک و نماینده راه یقین است بعید مینماید بیت بجز ریز خود را تکتازی کند ۰
که گنجشک با باز بازی کند

گفتار در جنگ صاحب قران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحبقران از قضیهٔ شاه منصور خاطر جمع برنداشت و در رهگذر دو روز از آن مقدار سپاه که حاضر
بودند دو قول ترتیب فرموده که یکی را استقامت فتح آیت گردانید و آن دیگر نامزد امیرزاده محمد سلطان فرموده در قبیل
دست راست امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بداشت و نور خواجه آقبوغا را همراه او گردانید و قول امیرزاده محمد سلطان
در دست چپ بایستاد و در قبیل او نور بهادر مقرر فرموده و امیرزاده شاهرخ را لطف کرده از ملازم رکاب حضرت
انتساب ساخت و امیر عثمان را بقراولی از پیش دوانیده تا با سایر عساکر آن ترتیب و آراستند روی سعادت
بشیراز آورده و امیر عثمان چون قراول دشمن در میان باغات بدید در سرهنگی پنهان شد تا ایشان بگذشته و باز
مقرر و الوس در عقب فرصت ابی دقو محمد و بهرام پیوری از کمینگاه بیرون آمده دیدی قراول دشمن کرده و بهرام بهادر
با تیغ خون آشام در عقب ایشان تاخت بعید و زانکی را قلم کرده بگرفت و بحضرت صاحبقران رسانید آنحضرت
از کیفیت وضع شاه منصور و کیت لشکرش استفسار فرموده در ضمان تایید پروردگار براند و چون قریب یک فرسخ
برفته لشکر شهر در میان باغستان شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد مجموع زره و بکتر مکمل بر نشسته و تمام اسباب
تجمل انداخته و علمها برافراخته **بیت** همه کامکش در دم آمایی و یزانه ٭ همه باد از آهن کمر انجوش و ٭
همه فکنده تن اندر حجاب کبر افلاک ٭ همه اژدها دل اندیشه ناپای خطر ٭ و شاه منصور شمشیر کین کشیده و چون شیر
خشمناک پیش آمد هرچند خرد صواب اندیش او را امیر همایند که **بیت** بترس ای جهانجوی زین بیشه کام ٭
دلیری مکن با دلیرانکان ٭ گوزن نجولا کجا باشد دلیر ٭ عنان پیکر بتابد از دنبال شیر ٭ بر پیچید آنچه نیست منشا ٭ مز ٭
کر بود دوری در نشان کلان ٭ مشوح گرز و بازو کت ٭ که بیاد منشت بالای دست ٭ لیکن بحکم اذا جاء القضاء عمی البصر
سابق مکتب در قد واحد بر دو غرور بی بهره بصیرت او فرو گذاشت و در کرد پاینده وقت تا ماجد برقلب سی هزار سوار
ترک برخاشجوی کشورگیری حمله کرده و قوشون ها بهم زده صف سپاه بشکافت و یکتا نهاده در عقب لشکر اشتر پر
رسید **بیت** در آنجا عنان را بهم برزده ٭ بپیچید و شخ سری نادره کرده ٭ نکرم که ماندن زاید ٭ و چو دیوی که از بند کرده ٭ ٭
ز اندیشه جان ورد فکر ٭ و نگفتی کز ان خود ندارد خبر ٭ و حضرت صاحبقران کامکار خواست که بضرب تیغ سنان کاردار
دمار از روزگار او برآرد فی الحال چون بعضی آنحضرت داشت از صدمه جنگ هزیمت نزده بود در تیغ بر صاحبقران
بانکه پیش او با جمع کسی پیش نمانده بود توکل بر حفظ تایید پروردگار کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا
از جای نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بجود حضرت آنحضرت رسانید و از حفظ پروردگار کرده هیچ
حال حادث و نگهبان آن مرید صاحبقران بود هیچ ضرر بوجود مبارک آن نرسید و چون کوه راسخ بر جای خود تمکن

وثابت ایستاده هیچگونه تغییر باوضاع همایون او راه نیافت عادل قتادوی بر بالای سر آن حضرت سپر گرفت
و قماری پیاده و لیکن پیش آمد و کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم شمشیر از کار باز ماند **بیت**
ز کرده سپاه آسمان بست میغ ٭ همه کرده باد دیده و فولاد و تیغ ٭ و محمود شاه و تنکال بارچی و اما شاه و محمد آزاد در میان
سپاه دشمن در آمده کوششها نموده آثار جلادت و دلاوری بظهور رسانیدند و شاه منصور از آنجا بطرف قول امیر
برده و امیرزاده محمد سلطان لشکر دست راست مخالف براند **نظم** همه جنبش شد جو دریای کرفان ٭
در دو فش سواران ایران نگون ٭ و جهش بهادر دیگر امرا که ملازم او بوده دربی دشمن کرده بفشد و امیرزاده پیر محمد
جهانگیر لشکر دست چپ را بغی راه هم شکست **بیت** دران حیث هیچ دم آنجای ٭ نکردان نیفشرد آنجای پای ٭
بیکباره از هم زده بیخشند ٭ هر انکو لشکر گشته بکم بیخشند ٭ و امیرزاده شاهرخ چیره و پیروزی دولت و رای فتح را ایستاده
و چون شیرزاده در میان شیران جنگ میکرد و جماعتی از عساکر کردون مآثر گریخته باز گشته بی شدند و جلال حمید
و بهرام صوفی بر بوی سلطان صوفی و برادر غیاث الدین ترخان و خواجه راستی در پیش او وظایف شجاعت و جلادت
بتقدیم میرسانیدند و سپاه یاغی که در مقابل ایشان حمله آورده همه از زخم شمشیر بازمیکردانیدند و عبد الخلیج
بنیاد و شیخ محمد ایکو تیمور با ایشان اتفاق نموده مخالفان را براندند و قوشون التقدم اکبر و فاداد و مهر و فرجی
و قوشون شیخ نور الدین بهادر بوینا که بالنک شهرت داشت و قوشون بوی هزار خاصه که ایشان را قوچین گفتندی
و قلب لشکر بوده دیگر باره جمع آمده علم بر افراختند و قول آراسته و مرتب ساختند و قوشون شیخ علی الام
قوچین و قوشون بهرام داد مردی داده از جای خود بجنبیدند و باد دشمنان در آویخته دست برد ها دلاورانه نمودند
و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده سالگی بود بعون تایید الهی دشمنان را را نده سر شاه منصور بعضی صاحب
قرانی آورده و زانو زده سر دشمن را بخاک پیروزه انداخته تهنیت و فیروزی اوقات نمود و زبان بشاشت و جهان بکشود
که **بیت** سر دشمنانت تو را ستغفر الله ٭ که خود دشمنانت تا سرنباشند ٭ فدای سم مرکبت فرق دشمن ٭ شاهی ابر بی بهارش باشند ٭
و چون شاه منصور معزول مقهور کشته بود **بیت** بدان رزم گه ز و سوادی نماند ٭ و زان سرکشان نام ننگی نماند ٭ برفشد از ایرانیان مرکب
بانند سکانی پیاید کریت ٭ صاحبقران کامکار بنصرت همعنان و ظفر هم رکاب بیالای پشته برآمد و شاهزادگان و نوینان
ارکان دولت شکر مباس بار دیگر عز و علا بجا رسانیدند و امرا و ارکان دولت برسم تهنیت الجاشی کرده گفتند **بیت**
زمان تا زمان از بهر بلند ٭ به فتح قرین کرد باش پیره زمند ٭ بلند اختری عالم افروخته ٭ دو ازده اختر و شیرت سوخته ٭
بقاعده و عادت مغول سر و دمیگفتند و زانو زده کاسه میداشتند و در اثنا اندشمنان قوشونی دیگر با سپهسته

و مکمل از عقب پیدا شد و چون آب و آتش در یکدیگر افتادند حضرت صاحب قران و امیرزاده شاهرخ روی با ایشان
آورده سورن انداختند بیت از آواز کردان بلرزید کوه ◦ زمین آمد از نعل اسبان ستوه ◦ دشمنان از نهیب و صلابت
ماه کردی پیش گرفته و رنگ از بیم زرد و روی از یکجهت سپاه خصم را بطرف کوه قلات سرخ انداختند صاحب قران
ظفر قرین جندی از امرا و لشکریان در عقب ایشان بکاشی روان فرموده و ممالک القاری بکلی مخذول و منکوب گشته
از ایشان که اثری ظاهر نشد بیت میانه و کوه از بر او رشت ◦ نه خون رنگ شد تا کنگ رشت ◦ جهانی بر آشفته در خاک و خون
یکی بی سر و دیگری سرنگون ◦ و اکثر از ایشان کشته شد ◦ بسی سرکشان از جنگ گرفته شد ◦ صاحب قران گیتی ستان مظفر
و کامران در دیدگاه [illegible] فتح [illegible] بیکدیگر چون [illegible] سپهر بخشنده چهر بعزم فتح کشور [illegible] اشارت شعار
از درگاه افق برافراخت صاحب قران گردون اقتدار بسعادت و اقبال عازم دار الملک شد در ماه [illegible] رایات
نصرت شعار ساخت [illegible] ظفر پناه از اطراف و جوانب شهر [illegible] آمدند و فرمان لازم الاتباع بنفاذ پیوست تا [illegible] در ماه
[illegible] دیگر بیست و [illegible] از ارکان دولت بشهر در آمدند و از مجموع کلوها و کلانتران محلات [illegible]
باز ستدند تمام خزاین و اموال و اقمشه و اسلحه و اسب و استر [illegible] و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آوردند
بعرض همایون رسانیدند بخشش بادشاهانه مجموع آنرا بامرا قسمت فرموده و اموال [illegible] بتحصیل پیوست و امیرزاده
محمد سلطان بجانب اصفهان فرستاد که ضبط و نسق [illegible] اهالی بستاند و منشیان بلاغت شعار صورت [illegible]
[illegible] فضل [illegible] پیوسته بودند کار [illegible] آثار [illegible] و متواصل [illegible] بلیغ [illegible]
[illegible] در سلک تحریر کشیده فتحنامها بسمرقند و دیگر ممالک ارسال فرمودند بیت دبیر سخن [illegible]
[illegible] ظفرنامها [illegible] ◦ بهر کشوری گشت قاصد روان ◦ بر آوازه فتح نوشیروان ◦ و امیرزاده عمر شیخ که در عقب
[illegible] بحسب فرمان قضا جریان از عقب [illegible] آمدند و [illegible] و [illegible]
[illegible] و در حیز ضبط می آوردند و چون [illegible] از حضرت صاحب قران فرمان آمد که [illegible]
[illegible] کرده آن نواحی را ضبط نماید امر عالی [illegible] و آسایش آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز
بلیغ لازم الاتباع نفاذ پیوست که عازم [illegible] کرد [illegible] توجه نموده در شیراز [illegible]
استعداد یافت و چون آل مظفر بجانبی دیگر شتافتند رفت بیت [illegible] جهان [illegible] ◦ از مملکت [illegible] ◦
[illegible] اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی [illegible] و سلطان احمد [illegible] سلطنت آن [illegible]
[illegible] بقدر استطاعت پیشکش [illegible] و نفایس و اسب و استر و خیمه و خرگاه بمجلس عرض رسانیدند و سلطان

مهدی

مهد علیا بر شاه شجاع و سلطان عضدی بن شاه منصور خود در شیراز بوده اند حضرت صاحب قران گیتی ستان با شکوه [illegible]
فریدون قدر جمشید مکان و عظما و امرا و مقربان کامکار و کامران در باغ میدان [illegible] بزم عشرت آراسته بعیش
و عشرت کامرانی نمود بیت خروش ارغنون و نغمه چنگ ◦ رسانیده بگوش [illegible] آهنگ ◦ شراب لعل کون [illegible]
بدست ساقیان ماه پیکر ◦ و سلطان ابو اسحق [illegible] شاه شجاع [illegible] عراب [illegible] پیشکش
کشیده و حضرت صاحب قران سایه التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت و رفاهیت رعیت انداخته و دفع
رسوم جور و [illegible] منصب [illegible] عدالت و انصاف [illegible] پادشاهی [illegible] بتقدیم رسانید بیت
[illegible] جان [illegible] کنند ◦ عدالش ستم [illegible] آواره کند ◦ [illegible] آن [illegible] ◦
و مملکت فارس [illegible] عقد ممالک [illegible] و امضا [illegible] امیرزاده عمر شیخ
[illegible] بترتیب اسباب جشن قیام نمود آن حضرت را [illegible] پیشکشها کشید و [illegible] خدمات
[illegible] بجای آورد و حضرت صاحب قران او را بزبان مبارک ترتیب فرمود و سفارش رعیت فرمود

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بکاشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز در آن
ممالک تسلط یافته بودند و هر یک در شهری [illegible] لوای سلطنت باستقلال افراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه
بنام او باشد و با وجود قرابت نزدیک [illegible] نهر آلود [illegible] کرده پیوسته قصد خون و [illegible]
یکدیگر داشتند و [illegible] یکدیگر هیچ دقیقه فرو [illegible] و هر که از ایشان با یکی از خویشان دست یافت
[illegible] طریق [illegible] واسطه [illegible] ایشان
[illegible] بیچاره [illegible] بلا بوده اند در این وقت که [illegible] حضرت
صاحب قران سایه اهتمام بر انتظام امور آن مملکت انداخته بود و علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حالات و مقاطع
افعال آن طایفه بعز عرض رسانیدند [illegible] آن [illegible]
اقتدار و اختیار ایشان [illegible] و مال مملکت [illegible] می کشید
تا بر این روز دو شنبه بیست و سیوم جمادی الآخر حکم [illegible] ایشان صدور یافت و [illegible]
ایشان [illegible] بحسب فرمان امیر عثمان [illegible] و سلطان احمد [illegible]
و حضرت صاحب امیرزاده عمر شیخ را جهت ضبط مملکت فارس و [illegible] آن دیار در شیراز باز داشت و امیر [illegible]
[illegible] امیرزاده عمر [illegible] و امیر [illegible] لشکر [illegible] سالیانه [illegible]

و از امرا و خواص شهزاده پیرمحمد پیکنجک چته و توکل برلاس و هندوکه و قراولچی ایردی و دولتخواجه و غیرهم ملازم
بوده‌اند و امیر غیاث الدین برلاس بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین مذکور برادرزاده امیر چاکو بوده
و دارو غکی یزد را بتوکل قوچین که برادر اینکچی بود رجوع نمود و الام قوچین را بدارو غکی ابرقوه نامزد کرده و جمعی
را بمحاصرهٔ قلعهٔ سیرجان روان کردانید و چون در ان قلعه از کماشتکان سلطان ابواسحق نبیرهٔ شاه شجاع غلامی بوده
گودرز نام که کوتوال بوده و چون آن حصن بیت دژی بود تا آسمان نورده • نبرده کسی نام او در نبرده •
توانائی که بر تارک سپهر و تیغ • نشاید زدن تیر و تیر و تیغ • بکلک خرد نقش بندادی بر لوح خیال محال نکاشت
و در آن بالا یاغی شد رایت عصیان برافراشت و بعد از آن شاه شجاع سلطان شبلی که پدرش میل کشیده بود و زین
العابدین که انجام کار شاه منصور بیان آن تلخی چشیده بود مرده را بسمرقند فرستاد و از بهر هر یک انقطاع مقرر
و بموجب ایشان باقی عمر در سایهٔ مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت بگذرانیدند مصراع بیا لطیفه که در ضمن این ادا بهاست •
و تمام هنرمندان از محترفه و پیشه‌وران ممالک فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل کردند و مراسم حرمت اتابک
پیر احمد را ملحوظ نظر التفات کردانیده ایالت ولایت لرستان بدو ارزانی داشت و بیرلیغ عالم مطاع بآل اتابکان ارزانی
کرامت فرمود و پیر احمد از میامن مرحمت حضرت صاحبقران با توابع و خیل خانه و لوازم متعلقان و اتباع و اشیاع
خود که شاه منصور ایشان را غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلی باز کشت بجای آبا و اجداد در الکاء
امارت بحکومت مشغول شد

گفتار در توجه رایات ظفر آیات بصوب عراق

و در روز جمعه بیست و هفتم جمادی الاخر
حضرت صاحبقران از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال جانب اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادمانی
و کامرانی و شکار کنان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت بیت روان هر طرف بیکران ظفر شاه •
شکار افکنان شکار افکن در آن راه • جهان خالی شد از صید چرنده • نماند اندر هوا مرغ پرنده • و بعد از قطع دوازده
منزل روز سه شنبه سیم رجب تقدس علی الله عالی بر کشت و زبان واجب الاذعان بقتل آل مظفر جریان پذیرفت
خرد و بزرگ ایشان را بیاساق رسانیدند و دیگر که فرزندان آن دودمان که صغیر و کبیر بودند و در اوغکان هم نجا
کار ایشان ساختند و آن ممالک را از استیلا و تسلط ایشان بکلی پرداختند اوراق اقبال ایشان باد فنا تلف کشت
تخته حکمت ایشان تمام بدبختی و از جمله احوال ایشان مصداق و تلک الایام نداولها بین الناس وضوحی تمام یافت
خیال ... دنیا و ... جهان • که تا یاد است و نام باشد • مر آن باز خشتی که بر منظریست • سر کیقبادی و اسکندریست
روان شاه خرم ... نشست • ... تا ... تقدیس ... • ... که در کلستانی بود • صحن عاریتی دلستانی بود •

بجر خون

بجر خون شابان درین دشت نیست • بجز خون شابان درین دشت نیست • و حضرت صاحبقران انجا روان شد روز چهارشنبه
دهم رجب باصفهان رسید و چون موکب سعادت بدان سرحد رسید انقیاد و استظهار اهالی آن دیار کشت امیرزاده
محمد سلطان بر سم استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن حضرت طوی داد و پیشکشهای
بادشاهانه کشید و بصنوف خدمات شایسته جرعهٔ سعادت خود را بالتفات صاحبقران کیتی ستان بخ ورد و در نقش
جهان اصفهان توقف نموده روز شنبه بانجدهم رجب از انجا بیادکی و طالع فرخی نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ
در خدمت خواست پیش براه ده و علوی متوجه همدان سرای ملکخانم شد و رایت نصرت شعار از اصفهان روز شب
در میان کرده بجرباذقان رسید و از انجا بشب در میان بقیه آنکلان تر ملف نمود مردم از انجا کزرفته را الملاحده بوده شد
یاغی شد و نقیبها محکم جسته ارتفاع صد و بیافت تا عسکر که و بعد آن از بلندی بجوی برین از بیرون
آب آورده‌اند و در آن نقبها آب انداخته تمام آن خاکسار ان باد بجا از مرآب با آتش دوزخ پیوستند و اموال و اسباب ایشان
بتاراج برفت و حضرت صاحبقران شب دهم انجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و صباح یکشنبه کوچ کرده بصحرای
بابان فرود آمد و روز دیگر شهسوار کنبد فیروزه یعنی آفتاب بحرکه افق شتافته در ثلث و سیاه بیکبار بر اند صاحب
قران که روز افتاب کوچ کرده فرمان داد تا در صحرای بابان شکار انداختند لشکریان حرکه تا تکاوران آن بابان
نزدیک‌تر انواع حیوانات را از وحوش و سباع براندند و روز دیگر جرکه بهم بر آمد بیت
در آن دشت شیر افکن شیر شکر • فکندند بسی آهوی و کوره خر • ز صحرای شکار بی‌نیاز شد تمام • چو از ... ابرش ... شکار شد •
و حضرات ابهت آیات عصمت سمات ملک خانم و تومان آغا از حرمهای شاهزادکان خاندان و دیکر خواتین با عزت
پیش کرفته در ان موضع بسعادت بساط بوس فایز کشتند و بعد از اقامت تهنیت فتح و سلامت نثارها کرده
و پیشکشها کشیدند و حضرت صاحبقران روز چهارشنبه از انجا کوچ کرده روان شد و در بر غزار قولرغه نزول
فرموده شش روز در انجا توقف نمود روز شنبه بدولت و اقبال روان شد روز دوشنبه بحوالی همدان از غبار
موکب همایون عطرین کشت و در آن مرغزار خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سراپردهٔ عظمت و جلال محیط با وقت
شد در بارکاه عالم بناه بااوج کردون بر آمد و تکاوران از دشت خیمه و خرکاه و سایبان کشت بیت
بپوشید خیمه دشت و کوه • ز انبوه شد کوه و صحرا ستوه • و شب پنج شنبه در ان یورت جت مثال الانجنه فال
شعبان شاهرخ اتفاق و امیرزاده میرانشاه اعزاق را در کذاشت بپایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهادر و امیر
شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرابهادر که در اعزاق مانده بودند از سلطانیه با لشکر بار دوی اعلی

پیوستند بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود حالا آن ولایت
بتمام و کمال استخلاص فرموده بدرگاه خلافت پناه آمد و لب اقبال باستقبال قوایم سریر خلافت مصیر خندان
ساخت و مخدرات تتق سلطنت و کامکاری سرای ملک خانم و تومان آغا حضرت صاحب قران را طوی داد **گفتار در طوی**
فرمودن صاحب قران ظفر پناه بتخت هولاکو خان با امیرزاده میرانشاه حضرت پادشاه ممالک
آذربیجان و ری و دربند باکو و شروانات و گیلانات با توابع و مضافات تا روم نامزد امیرزاده میرانشاه بود
و شاهزاده جوانبخت از تبریز و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و پیشکش آورده حضرت صاحب قران را در حدود او
طویهای پادشاهانه داد و پیشکشهای ارجمند پرداخت از وصف چون و چند بکشید و بزم عشرت از انتظام اسباب بهجت
وحشت در گرفته چند روز بعیش و شادمانی و مسرت و کامرانی بگذرانید صدای شد رعد و قبه نوبتی با دیگر آن
زمزمه بشارت علو شان و رفعت منزلت و مکان سروران توران در ایوان قهرمان بنجم کشی آسمان انداخته و نوای
مطربان مجلس انس بنغمات [illegible] و الحان دلپذیر [illegible] سلطان سپهر انداخته **بیت**
همه رنگ شیر و در شیر بود ؛ دران جشن چشم فلک خیره بود ؛ یکی همچو آتش یکی همچو آب ؛ بکرده بجام قمر ماهتاب
و روز [illegible] سیزدهم شعبان از آنجا کوچ کرد امیرزاده میرانشاه از پیش بطرف قولاغی فرستاد و شکار انداخته
برغزار ایلدرق نزول فرموده روز دیگر سپاه ظفر پناه بر تمامی دشت و صحرا محیط گشت انواع شکاری از گوزن
و آهو و گور و خرس صید کردند و بموضع [illegible] نزول آمدند آنجا بنشستند و چون [illegible] رایت نصرت بلقا
باز شکار انداختند و تمام آن دشت راست و دست چپ معهود [illegible] گرفتند و [illegible] دیگر صحرا پیش برداق
مان و گرفته صید فراوان انداختند و تمام آن دشت را [illegible] شکاری لاله گون ساخته برغزار [illegible] نزول فرمود آنجا
و دران محل بر فتح آن کرده طویهای مرتب ساختند و ساز عشرت و شادمانی آهنگ دولت و کامرانی بنواختند
و روز دوشنبه از آنجا نهضت نموده [illegible] امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته بود
از صحرای قولاغی کس بپایه سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سادق [illegible] ترکمان در میان کوهستان نشسته است
و کوچ و حشم خود را بکوههای محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت میزند **گفتار در تاخت فرمودن**
صاحب قران مظفر لوا بچشم سادق ترکمان چون رای ممالک آرای بر [illegible] احتیاطات رایت
کشور کشای در ضمان حفظ و تایید خدای بیچون از راه [illegible] روان گشت و از عقبه [illegible] گذشته دو شب
در میان کرده صباح پنجشنبه بقولاغی رسید و در دشت [illegible] فرمود تا تمام راهها و گریزگاههای مخالفان

گرفتند محافظت نمایند و ایشان را حصاری بود که آنرا حبشی میگفتند و دیگر بنا محکم از کوه واسته راههای آن
بغایت دشوار و تنگ ترکمانان دران موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند لشکر منصور پیش رفته
جنگ در پیوستند **بیت**
غریو کوس [illegible] مرد [illegible] ؛ دماغ زندگانی را [illegible] از هوش ؛ صفیر تیر و چاکاچاک شمشیر ؛
درین معرکه [illegible] ؛ سنان بر سینه‌ها [illegible] کرده ؛ جهان از دود [illegible] کرده ؛ و بیالای کوه برآمدند و دلیران
و گوسفند بشمار فرود آوردند و باتیغ آجه کوکلتاش در آن پرخاش کوششهای بهادرانه نمود و از مردان تنک بکوه
برآمد جنگ دلاورانه میکرد تا از شصت تقدیر تیری باو رسید و کمان حیاتش را زه بقا بگسیخت و شیخ حاجی برقرار
نیز بکوه برآمد جنگ دلاورانه میکرد و زخم خورده باز گردید و بهمان زخم درگذشت **بیت** شیردلان جان فدای نام نیکو میکنند
در بهان [illegible] فارغ ز نام و ننگ خویش ؛ ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور مشاهده کردند همان شب [illegible]
رمضان [illegible] پاک بگذاشتند از کوه [illegible] و عقبها گذشته [illegible] بگریختند و عساکر گردون مآثر در پی
ایشان بکوهها برآمدند و چهارپایی بسیار از اسب و استر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت کردند و شیخ تیمور بهادر
[illegible] در عقب گریختگان بتعجیل هر چه تمامتر براند و بایشان رسیده بسیاری بقتل آوردند **بیت**
سپاه جهانگیر صاحبقران ؛ چو بشتافتند از پی دشمنان ؛ رسیدند شمشیر بران بجنگ ؛ بآن روز برگشتگان [illegible]
بکشتند از ایشان از اندازه بیش ؛ وگر ماند از ایشان کسی بود ریش ؛ [illegible] برگشتگان که جان خلاص یافته
[illegible] از کمین بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که جماعت گبران بی دین در آنجا جمع شده بودند حضرت
صاحب قران بتسخیر و تخریب آن اشارت فرموده فی الحال عساکر [illegible] اطراف و جوانب آن فرو گرفته جنگ
انداختند و بفیروزی دولت ابدپیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را [illegible] خاک فرسوده هلاک [illegible]
صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت بازگشته در دشت قولاغی نزول فرموده و روز یکشنبه
دهم ماه رمضان بعزم مراجعت از آنجا نهضت نموده شب در میان کرده صباح دوشنبه در کنار آب [illegible]
پیوست و دران نواحی بهر منزلی یکدو روز توقف نموده تدبیر قلع و قمع مفسدان میفرمود و امیرزاده میرانشاه
با جماعتی سادق ترکمان فرستاده بود [illegible] ایشان از [illegible] اقبال [illegible] حضرت صاحبقران
هر دو قلعه را مسخر کرده و ویران ساخته و مخالفان کشته و برانداخته مظفر و منصور معاودت نموده و بمعسکر همایون
لاحق شدند و دیگر [illegible] ترتیب طوی [illegible] کرده بود صاحب قران [illegible] امیرزاده محمد سلطان را فرمان
داد که متوجه [illegible] کردستان شود و جماعت قطاع الطریق را که دران نواحی دست بی باکی بایذا مسلمانان برگشاده

اند از پای درآمده و بکلی مستاصل گردانید شاهزاده کامکار با امتثال امر مبادرت جسته بطی ایلغار روی
توقف در وی توجه بدان راه نهاد و [illegible] در آن یورت حضرت صاحب قران را ملازمت دریافت و آن حضرت از آنجا کوچ
فرموده بآق بلاق آمده و رمضان در آنجا باوقات فرایض و سنن صیام قیام بطلب مرضات مالک الملک ذو الجلال
و الاکرام بگذرانید و در یکشنبه غرۀ ماه شوال بعد از اداء فطر و دیگر صدقات از انواع احسان و افضال
باقامت نماز عید قیام نموده و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم نور عبد الرحمن اسفراینی علیه الرحمة والرضوان
که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر خلافت مصیر آمد
حضرت صاحب قران جانب ادب آن یگانه زمان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی مقدم آن
بزرگ دین با عزاز تلقی نمود و شیخ مثال پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر اظهار مطاوعت و
خدمتکاری برمیان جان بستن و امان درخواست نمود آن حضرت فرمود احراز سعادت بساط بوس ندادم و اگر بعد از
[illegible] احمد مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر او نقش نه بسته و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود از
جانوران ترکت و بادی شکار افکن و اسبان تازی با زینهای زرین بمحل عرض رسید لیکن چون نقد اخلاص بسکه
و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود الثمار تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات نگشت و شیخ نور الدین را بجهت علم
و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزانی داشت و رخصت داده باز گردانید **گفتار در توجه حضرت صاحبقران**
اسلام ملاذ بجانب دار السلطنه بغداد حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایر را باز گردانید عزم توجه
بغداد جزم کرده فرمان شد امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible] با حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر
آغایان مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته آنجا توقف فرمایند و امر فرمود تا لشکریان را جار رسانند که هر مردی
از برای گذشتن در ساج ترتیب نمایند و روز جمعه بیستم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه موافق توشقان ییل بسعادت
و اقبال سوار شد و در ضمان عون و تایید ذو الجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع تاق
بلاق فرود آمد **بیت** ز بس لشکر برجوشید از بنه ٭ روان روی هامون بکوه تاکره ٭ جو کوه آهنین از جای جنبید ٭
زمین گفتی که مرزا از جای جنبید ٭ و از آنجا ایلغار و شبگیر کرده و از کوه و بیابان گذشته در نیم روز بنفس مبارک
از لشکر پیش شده شبگیر کرده و از عقبها گذشته بعقوبه قوریغان رسید و چون صبح بدمید با صد سوار از مردان
کار [illegible] که حاکم توکانان بود بگریزانید و ولایتش بدر کرده و لشکر که از عقب می آمدند ایل و الوس او را
که در شهر زور بودند بغارت [illegible] در آنجا لشکر اختیار کرده و دیگر بار ایلغار فرموده بسعادت روان شد در راهی

بمغافات

بمغافات تاریک و عقبهای سخت و دره‌های تنگ جانب غرب مردم از آنجا بشهرابادی تردد میکردند حضرت صاحبقران
در شب بجفه عبور فرموده و شعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت و عساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب
می شتافتند **بیت** ز بس شعل آتش منور شده ٭ زمین آسمانی پر اختر شده ٭ بتعجیل از آن راه باریک تنگ ٭
گذر کرد صاحب قران چو پلنگ ٭ بزرگان لشکر پس پشت او ٭ جهان آمده بازک در مشت او ٭ همیرفت لشکر گروه گروه ٭
چو دریا بموج شده از دشت و کوه ٭ و چون آنحضرت [illegible] بمزار [illegible] شیخ ربانی ابرهیم عیسی قدس الله روحه العزیز که
بتقبه ابراهیم لک مشهور است رسید از ساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر پران کرده اید گفتند بلی چون گرد لشکر
مشاهده کردیم کبوتر پرواز کرده ایم که لشکر رسید صاحب قران گیتی ستان کبوتری دیگر طلب فرمود و ایشان را امر کرد
تا بحکم مکتوبی نوشتند که ما آنکه گرد دیده بودیم تحقیق کردیم ما حشام ترکمانان بودند که از لشکر گریخته بدین طرف آمده
اند و مکتوب بپای کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر ببغداد رسید سلطان احمد [illegible]
اما بکلی اعتماد نکرد و [illegible] خبر کبوتر [illegible] اثقال [illegible] از آب بگذرانید صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد
از صدق نیت و صفا طویت بآن مزار متبرک درآمد و بیان زیارت را احراز نمود و از فتوح سطوح صاحب آن مرقد
منور استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذو الجلال فتح و فیروزی طلبید و [illegible] و تطییب
قلوب مسکینان کرده [illegible] صد قاب بمستحقان رسانید و بعضی بهادران را بقراولی از پیش
روان ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون آثر متوجه شد آن مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعیست بیک منزل
قطع کرده صبحگاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک شوال ببغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته بود و جسر
و کشتیها شکسته و غرق کرده و [illegible] از طرف آب [illegible] از اطراف و جوانب
[illegible] توقف [illegible] بغداد بالا [illegible] قریب دو فرسخ
زمین [illegible] بر آب زده [illegible] از آب بگذشته و [illegible] از آب گذشته کشتی خاصه
سلطان احمد که [illegible] نام کرده بود بیافتند و آنرا بدین طرف آب آوردند صاحب قران [illegible] آن کشتی در آمد از آب
عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمیع سپاه نصرت پناه در زیر شهر در موضعی که [illegible] العقاب معروفست از آب دجله
بسلامت بگذشتند **بیت** [illegible] ٭ [illegible] ٭ روان در عراق عرب ریخته ٭
سمند جلادت برانگیخته ٭ [illegible] ٭ [illegible] اهل بغداد در شب آن حالت
متحیر [illegible] دجله را از گذشتن [illegible] جغتای از صحرا باز نشناختند و انگشت تعجب بدندان گرفتند یقین دانستند

ودریافتند که حضرت صاحب قرانی مؤید من عند الله است واتباع او که بزید قوت و دوفر جلادت بر کافهٔ خلایق سمت
رجحان دارند از ان مقوله دیگر بیاد القصه صاحب قران ممالک ستان باشارت ارکان و امرا بنکاشی رها شدند و چون از
مرض گذشته نکبتو رسیدند ایباج اغلن و بوسان وارکان دولت التماس نمودند که بندگی حضرت بیادگیری معاودت
معاودت نموده مرجعه از استراحت فرمایند تا ما بندگان تکامشی کرده سلطان احمد را بدست آوریم و چون مثار
آن سخن محض اخلاص و صلاح خواهی بسمع قبول … یافت وآن حضرت از انجا بشهر مراجعت فرموده و مخازن سلطان
احمد را از قرتن … نموده همایون دفعت سیهی بن بخشید وانواع ذخایر و نفایس که از و باز مانده بود بجهت تصرف
بندگان حضرت در آمد امرا و لشکریان آنروز را شب شبگیر کردند و صبحدم بلب آب زات رسیدند سلطان
احمد نیم شب از ان آب گذشته بود و جسر برید و کشتیها غرق کرده و براه کربلا متوجه شد شیخ عثمان بهادر چون برین
حال اطلاع یافت بادیگر امرا گفت وظیفه آنست که به آب زده شنا بگذریم بدین رای اتفاق نموده روان شدند
و در ان اثنا چار کشتی یافتند در ان کشتیها نشستند و اسبان را بپهلوی کشتی داشته بگذشتند و تمام لشکر را این
طریق بگذرانیدند و پای جستی و چالاکی برکاب آورده براندند و در راه اموال و اسباب یاغی از خیمه و خرگاه و نقود وامتعه
که از غایت دهشت واستعجال در عقب میگذاشت بغنیمت میگرفتند و امیرزاده پیرمحمد نیز بجد رسیدند و از انجا
توقف نموده لشکر بغداد در عقب سلطان احمد بشتافتند ایباج اغلن جوجی … و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ
ارسلان و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرا تقبان و بهادران بتعجیل هرچه تمامتر دوانیدند و چهل و پنج نفر دونیکه
شنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسلطان احمد رسیدند و چهل و پنج کس همراه بودند که اسبان لشکریان تمام بمانده
بود و با سلطان احمد قریب دویست سوار بود از انجمله دویست مرد کزین باز گردیدند با شمشیرهای کشیده امرا ان سبقت نموده
آمن دست جلادت بکمان و تیر بازیدند **بیت** کمان برگرفتند و تیر خدنگ ۞ ببردند از روی خورشید رنگ ۞
ز پیکان همی آتش افروختند ۞ بتن بر همی ماهی سوختند ۞ خدنگی که پیکانش الماس بود ۞ ز ره پیش او همچو قرطاس بود ۞
و بزخم پیکان جان ستان مخالفان را از ان سو باز کشتند و بازدهی ایشان کرده ایشان دگر باره خود را از اسب انداخته
پیکان جگر سوز مخالفان را … کمان بران دیو ساران بباریدند و چون باز آهنگ گریز کردند امرا که بان سواره
شدند از عقب دشمنان بتاختند و ایشان سیوم بار حمله آوردند چنانکه امرا بجا … پیاده گشتن شدند و بهادران انجا بین
درهم آویختند جنگی در پیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را بر قلعهٔ چرخ … لرزه بر اندام افتاد **بیت**
خروشان سوار و دمان شان ۞ سرافشان شد تیغ گردنکشان ۞ چو دریا شد از خون گردان زمین ۞ تن بی سران بد هشت کین ۞

وعثمان بهادر

وعثمان عباس مادرومی و مرد آبکی مادر بقوت بازوی کامکار در ضرب تیغ آبدار آتش بازار حیات از نهاد مخالفان برمی آوردند
تا انجم زخم زنان بدست او زخم شمشیری رسیده دست از کار بیفتاد لیکن از میامن اقبال صاحب قرانی سپهر اقتدار
آن دلاوران بامداد دشمنان را برانداختند و غنایم بسیار که متعدد آن … کرم و دشت کربلا چون نجم اعدا آل عبا
بی آب از تشنه حرارت و فرط تشنگی در آن ایام … و … در نجت … و تکاپوی … ایباج اغلن و جلال
من جمیع … آب … و جهد بسیار زیادت … شربت بیافتند و چون بایشان … ایباج
اغلن یک شربت آب از ان پاشا بیند و تشنگی تسکین نیافت جلال حمید را گفت از تشنگی هلاک خواهم شد اگر آن
یک شربت آب که نصیب تست بمن بخشی عنایت کرم و نهایت جوانمردی باشد امیر جلال حمید گفت که آن حضرت صاحب
قران شنیده ام که شخصی از عجم و دیگری از عرب در سفری مصاحب بودند در بیابان بهمین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری
آب مانده بود عجمی او را گفت که سماحت و جوانمردی عرب مشهور است … اگر … از مرگ خلاص بخشی عرب
تامل کرد و گفت که اگر من این آب بتو دهم مرا جان شیرین بتشنگی باید سپرد لیکن روا نمیدارم که این فضیلت عرب
را فوت شود و ذکر جمیل را بر حیات فانی اختیار میکنم و جان فدا کرده آب بتو میدهم تا این احدوثهٔ حسنا عرب را باقی
ماند و آب بعجمی داد و بآن شربت آب از مرگ نجات یافت جان بسلامت از ان بیابان بیرون برد و این ذکر ستوده برور
دوران باقی ماند امیر جلال حمید این قصه را ادا کرد و گفت من اقتدا بان عرب میکنم و از بهر حفظ … آب
بتو میدهم و این حق بر … ثابت میگردانم تا این نیکنامی … باقی ماند بشرط آنکه چون …
… صورت این حال عرضه داری تا … تاریخ ثبت کرده شود و این صورت بتمادی دوران …
صفحات لیل و نهار باقی ماند ایباج اغلن قبول نموده و ان آب را گرفت و امیر جلال … آب بدو داد تا
… و امیر جلال … ببرکت آن مروت و نیکوکاری از ان ورطهٔ بلا
برست و از انجا بسایر امرا روان شد بمشهد … امام معصوم ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی علیهما السلام
رسیدند و باحراز سعادت آستانبوسی آن موقف مقدس و زیارت آن زیارت که از جلایل قربات … است
فایز گشتند بر مخالفان … یافتند و علاء الدوله پسر سلطان احمد … بعضی فرزندان و زنان و متعلقان او را اسیر کردند
و سلطان احمد … ملک … امرا با غنایم بسیار مظفر
و منصور مراجعت نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند ایباج اغلن و امیر جلال … آب باز داشتند و مکارم اخلاق
بادشاهانه را آن حرکت پسندیده … امیر جلال الغایت مستحسن افتاد و عقلا کیاست امیر حمید … کرده

دوح اولیا بصالح دعا و ثنا شاد کرده و امیر جلال الاسلام بزبان عنایت و تربیت ستایش نموده که در پیش
کردی و در جنان روزی که جهان در خطر بوده دل بر هلاکت خود نهاده و پاپاج اغلن با آبسجاذی تا ایلس مغاخ اسبی جهان سپاری
الوس جغتای باین ذکر جمیل مطرز کرده و از موبسندیده نافذ و او را بانواع نوازش حرز و اختصاص بخشیده
امیر جلال الطریق عبودیت و بندگی برده مراسم خدمت و جانسپاری اقامت نموده آری طایفه ترک چون اتفاق و یکجهتی
عالم را مسخر کرده اینک واز داد و دهش بر سایر طوایف از بنی نوع فایق و برتر آمده بصفت متعالی منزلت و جعلکم
خلایف فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قران گیتی ستان را از جلال جد ملایم خاطر خطیر افتاده حضرت
پادشاه پادشاهان جل جلاله دمی فؤاد از اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین رضی و اشته و در مقام ثنای ایشان
فرموده و هو صدق القایلین **ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة** و این حکایت بدان سبب
گزارش پذیرفت تا همت عدل ارا تذکره باشد که مرو وه وهی پیش خالق و خلق محمود است و شکوه و نام نیکوی صاحبش
بمرور روزگار بالسنه خیر ذکر مشهور والله الموفق و الیه المرجع و المأب ذکر مقاومت امیرزاده محمد سلطان
بعد از دفع قطاع الطریق و معتاد کردستان امیرزاده محمد سلطان که پیش از همه بیشتر بغداد متوجه
قلع و قمع کردان و قطاع الطریق شده بود بکوهستان ایشان در آمده و بسیاری از آن مفسدان را نیست کرد و باقی را مطیع
و منقاد ساخت و از آنجا معتصد مراجعت کرده و قلعه کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه در انداخته
و از فر دولت حضرت صاحب قران برکت آن سیاست راهی که پیش از آن کاروان عظیم با صد کلانتر به دشت و خوف
میگذشتند دو کس یکی امن و حضور تردد میکردند و این معنی مجرمان پر سطور بود و آب و آیات از آن طریق
برای العین مشاهده کرده **بیت** ز عدلش جهان آنچنان امن گشت ° که این ترکتاز شد کوه و دشت °
و شاهزاده جوانبخت بعد از حصول فراغ از آن مهم از راه دربند تاشی خاتون عازم پایه سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت
پابوس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت صاحب قران او را به ضبط و نسق و اسط و آن نواحی روان کرد
و بجلد پیش امیرزاده پیرانشاه کس فرستاد که از آنجا متوجه بصره شود و از آن قضا جریان بنغداد پیوست که زنان سلطان
احمد و علاء الدوله پسرش با عیال و اطفال محترم در چشمه دار السلام گریخته در قبی از اقسام کمال احتشام
بوده اند خانه کوچ بسمرقند برده و بر حسب فرموده کاربند شدند و خواجه عبد القادر مراغی که از غایت اشتهار
از تعریف و وصف مستغنیست و در موسیقی سرآمد ادوار خانه کوچ نقل کرده اند و فتح نامها بجانب تخت گاه
و کاشغر و ختن و خوارزم و آن طرف و فارس و عراق و خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار

معادیر ک

منتظم گشت **بیت** دو پیران فاضل بیکدیگری ° کشیده بنام خرد ظفر ° چو شد ساز دانش ادب ساخته ° بنیاد فتح بر افراخته °
بشیری به جانبی شد روانه ° شتابان تر از تند باد و زمانه ° ز نامه زبان بشارت گشاده ° صدا در جهان سقف گردون فتاده °
و صاحب قران گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد بعیش و کامرانی داد و بر کنار دجله در قصرهای دلنشین که دور کار بعایون
آثار بعشرت و مسرت گذرانید **بیت** جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد ° زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد °
نشسته فارغ و دل شاد از بر بالش علم گیر ° عدو گریخته وز دیار ملک ناش اسیر ° و در بغداد شراب بسیار بوده فرمان شد
که همه در آب دجله ریختند حسب فرموده جوکی و دیگر سرچیان تمام شراب را جمع آورده و در دجله ریختند و ماهیان از آن کام عیش
از جرعه جام بهره مند شد **بیت** از این عدل بر دنی شاه دادگر ° ماهی در آب دجله مست گشت بی وره ° و حوالی بغداد از برکات
عدالتش تفتیش و عرض مال امانی قبول کرده بند و محصلان بتحصیل آن قیام نمودند و بخزانه عامره فرستاده بند گفتار در
فرستادن حضرت صاحب قران ایلچی بمصر پیش برقوق چون همت عالی نهمت حضرت
صاحب قران دین پرور بدان مسالک و استقامت ممالک و رفاهیت بندگان خدا و سلامت آینده و رونده بر راه ها
اهتمام و اعتنا بی حرج تمام داشت درین وقت شیخ ساوی که از مشاهیر معتبران عهد بود با چندی مردم فرزانه پیش کاه
پادشاه از آن جانب و الی مصر و شام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت آنکه پیش از این پادشاهان کامکار که از نسل چنگیز خان
بوده اند با ملوک آن جانب و آن ممالک منازعت داشتند و بدان واسطه بی زحمت و تشویش باهالی شام و سکان آن نواحی
میرسید و در آخر زمان ایشان رسائل و رسایل متواتر شده قضیه بمصالحت انجامید و آن معنی موجب امن و امان عالم
و عالمیان گشته و چون پادشاه سعید ابو سعید بهادر انار الله برهانه بجوار رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاهی
صاحب شوکت نافذ فرمان نماند در ایران و ملوک طوایف بدید آمدند هرج و مرج به عالم راه یافت این زمان چون سابقه
عنایت بی غایت مالک الملوک جل و علا تمام ممالک ایران تا عراق عرب که در جوار آن مملکت واقعست مسخر فرمان گردانید
خیر اندیشی و نیکخواهی خلایق اقتضا آن میکند که حق همسایگی رعایت کرده ابواب مراسلات و مکاتبه مفتوح کرده
و ایلچیان از هر دو جانب در آمد و شد باشند تا از ثمرهای این شیوه تجار جانبین با امن و حضور تردد نموده و این
معانی هر آینه مستلزم معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود والسلام گفتار در فتح قلعه تکریت
علی من اتبع الهدی بعد از آنکه دار السلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحب قرانی در آمد تجار و مسافران
بعز عرض همایون رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور جمعی
مفسدان متمردان را پناه جسته اند و در عصیان از حد تعدی بیرون نهاده بپای انجاده راستی پر و رندان اندر

برکفر بندکان بست دست تطاول نهب و تاراج از اصفهان برکشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را می برند
حصاریست عالی و بلند که ۰ دو دو نه زنانند جنگجوی کرده ۰ نه درآمد برکرد آن نه شناس ۰ نه اکر کش بخیتش هوا بس
همه روز و شب کار وا نماند ۰ نه بذکوی یا نه جانبا نشد ۰ و تا غایت این عقده برانکشت هیچ آورنده انحلال نیافته
و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیز قدرت و مکنت خود نیافته و بنیاد اشتغال نموده بر قدر رای مشکل کشای جون
بکیفیت این حال اطلاع یافته فرموده که جون بحمد الله تعالی همکی همت بر اصلاح حال بلاد و عباد مصروفست کفایت این مهم از نظایر
مثوبات اخروی و جلایل فتوحات دینوی باید شمرد و زبانه اذکر به ان اعلی و شوق صرفی و اسیر الحمید بن شامک
و سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش دوماد شده و بجانب قلعه تکریت باشتغال نمایند و ایشان با امتثال الامر پیام برده
نموده ند و بجانب قلعه بجاهی مشغول شدند و عظمت پادشاه زمان الی که از بغداد تحصیل پیوسته بوده با امراء و لشکر
انعام فرموده و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بوده در بغداد با غرق باز داشت و جهت مرهم بهادر اوجی ون
یکهزار دینار کبکی مقرر فرموده و روایت نصرت شعار در مرو ز ... چیت و جمادی الاولی بنجم بسعادت و اقبال نهضت
نموده و امیرزاده شاهرخ را بر سر منقلای از پیش روان کردانیده و روز یکشنبه ایوار کرده بالای آب دجله توجه
فرموده و مجتبی در موده آمد و ... کوچ کرده روز دوشنبه کنار کولی عظیم رسیده و ... و لشکر بوده و روز سه
شنبه بسعادت نهضت نموده غایت ... و روز چهارشنبه ... روز پنجشنبه ... انف
و صولت ... روز جمعه ... و تمنی ... از حربی
کوچ کرده ... روز شنبه کرستانی معسکر ظفر پناه کشت و شخصی ...
شیری دیدن خبر آورده صاحب قران ... بغرم شکار شیر سوار شد و شیران بیکار
پیش شیران ... کرفتند و پنج شیر ... اثر ایشان شیر فلک
الکه آفتاب شکار ... شیر ... پیش ... و چنکال ...
کینه خون ... لا ... شیران شیر ... کشی ...
شان جان شکار ... هر ... چند انداختند ... یک بیک ... ساختند
و حضرت صاحب قران ان نهضت فرموده روز یکشنبه ... ساخته و از غریب کوه
دکوس ... سورت ... ان زلزلة الساعة شیئ عظیم ۰ در ما انداخته
بر موده تا لشکر نادیده ۰ در آمده ... آن حصار ۰ یا دو ... خواهش کنند ۰ بیلاب ... آتش کنند

... صاحب قران ... ... و ...

و در مقابل حصار قبه بارکاه کرده و ن اشتباه مجاری ... کشته صاحب قران خلافت پناه در کنف حفظ و تایید آن
نزول فرموده و در اثنا امیر موصل یار علی و حاکم اربیل شیخ علی او برات ... نقود و پیشکشها اللایق بپایه سریر
اعلی شتافتند و بوسیله امرا ... سعادت بساط بوس دریافتند و نذورات و پیشکشها بمجلس عرض رسانیدند صاحب
قران ... ستان ... دیکر ... و آن کوه ... بر لب دجله واقع شده چنانچه
از بیخ آن آب میکذشت و از زمان سلطنت سامانیان باز آن قلعه ساخته بودند و کرتهای آن بکچ و سنک برآورده حصانت
و متانت آن بمرتبه که هیچ دوزکار ... اقتدار خسروان ... مقتدر بکنکره ... آن حصار نیفتاده بوده و ...
هیچ ... کشور ... بهوای تسخیر آن ... ۰ از بلندیش فرقدان ... ۰ آنکه ...
و الیش امیر حسین بیوسته بقطاع الطریق اقدام نموده و نسبت با هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیاد
نبوده و در آن وقت که آوازه توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب بر ... غالب کشته ... عالم ...
و اظهار بندکی و خدمتکاری کرده و مکارم ... او را بعنایت و نوازش مخصوص داشته باب و خلعت ...
بود ... فرستاد ... فرموده که با امیر حسین ... هیچ اندیشه نکند ...
... عنایت ... کرده ... و جون ... برحسب فرموده ... بود و ... پیغام رسانید آن ... توفیق ...
... و ... آمدن ... تمام ... مخالفت ... جنک ...
کشته ... عساکر ... برحسب فرموده ... اجتهاد ... دست اقتدار از آستین سعی برآورده
همت بتسخیر حصار آورده ... نصب کردند ... خانهای آن ... سنک ...
ساختند ... امیر حسین ... شفاعت ... فرستاد ...
عجز و استکانت عرضه داشت ... حضرت ... مخالفت و مقاومت ... الملتجی شکوه آنحضرت
بر ... آمدن ... اکر ... پادشاهانه ... بخشند و عفو ... بسر ...
حضرت صاحب قران ... نوازش فرموده ... بخشیدیم ... توقف ...
... آمدن ... خلایق ... ماند و از ...
... اندیشه ... حصار ...
بوده ... سید خواجه بن شیخ علی بهادر ... یکی ... آزاد ... ساختند ...
با ... شجاعت ... شمشیر جلادت ... حصار ... جان ...

اندرون که نجنبد امیر حسین را دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادر بیرون نیامد و دل از جان برداشته بجد
هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم الاتباع نفاذ پیوست که تمام لشکر از اطراف و جوانب نقبها در آیند و بیخ
قلعه را خالی سازند و تواجیان برحسب فرمان زمین بخش کرده بموجب مفصل بر لشکریان قسمت نمودند و حکم تواجی
نیز تفصیل بیرمان رسانیدند و بکار نقب مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از جنب کهمرد بدین موجب بود اول
تومان کبک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان بود روی کوشش بکار آوردند دیگر پادشاه شیرم طغی تورخان
بجد تمام دست سعی بنقب کندن برگشاد دیگر خواجه علی بسر خواجه یوسف ایجابتقا بردی و دیگر الله داد بسر امیر کال
برلاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علی هر یک نقب مشغول شدند دیگر برات اغلن و جلال الدین فیروزکوهی
هر دو یک نقب اشتغال نمودند دیگر یادکار اندخودی دیگر لطف الله پیان تورون آقبوغا دیگر حمزه دیگر آدینه قبلغوجی
و شکری بردی هر دو یک نقب و از تومانات شاهزاده جهان شاهرخ ایت خواجه و موسی و کمال یک نقب اشتغال نمودند
دیگر دولتشاه حاجی و فرخ لادوی قوچی آینه و قوشون نیز یک نقب مشغول شدند دیگر جرکس سعی موسی و بایزید
هر دو یک نقب دیگر جلال بادیجی و پیان قوچین آن دو خاتون و ایشان نقب بر بیخ برج سنگ رسیدند و بیرونی
دولت قاصوع مقدار سی و نیم گز سنگ خارا سوراخ کردند و دیگر شمس الدین اوچ قرا و تولاک قوق قچیر و ابا
الناصر خبیس امیر بهلوان هر یک نقب دیگر جان ملک ملکت و یوسف جلیل امیر حسن جاندار یک نقب دیگر
خواجه راستی و قرا محمد یک نقب و از تومان کلان دو توسقال تومان ختلان علی درویش برلاس و شیخ حسن قوشچی
هر دو یک نقب و از تومان امیر طغی بوغا برلاس توکل و یوسف جلیل یک نقب درکار بودند دیگر سونجک و قوشون
توی بوغا شیخ یک نقب دیگر خواجه اصیل قی شیخ درویش الملی و از تومان امیرزاده میرانشاه امیر قطب الدین
برادر قمر الدین جته و احمد محمد سلطانشاه و تق قلتقش خان قوچین هر یک نقب دیگر حمزه سلدوز و حمزه قطغی
یک نقب دیگر طاهر ساوه دیگر دولت خواجه اولات دیگر امیرزاده عمر و سید و شیر ناز اوج یک نقب دیگر محمد بیک
اولات و درویش یک نقب دیگر بجید اتابک امیرزاده خلیل و ایدیکا بردی بخشی اوغلبک یک نقب
دیگر قوش نام امیر عثمان که سر آن بتلک قوچین بود و توسقال امیر ادکا برلاس و ختکل خواجه و کبکجی یوره بجی
و علی هر یک نقب دیگر اردشیر برادر علقه تواجی و دیگر سید خواجه شیخ علی بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجی
سیف الدین و امانشاه هر دو یک نقب دیگر شیخ محمد ایکو تیمور و دیگر امیر شاه ملک دیگر اولجای بوغا و جلال کاجی و
استمی یک نقب دیگر شیخ علی قوچین و کلام قراجی و استوی هر یک نقب دیگر تتق صوفی و درویش کاد

اوکیی

اوکی سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود سبزواری و در برکار او نیز سنگ می بریدند دیگر مراد بسر الجی بوغا
قوچین و حاجی خداداد کبی در کنار آب یک نقب و تمام این جماعت باندک زمانی اراضی حوالی قلعه را چون غربال
مشبک ساختند امیر حسین چون این حال بدین منوال دید مضطرب و سراسیمه شده کس بیرون فرستاد و بجریمه
و گناه خود اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قرانی فرمود که بیرون می باید آمدن و جون فرستاده باز گشت
دیگر تضرع و اضطراب زیاده کرده و کسی دیگر پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد و دست توسل بدامن عاطفت
آنحضرت زده درخواست کرد که سایه حمایت بر حال پریشان او انداخته بزبان شفاعت خون او بخواهد شاهزاده جوانبخت
از مراحم خسروانه التماس او را مبذول داشته و تقبل نمود که او را حمایت فرماید امیر حسین برادر را پیش شاهزاده فرستاد و
عجز و استکانت بجد اظهار کرده عرضداشت که ما بندگان کمر بندگی بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضرت
میشماریم اما با وجود آن از استیلاء دهشت و خوف قوت بیرون آمدن نداریم امیرزاده شاهرخ او را بعز بساط بوس حضرت صاحب
قرانی رسانید و سخن او عرضداشت آن حضرت فرمود که تا او خود نیاید از بدکرداری و قطع طریق توبه نکند و بجمع
نیاید هیچ عذر او مسموع نخواهد بود و اگر باین معنی اقدام نماید او را خلعت عفو و اغماض ارزانی داریم و بابراز رسانیم
گفت اگر نخواهد آمدن قلعه را برو پیش او باش و او را خلعت بپوشانید باز گردانید جون ببرادر او این پیغام رسید تند شد و
گفت که مدتی مدید است که ما درین مقام بدزدی و غارت مشغولیم و برخود دست ستم و تعدی دراز کرده ایم و کسی را وسیعی
[illegible] که اکنون اگر بیرون رویم بیشک جسیمی که درین مدت اموال ایشان بناحق ستده ایم از ما خواهند خواست و فرمان شود
که ابنجه بظلم از ایشان گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهده آن بیرون نتوانیم آمدن و البته ببند و عقاب گرفتار شویم اولی آنکه
تا جان در تن داریم کوشش نمائیم تا خود چه پیش آید وجمعی قطاع الطریق که ایشان بودند با ایشان اتفاق کردند و بنابر این ابا طبل
طبل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شعله خشم حضرت صاحب قرانی از آن معنی اشتعال یافت و فرمان نافذ
شد تا گورکه و نفیر و بوغو و نقاره فرو کوفته سورن انداختند و از آن دمدمه اتفاق افتاد که گوییا از نهیب حول القارعة مالقارعة
زمین بکوه که چون عهن منفوش شد یاد فنا بر دمید · بیت · بلرزید کوه و بجنبید دشت · غریو از نهم آسمان برگذشت ·
تو گفتی که صور قیامت دمید · زمین پاره شد و آسمان بر درید · صاحب قرانی کیتی ستان خانه که بر بالای الچی ساخته
بودند و جون تمام قلعه را بر سر چوبها گرفته بودند پیش از آنکه آتش در زنند بعضی از آن دیوارها بیفتاد و اهل قلعه رخنه
برآورده فدائی وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صادر یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحرب
و پیکار آورند بموجب اشارت جلادت نمودند و جون جاکه مجوف ساخته بودند بر سر ستونها داشته از هیمه و نفط

برکنده وشب چهارشنبه هشتم آتش زدند بیت زنفط سیه چون برافروخت ۰ ستونها سراسر همه پاک سوخت ۰
نفس دود کاندر فراز افروخت ۰ سیه شد بکیوان چرخ کبود ۰ چنان دود شد سوی گردون تتاب ۰ که شد چشمهای کواکب پرآب ۰
نگون باره کنگرش برداشت ۰ بکردار کوه اندر آمد زجای ۰ و اکثر دیوارهای قلعه بزمین افتاد و برجی که تیر سر فی خالی کرده
بکلی منهدم شد و جهت کرانه شیشان بزیر افتاد بیت ازان باره چندان زمردان دون ۰ فتاد و چون بخت فرقه نگون ۰
اهل قلعه تحتها و تیرها کوفت بجنگ مشغول شدند بیت برآمد خروشیدن کارزار ۰ بهم بردی لشکر شهریار ۰
سوی رخنه در دنهادند روی ۰ دلیران خصم افکن جنگجوی ۰ حکم جهانمطاع نفاذ یافت و دیگر بیلدارها که امر بود از اطراف
وجوانب نقب زده بجوف ساختند و بچارها خشد و برجی که بر کار افتاده از و اما که بود بدرالدین انبغ بر کنده بود آخت
و امیرحسن و قوم کراهش را آتش در نهاد افتاده دود و حیرت انسر بر آمد و از صولجان بقلعه که از ان قلعه
مانده بود پناه جسته درین حال امرا و بهادران نالش زده اجازت طلبیدند که بآن بالا روند و بقلع و استیصال
آن زمره ضلال اشتغال نمایند آنحضرت فرمود که چندان تحمل نمایند که قلعه تمام هموار شود و چون کار بان مرتبه رسید
اهل قلعه بتضرع و زاری امان طلبیدند حضرت صاحبقران شفاعت قبول نکرد فامان نداد و زبان دولت بر کشاد
که کار باید و باید بعنایت حق تعالی او را بدست خواهیم آورد بیت چو چون ایزدی مرا یاور است ۰ سعادت قرین دولتم رهبر است ۰
بیت اوبریم پرودن شه سر زبان ۰ عساکر گردون مآثر چون این سخن از حضرت صاحبقران بشنیدند دعوی جلادت در آن
قلعه کوه نهادند و ببالا برآمدند و قلعه را بجنگ تسخیر کردند و امیر حسن را با هر که در ان قلعه بود گرفته بسته بحضرت
آوردند فرمان شد که رعایا را از سپاهی جدا کرده تعرض نرسانند و سپاهیان را بر تومانات بخش کرده سیاست نمایند
بموجب فرموده آن مفسدان حرامی را جزای فعل بد کردار که سالها خون مسلمانان ریخته بودند و اموال ایشان برده در کنار
نهاده و حاجیان از سرهای ایشان منارها ساختند و ایشان را مصدوق فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا اساکن و محال
شده مسعود و مزقناهم کل ممزق و صنف حال آمد و هل نجازی الا الکفور و این فتح مبارک روز دوشنبه
بیست و پنجم ماه مذکور اتفاق افتاد و بادشاه صاحبقران گردون اقتدار یک مرتبه قلعه را که تا بتعلای دو زن کار
غلیان بدیده حیرت مشاهده نمایند که احکام واستوای قلعه تا بچه غایت بوده و بازوی قدرت و کامکاری چگونه
تسخیر کرده اند ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار بدیده بصیرت عبرت گیرند گفتار در مراجعت رایت نصرت
شعار و جمع آمدن شاهزادگان کامکار و امراء نامدار که بهر جانب رفته بودند به ... شرف شدند بیلبه
روز شنبه غرة صفر المختوم بالفتح والظفر بیت به پیروز رایی شهنشاه ... بخت ۰ روزی برآمد ز تخت ۰

سر تاج بر زد بسقف سپهر ۰ برافراخت رایت برافروخت مهر ۰ در مصحوب حربی بسعادت و اقبال از تکریت کوچ کرده
و چرکاه زده شب درجدلین بر سرچشمه روز دیگر بر کنار آب بر آمده و گورخر بسیار و نخجیر بیشمار صید کردند و جماعتی از
شاهزادگان و امرا با انبوهی از سپاه مظفر لوا فوج فوج جهت دفع مفسدان و قطع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق
عرب و دیار بکر اطراف و حوالی آن نواحی رفته بودند چه امیرزاده محمد سلطان از کنار شط بواسط رفته بود و از امرا اقولین
هشتم طغی بوغا و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ نور الدین ... قرا بهادر
و جشن و ارغونشاه با لشکر بطرف دیگر جزیره رفته بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از حله گذشته ... بنصره رفته
بودند و امیرزاده کار دیار ساس و جهانشاه جاکو با مرو از شذ و محمد درویش برلاس و شیخ علی بهادر و اسمعیل برلاس
باتفاق رفته بودند و آن جنود گرده بتفصیلی که گفته شد هر طایفه بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد متمردان
کوشیده و ... قطع کرده و از آبها گذشته و بیابانهای ... انتظام مهمات ساخته از ان
جمله شهر بصره و واسط را ضبط یاساق کرده بودند و صحاری و بادیه ... اعراب ... ماوا ... و طایفه
عیوه ... شدند بقتل آورده بودند ... ایشان ... را در بلاد و نواحی
اندورون رعیت مطیع و منقاد گردانیده و خراج و ساو بگردن دادند و هر کس که پای اطاعت بجاده موافقت ننهاده سر
بدست قهر ازتن جدا کرده و اموال و اسباب ایشان عرضه نهب و تاراج ساخته بودند و امیرزاده میرانشاه حله که سر حد آن
را بضبط بعضی بازداشته و از شط العرب گذشته با امیرزاده محمد سلطان ملحق شد و مجموع امرا و لشکریان با ایشان
پیوستند و بالمحصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دوستکام مراجعت نموده درین ولا بموضع حربی بسعادت
بساط بوس فایز گشتند و چون مملکت بغداد و دیگر بلاد عراق عرب در حوزه تصرف و تسخیر بندگان حضرت
آمد بر وفق اشارت علیه اشد و احکام بحکام و عمال بلاد و ولایات آن حوالی و نواحی و پیشوایان احشام
ترکمانان عراق قبلی و قاتیلی و سالتوق تر مشتمل بر آنکه تا غایت این مواضع را بی خداوند یافته بودند و دست
خالی کوی مراد زده هر چه میخواستند میکردند اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری و فرمانبرداری می باید نهاد
و بعد از این از قطع طریق و بدکاری توبه کرده متعرض ایذاء بندگان خدای نباید شد تا سایه مرحمت و جناح معدلت
بر حال شما گستریده شود و اگر نه هرچه چنید از خود چنید بیت چنین بیند آنکس که شورید ۰ که کژ ...
هر کرا سعادت مساعد بوده و توفیق معاونت نموده روی اذعان بدرگاه عالم پناه آورده و بمقدم جاه و استیهال حفظ
ملحوظ نظر عنایت و تربیت بادشاهانه گشته بصنوف عواطف و سیورغامیشی مخصوص و سرافراز می شدند و هر کرا

سابقه شقاوت از طریق متابعت بندگی عنان برتافت هدف تیر بلا و منصب سیل غضب خدا گشت **نظم**
هر کاو سر از بندگی او کشید ۰ چشم امیدش رخ دولت ندید ۰ و آنکه نشد خاک این آستان ۰ شد بدنش جسر غم از جهان ۰
و در بین اثنا امیر عثمان عباس با اغرق از بغداد آمد بعسکر ظفر قرین ملحق شد **گفتار در توجه رایات نصرت مآب و**
فال عنایت بدیار بکر در ضمان حفظ و تایید ذو الجلال صاحبقران گیتی ستان بعد از تسخیر
عراق و توابع آن عزم دیار بکر و جهت همت عالی ساخت و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاد
و فرمود که رعایا و اهالی آن دیار را در کنف حمایت و رعایت مرفه داشته از تفقد حال عجزه و مساکین غافل
و ذاهل نباشد و در تعظیم و اکرام سادات و علما و نوازش و اطعام فقرا و ضعفا حسب المقدور بکوشد و رایت
نصرت شعار در ضمان حفظ آفریدگار متوجه صوب دیار بکر باشد فرمود و جسر بستند و از آب گذشته از آن مراجعت
اتفاقا تا مخالفان اعتماد بران کرده وظایف حزم مرعی ندارند **بیت** سکندر که با شرقیان حرب داشت
در خیمه از جانب غرب داشت ۰ و لشکر ظفر قرین را از هر ده نفر دو نفر گزین فرمود و باقی را در اغرق بگذاشت
و عثمان بهادر را بازداشت تا باقی لشکر و اغرق را کرده از عقب بیاورد و او در شیر قلیچی را جهت ضبط بیاره و احتیاط
یورت تعیین فرمود و در اغرق امیرزاده محمد سلطان غیاث الدین ترخان و الجی قرا بهادر را حسب فرموده در اغرق
امیرزاده بایستادند که آن را ضبط نموده بیاورند و رایات منصور به تعجیل تا تکریت بالای آب روان شد و چون از تکریت
گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل قلعه بعدم استطاعت و انقیاد پیش آمدند و عاطفت خسروانه آن قلعه را با امیر علی
موصلی سیورغال فرمود و از آنجا گذشته در بین اثنا ق امیر علی ادرات و پیر علی جهانگیرچه که از عالم بنده شاه فرستاده بسعادت
بساط بوس مشرف گشتند و امرای آن نواحی با جمیع و کوتوال قلاع آن حدود بتخصیص حاکم الوند بیجره باحراز
دولت زمین بوس مبادرت جستند کمر خدمتکاری بمیان بسته و لوازم پادشاهانه ایشان را بعنوان نوازش و اکرام اختصاص
بخشید بکره زر و جامها فاخره از اوان کرامت فرمود و فرزندان ایشان را زر و جامه و اقمشه انعام فرموده تا برای
تبرک آن حضرت بخزانه و جهت دختران جهیز ترتیب نمایند و از آنجا بدولت و اقبال روان شده روز چهارشنبه بموضع اربیل
رسید و والی آنجا شیخ علی بهادر طوی اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته بتقدیم رسانید و آنحضرت
روز دیگر از آنجا نهضت فرموده کنار آب خاتم مخیم نزول عالی بود شد روز جمعه بشنا از آب گذشته موصل از فر وصول
موکب آنحضرت قرین عزت سپهر برین گشت صاحبقران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز باحراز میامن زیارت انبیا
یونس و جرجیس علی نبینا و علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مبادرت و عهدها استمداد همت در هر زیارتی

ده هزار دینار کپکی تصدق فرمود تا بر سر مرقد بنام ایشان گنبدها سازند و بعضی صلوات و صدقات بمستحقان رسانیدند
و رجاء واثق که بمیامن خیرات و مبرات که پیوسته از آن پادشاه دین پرور از کشت صد در می یافت چنانچه در دنیا دستگیر
دولت و اقبال بود در آخرت بپایه مزید مغفرت و رضوان باشد و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که حسب فرموده
بتخریب ایلها اطراف و جوانب رفته بود از یمن اقبال روزافزون همه را بمقام اطاعت و فرمانبرداری در آورده اینجا بسعادت
بساط بوس استسعاد یافت و پیر علی والی موصل کمر خدمتکاری بر میان بسته باقامت مراسم طوی و پیشکش قیام نمود **بیت**
چه طوی کرد صاحبقران از شرم ۰ سلیمان در مور بشکست نرم ۰ ز دنیا و ز پیشکشها کشید ۰ بجدی که دستش بآن میرسید ۰
گفتار در توجه صاحبقران بسعادت بجانب رها صاحبقران ممالک ستان پیر علی والی موصل را از جرجی
ساخت از آنجا نهضت فرموده بمبارکی و طالع سعد متوجه رها شد و امرا و تومانات ترتیب لشکر داده فوج فوج روان شدند
جهانگشا جهت رای شه نیک موج ۰ روان گشته دریا دلان فوج فوج ۰ ندارد ز کثرت جهانی گرو ۰ ز گرد سپه آسمان را کرو ۰
در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کسی برسید استعجال الاستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتکاری کرد بنابرین
چون حضرت صاحبقران در اوائل صفر بحوالی ماردین رسید و او را مطیع و منقاد میدانست پیش وی فرستاد که با لشکر از عقب
بتعجیل بیاید که عزیمت مصر و شام مصمم است و از آنجا گذشته براس العین نزول فرموده و تمامی لشکر بحقیقت فرستاد و بیان
بانقیاد و ایل ولایت حسینی و قراقیلی را غارت کردند و سپاه جرار تقاتل بمواضع و مزارع آن نواحی تاراج داده و
اسب و شتر بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکر منصور با غنایم نامحصور باز و بحالی باز
آمدند از آنجا نهضت نموده برها رسید و ذکر نسبانی که حاکم آن حصار بود چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید از بیم
حصار گذاشته بیرون رفت و بعضی از رعایا بتین موافقت او بیرون رفتند و در کوهی بلند که داشت پناه جستند
حضرت صاحبقران امرا و لشکریان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر کردند و آنحضرت با شاهزادگان و نوینان و ارکان
دولت بمبارکی و طالع سعد بشهر درآمدند و عمارات آن شهر مجموع از سنگ تراشیده بکار برده‌اند و گویند از بناهای
نمرود است و قصه در انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در آنجا واقع شده و آن چشمه که
از منبع یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم در میان آتش جریان یافته هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار سیاهی
آتش در وی پیداست صاحبقران کامکار با اعیان و انصار آثار آن بدیع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند برای
العین مشاهده فرمودند و در آن چشمه غسل کرده از آن آب بیاشامیدند و نوزده روز در آن شهر توقف نموده
مجلس انس و بزم و عشرت بپا داشتند و طویها پادشاهانه مرتب داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که بر اسم جانبداری

هراد

قیام نموده بودند عنایت فرموده باصناف نوازش سرافراز گردانید و کلکاداد و جنید تا کان درین موضع عنق
بساطبوس دریافته خدمتهای لایق بجای آورده بجان نهاد جهت اهل و عیال در ولایت خود امان طلبید
و والی حصن کیف هم اینجا بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافت و بجبین عجز آستان عبودیت فرسوده وظایف بندگی
بتقدیم رسانید و میامن مراحم بیدریغ شامل حال او گشت و سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده
خلاف آنکه خود اظهار کرده بود بظهور پیوست حضرت صاحب قران فرمود که مقتضی توره و یاساق نیست که یاغی را در میان
ولایت گذاشته متوجه مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بسعادت و اقبال سوار شد
و عنان عزیمت بصوب ماردین معطوف داشته بار دیگر بدین حال سلطان علی حاکم ماردین بدرگاه عالم پناه شتافته
تحفهای لایق بمحل رسانید و حکم یاسمین بهدایت دولت و رفاقت اقبال آن آستان سلطنت آشیان آمده در سلک
بندگان اعزاز یافت و بعد از ملاحظه ان آغا که سی و پنج روز بود که از حضرت صاحب قران جدا مانده در اغرق بوده
از پیش آمده بالای پشته بدولت تلاقی فایز گشته و اغرق بزبان ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب قران
با لشکر ظفر شعار با ترتیب داشته روان شد و چون بسمت نواحی ماردین موضع جیلیک معسکر همایون گشت
ملک عز الدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه آمده شرف بساطبوس دریافت پیشکشها کشید و خراج و ثار قبول کرده
بنوازش خسروانه مخصوص گشت و باز گردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد پایه سریر
اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسبان نامدار و استران راهوار و نقودهای لایق بجا آورده و بوسیله امرا روز شنبه بیست
و هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آنحضرت از سبب تعلل در آمدن سوال فرمود او بزانو در آمده زبان استغفار
باعتذار بر گشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه بحال او تافته صنوف عنایت و نوازش پادشاهانه در باره او ارزانی
داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و از آنجا کوچ کرده بنزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام نصرت اعلام گشت

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انار الله برهانه شاهزاده عمر شیخ که باستجماع سایر ملکات ملکانه در شجاعت
و مردانگی آیتی بود در میان لشکر منصور رایتی در وقت یکسال که در فارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی
انچ ایل نشده بود چون قلعه اصطخر و قلعه فرگ و در کرمسیر قلعه شهریاری چیزی بدولت روز افزون مسر فتح
فرموده بود و بعد قلعه سیرجان که جمعی از امرا بمحاصره آن مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود وقتی حضرت صاحب
قران در آن وقت که عزم توجه مصر و شام فرموده متوجه دیار بکر شد کس بطلب شاهزاده بشتاب فرستاد و در نواحی
که بمحاصره آن مشغول بود خبر باو رسید شاهزاده بحسب فرمان ایدکو برلاس و شاه شاه والی سیستان را بر محاصره

بابرقرار

بابرقرار بمحاصره باز داشت و بشیراز مراجعت فرموده و در انجا یار اقا کرده امیر سونجک را جهت ضبط ممالک فارس
بگذاشت و بعزم بساطبوس حضرت اعلی متوجه دیار بکر شد امیر سونجک بحسب فرمان حضرت صاحب قران
بتعمیر قلعه فهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول گشت و شاهزاده با لشکری آراسته از راه شولستان روان شد
و از کردستان عبور نموده میرفت در راه بقلعه مختصر رسیدند که انجا خرماتو گویند و اندک مردی در انجا ساکن بودند
شاهزاده بنظاره قلعه بالای تلی بر آمد ناگاه از قلعه تیری انداختند و از قضا بشاهرگ او رسید درجه شهادت یافت
همه بیگانه که نه خویش ◦ تیری ز رنج آسمان بد کیش ◦ شکر که بد گری کشاید ◦ کو زدی چه گذشت بر تو آید ◦
آری از افق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که بعد ازان بغروب نرسید و در عرصه ظهور کاخ حشمتی بکرد و نکشید
که از زلزله اختلال بدر نگشت بیت بگلزار گیتی درختی نرست ◦ که ماند از جفای تبر زین درست ◦
درین باغ رنگین چو تیز تدرو ◦ نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو ◦ و فرزندان ارجمندش امیرزاده پیر محمد و ارکان
دولت که با او بودند حیرت از سر بر آمد و حدوث آن واقعه هایله در جهان انعکاس داد بیت ز اجل چو جهان جهان را شکار کرده
دلها ز آب انده و جان افکار کرده ◦ تمام از فراق خسرو انجم نشانه سنگ ◦ از افق صبح برکه شام کرده ◦ دنیی ز مول صبح آلکیو کرده
در ماتم جهانستانش آن کارنامه کرده ◦ و این واقعه اواسط زمستان در سنه خمس و تسعین و سبعمایه موافق ...
دست داد و سن عمر شاهزاده سعید شهید چهل سال بود لشکریان با ناله و خروش چون دریا بجوش آمدند و آن قلعه را
با زمین برابر ساختند هیچ شخصی را در انجا زنده نگذاشتند و جسد مبارک آن مصیبت جانسوز بظاهر ماردین باردوی
اعلی رسید امرا متحیر مانده توی اظهار کردن داشتند و نزدیک پنهان گذاشتن بیت بوالعجب واقعه باشد و مشکل کاری
که نبود شیخ قران ماند و نه گفتن یاری ◦ آخر الامر بهم اتفاق کرده صورت حادثه در خلوت بعرض رسانیدند بیت
حدیث شد و قلعه و تیر ◦ بوند بیکدیگر باد و تیر ◦ صاحب قران کوه وقار از کمال انقیاد بنزد کوه لباس کرامت نمیت
و ما صبرک الا بالله شعار ساخت زبان رضا و تسلیم بکریمه انا لله و انا الیه راجعون بر گشود و ادخار ثواب جزیل و اجر
جمیل را بر مرارت این شربت تلخ مذاق صبر فرموده حکومت ممالک فارس با توابع به پیرزاده
ارجمند امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت ... و در آن وقت شانزده ساله
بود ... امیر ... امیر ایدکو ... اعلی
گشت و امیرزاده پیر محمد با امرا بشیراز رفت ... شاهزاده سعید شهید ... بر کشته
... آغا ...

و برابر اسکندریه که در صعوبت سد بود و در شهریان مانند نقش بر آب از شیراز بکشور معنی بیت روانش روان شد بدار السلام
شد آب و گلش سوی کش والسلام ◦ در آنجا بمقبره که از مستحدثات حضرت صاحبقران است دفن کردند بیت
مرقدش تابنده و پرنور باد ◦ با شهید کربلا محشور باد ◦ و باعث بر آن نقل او جوار آنکه مسکن ملک صاحبقران تعالی
مکان تمام ایران با توران انتظام و انتظام یافته بود آن شد که آن حضرت در کش بقعه ساخته و پرداخته است بمحلی که مزار
متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلال و حق پدر بزرگوارش امیر طراغای در قبلی آن واقع شده و از یمین و یسار آن
آن بقعه از برای امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد امجاد مقابر و بقاع احداث فرموده و چون دولت سرمد صاحب
قران مؤید از بینات آیات قدرت الهی و جلایل فضایل عنایات نامتناهی بود اعوان و انصار سپهر اقتدار نسبت
با آن حضرت اخلاصی داشتند که بسبب آن از مجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوی حل نمیتوان کرد چه امیر اقبغا
که یکی از خدمتکاران مخلص بود مدة العمر در حال و مستقبل بود مرکز جان تشتت که بشنوبیطی بعدی که آوازه
آن حضرت از آن طرف شنودی و هنگام استراحت پای آن طرف دراز نکردی بنا بر اخلاص امراء جان نثار و اعتقاد و سایر خلق
بعد کان سعادت یار نسبت با بقعه که در مرکب بود حقیره مدفنی ساخته بودند و در جوار جایکم وما تدری
نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بأی ارض تموت وفات می یافتند ایشان را حسب وصیت بآن مدفن نقل
میکردند بیت محبتی که خدایی بود نه نفسانی ◦ بمرگ و فوت نیابد زوال تا دانی توجه قصد بماردین
چون سلطان عیسی که مالک ماردین بود موکب همایون را استقبال ننموده بشرف بساطبوسی فایز نگشت و لاف و سایه اعتقاد
ترک کرده و محصلان جهت تحصیل وجوه و لشکریان از برای خرید و فروخت بشهر در آمدند کردی و مردم جهال عاقبتی
از جمله از در انجمن آمده بر لشکریان غوغا کردند حضرت صاحبقران چون بر این معنی اطلاع یافت سلطان
عیسی را طلب داشت و بزانو در آورده کیفیت حال ازو سؤال فرمود و از هر کنه کاوش خطاب بهمانی کلمات
در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن بر آنچه فا تباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از دست
ندهند و شهر بسپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که جان خود را
فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این معنی برو ثابت شد امر لازم الاتباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ
رفت و چون کثرت لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و اواخر زمستان و در آن حوالی علف یافت نمیشد رای
ممالک آرای ماردین را در آن زمان محاصره کردن مصلحت ندیده روز شنبه هشتم ربیع الاخر از آنجا نهضت
فرموده بطرف کوهستان روانه شد ماردین بگذشته فرود آمد و روز دیگر از آنجا کوچ کرده بجانب اسبیچ توجه
نمود

نمود و تمام شاهزادگان و امرا لشکرها آراسته بر رجل خود روانه شدند در روز چهاردهم ماه هوا متغیر شد و برق
جستن و رعد غریدن گرفت و باران دست داد که گفتی اجرام آسمانها بر کشتی بارد بیت
فلک خواست تا بر کند چشم نم ◦ خیام معسکر در آمد بآب ◦ زدریا برآورد ابری چو قیر ◦ سرشک بگشاد ابر مطیر ◦
تو گفتی جهان را طوفان گرفت ◦ محیط بلا جمله کیهان گرفت ◦ در آن دشت امکان بودن نماند ◦ بجز کشتی عجز ایمن نماند ◦
روان گشت لشکر چو کشتی بر آب ◦ فرو مانده اشتر چو چرخ در خلاب ◦ از آن سیل بالا کل بیم جوش ◦ نیابان نبودی بر عمر گوش ◦
و زمین آن مواضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دید شد بحیثیتی که چهارپایان تا سینه در وحل فرو میرفتند
و چند روز لشکر در بلای آن لای بماندند و بسیاری از استران و اشتران قطار قطار تلف شدند و در گل غرق گشته
بماندند و پیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و تمام زمان شدت باران زیادت می شد تا حدی که اکثر مردم
خیمها بگذاشتند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحبقران بالشکر قول در جمعه دهم جمادی الاخر از آن لای بیرون آمد و در
علف زاری نزول فرمود و بانتظار توقف و استعلام احوال شاهزادگان کس باز کرد ایشان و شاهزادگان و امرا با تومانها بیخود برسیدند
در بیشه خوش بنده و تا جمع خیمها بر رهی لای انداخته و راه ساخته تمامی بیرون رفتند و از آنجا کوچ کرده بطرف موصل
کوچ روان شدند و حضرت صاحبقران کسی را با تحف و هدایا جهت فرزندان بجانب سلطانیه فرستاده بود و شخصی
شیخ نام که در موضع جیلک با ملک عزالدین بشرف بساطبوسی رسیده بود بنوازش مخصوص گشته در راه پای از دلاه
صواب بیرون نهاده دست جسارت بآن تحف و هدایا دراز کرده همه را بگرفت و بجزیره در آورده و ملک عزالدین
حاکم آنجا عهدی با بندگان حضرت کرده بود شکسته بآن شوربخت همداستان شد و باغی گشت صاحبقران گردون
اقتدار الزام حجت را دو نوبت قاصد فرستاد که شیخ را گرفته پیش ما فرست تا از سر گناه تو در گذریم و گرنه تمام جزیره
و قلاع و خیل و حشم در زیر سم ستوران خواهد شد ملک عزالدین را نکبت و ادبار دامنگیر شده بود بحصانت
قلعه و آب شط اعتماد کرده و سخن قبول ننمود و خود ندید که بنیادی که بر آب نهند استواری نباید اما خاک ادبار که باد
نکبت آتش دولت فرو نشاند برده پیش دیده بصیرت فرود آید بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر
همه زیرکان کور گشتند و کر ◦ العبد یدبر والله یقدر گفتار در توجه صاحبقران بجانب جزیره و نواحی آن
چون ملک عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز
دوشنبه سیزدهم جمادی الاول اغرق را گذاشت بایلغار فرموده و با تمام لشکر از دجله بگذشت و عبور کرده شبگیر
کرده در وقت سحر که آن روز بر گشتگان در خواب بودند بیخبر و غافل عساکر گردون مآثر چون قصاب نازل بایشان رسید

و تمام ولایت و احشام ایشان عرضهٔ غارت و تاراج گشت و دو سه قلعه او را بگرفتند و اهل و چهارپای بسیار مفتوح و
روزگار نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملک عز الدین در آن آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد و چون او را
نشناخت بشکنجه و عقوبت بسیار بی‌جان دو بستد و او را رها کرد و چون صرصر قهر صامت و ناطق آن نواحی
و دیار را بباد غارت و تاراج برداد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشیت بیرون برده آوان شد صاحب قران گیتی‌ستان
از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال باز گشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشت فرمان داد که تمام غنایم و
گوسفندان بموصل برند از آنجا کشتی بسته دو شبانروز از آب بگذرانیدند و از آب شیب دانی بر اردوی همایون
رسانیدند گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب ماردین نوبت ثانی چون شهریار عدالت شعار
بهار از نیامن عون و اقتدار مبدع مختار جل و علا جنود فزاینایه را تقویت نموده بکنار در آورده و باد زبرجد لوا
گیاه روی زمین به فیروزی گرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران کامکار بعد از فتح
جزیره و توابع و تسخیر قلاع آن نواحی عازم ماردین شد و قورلتای فرموده سایهٔ التفات بر ضبط لشکر انداخت
و مجموع پیاده کان را سوار ساخت و در روز جمعه غرهٔ ماه جمادی الآخر متوجه ماردین شد بیت ز کوس شهنشه برآمد خروش
سپاهی در آمد چو دریا بجوش ٭ شد از جوش پولاد پوشان ستوه ٭ همه دشت و صحرا و هامون و کوه ٭ امیرزاده میرانشاه با لشکر
خود برحسب فرموده بمنغلای روان گشت و صحرانشینان آن ولایت که در پایها و کوهها بودند همه را تاخت
و غارت کرد و روز سه‌شنبه دوازدهم ماه مذکور صاحب قران کامکار با لشکر منصور بظاهر ماردین رسید شهر را
مرکز وار در میان گرفتند و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند بیت
سپاه اندر آمد چنان گرد شهر ٭ همه بهم و بر خیمه برخیمه زد ٭ روز دیگر که خسرو جهانگیر زبرجد سریر گردون مقام بعزم
تسخیر این حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام برآورد صاحب قران گیتی‌ستان و شاهزادگان و امرا و تومانات
و هزاره‌جات و قوشونات لشکر آراسته متوجه حصار شهر شدند و از غریو کورکه و کوس و کرنای و خروش
و سورن و جوش بهادران دم آن مای کوشش زمانه را ساخته جنگ در انداختند نظم سواران سوی رزم ار بند رای
تو گفتی که عالم برآمد ز جای ٭ جهان گشته پر کرد و دار و برد ٭ شد اندوهم بخارا هم شیر زنند ٭ و پیش از همه لشکر
قوشه سپرها در روی کشیدند و نردبانها بر پای حصار نهادند و با تیغ سرافشان و گرز گران بنیه پایها برآمدند و سایر لشکر
مغفر شکاف از جوانب و اطراف حمله آوردند و بنیروی دولت قاهره شهر را برآوردند و شهر را مسخر کردند و مخالفان را
از بیم جان در روی کرین قلعه کوه نهادند و سپاه ثابت شعار بهرام انتقام با شمشیر‌های خون آشام در پی ایشان کرده

تا دروازهٔ قلعه براندند و بسی از ایشان را بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در زیر دست و پای
هلاک شدند و بعضی تشنیع کی بردند و غنایم چند بدست عساکر فلک‌حمد ستاره عدد افتاد و ابات و قطار بی
استران و شتران گرفتند و در پای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن حصاری است بغایت استوار بر سر کوهی
بلند واقع شده و بیکراه و پیش ندارد و از قلعه مقدار یک آسیا آب بزیر می‌آید و جولو اوصاف آن حصار در عقد
اشعار بلاغت شعار شعرا بتخصیص این سرآیا استظهام است و بقلعه شهباز و سوم عسکر کرد و دون انتقام آن روز
تا شام در پای حصار آتش پیکار افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از بالای قلعه و سنگ
باران سیل بلا را پیشی کردند و چون شب در آمد لشکر ظفر قرین در حوالی قلعه توقف نمودند و روز
دیگر که شهسوار خورشید بالای افق برآمد جیش کواکب که در اطراف حصار سپهر لجاجت داده از دور بیخت
فسانه کردند آن آفتاب زرین جلالت بقلعه نهادند و بیالا بر آمدند و جمیع که در اندرون حصار گریخته بودند و پناه
بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده کردند و هم هراس
بر ایشان غالب آمد در تضرع و زاری در نهاد خواستار شد صاحب قران سپهر اقتدار بالشکر فیروزی آثار پای قلعه
معاودت نموده پایه و پی همایون فرود آمد و ایشان از قلعه نقود بسیار و اسبان تازی و اطلس برون آورده پیشکش کردند
و مال و خراج بگردن گرفته التزام وظایف خدمتکاری را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که درین ولا اتفاق افتاد ماردین
را یاد مینمود آن بود که چون شب بگذشت و بحر سفینه دم زد نیر اعظم در عتاب افق چادر عالم اندافت صاح چهر
از جانب سلطانیه بشیر سرای ملک خانم ایلچی رسید و بشارت رسانید که حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالیا را
امیرزاده شاهرخ را فرزندی گرامی کرامت فرموده و نهال اقبال در جویبار سلطنت کلی ثانی ببار آورده بیت
طالع عالم شده بیمون اختری ٭ منتظم شد سلک ملک و دین با گوهری ٭ ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ
در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ست و تسعین و سبعمایه مطابق فروردین ماه جلالی و موافق بوت ییل
در قلعهٔ سلطانیه بیت بسلطان گیتی‌ستان شاهرخ ٭ خدا داد شاهزاده فرخ ٭ کز اوج سپهر همی یافت تاب
از آن ماه چون شرفی یاز آفتاب ٭ فروغ سعادت و انوار جاه ٭ درخشان و روشن چو خورشید و ماه ٭ تو گفتی که یک کوکب از برج ماه
برآمد با اقبال اندر محتشکا ٭ علامیان صناعت تنجیم در تحقیق ولادت و استخراج جزو طالع جاوید نش بقلم دولت
بر پاشن سعادت کشیدند بیت بسعد طالع و صاحب آفتاب ٭ از آن گشته در سلطنت کامیاب ٭ شرف یافت آفتاب از حمل
که اینه از علم سوی عمل ٭ و چون این بشارت مسرت افزا بسمع مبارک صاحب قران گیتی‌ستان رسید مراد بهجت

وسرورش تضاعف پذیرفت واز غایت خرمی وشادمانی نایرهٔ خشم وغضب آنحضرت تسکین یافت
وبشکرانهٔ آن عطیه جرایم اهالی ماردین وآن حوالی را رقم عفو واغماض کشید واز سر انتقام ایشان درگذشته
مال امانی لشکر را بخشید وآن ولایت را به سلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت ویرلیغ آلتمغا ارزانی
فرمود بیت بخواستندکان کرکسی نیز دست * بجای بد از شهر کشور به هست * وروز شنبه کوچ کرده کوچ زدند بیاد کرده وطالع
سعد نهضت فرمود ورایها بخش کرده متوجه طرف بسری شد وامیرزاده محمد سلطان بالشکر خود از راه جرمق
فامرا تومان بوجه جلدی خود بعینی سیل میدان روان گشت وحضرت صاحب قران از راه سور وامیرزاده شاهرخ
ملازم رکاب همایون وامیرزاده میرانشاه بالشکر خود از راه جرمق وامرا تومان بوجه جلدی خود بعینی سیل هرکسی
از راهی با تک شتافته وچون حضرت صاحب قرانی از راه سو بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط
آن نواحی بالای آب دجله بایلغار روانه کرداید وبنفس مبارک از آب گذشته علی الفور [illegible] در غایت نزاهت نزول
فرموده سه روز آنجا توقف فرمود ودر خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب الاتاق معطوف دارد که ناگاه
از پیش امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار قاجرقیا که عبارت از شهر آمد است
که بحامد اشتهار یافته بمحافظت حصار مشغول گشته سرکشی میکنند وبقدم انقیاد پیش نیامدند گفتار
در توجه رایت کشورگیر صاحب قران نصرت بحامد وفتح آن وچون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی حامد
واقف گشت در حال امیر جهانشاه بایلغار بفرستاد وروز دوشنبه بیست وسیوم جمادی الآخر قرین نصرت وظفر
با تمام لشکر متوجه آمد شد وشب در میان کرده ایلغار رسید ومجموع لشکر از دجله گذار کرد آب در آن محل بغایت
سبک است عبور نموده کوچ کرده ونقاره فرو کوفته وسورن انداختند وحصار در میان گرفته فرود آمدند
وآن حصار در استحکام واستواری بمرتبه است که کرشمه آن در عالم عدیم ونشنیده چه باره ایست بغایت
بلند از سنگهای تراشیده برآورده وبکچ استوار کرده عرض دیوارش بحیثیتی است که بر بالای آن دو سوار پهلوی
همدیگر توانند راند وبر باره هم از طرف بیرون بمقدار قامت شخصی بلند دیواری از سنگ تراشیده برآورده وبر بالای
آن احکام کرده وباز بر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده وکنگرها ساخته چنانچه مجموع آن باره دو طبقه
است تا استحکام بارندگی در وقت شدت سازکار مردم در طبقهٔ زیرین توانند بود وبر چهار برجک عالی ترتیب
کرده اند ومیان هر دو برج ده یا دوازده گز باشد ودر اندرون حصار چشمات سنگین که جاریست وبی
باغهای معتبرات واین اوضاع باز دیده ثبت افتاده از مجرد استماع وگویند که بنای آن حصار چهار هزار وسیصد

سال گذشته ودر هیچ عصر از اعصار دست قدرت وقوت هیچ ذو شوکت صاحب اقتدار بفتح وتسخیر آن
نرسیده مگر آنکه در ابتدای اسلام خالد الولید رضی عنه با فوجی از لشکر اسلام بعد از آنکه مدتی بمحاصرهٔ آن مشغول
بوده اند از راهی که آب شهر بیرون می آید پنهان در آمده اند وآنرا فتح کرده القصه چون پیرامن آن حصار بخیم نزول
عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر صاحب قران ممالک ستان بسعادت واقبال سوار شد ولشکر را بتسخیر شهر
تحریض فرمود وایشان جنگ را آماده گشته با چله وتبر وجرکها پیش رفتند واز اطراف وجوانب بر اهل حصار
تیرباران کردند وایشان هرچند از بالا سنگ بر سر آن دلاوران بزدند آن هامیران چون کوه از جای خود نجنبیدند
وعثمان بهادر پیش رفته ویک برج آنرا نقب زده را ساخت وسید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر در نقب آورده
ومردم جنین از عزیشاه برجی در نقب آورده پیش از همه در آمد وبالای برج بر آمد واز مردی ومردانگی بر دیگر امرا
تومان کوششهای دلاورانه نمودند وهریک بنوعی بالای حصار بر آمدند وچنان حصاری منیع که در مدت سه چهار
هزار سال هیچ آفریده بقوت وغلبه فتح نکرده بود باقبال بی زوال دولت روز افزون بده روز مسخر گشت وامثال این
غرایب ودرین هم غریب تر بسیار کرده دولت این شاه است ولشکریان باندرون حصار در آمده شهر را غارت کردند
وخانها آتش زدند وسپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته تا پنهان شدند وکسی ایشان را نیافت وپاساقیان با ترکها وتیشها
بالای باره بر آمدند وبویران کردن حصار مشغول شدند وچون آن بنا از غایت استحکام بمرتبهٔ بود که بسعی
بسیار اندکی از آن کنده میشد وخراب کردن آنرا روزگاری بایست بارهٔ از سوی بیرون آن چند اختند وروز
سه شنبه از آنجا کوچ کردند وروان شدند وروز جمعه آخر جمادی الآخر یکی از طایفهٔ اوزبک با [illegible] اهل حاضر
شد وبعرض همایون رسید که [illegible] صوفی یاغی شده میخواهد که در شب بگریزد در حال فرمان شد تا او را گرفته حاضر
گردانیدند چون تفحص کرده شد اقرار کرد ومعترف آمد وجمعی مردم که با او متفق شده بودند باز نمودند وحال آنکه
حضرت صاحب قران بکرات امثال این حرکات ناپسندیده از وی مشاهده کرده بود واز مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده
وپیوسته در بارهٔ او عواطف ومراحم پادشاهانه ارزانی داشته او را تومان داده بود ودر یاساق بعد از [illegible] خانان
بر نکته امیری بنوده وبا این همه از سرشت بد مرتکب چنین حرکات ناپسندیده می شد بیت
زهر کز پشیمان نباشد [illegible] * که نیکی کند با کسی ناشناس * بناء بر این حضرت صاحب قرانی بفرمود او با جمعی از
وجماعتی که با او متفق بوده بودند بیاساق رسانیدند گفتار در مراجعت رایات آفتاب اشراق بجانب الاتاق
رایات نصرت شعار معطوف بعون وتایید [illegible] متوجه الاتاق شد ودر چکنوران ونواحی آن از قلاع ولایات

مجموع و کوتوالان و متعینان و سرداران که خدمتکاری جسته بدرگاه عالم پناه شتافتند و بسعادت بساط بوسی
استسعاد یافتند و مال و خراج قبول کردند و زود آورده بدند و چون حضرت صاحب قران از میان قابتین و بایتان
و اشاعبور فرمود راهها تعیین نمود و امرا و تومانات قجیان مقرر کرد و امیرزاده محمد سلطان با امرا
جوانغار از راه چیاچور روان شد و رایت ظفر نشان از راه سیواس متوجه صحرای موش گشت و امیرزاده شاهرخ
ملازم رکاب همایون بود و در آن طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از بسیاری برف بیوی
چهارپای از اسپ و شتر در آن راه تلف شد روز شنبه پانزدهم رجب از آن عقبهای دشوار و راههای صعب
عبور نموده و در صحرای موش نزول سعادت فرمود و امیرزاده میرانشاه با امرای برانغار از راه تبلیس که خیمه با ده گرگی
کیمیان بوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جوانغار در آن محل برسید و حکام آن نواحی بجموع
مطیع و منقاد گشتند و حاکم بتلیس حاجی شرف که در بلاد کردستان بنیکی و راستی او کسی نبود تحف
بایندگان حضرت بدرگاه عالم پناه رسید و مقام بندگی و عبودیت بجای آورد و سعادت بساط بوس مبادرت
نمود و اسبان نامدار پیشکش کرد بیت بسی اسب با زین و برگستوان • بلند و قوی مغز و محکم استخوان •
سبق برده از آدمی در شتاب • بکوه بر چو آتش بدریا چو آب • نخواهد زرهبان سبک پیش تگ • چه باد از نهیبان تیز تگ •
و امانان جبلکی مراسب بود که با جمیع اسبان تمامی که احکام و سرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش
دوانیدند و از همه بدررفت و هیچ بالعبای بگرد او نرسید حضرت صاحب قران او را بلحظ نظر عنایت و تربیت
کرد و ایشان بیون ... فرمود و مملکت او را با دیگر ... ارزانی داشت و یرلیغ داد و بخلعت ... دنی کوشش
و دیدن بلند پایه و سرافراز ساخت و شیخ صوفی با دسیره که افتاد در آن قلعه محبوس بود ... و راهها مخصوص نموده فرمان
داد که بر سند و ما النصر الا من عند الله گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران لشکرها باطراف و جوانب
از برای تسخیر قلاع و بلاد و دفع اهل شر و فساد ای ممالک آرای صاحب قران گیتی ستان مجدد دولت سلطانی
فوجی از لشکر بجانب قلعه النجق فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان آواره و ضیف ... کرده رفت
آنجا در بکریز نهاده بودند و رفته حضرت صاحب قران بادشاه زادگان و امرا و نوئینان قورلتای کرده مشورت
فرمود و رای بر آن قرار گرفت که لشکر در عقب ایشان برود بر آن اعلی ... کرده اند و ایماج اغلان
جهان از سپاه ... با دیگر امرا همراه او کرده از صحرای موش بایلغار روانه ساخت و فرمود که ... دشمنان تا هرجا که
باشند بروید و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک حضرت جلکای جند روز توقف فرمود و بجهت

قلع و قمع

قلع و قمع آلنجق که بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه را بفرستاد تا هر که بتقدیم اطاعت و انقیاد پیش
آید او را امان بخشند و آنکه سرکشی ورزد بدست انتقام از پای درآورند ولایات و احشام او را غارت کنند و قلعه
النجق رفته بمحاصره مشغول شوند و تواجیان از فرمان داد که برون دوان تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی
آورند و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعادت و اقبال بجانب الاتاق بازگشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم
و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل است
حمن و سنبل است از آنجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی گشته بودند و از تبریز گذشته بودند آمدند حضرت صاحب قرانی
امیرزاده شاهرخ را در سه شنبه بیست و نهم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوانبخت جهان شتافت و چون
راه کرده در میان برفند و خود با ایشان رسید بیت دولت دیدار میسر شده • دولت اقبال میسر شده • و چون
نواحی اخلاط مخیم نزول حضرت گشت حاکم عادل جوق که از خواتین دریغه آن حضرت بود بپایه سریر اعلی خلافت مصیر آمد
و پیشکشهای لایق کشید و چون خدمات او از اخلاص بود در حضرت اعلی عز قبول یافت و عاطفت پادشاهانه شامل
حال او گشت اخلاط و ایل آنجا با و سیورغال فرمود و یرلیغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان در آن صحرا شکار انداخت
و روز چهار شنبه جرگه بهم برآمد بیت چه نخجیر جشن بزم نخجیر شیر • جهان شهر بر شکاری دلیر • بران صید که چون کله
معرض شد از کرد او صیدگاه • شکاری کنان باطلعه هم قرین • زجرگه خالی شد آن سرزمین • ادیم کوه زاغان سر تا بسر •
ز پیکان زرین کمان زر • کمان شهنشه کمین ساختند • شکاری بهر تیری انداختند • صید بسیار از آهوی سفید
و غنج و میش کوهی و کوه زن و غیر آن چند انداختند و چون روز ... چون امیرزادگان با الغرق مبارک که در سلطانیه
مانده بودند استیلای شدت شوق بسلسله عطوفت حضرت صاحب قران را تحریک داد و از الغرق که از آن ایلغار فرمود
و در روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و ... کرد که در گذشت شب در اوج کلیساء الاتاق استراحت فرمود و صباح
جمعه ... آثار سعادت شعار که عید احباب و ابرار است چشم امید دوستکام بجمیع شمل اقبال و اتفاق آمال و امانی
از بیان و وصول بحضرت صاحب قرانی باز و تمام بهجت و شادمانی آراسته و برهمند گشت و بر موافق دور ...
مصراع که لطف ... از ... نظر ... ماهیت جگر سوز اندوه امیرزاده عمر شیخ جراحت آن مصیبت تازه
گشت و شاهزادگان و خواتین و سن چنان مراسم تعزیت بجای آورده و وظایف دعا بادا رسانیدند بیت
گر فرو رفت اختری از آسمان سلطنت • آفتاب اوج شاهی جاودان تابنده باد • و نیکی از شاخسار ملک ... خاک افتاد •
گلبن اقبال سلطان جهان تابنده باد • صاحب قران خلافت پناه زبان استرجاع با اعادت انا لله بر گشاد ...

پادشاهانه را بگلگونه صبر جمیل بافروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر اشتغال جهانبانی انداخته تورخواجه آقبوغا
با با فرجی از لشکر بعد محمد درویش برلاس به محاصرهٔ قلعهٔ النجق فرستاد و روز دوشنبه بیاریکی و طالع سعد
کوچ کرده متوجه قلعه ایدین شد و چون بانجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نموده هرچه داشتند از نقود و چهارپایان
و اقمشه و غلات بیرون فرستادند و متضرع و زاری امان خواستند مرحمت حضرت صاحب قران ایشان را معاف داشته
ازانجا معاودت نموده و شب در میان کرده باوچ کلیسا نزول فرموده درین اثنا از شهر ارزنجان که سرحد روم است طهرتن
بدرگاه عالم پناه و جنبیت قوایم سریر خلافت مصیر آمد و سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام نمود و نثار و پیشکشهای
لایق کشید و عاطفت پادشاهانه او را بانواع نوازش و ترتیب اختصاص بخشید والله اعلم

گفتار در فتح قلعهٔ اونیک

چون مصر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت بدرگاه عالم پناه نیامده و باقامت مراسم بندگی و خدمتکاری قیام
ننموده داعیهٔ تسخیر آن حصار از خاطر همایون حضرت صاحب قران سر بر زد و امیرزاده محمد سلطان را با لشکری
بجانب اونیک روان گردانید و بنفس مبارک روز شنبه ثانی دهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلکای
الشکرد نزول فرموده به تعجیل براند وارکوه داق گذشته روز پنج شنبه شانزدهم پیشتر از امیرزاده محمد سلطان
باونیک رسید و از غریو کوس و خروش سورن زلزله در جهان افکنده به تسخیر حصار فرمان داد و عساکر
گردون مآثر از اطراف و جوانب جنگ انداخته بنیروی دولت قاهره حصار زیرین مسخر گردانیدند و با زمین
برابر ساختند و مصر با اتباعش گریخته بالای قلعه برآمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند تند و هرگز احتمال
آن داشت که پیادگان کوه نورد توانند رفت آنرا بگچ و سنگ استوار کرده بودند و یک طرف آنرا بارو کشیده و درون
مستحکم گردانیده بودند و ترکمانان در آن بالا جنگ و قتال را آماده گشته امرای تومان و بهادران لشکر شیر نشان
پیاده شده جیبه گرفتند و نزدیک دروازه پای کمر برآمدند و جنگ در پیوستند نظم پیاده روان شد یکی وار چپ ۞
سوی مصر ازند دریای نیل ۞ چو زنده پیل رسیدند تنگ ۞ برآمد زهر جانبی گرز جنگ ۞ تبوچی ز هر گوشه بکاشتند ۞
عراده زهر سو برافراشتند ۞ که هر کس کسی کن جنبد فراز فصیل ۞ بناوک نه دوشی کرده ذلیل ۞ و ز انگرها بان پلنگ
سیاه انجمن شد بآیین جنگ ۞ چو ترکان خونخوار در صف سنان ۞ یکی در نشیب و یکی در فراز ۞ و چون روز دهم ماه حاکم مصر
مبر و نایب را بعز رسانده با پیشکشهای لایق و عرضداشت که بنده مطیع آنحضرتم و مرا توقع مقاومت با بندگان آنحضرت
نیست و زهره بیرون آمدن هم ندارم اگر آنحضرت این نوبت بنده را بجان امان دهد از سر امن و اطمینان بوظایف
خدمتکاری حضرت صاحب قران ایشان را نوازش خلعت و کمر و اسب و فرموده که از سر جرایم او گذشتیم باید که پسر

اندیشه نموده

اندیشه نموده راه بدیهد و بی توقف بیرون آید و چون ایشان باز گشته بقلعه در آمده این سخن باو رسانیدند ۞
تو مینش یادی نموده و آن سخن را که خیر و صلاح او در آن بود بسمع قبول او راه نداد و جنگ آغاز نهاده به تیر
انداختن مشغول شدند روز دیگر طهرتن چش نفت و مصر را از راه نیکخواهی نصیحت کرده که این جسور از فاسد
است که تا بمخالفت میدارید با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از مقاومت او سپر انداخته اند معارضه کردن نزدیک
عقل است تا این دیوار جز بوسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن نیست بیت بشاهی که شاهان روی زمین
سپر مند شاهی و تاج و نگین ۞ چو رستم دو صد بر در او بنده است ۞ اگر بسته جان بجان دار اوست ۞ فریدون و جمشید و خاقان چین
بدرگاه او بنده کمترین ۞ بباشد مصلحت داوری ۞ جان به که سوی عجز آوری ۞ بیتی قلعه مسازید جنگ ۞
که در جنگ ترکان چو سنگست ۞ چه حد تو باشد بآوردگاه ۞ جانت کامد اخلاف مایه سدان ۞ جان به که زین قلعه آیی برون
مرکوه تا کشته دریای خون ۞ درین گفت ایزد کواهست ۞ بزد عزیزان دین ردوشنست ۞ مصر این سخنان استماع کرده
خوف و هراس او زیادت شد و باز مصر الملک که از خویشان نزدیکان او بود با زمرهٔ از معارف الوس و دیگر اعیان
نامداری بیرون فرستاد بتضرع و زاری امان التماس که اول کرده بود درخواست نمود صاحب قران سپهر اقتدار دانست
که او خاطر بیرون آمدن ندارد و امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم او بود که بعسکر همایون پیوست دوشنبه
هنگام لشکر منصور پای قلعه را گرفته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه نمودند و در اثنای جنگ
از قلعه تیری انداختند چیزی بر آن نوشته بوده چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و بمضمون آن اطلاع افتاد حاصلش
آن بود که الملک که بیرون آمد از خویشان نزدیک مصر است و مرد او این قلعه اوست اگر او را بند کنند بدست استظهار
ایشان بشکنند بیت که گفتی ایزد جز داده بود ۞ که بند وی از پیش بنهاده بود ۞ تهی را که دل گشت چون آفتاب
بود رای و حکمش ای صواب ۞ حضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرموده و او در سن شش سالگی بود و چون
بپایه سریر اعلی آمد روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگی حضرت بوسید و زبان بلفظی فصیح تازیکان خود
بلبه درخواست کرده و عرضه داشت که اگر بندگی حضرت خون او را بخشد من بروم و او را بگویم که با کفن و شمشیر
بدرگاه آید و از جمله غلامان این حضرت باشد صاحب قران کامکار فرموده که خون بتو بخشیدیم بشرط آنکه باید
و در حال او کوچک ترحم فرموده و خلعت فرزندانه خود در پوشید و حمایل زرین در گردن او آویخت و استمالت نامه
بقلم عاطفت نگاشته باو داده و پیش پدرش فرستاد و چون او بآن طریق بقلعه در آمد و سند اهالی اطلاع حاضر شده
آمده زبان بدعا و ثنا حضرت بر کشودند و جماعتی از بندگان حضرت که با آن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشان را

نمودند و خلعت داده تشطیع متوجه تماشای باز کردانیدند لیکن مصریان از خوف و هیبت بوده کر راسیمه مانده اصلا از سر جهالت
خود بیرون نیامدند و از آن کسی پایهٔ قوت نفس بر وقت آید و خود را از آن مهلکه برهند چون باز در آمدند تعلل کردند حضرت
صاحب قران فرمود که امرا و تومانات هر کسی بسبب خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر اسباب جنگ از حصار
از عراده و رعد و تیر چرخ آماده داشته کورکه و نقاره فرو کوفتند و بر غو کشیدند بیکبار بجنگ مشغول شدند بیت
بر آمد خروشیدن کارنای ‧ سپاه اندر آمد بگرد حصار ‧ ز بس نالهٔ کوس و سنگ شد بر نهیب ‧ شنیده از آوازه و از آن از نشیب ‧
عساکر گردون مآثر بزخم سنگ منجنیق بسیاری از خانها که در ملها ساخته بودند خراب کردند و مدبران ایشان از مصر
از قلعه فرود آمده خطیب بساحت بالحقیر فانزکشته زبان تضرع بشفاعت فرو گشاده وانه بعجزها فضل اعتذروا
که او را چه مقاومت بلشکر این آستان باشد این اضطراب از غایت خوف میکند و الحق از غایت هیبت و شکوه
این درگاه شیر شرزه را جگر آب میشود اگر او بترسد چه عجب ع چگونه پای پلاد الجوف ترکافی ‧ در آن دیگر حضرت صاحب
قرانی از الطاف شفقت فرمود خلعت خاص بپوشانید و فرمود بر منت اگر امان جان مسلمانان خواهی ربان می طلبید بکوتا ربان
بیاید و حضرات علیات ملکه خانم و تومان آغا و دیگر خواتین امرا خلعت داده بدان کرمانیدند و چون بقلعه در آمد
صورت حال عرض بادر او و دولتش باشتیاق کرده بودیاد ملتمسی و سعادت قدم بی بر تافته ستکبری نکرد که از
سر عنادو برخاسته بپای ادخان مانقیاد تقدیم کرده طالبانشا بد دانستند و صرف خلاصی یابند همچنان در مقام باغی کری
بانا ستاد بر لوغ لازم اتباع ببغداد میرسید که در مقابل حصار بلجی برسانند بیت چنین فرمانده شد آن نامجو نیز ‧
که هر کس که بود از نبرد سر نبرد ‧ شد بسوی بهار عطا آن طرف ما ناخشد ‧ در چنین که پیدا شد انداختند ‧ در اطراف قلعه تیر یا نیجت ‧
کراند که از شد و کنده درخت ‧ امیری که در رزم بودی بهرام ‧ علی قدر عثمان عباس نام ‧ بهر کوشش و اسپ آن شاه ‧
سپاه لشکر شام بد بیج کاه ‧ و بعد مرجمه آن جو بهار عم سپهدارند و لشکریان از میان آن خشک و گل برسیکردند و
بدین آورند تا بلجی تمام شد و از حصار ایشان بلند تر بوده بود چنانچه بر اشرف بود بیت چو برکعب شد بلجی بالحصار ‧
بکه در آمد ز کاشانه ‧ که ز سپ بمبر بلجی ‧ چه در پای بجوشانه بر آمد بشب ‧ و از آن بالای بلجی که یاک تا همه
در شهر همه برابر ساخته بودند و از آن منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار بافراخت چندانی سنگ بر جاهای آن قلعه
باران شد بیت که کفتی سپهر بلند انتقاد ‧ کند از امن آن قلعه را سنگ سار ‧ یکی آسمان سنگ بارد ز بیم ‧
جدار بار ایشان فرو آید همی ‧ کسی را که پناه از خیت راست ‧ اگر برسرش سنگ بارد دو راست ‧ و چون از دل معضا تایاب غصب
در ونبکداشت کار دشمنان بغایت اضطراب انجامید و در بی آبی آتش در نهاد ایشان افتاد و تمام دعا یا را به این واسطه

ازقلعه

ازقلعه بیرون کردند و مصر و متعلقانش با جمع سپاهان همچنان بجمع کی جلادتی ستیزه بدند و از بیم جان دست و پایی
میزدند لشکر منصور بسنگ منجنیق خانهاء ایشان ویران میکردند و خرکا سیما بر سر ایشان میکوفتند و بدین حال
مصر مضطر و سراسیمه کشت نایب خود را بیرون فرستاد التجا با میرزاده محمد سلطان آورد و تضرع و زاری بسیار نمود
شاهزاده جوانبخت فرستاده او را پیش حضرت صاحب قران برد و حال اضطراب و سراسیمگی مصر را عرض داشت آنحضرت فرمود
که اکر پای امان یابد و فرمان داد که فرستاده را خلعت پوشانیدند باز کردانیدند و چون بمصر رسید پیغام بگزارد دهشت
و حیرت او زیادت از آن شد و حیرت او زیادت از آن شد که آن سخن تسکین یابد همان وضع که بود برقرار اضطراب
نموده و بکوشش بیهوده دست و پایی میزد کروهی از مبارزان ظفر پناه بکمرها و نیمهای باریک رفته بودند و چون شب آمد خواجه
شاهین با معتبر کس پشت انداخته بکیران پای حصار بکیری بلند بر آمد بیت چو بکرفت طوطی شب زیر پر ‧ زنیلی قفس آشیانی دکر ‧
با معتبر کس خواجه شاهین بجنگ ‧ بر آورده چو باز پنجه جنگ ‧ درخشید تیغ افراشته ‧ جوانی براه اجل داشته ‧
برودی جستند بر انکیختگان ‧ سوی برکها با سر بی جان ‧ و در آن جنگ امیر شاه زخم دار شد و از آنجا باز کردید و امیرزاده
و بهادرزاده که با او همراه بودند و دیگر هر یک بتعصب تطویل دارد پیشرفته بکمرها بر آمدند کمک آن مقدار سعد کر پیش رفتی
و بپای دیوار رسیدند و بزخم کلنک و سنک سنگ را خرکه زیر بارو را مجوف ساختند و بر سر چوبها باز داشتند و در آن
حال در کران مصر چون نیل بلا با بحر محیط پیش انداخته و در حال منحرف کرده بکیری پایهٔ کردانیدند و از بالای بکن خود بالای انداختند
و خلایق که در اندرون حصار بودند بجمع فرود آمدند و ساز و سلاح جنگ از تن باز کشیدند و انداختند و بیرون
آمدند طلب کردند مصر از آن حال بغایت عاجز شد و مضطرب کشت و ناچار که در و عید بود که بار و ما در و بدر بیرون
فرستاد و ایشان بپای سریر اعلی شتافته از ترس بخاک افتادند و روی تضرع بر زمین الیذاب دیدند و سوز سینه
خود بسی درخواست کرد عاطفت پادشاهانه بر زاری آن بیچاره ترحم نمود و فرمود که او را بخشیدم و از خون در کذشتم
اکر حیات خود میخواهد همین لحظه بیرون آید و اکر تقصیر نماید باید آنچه قلعه را تسخیر و تمام کردن خون خلایق
بکردن او خواهد بود مادر مصر متحیر و اندیشناک بازکشته بقلعه در آمد و آنچه شنیده بود باز راند مصر آن روز دیگر بیرون
نیامد و بقیت ترکان شیرکه مانده بود خود را از قلعه انداختند و کرفتند چون حال بدین منوال دید بر حسب ضرورت کفن
در کردن انداخته و شمشیر بر دست کرفته در وقت عید فرود آمد التجا با میرزاده محمد سلطان برده و روی عجز بخاک
نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قرانی درخواست کن که تا جان در تن و رمکی در بدن باشد کمر غلامی بر
جان بسته از زمرهٔ بندکان کمترین باشیم و مدت العمر بر امر خدمتکاری و جانسپاری قیام نمایم شاهزاده او را استمالت

بوده دلخوشی کرد و بدرگاه عالم پناه آورده و خون او را بشاهزاده بخشید بیت شفیع گرامی و درد کار بود ◦
که عفو شد که جه بیابود ◦ تمام اسلحه و ادوات حرب که دران قلعه بود فرود آورده ند و فرمان واجب الاتباع بنفاذ پیوست
که مصر و سلطان مجیو حکم امه بین هره و سلطانیه برند و مصراذ بخابیم قند فرستد بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند
و عواطف خسروانه بهادران و مبارزان لشکر که آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همراه نوازش فرموده ◦
خلعت و اوکلکا ارزانی داشت گفتار در مراجعت نصرت شعار حضرت صاحبقرانی از آونیک حضرت صاحبقران قلعه
اونیک با میر المش سپرد و جمعی از لشکریان پیش او بتوسقاول باز داشت و پنج روز دران موضع جشن کرده
بعشرت و کامرانی گذرانیدند روز پنجشنبه هشتم شوال بسعادت و اقبال از انجا نهضت فرموده روانه شدند و روز آدینه
جهان خسرو آصف حشم نکتی ◦ وزیر ملک مرتبه سیف الدین ◦ نسوی سمرقند شادان رسید ◦ ببی پیکشها لایق کشید ◦
شادی جزاء قران دین ◦ بیسید تا بان از دیقین ◦ جنین گفت کانو ملک شاه ◦ بیارد کسی بنکر دن نگاه ◦
چو حج از کشد کس بر دست ◦ بیارد بدان بر کردن نظر ◦ جدا از قرا خواجه آن شناخت ◦ خبر دین مالک ستانی جو یافت ◦
حکایت بدستور بگفت شاه ◦ جنین تا سوی سمرقند کرد راه ◦ یکی مرغزار چو باغ بهشت ◦ که رضوان تو گفتی دران لاله کشت ◦
کل حسن مشک اندران مرغزار ◦ علفخوار اسبان و جای قرار ◦ فرود آمد انجا باقبال شاه ◦ بسامش کرفتند گرد و نداه ◦
و دران چلکای جند روزی توقف فرموده و روز دوشنبه هشتم دران موضع طوئی عظیم فرموده ناکرد بیت
دران مرغزار چو خلد برین ◦ بفیروزه شادمانی و فرمینی ◦ که شاه از بزمی بپا راسته شد ◦ بشاشت فزونده غم کاسته شد ◦
بگردون رسیده سراپرده گاه ◦ ز نقش آراسته تاج و کلاه ◦ بهر سو امیران و کردنکشان ◦ با این خدمتگر بر میان ◦
جهان در جهان شیر بود و نگار ◦ خورشهای الوان برون از شمار ◦ نوای مغنی و آواز رود ◦ بعالم فلک صدای سرود ◦
کی شه از ان نانی مباد ◦ ز دور زمانش زیانی مباد ◦ جهان باد یکسر بفرمان او ◦ خداوند عالم نگهبان او ◦
و دو دین اثنا امیر طرق زاده ... پکلی بنفس جهانبانی ... بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشید
و ولایت باو ارزانی داشت و یرلیغ آل تمغا کرامت فرموده و بکلاه و کمر مرصع سرافراز گردانید و روانه ساخت و امیر بزرک ...
از سپاه ظفر پناه پیش از ین برحسب فرمان بر قلعه ایدین رفته بود و در محاصره آن آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و
امیر بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجز بی خویش و جلادت لشکر منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه خواهند
گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای حصار برخیزد من بیرون آیم امیر بزرک ... اورا بسخن او اعتماد داشت و از پای
حصار بازگشت نزول فرموده و بایزید در شب از قلعه بیرون آمده و بی آنکه امیر بزرک خبر یابد شبگیر کرده بدرگاه عالم پناه

شتافت

شتافت و بسعادت بساط بوسی فایز گشت بیت کیتی کرانمایه آورده پیش ◦ که از رخش رستم بذش باید پیش ◦
عاطفت پادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت مخصوص کردانید و آن قلعه و ولایت باو بخشید نظم
بهش تربیت کرد و دادش نشان ◦ که در قلعه هم او بود کوتوال ◦ بیخلعت داد و زرینکمر ◦ سوی قلعه کردش روان تاجور ◦
گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران لشکر بجانب غزو گرجستان
بتهمی یکی مضراب پیغام کرده ◦ کار آنجا ساخته و کذارده برد و رفعت و منزلت مجاهدان و علو شان غازیان بنص کلام
و سنت بنوعی محقق و مقرر گشته که در بیان آن احتیاج بکلفت حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون في
سبیله کانهم بنیان مرصوص ◦ لاجرم صاحبقران گیتی ستان ما بجست اجراز فضیلت غزو و جهاد پیش نهاد همت
عالی نهمت بود و درین وقت نیز بنیت غزا پرده اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و عثمان بهادر با لشکری
کران بجانب گرجستان بسوی اقتغا فرستاد و بنفس نفیس از راه جنگلستان الاتاق عازم گرجستان شد نظم
ظفر بر یمین نصرتش بر یسار ◦ قلاده زدرع لطف پروردکار ◦ علمهای او عرش فرسا همه ◦ الهیها انا فتحنا همه ◦
زدم سواران و شیران کین ◦ جو سیماب در لرزه آمد زمین ◦ تو گفتی جهان است لشکر مگر ◦ نگنجد از یشان جدا یک نفر ◦
و چون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شدند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست و جماعتی که دران حوالی یانجی بودند
صید را بنقاره رسید و حضرت صاحبقران دران صحرا شکار انداخت بیت جنین داد فرمان شه کامکار ◦ که بهر شکار از یمین و یسار ◦
هم از کوه الان و صحرا و ده ◦ برانند صید و برآرند گرد ◦ شه از پیش آراست قلب سپاه ◦ سپه راست شد ز دو رخ شاه ◦
جو بانگ سفید سحر بردمید ◦ غراب شب از سهم او بر پرید ◦ بهم بست شد جرکه صید شان ◦ جو نقطه صید در میان ◦
جو آمد سر جرکه با یکدگر ◦ در آمد دد و دام ... ◦ ز کثرت بپوشید روی زمین ◦ کوزن و سیه چشم عنبر جبین ◦
ز آهوی شکین دم تیز رو ◦ فرو بسته شد راه بر باد و دو ◦ سواران چابک در ان پهن دشت ◦ فکندند هر یک ده و صد و شصت ◦
نخورنا کرن ز دو دنج زرنک ◦ ... ◦ زبس صید کافکند آن رزم ... ◦ نمه صید چیکی بار کرده ◦
شکاری جانکاه تا ملک رقاب ◦ که بهرام گور را نه دیدی بخواب ◦ و صاحبقران کامکار در ضمان تحفظ و تائید پروردگار
مراحل و منازل قطع کرده می رفت و لشکر منصور از هر جا که با اهل کفر و انکار دو چار میشدند قتل و غارت میکردند
بیان سلیمان بر اسب جواد ◦ همی رفت و مرکب کرما نتیاد ◦ بغارت همی رفت از شیاه ◦ که واجب بود نجراسل کناه ◦
و چون باعث همین سفر جهاد بود نه اثریت جاه و عزو تقویت شریعت غرا بود هر آینه فتوحات ارجمند و سعادت بر دند
روی مینمود از ان جمله جون بنهر قارش رسیدند منظور آن نجیرانی در غایت نزاهت فرود آمدند بیت
یکی مرغزاری کش جمالقرار ◦ نباغ حق رونق فزود ... صفا ◦ بهر جند کامی دران سبز زار ◦ مصفا شده جشمه خوشگوار ◦

هوایش خوش و پهنای فراخ • درختان بار آور سبز شاخ • شکفته گل عشرت از شاخ خاک • بهر سو درختی بسی سرفراز
روان آب در سبزه آب خیز • چو سیماب در پیکر لاجورد • ریاحین دمیده در اطراف جوی • صبا عطر بیز و سواد کوی
در آن دلنشین دشت جنت نشان • باقبال سلطان دریا نوال • بر آمد ز اوج جلال اختری • سپهر اقتداری جهان داوری
جهان گشت از آن اتفاق گزین • پر از عشرت و بهجت و آفرین • گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر آستان
ابراهیم سلطان نعم الله علی العباد کثیرة • واجلهن نجابة الاولاد • اهل دانش
و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از جلایل آلاء بی انتها و جزایل نعماء بی منتها از حیز حصر و احصا که از فیض
فضل نامتناهی الهی بتمادی ایام و لیالی علی التعاقب و التوالی بر عالم و عالمیان بتخصیص افراد و اشخاص نوع عالی
شان متعالی بکمال انسان فایض و ریزانست بجانب فرزند رشید اولاد شمرده اند چه بقای نوع و تولد و تناسل
منوطست و استدامت ایام دولت دودمان بوجود فرزند شایسته بایسته متعلق و مربوط و لهذا زمره برگزیده انبیا
علیهم السلام که منشور مرتبت شان بطغرای اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده موشح و محلی است حصول
آن عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس بزبان دعا استدعا فرموده اند چنانچه آیه رب هب
لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء متضمن و جعلنی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب
از آن افصاح بوده • لاجرم چون ارادت ازلی بر وفق عنایت لم یزلی بجلالت قدیم و نباهت ذکر و تمادی روزگار جهت
ملک دولت و اقبال حضرت صاحب قرانی تعلق پذیرفته بود که کاخ ارکان سلطنت و جهانبانی او را بکثرت اولاد عظام
و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق اختلال و انهدام ایمن گرداند و ثبت القصیده این حکایت علی نحت این کرامت
و عنایت آنکه در روز فیروز شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه ست و تسعین و سبعمایه که بحقیقت غره ایام دولت
و اقبال و مفتتح بشایر صبح نجح و آمال بوده حضرت واهب شکور از خزانه یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور
امیرزاده شاهرخ را پسری کرامت کرد که لسان سعادتش بمضمون فلی فی معنی شاهد با برقی گویا بود کرامة فی وجود بیت
یکی غنچه از باغ دولت دمید • که زیباتر از گل چشم عالم ندید • انوار سلطنت و پادشاهی از ناصیه همایون مانند تلالؤ
از جبهه جهد لایح و تابان و آثار جلادت و مهتری از فر مهد گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و رخشان
شعر فی المهد ینطق عن سعادة جده • اثر النجابة ساطع البرهان • ان الهلال اذا رایت نموه • ایقنت منه البدر فی اللمعان •
گرامی دری از دریای شاهی • چراغی روشن از نور الهی • مبارک طالعی فرخ سریری • بطالع تاج داری تخت گیری
مهد اعلی قیداق نام که خانم کسی و نتاج باسامع علیه حضرت صاحب قرانی از ایصال این مژده ملکها مملو از سرور گردانید

چو شاه این

چو شاه این حدیث جهان در گوش کرد • محیط عنایت در آمد بجوش • از آن مژده شد شاد شاه عظیم • بشکرانه بسیار زر داد و سیم •
جهانی شکر جهان کرده کار • که آمد درخت امیدم ببار • چو از بخت فرخنده شاه جهان • بدیدار فرزند شد شادمان •
دو چشم زیادت نیرو بماند • وزان فرخ شه نیک خو بماند • کهی روی بر روی نیرو نهاد • گهی بر سر و چشم او بوسه داد •
دلم گشت بر روی گواهی دهد • که او را خدا پادشاهی دهد • چو سرسبز و بالان شود این نهال • ببد در افشان شود این همال •
که در دولت جوانی گرد آفاق گاه • که گیتی ستانی شود نامدار • همه تاجداران شوند خاک وی • چو چندش این فر تابان دهی •
امیران لشکرکش کامکار • نهند تقدیم رسم نثار • جواهر باشتر بخروار زند • بدرگاه آورده بی نام ور •
شاهزادگان و خواتین و امرا و نوینان چنان شاد شدند که حضرت صاحب قرانی در عین مسرت و کامرانی کلاه بهجت باوج ماه
برافراخته و دست همت بدریا نوال نثار گنجهای ذخایر و نفایس برافراخت بیت بدین شادمانی یکی بزم ساخت
که رونق بهار بهشت بر فراخت • شه از مهر فرزند فیروز بخت • در گنج بگشاد و بر شد بخت • بشکرانه از نه سرای سپنج
بخواهندگان داد بسیار گنج • کافه خلایق را بفیض انعام عام محظوظ و مسرور گردانید و طبقات مردم از فرط احسان بی
پایان مرفه و معمور ساخته بر قانون شادمانی اش بر سایر سرایر و ضمایر آشکار و اعزاز داد و ابواب معدلت و مرحمت
بر جهان و جهانیان برگشاد بیت جهان گشت روشن بروز ابتهاج • ببخشید نیک از مال و خراج • همایون قدم بود فرخنده فال •
شد از مقدمش مردم آسوده حال • و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هرچند بیقین میدانست که مجموع حوادث
البته بی واسطه مستند است بقادر مختار تقدست اسماؤه و خاطر خطیرش بر این معنی اطلاع داشت که صانع عالم حکیمست
و علیم و باآنکه وجوه نیرات محض وجودات و فرع اشیا را بحسب حکمت بر بعضی ببعضی ربط فرموده چنانکه اختلاف
لیل و نهار و تفاوت ازمنه سال از شتا و صیف و خزان و بهار بسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و حصاد مردم
استوار کرده بدایع از انوار از ... و امثال آن باز بسته و نظام عقد شهور هلالی که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج
مذکوره موقوفست بدان بتطورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانکه از نص و یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس
و الحج مستفاد میشود بی تردد بوده که فی الجمله اوضاع اجرام علوی علامات و امارات ظهور بعضی امور در عوالم
سفلی باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم • بنابرین اشارت علیه نفاذ پیوست و دقیقه شناسان صناعت تنجیم و تصدی
استخراج موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبدالله لسان که برای صایب و رویت ثاقب بیت مدبر فلک جد و لعب بود
باصطرلاب فکرت کرده بدهل • از سر تیقظ و احتیاط زمان ولادت فرخنده بنکو تحریر نموده بتحقیق طالع همایون
مشغول شدند بیت از اختر شناسان آن روزگار • خبر جست از طالع شهریار

جنین بازماند شه را جواب • که کرده بر آفاق مالک رقاب • چو از مهد در قد آورده زیباج • از ایران و توران ستانده خراج •
شود ملک گیتی بفرمان او • همه گنج و زرهای دهان آن او • یک حمله گوهر کشد تیغ کین • بگیرد جو خورشید دنیی زمین •
بگیتی نماند کسی تاج ور • بپیوندد چشم بخدمت کمر • شود دشمن از تیغ تیزش نهان • بهر جا که رو آورد از جهان •
مسلم شود ملک بی هیچ رنج • خزاین بدست آید و مال و گنج • بهر کس که مهرش فرستد سپاه • بگیرد بران خصم اجل پیشگاه •
ز القاب این شاه عالی تبار • شود سکه و خطبه هم نامدار • کند وقت را صرف کسب کمال • بعلم و هنر کس نیابد مثال •
بحکمت نداند کسش در بکند • همه مردم اهل را پرورند • کند خوش چنان خط عنبرسرشت • که یاقوت چشمش نیارد نوشت •
جو نقد سخن در عیار آورند • همه نقد حکمت بیار آورند • سیاست کند چون کند کین و رزم • ببخشاید آنکه کیا بد ظفر •
چو در زین کشد سرو آزاد را • بر اسپی که طعنه زند باد را • هم آورد که بود دشمن بیل • کم از قطره باشد بدریای نیل •
نترساند قدم مردم و مرد سپه • سرو شمشیر بود صورت آدمی • بار تخت گاه سلیمان درست • سزد آنکه آفاق گیرد نخست •
و اگر کیفیت اوضاع طالع خجسته بتفصیل گزارش پذیرد و اقعات دقایق احکام موالید را شبه نماند که جواهر احکامی •
که ناظم در سالک بیان کشیده مجموع از اصداف اصناف دلایل و شواهد استنباط رفته که زایجه طالع حاوی محیطات
بران و صحیح قواعد فن و مصدق آن کوباست از نسل اطراد اغراقست چنانچه شبیه شعراست الماجون رعایت جانب
حزم از افشار تفاصیل اوضاع طالع بادشاهان فرمان فرما مانعست در شرح آن شروع نرفت و بذکر یک نکته دقیق
که غرابتی دارد اکتفا میرود و حالا آنکه اگر بقانون اصول و قواعد این فن در بروج دوازده گانه و حالات لازمه هریک
قطع نظر از خصوصیات اوضاع مرطالعی تفکر و تدبر کرده میشود بروجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجاء
بدوام ایام سلطنت و اقتدار ایشان توان نمود لایق و مناسب تر میشاید از سابقه عنایت ازلی حمل برج طالع واقع شده
چه در مثل چنان طالع اعم اوج الطالع است و عاشر و ثابت هم و مطلوبست و انسب بطالع بجهت کمال حیثیت
از کواکب علی باشد علی الخصوص کوکبی که امضا و انجام عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند و نظامیست که الیق
بعاشر خانه آفتاب توان دید بیت اسد بود عاشر خداوند و ده • که دیدند دشمنانت کور و • وابن جد المابیت
که نظام چنان بآن استدلال نتوان کرد که مصراع اهل دل در صور ترتیش معنی دیده اند • و حقیقت آنکه بیت
رخشان زماه طلعتش انوار سروری • حاجت بحکم طالع و سیر ستاره نیست • و از اتفاقات بدیع که در بین ولادت
هایون داده آنست که بقواعد علوم یقینی محقق شده که از امهات مشخصات و معینات حوادث زمانست و مکان
و زمان او عجب اشرف تواریخ بمقصد و نود و شش بوده عدد بسم الله الرحمن الرحیم • و قاعده که نظام امات
۷۹۶

مطلع

مطلع آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بود از مدی عدد مطابق شمار اسم بزرگ قانا الرحیم است با نکه اسم
آن شهر هر چند قابل معنی نیند زبان اشتمال که اعتبار آن نداده بر و در خلال کهره شهورست که عدد آن موافق
مجموع درجات فلکیست و موافق اسم مبارک رفیع که مسند القابدیع واقع شده در کلام ربانی حیث قال عز و علا
رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ و در امثال این اتفاق حسن بمراد اوجست
که واقفان زبان رمز آن را در یابند و اتا علم بحقایق الامور و بر وفق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش ابراهیم
سلطان مقرر گشته نامی خلیل الرحمن باشد بیت سلطنت از کلیه خلق کام یافت • بو جود ابراهیم سلطان نام یافت •
و از نسل اسماعیل توافق و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ارکان دولت و اقبال این دودمان
خجسته بیروی سعادت این شاهزاده جوانبخت اولاد امجادش رفعتی یابد بیت شاهی که زیاد کمتری جاکر اوست •
خورشید غلام طلعت انور اوست • ناشی ز خلیلست و نشانی نجیب • زان ملک سلیمان بمراد و مخبر اوست •
گفتار در جشن کردن حضرت صاحب قران جنت علا درنهار بوجود شاهزاده • جو سلطان خاور برافراخت سر • بدامان که و دشت برافشاند زر •
حضرت صاحب قرانی در حین شادمانی و کامرانی از مرغزار قادرمش نهضت نموده روان شد تا دو بدشت مینک کوله
نزول فرموده و امرا که بجانب گرجستان بنیت غزا و جهاد رفته بودند غزوات بسیار کرده و ولایات گرجستان را
مستخر کردانیده و بعد از قلاع ایشان بنیروی دولت روز افزون کشوده مظفر و منصور با غنایم نامحصور معاودت
نمودند و در بین محل بشرف بساط بوس نایل گشته نقود بسیار و جواهر شاهوار نثار کردند بیت
نثار بیشمار از سیم و از زر • بپاشیدند با بر لعل و گوهر • ز لولو حلها بستند در راه • نثار افشان شاه گفتند شه را •
کزین شهزاده دولت روی نمود • و در بهجت بشت بدین قوی باد • و بحسب ترتیب اسباب طوی و آیین جشن بسی بادگاه
بادشاهانه عالی تا بذروه ایوان زحل و سراپرده خسروانه فسیح تر از عرصه امل بیت
و زان بس صحرای چمن بهشت • پر از حوره کار دیار ار دیبهشت • برافراختند بیت
ز هر طرف خیمه و سایبان • دو فرسنگ راه از کران تا کران • ز بس رخ خاک پیدا نبود • ز خیمه زمین پرستاره نمود •
بسی خیمه و خرگه پر شمار • ز ده پشت و بس لشکر نامدار • تو گفتی نهم خیمه آسمان • زده شد در مرغزار جهان •
بهر سو یکی بارگه چون فلک • بگردش کرو بیان جو در ملک • جلالستون زده سایه بافرکی • بطول و بعرض آسمانی دگر •
مرصع یکی تخت زرین پایه • نشسته بروشاه کشورگشای • خواتین فرخ رخ نازنین • در آن سایه بان جمع جون حور عین •
بفرق زر جد بفتاق زر • گرفته خم از بار لعل و گهر • جو برج سپهر از کران تا کران • جواهر بر آن جمع جون اختران •

چو جنت یکی بزم آراستند • مهیا درو هر چه درخواستند • کورکه زنش صد قدم دورتر • فراوان تیق و اصراحی زر
یمین کورکه هم مطربان • شده غرق سلطانی و ماهیان • ز سوی یسارش نی و چنگ و عود • ز نکه و زنکه شده صدای سرود
ستاده به بزم نوبختان انس کران • چو بلبل غنا ساز ناش کران • یکی نقش او کجا و شان کزین • به لبهای تازی زدندی نی
ستده مرصع کمرهای زر • طلا در نخلت فلک به بر • یکا یک همه شش پر زر بدست • ز بی سرانجام اسپاس نشست
جهانی تماشا جهان خوان و دستار خوان • به آراسته شیرهای کران • چنان زده هر یک ناب تحیس • مهیا نموده کوه اسپا عیش
مرصع صراحی زرین جام • به آن باده لعل سیا مدام • ی خرابی و صافی عرق • ز کو شه صد تو جر به سبق
بپی سر بالای نرم جبین • کنان میل بعتاق اندر جبین • بنات چو سرو و سمن بوعه • به طلعت چو ماه خزان کوعه
تو گفتی کواکب زبرج کبود • هم آمد شد انجا فرود • شاهزادگان نامدار و امرا و نوئینان رفیع مقدار و جمهور
ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادمانی و غایت مسرت و کامرانی به عیش و عشرت مشغول گشتند بیت
ز بس خسرو و میر فرخنده بهر • چو جرجی بد انجا بر آمد و مهر • هم باده و بتانی صافی چو جام • بکف باده از بام تا وقت شام
و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالی و علما و مشایخ و اعالی کبار اطراف و اکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند بیت
هنرمندان و دانشوران • ز اطراف عالم کران تا کران • ز ایران و توران و هر مرز و بوم • ز مصر و شام تا باقصای روم
هر کس بحسب حال خویش نیل امانی و آمال یافته و از شاخ شادمانی میوه کامرانی چیده و زبان ستایش بتهنیت گشاده
مراسم دعا و ثنا با دا رسانیده بیت شکر خدا کان افق سلطنت ز نو • ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان
خورشید طلعتی که ز فر جبین او • صد کوکب تابش است زمین را بر آسمان • و چون حضرت صاحب قران محافظت
ذات شریف و وجود لطیف و ادرکنف حفظ حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته مصون و محروس است والحمد لله
علی ذلک بمهد علیا تومان آغا کبلقین نامه و قیدامه عهد عامان بوده نامزد فرمود از ملک بنا ز فلک اقتدار مراسم
طوی و نثار تقدیم نمود • بیت بسکاله بانوی بلقیس فر • بر آراست بزمی چو جشنی دگر • که فردوس در جنب آن بارگاه
نمودی ز صد بوستان یک گیاه • در آن بزم شه کرد بخشش بسی • ز دون زنکه اندر شمار کسی • بعشرت یکی هفته بگذاشتند
و امداد الذ عیش برداشته • و چون امیر عثمان عباس برسم اتابکی آن شاه جوانبخت بلند پایه و سرافراز گشته بود
و حلیله اش ساده آغا که قرابت نزدیک با حضرت صاحب قرانی داشت به یکی استعداد یافته ایشان نیز طویها موافق
و جشنها لایق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها در عالم افشاندند بیت بصد گونه اقبال شادی و کام
بعشرت بر آمد یکی هفته تمام • از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوسته

صاحب قران در سرشنبه هشتم ذی قعده از تنک لوک نهضت فرمود بسعادت و اقبال روان شده بیمن عنایت فرود
آمد بعون الله و حسن **گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ بضبط سمرقند** صاحب قران
سپهر اقتدار از صباح چهارشنبه دهم ذی قعده امیرزاده شاهرخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود و ضبط
آن ممالک قیام نماید و در باب دادگستری و عدل و نصفت بر رعایا سعی بلیغ بتقدیم رساند و در این معانی از سر کوه نصایح
بزبانه بی سخن براند محصل بیت ... کرباسبان • ولی ماه بند و ملازم سرانکار
عنت انکه فانیا باش از خدای • که فضلش بدولت بود رهنمای • بپا سایه طاعت شان دراز • سوی عدل چو بنای عدل نشو
ز کفتار پیغمبر شو برکر • اگر در پس هر رو کرد و بیند • طلب هیچ جز نام نیکو مکن • که این نیک نامی بگیرد کهن
بیان باش تا هم رعیت کنی • نظر در صلاح رعیت کنی • خدا زر با رعیت کمار • که معمار ملکت پرهیزکار
بیاندیش تست آن و خونخوار خلق • که شمع تو چند در آزار خلق • ز ظالم ستان داد مظلوم را • بدانا بانصاف آن بوم را
حراست بر باش خواب خوش • چو چند ضعیف از قوی بار کش • خدا مهربانت بر او کرد • ببخشای و بخشایش حق نگر
بسمع رضا شنو آزار کس • فکر کنی باشد بغوری بکس • چو خشم آیدت بر گناه کسی • تامل کن اندر عقوبت بسی
که سهلست لعل بدخشان شکست • شکسته نشاید دگر باز بست • ز صاحب غرض تا سخن نشنوی • که گر کار بندی پشیمان شوی
شنیدی سخنها ز من یاد باد • تیره دوست دولت شاد باد • بدم وداع آن زمان در برش • گرفت و بوسید چشم و سرش
روانگشت شهزاده کامکار • رفیق رهش عون پروردگار • و چون شهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت
براه آورد حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و خواتین نیز با تمامی اغرق بحسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه
شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات خواتین با اغرق در انجا اقامت نمودند و شاهزاده جوانبخت از انجا گذشته روانه شد
و چون مراحل و منازل قطع کرده از آب جیحون عبور فرمود اهالی ماوراء النهر برسم استقبال با نثار و پیشکش پیش آمدند بیت
ز نزدیک شان تا بجای کشش • همه شاد و رندی پیشکش • بدیع شدند کهنان و مهان • ز هر کشور و بوم فرماندهان
جو بنکه آمد سوی تختگاه • که شهزاده آمد کش با سپاه • بدیع شدند سپهر و شن روان • سلیمان شان آن سپهدار دوران
یکشه آیین سمرقند را • که مستعین از نخو مند را • سراسر مردم ... • نمودند یکسر مکون هنر
بیاراسته بهر خلد برین • همه شهر کو از در آفرین • ز کوشه همه زینت بدیوارها • چو جنتهای گل کشته بازارها
زخستان نسبت و خود ... • علم بسته هر دو زره بر سپهر • ز درها در شهر تا قصر شاه • فکندند سقرلاط و اطلس براه
همه شهر پر زر و زیور نکار • ز در و سیم در پای اسبان نثار • و چون شهزاده موید کامکار در عین جلالت و اقتدار بمستقر

سریر سلطنت قرار یافت و از یمن انوار داد و نصفت و آثار مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصهٔ ملک تاتای دوحهٔ افزای
حرفندی که ترتیب کاه شیرین لبان شکرخندان غیرت فردوس برین و رشک نگارخانهٔ چین گشت بیت
منادی بفرمود در شهر شاه ۰ که آید سوی بارگاه داد خواه ۰ چو نوشیروان کرد بنیاد داد ۰ جهان از عدل عمر باد و آباد ۰
چنان پند صاحب قران شد بکار ۰ که از مرد هیش در رهی بخت ۰ بران بیوه باد آفرین خدای ۰ که گفت پند بیکس آید بجای ۰
از مجاری احوال و اوضاع سکان آن دیار و بقاع و اهالی آن نواحی مصدوق بیت بقیمی که اقبال خواهد خدای ۰
دهد خسروی عادل نیکرای ۰ بظهور آمد و کافهٔ خلایق در مهاد امن و امان و بساط عدل و احسان فارغ البال و مرفه
الحال بیاسودند چه از کران تا کران ممالک از کمال نهایت و عدالت آن مهر سپهر سلطنت و جلال بیت نکردی بجو آب از باد زیاده
تا ... کشتی بان از باد ۰ کبوتر را عقاب آموختی بند ۰ بجان میش خوردی گرگ سوگند ۰ بجز مطرب کسی را زن نبودی ۰
بجز کس بجز چون نبودی ۰ گفتار در عزا فرمودن حضرت صاحب قران با کفار کرجستان ... صاحب قران
گیتی ستان مکرر داعیهٔ احراز فضیلت وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ دامن گیر همت
حت عالی نهمت گرفته عزم جهاد کفار کرج مصمم فرمود و از آن یورت کوچ کرده شکارکنان به کوهستان کرجستان
در آمد و کرجیان آن نواحی را مقهور کرد چنانچه عادت کردند بیت روان کرد لشکر بعزم جهاد ۰ نهند ظفر زیر ران مراد ۰
ولایات کبران بتاراج داد ۰ سر از تن شمشیر بر باد داد ۰ و عنان عزیمت صوب بجی کرجیان که قبرالیق مشهور شد معطوف
داشت و ایشان بقلعه و کوههای محکم متحصن شده بودند برحسب وعدهٔ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ برهمه غالب آمده
مجموع را بقتل و تاراج دمار از دودمان برآورده و مظفر و منصور از آنجا کوچ فرموده آمده بودند در آن جلگاه بسعادت
و اقبال نزول فرموده و بعیش و کامرانی مشغول شده و از آنجا نهضت با افراخته رایت تغییر که تختگاه آن بلاد است فرموده
و از آنجا بازگشته شکارکنان بجلگای سکی در آمد و چند روز آن محل را مضرب خیام اقامت ساخت و چون تبریز از
ولایت بیتا رامیر حاجی سیف الدین و جهانشاه بهادر با جمعی امرا و گروهی سپاه مظفر لوا با یلغار روانه فرموده و ایشان
در حسب فرمان شتابان ... تا کوه دشت برده بیلغار رفتند و ایلها و الوس آن نواحی را کوچانیده براندند و گرد
عالم پناه آوردند و شیخ نورالدین سادیرغا با لشکری که از جانب کوهستان فرستاده و چون بکوهستان در آمد علی قلندر
ارلات از خوف آن حال الوسی که گذاشته ره گریز پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای او را چون دل دشمنان خاکسار
خراب کرد و بیاد تاراج بر داده آتش زد و چون از آن مهم فراغ یافت اقبال آسا پای بر سریر اعلی شتافت و در این اثنا از
شروان خبر آمد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان علی اغلن و عیسی بیک و جلی بی و دیگر امرا از در بند گذشته

بعضی ولایات

بعضی ولایات شروانات را تاختند بیت بصاحب قران قصه برداشتند ۰ که از بیگه گر رایت افراختند ۰
مهیت شد ز کر بچه خام ۰ بپای خود آمد بدام ۰ ندیدی که بردی سر آید زمان ۰ بنجیر شامیش آید کمان ۰
ملخ چون بپر سرخ را باد داد ۰ بگنجشک چون خلق باز داد ۰ دیار لشکر نصرت شعار بعون ایزد کارساز لشکری بودی
توجیهی ایشان نهاد شاهزادگان کامران و امرا و نویان اعلام دولت بر افراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند بیت در نواز توقتاز ترکش شاه ۰ زمانی رسیدند که چه بماه ۰ لشکر انگیخت پیش از اندازه ۰
تیغها کشیده گشت ولیکن تا زه ۰ نالکوه نای و رویین خم ۰ در جگر کرده رنج آرام کم ۰ کوه و صحرا ز بس غریو و خروش ۰
بطبقهای آسمان زد جوش ۰ لشکری چشته نمود دم پنج ۰ کوه گشته چو آتشین دوزخ ۰ همه بولاد پوش و آهن خای ۰
کین کش و دیو بند و قلعه گشای ۰ هر یکی در نهاد خود شیری ۰ قایم کشوری بشمشیری ۰ لشکر توقتمش خان چون
ازین حال واقف شدند بی توقف در بند نهاده باز گشتند و حضرت صاحب قران کنار آب کر بسیار گشت و چون از کر بگذشت
سیاه دشت خبر آمد فرمان داد که یورت جیان از برای قشلاق یورتی مناسب اختیار نمایند ایشان بعد از تفحص ملف
زار محمود آباد را لایق دیدند و صاحب قران سپهر اقتدار بآنجا رسید بفرهٔ قرینهٔ قراباغ در قالین کنبد نزول فرمود
و مجموع لشکر نصرت شعار بلغار و چولغار تومان تومان بر تمام بخش کرده فرود آمدند و چون قتلق خاطر و دل لشکریان
حضرت صاحب قرانی نسبت باصغار و کبار و اسباط و اسباب کمال داشت کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب
فرمود سرای ملک خانم و تومان آغا و جلبان ملک آغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم پناه شتافتند و از آب کر
گذشته بار دوی همایون پیوستند و امیرزاده میرانشاه نیز از طارم الجوق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ساحل ارس
اورا ... شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک صاحب قران رسید او را ایچل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد
برحسب فرموده امیر سونجک جد او و لو ملیک عمی در شیراز گذاشته با لشکر متوجه شده در این محل باردوی
همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد یافت و آن زمستان در آن موضع بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی بگذرانید
بیت شب و روز با عشوه و عیش و ساز ۰ بر جانب دریای از خزی باز ۰ گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران
ممالک ستان دوم بار بجانب توقتمش خان ۰ در اواخر زمستان که سیاه سبز بفرمان سلطان ربیع بجوش در آمده روی فیروزی
بدشت نهاده و از فرق مقدم عدالت شعار صاحب قران بهار بنیاد شوکت پیدا آمد آیین شادکامی بر اقتاده ممالک
آرای حضرت صاحب قرانی اقتضاء آن کرد که لشکر بطرف توقتمش خان کشند و اوطاق شمالی دست کرد کرباع کرده ۰
پای عزم از حد قدرت و مکنت خود را فراتر نهد بیت که تا سیه دل شد از جام سوالت و غرور ۰ نه شایسته نا ر غرض خوش

بنا بر بن سابقهٔ التفات بر تربیت لشکر انداخته لشکریان او کلکا داد بیت غنی کرده کره کشانرا ز گنج ۰ ز
نکو هر کشی کو هر آمد برنج ۰ و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند و سرای ملک خانم و تومان آغا با
فرزندان خود دوانهٔ سمرقند شوند و چلپان ملک آغا و بعضی خواتین در انجا توقف نمایند و موسی و کمال الملا نام ایشانرا
ساخت تا باتفاق اخی ایرانشاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط انجام نمایند چون ایشان بحسب
فرموده متوجه شدند حضرت صاحب قران بتاریخ یکشنبه مقدم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمایه بیت
از انجا بر فتح علم بر فراخت ۰ بآهنگ رفتن نواحی بساخت ۰ نشست از بر بادهٔ ره نورد ۰ برارات لشکر بر سم نبرد ۰
جهان در جهان لشکر آراسته ۰ ز کوس و کورکه فغان خاسته ۰ و عساکر کردون مآثر با ترتیبی چه تمامتر فوج فوج علمها
برافراخته و چین کین در جبین مهابت و جلادت انداخته متوجه شد و چهره دولت توجه بصوب مشرق و شمال داشته مشرح
دست چپ جانب محمود سیاه ترکش روان گشت و حضرت صاحب قران در قلاقمت انتظام جهت مکتوبی بتوقتمش خان نوشته بود
سخنهای پر درد و دلفریب ۰ که از مغز مردان رباید شکیب ۰ حقایق که ایزد داور دهد ۰ عقابی که بر صلح یاری دهد ۰
زبان بندهای چو پیکان تیز ۰ دری در تواضع دری در ستیز ۰ سخن ساخته در کرانش درو بیم ۰ یکی چون نایند دیگر چو بیم
طراز سرنامه بود از نخست ۰ بنامی که رونامها شد درست ۰ خدایی که ایزد آنام از وست ۰ دل مرد جوینده را کام از وست
پدید آورید هرچه آمد پدید ۰ رسانندهٔ هرچه خواهد رسید ۰ پس از آفرین جهان آفرین ۰ بی داستان رانده از بهر کین
که ای بر ده رو بر عزت سراه ۰ جدا باید خود ندانی نکاه ۰ چه دانی ندانم که در ره دماغ ۰ که بر باد مهر کشانی چراغ
فراموش کردی مگر آن نبرد ۰ که از ملک و مالت برآورد گرد ۰ مکن یادکاری که آن شد شنی ۰ بنخجیر کهدان در آید دلیر
بلا بر سر خود فزوده آورید ۰ که بر بادها ستان سر خود آورند ۰ بیوسر و بوبی کمن تاختم ۰ زبیکانه آن خانه پرداختم
کنی کو در آن کنجه ای بود ۰ زبانم چو بر عهد شد رهنمون ۰ نیزدم شد از عهد پیمان برون ۰ کرم شد دریا بدهم نیزه
ندریا برادرم نبشیر کرده ۰ بهر جاکه بیند دی من ریخت ۰ مرا بود پیروزی و دستبرد ۰ چو کین آوری کین ستانی کنم
سوی مهربان مهربانی کنم ۰ اگر کوه گرت پایدوک جنگ ۰ ندرپای من مرد آید بجنگ ۰ درشتی و نرمی نوردم ترا
بدین مرد و قول آن هردو تا ۰ جز این میخاق مانی در رنگ ۰ نیابی بخواری صلح و جنگ ۰ تعاقب نمانی که سیلاب تیز
بچو شد در آن کب سیلاب بین ۰ و شمس الدین المالیغی را با آن مکتوب برسالت پیش توقتمش خان فرستاد و شمس الدین
مردی دانا بود و کاردیده بود رسوم قواعد تورهٔ مآلکی دانسته و بصحبت آن دلپذیر ادای مقصود بحسب اقتضای موقف
قاانسی و چون از مربند گذشته در دشت قپچاق عبارت و چرب زبانی اداکرد در خاطر توقتمش خان بعنایت جاکیر

جایگیر آمد و میل مصالحت نموده که خواست که بدست مجامله در دامن اعتذار آویزد و از مرصد صدق و صفا بای
اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت از میان بخیزد امرا او از جهل و عنا بای منع و فساد
در میان آن کار در نکذاشته و بدست بیدادی خاک ادبار در چشمه دولت و لی نعمت و چشم سعادت خود می انباشتند بیت
کزیدی که بر شهریاران رسد ۰ ز تدبیر نادان رسد ۰ کسی را که ره روز آشیان ۰ شود با فزودایم داستان ۰
توقتمش خان از نحسی پند دولتان از راه صواب افتاد در تیه نحوست غرور و تحیر و ضلال مبتلا گشت و سخنان خشونت
آمیز در جواب مکتوب نوشت بیت بنزدیک صاحب قران نامه کرد ۰ سخنهای بد بر سر خامه کرد ۰ و شمس الدین المالیغی
را خلعت پوشانیده باز کردانید و چون شمس الملیه در آب سمور بموکب همایون رسید و بعد از اقامت مراسم زمین بوس
مکتوب توقتمش خان بعرض رسانید حضرت صاحب قران از آن جوابهای ناصواب خشمناک شد و بعرض لشکر
فرمان جت سپاه فرمان داد و تمام شد داستان اعلم گفتار در عرض دیدن حضرت صاحب قران مظفر لشکر فیروزی
نشانرا شهنشاه دین دار صاحب قران ۰ خدیو فلک قدر کیتی ستان ۰ بفرمود تا بر نشیند سپاه ۰ در آید بآیین سوی عرضگاه ۰
بر آراست یکسر لب رود آب ۰ همه با سلاح اجل آید بکار ۰ و آب سمور در دامن کوه البرز واقع شده و از انجا تا دریای
قلزم پنج روزه راه باشد بحسب فرموده لشکرها بترتیبی تمام سواره شده توره انداختند چنانچه دست چپ در دامن کوه البرز
بود و قبل دست راست بکنار دریای قلزم انجب کوه تا لب دریا صفها آراسته و انبوه از ترکی درنم آن دیار تا نشیب
بعنا باد باران ع درخشان چون ماه ناکاسته ۰ از کثرت و بسیاری بمرتبه که از زمان چنگیز خان باز هیچ آفرینی لشکری
بان انبوه نشان نداده و در هیچ دوران تجمل و آراستگی بحیثیتی که در قصص و حکایات ملوک عجم مثل آن نخوانده و نشنیده
بیت سپاهی بکثرت فزون از حساب ۰ با آیین فرو دین تر از آفتاب ۰ همه غرق پولاد و آهن کسی ۰ همه با نهنگ فلک برشی
صاحب قران کامکار محفوف بعون و تایید کردگار دست چپ و قول و دست راست لشکر را بحضرت شهار کرمیده و بنفس
مبارک خود جیره دیده و به فوج از سپاه ظفر پناه که میرسید امیران ایشان با سپاه زانو زده در آمدند زبان اخلاص بخدمتگاری
بعرض ثنا گستری و جانسپاری برمی کشادند نظم که ای ملک را از تو فرخندگان ۰ بجمهنت رفته شد بایال
بپهن بهین پایه تخت تست ۰ جوان کیتی از دولت بخت تست ۰ سر ما همه و جان ما بندکان ۰ فدای سم اسپ صاحب قران ۰
بنیروی اقبال ایلخانی در ۰ اکر برفرود شن شود بحر و بر ۰ بروزی که باشد کمار زمکی ۰ کمرها نشان و بتیغ و تبیر
زمین کوه تا کوه بر خون کنیم ۰ ز خون شان جهان روده جیحون کنیم ۰ و هر یک از زانو زده اسپ بادین جانچه رسم میکشیدند
و آنحضرت ایشانرا نوازش نموده بوامید باد شاهانه و استمالت سیفرمود و چون در کهف حفظ الهی بتقلبکاه بازآمد

کورکه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کرنای و برغو کشیدند از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه بر طرف دشمن آخته
سورن انداختند بنوعی که از صدای آن زلزله در کوه و غلغله در بحر افتاد بیت بجوشید بحر و بلرزید کوه ●
روان گشت لشکر گروه گروه ● امرا و نوئینان و مبارزان و قوشونات بر رحیل روان شدند و چون از دربند گذشتند در دامن
البرز کوه قومی از معاداران توقتمش خان بودند که ایشان را قیتاق میگفتند حضرت صاحب قران جهت تفاؤل با افتتاح
امر که الفاتحه ام الکتاب بقتل و قمع آن بی دینان فرمان داد عساکر گردون مآثر بسر ایشان ریختند و اطراف و جوانب
ایشان را چنان فرو گرفتند که از مردان یکی جان بدر نبرد و مجموع را غارت کرده و خانهای ایشان را آتش زدند بدکیشان خود را
در معرکه دوزخ سوختند و مرکشان شعله انتقام افروخته و کذلک نفعل بالمجرمین و توقتمش خان شخصی اوتاق
نام ایلچی کری روانه جانب حضرت صاحب قران کرده بود و در این اثنا بنزدیک معسکر همایون رسید و چون کثرت و غلبه
سپاه ظفر پناه مشاهده کرد سراسیمه و هراسان بتعجیل تمام باز گشت و توقتمش خان را آگهی داد که صاحب قران با لشکری
گران منغلای و قول مرتب داشته اینک میرسد توقتمش خان از استماع این خبر در خود بر آمد و قراغی منغلای ساخته
با لشکری روان کرداند و چون حضرت صاحب قران با مجموع لشکر بموضع بری رسیده نزول فرمود بسامع علیه رسانیدند
که منغلای توقتمش خان قرانغی با غلبه تمام در کنار آب کوی فرود آمده اند صاحب قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری
گزین شبگیر کرده روان شدند و در وقت صبح چون با دارب گذشته بایشان حمله کرده و بزخم شمشیر آتش بار دمار از نهاد
مخالفان خاکسار بر آورده عرصه صحرا را بخون دشمنان لاله گون گردانید و سر تیغ از نهال اقبال غنچه فیروزی شکفانید
بیت زدی صحرا همه گلگونه شد از خون عدو ● شست شمشیر بخون چهره دشمن زرو ● صاحب قران گیتی ستان با عساکر نصرت
نشان از آنجا روان شد و بکنار آب سونج رسیده نیروی دولت ثابت ارکان و شکوه عساکر کشورستان سیلاب رعب
و هراس در خانه ثبات و تمکین توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست نمود تا باش جیره انداخته و آهنگ گریز
ساخت باز گشت صاحب قران با لشکر ظفر قرین که از آب ترک عبره نمود و توقتمش خان با آب تیرک رسیده
بایستاد و بجمع باقی لشکر خود مشغول شد و چون سپاه ظفر پناه را دوادم کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار
آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از علفات آنجا آذوق بر دارند و از سر فراغ روی جلادت باستیصال
مخالفان آرند و در این اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش خان دریای لشکر آراسته و کنار کنار آب بطرف نشیب
در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحب قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده باز گشت و بالا آب
متوجه ایشان شدند و چون میان جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه سبع و تسعین و سبعمایه

موافق

موافق شقوقه بر لب در مقابل یکدیگر فرود آمدند و تواجیان سپاه ظفر پناه بحسب فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان
از جمیع جوانب پیرامن معسکر نصرت قرین خندق فرو برده چپرها زدند و تواجیان سپاه ظفر پناه بحسب فرمان و منادیها
استوار کردند و بیرون آن خندق دیگر بکندند و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که در آن شب هر کس بجای خود بپای ثبات
بر قرار داشته از محل خود حرکت نکنند و از شبیخون بحذر بوده صبح آورند آواز برنایان و فغان بر خاسته بیت
بجز بود کاتش ستون زندگی ● نباید که آید صدای جرس ● از هالی را استقبال نمودند و در میان شب بیت
زدا ... یاساج اغل ● بکشت از طریق سعادت بکار ● باد باد شد نکتشر راه ● خطا کرده و بکریخت و او را بشتی ●
... ● چه خیزد بجز سوی افعال ارده ● نجوجی زادان و فغان کی خیزد ● کسی فرطغرل زرکسی ندید ●
گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم جنگ سلطانی روز دیگر که از کمین افق بیت
شه خاوری علمها بر افراخت ● بر تیغ روز شب را سر بینداخت ● فلک را شد تهی از مهر طالعی ● مبدل شد بلای آن عصابی ●
صباح جهان شب لشکر از هر دو جانب بجوش و خروش در آمدند بیت علمها کشیدند نیلگون کشان ● چنین آمد از دو تخت نشان ●
سپاه از دو جانب صف آراسته ● زمین و آسمان را بر خاسته ● غریو ... کوس گردون شکاف ● زمین را در افکند بجوش ... ●
نبی در آمد زدند کاهشا ● بسر بر نهادند گردان کلاه ● صاحب قران سپهر اقتدار بر قرار رای آفتاب اشراق بر نسق
و ترتیب لشکر انداخته و صفت قول مرتب ساخته توره انداخت و بهادران را مقدم داشت و چپاولان لشکر چرغ کنفت پیش
استاده و امیر زاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین فرموده و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف
شکنان دلاور مستحکم کردانید بیت برآراست لشکر چو کوه بلند ● بشمشیر و گرز و کمان و کمند ●
بر آهنگ تاراق از تیر و تیغ ● بر آورد کوهی زآهن بتیغ ● جداگانه از هر کسی گرده ● حصاری بر آورد مانند کوه ●
و بنفس مبارک با بهت و صفت قوشون مکمل بر آلات جنگ برداشت مصراع چو دریائی از آهن ابا شسته ●
در عقب لشکر بایستاد بیت حضرت عنان گرفته و اقبال در رکاب ● در آسمانه سینه بشارت بفتح باب ● و لشکر مخالف
نیز در مقابل صفها ترتیب ساختند و علمها بر افراختند بیت زمین نیستان شد از آوردگاه ● غریو نهنگان بر آمد بماه ●
چو دریای سیحا بر آمد بجوش ● ز مردان جنگی بر آمد خروش ● اجل قند را کار سازی نمود ● سر با سبه دست یاری نمود ●
بر آمد ز لشکر ده و دار و گیر ● بپوشید روی سوار تیر ● و در این اثنا از طرف میسره خبر آمد که میمنه که بخیه اغلان و بیک
بارق اغلان و اقتا و مداو دصوفی را ماذ توقتمش خان و او ترکه با غلبه تمام بیلغار با میسره لشکر منصور در آمده اند
حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه ایشان شد و با قوشون آراسته کرد ایشان در آمد عساکر منصور شاهد کردند

بنشاده دو بی کمربن نهادند واز جمله پشت و همت قوشون که با حضرت صاحب قران بوده ند جمعی درعقب ایشان
روان شدند وایشان چون بنقل خود رسیده باز گشتند و بران جماعت که در عقب ایشان رفته بودند حمله آوردند و بسیاری را کشتند
و بحضرت صاحب قرانی آوردند و بعضی بکشتند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات بهم بر زده شده
وایشان را لشکر گشته پیش دشمن دوانیدند بحضرت صاحب قرانی حمله آوردند امیر زاده شیخ نور الدین با قوشون جان
فدای دولت و توکل بحضرت عزت کرده پیش دشمنان فرود آمدند و بزخم تیر جگر دوز ایشان را باز داشته بیت
بهنیر کشمت شاه شد روان • پهلو در آمد بکی پهلوان • محمد آزاد و علیشاه برادر او و توکل باورچی هر یک عرابه
از عرابهای مخالفان گرفته پاره پاره ساختند و پیش حضرت صاحب قران کامکار بجای چنین برم بستند و الله داد با قوشون
و فاداد بمدد رسیده امیر زاده پهلوی شیخ نور الدین پایدار شد و حسین ملک قوچین نیز با جمعی برسیده فرود آمد و امیر برگ
چاکو نیز با قوشون خود پیاده شد و با ایشان موافقت کرده و قوشون فولاد بالوقچه و علم رسیده کورکه زدند و برغو کشیده نفیر
انداختند و استادان با قوشون خود رسیده در قول فرود آمدند بیت نهیب خروشیده کوس جنگ • ز بس غرش ببیر و دوان ز بیرنگ •
بغره لیلیان برآمد با وج • بهر کشتی مست چون فوج فوج • و حملهای پیاپی کرده کوششهای مردانه نموده بهادرانی که از نظر
پادشاه دور افتاده بودند ... (نظر صاحب) ماکه فرود آمده کوششهای مردانه نموده و سوکامیشی کرده تیر می انداختند از جای ثواب شد چنانچه نظم
ز بس قتل وزخم اندران دشت کین • تو گفتی که در پای خون شد زمین • ز بس کشتگان کوه بر کوه ماند • جوبار از محرشتی حرب کاه •
و خدا داد حسینی که قبل دست چپ بوده از کوچ اغلن که دست راست مخالفان بود که گذشته از پس پشت افتاده که در مقابل
حضرت صاحب قران ایستاده جنگ میکرده در آمد و با ایشان نیز با انکار کردن و دران حالت امیر زاده محمد سلطان با قوشون های
خاص آراسته بمدد رسید چپ حضرت صاحب قران بجنگ مشغول شدند مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند و
یکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و زخم سنان آتش بار دست راست دشمن را منهزم کردانیدند و امیر حاجی
سیف الدین که در قول دست راست بوده از صعب تر حالتی افتاده چون دست چپ مخالف که قبل ایشان امیر عیسی
بی و بغشی خواجه بوده غلبه کردند و از وی گذشته او را در میان گرفتند و امیر زاده الانجان بمعاشت با توافات خود فرود
آمد و جیره پیشی کرده و سوکامیشی کرده بمدافعت و مقابله دشمنان دست جلادت بر کشاده و چون کوه پای ثبات
فشرده کوششهای مردانه نموده و جند باره مخالف بعد یکدیگر رسیدند و بنیزه و شمشیر و سالیق حملها آوردند
ایشان را بزخم تیر هر بار باز میگردانیدند بیت ز تیر تنک کمان کرده مجانبا ستوه • فتاده از کمان تیر بعهد کوه • تا جهانگیر بهادر
با قوشون خود از طرف دیگر بمدد آمد و بر دشمنان حمله آورده جنگی عظیم در پیوست بیت

براشنفته شیران کوپال کین • فرو ریخت از دو سر تیغ و تیر • سنان چشمه خون کشاده ز سنگ • بد در دست صد چشمه خون رنگ
خدنگ همه سرخ کل بار او • کل خون بر آورده از خار او • همه بادپایان بخون چون عقیق • شده تا بمیدان بخون در غریق
و چون آن دو میر صاحب تدبیر به جلادت و شیر دشمن شکار کشور کیر پشت اتفاق بتقویت یکدیگر باز دادند قبل دست چپ
مخالف را که در مقابل بود منهزم گردانیدند و غور خواجه آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میمنه مخالف انچه در برابر
او بود بر اند و امیر زاده رستم عمر شیخ با قوشون خود بر قول وارسا عقد کرد و بر اعداء زده خرمن ثبات ایشان را سوزانید
بکیمیر رانید و دران خود سالی نام بخیر نامدار زخم کردانید شعر ان الثری لتاسری فبحه • وابن الثری اسراهما •
و بغلی بن کلوجی که از مقربان و ایچکیان توقتمش خان بوده با بهادران لشکر خود پیش راند بیت
تا اید خود را و کفتا منم • هر بری کرده جنک پیل افکنم • بلنکان در هم بهر کو ساد • نهنکان خون ریز بر لب جو بپا دن
نام ز پهلو پیکی بتاف • کرانی بنیکیم ایک مصاف • و آواز بر آورد عثمان بهادر را بیاورد مت طلبید و امیر عثمان در آن ان
لاف باز انکیز او آتش حمیت زبانه زد بی توقف بیت چو کوهی روان کشت بر پشت باد • عجب چون که بر باد کوه ایستاد •
در آمد بمیدان جو سیلی بجوش • که آنکه ز دریا بر آمد خروش • در آمد بآورد جالش کنان • بخون مخالف سکالش کنان
و چون عثمان بهادر با قوشون خود با ایشان رسید از طرفین دم دم آویختند و به تیغ و شمشیر و کرز و سالیق حرکت
بر یکدیگر بیختند بیت جهان در هم آویختند آن سپاه • که از گرد شد روی گیتی سیاه • ز بس قتل و دیبا بسی خون
فلک اندران جنک دستی شکفت • عاقبت الامراز نیمه دولت قاهره عثمان بهادر غالب آمد و مخالفان را مقهور گردانید
براند و دیکر امرا و بهادران عساکر گردون آثار هر کس در محل خود داد مردی و مردانگی دادند و از میامن اقبال صاحب
قرانی بیحال سپاه مخالف ما یکبار به هم شکست همه را متفرق و پریشان ساختند و توقتمش خان با شاهزادگان توجی زاده
و امرا و نوینان پشت هزیمت رو بکریز نهادند و بیدادی از لشکریان ایشان کشته شدند بیت
خدا داد نصرت شهنشاه را • هزیمت در افتاد بدخواه را • ز دشمن بسی جوی خون ریختند • گرفتند و کشتند و آویختند •
بر انموج خون کشت صحرا و دشت • سر از ترس آتش لعل کشت • بخون غرقه شد مرکبان را نعال • تو گفتی که در شفق شد هلال •
جو بر دشمنان شاه شد کامکار • شد از فرخی کار او چون نگار • فرود آمد از باد خوش خرام • که دنیا بجز مقصود بود شد بکام •
بسک خدا روی بر خاک سود • که فیروزی از عالم پاک بود • شاهزادگان و امرا و نوینان تا نوبه رسم تهنیت بجای آورده
نثار کردند حضرت صاحب قران ایشان را کنار گرفته ستایش نمود و رایت نصرت شعار را انجا نهضت نموده بتنغ و فیروزی
روان گشت و چون کنار آب قوی مخیم نزول حایون گشت عاطفت پادشاهانه تقتضا حال اعیان دولت نموده امیر شیخ

نور الدین که در جنگ جانسپاری کرده بود بمزید عنایت و ترتیب اختصاص بخشید و پایه قدر او بلند کردانید و اسب و جامه
زر دوز و کمر مرصع ارزانی داشت و صد هزار دینار کپکی او کلکا فرموده و دیگر امرا و بهادران که آثار شجاعت و جلادت
ظاهر ساخته بودند همه را او کلکا داده بانواع نوازش سرافراز گردانید و اوسال الثنا متحیز فرموده و من الله
التوفیق والمستعان **گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران از عقب توقتمش خان** صاحب قران
کیتی ستان اموال و غنایم که از ایشان بر صورت دین فتح همایون تحاصل آمده بود بالغرق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه که هنوز
از مصاف از اسب خطا کرده بود و دست مبارکش آسیب کرفته بود در اغرق بگذاشت و امیرزاده کامد برلاس و امیر حاجی سیف الدین
را پیش او باز داشت و لشکرها اختیار کرده ایلغار فرموده بر عقب توقتمش خان روان کشت و بتعجیل تمام شب و روز در عقب
او میراند و چون بمعبر اتل رسید که آنرا کذار اوتورتو کویند در برابر خان قرمچی جاق اغلن که ملازم حضرت صاحب قران بوده
جمعی بهادران او زبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بوده بدو سر آنکه روز آن آب کذرکاه و خانی الوس
جوجی را بدو تفویض فرموده **بیت** آوردی بجهان تیغ فولاد • بر تارک نیزه او دیهار • کنجی ده حضرتش ...
عادت تیغ و تاج بارد شده • و شاهزاده جوجی نژاد بر حسب فرموده برآن جانب آب رفت و جمع او زبکان بیدا نتا
او که بر ویند و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و آن روز بر کشتکان ازین طرف ضرب شمشیر قاتل بوده و از نظر
آب خوش بخلاء اتل بیشتر ایشان را کرفتار اسیر کردند و اندکی از ایشان بهما خویشتن را در آب انداختند و بآن طرف اتل کذشتند
و توقتمش خان خانی را باخانه و ان مرجع داشت از بیخ او بنهان بکذاشت و از بیم جان با معدودی کریخته بطرف ولایت
جنکلستان درآمد و ازان جنکل بشیان دشمن شکل امان یافت و لشکر منصور بانجا رسیده برده و غارت کرده و آن
موضع تزه کشت بظلمات و سپاه ظفر پناه این نوبت نیز پشت دشت قبچاق غارت کرده **بیت** بخجند از غنیمت ... رسید
که از غایت آمد او زابد بید • بیم و زر و قند و لعل ... • ... کران بار کشته ... • ... ز خوب روی
کنیزان حور ... • وشاقان مرکب ... • بدیدار تان ... • ... و انواع حیوان نبی
شمار چنان بحد اندکی • و امیرزاده میرانشاه با امرا که در کنار آب قورایی در اغرق مانده بودند با اغرق کرده در عقب
پادشاه روانه شده در موضع یولوقالوق از موکب همایون ملحق شدند و چون ... اکثر شاهزادکان کرام
و امرای عظام ظفر آسا ملازم رکاب معلی بوده بلیم دولت ملاحظه عنایت جانب حرم درخاطر همایون انداخت و ...
واجب اللازم انجه مدد ... که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با ... هزار سوار بدار الملک شیراز معاودت نماید و امیر
شمس الدین عباس باسه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل قشون او بوده بدار السلطنة سمرقند شتابند

رجب

برجب فرموده دیدی توجه براه او نمودند و چون از دربند کذشته بالله پل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف
ترکمان با غلبه ترکمانان باز جمع شده اند در حوالی ماق و عزیمت خوی دارد و امیر شمس الدین و غیاث الدین
ترخان به قرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیر محمد با امرا خود مثل امیر سعید برلاس و تکرده و دولت خواجه
و تکل بهادر به تبریز آمدند و سپاهی که در حوالی بودند تمام جمع کشتند و امرای شاهزاده میرانشاه که در تبریز
مانده بودند با ایشان پیوستند و بعرض سپاه دینه روی جلادت بقلع و قمع مخالفان نهادند و چون بخوی رسیدند
ترکمان جالش با لشکر ملحق شدند و در انجا خبر آمد که قرا ملک قرایوسف بکریخت و پیش او رفت که در بند ماهی بوده و قرا
یوسف را از استماع توجه عساکر کردون ماثر ارکان دولت ثبات و قرار متزلزل شده سعی عجز واضطراب بعیق
هزیمت و فرار آورده امیرزاده پیر محمد در عقب او ایلغار فرموده تا بند ماهی راند و ملک عز الدین کرد در ان محال یک
خود بموکب امیرزاده جوانبخت ملحق شد و شاهزاده مشار الیه امرا و لشکریان را در عقب قرایوسف بفرستاد و سرا...
اندی ایشان رفته ... آمد و امرا تا او نیک بر فتند و چون قرایوسف نیافتند بازکشتند و امیرزاده پیر محمد از انجا عزم
نموده و از تبریز کذشته بسلطانیه آمد و بخان زاده اورا طوی داده خلعت پوشانید و بجانب شیراز روان شد **گفتار در**
تاخت فرمودن صاحب قران دست راست الوس جوجی و ولایت دشت ... حضرت عالی نهمت
صاحب قران کیتی ستان که در هر امری جز بنایت حضوری آن رضا ندادی بعد از شکستن و راندن توقتمش خان
و تالان و نهب سپاه و لشکریان او بغایت که آن بجمیع ممالک و ولایات او در حوزه تسخیر و تصرف آورده و تمام اقوام و احشام
آن نواحی مقهور و مستاصل ساخته بقصد الوس دست راست جوجی خان بجانب آب آوزی در آن دشت بی پایان
روان شد و امیر عثمان ... تعیین فرموده و امرا ... روی جلادت براه نهاد و چون بآب آوزی رسید
در موضع منکرمن یک بار اغلن را و بعضی الوس اوزبک که در انجا بودند تالان کرده و اکثر ایشان را در تحت ضبط
آورده و چنانکه اندکی یک سواره جان بیرون توانستند برد و تاش تور اغلن و آق تاو ... بروم رفته و ...
اربقه ساکن شده ... صاحب قران از آب آوزی بازکشت بسعادت و اقبال آهنگ
روس فرموده و عساکر کردون ماثر یک بار اق در کرانه بکنار آب تن در پیچیدند و از پیش آب تن خواه داشته
و از عقب لشکر جرار و سپاه ... روس رسید و تمام آنرا ... غارت کردند یک بار اق
اغلن بغایت عاجز و بیچاره کشت و از سر حیرت و اضطراب ... خود را در جنکال بلا دید که ... بکریخت و از
میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفر پناه ... و متعلقان او بجمیع پیش حضرت صاحب قران آوردند و آن حضرت

وخیام

جهت ایشان خرگاه و تعیین فرمود بانواع رعایت نمود و از چهارپایان و اقمشه و اجناس و هر گونه تجملات بی اندازه ارزانی داشته خوش دل و آسوده خاطر از عقب بیک بارق اغلان بفرستاد و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امراء تومان و هزاره با لشکریان بازگشت بطرف برانغار الوس جوجی دیگر تاخت کردند و بایشان رسیده یکجا جمع با دیگر امرا با تمام الوس او بغول و بشک اسیر و غارت کرده از دمار ذکاه برآوردند او روس جوق را نیز بجمیع غارت کردند و باتمامی الوس و ولایات در تحت تصرف آوردند و مال و منال فزون از حد تخمین و وهم و خیال بغنیمت دیگر غنیمتها گشت و گله و رمه بچپاو گرفتند و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند بیت گرفتند لشکر سلطان آفاق ۝ بتی چه پیکان از دشت قبچاق ۝ پری وش دختران سرو بالا ۝ ظریف و چابک و دلبند و رعنا ۝ حضرت صاحبقران بجانب مسکو که از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایات را از شهر و بیرون تاختند و مجموع امرا منکوب و مخذول ساختند بیت بنیروی بازو و شمشیر تیز ۝ برآورده از روسیان رستخیز ۝ ز نیش دو سنان برم انداخته ۝ شه دست کوچ برافراخته ۝ و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد بیت بخروار کالا بدر کار بود ۝ که آن را شماری بدیدار بود ۝ ز دکانی و نقره ز سیقی ۝ که مهتاب را داد ذبی رونقی ۝ ز کتان و انطاقی خانه باف ۝ زنده کوه برکه چون کوه قاف ۝ بخروار قند و تیغ داد ۝ سمور سیه تیره چشمش از شماد ۝ ز قاقم بخروار فروبسته بند ۝ که تقریر کردن شاید که چند ۝ و شق و سنجاب [illegible] ۝ چو خالی شب افتاده بر روی روز ۝ ز روباه و سنجاب رو به العلل ۝ [illegible] ۝ جزین مایها نیز بسیار گنج ۝ که آید ضبط ان شمارش برنج ۝ و دیگر این نفایس و اجناس امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبوجی قراول را غارت و اموال و اسباب فراوان غنیمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشان اسیر کرده یاوردند بیت چو کیم زنان پری رو بان بدیع ۝ چو کالا آمدن در کتان [illegible] صاحبقران سپهر اقتدار بجبچی گرفتار از آنجا متوجه طرف [illegible] شد و چون بحصار آزاق رسید امیرزاده میرانشاه و لشکری که با او بود کنار آب تن تاکرفتند و دشمنان را تاراج کرده و در آنجا بموکب همایون پیوستند یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و در آزاق مسلمانان از میان اهل غیر جدا ساخته رها کردند و تمامی پدیدنان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و خانهاشان غارت کرده آتش زدند و مصداق کم من فئة قلیلة اهلکناها بظهور آمد

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران بجانب چرکس

رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نمود بصوب قوبان روان شد چرکسان علف نار کیان آزاق و قوبان سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر منصور در آن راه تلف شد و قریب هفت هشت روز از بی علفی تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقبا رسیدند و چند روز در آن مرحله توقف افتاد صاحبقران

کیتی ستان

گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و دیگر امرا بجانب چرکس فرستاد و قبا الغ بود که هر چند درفه تا آن ولایات تخمین کرده مراجعت فرموده ایلغار کردند و به تعجیل تمام بآن ولایات شتافتند و سیاست تاختهای آسمانی و زخم دولت حضرت صاحبقرانی مجموع الوس چرکس را بدست تسلط و استیلا تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند و بسعادت و سلامت از آنجا معاودت نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند والله اعلم

گفتار در توجه رایات گردون شکوه بجانب البرز کوه

چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات ولایات روس و چرکس بپرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه بازگشت و در این اثنا شحنه غیرت و حمیت پادشاهانه بواسطه تحقیق کرده واقع حقیقتی نداشت بقتل امیر عثمان عباس فرمان داد و جان سرو ی بإفناد جبی مفسدان انبای درآمد لا مرد لقضاء الله و رایت کشورگشای بنیت غزا متوجه بوریی بعدی [illegible] شد که حاکم قوم آسی بود و در آن طریق جنگلها بود و درختان انداخته و راه ساخته امیر حاجی سیف الدین را با فوجی بگذاشت و بقصد جهاد با البرز کوه برآمد و در قلعهای کوه و در [illegible] محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرده و در جمیع مواقف سپاه ظفر قرین سپاه فان جندنا لهم الغالبون مظفر آمد و سپاه اذان بی دینان را به تیغ آبدار جهاد بگذرانیدند و بآتش جهنم و بئس المهاد فرستادند و قلعهای ایشان را خراب ساختند و غنیمت بسیار از اموال کفار فتوح روزگار نصرت شعار گشت و از آنجا مظفر و منصور با مساعی مشکور و غنایم نامحصور بازگشت باردوی همایون نزول فرمود و امیر حاجی سیف الدین که در آن طریق مانده بود بترتیب طوی کرده جشنی خسروانه بیاراست بیت زده بارگاهی برفلک [illegible] ۝ ستونش ز مشکین [illegible] ۝ بگوهر بیاراسته تخت زر ۝ نشسته برو خسرو تاج ور ۝ سراز جهان جلوه پیش گاه ۝ برافکنده در سایه یک کلاه ۝ کمر تا کمر تاجداری ده هر ۝ بپیش جهانجوی فیروز بهر ۝ بخستین زنجلاب نوشین تمام ۝ زمین گشت چون روضه ای بهشت ۝ نهادند خوان انگبین بید بیغ ۝ که آیینه شد که عبرت بتیغ ۝ ز در ضیحی کاینه شد [illegible] ۝ ز در ریخته کوهی [illegible] ۝ حوریهای الوان زهرگونه پیش ۝ بخوانها [illegible] ۝ [illegible] ز جام و صراحی گشاده بند ۝ [illegible] بفیروزی تاکوس بنواختند ۝ بر فتح علمها برافراختند ۝ بعون الله و حسن توفیقه

گفتار در توجه فرمودن حضرت صاحبقران بقلعه کولا و طاوس و غیر آن

حضرت صاحبقران را عزم گذاشت از آنجا متوجه قلعه کولا و طاوس شد و ایشان نیز از ساکنان البرز بودند و سکان آنجا را قلعها و حصارهای محکم بربالای پشته و ماهای بغایت دشوار داشت از سر بلندی بمرتبه که نکر [illegible] لجشم خیره ماندی و کلاه از سر افتادی بتخصیص قلعه طاوس که در سیوم [illegible] کوی رفیع واقع بود

چون ایشان جانوری وار تعاقشی عجیدی که تیر بر تاق بان نمیرسید عقل تحیر آن از قبیل محالات میدانست صاحب
قران کامکار جماعتی را از قبیل تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان در کوه روی بحیثیتی چست می باشند که هرجا که بخیر
توانند رفت بره زند طلب فرمود و بتفتیش و تفحص راههای آن قلعه فرمان داد ایشان برحسب فرموده جست و جوی عمل
بر آمدند و زود آمدند آن کوه مشغول شدند و بر گشتند و احتیاط نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه توانند رسانید
نیافتند رای مشکل گشای آنحضرت بر آن اندیشه بر آن کار قرار دست انداخت و بعد از امعان نظر فرمود تا چند نردبان
بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و بر کوه نهادند و بالا بر آمدند و باز بر کشیدند بر کمر سنگ مبین که قلعه در آنجا بود
آن شیرمردان دلاور جان برین داشتند شمشیر کشیده از پی یکدیگر بر نردبان بر آمدند و گروهی دیگر از دلاوران جان باز دست
از سر شسته دلاور جان بر داشته بر بالای کوه طنابها بر میان بستند و سر آن طناب بر قلعه کرسی مستحکم کرده این باتیمهای
آب و آلات آتش بار برابر قلعه فرود آمدند و هرچه و گروه از زیر و بالا حمله آوردند و هرچند که از قلعه تیر و سنگ می انداختند
بهادران بدرجه فایز شدند دیگر دلاوران دین دار از دولت صاحب قران کامکار روی جلادت بآن کار نهاده اند بیت
حسن عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد ° زمره دیگر بعشق از غیب سر بر میکشد ° اهل قلعه چون آفت سماوی را ضعفی از
فراز و نشیب ملایط و صاعد یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را بدین نوع مسخر کردانیدند
و بسیاری از قوم ارکرونه که در آنجا بودند بقتل آوردند بیت دو انشد کیجش خون ذکوه ° بفرمان سلطان فیروز کوه
غلط ایران که تو یا نه سپه ° که عدلش شبان بود و عالم رمه ° و کوتوال و طاوس که سرداران قلعه بودند دست از پای در آوردند
و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت فرمود متوجه قلعه بولاد ... دستگیر کرده که او فوکوک که از عظماء امراء اروس جوجی بود پناه
بآن جانب برده بود و در اثنای راه در موضع لجان یک روز توقف نمود و در آنجا چندان عسل بود که لشکریان هرچند خواستند
بر داشتند و از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شدند و از برای الزام حجت مکتوبی پیش بولاد نوشت و مصحوب ایلچی از ترکو
پیش او فرستاد مضمون کتابت و رسالت آنکه که اروکوک التجا بتو آورده است بفرستد و اگر نه با لشکر بیشمار همچو شیران
دشمن شکار می آیم و چون مکتوب بولاد رسید از سر استظهار بحصانت حصار خود داشت در جواب گفت که قلعه محکم
دارم و اسباب جنگ آماده و او ترکو را بنام من آورده تا جان در تن دارم او را نسپارم و تا توانم او را محافظت خواهم نمود °
دارم و چون این جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله غیرت پادشاهانه برافروخت و در راه او جنگلی سخت بود چنانکه
از کثرت اشجار و تشابک اغصان باد را مجال گذر نبود از آنجا افتان و خیزان گذر کردی از رهالی صد و ریافت و عساکر گردون
مآثر سر و سنگ جنگل بریده راه ساختند و رایت عزم بدان جانب افراختند و چون بدانجا رسیدند قلعه او دیدند بغایت

بحردم

سخت و مردم آنجا در مرا گرفته بودند و دلاوران جان برداشته فدایی وار بجنگ مشغول شدند سپاه نصرت پناه بعد از کوشش
بسیار بر ایشان بر ایشان ظفر یافتند و قلعه را گشوده بسیاری از آن گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و او ترکو گریخته بدین
قلعه البرز بدر رفت و لشکر منصور خانه و مان ایشانرا غارت کرده آتش زدند و الجه بسیار و غنیمت بیشمار گرفتند
و درین اثنا شخصی خبر آورد که فوج از مردم بی دین گریخته بکمر کوه بر آمده اند و ایستاده و تمام آن روز نخیارها بآتش
بسوختند و از برانغار امیر زاده امیرانشاه خبر فرستاد که او ترکو را در پی کرده ایم و در میان کوهستان البرز در موضع
ابان در آمد صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار شد و از عقبها و دره کوه البرز گذشته در ابان نزول
فرمود و در آن محل او ترکو را گرفته به بارگاه عالم پناه آوردند فرمان مطاع صدور یافت که او را بند کرده محبوس کرده اند
و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحی غارت کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و برادر و بی حیاوین پیوستند بیت
شکوه سیاستش بتیغ نبرد ° بر آورده از کوه البرز گرد ° و صاحب قران کامکار باتمامی عساکر گردون مآثر چند روز در پای
قلعه طاق و حوالی آن توقف فرمود **گفتار در توجه حضرت صاحب قران با جرد بسمسم و قلاع کفار که در آنجا بود**
صاحب قران مالک ستان با عساکر فیروزی نشان ان گفتار کرده متوجه جرد بسمسم شد و چون بسعادت و اقبال آنجا رسید تمامی آن
الوس را ابغره دولت روز افزون مسخر گردانید و محمد برغو خان که مطاوعت و انقیاد بر میان جان بسته با ایلچی
خود در پایه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس سرافراز گشته در سلک بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی دیگر از اهل
آن ولایت گریخته بودند و پناه بکوه برده و بجاهای سخت در آمده که پادشاه به شوادی اعتقاد ایشان رفت حضرت صاحب قران
بنفس مبارک متوجه ایشان شد و بآن کوهها بر آمد سپاه ظفر پناه دست جلادت بجنگ بر گشادند و مجموع آن قلاع را مسخر
گردانیدند و باشارت قهرمان قهر و رمان آنجا را ابتر و از کوهها به پیدا ساختند و در آن کوهستان بسی ولایات را بگرفتند و در
تضاعیف آن مراقبت بسی محل بود که فرود آمدن از آن بی سوار متعسر بود پیاده بلکه خود را میبایست کرده که از فراز بنشیب
آید و آنحضرت مؤید دین دار از غایت شفقت بالحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن اهوال و اخطار میبود بیت
هزار آفرین از جهان آفرین ° بران شاه با دانش و داد و دین ° که قصدی بنوش به تیغ آختی ° بجز راه دین آن ساختی °
و در مواضعی که از غایت ارتفاع وهم از عروج بآن قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای تدبیر مخالفان متمکنا
و جائی که در قلعها را چنین تسخیر می آورد و دیگر دو روز آتش قهر جهانتاب برافروخته که تر و خشک آن مردم سوخت و مجموع
کلیساها و بتخانهای ایشان را خراب کرده و ویران ساخت و از آنجا فرود آمده دامن کوه اهر را تاخت فرمود و لشکریان غنیمت
بسیار بدست افتاد و از آنجا باز گشته بجانب چش کشت روان شد و آن ولایتها با نوار عدل و احسان و آثار مکرمت و اشان

بت والی آن موضع که پیشتر ازین آمده بودند و انقیاد نموده سپیدی غالب یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از
خوف و هراس ایمن شدند و فرمان قضا جریان نافذ گشت که چون لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و به
کم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد که هرچه از نیک و بد بمردم می‌رسد جزای سزای اعمال و افعال ایشانست
چنانچه از فحوی نص مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا استفادت می‌شود و حضرت صاحب قران از آنجا گذشته
به ولایت جیحون و قراق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام کرانان که در آن کوههای بزرگ نشسته داشتند
طعمهٔ تیغ فنا ساختند که این الجیحون و قراق را تاراج کردند و اموال و غنایم بسیار در حیز حصول آمد و عساکر
فاداران نیز ماشدند و از آنجا بموضع بوغار قم رسیده در آن محل قشلاق نموده و تمامی اهالی ولایات معتمق قادیب
و تموق از سر اذعان و مطاوعت پای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند و مراسم بندگی و طاعت گذاری بجای آوردند
عنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و در میان جزایر بعضی مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده آنرا حصار حصین
ساخته بودند و در اظهار شعار خدمتکاری و فرمانبرداری تهاون و تقصیر نموده ایشان یا ایلچیان می‌کشتند بعضی
ماهی گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال ایشان جیبی را ایلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها منجمد
ز باد و یخ بسته بیت بغران شب بر سر آب گیر ◦ ز بشت کمان ها و انگشت تیر ◦ ز بر تو پیکان در آن معرکه یخ
نه شد سپاهی چو مور و ملخ ◦ دلاوران بر روی یخ گذشته تمامی آن جزایر را تاخته و در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده
ایشان را بغارت دادند و اسیر گرفتند و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند گفتار در تاخت نمودن
حضرت صاحب قران مظفر لوا حاجی ترخان و سرای را ◦ چون نه عمت تابان از نهایت که حضرت صاحب قران
که بحسب فرمان به ضبط حاجی ترخان مشغول بود از مجیدی کلانتر آنجا آثار مخالفت تفرس نمود و صورت حال عرض
داشت پایهٔ سریر اعلی گردانید رای عالی بتخریب و استیصال حاجی ترخان و سرای را متوجه همت بلند جناب ساخته و
از قراق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر شاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا را بگذاشت و بنفس مبارک ایلغار
نمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار بیت تاب سر که بر ناتش تاب ◦ آب را تیغ و تیغ را کرده آب
کرده قاقم زمین حاصل پوش ◦ چرخ سنجاب در کشیده بدوش ◦ عساکر که رونق آن برف گرفته روان شدند و حاجی ترخان
بر کنار آب آتل واقعست حصارش را متصل آب از کنار آن بر کشیده اند تا از آب [illegible] چنانچه از یکجانب شهر آب
بجای حصارست و چون زمستان در آنجا یخ بغایت می‌بندد که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد بر لب آب از پاره یخ بجای
خشت و گل دیوار بنیاد می‌نهند و شب هنگام آب بران می‌پاشند تا مجموع بر هم بسته یک لخت میشود و باین طریق بلند

ساخته

ساخته حصار شهر را با آن دیوار یکبارگی از یخ محکم میگردانند و در وان می‌نشانند و الحق این وضعی غریب است
ازین جهت ثبت افتاد القصه حضرت صاحب قران چون نزدیک حاجی ترخان رسید صبح گاهی بالادک تغری با از خواص پیش
از سپاه بحاجی ترخان رسید و مجیدی حاکم آنجا بحکم ضرورت باستقبال بیرون آمد و آنحضرت او را با امیرزاده محمد جهانگیر
و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و تور خواجه آقبوغا با لشکر بطرف سرای فرستاد و حضرت صاحب قران بحاجی ترخان
درآمد و بعد از خواه الامان و تحصیل آن وجه در انجا بود از صامت و ناطق عرضهٔ نهب و تاراج گشت و شاهزادهٔ مشار الیه
با امرا از آب آتل بر روی یخ بگذشتند و بحسب فرمان مجیدی را بزیر فرستادند و طعمهٔ ماهیان شد و سپاه ظفر پناه سرای را بگرفت
و آتش زده بسوختند و احشام و صحرانشینان آن حدود و نواحی را مجموع غارت کرده براندند و پیش ازین در زمانی که حضرت
صاحب قرانی بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء النهر را خالی یافته و سرای قراق سلطان خارزم که زنجیر سرای
شهر داشت خراب کرده بودند لاجرم سرای بدین گونه زیر و زبر گشت ع کلوخ انداز را پاداش سنگست ◦ و تمامی حاجی ترخان
را که جانب شهر را آتش زدند و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معاودت نمود و چون بواسطهٔ شدت سرما و سورت برودت
ضعف و قلت علف لشکر منصور راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده و تنگی غله برتبه رسیده که یکی من
ارزن بهشتاد دینار کبکی و یک کله گاو بصد دینار و یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت نمی‌شد و مرحمت پادشاهانه
غنایم حاجی ترخان و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان ارزانی داشت و تواجیان بر ایشان
قسمت کردند و بعضی پیادگان سوار شدند بیت چو دریای رحمت بر آمد بموج ◦ سر حال لشکر بر آمد باوج ◦ چو نیکو فرستد
دولت کند راه ایشان رهنمای گفتار در مراجعت نمودن حضرت صاحب قران بجمال از دشت قبچاق و بلاد شمال
چون تمام ممالک دشت قبچاق و دست چپ الوس جاجی و سایر بلاد شمال بحوزهٔ تصرف و تسخیر در آمد عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع
از قطر و نواحی آن از کنک و ماجر و روس و چرکس و باشقرد و مکس و آزاق و قوبان و آلان با مجموع توابع و ضمایم آن
تاخت کرده آثار کمال تسلط و استیلا بظهور رسانیده و از دشمنان آنجا که مانع بودند آواره و سرگردان و متفرق
دبی خانه وان گشتند حضرت صاحب قران گیتی در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل از قشلاق
بوغار قم بسعادت و اقبال نهضت نموده متوجه دربند و آذربایجان روان شد بیت سران سپه رایت افراختند
معاد و به عالم در انداختند ◦ تو گفتی که گیتی کران تا کران ◦ بجوش آمد از عرض صاحب قران ◦ ز لشکر که عرضش بفرسنگ بود
پایان بهنجار بر تنگ بود ◦ و چون از آب ترک بر روی یخ عبور نموده بموضع ترقی رسیدند صاحب قران کامکار از طرف
جناحین لشکر منصور توقی را ترتیب داده و برسبیل عزا متوجه اشکوجه شد و بعد از وصول سپاه نصرت پناه تا اشکوجه در میان

یحیی خدایی

درمیان گرفته فرود آمدند و لشکریان باطراف و جوانب فرود آمده به غارت و تاراج شتافتند درین حال شوقل اغلان قاری
قوجین داروغه با سه هزار مرد بمدد اهل اسکوچه می آمد با لشکریان پیش از ین غارت جوئه کریمه با کفار آن مواضع غزا کرده
و قامل دست از آمدن ایشان خبر یافت و بعرض همایون رسانید حضرت صاحب قرانی بیت در آمد بزین جو کوه اژدها
سواری که بردی رها ● باسپی عقابی بر انگیخته ● بتیغی نهنگی در آویخته ● و با پانصد سوار ممکن کمین پیش ایشان
باز رفت و ایشان در پس پشته ببراند احتیاط فرموده به تعجیل فرود آمدن سپاه ظفر پناه را آگاهی داد دلاوران با ایشان
تاختند و پشته را بتیغ گذار ایشان بنیاد شان برانداختند و جشن بهادر بشوقل رسید و او از بیم جان به کوهی بر آمد دلاور
نامدار یکجوبه تیر دشمن شکار او را از اسب بالا انداخت بیت چنانش دو کرده بیکان تیر ● که کرد از قفس مرغ جانش اسیر ●
و سرش را بخنجر کین بریده پیش حضرت صاحب قران فرستادند بیت هر سر که از و بتافت گردن ● آورد برش زمانه بی تن ●
و بعضی ایشان را دستگیر کرده زنده پاورده اند صاحب قران کامیاب بزبان عتاب از ین سوال کرد که شما پیش از ین
بشعار اسلام مشرف شده اید با کفار مصاحبت میکرده اید اکنون چه شده که از ان برگشته به معاونت ایشان آمده اید بمجموع
به خطاء خود معترف شدند و به بدکرداری خود اقرار نمودند و بزبان مسکنت و انکسار بر اعتذار و استغفار بگشادند
و زینهار خواسته مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و رقم عفو بر جرایم جرایم ایشان کشیده همه را بخلعت و انعام
نوازش فرموده رخصت داده که بمحل خود باز گردند و کلانتران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین صادق
دم و ثابت قدم اند پی توقف پایند و از فعل قبیح خود انابت نمایند تا مراحم پادشاهانه و ترحم نوازش سرافراز گرداند و الا
به شامت عصیان مادام و چون حضرت صاحب قران بعسکر ظفر قرین معاودت فرمود عساکر گردون آثار اسکوچه را به نیروی دولت
قاهره بگرفتند و تمام آن بی دینان را به تیغ جهانگیر از نیزه اذکشته پشتها ساختند و مجموع ولایتش تاخت کرده درین اثنا
کلانتران قاری قوجین و اودهر باقتضاء ما کار را بجانب درگاه عالم پناه آمدند و بزرک و کناه اعتراف نموده به تمهید معذرت
و انابت مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف خدمتکاری بجای آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو از بشستن
نقوش سیأت ایشان افاضت فرموده و بتوفیر عاطفت خسروانه با حال همه انداخته و بانواع عوارف و عواطف از
خلعتهای فاخر و جامهای زربفت و کمرشمشیر و اسبان تازی بنواخته و نصیحت فرموده که بر قرار سابق باید که همواره با
مخالفان دین غزا کنند و در تقویت اسلام شمشیر انتقام از نیام کشیده دارند و بتیغ قاطع وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ
ناصب العین همت داشته و فحوی اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از ادای آن فرضیت تغافل
و تکاهل روا ندارند و ولایت بر ایشان مقرر داشته بیلیغها داده و باز گردانید و از انجا به سعادت و اقبال نهضت فرموده

دوی توجه بقلعه نکس آورده و بعد از وصول آنجا بجنگ مسخر کردانیدن لشکریان نصرت نشان کبران اغتیار را طعمه شمشیر
غزا ساختند و قلعه را بازمین هموار کردند و از بی دینان کردی انبوه که برا و غارها که در آنجا بوده اند در سبو یا خفا
در شکافها که در میان جایی کوههای بلند بوده پناه برده صاحب قران کامکار عنان مکنت و اقتدار بجانب استیصال ایشان ∴
معطوف داشته و به قلع و قمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران جان با هیبت و سازجنگ ع همه شیرافکن و نهنگ آهنک
در صندوقها نشسته و ایشان را از بالای کوهها تا برابر کبرها و سوراخها که آن کبران تحصن داشتند فرو گذاشتند
و بزخم تیغ و تیر دمار از روزگار آن مخاذیل مدابیر بر آوردند و بهمین طریق مجموع بی دینان که در مواضع جایهای منیع شده
بودند همه را مسخر کردانیدند و اموال و اسباب ایشان را قلیل و کثیر جلیل و حقیر بغارت بردند فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و حصار بالای و حصار درکلو را به قهر و غلبه بگشادند و با زمین هموار ساخته بودند و معموره شان
با تاراج بردادند و از انجا به سعادت و اقبال سالم و غانم با غرق همایون معاودت نموده ندا جهت جهاد در دیوان
شهادت مثبت و سپاه ظفر پناه از کثرت غنیمت در عین غنا و ثروت و چون تمام ولایات بخت البرز کوه بجانب
شمال واقعست بعون و تأیید آسمانی و فر اقبال صاحب قرانی به حوزه تسخیر در آمد و از خبث وجود کفار و مخالفان دین
پاک شد و رایت نصرت آیت به فتح و فیروزی معاودت گشت بیت در آمد بزین شاه گیتی فروز ● زنامی نگین دون برآورد گرد ●
ز روی شترخانت انگیخت گرد ● سر آهنگ لشکر در آمد بخاه ● که روی هوا در کشید از شگفت ● بضیق النفس کام گیتی گرفت ●
ز رنگین علمهای گوهر نگار ● همه روی صحرا شده نوبهار ● عساکر گردون آثار فیروزی شعار شادمان و بختیار مرکب
بخشش دختر سمرقند کلعنداری دمکار و غنایم بسیار مختوم موزنکار میرفتند ع همه شادی کنان و باده کسار ●
نقد مقصود شان تمام عیار و مجموع اهالی آن ولایت در نکران همایون بقدم اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و نثار و پیشکش
بسیار پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ابن قبایل مطیع شده
امان جستند و رعیت پدریغ شامل حال ایشان گشت و صاحب قران گیتی ستان در همان عون و عنایت رحیم رحمان
از دربند باکو عبور نموده بعمارت و استحکام قلعه انجام فرموده بر حسب فرموده کاربند شدند و طنطنه بشارت
مراجعت حضرت صاحب قران در جهان افتاد بیت بهر شهری از شادی فتح شاه ● بشارت بران برگرفتند راه ●
بهر کشوری جشنها ساختند ● بشکرانه رایت برافراختند ● و والی شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب
همایون بوده چند روز پیشتر رخصت خواست بشاه مان آمده بود و بترتیب و تهیه اسباب تغور ساوری مشغول شده
و چون رایت ظفر پیکر بانجا رسید باقامت رسم ساوری و وظیفه خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران از انجا

بهشت نموده. بعد از طی منازل از شماخی گذشت لب آب کر مخیم نزول فرخنده گشت بیت سراپرده شاه گیتی پناه ٭
کشیدند بالوج خورشید و ماه ٭ و دران محل شیخ ابراهیم طوی مناسب ترتیب کرده و پیشکشهای فراوان کشیده و مراسم نیکو
بندگی بجای آورده بدولت بساط بوس آستان سعادت نشان دولتیار آمده بود اقامت نموده لاجرم عواطف پادشاهانه او را بانعامات بیکران مخصوص
فرموده و بخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید و اعیان خواص و مقربان و یکانکی بتشریفات و خلعتهای فاخر بنواخت
بانواع برقرار و مقرر داشت و فرموده کرده [illegible] محافظت نموده از حد باجه بالاتر و صاحب قران جهان ستان عالمگیر
چند روز دران محل الوس فرمود بعیش و کامرانی و شادمانی گذرانید از انجا بسعادت و اقبال انتقال فرموده و از آب کر گذشته
موضع اقشام مضرب خیام نزول همایون گشت والله اعلم گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق امیرزاده
میرانشاه را بضبط آذربیجان و محاصره قلعه النجق چون حضرت صاحب قران تخت کامل آذربیجان و حکومت آن ممالک
از دربند باکو تا بغداد و از همدان تا روم به امیرزاده میرانشاه تفویض فرموده چنانچه سبق ذکر یافت و کس نفر بوده که
متعلقان شاهزاده مشار الیه که در خراسان مانده بودند با کوچ تمام امرا و لشکریانش بآذربیجان نقل کنند و درین وقت
فرمان اعلی بنفاذ پیوست که شاهزاده به ضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را نیز محاصره کند شاهزاده جهانبخت چنانچه
فرموده عازم شد و صاحب قران کامکار او را بمراسم وداع کنار گرفته بانواع نوازش فرموده روان ساخت و امیرزاده رستم
و جهانشاه بهادر را با لشکر همراه او کردانیده فرموده که به محاصره النجق مشغول شدند و کوچ امرا و شاهزاده و لشکریان
که طلب داشته بود رسیده و دست ولایت سلماس قراباغ و نخجوان تا به اونیک یورت ساخته و دست چپ سیوق بولاق
و در گذری تا همدان فرود گرفتند ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت بهلول مخذول در نهاوند
دران وقت که صاحب قران ممالکستان با عساکر گردون مآثر در دشت قبچاق و اقصای باد شمال بدفع و استیصال مخالفان
اشتغال داشت قلعه سیرجان که سالها متصل به کشور ستان بتخصیص شاه شاهان بالشکر سیستان آنرا محاصره میکردند
و چنان تنگ آورده بودند که هیچکس توانستی بیرون آمدی بضرورت و اضطرار قلعه بسپرده بعد بواسطه طغیان و عصیان
جان به تیغ بیان سپرد و چون دران یورش توکل قرچین که آنحضرت داروغکی یزد باو تفویض فرموده ملازم معسکر همایون
بود یکی را از نوکران خود به محافظت انجا باز داشته بود و چون مدت یورش فرخنده متمادی شد سلطان محمد برادر ابوسعید
طبسی و جمعی خراسانیان که از نقیب سپاه مظفریان در یزد مانده بودند بخیال فاسد و سودای محال که از وسواس شیطان
در دماغ جهل و نادانی ایشان بود با یکدیگر اتفاق نموده یاغی شدند و کماشته توکل را بقتل آوردند و از بزرگان و متعینان
یزد جمعی بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام اکثر مال آن ولایت نقد کرده در خانه مقابض اموال دیوانی نهاده بود

وسیورغال

وسیورغال نکرده بودند آن بی باکان نقود و اقمشه را متصرف شدند و مجموع رندان شهر را جمع آورده قبای سپاه
پوشانیدند و مردم جهت بکرمت انجمان شدت با ایشان هم داستان شد او را جامه پوشانیدند و [illegible]
زحمتی مثل اذال و جهال از اشرار الناس و قطاع الطریق انجا جمع آمدند بیت بر کنگرهٔ چند را گره کرده ٭
که از آب دریا بیارند گره ٭ و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از شیراز با لشکر متوجه اطفای آن فتنه گشت و سایر [illegible] از حوالی
چون اصفهان و کرمان و قهستان خراسان با مردم خود بجهت آن مواضع روی توجه بیزد نهادند و در نظام [illegible]
تا مجتمع شده شهر را محاصره کردند و بجنگ مشغول گشتند و چون این معنی بسامع علیه رسانیدند فرمان اعلی صادر
شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با تومن خواجه آقبوغا و دیگر امرا و لشکریان روانه آن طرف گردند و چون بدان حوالی رسیدند
باران که در حوالی یزد علف خوار بود [illegible] لشکریان اسبان را در ییلاق [illegible]
ولایت اصفهان گذاشته پیاده به یزد رفتند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزاده و امرا احتیاط کرده فرود آمدند و هر روز
نوبت بالعدد و الآلات بمحاربه و قتال اشتغال مینمودند و دران هنگام که صاحب قران بجانب دشت بود امیر یزدی برلاس
که مردی اصیل نیکوسیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود بحسب تفویض آنحضرت والی نهاوند بود و به ضبط انجا
شغل [illegible] داشت بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام از خبث طینت بکفران نعمت اقدام نموده امیر یزدی
را بمکر و حیلت هلاک کردانید و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال آماده داشت بتسویلات و فریب هوای غرور
بخود راه داد از خطا بیت سگ کیست روباه زرینه جنگ ٭ که در بیشه شیر مالد درنگ ٭ و چون حضرت صاحب قران
بسعادت و اقبال باره پایه سید امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد و چون او بشیراز رسید
امیر [illegible] که از انجا بحسب فرمان متوجه اردوی همایون شد و موکب ظفر قرین از اراده پایه نهضت نموده در کنف تایید
الهی روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده بسلطانیه نزول فرموده عاطفت پادشاهانه بر قرار ترحم بحال سلطان
عیسی حاکم ماردین که از قریب سه سال باز در انجا مقید بود او را از بند خلاص فرموده بخلعت عفو و مرحمت سرافراز
گردانیده و حکومت ماردین بدو تسلیم فرموده و یرلیغ مطاع ارزانی داشت و او با امرا عهد کرده که بعد العراق جاده انقیاد
و خدمتکاری [illegible] از جانب که رایت منصور متوجه گردد ملازم باشد و در هیچ حال یکسر موی در دقایق وظایف
خدمت و نیکو بندگی تقصیر نکند و جان نثاری [illegible] را بایمان موکد کردانید و بجانب ماردین روان شد و فرمان اعلی
بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند و تسخیر
انجا قیام نموده بهلول مخذول را سزای کفران نعمت و بد کرداری در کنار روزگار نهند ایشان بحسب فرمان بایلغار

روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کور کرده و بعضی کشته و سوخته
انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش بسیار مسخر کردانیدند و مجموع یاغیان را به تیغ انتقام بگذرانیدند و بهلول کافر
نعمت ما کفته را آتش بسوختند و بعد از وصول خبر این فتح بسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد که ایشان بطرف تستر
توجه نمایند و جمیع قطاع الطریق لرستان را قلع و قمع و شر بکلی فرو نشانند و کنار ساحل کرفته مجموع آن بحر و بر را تا اقصی
هرموز در تحت ضبط آورند و بعد از فتح و فیروزی مراجعت کنند ایشان باشارت الامر مبادرت نموده از نهاوند روان کشتند و چون
رایت حضرت شاه بمحفوف بصنوف عنایت آفریدگار بعد از رسیدن دار الملک ری فردوس آیین را بهجت و تمکین پر انبساط
زمین در کشیدند و قبه بارکاه عظمت و جلال از اوج افلاک در برج سماک کذرانیدند و در آن مکان سعادت نشان حضرت صاحب
قران ماه مبارک رمضان را بطاعت و عبادت در اطراف اوقات و وظایف صیام و قیام و هر که فرایض و سنن بگذرانیدند
ومن الله التوفیق وعلامه **گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرموز جهت**
ضبط آن ولایت باتمام توابع و لواحق چون بتاشیر صبح عید از افق بخت سعید طالع شد و انوار بهجت آثار مسرت و استبشار
بر جبین روزکار ساطع کشت صاحب قران دین پرور بادای صلوات و اقامت صدقات و اشاعت صنوف خیرات و مبرات
قیام نموده و بعد از تقدیم مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان را روانه جانب شیراز کردانید و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جلال الحمید و امیر شاه ملک و امیر شاه اختاجی و دیکر امرا تومان هزاره ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن ممالک
قیام نموده و مجموع و تمام بلاد و سواحل را مستخلص کردانند ممکنان بر حسب فرموده روان شدند و درین اثنا خبر فتح
یزد رسید و صورت حال چنان بود که چون مدت محاصره متمادی شد خلق شهر از بی قوتی چنان تنگ آمده بودند که با وجود
آنکه هرچند که یافتند از مرده و مردم از وعیان آن میخوردند قریب سی هزار کس بر غم عامه اغیار از کرسنکی هلاک شدند
و آن بی باکان ناپاک را که این آتش فتنه بر افروخته بودند قوت نماند و از زیر خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند و بیرون رفته
که بگریزند و سپاه ظفر پناه آکاه کشته در پی ایشان کردند و میر ابو سعید طبسی که مقدم آن یاغیان بود در حوالی سیرجرد
کشته شد و تمام سفیهان که با او طریق بغی و عدوان بودند بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند
و چون رای عالم آرای صاحب قرانی از انوار الهامات ربانی بود اطلاع داشت بر آنکه اهالی آن ولایت مردم مسکین اند
و در آن واقعه که روی نموده ایشان را اختیاری نبوده مرحمت ارزانی فرموده بنکام فتح دیگر امرا به دیوان فرستادند و تولک قوچین
که داروغه آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و لشکریان با قیمت را کذاشت شد که به شهر در آیند و متعرض مردم
شوند و از میامن مراحم آن پادشاه دین پرور مسکین هیچ آزاری از اهل آن دیار را بجهت امانی و مال دوسه که

دراجاره

که در اجاره تلف شده بود بازخواستی نکرده و بر سبیل تمرد و با آنکه پیش از آن بدفعلان چنان خراب شده بود
که هیچ شهر کاهی در آن نماند و بیشتر خانها غیر مسکون شده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری از اول خوشتر
و آبادان تر بود **بیت** شود جهان آباد از قحط مال ° عدل سلطان به از فراخی سال ° چون خبر فتح یزد بپایه سریر
اعلی رسید فرمان همایون نفاذ کشت که شاهزادکان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانهای خود روند بر
حسب فرموده امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجه درکاه عالم پناه کشت و عساکر منصوره هر کس بمعنی فراغت بخانهای خود
باز رفتند والله اعلم بالحکم **گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران بسمرقند بعد از اتمام یورش پنج ساله بجانب ایران**
صاحب قران کیتی ستان در تابستان سیچقان ئیل بوده و شنبه یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمایه بیلاق بر طالع
سعد از ری نهضت فرموده عنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشت و در مرغزار لار نزول و کنکش فرموده
آن و کس فرستاد تا امیر جهانشاه و عادل قتلغ تیمور را با سلطان سنجر حاجی سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه باز کذارد
در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس کرده و همان روز بآهنگ شکار بزبانها امکان دولت و ملازمان
حضرت جرکه انداختند بتمامی آن صحاری محیط شدند و روز دیگر که خسرو سیارکان بر سپهر تنکنای آسمان سوار کشت به تجمیع جرکه
نخچیر وحشی برسیدند صاحب قران کیتی ستان به سعادت و اقبال سوار شده نشاط شکار فرموده **مصراع**
کرم شد خوش بود و هم صیدکاه ° و بعد از فراغ شکار عبد الملک قراناکرار از الغ آقا باز فرستاد که امیرزاده رستم را طلب
دارد و چون بسلطانیه آمد امیرزاده بشالی عزیمت نموده بود و با تعجیل سید عبد الملک بر حسب فرمان ملازم شده بی توقف
روان کشتند و مراسم حزم از حضرت صاحب قران لشکر بضرورت قرین ما الجانه انصراف داد و از اعرق جبا شده به تعجیل
تمام و سعادت دوام روان کشت و در منزل ماکیلی کره بشتاب میراند **بیت** سمند در شتاب اسکرچی فلک را سقف میدان دانه چیی
جهت شش طاق بکوش کنه ° فلک را حلقه بند در کوش کرده ° و چون موضع و رامین از وصول موکب فتح آیین
غیرت چرخ برین کشت امیرزاده رستم به سعادت بساط بوس فایز شده بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز کشت
تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندد حضرت صاحب قرانی در حین مراجعت از دشت قبچاق سونک تواجی را بسمرقند پیش
امیرزاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابابکر با جمعی از ابنا امرا مثل رستم طغی بوغا برلاس و پیر علی بر حاجی
محمود شاه میسوری و شیخ حاد سوار از لشکری که مانده اند روانه اردو سازند و درین ولا چون رایت کشورکشای بسیطام
رسید امیرزاده ابابکر بموکب همایون پیوست و بعز بساط بوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده مانرا از تشریف
نوده صد هزار تومان دیکی انعام فرموده و اسب کیت طرح تنکه چکیده کران بارمعت باد دهان جمع داشت یا دو داد دیکر اتش

رایت بصنوف انعامات اختصاص بخشید و به تبریز پیش پدرش میرانشاه فرستاد و خود بسعادت و اقبال از انجا
بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال نهضت روان داشت و بهر ولایت که میرسید امرا و سرداران انجا مراسم بندگی بتقدیم
رسانیده ساوری می آوردند و پیشکشهای لایق می کشیدند و چون در کنف حفظ ذو الجلال بسعادت و اقبال
بخراسان در آمد امیر آقبوغا از هرات باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساطبوسی استسعاد یافت و بتقدیم
وظایف نثار قیام نموده ساوری مناسب کشیده و پیشکشهای فاخر بمحل عرض رسانید و صاحبقران دادگستر
بهر ولایت که میرسید بنفس مبارک احوال رعایا باز پرسش نموده داد مظلوم از ظالم میستد و ظلمه و متغلبان
را بجهت عبرت دیگران گوشمالهای بلیغ میداد و بعضی را بقتل سیاست میفرمود و از برای تحقیق این معنی که تا هیچ
کار قوی بر ضعیف زوری نکرده باشد و از جلیل بحقیر تعدی نگذشته باشد ایلچیان صادق را بجزو خراسان تعیین
نموده و بکشتیها از آب آمویه گذشته ولایت خوارزم را از قدوم همایون نزهتگه سپهر دوار گردانید و حضرات عالیات
سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آقا با شاهزاده و دیگر شاهزادگان شاهرخ و دیگر شاهزادگان بمراسم استقبال
شتافته سعادت بساطبوسی دریافته و نثارها کرده پیشکشها کشیدند بیت ز دادار اسب مرصع کوش تا دم •
همه زرین ستام و آهنین سم • همه راست ستاره چشم یکرنگ • که در دوران بود از رفتار شان لنگ • همه را در ریاض آمال و امانی
گل بهجت و شادمانی شکفته در دیده امید ایشان از فروغ طلعت همایون گلشن گشت و وظایف شکر و شکرانه باداء رسانیده
و رایت نصرت شعار از خوارزم نهضت نموده بشهر کش در آمده در آق سرای که از مستحدثات معالی همت بلند جناب اعظم
است جنانجات اسی آن نزهتگاه را مزین نموده و از صدق نیت و صفای عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلال
و دیگر مشایخ و اکابر آن دیار فرموده باقامت مراسم زیارت قیام نموده مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلات
بنواخت و بسمرقند بدر نامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب در آمد حفاظ بتلاوت کلام اشارت فرموده لطفا
کرده و ایشان را بجزایل مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمامی بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالک ماوراء النهر
از ولایات و شهرها بپایه سریر اعلی شتافتند بیت زمین بوسه دادند بر بزم شاه • که خالی مباد از تو تخت و کلاه •
توئی آنکه جاندار کشور کشای • که از داد و دین آوریت خدای • بهر جا که روی آری از نیک و بد • پناهت خدا باد و بخت خرد •
و با ارکان دولت و اعیان مملکت در اقرای بسط و بساط نشاط فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شده
فرمانده کان می در دور و جام • بر آراسته مجلس تمام • بتان پریوش بر آراسته • همه شیوه ساقیان دلبری •
و انواع نعمتهای خوش و ذوق و دعوت بهر روزی کوچ کرده و از عقبه کش گذشته بسمرقند که بی کرامت باز احتشام

از جلوه ماه پیکران نو خط جبین غیرت خلد برین گشت و طبق حور العین است در آن مکان اشادت مسرت و شادمانی
کشاده بود نعمت و شهر آذین بسته و از هر طرف نغمه‌های لطیف انگیخته و مطربان خوش الحان نشسته نظم
جهانی بنازی بپا راست شد • بهر جای رامشگران خاسته شد • همه شهر در زیور و زر نگار • که مرجوش در وی زمین از نثار •
بآیین بیت سپهر طاق • که مرگ بذی رنگ نیلی رواق • بهر جنبید بهر کنی زیوری • ز نقش بهر گوشه مشکین‌ی •
بهر مملکت کشته آراسته • در و بام و دیوار در خواسته • چه در کوچها و چه بازارها • چه بر بامها و چه دیوارها •
تماشا بازار ... • بیاراسته مردم پیشه ور • همه از زنی بی بار کیر • بگسترده دیبا و خز و حریر •
نهان کشته بوم و بر آن دیار • ز زینت آیین و سیم و نثار • یمین و یسار و فراز و نشیب • بدو هیچ پیدا نه آیین و زیب •
صاحبقران دین پرور بپاک اعتقاد نخست بزیارات اولیا و اکابر علما و زهاد رفته مجاوران و سایر مستحقان را بانعامات
صدقات و عطیات نوازش نموده بسریر سلطنت و جهانبانی بر آمد نشاط عشرت و کامرانی فرموده جشنهای پادشاهانه ترتیب
داده و بزمهای خسروانه آراسته شد خرگاههای مرصع زده و بارگاههای بلند افراخته نظم بگسترد فراش صد نوع فرش •
ز بهجت زمین گشت مانند عرش • شد آراسته بزم از ناز و نوش • که شد تخت جمشید بی نوش و هوش • جهان در جهان شیر و در ... •
زمین آسمان شیره انجم نمود • ز مرغ مرغان کا بیدا ... • فروزنده گویی از هر کناره • خورشهای الوان ... •
بخانهای زرین نمانند پیش • ... • بمی خانه آفکنده عکس قدح • مغنی مشکین نفس ... •
سرودی خوش و نغمه دلنواز • ساقی سیمین ساق و مه جبینان زهره نطاق ساغرهای مالامال از شراب ارغوانی بگردش آورده
و مطربان خوش الحان و مغنیان ... ترانه ... و صدای بربط و قانون نه گنبد گردون فضای
هامون را انداخته بیت که تا باشد جهان صاحبقران باد • زمان حکم کش او حکم ران باد • مظفر باد با اعداء باسی •
سپاه از سپهر دولت کامرانی • ... سعادت ... • و چون خاطر خطیر آنحضرت
از عیش و عشرت بپرداخت سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت و سادات و علما و مشایخ و صلحای ممالک
را علی تفاوت درجاتهم و تباین طبقاتهم نوازش فرموده و بهره از فتوحات و غنایم که بتاراج از عراقین و دشت قبچاق
و دیگر دیار آفاق آورده بود همه ارباب استحقاق محظوظ و بهره مند گردانید و احوال رعایا و زیردستان را بتفتیش
و تطمیر استکشاف نموده به هرکس که ظلمی رسیده بود بعدالت و معدلت جبر فرموده ظلمه و متغلبان را بندگرده
... کردن ... گوشمالهای عظیم داده و بعضی را بیاساق رسانیده و خراج بر عامه بخشید و بعضی کاردانان متدین معدلت
نهاد را باطراف ممالک فرستاده تا احوال رعایا تحقیق کرده بهر که بیدادی رفته باشد تدارک نمایند و فقرا و مساکین

مملکت را جمع آورده زمستان [illegible] داشت و کافهٔ خلایق و قاطبهٔ برایا از سپاس نعمت و احسان و
مکرمت [illegible] آن دادهٔ گیتیستان در مهاد امن و امان مرفه و آسوده و فارغ البال نشسته دست عابده [illegible]
بزبان اخلاص بدعا میرسانیدند بیت کز باب برین شاه صاحب قران ۰ کز آیات گیتی با امن و امان
بقای [illegible] را خدا بخش ۰ بر خلایق دولتی [illegible] بخش ۰ همه کام او را [illegible] بخیر ۰ [illegible] احتیاجی بخیر ۰
و حضرت صاحب قران آن زمستان [illegible] سمرقند در کوکسرای بسعادت و اقبال معین عظمت و جلال بیت
عدل میکرد و داد میفرمود ۰ خلق از و راضی و خدا خشنود ۰ و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ که از فارس بعزم احراز دولت
بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرموده در رجب [illegible] باز گشته متوجه شیراز گشت و در خلال این احوال اختر برج
سلطنت و اقبال [illegible] و امیرزاده محمد سلطان را پسری متولد شد و به محمد جهانگیر موسوم گشت و برسم
معهود مراسم طوی و نثار و لوازم بهجت و استبشار باقامت پیوست و برحسب اشارهٔ علیه آن بشارت [illegible] ملک قوچین
بشاهزاده [illegible] بمملکت فارس برد و رسانید گفتار در تعمیر قصر باغ شمال [illegible] بمبارکی جمشید از نصفت جنوبی
فلک البروج بجانب شمال انتقال نموده بزینتگاه شرف و اقبال گشت و طناب سراپردهٔ شاهی بگردون برابست بیت
نشست خرم کرد و نیارا [illegible] حمل ۰ [illegible] ۰ مهندسان طبایع و معماران قوای نباتی در باغ قصر فیروزه
کار گلبن را بدیع ترین وصفی اساس انداخته و کاخ شاخ را [illegible] بخبر صورتی برداختند بیت
شد طرف جویبار چمن [illegible] سبز ۰ آری بنو بهار شود جویبار سبز ۰ [illegible] ۰ [illegible]
شکفته و گشت کنار سبز ۰ حضرت صاحب قران باغی که بطرف شمالی سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال
مشهور منتقل فرموده سراپردهٔ کیهان [illegible] کندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه با اوج آسمان و ذروهٔ ماه برافراختند و آن ایام
کام [illegible] از التیام اسباب تجمل و [illegible] رشک تخت سرای خلد برین ساختند و زمانهٔ قضا جریان [illegible] بهشت
کرده باغ فردوس وش قصری رفیع دلکش و عشرتگاهی بغایت خوش با اسم جدهٔ معلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکی
سلطان بر اندازند مهندسان کاردان و معماران چابکدست [illegible] روان که از تمام ممالک فارس و عراق و آذربیجان و
دار السلام و دیگر بلاد بدار السلطنه جمع شده بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند و بعد از عز
قبول حضرت صاحب قران اختر شناسان بیننده رای [illegible] اختیار وقت با دقایق تیقظ و احتیاط مرعی داشت بتاریخ [illegible]
[illegible] و سبعمایه مطابق [illegible] ساعتی [illegible] بطالعی [illegible] بنیاد نهادند و چهار رکن
آنرا بر چهار امرا قسمت کرده در سر کاری استادان ممالکی و [illegible] کشوری تعیین فرمودند و بعدی از حد [illegible]

وسعی

وسعی ایشان از اندازه افزون روز و شب بمباشرت آن مشغول گشتند و صاحب قران فلک غلام از غایت اهتمام و استتمام
در اتمام آن مدت یکماه و نیم بنفس مبارک [illegible] آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت
و وضع بدیع در ترتیبات [illegible] بیت [illegible] کرده [illegible] رواق آن شیء ایوان
[illegible] طلوع [illegible] ۰ [illegible] قصر ۰ عروس چرخ شبی [illegible] تجلی ۰
ارکان [illegible] بغایت متانت و استحکام برآورده و بر رکنی از آن ستونی از سنگ مرمر که از تبریز نقل کرده بودند
نصب کردند سطوح دیوارش را بلاجورد و زر [illegible] منقش ساختند که [illegible] تشویر [illegible] سنگ مانی
و نگارخانهٔ چین [illegible] و زیر صحنش از سنگ مرمر [illegible] پرداختند که در لطافت [illegible] دمشق
و [illegible] ایوان [illegible] روح القدس [illegible] بیت
رضوان بلاجورد [illegible] ۰ تحریر کرده [illegible] الملک العزة والبقاء ۰ و بعد از تمام [illegible] خاقان گردون
احتشام [illegible] گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران بطالع سعد ولایت
فرخ مملکت خراسان بشاهزادهٔ عالی منصب شاهرخ صاحب قران سپهر اقتدار با وجود کثرت اولاد و اسباط
[illegible] بحکم ارباب الدول ملهمون میدانست که بقاء دولت روز افزون
و دوام اقبال [illegible] شاهزادهٔ ارجمند شاهرخ و اعقاب [illegible] بود لاجرم رای
[illegible] عالم آرای [illegible] برقانون الهامات [illegible] چنان اقتضا فرموده که مملکت خراسان که در اقلیم رابع مسکون
واقع شده واسطهٔ ایران و توران [illegible] ممالک شرقی و غربی [illegible] حیات خویش بآن شاهزادهٔ جوان بخت
تفویض فرماید [illegible] آن جشن که در عمارت [illegible] باغ شمال [illegible] ممالک خراسان و سیستان و مازندران
[illegible] سلطنت [illegible] خلافت المعتضد بالملک الذی یحکم و یامر امیرزاده شاهرخ بهادر نامزد
فرموده و امرا [illegible] امیر سلیمانشاه و امیر [illegible] و سید خواجه شیخ علی بهادر و عبد الصمد
حاجی سیف الدین و حسن جاندار [illegible] و جهانملک [illegible] محمد فولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان و علی
ترخان و حسن صوفی [illegible] و شیخ علی [illegible]
و غیرهم را از هر قوم جمعی همراه صاحب قران [illegible] داشت [illegible] بیت
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰
[illegible] ۰ [illegible] ۰ [illegible] ۰
[illegible]

بود وفا مرکبی صفدری ۞ امیرانه هر کس که کینه خواه ۞ برفتند و بنده بوده با بند و راه ۞ سران چون بدیدند ره گشته باز ۞
همی راند شهزاده سرفراز ۞ ظفر هم عنان نصرتش رهنمای ۞ نکرد ایستادنش هوا شکسای ۞ و چون بسعادت و اقبال بکنار
آب آمویه رسید در شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمایه موافق ایت ییل با تمامی لشکر از آب بگذشت و بماورا النهر رسید
فرود آمد و از انجا مراحل و منازل قطع کرده بیت بر یورت و مرتع و مقام ۞ که انجا رسیدند شد نیک نام ۞
همی باشد ترغو و ساوری ۞ خلایق نشادی بر لشکری ۞ زهی دولت و رسم آن دیار ۞ که شاهی چنین باشد و شهریار ۞
و چون ببادغیس محل حیرت رسید امیر آقبوغا با سادات و علما و اعیان و اکابر هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها
افشاندند و پیشکشها کشیدند و از انجا بسعادت و اقبال روان شده در آخر شعبان بروزی مبارک و طالعی فرخنده
در ظاهر هرات بباغ زاغان نزول کرده و آن مملکت را بانوار عدل و احسان و آثار نصفت و انصاف آراسته رشک
بستان ارم و باغ جنان گردانید و ماه مبارک رمضان باوقات قابل و سنن و صیام و قیام و تقدیم و سایر موجبات
مرضات ملک علام بگذرانید و بسعادت و اقبال از انجا بشهر فرموده باغ زاغان نشیمن همایون ساخت بیت
دست جور در بعدالت و داد ۞ این یکی و آن دگر بگشاد ۞ ستم کرکس بکرفت نشیمن ۞ باز را کرده با کبوتر خویش ۞
از سر فتنه بر دستیها ۞ کرد کوته دراز دستیها ۞ حکام و ولاة خراسان و مازندران و سیستان بانواع هدایا
و پیشکشها بدرگاه عالم پناه شتافتند بیت کامران زحل کشیده ۞ کنجها بخشید بر راه ۞ قلعه داران خزانها بردند ۞
قلعها با کلید بسپردند ۞ و مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم تهنیت تحف و نثار فرستادند و در آخر همین سال اختر
دولت ابهج اقبال طلوع نموده آن حضرت را در رجب چهارشنبه بیست و یکم ماه ذی حجه سنه تسع و تسعین و سبعمایه موافق اودئیل
پسری آمد بطالع جوزا بارقه سعادت از جبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیه همایونش ساطع و چون بکس
فرستاد خبر این بسامع علیه حضرت خاقانی رسید به بایسنغر موسوم گشت گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران
بجانب روم و هندوستان لشکر کشی و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس در آن نواحی در شعبان سال مذکور
حضرت صاحب قران از باغ شمال چمن دار السلطنه شده برباط ایام عازم شهر سبز گشت و چون بچلکای دلکش رسید
بیلاقی نزول فرموده سراپرده عظمت و بساط رامون کشیده و قبه بارگاه تو زخورشید و ماه برافراختند و جشن و بزم ساز
سبزه و لاله زار بهجت آثار که بیت صد هزاران گل شکفته در او ۞ بلبلان صد هزار مست در او ۞ هر یکی گونه گونه از رنگی ۞
بوی هر گل رسیده فرسنگی ۞ آبهای روان بسان گلاب ۞ در نشکش روان چو در خوشاب ۞ کامران و کامیاب توقف
نموده بعزم حرب هندوستان از آنجا کوچ کرده بشهر در آمد و با فراغت نزول فرموده ماه مبارک رمضان را دید بسعادت از آن محل

نهضت نمود

نهضت نموده بییلاق سلطان اویوچ برآمد بیت همه کار جهان برحسب دلخواه ۞ زهی بنده و نوازش تا ماه ۞
و در اثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان بحسب فرمان حضرت صاحب قران در حدود اصفهان با جماعتی امرا
متوجه صوب هرمز شده بود و صورت حال پیشتر مذکور شد که چون شاهزاده از شیراز متوجه هرمز شد بامرا کنکاش
کرده مجموع را مرخص کرده بنفس مبارک از طریق دارابجرد و طارم نهضت نموده و امیر جهانشاه و دیگر امرا ملازم رکاب
حضرت اشباب بودند و امیر حاجی سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت در کنار آب عزم توقف نموده و امیرزاده عمر
شیخ که برانغار بود با اتفاق امیر شاه ملک برلاس که مقابل بکنار دریا روان گشت و امیر جلال الدین ولد غونتای احاجی و
یاران همه یکجا جمع بر اعتماد ولایت متوجه شدند و بطرف دست چپ ایدکو برلاس از کرمان روان شده کیچ و مکران تاخت
کرده غنیمت فراوان گرفتند بیت زیکران و دشت علی تا بکیچ ۞ سخن کرده نشنیده هیچ ۞ و باین ترتیب هر طایفه
عبور نموده بایله هرجا که والی و اهالی ابتدا تقدم اذعان و انقیاد پیش آمدند بغارت نبردند و هر کجا که نابت قدم از ابای
بیت خصم کشا از سر انجا خشد ۞ مخالف و شان بابراند اخشد ۞ الاد یافت هر کس کرد دست نهاد ۞ شده عام پایان از سر وده پیاده ۞
و چون عهد و ده مهم که نشستند بجهت قلعه دار ان حوالی و نواحی تسخیر کرده خراب ساختند او قلعه تنکه که زار ان یکجا
و غارت کرده و ویران کرد ماینده و از انجا بکوشتک کک شتافت با آن نیز همین طریق سپردند و از انجا بحصار شالو فته
و آن را هم گرفته خراب کردند و بهمه دکنت سر آنه قلعه بیناد را نکبت بسته و آتش زدند و قلعه منوجان و شرک و تازیان حق
مسخر کردانید و ویران ساخت بیت تا نهیب قهر لشکر صاحب قران دهر ۞ باشد هفت قلعه افلاک در خطر ۞
مرور دهمت قلعه او اجا اعتبار ۞ جایی که این سپاه در آید بکرد و فر ۞ لاجرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمه
آن سپاه چه رونی مخالف سپر چون سنگ آب بحر از وقایه خود ساخت و چون کشف در جزیره جرون سر در نقاب حجر کشیده
واز هیبت عساکر بحر جوش رعد خروش که نه تنها در کوه و دلول در دریا افکندی اراشش نیتها بخوات و بتحف از
شوقات بحر و تبات باج و ساو برگذرن گرفت بیت چو والی هرموز آن شعله دید ۞ که از تیغ در جگر میکشید ۞
بتمسید کان شاه بحر اعتراف ۞ جدی مجی بر یا در آورده شکاف ۞ اگر سک آرد کهی سنگ و خاک ۞ شود تالب ابتاشته آن مغاک ۞
و کر شاه نعمانی بود آب جوی ۞ از انکه بر آرد بجیحون کرد ۞ در بحر و مخواست کی باز کرد ۞ بسیم و بزر خدمت آغاز کرد ۞
بر انشد مقرر که هر ساله باج ۞ رساند بناشد بجنت احتیاج ۞ و خراج هر سال سیصد هزار دینار بوده و مع چهار ساله
سیح ابان بکیپی خداد بوده مال حصار ساله قبول کرده و باندازه بعضی از ان بی توقف نقد و مرواریدها تقدیم تقدیر
و تمه الزام تخریج کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان از انجا کوچ کرده بدولت و اقبال باز گشت و نور ملک برلاس

که بادشاهی که بوده پیش او فرستاد که آن زمستان در جرجان توقف نماید و از مخالفان هر کس که متواری و پنهان شده
باشد او را بدست آورند و در بهار به پایتخت آید و خود به بادغیس بشیر از معاودت فرموده بی توقف متوجه خراسان
شد و امیر حاجی سیف الدین از بایزید عازم درگاه عالم گشت و شاهزاده تمام لرستان و خوزستان و آن نواحی را در تحت
ضبط آورده و در آن روز شاهزاده سوار بوده و جلال الدین فیروز کوهی برسم خدمتکاری پیاده در رکاب همایون می
ایستاده بوده و صولت اجل مقتضی که لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون اثر خود ظاهر گردانید و آن خون گرفته را بنداشت
که چنین کار دیدی که شهزاده زده جانکه اثر آن کجا حتی باندام همایون شی رسید و خود از محل جان بطرف کوه دوید و بر
در آخر دمان افتاد و جان بداد و بعضی چاکران شاهزاده از عقب او بجرم در آمدند و او را مرده یافتند سر او را جدا کرده
بیاوردند و شاهزاده از آنجا کامکار و منتفی الاوطار مراجعت نمود و از راه دو وجره و حدان روی توجه به سمرقند
نهاد و مراحل و منازل قطع کرده از خراسان بگذشت و از جیحون عبور نموده در ییلاق سلطان از افواج برق با طبوق
حضرت صاحب قرانی استسعاد یافت آنحضرت او را در کنار گرفت بیت برسید و بس مهربانی نمود ✿ بر آن آمدن شادمانی نمود ✿
و شاهزاده نوازش فرموده پیشکشها کشید و طویهای بزرگ مرتب ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران از آنجا نهضت
فرموده به سمرقند رسید و قرب تدار چندش امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال پیش باز رفت و از آن باز بی الجلیس
مانند را از ویرانه [illegible] بلند در امید و شتابی بدین فت و در سمرقند باغ بلند بطالع [illegible] دریافت دینه روشن
بخش از مطالع طلعت سعادت پرتو حضرت صاحب قران صورت نور علی نور مشاهده نمود و بی پیشکشهای شایسته
از جامه طلا دوز و اسبان تازی با زین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان طویهای فاخر دادند و بی شایسته
نوئینات و ملازمان حضرت را هر کس بجنبی نوازش فرمود گفتار در خواستاری نمودن حضرت صاحب قران دختر خضر
خواجه خان و جشن فرمودن جهت ازدواج امیرزاده اسکندر با شاهزاده بیکیسی سلطان چون صاحب قران دین پرور در امتثال
امر تعالی فانکحوا [illegible] از رغبتی کامل و میلی صادق داشت هم از برای نفس مبارک خویش و هم از برای اولاد و اسباط
امجاد در آن وقت شمع جهان که بر خضر خواجه اغلن بود تحفهای بادشاهانه و سیورغالات خسروانه مخصوص کرده ایشان
و از سمرقند پیش بدرش رفت تا جهت حضرت صاحب قران خواستاری نماید و از برای امیرزاده [illegible] محمد غیاث الدین
ترخان با تحف بسیار از نفایس اجناس و کرایم اموال همراه او کرده اید و بنفس مبارک در ظاهر سمرقند بر غزارکان گل
کنده [illegible] نوروز فاده [illegible] و در هلاوت [illegible] خانچینی از نوش صافی بسعادت نزول فرموده و در آن محل
زد [illegible] علی [illegible] رسید بیت ببه خاک را عنبر آگنده کرد ✿ زمین را بچهره دمانده کرد ✿

پیشکشها

تزویج [illegible] خان [illegible]

بیی پیشکشهای لایق کشیده ✿ دعا گفت و ثنا گستریده ✿ فلک را لب از خنده پر نوش کرده ✿ جهان از زر حلقه در گوش کرده ✿
ثنای جهاندار گیتی ستان ✿ جهان گفت کافرخ آن بارگاه ✿ اشارت شد در باب ترتیب طوی بجهت سور و هر کس
از ارکان دولت و بندگان حضرت دست و بیان از جهان بجهت بگشاد و چتر سرابردهای کیهان قدرت پر او [illegible]
درکشیدند و بیی بارگاه کرده و رفعت با اوج کیوان برافراشتند مرصع بنوادر جواهر و مرشح بدرر لآلی فاخر و افر بیت
جهان اصل بد [illegible] بارگاه ✿ گذشته سرش از اوج ماه ✿ ز بس خیمه و خرگه و سایبان ✿ زمین گرده از آسمان در نهان ✿
و تمامی حوالی و نواحی از تتقهای دلاویز و آذینهای طرب انگیز زیب و آرایش دادند و کران تا کران از مرغزار فرخ
افزای بساط نشاط گسترده و خوان شادمانی و عشرت کامرانی نهادند بیت بهر سو زنان کهنه گون خرگهش ✿
که جان یافت زان ذوق و تن پرورش ✿ ز هر جا که بر آسمان از [illegible] ✿ عجب کی که حدش نداند کسی ✿ بخار بخور که بر مجمرش ✿
از مشک اذفر و شمامه عنبر آمیخته بود نسیم صبا را غالیه سایی آموخته و فروغ باده یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر
زر و جام طرب انجام میریختند پرتو بزم عشرت را از خورشید [illegible] افروخته بیت ز بوی بخور بر مشکین مشام ✿ ز [illegible] معطر ✿
ز عکس ساغر درخشان هوای بزم ✿ شاهزادگان کامکار و سلاطین نامدار و نوئینان عالی مقدار با کابر و اشراف
کران اطراف و اکناف در جرگه اقبال سلطانی آمده بودند هر کس بر حسب رتبت و منزلت خویش در مسند بهار نشسته و جانوشان
بجام حیات و بیاوران هر مقام بر باد پیک بادین [illegible] کردند و دست و نقاقها در دست گرفته [illegible] چرخ از سم [illegible] جهان
شکار شادمانی [illegible] آن وقت باز میگشت و آفتاب جهانتاب از بالای آن صحرا [illegible] میگشت بیت
[illegible] آفتاب [illegible] ✿ آینه جان [illegible] ✿ و حضرات عالیات و مخدرات [illegible]
عهد [illegible] عصر [illegible] بنده کامکاری [illegible] دختران
ماه رویی پری پیکران [illegible] خدمت [illegible] بیت [illegible] سروقامت
[illegible] ✿ سر [illegible] ✿ سعدی [illegible] ✿ [illegible] آب خورده ✿
با لبیان شراب خورده ✿ [illegible] ساقیان [illegible] بیت بر کف [illegible] مرغ [illegible] ✿
اندیشه [illegible] ✿ خوشبوی [illegible] ✿ [illegible] ✿
[illegible] ✿ [illegible] ✿
[illegible] خواجه عبد القادر [illegible] در زمان [illegible]
دوران [illegible] بیت

که از اقبال صاحب قران • جهاندار جم حشمت کامران • حیث جان باد در حرمی • که و ملکت شد بی سپهی •
خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد • جهان را می از ساغر عدل داد • که از لاله ماند بزم بوی و رنگ • زمان را شتاب و زمین را درنگ •
درخش باد رخشنده چون آفتاب • بتاج کی و تخت افراسیاب • مدام از می لعل فرمان دهی • بمینا کش جام خسروشهی •
و باین کونه مدتی سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و حضرت ابهت قباب عفت نقاب بیکیسی سلطان را بآیین شرع
مطهر در عقد ازدواج امیرزاده اسکندر انتظام دادند و بعد از آن حضرت معالی جاه اجازت انصراف یافته از ما ...
متوجه تبریز شد ... و ... ملک متوجه شد • ذکر احداث باغ دلکشا و عمارت قصر روح افزا
در اوایل پاییز همان سال سنه تسع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحب قران فرمان داد که بکار مرغزار کان گل که از نزهت و طراوت
از باغ ارم و دلکشایی تر و از بهار فردوس روح افزای تر است باغی احداث نمایند بیت بامدادی که صبح زرین تاج •
تاج از سر نهاده و بخت انفلاج • مه اختر شناسی طالع بین • طالعی کرده بس همایون گزین • چیره دستان شغل بنای •
در مساحت مهندس و نای • خوش کلان بکار بنای • نقش بندان بصورت آرای • از مهندسان دانش ور و بنایان
صاحب هنر از خاور تا باختر از ممالک و کشور بسقتری سلطنت جمع بودند باعتنی بخت و طالعی فرخنده بر حسب
اشارت علیه در آن محل دلگشا باغی بنا نهادند مربع هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر یک از ارکان آن دری بغایت
عالی کشاده طاقهای آن بسقف مقرنس سپهر انحطاط برافراشته شد و بانواع ترتیب از کاشی کاری و غیر آن نگاشته گشت
و بر کوشه از چهار رکن آن برجی که ... آسمان ... برافراخته و از بدایع صنعت کاشی آن را در غایت تکلف و زیبایی
بر ساخته و عرصه باغ را بطریق هندسه بکذرهای مربع مخیمهای مسدس و مثلث بخشش کرده و زیبا نمود شد که در حواشی کذرهای
آن از سفیدها نشانده و مسند ... و مثلثها اطراف در جنات سرو دار و انواع اشجار با اثمار و اثار را پیراسته بیت
چنین باغ جنت کجا در زمین • یافت مرکب بهیچ تعیین • بر ره وصف آن چو ساز کنم • در بستان فکر باز کنم •
سرو چند از آن کنم تعداد • تا ده سرو بار شاخ مراد • پر شمیده و خوش منظر • خنک خاک که ده بر سر بر •
بهتر آن کار دل از بر اعانتم • آب در جوب آبی از دانم • دار از انجا مصیبتی کرده ثبت • چهره عاشقان و نکهت دوست •
و درد انواع سیب یاد آدم • شوالم که چه بشمارم • بکلابی کنم نفس شکین • تا کنم سیب سرخ را تحسین •
عبدی و آشکوفه و قمرک • همه اشرح چون دم یک • وصف زرد الوی آن کنم یاد • ساغر اولیه دل از غم ... •
خوش کنم دل ... بچاه معمور ... • کر خرابم ز بخت ... • دم نیابم ز دانه ز شفتالو • کین سخن ... ذکر بود ... •
خاصه آنرا که ... شیرینیت • تحم احسان دیم ... • مست از آن سیب بدیع ... • تا ... دل پذیر ... کلان •

چون درآیم بوصف آن وجه • فکرتم کم شود در آن کوچه • شرح آلو بری ز آلالش • تا نیاید کست بستانش •
کرده بی دانه ... طبع ... • مرغ دانه ها اسیر دام نیاید • وصف انگور اگر بنظم آرم • مست کرده خرد ز گفته ام •
شکل انجیر از شکر خوشتر • کام امید از بر آن شکر • صاحبی صاحبان دانش را • صاحبی دلپذیر روح افزا •
و تحسینی سخن چو کویم راست • دل عشاق از و بیرک تاست • دو دانیم باد لعل یک دانه • خوش و شیرین چو لعل جانانه •
خوش که ماند شما ... عشق • عقل حیران اندر آن تاشق • در بوصف انار بر دانم • حقه طبع بر کهر با نم •
چون دهم شرح نار باقی را • منعقد شربت باقی را • آلو کمر و فندق و امرود • چون کنم تا در صفت ... بود •
یاد آید چو کویم از بادام • چشم از سرو قد سیم اندام • دهنم چون پسته ماند باز • بس کنم تا نهان نکرده راز •
و چون بنهایت خوبی و دلکشایی تمام شد بزبان اقبالی اتفاق آن باغ دلکشا نام شد تا اسم مطابق مسمی باشد
و در میان آن قصری اساس انداختند مشتمل بر سه طاق و قبه منیع بر فعت منزلت و علو شان و بزیب دلفروز حشمت
ثابت چنان افراخته و برساخته گشت بیت بنا چون مکن نیزد و بقا • بدیع و نشاط آورده دلگشا • ز نقش بر دولت فزوده جاه •
مبارک باقبال و فرخنده فال • براطراف ارکان برافراخته • ستونها ز مرمر برافراخته • ظفر بر در او حبوق و صبوح •
در آینه مرمر ز در صفه فتوح • و حضرت پادشاهانه از برای تطییب خاطر مخدره تتق جلالت کرمیات آن ان سنی بیکه
و طرفی بسته در این است آزاد آنکل خانم دختر حضرت خلیفه اعلی که در چنان دلها ... استانی او فرستاده بود نامزد فرموده و عرض
کبابین از آب سیحون عبور فرموده و در اهنکان بقرب قریه جیناس مضرب خیام نزول فرخنده گشت و در اثنای اقامت
اتفاق افتاد و در آن موضع خانهای زمستان ساخته و از نی قوربا ... شد و حضرت صاحب قرانی ... بزیارت
شیخ احمد یسوری بر زمود و کار از فرمان امام زاده محمد حنیف و بتعمیر مزار متبرک اشارت عالی ارزانی
داشت و عمارتی مجدد اساس انداختند مشتمل بر طاقی وسیع بقیع ادو مناره و کنبدی مربع سی گز و کنبدی دیگر دوا
که در دو انه که با چهار صفه برای مرقد منور متبرکی کنبد بزرگ متصل آن و در دو جانب کنبد و چهار صفه دیگر بر یک
سیزده کریم جهت جماعتخانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد که تا دیوار و قبه آن بکاشی کاری ترتیب دهند
و قبر از سنگ سفید بتکلف تراشیده نقشهای بدیع بر آن نگارند و تمام آن بعهده اهتمام مولانا عبدالله صدر فرموده
بعرض دو سال باتمام پیوست و چون میامن اقامت رسم زیارت قرین روز کار سعادت آثار گشت حضرت پادشاهانه صلات
و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق و اعتقاد تصدق فرموده و از آنجا بازگشت باردوی همایون نعمت
نزول و بشارت رسید که مهد علیا تکل خانم میرسد جماعت آغایان را از رجب فرموده بعزم استقبال سوار شدند و با نجد

روز از پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسبان کشیدند و از تقدیم وظایف اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و تمام راه در هر منزل طویهای بتکلیف مرتب داشته و در روز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول و ثمانمایه بوثاقه عهد بآیینی هرچه تمامتر بپایهٔ بارگاه عالم پناه اسکندر دوران رسانیدند و فرمان قضا جریان بترتیب جشنی و تهیهٔ طویی بزرگ نفاذ یافت و قضات اسلام و علما و ائمه را احضار فرمود تا آن کوهر صدف سلطنت و خانی در عقد ازدواج حضرت صاحبقرانی بآیین شرع مطهر انتظام پذیرفت آغایان و شهزادگان و امرا و نوینان دست بهجت و استبشار باقامت رسم نثار برگشادند و بعوض جواهر بار و نثار سیم و زر و گوهر کان بارکت مدتی اوقات و ساعات روز و شب مستغرق استیفای تمتع از عشرت و طرب بوده زبان دولت در مقام تهنیت زمزمهٔ ترانهٔ این بیت کرده بیت جهان جوان شد از آن اجتماع بارکه • عروس دولت فرخ لقا طرب عروسی و دل خلق عالی داماد • سرود تهنیت و بربط ساز فتح و ظفر • عاطفت خسروانه امرا و خواتین که با مهد ابهت آمده بودند را بلطفهای نامحدود انعامات و از مخصوص گردانید نوازشها فرمود و ایلچیان تغزی خان که از طرف ختای با تحف و هدایا آنجا رسیده بودند و بوسیلهٔ امرا بعز بساط بوس مستسعد گشتند و پیشکشها کشیده و مضمون رسالت عرضه داشت اجازت انصراف یافتند و چون آفتاب بحوت انتقال کرد رایت خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطان را بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود و فرمان داد که در اشپره قلعه ساخته در تکثیر عمارات و بسیاری زراعت تمام بجای آورد و پیری بیک سارپوغا و امیر حاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با جمعی از سپاه ملازم ساخت و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و از عقب قولان گذشته آشپره و آن نواحی را حصن ظفر پناه ساختند و بترتیب مقدمات عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شمس سیر کرده و از سریر مهر حمل را مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران جهانگیر از قشلاق نهضت نموده عنان عزیمت بصوب کش معطوف داشت و در آن راه کوهیست که از آنجا بسمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دامنهٔ آن رودخانه جاریست چون برق در صولت باد شتابان و در سلاست بهر نشکو برانکه آن افتادی رای ممالک آرای که از غایت اهتمام بر رونق و انتظام عالم هیچ جای قابل عمارت بود ضایع رها نمیداشت فرمان داد که در آن موضع باغی را اساس اندازند که آن جوی خوشگوار در آن بستان بهشت آثار بذکر کریمهٔ تجری من تحتها الانهار کند و در سر کوه باره کرده در میان آن بود قصری برآرند و چون نام را واجب الاتباع بامتثال انجامید و آن عمارت بحسب فرموده استکمال یافت بجهت تواجه موسم کشت رایت نصرت شعار سعادت دو روز از آنجا نهضت نموده و دامن کوه را بمبارک ایام روان شدند و ماثار رای امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه استسعاد یافت حضرت صاحبقران آن گزین فرزند را

بیت پدر در کرفت و نوازش نمود • ز دیدار فرزند شادی فزود • و شاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیشکشی

کشید

کشید و حضرت صاحبقران از کش کذشته در ایلچی مالغ نزول نموده در قرب بارکاه بقعهٔ باغ برافراشت و چند روز در آن موضع تا ... و علفخوار ... بفرح عیش و بهجت تقدیم خویش بدولت و اقبال از آنجا پیش بکذرانید

گفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران عالی مکان بصوب هندوستان

صاحبقران گیتی ستان قندهار و بقلان و کابل و غزنین و قندهار با توابع و لواحق تا حدود هند بشاهزادهٔ رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سبق ذکر یافت و چون آن مملکت بحیطهٔ ضبط پادشاهزادهٔ مشار الیه در آمد و بانوار عدل و احسان ایالت بحسب فرمان اعلی عساکر اطراف و جوانب پیش او جمع شده متوجه فتح دیگر بلاد گشته و با لشکر گران و امرا و نوینان مثل امیر مبشر و قنداده و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمانشاه و شاه بدخشان و شاه لشکر و شاه بهاء الدین و بهلول محمد درویش برلاس و قماری ایناق و توکل خواجه آقبوغا و سیف الله کوهدی و حسن جاندار و محمود برات خواجه و دیگر امرا روان شده اوغانیان کوه سلیمان تاخته و از آب سند گذشته شهر اوجه را جنگ کرده بگرفتند و از آنجا روان شده بملتان رسیدند و شهر ملتان را محاصره کردند و حاکم آنجا سارنگ برادر ملو بود و بعد از وفات سلطان فیروزشاه از امرای بزرگ او این دو برادر استیلای تمام یافته و سلطان محمود نبیرهٔ فیروزشاه را پادشاهی برداشته و حکومت هندوستان فرو گرفته و ملو با سلطان محمود نبیرهٔ فیروزشاه در دهلی بوده و سارنگ با اخوان لشکر منصور شش ماه دست جنگ می انداخته بتخصیص توکل خواجه آقبوغا که پیشتر در آن معامله ساعی او بوده و چون این خبر بحضرت صاحبقرانی رسید و در آن حال آن حضرت جهت قلع و قمع کفار و ذب بت پرستان عزیمت جانب ختای تصمیم فرموده بود و عساکر گردون مآثر بحسب فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش از آن هم بسامع علیه رسانیده بودند که در ممالک هندوستان با آنکه اعلام دین محمدی علیه السلام در بعضی مواضع مثل دهلی و غیر آن برافراشته است و نقش کلمهٔ توحید بر درم و دینار آنجا نکاشته بیشتر اطراف و اکناف آن ممالک و مسالک بخبث وجود کفار لعین و شین غلبه و ضلالت بت پرستان بی دین ملوث و آلوده است در آن دولا چون پیش نهاد همت عالی آن حضرت احراز فضیلت غزو و جهاد بود و سیاستان کفرت کردن صولت او آن نیت مرتب داشت داعیهٔ یورش هندوستان از خاطر بیباک سر بر زد و سمت سینه استشارت مار رعایت نمود

بیت در آن شغل با نیکان رای زد • که دولت مرا بر سر پای زد • جهانبانی و توران مرا شد تمام • بهندوستان داد خواهم لگام • بجرم هر چه شد جهان از شکوه • بجنبم بجنبد جهت و کوه • بهندوستان در زنم آتشی • کز آن کرد ... خوشی • تمام بگیتی کجی دست برد • که کردند فولاد ... • چگوید هر یک در این داستان • که دولت بر چه ... • چو فرمود شاه جهان ... • سخنهای فرخنده آورد پیش • که ای ... • ... • که فرخنده فرمان صاحبقران •

برآسمان جهان خاص بر بندگان • کجا او نهد با دو مار نهیم • دو زمان او بر سر افرازیم • که آب و گر آتش بود جای ما •
نگردد دو زمان او پای ما • شه آسوده بر تکیه‌گاه تمان • نوازش کری گرد بیاد شا • گفتار در یورش نمودن حضرت
صاحب‌قران جهانگشا بهندوستان بنیت غزا بحوای بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی و مضمون
میمون تنزیل واجب التبجیل آسمانی حیث قال من قائل تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم
بنیان مرصوص • و لیلت یقین نمای و حسب رضای بر علو رتبت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر منزلت مرد
آزمایان معرکه غزو اهل الشرک و عناد و مویدات این معنی از نصوص کتاب و احادیث صحیح از انتساب زیادت
از آن است که در امثال این محال المتعرض ایراد آن توان شد لاجرم همت متعالی آثار صاحب‌قران مؤید دین و ادریسته
در بند غزو کفار و محاربه و قتال زمره ضلال و استکبار بود و در تاریخ رجب سنه ثمانمایه که از روی حساب فتح قریب
موافق با رس ... که شمارش مطابق عدد اصحاب بدر است اتفاقا بنیت غزا متوجه صوب هندوستان شد مرآت مصدوقه
نصر من الله و فتح قریب بظهور پیوست و میامن امتنان لقد نصرکم الله ببدر قرین روزگار همایون گشت و باغ
جون قطرات امطار در زمستان و آذار بسیار در ماه اوراق و ازهار و اشجار در فصل بهار بیرون از حیز حصر و شمار بود
گشت و اقتدار بآن دیار آورده و امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط سمرقند باز داشت بیت
چو آهنگ هندوستان کرد شاه • بتلقین الهام و عون اله • بجوشید گیتی زمین و زمان • بجنبید گیتی کران تا کران •
روان شد سپاهی که هنگام رزم • شمارش ندانست کس جز بعزم • شه شرق در قلب چون آفتاب • چو کوه روان خنگ جنگی بزیر •
نخارید کوس خاراشکاف • برافکند سیمرغ که کوه قاف • خروش سماع کیوان رسید • زگرد سپه شد جهان ناپدید •
ملوک ممالک نیک ... را • از احاد آن جیش نصرت بنا • بذل مریدانی و هر کشوری • سپاهی که از ... زین ...
دلی با صلاة لشکرکش • دو تو زمان زمین شد بجنبش • که اقبال سلطان صاحب‌قران • جو رخش ... و کش آسمان •
و چون رایات نصرت شعار در رمضان حفظ آویزه سایه وصول بر تل ... انداخت بیت بلی بر سر آب جیحون روان •
زکشتی بیست فرمان بران • بر آن پل چو بگذرد کرد شاه • بیاید حق با تمام سپاه • جهانداد دو آن جیش نصرت قرین •
گذشتند مرحله گرزین • و از حکم نهضت فرموده بر لب فرسنگ ... روان شدند و از بغلان و عقبها گذشته اند
آب ... نزول همایون گشت گفتار در توجه فرمودن حضرت صاحب‌قران بغزو کفار کتور و
سیاه پوشان چون رایات نصرت شعار سایه موکب اقتدار بر اندراب انداخت اهالی آن ولایت روی تظلم و استغاثت
بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد خواستند که جماعتی سپاهانیم و کافران

برساله

برسالہ بالغی مال ازما میستانند و باج و خراج میطلبند و اگر در ادای آن تعلل و تهاون میرود مردان ما بقتل آورده و زنان
و فرزندان اسیر میبرند و چون این سخن بسامع علیه رسید حمیت پادشاهانه در حرکت آمد و آن حضرت ماخوذ حیث بتخصیص
درین سفر وجهه همت عالی نهمت نصرت دین و تقویت اسلام غزو کفار و کسر اصنام بود فی توقف روی توجه بدفع آن
کافران ستمکار نهاده و از لشکر فیروزی آثار ... گزین کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده شاهرخ را با باقی
لشکر با اغرق در یلاق ... بگذاشت و ... کوچ کرده به تعجیل میرفت و چون بموضع ... از وصول
موکب همایون مشرف گشت امیرزاده رستم ... اغلان و جماعتی از امرا با ده هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سیاه
پوشان روان کرد و بنفس مبارک از انجا سوار گشته بجانب صوب ... متوجه بود بر آمد و چون ... رسیده از محل قلعه
خراب بود بعمارت آن فرمان داد و اکثر امرا تمام و لشکریان اسبان را در آن موضع بازداشتند و پیاده ببالای کوه کتور بر آمدند
و با وجود آنکه آفتاب در حوت بود و هوا گرم برف بغایتی بود که اسبان را بر بالای آن ... داشته توقف ... شد
و باز مراجعت روز دیگر روان شدند و بدین طریق میرفتند تا بالای کوهی دیگر بغایت بلند بر آمدند و جنابت که بعضی
امرا اسبها آورده بودند ... و چون کفار ... در ... مقام داشتند و از بالای آن کوه ... فرود
آمدن نبود و تمام برف داشت بجمیع امرا و لشکریان انجا نقار و بانقار از آن بالای کوه بعضی بطناب فرود آمدند
و بعضی بر روی آب خسیده خود را بنشیب روان میکردند تا بجای زمین میرسیدند و بجهت حضرت صاحب‌قرانی
از چوب چیزی ترتیب کرده بودند و حلقها بآن بسته طنابها دراز هر طنابی صد و پنجاه گز بآن حلقها بسته و صاحب‌قران
مؤید غازی از صدق نیت بر آن چیز نشسته چند کس از بالای کوه آنرا بطناب فرو میگذاشتند و یکدو کس بر پایان
و کارد در برف جای پای بنهاده و محل قرار و ایستادن راست میکردند تا آن جماعت فرو می آمدند و باز چیز را فرو میگذاشتند
دیگر بار محل ترتیب میکردند تا بدین طریق در نوبت ... بپایان کوه رسیدند حضرت صاحب‌قران نمازی که در
... عبادت اخلاص کرده متوجه یک فرسخ راه پیاده سپر فرمود بقصد جهاد
... از حسن اعتقاد ... لاجرم ... من کان لله کان الله له
در جمیع مدت حیوة روی همت بهر کار خطیر مشکل که آورد بآسانی ... میسر شد و رایت فتح آیتش از شرق تا
مغرب هر جا رسید منصور و مظفر آمد بیت هر کرا کوشش از برای خداست • هم کارش ز ایزد آید راست •
و چند سر اسب خاصه را طنابها در کردند و دیگر اعضا استوار بسته از بالای کوه فرو گذاشتند و بعضی را نگاه داشتن
نتوانستند از کوه در افتاد و تلف شدند و دو سر اسب خاصه ... بسلامت بنشیب رسیدند و حضرت صاحب‌قران بسعادت

سوار شد و امرا و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند و کفار آن دیار مردم عادی قوی هیکل اند و چشم
ازرق و رنگ برشته باشند و کلانتران ایشان عدا عداوشون میگفتند و ایشانرا ملل حرف زبانیست غیر پارسی و ترکی
و هندی و اکثر ایشان غیر آن زبان حرف نداشتند مگر آن مراضی کردند که ایشانرا کسی اینجا افتاده باشد و محرم زبان ایشان
وقوف یابد که ترجمان شود و الا هیچکس بر زبان ایشان وقوف نیابد و قلعه داشتند که در دامن آن آبی بغایت بزرگ
میگذشت و از آن سوی آب کوهی عالی بود سر بفلک کشیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز قلع آن عاجز و آن ملاعین
پیش از وصول سپاه ظفر پناه یک شبانه روز آگاه شده بودند و مقام خود را بدان کوه گذاشته رختهای بالای آن کوه عالی کشیده
بودند و بتصور آنکه کس اینجا نتواند رسید و کسی اینجا نبود آنکه کو سعندی که داشتند کرفته خانهها آن خاکپاده را
آتش زدند و چون یاوه از آب بگذشتند و اشارت علیه بنفاد پیوست که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بآن کوه بر آیند
مجاهدان دلاور و جنگاوران زمره بتکبیر و تهلیل ابواب صوامع سبحان افلاک رسانیدند و بقصد آن سکه لان فهی کالحجارة او اشد
قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان باقوچ که خان و مقبل جوانغار پیش از همه عدم دین را ماند بقلعه بر آمد
که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرفی دیگر کفار را از جای ایشان دور کرفت و شاه ملک در موقف قتال
و جدال با آن زمره ضلالت پیشه کوشش بجد کمال رسانید و از نفاذیان سعادتمند چهارده کس از بالای کوه در افتاده بمرتبه
بلند شهادت فایز گشتند و چشم جنگهای مردانه کرده منکلی خواجه با جمعی بهادران قوشون خود را پیش کرفته
بالای کوه بر آمدند و سونجک بهادر نیز با مردم خود داد مردی و مردانگی داد و شیخ علی سالبره للو پیش از قوم بالای
بر آمد و دشمنان را از جای ایشان بستند و سید [illegible] حسین ملک قوجین و پیر حسین قوجین دست برد نمایان [illegible]
نمودند و باقی امرا هر یک با قوشون با تمامی لشکر از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشیدند و آثار شجاعت
و دلاوری بظهور رسانیدند و بسیاری از کفار فجار را تیغ بگذرانیدند و بعد از شکستن [illegible] جنگ بود آن روز
بر کشتگان بتنگ آمده و به عجز و زاری امان خواستند حضرت صاحب قران آن سلطان کشی را [illegible] فرستاد که بقدم
انقیاد و اذعان پیش آیند که زبان ما به کلمه توحید و نور ایمان بیارایند خود و مال شما بخشیم و این ولایت را بشما ارزانی داریم
آن بد بختان را کار بجان رسیده بود چون آن سخن پر سلاطین ترجمانی که ملازم بشنیدند روز چهارم محرم آن سلطان
بدرگاه اسلام پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان بمسکنت و تضرع برگشادند که ما بنده ایم و مجرم و منت از حضرت باشد بجان
متابعت کنیم ما طاقت [illegible] ایشانرا خلعت پوشانیدند و استمالت داده باز گردانیدند و چون شب در آمد آن روز بر کشتگان
تا دیگر ملاز امیر شاه ملک شبیخون آوردند و بعضی از ایشان را کشته و جمعی جان بسختی بردند و [illegible]

کشته

کشته شدند و از ممر آب تیغ با آتش دوزخ پیوسته شدند و تمام لشکر اسلام بآن کوه بر آمدند و بر حسب فرموده
اقتلوا شیوخ المشرکین واستحیوا شیخهم علی قائلها افضل التحیة والتسلیم آنانرا که بالغ بودند مردان را به تیغ غزا بگذرانیدند
و فرزندان و زنان ایشانرا اسیر کردند و بر قله آن کوه از سر خلاف از رأی بی دینان که میکردند بحجة حق در بنیاد [illegible]
بودند مناره بر افراشتند حکایت آن غزوها داده ماه مبارک رمضان سنه ثمانمایه وقوع یافته بود تاریخ مرء لجبار سنگ
نگاشته تا بتمادی روزگار خلایق بدیده اعتبار مطالعه نمایند و ثمره از کمال شوکت و اقتدار صاحب قران سعید کامکار
دریابند جمالی آن دیار بر آنند که در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذوالقرنین با آن [illegible]
بیت انجانی صاحب قران شد [illegible] جهان ❁ هیچ شاه کاران حتی سکندر آن نیافت گفتار در فرستادن حضرت
صاحب قران دین پرور محمد آزاد بتفحص حال امیرزاده رستم و برهان اغلان و مراجعت نمودن از کتور
چون امیرزاده رستم و برهان اغلان که بطرف سیاه پوشان رفته بودند خبری نمی آمد رای عالم آرای یکی از کتور [illegible]
[illegible] محمد آزاد و دولتشاه و شیخ علی را با جماعتی کس ترک و سیصد تاجیک و مقدم بر محمد آزاد
بتفحص احوال ایشان فرستاد و محمد آزاد با آن جماعت بر حسب فرمان روان شدند و براهها شک دشوار بمشقت بسیار
بکوههای بلند بر آمدند که نظم بر کمال شیخ کمال بیت [illegible] ❁ اجرام کوههات چنان در میان [illegible]
[illegible] وصف الحال آن بود آن دلاوران صاحب توفیق [illegible] بر دوش استوار کرده و حیث از خشیت خود را بر روی
برف به نشیب [illegible] و بعد از [illegible] رسیدند و چون از آنجا روان شدند بقلعه سیاه پوشان آمدند چند کره
آن کردند کسی را ندیدند و آواز کسی نشنیدند [illegible] بطرف [illegible] رفته بودند و [illegible] شک کمین کرده
و چون بر نه فاغلان و امیرزاده رستم با امرا قوشون اسمعیل [illegible] داود سونج تمر و یحیی و آدینه و شیخ حسن سونجی و
صاین تمر و حسن [illegible] و دولتشاه حیاجی و [illegible] تواجی [illegible] که همراه داشت بدان دره شک
رسیدند و بعضی کشته بودند و بعضی غافل [illegible] با سپاه [illegible] تا دیگر [illegible] بود و کریخته [illegible]
سبب شکست بر لشکر افتاد بیت [illegible] در جنگ [illegible] ❁ و چون کفار [illegible] کرده بود
که سپاه اسلام بر وی کمین نهاده [illegible] از عقب ایشان در آمده بودند و بزخم تیر [illegible] بسیاری از مسلمانان شهید کرده
از آنجمله امرا قوشون شیخ حسن سونجی و دولتشاه حیاجی و آدینه بعد از کوشش [illegible] در جنگهای مردانه بدرجه شهادت
استسعاد یافته بودند انا لله و انا الیه راجعون القصه محمد آزاد [illegible] از عقب سیاه پوشان روان شد و چون بآن
دره رسید که جنگ واقع شده بود با سیاه پوشان [illegible] با ایشان محاربه عظیم کرده داد مردی و مردانگی

داده بسیاری از آن کفار خاکسار بشمشیر آبدار رخت بدرکه سفلی کشیدند و بجهنم و بئس القرار فرستاد و ایشان را مقهور
و منکوب کردانید چون واسطه و ابان لشکر اسلام کرد فیروز باز گشتند و مظفر و منصور برهان اغلن و سپاه کریم بیرون
و از لشکر هر کس جیره و علوفه و اسب شناخته بستد و محمد آزاد برهان اغلن را گفت اسب در این موضع توقف میباید کرد
و او را بدین ایستاده و عقب برآمده بآن واسطه لشکریان نیز از عقب او بیامدند و آنچه چون سردار بدل بی جگر باشد
شکست آید و لشکر را سپاهی پای کرده اند و شیخ سعدی رحمة الله علیه محصل آن بنظم آورده **بیت**
به پیکار دشمن دلیران فرست • هژبران بناورد شیران فرست • به رای جهاندیدکان کار کن • که در جنگها بوده باشد بسی •
تا بدانسک صید روباه پلنگ • ز روبه بچه چند شیرا دید جنگ • بحث باز مرد شمشیر زن • که دون و غارس تا بخورد •
کی را که دیدی تو در جنگ پشت • بکش گر عدو در مصاف نکشت • و حقیقت آنکه کم نامی که برهان اغلن در این قضیه کرد از
از زمان چنگیز خان باز از قوم قاآن کسی نکرده و در جنگ از یک تن مثل این حرکتی از نصد و سیاه نیز برد و حضرت صاحبقران
از مکارم اخلاق بدشنام او را عفو فرموده بود و برقرار حرمت او میداشت و در دین و ملاو را از برای آن فرستاد تا باشد
که جبر آن نموده او را آب روی پیدا شود و خاک عار از چنین بر فرق نهد کار خود کرده **بیت** سپهبد نه پندد بخرد دی
که شاه انتقام از لشکری • چو بیند دل بود پیشوای سپاه • شود کار لشکر سراسر تباه • سپهبد نه بیند نهج ترک نیا ده
که نامو سی لشکر بود نیاه • و حضرت صاحبقران دین بر ده بعد از فتح کشور دهلی و قتل کفار نیکار دیو سیر بد اختر
جلال الاسلام و علی سیستانی را با جمیع فرستاد تا محل چند نقاب آن در تفتیش نمایند و داه آماده سازند لشکریان
را فرمان داد تا از نیزه و دیانات ستم چند بالکه سوزن دوان موسم سبز بود انیخ بر کند ند و چون جلال الاسلام و علی برجب
فرموده جای برآمدند پیدا کردند و در جنبی محل بر بغه سوراخ کرده را ت ساختند حضرت صاحبقران در رمضان عرف
برده کاو منظور نکانکار دمان شدند و از عقبها کی بها کذشته بجانب کسی روان فرموده و جمعی را بمحافظت آن قلعه
که بعادت آن زمان داده بود باز داشت و در آن محل با بابان رسید تمام امراء لشکریان که از عقب شده بودند باز پیاده
بعزم کفار قیام نمودند بودند سوار شدند و از آنجا نهضت نموده بظل رایت نصرت شعار بفتح و فیروزی با غرق حمایت
چون رسیدند و چون برهان اغلن را که جنگ ناکرده از پیش کفار نکریخته بود بمجلس همایون راه نداده در معرض خطاب و عتاب
آورده بالزام رسید تعیین و سرزنش او امر فرموده که نص قرآن مجید بآن ناطق است که اکر سلطان را چنین کسی دیگر را نیز
مصاحبت نماید برده و بیت کسی از کفار غلبه کنند و او باده هزار مرد از پیش اندک نفر کیا از کفار کریخته است و سلطان را
در مملکت انداختند و باین جریمه او را کار ساخته از نظر بینداخت **مصراع** که چشم عنایتش پیغام کرده • و محمد آزاد که باده

که پیاده بار صد کس در جنک جان کرده پای ثبات فشرده بوده و بسیاری از آن دینان را بتیغ جهاد کذرانیده و ایشان را
مغلوب کردانیده بود چون از سپاه اسلام برده بودند باز نشسته بتربیت و عاطفت حضرت پادشاه سرافراز کردانید و بانعامات بی دریغ
نواخته و قوشون او را افزونی داشت و جماعتی که با او آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند بانواع انعامات بی دریغ مر ابتهاج
بختیار فرمود **گفتار در باز کردانیدن صاحبقران ممالک ملکات امیرزاده شاهرخ بهرات**
آنحضرت در آن محل قرة العین سلطنت و پادشاهی امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت نماید و در هنکام وداع
او را بانواع عاطفت و مهربانی بی نصیحت فرموده **بیت** کای نور چشم بد هوش دار • سخنها بیانه ام گوش دار •
بر صورتی کافتد از خیر و شر • مشو غافل از اینده از کر • به حالات شادمانی و غم • مزن جز بفرمان دادار دم •
بفتح ار بیکاره دولت رسد • ز تا نیخق دانند از شنیخ بش • که عز آسایش تا ز و نی دمی • مراد از خداوندان ولیکن بکوش •
و چون حضرت صاحبقران گوش آن سعادت چشم و چراغ دودمان سلطنت را بجواهر مواعظ و نصایح آراسته بود گفتار گوهر نثار فرموده
کرد و مجفظ و عنایت بی غایت الهی سپرده روان ساخت و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال متوجه
کابل شد و از راه تل بکو ستد و کشی برآمد و از تیغ سنترکه بخجسته شهورات عبور کرده بچلکه ای ماران که از آنجا تا کابل
قریب پنج فرسخ است بر غزا ابین نزول کرد و چون طاهر حت بلند بدان آن حضرت علی پوست پیره و بال عدل و احسان
بجوای تعمیر بلاد و ترفیه عباد طیران میفرمود در دین و ملاد بود بخاطر کذر انیجا جاریست بحفر نهری فرمان داده و بر قلم ایز
و لشکریان قسمت نموده و جوی بزرک بطول پنج فرسنخ بامک زمانی از آب غوربان جاری ساخت و آن جوی ماهی کیر
خواندند و چند دیه معتبر باز آن آب معمور شد و آن وادی غیر ذی زرع حدایق ذات بهجت کشت **بیت**
سحاب نسیم دولت صاحبقران وزد • از خاک آب خیزد و از باد گل دمد • و بعد از کفایت آن مهم از آنجا نهضت نموده بسعادت
و اقبال روان شد و چون بکابل رسید مرغزار دورین محل کزید مظفر قرین کشت **گفتار در رسیدن ایلچیان از اطراف**
و آمدن پیر اغلن از تغلق و امیر شیخ نور الدین از فارس چون مرغزار دورین از نزول موکب نصرت قرین رشک غیرت
فزای سپهر برین کشت از طرف دشت ایلچی تمر قتلغ اغلن و کسی ایدکو برسیدند و از جانب جته نیز رسول خضر
خواجه اغلن امیر آمد امراء نوبنان ایشان را بپایه سریر اعلی رسانیدند و بعد از اقامت رسم زمین بوسی زبان بادعا و ثنا
آراسته و پیامی که داشته اداء نمودند و مضمون پیغام خوانین بود که ما بنده و چاکر و تربیت یافته آنحضرتیم و اکر پیش از این
خدشه مخالفتی چهره اخلاص ما خراشیده با آن جاذبه متابعت پرده نهادیم و که بخته سپاها با نماز کشته و حیران کردیم این
زمان قبح و زشتی آن صورت در آینه عقل ما شاهد کردیم و از مخالفت نابسندیده که باعث بران وسوسه شیطان جاه و غرور

بود پشیمان گشت انگشت ندامت بدندان تاسف گزید اگر عاطفت حضرت صاحب قرانی شامل حال او گشته نقوش آن
جرایم بزلال عفو بشویند و گناه ما ببخشند بعد ازین قدم از جادهٔ بندگی فرا تر ننهیم و از فرمان بندگان حضرت هیچ حال
تجاوز ننمایم بیت جهان از کران تا کران آن تست ٭ سر ما همه زیر فرمان تست ٭ همه بندگانیم خسرو پرست ٭
درین عهد و زنهار هر کو گسست ٭ و تازی اغلان در الغ یورت با قاآن مخالفت کرده و از قتلاق گریخته هم درین محل
بپایهٔ سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران او را بانواع اعزاز و اکرام پرسش نموده و بمزید عنایت و عاطفت پادشاهانه
مخصوص فرموده و خلعت طلادوز و کمر مرصع و اسبان داده روان اسپان با قطار و شتران بسیار با خیمه و خرگاه و هرچه در عداد
تجملات سلاطین باشد دربارهٔ او ارزانی داشت و او نظر کرده از ملازمان موکب همایون شد ع آزاد بنده بود که در رکاب تو ٭
و درین محل شیخ نور الدین بر سبیل بعضی ساربوغا که در پیش پنج سال بحسب فرمان بفارس رفته بود که اموال آنجا ضبط نماید از شیراز
برسید با پیشکش قروش بی تحفها از جنس و برکات کرامات شهر جانی از شکاری از طیور برین و فهود جنسه و دوز
و صنوف ذخایر از نقود و زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلادوز فاخره و نفایس ثیاب و اقمشه رنگارنگ و کرایم
اسلحه و هرگونه آلات و ادوات جنگ و اسبان تازی با زین زر و شتران شکوه مند کوه پیکر و استران بسیار بعضی قطار و بعضی
دیگر علمها و چندی رکابی با رخوت و آلات زر و نقره مکمل بسته و چیزها بر بالای آن نهاده و سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه
همه از سقرلاط الوان و دیگر تجملات و تنسوقات و از آن مجموع این طرایف و ظرایف از لطف و خوبی بمرتبه که دیده
چشمدکان از نظاره آن حیران میماند و از بسیاری هیچ نهایتی که اندیشه محاسبان از شماره آن سرگردان می شد کتاب و حساب
دیوان جلالت انتساب سه شبانه روز متصل آنرا قلمی کرده نسخها پرداختند و بمطالعه امرا رسانیدند و روز عرض جمیع
امرا و نویینان باتفاق آنرا بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند و امیر شیخ نور الدین زانو زده و از اول صباح که افق سیوم سما
آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین آفتاب برسم پیشکش بر طبق عرض نهاد تا نماز فرمان اقم الصلوة لدلوک
الشمس آن پیشکشها میگذرانید و در ان مجلس عالی که شوکت فریدون و حشمت خسرو پرویز در نظر روزگار حقارت
کرد انید بود تا بزی اغلان و ایلچیان دشت و جته و دیگر حاضران ایلچیان حاضر بود نداز تماشای آن حیران و متعجب ماندند و هم از
لطافت و غرابت آن تبرکات که مثل آن در تحفه ایشان هرگز نبوده و هم از رفعت و علو حضرت صاحب قران که یک بنده از
بندگان او تواند بوده که چنان تحفها بعرض رساند والله یختص برحمته من یشاء بیت فرازنده سقف گردون سپهر ٭
فروزندهٔ شمع رخشان مهر ٭ کسی را که از اهل جهان برگزید ٭ ز رفعت بگردون تواند رسید ٭ عاطفت پادشاهانه ایثار انعامی
از ان تبرکها ارزانی داشت و نیکو بندگی امیر شیخ نور الدین در حضرت اعلی محل قبول یافت و از جلالت قدر و عزت

محال زبان حالش از برده انفعال این ترانه میسرود بیت کار ما در هر شمار که گشت از جان بود ٭ در حق رجالات این آستان بود ٭
و بعد از ان حضرت صاحب قران ایلچیان او را بنکبه و جته با رعیت فرموده بکلاه و کمر و خلعت و اسب سرافراز کردانیده
و ملتمسات همه را بذول داشت با نوازش نامه و یرلیغات و تنسوقات خرمان باز گردانید و امیر شیخ نور الدین زانو زده
بر ساغر اغلان و کسانی که با او محافظت بودند در خواست که مراحم پادشاه گناه ما را ببخشید و صحیفهٔ جرایم همه را قلم عفو کشید
و هم دران ولا سلطان محمود خان بالکره ستجب و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین
ترخان و حمزه طغی بوغا برلاس و امیر شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امرا بر حسب فرمان بصوب هندوستان
روان شد و پیش ازین ملک محمد برادر لشکرشاه اوغانی با جمعی رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بود و دادخواست که موسی اوغانی
که مقدم قبیله کرکسی است برادر مرا که از بندگان حضرت بود کشته است و قلعهٔ ایریاب را خراب کرده و هر آنچه از غارت
واسباب و املاک ما بدست غضب و تغلب فرو گرفته و بهره زدی و راه زنی مشغول است و هیچ آفریده را بسلامت از ان
حوالی نمیتواند گذشت و من بنده از بیم جان گریخته بعز پناه آمده و چون بشارت توجه موکب حضرت قرین شنیدم اتفاق
بندگی حضرت صاحب قران را از ان حکایت نایرهٔ غضب اشتغال یافت دفع فساد آن بدکردار ان را وجهت همت عالی ساخت
و بود که خوش بنهان دارد تا من او را طلب دارم اگر پا بدادن نهاد او و ببینم و اگر تخلف نماید تا لشکر دهم تا بزخم بلارک داد او به
قصاص رسانند و دران کسی را با یرلیغ قضا جریان پیش موسی فرستاد که بسامع علیه رسانیدند که قلعهٔ ایریاب را خراب
کرده و حال آنکه آن حصار بر سر راه هندوستان است و مناسب نیست که خراب باشد می باید که بتعجیل بیاید تا آن عمارت
فرموده آن ولایت را بتو ارزانی داریم و قلعه را بحال عمارت باز آری و چون فرستاده پیش موسی رسید بتعجیل
با پیشکش بپایهٔ سریر اعلی شتافت بسعادت زمین بوس استسعاد یافت پیشکش کشید رای ممالک آرای صواب آن
دانست که او را باتمام ایقاع ذکر داد شریف کردانند تا مادهٔ فتنه و فساد از ان ولایات بکلی منقطع شود و او را بجامهٔ
طلادوز و جنه و کمر شمشیر و زره و اسب با زین و دیگر انعامات پادشاهانه ایمن و مستظهر کردانیدند و فرمود که با لشکریانی
همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود را کوچ کرده بنزدیک حصار آر و بعمارت قلعه مشغول شو و حمعی کن
که تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاری مانده باشد چون ما برسیم جمعیکه همه کرده مکمل سازند و رایات جهانگشا متوجه
هندوستان شویم و موسی دکال را با سه هزار مرد همراه او کرده بتعجیل از پیش روان ساخت و چون موسی بایریاب
رسید بحسب فرمان حشم خود را بجای کن جا آورده و عمارت حصار آغاز نهاده و مرد ودویت سیصد مرد
با دل و صرنا جمله تمام بکار مشغول بودند گفتار در تعمیر قلعهٔ ایریاب و دفع قطاع الطریق اوغانی

حضرت صاحب قران گیتی ستان مهد اعلی سرای ملک خانم و امیرزاده الغ بیک که همراه بودند از مرغزار دره بیمرقند
باز گردانید و در چهارشنبه غرة ذی حجه سنه ثمان ثمانمایه از جلگای کابل بای توفیق برکاب توکل در آورده سوار شده و تعجیل
براند و چون با عساکر گردون مآثر در شنبه چهارم ماه بای یاب رسید عمارت قلعه را آغاز کرده بودند رایات عظمت
و کامکاری با اطناب دولت و بختیاری استوار کرده باوج سعادت برافراختند و لشکر گروه گروه رسیدند و جمله فرود
آمدند و حکم جهان مطاع باتمام قلعه نفاذ یافت و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر مسجد جامع و دیگر مساجد و مبانی مساکن
و اماکن و تعمیر مسجد جامع باهتمام امیر شاه ملک و جلال الاسلام حواله رفت و جوانب قلعه برج چهار ده روز ساخته و پرداخته
گشت و حضرت صاحب قران تواجیان را بجفیه امر فرموده بود که از ان اتباع موسی که بعمارت مشغول‌اند هر کس که بگریزند گناه
که بجاهلیه باز کرده‌اند و ایشان از ین معنی خبری دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحب قران صباح جمعه مقدم
جهت احتیاط خندق و حصار بر اسپ بودی و تماشا می‌کرد در وان میگشت سوار شده که قلعه بیگشت و امرا و نوینان ملازم
رکاب همایون میرفتند و از اتباع موسی که کار میکردند هفت نفر بالای خانه بر پشت دروازه ایستاده بودند و چون
حضرت صاحب قران بمقابله دروازه رسیدند از روزن آن بالاخانه تیری بقصد آن حضرت بینداختند چنانچه آواز
گذشتن تیر اسب برسید اما چون حفظ الهی پیوسته شامل حال آنحضرت بوده گزندی نرسید نایره خشم پادشاهانه برافروخت
واز دیگر دروازه با خیر رون حصار در آمد و فرمان داد تا موسی را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع بگرفتند و آن
هفت حرامی بکک برالای دروازه تیر انداخته بودند از بیم جان دست اضطرار بجنگ برگشادند و چند کس را زخم
دار کردند کالکلب حتی بالی نه بابی نهاده بالا برآمدند و ایشان را بقتل آوردند و در دیجاشت همان روز برحسب یرلیغ لازم
الاتباع موسی با دویست کس از اتباع او که گرفته بودند بیک محمد سپرده ند و او بایستی که ایشانرا بقصاص بازرساند
بخنجر انتقام سر از تن جدا کرده و بآب دشنه آتش فعل آن باد پیمایان را بر خاک هلاک انداخت و از سرهای ایشان منار ساخت
و فرمود تا حشم ایشانرا تاخت کرده بنداد بروسای آتند که ازان گروه در حشم بودند ناچیز شدند و زنان و فرزندان و اموال
و اسباب آن ظالمان بدست مظلومان ایریاب افتاد که سالها از جور و بیداد ایشان بلا دیده بوده بودند و محنتها کشیده
و مصدوقه وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور پیوست بیت کسی بر ابلیستم سوار شد
که از اسب افتاد و خوار و نالان شد ◦ عاطفت صاحب قرانی قلعه ایریاب را به بیک محمد ارزانی داشت و او را الثیام التقات
آغضرا بجای باذ رحکم قلعه و والی ایل‌ها حشام آن ولایت گشت و راههای آن حدود و نواحی از آسیب تعرض
مفسدان دبی باکان ایمن شد و حقیقت آنکه ساعی مشکور که حضرت صاحب قران دینی برورد درباب اصلاح

ممالک ایمنی

ممالک و ایمنی طرق و مسالک در معظم بلاد ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بنی آدم تا انقراض عالم بادای شکر
آن قیام نمایند از عهدهٔ آن بیرون نیایند بیت اگر انصاف ادیعالم کرده ◦ که تواند که شکر آن گوید ◦
جز ایزد که دست خلق بگره ◦ فضل یزدان رضای او جوید گفتار در توجه رایات نصرت آثار بصوب شبورغان بعزم
و قطع مادهٔ طغیان و عدوان حضرت صاحب قران مصالح ولایات ایریاب از فتنه و دولت خواهان و اشرار
بپرداخت و امور انجاب بنهج استقامت جریان یافت رایت نصرت شعار در شنبه هشتم ذی حجه سنه ثمان ثمانمایه نهضت
فرموده و عنان عزیمت بصوب خط شتر زار معطوف گشت و از کوه و از جنگل عبور نموده در حوالی آن خطه
نزول فرموده و روز دیگر توقف نموده و فرمان شد که شهزاده جوانبخت خلیل سلطان با جمعی امرا و اغرق از ان جانب
بصوب بادغیس روان شود و حضرت صاحب قران سپهر اقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرده با چند فارس سوار بعزم توجه
بجانب قلعه تغرا آورده و صباح سه شنبه بیست و یکم ماه مذکور رایات منصوره بانجا رسیده درین مقام کابل امیر سلیمان
در ابا لشکر خراسان برحسب فرمان همایون متوجه تغر شده بودند و آن قلعه را محاصره کرده و در استحکام آن سعی
بلیغ نموده و چون سپاه آن دیار از غبار شکبار گشت مقاتلان و مبارزان نصرت بساعد بسلب باساند که چند بزنبایی
از قبایل و قبایل که شائبه تجسیم الامثال ما رشته امکر بندگی بسته با لشکر ظفر پناه آمده و بوظائف طاعت
و خدمتگاری قیام نمایند پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده از لشکر گریخته‌اند و پیش ازین در ان سنگلاخ که ساخته
بر محمد خوالی آن دیار هندوان تاخت فرموده و سپاه منصور برده و غنایم بطرف کابل آورده آنکه پیکاک بجسارت
نموده و آمده بودند و بعضی از آنها باید و از آب هم گذشته در کوههای بلند و جنگلهای محکم متحصن شده بقطع
طریق اقدام مینمودند از وصول این اخبار آتش خشم آن حضرت زبانه زدن گرفت و همان در آن روز بیت
خدیو جهانگیر صاحب قران ◦ نهضت اندر آمد بتخت روان ◦ بکی باره کوه پیکر بزیر ◦ بمشی چو آهو بنیرو چو شیر ◦
سبق برده از آهوان در شتاب ◦ بکرمی چو آتش بنرمی چو آب ◦ در باسا کرد زان گرد نکام تاخت نبرد جهان کرد کرد افتاد
در بالبتی و نه بمعرق آتش نعل غبار نعل بخش ایشان شکافتی ردی قهر و انتقام بر صوب آن بدکرداران نکرسیده فرجام
نهاده و بعد از سه روز بایشان رسید و فرمان تا لشکریان پاک گشته بکوهها و جنگلها بر آیند و آن برگشتگان عاصی را بتیغ
بازوی جلادت و مردی بدست آرند و از بای در آرند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند مخلوق بسیار از ان باد پیمایان
خاکسار بتیغ آبدار بآتش دوزخ فرستاده و زن و فرزندان ایشانرا اسیر کرده و اموال و اسباب ایشانرا یاد تاراج برداده و خانها
را آتش در زده و دود استیصال از دودمان آن دزدان بدفعال برآورده‌اند بیت جو از کین شد صاحب قران گرم کین ◦ بیاید شدن زرد آتش زمین ◦

کسی کو نند بخلافش قدم ٭ سپر دی کرده زبان قلم ٭ و بعضی از آن اشرار بصوب کریوه حبه عجز و اضطرار ساختند
و بوسیله فرار جان از ورطه آن تهلکه بکنار انداختند حضرت پادشاه را مقتضی آن شد که در آن کوه توقف نماید تا بیخ آن قوم
فتنه انگیز بتیشه تیغ بر کنده و راههای آن ولایت بکلی از خوف و خطر مفسدان ایمن و آرامیده ماند و در اثنای آن
حال کلاتیان آن قوم اوغان نام رعیت استخلاص بنیت صادق بدرگاه عالم پناه نهاده و بشرف بساطبوسی استسعاد
یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخته ضمیر منیر که بنظر فراست ملکانه محتوی بر اسرار باطن مطالع بود ذیل رافت
کار ا سعادت یادری نموده بدان یک مخاطب صافی از دل ایشان چون نخده ... دران صحیفه زلات او را رقم عفو
کشیده و عنایت و عاطفت مخصوص گشت ٭ بیت ٭ چو صبح صادق آمد راست گفتار ٭ جهان در زر گرفتش محتشم وار ٭
چو سر وار راستی بر زد علم یار ٭ نخیزد از درخت تاراج غم بار ٭ و امیر سلیمانشاه بعد از آن که قلعه شهر چنانچه ذکر کرده شد آبادان
ساخته بود و استحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلاتیان که قبیله با قوت و گروهی با عدت و اهبت اند بر لیغ لازم الاتباع
بطاوعت و انقیاد تلقی کرده اند و لشکر خود را بعسکر ظفر پناه نفرستاده و بدو رود حتی از آن که رایت نصرت شعار سایه
وصول بر قلعه شهر انداخته بالشکری که ملازم او بوده بر سر آن حشم کرده بود و با وجود آن که ایشان مردم قوی هیکل و القوه
بوده اند همه را مغلوب و منکوب کرده اند و بعضی را بتیغ قهر کشته اند و جمعی را دستگیر کرده و فرزندان ایشان را اسیر گرفته
و خانه و مان ایشان را بباد غیرت و تاراج بر داده و آن حدود و مواضع کلاتیان متعرف و متصرف گشته بدرگاه گردون اشتباه
آمده بعز بساطبوسی مستسعد گشت بصنوف ترحمات و عواطف پادشاهانه اختصاص یافت ٭ در جمعه غره محرم سنه احدی
و ثمانمایه حضرت صاحبقرانی از ناحیه قبیله بر سنان مراجعت نموده در حوالی قلعه شهر بسعادت و اقبال نزول فرمود
و امیر سلیمانشاه را با فوجی از لشکر بملتان پیش امیرزاده پیر محمد فرستاد و شاه علی فراهی را با پانصد پیاده در قلعه شهر
بگذاشت و از آنجا در ضمان حفظ ملک دیان روان شده موضع ماتی مخیم نزول اعلی گشت و بیر علی سلدوز و الجیتو
قوچی با جمعی از لشکر در آن محل باز داشت و رایت منصور از ماتی نهضت نموده چون شتر ... بسایه اقبال بکنار آب
سند انداخته در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه از جنگیز خان گریخته خود را بر آب زده و بگذشت و جنگیز خان
نیز آمده و از آب عبور نموده باز گشت اطناب سرا پرده پادشاهی باوتاد عنایت الهی شده و شده و قبه بارگاه خلافت پناه
سر رفعت باوج ماه بر افراخت حکم عالم مطاع نفاذ یافت که بر آب سند پلی بندند طاعت گذاران در زمان دست
بجا همت بر گشادند و بدو روز از سر پایه و کشتی جسری معبری جسته و در اثنا ایلچیان که از طرف ملک آمده
بودند بعضی را روانه فرموده و شاه سید محمد مدنی که از حرمین شریفین مکه و مدینه شرفهما الله تعالی بدیدن توجه یافته

سر بر اعلی که قبله اقبال و کعبه آمال جهانیان بود نهاده و رسالت مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده بود و بعرض
رسانید که همه در مقام انتظار مترصد و امیدوارند که رایت جهانگشای همای آسای سایه سعادت بر فرق مکان
گسترده و آن مملکت را در پناه حمایت و عنایت خویش آورده و ایلچی اسکندر شاه والی کشمیر شاه با لشکر خود همراه در شهر
دیپالپور بعسکر ظفر پناه ملحق شود ٭ گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحبقرانی از آب سند
روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه احدی و ثمانمایه موافق پارس ئیل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی در درجه گذشته بود
رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر گردون مآثر بمجموع آب بر داشته بکنار جول جره فرود آمد و آن بیابان
دراز آن اطلس امید سمی کان کشیده و عرض آن از عرصه کرم فتوت چنگیز [illegible] و در حوالی آن از آب و آبادانی
هیچ اثر نه و این جول در کتب تواریخ بجول جلالی مشهور است از آن سبب که چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه
از جنگیز خان گریزان شد از آب بگذشت در این جول فرار آمده بود و از خلاص یافته بجهت رایت زحمت فلک اسایه
نصرت و اقبال بر آن حدود انداخت متمردان و مایان کوه جود برهنمایی طالع مسعود بدرگاه عالم پناه آمده و کمر بندگی بر میان
جان بسته سر بخط فرمان در قدم در دایره انقیاد و اذعان نهادند و بمراسم پیشکش و شرایط الکائی و خدمتکاری قیام
نمودند و پیش از این بچند ماه رستم طغی بوقا برلاس با لشکری بحسب فرمان بطرف ملتان رفته بود و عنان عزیمت
بصوب کوه جود تافته چند روز آنجا توقف نموده و معینی مایان وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیده نقار و علوفه چنانچه باید
مرتب داشته بودند و خدمتهای پسندیده بجای آورده لاجرم در دین والا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد و احکام
جهان مطاع در باب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ یافته و خوش دل و آسوده خاطر [illegible] بمقام خود باز گشتند
مرآینه نهال ادب و خدمت ثمره دستگاهی و آسایش بار آورد ٭ بیت ٭ چو بذر نکوئی نکیپا نجشم بذر دار
بچست در حملیه که از خویش باش ذکر قصه شهاب الدین مبارکشاه تیمی و مخالفت او بعد از متابعت
شهاب الدین مبارکشاه که حاکم جزیره بود که بر کنار آب جمد واقع است و خدم و حشم بسیار داشت و اموال و اسباب
بی شمار و پیش از این در زمانی که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بمحاصره ملتان فرموده بود شهاب الدین طوق بندگی بر
گردن جان افکنده بقدم انقیاد و اذعان آمده بود و پای بوس شهزاده سرافراز گشته و بصنوف تربیت و نوازش اختصاص
یافته و چندوقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام نموده و چون بمقام خود باز گشت دیو غرورش راه زده و بحکم جزیره
و استحکام آب مغرور شده سودای مخالفت و سرکشی در دماغ جهل او افتاده و بر کنار رود خانه فنا قصر امانی بنیاد
نهاد و آب که سبب حیات است او را واسطه هلاک شد و آن از آن پت ای که بر چرخ ایمنی نهاد ٭ تکیه بر آب کرده خشت داد ٭

از نظر بصیرت امیر عجیب باشد و چون حضرت صاحب قران از جهلم عبور نموده بکنار آب جمد معسکر ظفر پناه گشت از
مخالفت آن بدبخت آگاه شد و در روز پنجشنبه چهارم محرم فرمان داد که امیر شیخ نورالدین با قوشون خود متوجه آن جزیره شود
و جمعی تدبیر و زخم شمشیر و تیر ماماران و نگامان سرکشته تیره روز پندار برآمد و امیر شیخ نورالدین بر حسب فرموده
روان شد و چون بحوالی آن جزیره رسید شهاب الدین خندقی عظیم عمیق فرو برده بود و باره رفیع بر کشیده و بدان تحصن
شده و در حوالی آن حصین جمیع آب بزرگ بوده سپاه ظفر پناه بی توقف بآن آب بآن آتش پیکار افروختند و محاربه واقع
شد که وصف آن بعبارت نگنجد و چون ترک مشرقی اشهب آفتاب روی استراحت بخوابگاه مغرب نهاد و سند وی
شب تیره رای دست فزای بعزم شب آهنگ کین برکشاد شهاب الدین با دو هزار کس از طرفی دیگر از طرف آن شبیخون
آورده و جنگی عظیم در پیوست بیت شد از تابش تیغها تیره شب ° چو روزی که بگشاید از خنده لب
سر تیغ بر چرخ تاب داد ° سنان باغ کین را بخون آب داد ° ز بس کابر شمشیر باریده خون ° شب تیره را چهره شد لاله گون
امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین حملها پیاپی بر ایشان بردند و صدمات متعاقب ... روز رستخیز در آن شب
تیره با ایشان نمودند و لشکر شهاب الدین ماهی بر کناره دریا با اضطراب افتادند و چون مرغ در ... ا
دیده حیرت بگشادند و بسیاری از آن خاکساران را آب حیات از آتش قهر پادشاه خاک شد و چون از آب تیغ ... کرد و
آتش سیل الحجان بالاکرفته کشتی حیات مخالفان را کنار ممکن نبود و بعضی خود را در دریا ... ازاختند و از
گرد آب حرب در غار گریخته بر قاب دریا پناه بردند و در آن شب ... شهاب الدین ... و بریخ جهت ... (?)
در معرکه جنگ میدان تمام ... مردی و مردانگی برافراشتند و کوشش های دلاورانه ... و شمشیر داشته
و در آن حال صاحب قران دریا نوال بر سبیل استعجال ... اقبال بحوالی آن جزیره نزول فرموده و شهاب الدین
خرمی که ... کرده و بیت کشتی فراهم آورده بود چون از آن شبیخون با سپاه شکست و هزیمت روی بازگشت
و ... جان از ورطه ... شب با اتباع خود در آن کشتیها نشسته روی ادبار بگریز نهادند و ... اوجه
که از بلاد هندوستان بر آب جمد روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر ظفر آیین بر حسب فرمان از عقب ایشان بر
کنار آب میرفتند و جنگ میکردند و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین باز
گشت ملازم بارگاه شاهانه جماعتی را که در آن شبیخون آثار جلادت ... ظاهر ساخته زخم داشته بودند ملحوظ نظر عنایت
و تربیت کرده و بتشریفات فاخر و انعامات و اختصاص بخشید و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود ملتان نزدیک
شد لشکر امیرزاده پیر محمد و امرا و اعیان سپاه پادشاه با لشکر بیرون زاده شاهرخ که از پیش آمده بود ... راه بر ایشان بگرفتند

وآن سرکشتگان را در دریا مستکیر کرده به تیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب الدین ... و فرزند خود را از کشتی
در آب افکند و ... جانی از آن مشقت بصد دستکاری باساحل انداخت و حضرت صاحب قران امیر شاه ملک
را بفرستاد تا بتکمیل ... آن مخالفان که در آنجا گریخته بودند و در آن روز کار ایشان برآورد و باشارت امیر جادو
نموده با دلاوران بر پشتهای آب و کل در آمدند و بسیاری از آن ادبار را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت بسیار دوره
بشار و کشتیها باز ظفر معاودت نموده باردوی همایون پیوستند و چون قصه شهاب الدین بغیر از دو غاز بیهر
بر بین برافراشت و از آنجا نهضت نموده باردوی همایون پیوستند در پنجشنبه ... کناره بکنار آب بیهان شده روز یکشنبه
بیست و چهارم ماه مذکور بر آب جناوه که ... جمع میشود و از تلاطم امواج آن مرج البحرین یلتقیان ... آیتی
از آیات قدرت الهی در نظر بصیرت می آمد از روی ... جسر بستند و یافت سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان
قضا جریان حشر کرده بر سر آن آب عریض که دریایست ... بی پایان و مجری مغرق بیکران ... جسری ...
شد که در دو روز و چهار شب ... تمام ... بغایت عجیب غیره ... و حیرت افزای
عقل مشکل کشای چنان از ... که آب ... نیست و ... تیمور خان که بر آن عبور نموده است
و ... هر کار و شوار که ... نظر صاحب قران کامکار گشت بآسانی دست داد و هر امر خطیر که ضمیر ... از کفات
متعذر ... تأخیر آمده ... روی نموده ع **مثال بجنان پیش کرده مت** **استکشاف در وصول رایات سعادت آیین بقلعه تلمبی**
چون حضرت صاحب قران با عساکر گیتی ستان از آن آب عبور نموده در آن طرف آب قبه بارگاه خلافت پناه
باوج مهر و ماه برآمد و روز دیگر جمیع را از بهرا غرق و باقی لشکر بتولکفاشت از آنجا بسعادت و اقبال روان شد
و بکنار آب تلمبی مقابل شهر نزول کرده و از تلمبی تا ملتان ... در روز کروه است فی الحال ملکان و اعیان آن شهر تا جمهور
سادات و علما بدرگاه عالم پناه شتافتند و بدولت بساط بوس مستعد گشته هر یک فراخور قدر و منزلت خویش
از ... باختصاص یافتند و چون روز ... حضرت صاحب قران از آن آب عبور فرموده در روز ...
در آن اطراف رودخانه توقف افتاد تا لشکریان بسلامت از آب بگذشتند و در روز شنبه ... صفر سنه احدی و ثمانمایه بحوالی
که در حوالی قلعه تلمبی ... مضرب خیام و مرکز رایات و اعلام گشت و نواب کامیاب ... بیهر امانی بر شهر تلمبی
انداختند و سادات عظام که منشا رجالات ... از دفع قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی توقیع
رفیع یافته و علمای کرام بشرافت ... بر ... انما یخشی الله من عباده العلماء ... تافته ... از مطالب
و خطاب مسلم و معاف بودند و بخلعتهای گرانمایه سرافراز و بلند پایه گشتند باقدام افتخار و احتشام ... فرمودند

قرموده تند جهت استمام وافشا حضرت صاحب قران در باره این دو طایفه عالی شان که از آل عبا و ورثه انبیا اند پیش
ازان بوده که بتلقین تقریر در تحریر وادی وصف آن توان پیوست در جلبی که باسم امانی بابلی تلمبی حواله رفته بود
بعضی حاصل شده بعضی در حین توقف افتاده بود ولاتای عساکر گردون مآثر که بکثرت از شمار بیرون و هجوم
از حد و حصر افزون بود برسیدند و بعلت احتیاج واشتداد میل عالم مطاع صادر شد که هرجا که غله یابند
بردارند شبهنگامی که داغ گیتی از غلبه ماده سودا بهم برآمد و چشم زمان سفیدی بسیاهی آمیخته چون دیده رمد
دیده تاریک بماند لشکریان بعلت طلب غله جمعی در شهر شدند و بشهر نهادند در بر سم معهود اذا دخلوا قریة افسدوها
قضیه آن اتفاقها طوفان بلا بالاگرفت و آتش در خانها زدند و هرچه یافتند بغارت بردند مردم را اسیر کردند و بعضی
از سادات و علما که از ان بلیه امان یافت و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له در مسامع علیه حضرت صاحب قرانی
رسانیدند که جمعی رو سا و سروران نواحی تلمبی پیش ازین نسبت با امیرزاده پیر محمد در بندگی آمده در مقام اطاعت
وانقیاد بوده اند و بعد ازان جاده صواب از نظر انداختند راه مخالفت و عصیان پیش گرفته فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تمور با تمامنا رحمة بران ناحیه تاخت کرده و آن قوم بدکردار را که جسارت ایشان از شایع
شابعت شاهزاده پیر محمد نهاده اند و کمر عناد بسته بداندیشی بر ضمیر گماشته اند گوشمالی دهند که موجب عبرت دیگران گردد
ایشان بحسب فرمان روی کین بجانب آن مدبران آوردند و بآن جنگلها که پناه گاه آن گروه گمراه بود درآمدند و دو هزار
هندو بتیغ بیدریغ سان نحل ایشان و شمشیر سرافشان قرنشان بیجان ساختند و شهرهای ایشان را طعمه نیران و در غان
گردانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده با غنایم بسیار و نفایس بیشمار بدرگاه عالم پناه شتافتند و روز شنبه
ششم صفر رایت نصرت اثر بفتح و فیروزی از تلمبی نهضت فرموده روز دیگر بحوالی جالی که در کنار آب بناه واقع است
بمقابله موضع شاه نواز فرود آمدند **گفتار در رایت جهانگشای بقصد حصار کوکری** در دین مرحله بمسامع مبارک
رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوکری با دو هزار مرد در موضع جال آب را حصار ساخته و آن آبیست عظیم چون قرب صافی
طبعان نیک عمیق و مانند عرصه همت کریمان بغایت پهناور حضرت صاحب قران در زمان بسعادت و اقبال سوار شده و اغرق
گذاشته با عساکر گردون مآثر بجکتا آنجا که لشکر فرود آمده و لشکر با تقدیم جناح مرتب داشته دست راست از لشکر امیر شیخ
نورالدین و امیر اقتدا و دست چپ از شوکت امیرشاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تمور زینت یافت و در پیش قول علی سلطان
تواجی با پادکان خراسان جنگ را آماده گشته و نصرت بی نصرة **ع** که بر عکس نهند نام زنگی کافور با دو هزار نفر هندو
بکناره کول آمد و چون مورکریا سبیره زور بر ولن آغاز نهاد تا خود را در باز در مقابله لشکر منصور از محض جهل و غرور

سنی برکشیدند

سنی برکشیدند سلطان علی با پادکان متعرض آن سرکشتگان گشت بجنگ مشغول شده دران محل بر آب و لای
آتش پیکار را فروخته آثار جلادت بظهور رسانیدند چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شدند و امیر شیخ نورالدین
و امرا دارا از عقب ایشان باب و لای در آمدند و بتیغ آبدار مخالفان خاکسار را بباد فنا بر دادند و بآتش دوزخ
فرستادند و سرهای ایشان را بزخم سنان خونفشان ساخته بمعسکر ظفر پناه آوردند و آن نصرت نام نکبت فرجام نشد
که از راه گریز ببادیه فرار سرگردان شد یا با دیگر کشتگان کشته بهاویه بئس القرار انتقال کرد **بیت**
هر کسی کو ز نخوت صاحب قران سرتافت ناچیز شد چنانکه کسی زو نشان نیافت و عساکر گردون مآثر اماکن و مساکن
آن دوزخیان را آتش زدند و اموال ایشان را غارت کردند و بمرغزاران بماندند در روز سه شنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور
ازان کول و جال و لای که ماهی بدو بوده طریقی بغایت دشوار **بیت** دم از ان افتادن دخیزان رفتی ار دفتی بدرد
عقل از ان ترسان و از آن داد از داذی نشانه عبور نمودند و موضع شاه نواز معسکر ظفر پناه گشت و این شاه نواز
دیهی است عظیم و اهالی آن را غله بسیار بوده چنانچه مجموع لشکریان هر چند خواستند برداشتند و چندانی باقی ماند از نخم
بعضی را بر حسب فرمان سوختند و از آب بناه گذر کرده از عقب ایلچی نصرت انجم جنت برفتند و دو و بکرین نهادند تا خبر
کردند و ایشان را دریافته بغارت بردند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحب قران در روز یکشنبه دوازدهم محرم اقامت فرموده
و حکم قضا مضا نفاذ یافت تا انبارهای غله که ماند بوده جهت اضرار کفار آتش زدند و در روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت
ظفر پناه از شاه نواز بحرکت و اهتزاز درآمد گشت و در لب آب بناه مقابل قریه جیجان که بجمیع اغرق ها را انجا جمع شده بود در
اتفاق نزول افتاد و فرمان اعلی نفاذ پیوست که لشکریان از آب بگذرند و دران روز سعیدی هر یک نام ازنوکران شاهزاده
گردون غلام شاهرخ از طرف هرات بمعسکر رسید و خبر سلامتی ذات بی همال آن مظهر الطاف ایزد متعال برسانید **بیت**
ماه سرو شاه جهانگیر شد بلند از مژده سلامت فرزند ارجمند و ز نقل عطر لشکر نشاط دو خرمی
در شکر خاقانی و شکرانه حاتمی **گفتار در رسیدن شاهزاده عالی شان پیر محمد جهانگیر از ملتان**
پیش ازین در ذکر سبب یورش کارش هندوستان پذیرفت امیرزاده پیر محمد شهر ملتان را محاصره کرده و چون
آن محاصره شش ماه مدت کشید اندرونیان از بی قوتی بتنگ آمدند چنانچه تا کلاهرو ما وسیله سد رمق ساخته
و سازیکه والی آن خطه بود از سر ضرورت و اضطرار بپای عجز و انکسار بیرون آمد و ملتان مسخر گشت و کس فرستادند
تا صورت این فتح عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانند و بعد ازان برشکالی عظیم گشت و اکثر اسبان شاهزاده شکار
تلف شدند و از نظام شهر بیرون نقل کردند و حکام و سروران حدود هند را آن قاحی که پیشتر از زمان والیی در آن

دم از هواداری وخدمتکاری میزدند وجمعی روی از جادهٔ متابعت برتافته وباظهار مخالفت بخاطر بوده اندیشهای
فاسد بخاطر راه دادند وبعضی مملکت دار ومتمکنان را بقتل آورده بودند وچنان حالتی که امیرزاده پیرمحمد را تمام لشکر
پیاده مانده بودند ومخالفان بداندیش سر عصیان وطغیان برآورده وشبها تا ده شهر می آمدند واو را بغایت متنکر ومتحیر
بود ناگاه آفتاب فتح آیت حضرت صاحبقران از افق آن نواحی برآمد وانتشار پرتو آن مخالفان بدفرجام تیره رایی را کار
از دست رفته از کار بیفتاده وپای ثبات وقرار ایشان از جای رفته سراسیمه ومضطرب گشتند واز میامن آن اتفاق که محض
کرامت ونتیجهٔ ارشاد ملهم دولت بود شاهزاده بالاتباع از مضیق دهشت وحیرت نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر
ظفر قرین گشتند وروز آدینه چهاردهم صفر در لب آب بیاه بموکب نصرت پناه پیوستند وشاهزاده بسعادت پای بوس
حضرت صاحبقرانی سرافراز گشت وآن حضرت او را بکنار گرفته بانواع رحمت ونوازش پادشاهانه اختصاص بخشید
وجنید بورلدای وبایتمرش بایزید ومحمد درویش که در پیش خواندم از امیر جهانشاه که بجهت مدد ازین پیشتر
بهندوستان فرستاده بودند دران وقت که امیرزاده پیرمحمد ملتان مسخر فرموده از طرف هند وپیش شاهزاده آمده وشاهزاده
ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط بوس رسانید وعفو جریمهٔ ایشان درخواست نمود مراحم خسروانه جرم ایشان بخشید
وجوب یاساق نرفت روز دیگر روز شنبه پانزدهم رایت ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جیهان سایهٔ اقبال انداخت
واز انجا تا بملتان چهل کروه است ودرین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی در آمدند وبعضی بسنگ آسا خود را بر آب
زده از ان دریا روان گذشتند واز فر دولت قاهره هیچکس را گزندی نرسید بیت چو بختش پاکیزه ایزد بود •
دم آتش وآب یکسان بود • بیچاره کی چاره کار ماند • در آب ودر آتش نگهدار ماند • مدت چهار شبانروز در
جیهان توقف افتاد ودر روز سه شنبه هژدهم ماه شاهزاده پیرمحمد در آن موضع طوی داده پیشکشها کشید وبی تعمها
گرامی از تاجها وکمرها وزرین وطبقهای تمامی باز پر از زر وپر از نقره ومرکبها با از نقایس اقمشه ورخوت وانواع اوانی وظروف
از مکبها ومشربها وآفتابها وکرانمایه مجموع از زر ونقره ساخته بعرض رسانید چنانچه اصحاب دیوان وارباب قلم دو روز
بکتابت اینها اجناس مشغول بودند ومفصل آن قلمی میکردند وحضرت صاحبقران دریانوال در روز عرض تمامت نفایس
وتبرکات را بامرا ونوابان وملازمان عتبهٔ علیا بخشش فرمود وبحسب قدر ومنزلت هرکس را از فیض بخشش بهره وتبلیغ
محظوظ وبهرمند گردانید بیت چه دستش نگذارد که شود زر مجموع • زان پراکنده بود حرف زر از یکدیگر •
نور بر مرکز نماند که زخورشید جدا • کرم از خاطر خرم نتوان کرد بدر • گاه احسان چو سحاب ابر کفش میبارد •
بر صحن جهان خاص بر ارباب هنر • وچون بمرحمت آن حضرت انشیم اهتزاز هیبت ومکرمت بهیج مسامع رسید

ولشکریان

ولشکریان امیرزاده پیرمحمد را اسبان در شهر کالتف شده ودرین سفر مشقت بسیار کشیده وچیزی کار بوده
وبعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند دران روز سی هزار اسب بایشان بخشیده سوار ساخت بیت
تمام وتنش بسلم وز عدم میبخشد • زری که نقد وجودش نگشت سکهٔ کانه • نثار میزداد که از جهن امانی وآمال
دولتخواهان سر بر بیزهٔ بفیض ابر دست گهربار صاحبقران گردد وتا اقتدار سرسبز شاداب گشته مصدوقهٔ والنخل باسقات
لها طلع نضید رزقا للعباد بظهور پیوست ونوبت شکر خوب ونوشت که در شور بودند فنادا یا اهل العنا در می آید از صرصر
قهر جهان سوز شی برده وناچیز شده صبحت فاصبح هشیما تذروه الریاح میگفت زبان ایام در هنگام انعام وانتقام
برسم شاخطاب میکرد بیت کف کرم تو تجربه دریا فشانی چه • که بحر سالم تسلیم نیست با یانش • شعاع تیغ تو برقیست وبارعدی
که بر اجل بنوه قطرات باران ش • وبعد از آن رایات نصرت نشان از موضع جیهان نهضت نموده سایهٔ اقبال عزت بر حوالی
انداخت ودر روز آدینه بیست وپنجم از قریهٔ سهوال استحال فرمود ومیان اسران خیمه زده معسکر ظفر آشیان گشت ودیگر روز
انجا توقف افتاد وروز دیگر از اسوان روان شده محل از حوالی مرکز رایات ابهت وجلال آمد انجا بقلعهٔ دیپالپور سابقا
ایلچی ملتقا امیرزاده پیرمحمد شده بودند وشاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد بداروغکی ایشان فرستاده وچون بشهر
کال العاقع شد وبر وفق سنت الهی لیمیز الخبیث من الطیب تا مخلص از رایی ومنافق از موافق امتیازی یابد ظاهرا
ضعف بحال شاهزاده راه یافت ایشان از قلت درایت وسابقهٔ شقاوت با علامان سلطان فیروزشاه متفق شده مسافر
را با آن هزار مرد بتیغ بی باک بکشتند واز شرارت نفس خبیث خرمن امن وامان دیار خود بسوختند بیت
مرد سرگشته پریشان رای • دست خویش تبر زند بر پای • وچون خطهٔ توجه رایات نصرت شعار بصوب آن دیار شتافت
یافت آن بدفرجام جان خان ومان بدر برده گریخته بودند وبحصار بطنیر رفته درین وقت که حضرت صاحبقران
دیپالپور بر پنجاه کروهی دهلی در موضع سامانه تلاقی موکب همایون نواغرق دست داده وانجا باده هزار سوار
ایلغار کرده وما بیاد وسبکبیه رفته عنان توجه بصوب اجودهن بر تافته ودر پیشه شیخ منور که از ملت شعار وشیخ سعد نجوت
آثار از نبیرهٔ شیخ نورالدین بودند پیشتر الی ابن شهر انداده صواب وجادهٔ صلاح که دانند بعجا وطن داشته بودند وایشان
ما آغن کرده همراه خود ساخته ودیگر روی بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هندوستانست نهاده وبعضی مصحوب شیخ منور منظم
بدار الملک دهلی رفته بودند جماعت سادات وعلما که بر قدم ارادت قدیم از دو دونی رضا ورحمت بساحت حال ایشان
تافته بودند مکارم اخلاق صاحبقرانی را سفینهٔ نجات شناخته بپای ثبات بدامان توکل کشیده بودند ودرجای خود آسوده
آرامیده دران صباح مقرون بفوز ونجاح مضمون ع صبح بهار گشت نظر بجمال شاه • بگوش سعادت شنیدند

دم از سواداری و خدمتکاری میزدند و مجموع روی از جادهٔ متابعت برتافته و باظهار مخالفت بجانب سند مانده اندیشهٔ
فاسد بخاطر راه دادند و بعضی مصالح داروغگان را بقتل آورده بودند و درچنان حالتی که امیرزاده پیر محمد را تمام لشکر
پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش سر عصیان و طغیان برآورده و شبها تا در شهر می آمدند و او را بغایت متنگل و متحیر
بود ناگاه آفتاب فتح آیت حضرت صاحب قران از افق آن نواحی برآمد و مقارن اشتهار برق آن مخالفان بدفرجام تیره رای را کار
از دست و دست از کار بیفتاد و پای ثبات و قرار از جای رفته سراسیمه و مضطرب گشتند و از میامن آن اتفاق که محض
کرامت و نتیجهٔ ارشاد ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع از مضیق دهشت و حیرت نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر
ظفر قرین گشتند و روز آدینه چهاردهم صفر در لب آب بیاه بموکب حضرت پناه پیوستند و شاهزاده بسعادت پای بوس
حضرت صاحب قرانی سرافراز گشت و آن حضرت او را بکنار گرفته بانواع مرحمت و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشید
و جنید بورلدای و برادرش بایزید و محمد درویش که در یورش خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد از بسی مشقت
بهندوستان افتاده بودند در آن وقت که امیرزاده پیر محمد سوی ملتان متوجه بود از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاهزاده
ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط بوس رسانید و عفو جریمهٔ ایشان درخواست نموده مراحم خسروانه خون ایشان بخشید
و جوب یاساق نزده رها کرد و روز شنبه پانزدهم رایت ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده بر موضع جیحان سایهٔ اقبال انداخت
و از آنجا تا بملتان چهل کروه است و درین روز تمام لشکریان بعضی بکشتی در آمدند و بعضی بر تنگ اسپ خود از آب
زدند از آن دریا روان گذشتند و از فر دولت قاهره هیچکس را گزندی نرسید بیت چو بخت ایشان پاک یزدان بود •
دم آتش و آب یکسان بود • بهر جا که یزدان نگهدار اوست • در آب و در آتش نگهدار اوست • مدت چهار شبانروز در
جیحان توقف افتاد و روز سه شنبه هشتم ماه شاهزاده پیر محمد در آن موضع طوی داده پیشکشها کشید و بسی تحفهای
گرامی از تاجهای زر و کمرهای زرین و اسبان تازی بازین و زینهای مرصع و نقود نامکرر از نفایس اقمشه و رخوت و انواع اوانی و ظروف
از نگینها و شربها و آفتابها که انواع مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانید چنانچه اصحاب دیوان و ارباب قلم دو روز
بکتابت این اجناس مشغول بودند و مفصل آن قلمی میکردند و حضرت صاحب قران دریا نوال در روز عرض تمامت نفایس
و تبرکات را بامرا و نوئینان و ملازمان عتبهٔ علیا بخشش فرمود و بحسب قدر و منزلت هر کسی را از فیض بخشش بهره و نصیب
محظوظ و بهره مند گردانید بیت چو دستش نگذارد که شود زر مجموع • زان پراکنده بود حرف زر از یکدیگر •
نور مهر ار نتوان کرد ز خورشید جدا • کرم از خاطر خسرو نتوان کرد بدر • گاه احسان چو سحاب ابر کفش می بارد •
بر سر خلق جهان خاصه بر ارباب هنر • و چون بحرمت آن حضرت از نسیم اهتزاز مرحمت و مکرمت بهیچ مراد آمده بود

و لشکریان

و لشکریان امیرزاده پیر محمد را اسبان در یورش کال تلف شده و درین سفر مشقت بسیار کشیده و بیشتر کار سواره
و بعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند درآن روز سی هزار اسب بایشان بخشید سوار ساخت بیت
شهنشهی که بسائل دهد همی بخشد • ز دیگ لطف وجودش شکست سکهٔ کان • نهال هر مراد که از چمن امانی و آمال
در دلها بسر پژمرده بفیض ابر دست گهربار صاحب قران گردون اقتدار سر سبز و شاداب گشته مصدوقهٔ والنخل باسقات
لها طلع نضید رزقا للعباد بظهور پیوست و کشت مراد خوب و نزهت که در شوره زار فساد اهل عناد بر می آید از صرصر
قهر جهانسوز پژمرده و ناچیز شده بود فاصبح هشیما تذروه الریاح میگفت زبان ایام در هنگام انعام و انتقام
بر هم شاه خطاب میکرد بیت کف کریم تو بحریست در افاضت جود • که بحر را ... تسلیم نیست با یارش • شعاع تیغ تو برقیست دیار عدو
که جز اجل نبود قطرهٔ بارانش • و بعد از آن رایات نصرت نشان از موضع جیحان نهضت نموده سایهٔ اقبال العزه بر سواد
انداخت و روز آدینه بیست و یکم از قریهٔ سهوال بمخالف فرجه مرحله اصلوان خیمه زد معسکر ظفر آیات گشت و یکروز
انجا توقف افتاد و روز دیگر از اصلوان روان شده مرحله از جوال مرکز رایات نصرت جلال آمد و اهالی دیپالپور سابقا
ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد بداروغگی ایشان فرستاده بود و چون شیر
کال العاقبه شده بر وفق سنت الهی لیمیز الله الخبیث من الطیب تا مخلص از مرایی و منافق از موافق امتیاز یابد ظاهر
ضعف بحال شاهزاده را یافته ایشان از قلت درایت و سابقهٔ شقاوت با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر
را با آن هزار مرد به تیغ بی باک بگذرانیدند و از سر شرارت نفس خبیث خرمن امن و امان دیار خود بسوزانیدند بیت
مرد سرگشته پریشان رای • دست خویشتن بر زند بر پای • و چون عاطفت توجه رایات نصرت شعار بصوب آن دیار شتافت
یافت آن بدفرجامان با جان خان و مال جدرود کرده گریخته بودند و بحصار بطنیر رفته درین وقت که حضرت صاحبقران
دیپالپور بر سیجان نکه دهلی در موضع ... تلاقی موکب همایون را غرق دست دهد و از آنجا با ده هزار سوار
ایلغار کرده و ایواد و شکبه نموده عنان توجه بصوب اجودهن برافراخت و بتربت شیخ ... شعار شیخ سعد نجوت
آثار از نبیرهٔ شیخ نورالدین پیشتر الی ابن شهر از راه صواب و جادهٔ صلاح کرده انده بجلاء وطن داشته بودند و ایشان
را آغوی کرده همراه خود ساخته و روی گریز بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هندوستان نهاده و بعضی مصحوب شیخ منور متظلم
بدارالملک دهلی رفته بودند و جماعت سادات و علما که بر قوتی ارادت قدیم از موضع نرفته و در تحت ساحت حال ایشان
تافته بوده مکارم اخلاق صاحب قرانی را سفینهٔ نجات شناخته پای ثبات بدامان توکل کشیده بودند و در جای خود آسوده
آرامیده در آن صباح ... مصرع صبح بهار ملکست نظر جمال شاه • بگوش سعادت شتافتند

بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیگر امید ناکه از غبار موکب ظفر قرین دیده روشن ساختند و از شر ایشان و مراحم بی پایان
اختصاص یافتند عاطفت پادشاهانه مولانا ناصر الدین عمر و خواجه محمود شهاب محمد را جلادت و حمایت آن شهر
تعیین فرمود تا اهالی و سکان آن خطه را محافظت و مراقبت نموده نگذارند که از عبور عساکر و گذشتن طبقات لشکر
زحمتی بایشان رسد و ازین حال جمال صدق ناطق عبدی بی فلینطق بی ما شاء در نظر اعتبار اهل استبصار جلوه
مینماید چه آنانکه بحسن اعتقاد و نیکو نهادی کمان خیر برده بودند و بجای خود قرار گرفته بسلامت ماندند و انصاف
وصول درمرور چنان لشکری بشمار اصلا گرد آسیبی بر دامن احوال ایشان ننشست و جماعتی که از سوء ظن
و بد اندیشی جلاء وطن اختیار کرده صحرا شیخان ضلال بضلال رفتند و مجموع بقتل و اسیر تاراج گرفتار گشتند شعر
اذا کان الغراب دلیل قوم ۝ سیهدیهم الی دار البلاء ۝ و صفت حال ایشان شد بیت هر که زاغ رهنما باشد ۝
منزلش وادی بلا باشد ۝ و حقیقت آنکه شیخان ظاهری که از معرفت بهره ندارند و برشید و زرق صورت زهد
و صلاح بر آراسته و از روی ظاهر حال ایشان مینماید و در بادیه استعدادات طالبان را از راه رات بی انداز ند و در تیه
ضلالت سرگشته میسازند غول پاباني که باقوال مشهور است در واقع ایشانند چه بقدم سیر سلوک مقام جهانی
نگذشته اند بیت بوشیده مرقع از ازین خامی چند ۝ بیحیفه نطامات الف لامی چند ۝ نا دیده ره صدق و صفا کامی چند
بدنام کننده نکونامی چند ۝ اعوذ بالله منهم گفتار در فتح شهر بند و قلعه بطنیر و استیصال اهالی آنجا صغیر و کبیر
قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاع مشهور کشور هند واز راه دور افتاده بجانب دست راست واطراف
جوانب ان جنگلات و اهالی آنجا را آب از کویت بزرگ بعد شهر که از پشته بالا برمی شود و هر گاه که لشکری کانجا رسیده
و بدین واسطه از اهالی دیالپور و اجودن و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم صدمه عساکر گردون اثر پناه بآن حصار آمده
بودند و کثرتی عظیم انجا جمع شده چنانچه در شهر نمیگنجیدند بیجا بایی و عزایها شهر بصنوف رخت و اجناس
در حوالی حصار بازداشته بودند حضرت صاحبقران گیتی ستان صباح سه شنبه بیست و نهم ماه با جودن در آمد از
صدق نیت و صفا طویت در قبه مرقد منور شیخ فرید شکر گنج قدس سره استمداد همت نموده بجهت نیاز
از کنج رحمت الهی ذخایر فتوحات نامتناهی اندوخت و از آنجا پیرون آمد بعزم تسخیر بطنیر روان شد و از رود در
گذشته در خالص کوتلی نزول آمد و از انجا تا اجودن ده کروه است و تا بطنیر پنجاه و سه کروه و سه کروه یک فرسخ شرعیست
آنحضرت همان روز که بقلعه خالص کوتلی رسید نماز پیشین گذارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب ایلغار کرد و از بیس
پا سوده تا آن جنگل شیخ را بعزم ملکانه یک منزل قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول

سه کروه بیاده و پنج ...

دشمن شکسته شد

دشمن را شکسته شد و شیخ درویش ماند و کسی فرو نا آورد و همان روز چهارشنبه بیست و ششم رجب ناگاه موکب
گیتی کشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسید و کوه و کرفه و کوفته خروش سرنا و غلغله تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر بگذشت
و رجعه مهر روز بود تمام عرصه سبز و تا راج گشت و والی آن شهر و قلعه که او را دولجین میگفتند در او لجت هند بهانه
راکبید سایی کران و تیجی و زوان داشت و تمام امور آن نواحی بقبضه اختیار او قرار گرفته بود و در حدود و از آینده
و رونده باج میستد و تجار و کاروانی از آسیب و تعرض او ایمن نبودند و چون از دو سه نوبه عزم ربند اد بجهت حصار
و تبع و اسب بسیار معزو شکسته بر بقیه متابعت و مطاوعت و کردن بطوق اطاعت و بندگی مینا و در لشکر فیروزی اثر
از دست راست امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و اهتداد از دست چپ امیر زاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکو تمور و دیگر
امرا بی توقف روی جلادت بتسخیر شهر نهادند و بحمله اول دروازه دروازه تحت شهر بند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان
بقتل آمدند و بآب تیغ شعله حیات بسی از ان خاکساران باد پیما فرو نشست و غنیمت فراوان بدست استیلای سپاه کشور
ستان افتاد و هم در دم امرا و تواناند و قوشانات بپای قلعه در آمدند و بآهنگ محاصره و جرات بدست شجاعت
بجنگ بکشادند و با دولجین با بهادران هندو بر قلعه ایستاده بود و مقابله و مقاتله آماده گشت از امرا امیرزاده شاهرخ
و امیر سلیمانشاه و سید خواجه و جهان ملک حمله بردند و سید خواجه شیخ سایند و جهان ملک نیز چند بار حمله کرده کوششهای
مردانه نمودند و دلاوران عساکر گردون اثر از اطراف و جوانب بصدای امای بر نغیر و کرنای و خروش کوس و که و کوس بجوش در آمده
صدمات مردانه متعاقب کردانیدند و چون نزدیک شد که قلعه را بغلبه و قهر بگشایند سیلاب رعب و بیم در خانه قرار و تمکین
راو دولجین افتاد و از سر عجز و اضطراب آغاز شفاعت و خواهش کری نهاده سیدی را بحضرت صاحبقران فرستادند و دعوات
کرد که آن روز او را امان بخشند تا روز دیگر بندگی بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه ملاحظه جانب فرستاده کرد
ملتمس او را مبذول داشته و لشکر مظفر لوا را از جنگ منع نموده از بسبب حصار بازگشت
کشت و از شهر بیرون فرمودند در سایه حفظ تایید بر سر کار فرمود آمد و چون روز دیگر راو دولجین بعهد خود وفا ننمود و
بیرون نیامد فرمان اعلی که بدینوجه از قضا در مضا نصدور پیوست که هر یک از امرا در مقابله جهت خود نقب فرموده برج دیوار
قلعه را ساخته و بحسب فرموده بحفر نقب مشغول گشتند و هر چند از بالای قلعه آتش و سنگ و خدنگ بر لشکریان می باریدند
بر نداشتی بر سر آن دلاوران کلی اقتاده میکردند راو دولجین و کلانتران و اتباعش چون آن حالت مشاهده نمودند آتش
دهشت در نهاد ایشان افتاد و عده و حیرت از سر بر آمد و غلبه خوف و هراس اساس تجلد ایشان را از هم فرو ریخت مضطر
و مضطرب سر بر جای بر آمدند و تضرع و زاری را وسیله نجات و رستگاری ساختند و بزبان مسکنت و بیچارگی

عرضه داشتند که حد خود شناختیم و از سر صدق و راستی قدم در جادهٔ خدمتکاری و طاعت گزاری می‌نهیم
و از مرحمت پادشاهانه امیدواریم که صحیفهٔ گناه و خطای ما بدکاران را برقم عفو کشیده بجان امید بخشد صاحب قران داد
گستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن قبول تلقی فرموده با او دولجین با در آخر ماه رو بر خود دانایانه مراد
کرده با جانوران و اسبان تازی بدرگاه خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاهانه بر او با تشریف خاص و جامهٔ زربفت
و کمر شمشیر زرنگار نوازش فرموده باز فرستاد بشت استظهار قوی گشته و دست امید بدامن رای پیوستند و جمعیت
و شتر و مواشی که او و دولجین از حصار بیرون آمد و شیخ سعدالدین اجودنی با او بود بآستان سلطنت آشیان
کرد جبهه که سرافرازان روی زمین و جبین جای سلاطین جمشید تمکین بود روی نیاز مالیده بسعادت بساط بوس
استسعاد یافت و جانوران خوب و تنقوز اسب تازی برسم پیشکش بعرض رسانید عنایت پادشاهانه شامل حال او شد
و بجامه‌های طلادوز و کمر و تاج مرصع بلند پایه سرافراز گشت و چون نجیبی گیرا از مواضع آن ممالک بتخصیص اعالی و اسافل
و آنچه از مهابت شکوه رایت کشورگشای گریخته در آن قلعه جمع شده بود امیر سلیمانشاه و امرا اقتدا از بحسب فرمان بضبط
مصادرهٔ قلعه مشغول شد عمر شیخ بت و مردم از اطراف که آنجا گرد شده بودند بلشکرگاه ظفر پناه حاضر کرد ایشان طایفه
را بمتعهدان سپردند و قریب سیصد اسب تازی بیرون آوردند و مجموع را بامرای لشکر بهادران بخشیدند و چون اهالی
و پالیه حسان کالحلی با هزار کس از پناه امیرزاده پیر محمد بهادر گشته بودند با صد مرد ایشان به تیغ خونخوار آشام انتقام بگذرانید
و زنان و فرزندان ایشان را برده کردند و مردم اجودن که بدبختی و بی دولتی روی از دولت خان پیکر برتافته بودند و گریخته بتیغ
تا پای ساق رسانیدند و جمعی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج کردند آری مطلع حضرت صاحب قرانی غلط گفتم
فضل ربانی و تائید صمدانی آن بوده که هر آن فرخنده که هیچ پایی از جا ثابت آنحضرت سپهر مکنت و اقتدار بنده الهی است
قهر با ظفر پناهش از پای در آمده در سرپایه وسند و حرکت او از سر صدق و دست اخلاص در دامن اقبالی اشتغالش زند کرم
و در زیر دست و پای مراکب بسا کس شمارش با خاک یکسان کرده **بیت** بس پلنگ که نمیش خونخوار گشت ○ بس شیر شرزه که شکوه شکارش
هر کس که زو نشست غباری بخاطرش ○ در حال گرد شد فلکش خاک کار کرد ○ و کمال الدین برادر او و دولجین برادر جونه آتامیا
سلاطین کشورستان نسبت با جوان و کام و کاران شاهان متوجه در هیچ جایگاه بخود داد ندو انگشتافت حرف و دشت سر
رشته صواب از دست عقل صلح اندیشه ایشان برفت و از فرمان نصیحت بر مایی **بیت** دامن دولت جاوید که پایان نیابد
حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند ○ غافل از آن که دور تندبست سلاح صفر و خون آنکه او و دولجین گرفتن سبب در بند افتاد و شعله
خشم حضرت صاحب اشتعال یافته **بیت** بفرمود تا لشکر نامدار ○ در آیند پیرامن آن حصار ○

در هر یکی ملای بار ... ظاهر ... و نیز
... مقاومت ... زو

یادوی قوچ

یادوی قوچ تراخیش کتند ○ ز سیلاب خون غرق آتش کنند ○ عساکر منصور چون سعد منیره بجوش و خروش در آمده
بحفر نقب و تخریب سور مشغول شدند اهل قلعه بیقین دانستند که مقاومت با آن گروه که در شکوه از حین قدرت
و مکنت ایشان پر دخت و اکرمان بی باکی اصلا نماید و آفتاب فتح حصار از مغرب قهر برآید در توبت ماند و امید خلاص
و نجات بکلی گسسته کردند براند و بسر او و دولجین از راه عجز و بیچارگی آمده بیرون و روی نخالت برخاک اعتذار نهاد ○
زبان تضرع بعذر خواه و استغفار برگشاد و کلید ادر وان بندگان درگاه سپرده بند و در و شب فرق مرحمت کرد
از امرا امیر شیخ نورالدین داشته و از جهت درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند و دایان انجا از ترس بازی دو شنبه لا نه
و کلیدها در بند مشتی مال وا کرده و دوچه پیش ناد بند و از راستی گریختند که بکجا هی مرحبا کی پادشاهی سبب مستکاریت
اعزان جستند و در میان ایشان گرانه و کلانان بسیار بودند آغاز مخالفت و عصیان کردند و قفل مخاصمت و پیکار را بجای
و چون بازجر بساحت ضمیر منیر خاقان جهانگیر و نیز نبایستی آتش خشم بالکرفت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از خاک
بتیغ آبدار کند را نیز دماء از درون کار کنان بقیه کره استیصال از دیار منافقان بی اعتبار برآورند سپاه ظفر پناه تمام اطراف
و جوانب قلعه کنده و طنابها بر کنگرهٔ حصار انداخته یالا برانده اهل حصار بجنگ گرایان بودند بموقف اشارت یخرّبون
بیوتهم بایدیهم دانه و نیز نند و بالیا آتش دقه می پرداختند و قدمی که در بی مسلمانی سیک و نند و قرزند تا گوسفند و اسب
می یزند و مرده و طایفه اتفاق نموده آهنگ جنگ و عزم رزم و قتال کرده نشد کردی قوی هیکل سنگین دل آهنین چنگ و جنگی
سرانسر کرد و جهالت در دریای ضلالت بلنگ و نهنگ **بیت** هر تند و کینه کش و تیز چنگ ○ نیرو ی شیر و آماج پلنگ ○
چه معرکی از بیرون آمد ○ در مسیلة دو زخ برون آمد ○ واز لشکر اسلام **بیت** سپاهی بهیبت چو امواج دریا ○
کردی بکثرت چو اعداد اختر ○ بجنت مر عرضش از صف جنگ ○ چنانی نیام پایان لازم چو حجر ○ بر حسب فرموده بر قلعه بحر کند
و تیغ جهاد آمیخته و غلغل تکبیر و تهلیل در خم چرخ اثیر انداخته با آن کلانان در آویختند و جنگی عظیم واقع شد جنانچه بعضی
از غازیان دولتخواه بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی زخم دار گشتند و امیر شیخ نورالدین که بعزم جهاد کمر
اجتهاد بسته پا در دست جلادت بر زاکشاده بوده و یکی از بهادران ایشان را بزخم تیغ از پای در آورده و جماعتی کبرا ان
با خشت های کشیده در میان گرفته بودند و نه مرده بود که تکبیرگفته او را از مزید بعداذی و فرزند سپیتانی با تفاق
حمله کردند و چند کس از آن بی دینان را به تیغ آبدار بخاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را از آن ورطه
بیرون انداختند و اختلال رشتیم بفرح که مجاهدان غازی بر حسب وعدهٔ آلهی متقربوند و خلت از عیب تائید و نیز
گرفت و صبح فیروزی از مطلع ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم ○ دمیدن آغاز نهاد و لشکر اسلام غالب گشت و ...

ورد از آن سندوان دیو نژاد عفریت نهاد را بتیغ آبدار بخاک هلاک انداختند و بسیار از آن کشتگان حتی آن روز کار
بکشتگان تمام آن خطه مالامال گردید و دریا کردانیدند و آتش در خانها و بناها در شهر انداختند و مجموع عمارات را خراب و ویران
کرده با زمین هموار ساختند و آن دیار از صرصر قهر و انتقام لشکر اسلام صفت کَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ نوعی شد که بنا و اشیا
هیچ متنفس هرگز در آن ناحیه نبود وَکَذٰلِکَ اَخْذُ رَبِّکَ اِذَا اَخَذَ الْقُرٰی وَهِیَ ظَالِمَةٌ اِنَّ اَخْذَهٗ اَلِیْمٌ شَدِیْدٌ و از غنایم
که در آن قلعه بدست آمده از زر و نقره و اسب و رخت عاطفت حضرت صاحبقران همه را بلشکریان بخشش کرده و خدم درگاه را بمراسم
پادشاهانه نوازش نموده و از آن مزید و فیروز که در مقاومت امیر شیخ نور الدین کوششهای مردانه کرده بودند و در مقام برابری
پای داشته دست بردهای دلاورانه نموده بعنایات و تربیت اختصاص بخشید و تشریف و انعام ارزانی داشت و بلسان مبارک
تحسین فرموده سرافراز داشت **گفتار در توجه رایات کشورستان از بطنیر بصوب سرستی و فتح
آباد و اهرونی** چون تمام آن شهر و کنام شیرپاره ویران کرده شد باز انجه کشتگان آکنده بود و هوا از مجاورت
مردار بسیار متعفن و کنده حضرت صاحبقران شب چهارشنبه سیوم ماه از آن محل نهضت فرموده بعزم رایت فتح آیت نقاره
زده نشاط و جیش مظفر آثار کشاکش جنود و سود آسمانی طلیعه در اسپ چهار ده کروه راه رفته موضعی که آن را کانه حوض آب
خوانند مخیم نزول همایون گشت و روز پنجشنبه از آن محل بسعادت روان شده بقلعه فیروزه که رسیدند و بفیروزی از آنجا
گذشته هم در آن روز بشهر سرستی را از غبار موکب ظفر قرین آذین بسته و اهالی آن شهر پیشتر پنهان بودند و خوک
در خانها رخوه نگاه میداشتند و گوشتش میخوردند و از آوازه وصول رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهر را گذاشته
فوجی از عساکر گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و بسیاری از آن گبران دریافته با ایشان محاربه کردند و بموجب فرموده
اُقْتُلُوْهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ بتیغ جهاد بگذرانیدند و همچو راه ماشه از اسبان و دیگر اسباب و اموال ایشان در تحت ضبط آوردند
هم سالم و غانم باز گشتند و عادل فراش که در آن جنگ بمرتبه شهادت فایز شده و در زمرهٔ فَرِحِیْنَ بِمَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ
انخراط یافت حضرت صاحبقران یک روز در شهر سرستی اقامت نموده و روز دیگر از آنجا بسعادت نهضت نموده و هشت
کروه مسافت قطع کرده بحوالی قلعهٔ فتح آباد فرود آمد عنایت ازلی در سکون و اشتغال شامل احوال و لطف لم یزلی در نزول
و ارتحال کافل نظم امور دولت و اقبال مردم فتح آباد هم باغوای غول ضلالت از طریق قویم و سنت مستقیم عدول جسته
روی ادبار بر بیابان فرار نهاده بودند و غیبت نموده طایفهٔ از سپاه ظفر پناه در پی ایشان روان شده و بعضی از آن سرگشتگان
را بدست قهر از پای در آورده ند و چهارپایان و ذخایر و علایق ایشان را زیر ضبط و استیلا بدست آورده مراجعت کردند
و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار از فتح آباد بفیروزی روان شد و از قلعهٔ رجب نور گذشته سایه وصول

بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و چون در آن موضع کار دیوان صواب اندیش نبود که چهره استقبال بچشم آن خاک راحت
بارگاه عالم پناه را سرمهٔ دیدهٔ دولت سازد نایرهٔ عاطفت پادشاهانه بر قدم حمایت بحال مردم آن دیار اشتعال نیافت اهالی آنجا از صدمات
عساکر گردون مآثر بعضی طعمه تیغ آبدار گشته و بعضی در قید اسار گرفتار شدند و لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و
عمارات آتش زدند و در آن محل جز توده چند خاکستر اثری نماند و روز دوشنبه هشتم ماه سپاه ظفر قرین از قریه اهرونی
بعضی فی تایید ذو الجلال عزیمت ساخته و در صحرای قریهٔ توسک لوای دولت و اقبال برافراختند و در آن حدود از قومی که
ایشان را جتان گویند که جمعی انبوه از دیرگاه باز با استیلا یاغی بوده اند و عنان بی باکی از جادهٔ راستی برتافته و دست شوخی
بدزدی و راهزنی برآورده و راه بر آینده و رونده بسته بودند و پای طغیان و عناد از حد بیرون نهاده کاروانان را
بانواع ایذا از قتل و نهب متعرض میرسانیدند و چون آن ناحیه را از نزول رایات فتح آیت روشنی یافت آن تاریکان گمراهی
در میان چشمها خزیدند و کشف حال سر در توابی کشیده ند و اکثر آن چشمها فی شکر بود و از آن قضا جریان یافت و از سپاه ظفر پناه
کی توشون با ترکال سندی و قرقره و صد تا ناصر الدین عمر تاخت که تا زپی آمده زدند و مقدار دویست را بقتل آوردند و
چهارپایان ایشان گرفته جمعی را اسیر کرده بمعسکر همایون پیوستند **گفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران کامکار بقلع
و قمع جتان شقاوت کردار** و چون همت عالی نهمت صاحبقران بقلع و قمع مفسدان نابکار و ایمنی راهها و سلامت مسافران
مصروف بود روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از توسک نهضت نموده و اغرق را با غنایم و اثقال که جمع آمده بود در عهدهٔ
اهتمام ملک شیخ سلیمانشاه بطرف سالانه روان داشت و او هم در آن روز از قلعه مونک گذشته بر ملکه و حضرت اعلی
بعزم استیصال جتان که در جنگلها و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرموده در آن روز از آن جتان دیو سیرت عفریت
نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ قتل سوز لشکریان فیروزی روز بخاک هلاک افتادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال
و چهارپایان را تاراج کردند و ماده شر و فساد آن شریران کافر بتیغ حدید یا قاطع آن و نسیم امن از آن حدود در تربیه و بیم بگذشت
بکلی منقطع گشت **بیت** زمین دولت صاحبقران دین پرور ○ که داشت حشمت جمشید و رای اسکندر ○
مبارزان مجاهد بعضی بتیغ جهاد ○ از آن حدود بکندند بیخ فتنه و شر ○ و در آنجا جماعتی از سادات که رایات جلالت آیات
قدرشان بپیرایهٔ تاج قُلْ لَّآ اَسْـَٔلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی آراسته است و در همین مقام داشته و بدلالت
توفیق روی امید بدرگاه خلافت پناه آورده بودند و بعز تقبیل انامل کریمه که نوک خامهٔ جف القلم بر نگین تمکین اثر مهر **بیت**
هر در عنایت که سعادت بگشاید ○ مفتاح فتوح جز بانگشت تو نباشد ○ و بر خاتم جمشید نگین ○ آنست نشانش که در انگشت تو باشد ○
نگاشته بود استسعاد یافتند عاطفت خسروانهٔ صاحبقران که بحجت جبلی ناشی از صدق نیت و حسن اعتقاد بر مودت

ودولای عترت طاهرهٔ نبوی علیه وعلیهم الصلوة والسلام مجبول بوده مقدم ایشان را باعزاز واکرام تلقی فرموده در ریاض
آمال وامانی ایشان را بزلال تعجیب واجلال سرسبز وشاداب داشت وهمه را مرتبهای جاهمای گرانمایه فرموده وقامت حال ایشان را
بخلعت مکرمت وافضال اعتدال سرو سهی بخشید وداروغگان کرا ایشان را از تعرض سپاه ظفر شعار آفتاب آثار صیانت
نماید وروز چهارشنبه یازدهم بکنار آب کهمک رسید وایات نصرت شعار که از تمتع جهت استیصال جتان ایلغار فرموده بود
آن روز در کنار آب کهمک که قریب بسامانه بود فرود آمدند پنجشنبه وجمعه دو روز برای انتظار وصول اغرق بزرگ در آن ناحیه
توقف نمودند روز شنبه چهاردهم ماه از آن محل نهضت نموده حوالی قیلکوبد مخیم نزول همایون گشت وامرای لشکر جوانغار
مثل سلطان محمود خان وامیرزاده سلطان حسین وامیرزاده رستم وامیر جهانشاه وغیاث الدین ترخان وحمزه طغی بوغا برلاس
وشیخ ارسلان وسونجک بهادر وبیرو ودیگر امرا تومنات که در غزنین وکابل براهی که تعیین رفته بود بحسب فرمان
روان شده بودند در آن راه بچیبهار وقلعه خالف رسیده بودند ... را فتح کرده واهالی آن را مقهور ساخته وتاراج کرده
واز قیلکوبد گذشته آن طرف فیلسرکه رایات نصرت آیات واغرق بزرگ وباقی لشکر که از راه دیپالپور بیامدند بجناب
آن بمعجزه شهامت وصرامت امیرشاه ملک بود در آن روز بعسکر همایون ملحق شدند روز چهارشنبه هجدهم در آن منزل
توقف افتاد وروز پنجشنبه هفدهم از کنار قیلکوبد بسعادت واقبال روان شده وپنج کروه راه رفته در حوالی فولی
کیان ومضرب خیام نزول ساخته وروز جمعه از آنجا کوچ کرده بقریه کوتلی رسیدند ومسافت میان سامانه وکیتل ده
کروه بود که پنج فرسخ شرعی باشد ودو میل گفتار در رسیدن فرمان واجب الاذعان بروان شدن سپاه ظفر

چون شاهزادگان وامرا ولشکریان که بحسب فرموده هر فوجی براهی متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند وموکب
همایون انبوه شد چنانکه گفته شد درین محل حکم قضاجریان نفاذ یافت وتمام امرا میمنه ومیسره هر یکی بمرحل خود بنوبه
روان شدند در برانغار امیرزاده رستم وامیرسلیمانشاه ویادگار برلاس وامیرشیخ نورالدین وامیرمضراب وقاری وتوبچاچ
آقبغا ودیگر امرا ودر جوانغار سلطان محمودخان وامیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده سلطان حسین وامیرجهانشاه وامیر
شاه ملک وشیخ ارسلان وشیخ محمد ایکو تمور وسونجک بهادر ودیگر امرا در قول تومان سیر وتومان کلان وامیرالله داد
وعلی سلطان تواجی وباقی تومانات وامرا قوشونات وباین نسق یا بیست کروه مسافت که شش فرسخ شرعی باشد ودو میل
بعرض باساتیقی نموده بطرف دهلی روانه شدند بیت بیاسایش بکثرت فزون از قیاس • غبار سم اسبشان نیم پاس
زغریدن کوس شان گاه رزم • بهولیقات شد نعره جزم • ز تیغ مردی بکف بر دین • شان آب داده بزهراب کین
سرنجنت شان را ز توفیق ترک • زبهر غزا دل نهاده برگ • روز دوشنبه بیست ودوم ماه بقلعه اسندی رسیدند واز

کیتل

کیتل تا اسندی هفده کروه است ومردم سامانه وکیتل واسندی که پرستنده مجوس واشد همه را سابقه شقاوت
دامنگیر شد خانهای خود را سوخته بودند وبطرف دهلی گریخته چنانچه سپاه نصرت شعار در آن دیار ندیدند وروز سه شنبه بیست
وسیم از حصار اسندی نهضت فرموده وشش کروه مسافت قطع نموده بحصار قتلغ نزول مرکز اعلام ظفر انجام لشکر
اسلام گشت واهالی آن حصار طایفه از بی دینان شویر بودند که دیده بصیرت شان از انوار توحید محروم مانده وکاینات وحوادث
را در مبدا اثبات کنند وآن را بیزدان واهرمن که نیند ومعبر ... از آن تعبیر نمایند وهمچون از قبیل خیرات شناسند از یزدان
دانند وفساد وشرور که در مجاری امور عالم روی نماید باهرمن نسبت کنند والحق ان لا موثر فی الوجود الا الله العقد مقیمان
آن حصار که ایشان را سالون خوانند مجموع روی بگریز نهادند وعساکر گردون مآثر بی توقف قلعه را آتش زدند وتمام سوخته
از آن اثر نگذاشتند وروز چهارشنبه بیست وچهارم ماه رایت نصرت پناه سایه وصول بشهر انبیت انداخت واز قتلغ بوده
تا انبیت دوازده کروه است اهل انبیت وقت اضطرار در دامن فرار زده سر بجزد در حنفا اختفا کشیدند ودر آن مقام
ودر آن مقام هیچ متنفس پیدا نشد ودر اندرون حصار یک انبار گندم بود که ده هزار من بسنگ بزرگ که عبارت از
شصت هزار من شرع باشد واز دون آنجا آن را بلشکریان بخش کردند وروز پنجشنبه بیست وپنجم از اینجا کوچ کرده شش کروه
راه رفته بلب آب تانیسر فرود آمدند وبعد از جمعه بیست وششم امرا برانغار وجوانغار با سپاه فیروزی شعار جمیع بوشیدند
وجنگ را آماده گشته روان شدند عون ربانی مقارن رایت مالک آرای وسعادت آسمانی راهنمای عساکر کشورگشای وروز
شنبه بیست وهفتم فرمان قضاجریان نفاذ پیوست که امرا برانغار تا موضع جهان نمای که عبارت از عمارتیست که سلطان
فیروزشاه در موضع ... دهلی بر بالای کوه ساخته بوده ودر دامن آن کوه آب جون که دریائیست روانست بیکدند تاخت
کنند ایشان بحسب فرموده از قریه کانی گزین تا جهان نمای تاختند واحشام وصحرانشینان آن ناحیه را کشته واسیر کرده
وغارتیده مظفر ومنصور غانم ومسرور باز گشتند وروز دوشنبه بیست ونهم حضرت اعلی از مقابل قریه بلب آب جون عبور
فرمود وبجانب حصار لونی توجه نمود که علف زار در آن طرف بود وهمان روز بقلعه لونی رسیده نزول فرموده آمدند وآن قلعه در میان
دو آب واقعست آب جون وآب سیل وآن نهریست بزرگ که سلطان فیروزشاه از آب کالینی بریده است وبقریه پیخوزه بآب
آب جون متصل گشته وپیش امیرجهانشاه وامیرشاه ملک وامیرالله داد باشارت حکم قضا نفاذ بپای این قلعه آمده بودند
ومیمون ... که حاکم آن قلعه بود وساکنان آنجا چون از دانش مایه واز سعادت پرایه نداشتند باقدام اطاعت واذعان
پیش نیامدند وطریق طغیان وعصیان سپرده بجنگ مشغول شدند وچون رایت فتح آیت سایه وصول بر آن محل انداخت
شیخ کاتیه عقل ارشاد یافته بود بیرون آمد واز سر صدق کمر انقیاد بحلق عبودیت بیاراست ودیگر سکان قلعه

از کبران ملوخان [و نوکران] بای جهالت از طریق ضلالت فراتر نهادند و دست خسارت و جسارت و بی باکی باز داشته
امرا واجب الامتثال باستیصال آن زمرهٔ ضلالت شعار و عساکر کردون مآثر روی جلادت و اقتدار بفتح حصار آورده
و از اطراف و جوانب نقب زده و قبقان بسی کنکاج رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز پیشین قلعه را بکشادند
و پیشتر کبران اندرون حصار خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت صاحب قران آن شب در بیرون حصار
توقف فرموده و روز سه شنبه سلخ ربیع الاول قرار داد و از نوکران ملو و متوطنان آن قلعه هر که بزیور اسلام متحلی
بود جدا کردند و کبران بی دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند و تمام اهل حصار را غارت کردند الاسارات کرفتند و دیهٔ عالیان
و سر و سینهٔ اهالیان را بتاختند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند و در غرهٔ ربیع الآخر روز چهارشنبه حضرت صاحب قران
از حصار لونی بپای عزم اقبال سوار شده و بلب آب جون بمقابل جهانمای فرموده تا کذر آب را بنظر احتیاط در آورده •
بنفس مبارک تفحص نماید و هنگام عصر بسعادت بازگشته در معسکر ظفر پناه فرود آمد و چون دهلی نزدیک بود جهت
کیفیت وضع محاصره با شاهزادگان و امرا سنت استشارت مرعی داشت و برای بار قرار گرفت کاتا سپاه بسیار جهت علوفه
عساکر نصرت شعار جمع آورده در ان حصار جمع نمایند و بعد از ان بعون تایید آسمانی بمحاصره شهر کرایند و از برای اصغای
این رای امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر بندکان درکاه از پیش بیست و سیم در غرهٔ ماه بحسب فرمان روان شدند تا جانب
جنوبی دهلی را تاخت کنند و در دل خاطر خطیر صاحب قران جهانکیر نشاط احتیاط عمارت جهان نمای فرموده و از بر
مصیر بر کب فلک شکوه قمر سیر بر آمد و با قریب سیصد سوار جریده بجانب کوشک بدلالت مرشد هوش روان شد و از آب
جون کذشته آن عمارت جهانمای تحقیقا جهان نمای ساخته و عمارت سلطان فیروزشاه در وضع این نام ملهم شده بود
با این معنی که عمارتش از حضیض عالی درودی و جهانی در صورت انسانی جهان نمای خواهد کشت شعر
ولیس من الله بمستنکر • ان یجمع العالم فی واحد • و حضرت صاحب قران کیهان کشای بعد از شرح جهانمای احتیاط فرموده
که علامت دجال و جیدان عادت و قتال مناسب تراند و علی سلطان تواچی و جنید برولدای که مراولی دو فوج بودند
و علی سلطان محمد سلف دکرفته آورده و جنید دیکر و بعد از استفسار احوال و اخبار ملو سلف عرضه تلف کشت و درآن اثنا ملو
حال ملوخان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت فیل از میان درختان ظاهر شد چون آن دو بنزدیک
جهانما رسیدند حضرت صاحب قران در کنف حفظ ربانی از آب بطرف لشکر کاه کذشته بود و قراولان لشکر منصور بجاجو شر
دو سیصد مرد بمقابله و معارضه مقاتلای ایشان مشغول کشته تیر کنان تا کنار آب باز رسیدند و نا بجایی از حرب و قتال
اشتغال نمایند حضرت صاحب قران سونجک بهادر و الله داد را فرموده که بمساعدت سید خواجه مبادرت نمایند ایشان چو

وجو بهادر

فرموده با دو قوشون چون باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند و باتفاق حمله برده دست جلادت بتیر و تیغ
بر کشادند مخالفان چون شیوع شجاعت و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند نجات در فرار دانسته و در صدمهٔ
تخت روی کریز بدهلی نهادند و چون فیلی انهزام زد و بجنبید و سید خواجه مرکب بروی پیش راند و بسنان آتش بار آب
حیات آن بادپیمایان را بخاک هلاک ریختن کرفت و بسی مردم ایشان تلف شده و در حال کریز پیلی جنکی بیفتاد و
سقط شد و عقلا و دانشوران وقوع این را بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن کشتند چه رای صایب انکه بپیرایه آثاری بخشد •
ریاض استدراک کند و بصیرت ثاقب اندوزیدن نسیم بهاری بدیدن دواع کل کشکرهٔ طری استدلال نماید بیت
بکاری که اقبال را می دهد • از اول اساسش بخیری نهد • چو از اول قدم خصم را بشکنند • بفتح دیگر شده بخت بلند •
ومن الله النصر گفتار در نقل کردن رایت نصرت شعار بجانب شرقی و قلعه لونی و قتل اسیران کفار که در اردوی
کیهان پوی جمع آمده بودند در روز جمعه سیم ربیع الآخر رایات فتح آیات از مقابل جهانمای که سبق ذکر یافته نهضت
فرموده جانب شرقی قلعه لونی مضرب خیام نزول فرخنده کشته و بارکاه خلافت پناه باوج سپهر افراشته شد و در آن
بیرت شاهزادکان و برکت و اولاد امرا نامدار و سرداران قوشونات که تا تاخت رفته بودند مجموع در پایه سریر اعلی حاضر آمدند
و کنکاش ساخت درکاه عالم پناه ترتیب امور دولت ساخته حضرت صاحب قران با آنکه در امور سلطنت و جهانبانی و مصالح
رزم آزمایی و کشورستانی موید من عند الله بود بنفس مبارک در جدال مصاف و معرکه جنک کاه حاضر شده بود و هیچ
سردار سپاهی چنان راه رادتب ننهاده باشد تا یاد شاهان رزم شوکت جهان اقتدار جمشید مانند مجمع خاص و انجمن شوری باعاظم امجد
و خواص زبان مبارک که ترجمان ملهم دولت بود برکشوده و بعبارتی که جانهای آن مرغ توره و یاساق سلاطین قدیم در غزوات
مبارک و حروب امرا فرموده و قواعد رزم آزمایی و صف شکنی و رسوم تیغ کذاری و دشمن فکنی کرد ارش نموده و قانون حمله کردن
و ملجا دریای و غارد رفتن و طریق کوشش نمودن و از کرداب هیجا بیرون آمدن و جمیع آداب پیکار و شرایط رسم و کارزار
بنوعی در سلک بیان کشیده که اکر روزکار سمع داشتی اصغا نمودی و بجان نکاشتی و تعیین فرمودی که هر کسی در برانغار
و جوانغار و هراول و قول در کدام مقام بایستند و چکونه عنان در عنان یکدیکر پیوندند و چه مخالفان را حمله کرده
کنند حاضران مجلس کوش هوش را از استماع آن کلمات حکمت سمات که موید کلام الملوک ملوک الکلام است بر حضن بیستند
و بر لوح ثنا دعا ساختند و زمین عبودیت بلب ادب بوسیده زبان اخلاص بدعا بکشادند بیت
درخشنده تیغت عدو سوز باد • درفش و سنانت ازو فیروز باد • ستاره روش بر رضایت کند • فلک بر مرادت حمایت کند •
سر سرکشان زیر پای تو باد • همه در اختر ثنای تو باد • و سعادت روز امیر جهانشاه و دیکر امرا بعرض همایون رسانیدند

که از لب آب سند تا بدین منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفر پناه جمع آمده
در محاربه که روز جنگ با اهالی دهلی میلی نمایند و هجوم کرده بایشان پیوندند و بموجب اتفاق آن روز که ملو خان با لشکر و پیلان
بیرون آمد بر موکب آمد بشاشت و خرمی در ایشان ظاهر شده بود و این معنی معروض داشتند بنا بر آن یرلیغ قضا مضا نفاذ یافت
که جمیع سند وانکه در معسکر لشکریان اند بقتل آورند و هر کس که در امتثال امر تراخی کند و تهاون روا دارد او را بکشند
و زن و بچه و مال او از آن کسی باشد که تفحص او بعرض رساند بموجب فرموده بروایت اقل صد هزار هندوی بی دین را بتیغ
جهاد بگذرانیدند از آن جمله مولانا ناصرالدین عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود با بنجاه هندو در خیل داشت و با آنکه مرگ گوسفندی
ذبح نکرده بود فرمان روز باستثال فرمان امر با بنجاه هندو طعمه شمشیر غزا ساخت و حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر ده
نفر یکی نفر در آن یورت توقف نموده زن و فرزند سندوان و ستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند و بعد از آن
عزیمت طرف تصمیم پذیرفت و پیشین همان روز کوچ کرده بکنار آب فرود آمدند و جماعت منجمان و اختر شناسان
در باب اوضاع فلکی نوشته بحثی میکردند و از انظار سعد و نحس کواکب سخنی میراندند و حضرت صاحب قران بالاعتقاد
از قضیه اهل التنزیه و التقدیس لا یؤمنون بالتثلیث و التسدیس علامات نجومی را اعتباری ننهاد و دست توکل [illegible]
بعروه وثقی عنایت بی علت کاینات زد که این سقف فیروزه فام آسمانی و آن چراغهای درخشنده نورانی افراخته و افروخته قدرت
بی علت اوست بیت سعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج * که غرق اند همه در بحر بی عقاب * و لا غرو صاحب قرانی که نظر
آثار قدرت قادر قدیم باشد که مقابله نحسین و سعدین نحس و شادی بخاطر راه ندهد و همیون ذاتی که از پرتو وجود مبارکش
ناهید بزم دولت ساز بهجت و استراز نوازد و خورشید اوج ملک و ملت در روح شرف بصفت ذات انفعام مباهات افزاید
و جلوه ها اندیشه اش نظر اختر معضلات مهمات را در عقده تعویق اندازد بیت رای و رای شریفش تا زعدل الفکره اند *
بوقر برجرخ بلند سایه بر مه و خورشید * مه و شان چرخ گردون فارغند از اختران * کان ربع مسکون ایمن از انقلاب *
روز دیگر وقت صباح که متکلم فوز و نجاح است آنحضرت بعد از نماز بامداد و فراغ از وظایف اوراد بمقتضی ربانی و کلام
سبحانی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه او لاجرم تفأل بشهر دهلی مصحف مجید بفال گشاد این آیت ازو
بر آمد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام حتی اذا
اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن
بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون * بحکم ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست که مثل زندگانی چون آب باران است
که آمیخته شود بستیها رنگین و آراسته کرده و کان بر حاصل آن غله و میوه آن و بر ستانند کرفت و منفعت از آن خواهند یافت

درسند

بر سر آن حکم شبی بار ندی و آن رستها را هیچ سازند و رخت که دانند چنانکه بتداری روی روز نبود و همچنین بیرون و متصل
بی سا ریم آیات و علامات را از برای قومی که فکر آن کنند و اندیشه نمایند در بدایع صنایع از آنجمله کار حجل جالاو جون بیت
ملو خان شهر بود و اهالی آن بر آمد و این دلیلی باشد روشن بر زوال اقبال مخالفان و نقصان و خذلان ایشان و بانیت
ملو خان که روی زرد سیاه و بیت و بنا که کشور هندیه تفال کرده این آیه از سوره نحل آمد ضرب الله مثلا عبدا مملوکا
لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون * بادی تاملی که ... دین آیة مثل
زده که از مومن ما حال بنده زرخرید عاجز که قادر نباشد بهیچ چیز و آزاد مردی که از فضل خدای تعالی رزقی فراخ
و بهره تمام یافته و آنرا پنهان و آشکارا انفاق کند و بخشش نماید هرگز برابر یکدیگر باشد این دو فال خجسته که بغایت مناسب
و موافق حال افتاد سر اعجاز قرآنی و کمال لطف و عنایت ربانی نسبت با حضرت صاحب قرانی بظهور پیوست ان فی ذلک
لاولی الالباب حضرت صاحب قران صاحب تایید اعتقاد برفال قرآن مجید روز یکشنبه پنجم ماه مذکور از آب جون بعون الهی
سوار شد و از آب گذشته دیگر طرف آب معسکر ظفر مآب گشت لشکریان رعایت حزم را خندقی فرو بردند متصل بیشه
که آنرا بیشه نهایی خوانند و از شاخ درخت و جوب حصار ساخته و در پیش خندق گاو و پیش آن را کرده و پای ایشان بسته
و در پس جوب خیمها بر افراختند گفتار در رزم صاحب قرانی با سلطان محمود والی هندوستان و ظفر یافتن
از برق جلیت اشاب وحی آسمانی که از آسمان معانی نص و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة
ادراک و اتقان اسرار شرایعی یا بند و پیش که ضمیر منیر مستشعار از بناء تاویل بیا افتد و نشنت که بر مومن سعادت
مند که از برای رضای خدای جل سبحانه و تعالی مولد و بناء جهت او طان بر جلاء ت مواصلت احبه و خلان اختیار کرده و ترک
اخضاد استفاد کرده و در راه نیکو بندگی در کار آلجلاد علا لجنی تعب و مشقت غربت بکام همت عالیجناب کامیاب شریف
ساخته در مرافقت سواد و خطر از بیم جان و خوف مرزا اندیشه هر آینه بمغانم و ابتغاء من فضل الله ب... غنایم انعام
و فتوحات دینی و کرایم مدخرات مثوبات اخروی فایز کرده بیت هر که بکام صدق و دین ره روان شود *
بر شتهای مت خوذ کامران شود * بتخصیص که قتال نیت از صغار طرف افضل اعمال و اوثق عبادات باشد و صریح
اشفاد مقید و استمام در حرکت و آرام بجز اشتغال در سلک مخاطبان تومنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله
باموالکم و انفسکم و از نظایر این سیاق آنست که جون صاحب قران موید دین دار بدو فوق معرفت بیت
که بتیغ تیغ شهیدیه حله جنبش کن * بانکه هر هند باذن ... آسا * مرانکه اشهد ان لا اله الا الله * نکوید
از تن او کن سر شر تیغ جدا * در همت بلند غزا و جهاد بصوب ممالک هندوستان نهاد هر مایه که رسید

جنود فتح و ظفر باستقلال موکب همایون نشان استعجال نموده و چنانچه شرح داده شد بسی بلاد و قلاع سخت زیر و زبر کرده

وجوه کفار فجار بی دینان بنکبت ادبار پاک ساخت و در هفتم ربیع الثانی روز سه شنبه که بر وفق حکمت فاطر السموات والارض

عظم سلطانه آن روز از میان ایام بکوکب قوت و قهر و انتقام یعنی ترک حصاری فیروزه فام بهرام خون آشام منسوبست

علی الصباح که بغره و نجاح خاقان شرقی اشهب آفتاب در معرکه سپهر رایت طلوع برافراخت و سپاه شاه سیاه چتر

شب را هزیمت داده جهان پناه گرفت روز و کینه دشمن دهر بوقلمون را از وحشت بند و غیابات ظلمات بعضها فوق بعض

بیرون انداخت خورشید رای کشورگشای حضرت صاحبقران از مطلع تأییدات الهی تابنده بر نسق التفات بر قهر دشمن و ترتیب

سپاه انداخت و جهة سپاه بیت بعده لشکرش وقوف ندانند ° چو موج کش آینه یقین و کناره ° طاقت فوجی ازان لشکرات

صف یک ازان بود غوطه جهانرا ° و بسعادت و اقبال سوار شده صفوف عساکر ظفر قرین محفوف عون خیر الناصرین

بر حسب اشارت اصابت شعار بانتظام انداختند شهزاده نامدار پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و امیر

مضراب و قماری دستور خواجه آقبوغا و دیگر نوینان زینت پذیرفت بیت چو خورشید صف میمنه راست کرد ° زتیغ اژدها دمنی

و جوانغار را وفور کثرت و شوکت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر

امرا آرایش پذیرفت بیت صف میسره هم بیاراست چست ° یکی کوه کوبی ز فولاد رست ° و هراول بصولت و شهامت امیرزاده

رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک واقع داده و سایر امرا انتظام گرفت بیت هراول چنان کرد آن پیش کار °

که در حیرت افتاد از آن شهریار ° و رایات نصرت آیات حضرت صاحبقران از اوج قلب القلب مستقر سلطنت طالع

بآخر انوار فتح و فیروزی بر مفارق ممکنان گسترده بیت ز قلبی که چون کوه فولاد بود ° بنا سنه را قلعه آسمان بود °

بعون صمدانی لشکری آراسته گشت که تا جمشید شهسوار مضمار چارم و میدان آسمان جولان کنان شاه ماه و سپاه انجم حشم

زمانه بچنان انجمن نیفتاده بود و سپاهی بآن کثرت و شجاعت رهی جلادت بر رزمگاهی ننهاده بیت ز اوان سجم شدی

ندیده کسی لشکری بیش ازین ° و بدین نسق و ترتیب پیش راندند از جانب سپاه مخالف قلب مرکز رایات سلطان

محمود نبیره سلطان فیروزشاه گشت با ملوخان میسره باستحکام طوغخان بود و امیر علی و جماعتی از سرداران

کشور هند و میمنه در حیز ضبط ملک معین الدین و ملک هانی و سایر سپهسالاران آن سرزمین بدین نسق و آیین صفها آراسته

با ده هزار مرد ملک کینه گذار و چهل هزار پیاده جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی بمقابله و مقاتله بکارزار آورده

و عمده استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بوده چو دریای خروشنده از باد سیاست بجوش آمده همه با سلاح و تکمیل مرتب

داشته و بر روی ... سوره که دارشان دستهای زهره راستو آکنده و بر پشت بسته مثال برکیا برجب تختها محطوط

ساخته

ساخته و بر هر تختی ازان چند ناوک افکن و چرخ انداز در مکمن کمین نشسته و تخش داران و رعد اندازان در پهلوی

صف پیلان آمده و جهالت و قتال ایستاده و با این همه معاینه آن سپاه از سوار و پیاده اگر چه اضعاف مضاعف آن بوده ندی

نظر جلادت فوجی از عساکر دون آثر وقعی چندان نداشت الا پیلان را اندیشه بود زیرا که از قول و السنه شنیده که هیکل ایشان

از صلابت بحیثیتی است که تیر و شمشیر بدان کارگر نیست و قوت ایشان بمرتبه که بمزیدی بلند متصور شده درختان قوی را یا ده

حد از بیخ برآرند و بناهای عالی را باشارت بیلویی ویران سازند و هنگام کارزار از خرطوم ثعبان کردار اسب را با سوار

از زمین در ربایند و بهوا بر اندازند و از کثرت سماع این و بالغها که در پیش طباع مرکوز می باشد دغدغه بخاطر بعضی

لشکریان افتاده بوده چنانچه در وقت مواضع سروران و اعیان مرحمت حضرت صاحبقران که در همه حالت شامل احوال اهل علم

و کمال بوده از جمیع علما رفیع مقدار که ظفر کردار ملازم رکاب همایون آثار بودند مثل خواجه فضل برهانا و شیخ الاسلام

سعید جلال الحق والدین جلال کشی و مولانا عبد الجبار برابر قضی القضات مولانا نعمان الدین خوارزمی بزبان اشفاق

و افضال سوال نموده که جای شما خواهد بود ایشان را از دهشت آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه بجواب

زنکت زمین در عین تو ذره گشت ۰ بار دیگر ممالک هندوستان از نیم جان حرکت المذبوحی میکردند و بقیه طاقت و توان
بای جلادت فشرده دست بردی مینمودند اما چون ستیزه باشد با زحد بیش ضعیف نهادشت و پهلوی سعادت با شیر شیان دنی
زیادتی قدر و شکست آهوی ناتوان اجل الارحمیت یافته روی عجز بگریز نهادند و بحکم الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل صورت حال گشت و سلطان محمود و ملوخان کریخته خود را بشهر انداختند و در روان بیستند و امیرزاده خلیل
سلطان از جا انقاد نشیند و بخت جوان و ضرب حسام نمرد نام یا قوه اشان ازان پیلان که بدست استظهار معادات
آن قوی بود کی در قید آسا آورده و پیلبانان نکونسار کرده بطریق کاوپیشی که دهقانان زمین شیار کنند براند و بحضرت
بادشاه روی زمین برساند بیت چو ادبی دهد لطف پروردگار ۰ چه پیلاقوی و چه گاو نزار ۰ چه بازوی دولت کشاید ز بند
ز تشیر کردون در آرد کمند ۰ با قبال آن شیر جاه بلند ۰ که طفلی ز خیلش سکالد ببیلد ۰ بکجا بود شهزاده ارجمند
هم از باغچه سالکی پیل بند ۰ شکفته از لبش میدمید بوی شیر ۰ چو شیران کشد پیل جنگی اسیر ۰ و چون از سر غایت کار ازین
نسیم فتح و فیروزی با بشارت مفرح شعاره زینده بخاقان پیچکار کی بشتاب دادند و بغداد آوردند صاحب قران سعادت قرین
وقت نماز پیشین بدرد و روان که دهلی ماند و بارودی آن را بنظر احتیاط درآورده عنان یکران کیهان نوردی از انجا برتافت
و بکنار حوض خاص بدولت و اقبال نزول فرموده و حوض خاص دراجا ایست که از مستحدثات سلطان فیروز شاه است
آن برتبه که بیتاب از یک طرف او بدیگر طرف تیر نمیرسید و چون در موسم بشکال از آب باران پر میشود یکسال تمام

اهالی دهلی از آن بمیعاد اند و مرقد سلطان فیروزشاه بر کنار آن واقع است و چون آن محل از حلول موکب معلی مزین
و مجلی گشت شاهزادگان و امرا و ارکان دولت در پایه سریر اعلی آمده **بیت** صد بوس دادند روی زمین •
نهادند بر خاک راهش جبین • بسته میان از پی چاکری • گشاده زبان ثناگستری • که بر خسروانی فتح فرخنده باد •
جهانش مطیع و فلک بنده باد • و بعد از اقامت مراسم تهنیت آثار شجاعت و مردانگی که از شاهزادگان و امرا و بهادران صدور
یافته بود و غرایب امور که [illegible] در آن مصاف از هر کسی بظهور پیوسته بانها رسانیدند حضرت صاحب قران از ملاحظه نعم
نعم الهی آب از چشم روان شده رقت فرموده و شکر باری تعالی که او را از عالمیان برگزیده چنان فرزندان کامکار و اعوان و انصار
خدمتگار ارزانی داشته بود بادا رسانید و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی و جلادت را دعا کرد
والحق از تامل و تدبر در مجاری احوال آن صاحب قران بکمال یقین می پیوندد که ذات بزرگوارش مظهر قدرت آفریدگار
و مصدر غرایب آثار و بدایع افعال بوده با چنان مهابت و سیاستی که از ذکر مواقف جلایل در هر مقام معلوم میشود رقت قلب
و شکسته دلی بحیثیتی که شکر میگزارد و وظایف سپاس بر وجه کار بجای می آورده آب از دیدگان میراند و اشک نیاز بوجه
خضوع و خشوع می بارد و با وجود اشتغال ظاهر بتمام عالم نور حضور باطن بشانی که مرحله جمع که بند کار با سنگام ضرورت
خاطر میکرد از عمل دوستی سر بر میزد و مصلحت آن کار می بندد و اصابت رای بمرتبه که بیت العزیز یک سر تدبیر که بر کلک
اندیشه بر لوح ضمیر منیر نگاشت نقش صورت تقدیر بود که واقع شد از اندیشه یکسر مو تفاوت نداشته و کمال شجاعت و دلاوری
بدرجه که از مبادی حال تا حین ارتحال که عنان از میدان سرای فنا و زوال برتافت مرکز در هیچ وسط دست و افعال انهزام بخاطر شریف
راه نیافت و این معنی دلیلی روشن است بر صدق توکل و دوام توجه بحضرت حق **بیت** دلی را که از خود کند کی کشی •
ز ارجح تو سد ز آنان بخشش • چه تو هستی از چرخ دانجم چه باک • چو هست آسمان بر زمین زیر خاک • لاجرم از فرق اسلام
و حسن اعتقاد قول سبحانه ابن بیت اغراض میکناد و روی توسل بسوی تعالی از کتاب کریم آسمانی می آرد و از غایت
اخلاص و اختصاص مراد که دم مقصد عالی حضرت کبریا مسالت مینماید عمده اجابت از تنق غیب بر منصه ظهور می کشاید
والحکایات معدلت و مرحمت و بخشش و سایر ملکات ملکانه ما و مصاف بادشاهانه از مطالعه تمام تاریخ اخبار بدایع الحوادث
و دانستن یافت **بیت** کرامی دعنه در جهان خالی است • همان بر فلک چشمه آفتاب • که چون او نبوده است شاهی بجنگ •
ز بخشش و کوشش نام و ننگ • فریدون و کیخسرو و داراب • منوچهر و اسکندر کامکار • نبودند در عهد این پادشاه •
وگر نیز شد دین و ملک کلاه • جهان که بحمد مثال این ابجد • نکرم ز نسل عالی نژاد • که بنوه چنین پادشاهی دگر •
نکرم ز اعقاب این نامور • چو سلطان دارا دانش بزد • بشستری ز کردون شکوه • صفت ختایق بداده وش •

سکندر مقامات دارا منش • شهنشاه ابوالفتح فیروز قرین • علاء سلاطین دنیا و دین • سمی خلیل الله انا حشم •
فرو فرخ نامش بسلطان تمام • چو سبق عنایت جهان را نظام • که زینت و ملک یابد کمال • دوامش اساس بنا بر جهت •
لقب چمان آسمان نازلت • ز نسبت سمی خلیل خدا است • نظر جام سلطان فرمان زعات • بدولت فزاینده کاخ شرع •
بکوشش فزاینده اصل و فرع • بشیر وی عدلش قوی پشته [illegible] • به عهدش حرم گشته دنیا و دین • فلک را حریم درش قبله گاه •
جهانش ملوک جهان را پناه • چو تیغش گشاید زبان درو عا • کند شرح انا فتحنا ادا • ز کلکش تفسیر ن والقلم •
عقود جواهر شده منتظم • دلش بحر جود است و ابر و باران کهی • که همت باو بخشش دکر • [illegible] تیغ بر سر قلم •
بصولت ز رستم بخشش ز جم • حدیث جم و رستم آنا ستم • ولی قدر ممدوح خود کاستم • چو [illegible] خواند نعیم فردوس •
بی بر کت منجر اصطخر می • وگر کین گزارد بگاه نبرد • بصد حمله رستم بر آید بگرد • مفاخر که عد کرده شد سر بسر •
ولی در مقام تا ابین خطاست • مبادات صورت شمشیر و تاج • نداده صورت معنی رواج • کمالات این بادشه معنویست •
ز شاهان نگیرد و خسرویست • بصورت جهانگیر و صاحب سریر • بدرویشی بعلم لدنی منیر • دلش غرق انوار حق الیقین •
بصورت [illegible] دنیا و دین • خلافت که ظل خدایی بود • شهی راست کین آشنایی بود • جهان بخشایی این داده وی •
ز بی فیض و فضل جهان آفرین • خدایا ز آسیب عین الکمال • نگه دار این شاه را لایزال • دلش شاد از ان [illegible] •
بعدلش پایدار [illegible] • بماناد فرمان ده کامران • فزون باد بخت [illegible] شمار جهان • والله اعلم بالصواب

گفتار در گریختن سلطان محمود و ملوخان از شهر و فتح دهلی و ایلغا بردن حضرت صاحب قران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملوخان شکست و عقد دولت و شوکت ایشان از هم فرو گسست بشهر باز آمدند از آن حرکت که کرده بودند در جمع
گردنده بودند بغایت پشیمان شدند اما بعد از وصول ندامت حاصلی نداشت هم در آن شب چهارشنبه که [illegible] چون منهزم
بیچاره و ناچاره در [illegible] نه بوده بودند **نظم** شبی کز سیاهی درو نا پدید بود • فلک پایه [illegible] •
[illegible] • سیاهان [illegible] پا • چو نیم شب در گذشت سلطان محمود از دروازه حوض رانی
و ملوخان از دروازه برکه [illegible] و در جانب جنوبی جهان پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و در پیش و پایان آواره گشتند
چون حضرت صاحب قران آگاهی یافت که سلطان محمود و ملوخان گریختند امیر سعید و تو خواجه آقبوغا و خان سعید
سلدوز و آلطون بخشی و غیره در عقب ایشان بشتافتند و ایشان را بتعجیل تعاقب کردند بسیاری از گریختگان فرو گرفته آوردند
و غنیمت فراوان گرفتند و سیف الدین ملوخان که بملک شرف الدین اشتهار داشت [illegible] اسیر کردند و بازگشتند و هم
در آن شب امیر الهداد [illegible] امراء قوشون را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان بیرون رفته بودند و دیگر

و دیگر دروازهای شهر قلیم نمایند تا کسی از شهر بیرون نرود و روز چهارشنبه هشتم ماه چون علم ظفر پیکر خسرو سیارگان مانند
رایت منصور خاقان صاحب قران از افق فیروزی بلند برافراخت حضرت جهانگیر گیتی ستان بدروازه میدان فرموده در عید
گاه بنشست و آن دروازه از دروازهای شهر جهان پناه است و در مقابل حوض خاص واقع شده و در آنجا بارگاه زدند و ...
ازده سادات و قضات و اکابر و اشراف که در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه شتافتند و عز بساط بوس دریافتند و فضل الله
بلخی که کوتوال بود با سایر اهل دیوان دهلی خاک آستان سلطنت آشیان را سرمه دیده اقبال ساختند و جماعت سادات
و علما و مشایخ و شاهزادگان و نوینان توسل نمودند و امان خواستند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر
امرا در هنگام مجال حاجت ایشان عرضه داشتند مراحم پادشاهانه ملتمس ایشان را رقم انجاح کشید و اهالی دهلی
را امان بخشید و برسم معهود توق فتح آیت با نقارها به بالای دروازه برآوردند و طنطنه بشارت فتح و فیروزی از انهار
فیروزه گون سپهر بگذرانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد **بیت** چهارشنبه هشتم ربیع دوم
گرفت خسرو صاحبقران دهلی را ۰ ز فتح شاه که مجموع بشری تاریخ ۰ شود سفید ... بود جلی آسا ۰ قیاس کن که یکی کاستند از بکر
نشد یقین که بایشان رسید سال شما ۰ ز فتح شاه و ... ۰ خود این ... ۰ ز یاری دولت ... و لشکر شاه
بیان ... فتح ... شد ... ۰ و مجموع پیلان آراسته و کرگدن ... از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر
گردانیدند و پیلان همه برسم خاکبوسی سر بر زمین نهادند و مانند جمعی که امان خواسته یکبار نعره برکشیدند و صد و بیست پیل
کوه پیکر جنگی بحیطه تصرف بندگان حضرت درآمدند و بعد از مراجعت بعضی از آن از برای شاهزادگان بممالک فرستادند و بعضی
بسمرقند آوردند و از آن جمله دو زنجیر به تبریز بردند و یکی بشیراز و یکی ... هرات و یکی بشروان پیش شیخ ابراهیم و یکی
باذربایجان بر طریق ... فرستادند و ... مولانا ناصرالدین عمر ... که با دیگر اکابر و اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بوده
بشهر درآیند و خطبه را بالقاب همایون آنحضرت بیارایند و پیش ... معهود آنجا چنان بود که در خطبه نام فیروزشاه و دیگر سلاطین
گذشته یاد میکردند بحکم اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل از ... رقم نسخ کشیدند خطبه بنام مبارک حضرت صاحبقران زیب
و زینت یافت و ... خطیب منبر را پایه افلاک خطبه ممالک هفت اقلیم بنام بهجت فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود
و ... دیوان وَجَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ... خلافت ... بنام جلالت آیین آن جمشید اسکندر تمکین
موشح ساخته دبیران لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتحنامها را بقلم ... آورده خبر آن
بشارت بزرگ بسامع اهالی ممالک و دیار رسانیدند و آوازه غزوات و صیت آثار و مقامات حضرت صاحبقران در اطراف
و اکناف جهان ... **بیت** جهانگشا ... تیغ شاه ۰ ز هر جانبی تا پیک ادراک راه ۰

ز رود اهل اسلام را خبری ۰ دل شرک ... خوف و خشیت ... ۰ از آن اهل ایمان بامن اندر شد ۰ کز آن کافران خون دل میخورند ۰
و بتکچیان دیوان بر حسب فرمان بشهر درآمدند و مال امانی توجیه کرده محصلان به تحصیل آن مشغول شدند و چون صبح
فیروزی از افق اقبال بر آمد ... و عروس مراد در بزم امانی و آمال جلوه گر شد ارکان دولت و ندیمان بزم عشرت زمزمه
این ترانه ابتدا کردند و لولیان در هنگام مجال ... جلاجل ... **نظم** جهان ... چون بگذرد روز غم
بیا تا کنیم شبستان بزم ۰ خوش آمد چو دشمن پذیرد شکست ۰ ... دوستدار ... نشست ۰ ... ز شغل جهان بگذریم ۰
... جان ... بریم ۰ برسم فریدون و آیین کی ۰ ستانیم داد دل از رود و می ۰ تا خاطر همایون حضرت
صاحبقران نشاط عیش و کامرانی فرموده ... فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو و نما نمود از نسیم باده مشکبوی
شام بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام ... جمعیت و حضور منور شد و در آن بزم دلگشای فرح افزای
آفتاب عاطفت حضرت صاحبقران پرتو نوازش و تربیت بر ... احوال شاهزادگان و امرا و ارکان دولت انداخت و همه را
بخلع ... بنواخت و ... بلند پایه و سرافراز ساخت و صدای سرود ... خوش الحان زهره را
... دل بنشاط در آورده ساز طرب را با آیین ترانه دلنواز بنواخت **بیت** که ای صاحبقران دادگستر ۰ بدوران تو بادا هفت کشور ۰
... ۰ خراب آنکس که آبادت نخواهد ۰ سری کز طوق ... ۰ جدا از تن ... ۰
... هفت اقلیم ... ۰ غبار ... از دولت دور ۰ روز پنجشنبه ... ماه فوجی از لشکریان بدروازه
دهلی جمع شده بودند و چون ... که ... و ... عقاب ... که قصد مرغان ضعیف ...
کنند به مردم دست چیره شدند و متعرض رعایا ... شدند ... حکم جهان مطاع ... که امرای عظام بمنع آن طایفه اقدام نمایند
اما چون ارادت قدیم بتخریب آن بلاد و ... اهالی آن تعلق گرفته بود اسباب آن دست فراهم داد از آن جمله ... آنکه
حضرات عالیات ... ملکه آغا و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونا در جهان پناه احداث نموده بود بشهر در آمده
و امرای دیوان اعلی و بتکچیان ... الاسلام و دیگر ... قلم بدروازه نشسته بودند و توجیه مال امانی نسق میکردند
در آن حال جمعی سوار از لشکریان که برای قند و غله ... شده ... شهر ... واجب الاتباع نفاذ یافته که هر کجا از اهل
... از اهالی آن نواحی که یاغی شده بودند و بشهر گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبه در اندرون شهر بیشتر شد و چون
گروهی از لشکریان در شهر جمع آمده بودند جوق جوق ... و از ... دهلی از سیری و جهانپناه و دهلی کهنه
... کردند و جنگ و محاربه آغاز نهادند و خلقی بسیار از ایشان خانها و اهل خود را آتش زدند و ...
را ... شدند لشکریان دست ... و استیلا بغارت و تاراج بگشادند و با وجود جسارت ... اصیب

هندوان و بقیه فرصتی ایشان امرا دروازها ببستند تا لشکر بیرون باندرون نیایند و خرابی بسیار واقع نگردد لیکن
در آن شب جمعی قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفر پناه در اندرون حصار بودند و از اول شب تا روز غارت میکردند و آتش
میزدند و در بعضی مواضع گبران بی باک بجان بر قتال قیام مینمودند علی الصباح کار از تدارک گذشته سپاهیان که بیرون بودند
ب امواج بکلی عرضه تاراج گشت تمام سپاه بشهر در آمدند و غوغای لشکر بجهات و در آن آدینه سه شنبه هم غارت عام اتفا
افتاد و بیشتر محلات جهانپناه و سیری را بغارت دادند و روز پنجشنبه هفدهم نیز بر همان وتیره بگذشت و صبح جمعی از
لشکریان که پیش صد و پنجاه کس از مرد و زن و کودک اسیر کرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی بیست نفر برده پیش بدست آمد
بود و سایر غنایم و فتوحات را از انواع لآلی و جواهر خصوصیت یاقوت الماس و اصناف اقمشه و رخوت و نفایس که ناگفته
ظروف و اوانی زر و نقره و نقود چندانکه بشمار تنکهای علائی و غیر آن چندان بود که شرح شمه از آن بعبارت کلک و زبان
در حیز بیان آید از جمله چندان زن که اسیر کرده بودند بار و خلخالها زر و نقره در دست و پای داشتند و انگشتهای
پای بانگشتریهای قیمتی آراسته بودند و نبات و داروی و عقاقیر و نظایر آن خود کسی التفات بآن نمیکرد روز یکشنبه نوزدهم
ماه مذکور دهلی کهنه پرداختند و جمعی هندوان بی دین با غار گریخته بودند و در مسجد جامع شهر و مدافعه و مقاتله را آماده گشتند
امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی با پانصد مرد مکمل متوجه ایشان شدند و بضرب تیغ جهاد خانمان دشمنان دین و
دولت داده فتح و ظفر را داد اند و از سر هندوان برجها بر اوج کیوان رسید و از تنهای ایشان طعمه زاغان و مرغان آمل
گشت بیت زمین بس که از کشتگان شده بشتا • محیط بلا گشت هندوستان • زبس کشته افتاده بر یکدگر •
همه کو شد جسم و بی سر سر • بلی شوم ظلم و کفر و خطا • برآورد از آن خطه دود فنا • و چون تمام در آن روز تمام
دهلی کهنه غارت کردند و اهالی و سکان آن دیار را نیز بند کرده بردند و قید اسارت بودند تحیر گرفتار اسیر گشته چند
روز متوالی اسیران از شهر بیرون می آوردند و یکی از امراء تومانات و قشونات جغتای را سپه نامزد کردند و ایشان چندین
هزار اهل حرفه و پیشه وران بودند و بر حسب فرموده جهان مطاع مقرر شد که از ارباب صناعت و حرفت که ... چاکران
خاص بیرون آورده بودند بعضی بشاهزادگان و آغایان و امرا که بسعادت ملازمت استسعاد داشتند قسمت نمایند و
بعضی جهت شاهزادگان و آغایان که در مستقر دولت خویش بودند بنوکران ایشان سپارند و چون نیت علیا حضرت
صاحب قران بکلک نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ بر لوح ضمیر نگاشته بود که در دار السلطنه سمرقند مسجد جامعی از سنگ
تراشیده بسازند چنانچه شرح آن خواهد آمد اشارت علیه صدور یافت که مجموع تراشان جهت خاص شریف نگاه دارند
و از ملاحظه وقایع این داستان مخدره معنی وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ در نظر

بصیرة

بصیرت اصحاب خبرت و کمال تجلی مینماید با وجود آنکه عظمت و شأن رقم آمال بر عنوان حال آن قوم نکوهیده کشیده
بود و در دهلی خطبه بنام القاب همایون که دیباچه دیوان امن و امان عالم و عالمیان بود آرایش یافته چون بحکم سهم
ارادت ازلی خلاف آن بود بواسطه آنکه جمعی سپاه هندی ترک رای بدکیش پای جسارت از حد خود فراتر نهادند و از سر
طغیان و عدوان دست تعرض بعسکر گردون مآثر دراز کردند مقتضی آن انجامید که شمه از آن گذارش پذیرفت بیت
دانی که حساب کار بچون است • سر رشته ز دست ما برون است • چون کار باختیار ما نیست • بر کردن کار کار ما نیست •
و فيه عاقبة الامور و وضع این سه شهر که سیری مختصر است بسور مدور و دهلی کهنه بوری مثل آن و بزرگ
تر است از سیری و از سور سیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف غربیت
مایل بجنوب است از دو جانب بارو کشیده و آنرا جهانپناه میگویند و از دهلی کهنه بزرگتر است و از سیری سه دروازه بجهانپناه
کشاده است و چهار دروازه بیرون و از دهلی کهنه ده دروازه بجهانپناه و سیزده دروازه بیرون و جهانپناه سیزده دروازه
دارد شش از جانب شمال مایل بمغرب و هفت از جانب جنوب مایل بمشرق مجموع از دهلی که عبارت از این سه شهرست
دروازه بیست و هشت است و من الله التوفیق و المستعان گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران مظفر لوا
از دهلی و توجه نمودن بدیگر مواضع هندوستان بنیت غزا حضرت صاحب قران پانزده روز بسعادت و اقبال
در دهلی توقف فرموده بر تماشای عجایب آن پیکر آیت نظر رنگ آینه شمس و قمر در محافل سلطنت و کشورگشایی عیش
از ایوان جمشید ساکن و انتظام مرانیام امور و ممالک بسعی نصرت و عنایت حضرت باری بر مقتضای صدق و کان الله
کان الله له و حسن حال اعوان و انصار نصرت آثار از فنون فتوحات و غنایم و کثرت جمع نفایس و کرایم مصداق آیه
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ مالک الملک بخشنده که در دولت سرای توفیق الملک حفیظ رحمت او کشاده و جهان در بر دی چیلا
بسماع شرع الملک کمال حکمت او بند دیت بیت خداوند خورشید و گردنده ماه • فروزنده تاج و تخت و کلاه • کسی را که خواهد برآرد بلند •
یکی را کند سرنگون از نژند • و چون دهلی بالتمام از شیوه سوء اعتقاد و قبح افعال و اعمال اهالیش بحکم نص وَإِذَا أَرَدْنَا
أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ خراب شد و از کمال استیلاء عسکر گردون مآثر آثار
فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا بظهور پیوست حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع اهل شرک و طغیان عازم دیگر مواضع هندوستان
گشت و هنگام نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع جهانپناه جمع
آمده از ملازمان خاص یکی را بایشان داروغه گماشت تا نگذارد که از جنبش ظفر پناه گرد زحمت و ملالی بدامن روزگار
آن طایفه کرامی نشیند و در روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه وقت چاشت سلطانی بعون الله

از ظاهر جهانپناه کوچ فرموده بطالع سعد و بخت فیروز به فیروزآباد که از شهر تا بدانجا سه کروه است نزول فرموده و ساعتی در انجا توقف
کرده متنزهات آن موضع را بنظر احتیاط در آورده و در مسجد فیروزآباد بر کنار آب جون از سنگ تراشیده برافراخته اند دوگانه
از برای یگانهٔ بی انباز از صدق و نیاز بگزارد و شکر و سپاس نعم الهی که از اندیشه و قیاس بیرون بود باد رسانید و چون
بسعادت سوار گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون فرمود سید شمس الدین از سادات ترمذ و علاء الدین نایب شیخ کوکری
که پیش ازین از معسکر ظفر مآب برسالت بطرف شهر کوتله رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادر نهاد آن خطه ارشاد
بخط فرمان نهاده و کمر خدمتکاری بر میان جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوسی درگاه عالم پناه مستسعد خواهد شد
و چون از ان طرف جهان نمای بقصبه وزیرآباد نزول فرموده الچیان دو طوطی سفید که بهادر نهاد در صحبت ایشان فرستاده
بعز عرض رسانیدند و آن دو طوطی از عهد سلطان تغلق شاه باز مانده بوده اند و در تمادی مجالس سلاطین سخن و دیگر
خانی کرده و خاطر خطیر آنحضرت با آن تحفه کامی که بر تربیت تکلم از سایر حیوانات عجم امتیاز یافته بوده اند و در فضایل ایشان طرازی
سروده اند تفأل فرموده و وصول آن تحفه حاضر آماده دران حال بار لسان انت **مصراع** که فرخ بود فال فرخ زدنده و از دهلی
تا بوزیرآباد شش کروه است و روز پنجشنبه بیست و سیم از وزیرآباد نهضت نموده و از آب جون عبور فرموده شش کروه راه
بجهت و در موضع مودوله فرود آمدند و روز آدینه بیست و چهارم از مودوله روان شدند و شش کروه قطع کرده موضع کته
مضرب خیام نزول گشته دران روز بهادر نهاد از برشی قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته بدرگاه سپهر
اشتباه آمدند و بسعادت بساطبوس فایز گشته مراسم بندگی و خدمتکاری بجای آوردند و بتربیت و نوازش مخصوص تمامتر
سرافراز گشتند و روز شنبه بیست و پنجم از کته نهضت نموده مرحله باغپت از محلهای نهر چه شعار رسنک باغ در بیاه
و غیرة بتخانه نوخان گشت و مسافت میان این دو موضع شش کروه است و روز یکشنبه بیست و ششم از باغپت کوچ کرده
پنج کروه راه بریده موضع اسار که میان دو آب است معسکر ظفر قرین شده و دو روز در آن منزل توقف افتاد **ذکر فتح
قلعهٔ میرت** چون از قلعهای مشهور کشور هند قلعه میرت بود حضرت صاحبقران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الاخر رستم
طغی بوغا و امیرشاه ملک و امیر الله داد از موضع اسار بدان حصار فرستاد و ایشان روز سه شنبه بیست و هشتم از انجا خبر
فرستادند که الیاس اغانی و پسر مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر با جماعتی گبران بقلعه میرت تحصن نموده اند و الحق شجاعت
و محاربه و قتال را آماده گشته میگویند که پادشاه ترمشیرین بدر این قلعه آمد و نتوانست گرفت حضرت صاحبقران را آن
سخن بر خاطر مبارک گران آمد و از نسبت قصوری که بترمشیرین خان کرده بودند خشمناک گشت و فی الحال بنفس مبارک
روی قهر و انتقام بسوی آن تیره رایان شقاوت فرجام آورد و در همان روز سه شنبه وقت نماز پیشین بسعادت و اقبال

سوار شد

سوار شد با ده هزار مرد براند و شب در میان کرده پنج کروه مسافت قطع فرموده و روز چهارشنبه بیست و نهم ماه وقت
نماز پیشین رایات جهانگشای سایهٔ وصول بر ظاهر قلعه میرت انداخت و در زمان فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امرا و
تواچیان هر یک بار بخود نقب فرو برند و چون شب هنگام شد در مقابل هر برجی و باره ده گز نقب بریده
بریدند گبران از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران شدند و از غایت وهم و هراس نیرو و توان از تن و روان ایشان
برفت و مانند صید ضعیف بیند که حمله شیر غران ببیند خشک بر جای بماند و دست و پای ایشان از کار بیفتاد
و روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود که بر فراز آن شتهاره داشت و از قوچینان بودند بجروانهٔ قلعه آمدند و انداز رخنه بکرس
و تهلیل غازیان بازگشت قول سبحان قلعه فیروزه حصار افلاک شد و فی الحال یکی از نوکران امرای نا م

وشر محاربهٔ اهل شرک و عناد و شقاق باحراز فضیلت غزا و جهاد آن ملاک مزاجی که دیو نژاد بود بکلی زایل گشت و از آن
هیچ اثری نماند و بتوفیق سعادت و سلامت سرافراز شده با هر کس از بندگان خاص که در ان محل بدولت ملازمت فایز
بوده بودند توجه فرخنده بدریا آورده و چون آن بحر مکرمت و احسان بکنار دریا رسید صورت مرج البحرین یلتقیان
وقوع یافت و دلاوران جهاد آیین و مجاهدان ظفر قرین بمقابلهٔ دشمنان دین در آمده بعضی بی اندیشه خود را در آب انداخته
و نهنگ آسا در آن بحر عمیق شناور گشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی بپایان آب را فرو گرفته آتش پیکار برافروختند
و بر آن ملاعین بی دین از کنار آب تیر باران کردند و ایشان از غایت جهالت و ضلالت در مقام معارضه برآمده سر کشیدند
و تیر می انداختند و آن ناکسان در آب انداخته بشناه می رفتند و چون بمخالفان رسیدند دست جلادت بر کنار کشتی
زده باندرون در آمدند و بعون عنایت ربانی بیمن دولت صاحبقرانی پشته کشتیها که [فتنه گرداب ابتلا بود بزخم ?] شمشیر نیست
گردانیدند و آن بیابان موج دریا بقعر دوزخ فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده باز آوردند و بر حسب اشارت
تو در کشتی ننگ وز در جای ازبهر تسبیحی ؛ که نفخ روح القدس که بذکر بسم الله مجریها بآن کشتیها که گرفته بودند در آمدند
دست جر قهر و استیصال باقی گبران شدند و با آن مخالفان دین در کشتی مانده بودند در میان دریا پیکار در پیوسته
جنگ در بهیة بر گشادند و از طرفین چون موج دریای اخضر بر روی یکدیگر برآمدند بیت چو دریا سحابی برآمد دو موج
بد انسان که موجش در افتد باوج ؛ نهنگان جنگی چو دریا بجوش ؛ فکندند در کام ماهی خروش ؛ عاقبت بیاد ظفر پناه
یاری آمده حصار بزخم تیر و ضرب شمشیر بهلاکت گردانیدند بیت اگر ماهی از سنگ خاطر بود ؛ شکار نهنگان دریا بود ؛
ذکا عقد نشاید سر باختن بر آنکه بآب اندر انداختن گفتار در ذکر غزو کردن حضرت صاحبقران بنفس
مبارک در یکروز با گبران اتفاق افتاد قال الله سبحانه و تعالی عما یصفون الا ان حزب الله

هُمُ الْغَالِبُونَ ۞ مالک الملوک جلّ و علا که رفع و خفض معارج و مهابط سعدا و اشقیا اثری از آثار لطف و عنف اوست
و رقم عزت و ذلت بر ناصیهٔ دولت و نکبت اهل اقبال و ادبار نگاشتهٔ خامهٔ رضا و سخط او و این آیت از کلام معجز نظام
اشارت و بشارت انجام کرامت فرموده که غلبه و پیروزی مخصوص والیان کشور دین و تابعان احکام شرع متین است
هر مؤید صاحب توفیق که نصرت شرع و برافراختن اعلام اسلام و ویران ساختن بنیان شرک و برانداختن عبدهٔ اصنام
وجههٔ همت عالی سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته بر مخالفان و معاندان مظفر گردد و غالب آید و هر بدسعادت که از
طریق حق و صواب انحراف و اجتناب جسته در تیه ضلالت و جهالت سرگردان شود از حزب شیطان و بی‌شک مغلوب و منکوب
گردد ۞ بیت ۞ یکی را ز گردون دهد تاج و گاه ۞ یکی را ز کیوان در آرد بچاه ۞ دلی را فروزان کند چون چراغ ۞ نهد بر دلی دیگر از درد داغ ۞
و از مصداق این سیاق آنست که چون حضرت صاحبقران از غزو اصحاب کشتی که در دریای گنگ بودند باز پرداخت همان ساعت
از ساحل دریا کوچ فرموده و رایت ظفر پیکر متوجه موضع تغلق پور گشت و در آن موضع نزول اجلال همایون اتفاق افتاد و در همان شب یکشنبه
چهارم ماه جمادی الاولی از آنکه از شب بگذشت از پیش امیرزاده و بایزید توجین و الطون بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس
رسیدند و بعرض رسانیدند که ایشان گذاری نیک پیدا کرده‌اند و از دریای گنگ عبور نموده و در آن طرف گروهی انبوه
وحشی چشمان از کفار با استعداد فراوان و اسباب بسیار جمع شده‌اند و سردار نامبارک ایشان خانی نام رایت عناد
و استبداد برافراخته و اسباب جدال و قتال را آماده ساخته و چون شیوع شعور و اطلاع حضرت صاحبقران بر کیفیت آن
احوال و اوضاع اتفاق افتاد چنانکه هنگام وزیدن نفحات لطف الهی می‌باشد نیت غزا مصمم شد با وفق کامکار بتقویت
والله یعصمک من الناس آراسته و بحکم رایت نصرت شعار بمفاد فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ پیراسته اعوان و انصار
فیروزی آثار بکوس و کورگه و کوس بگوش بهرام انتقام آیین رسانیده و از بس افراختن مشعلها شب سیه‌فام ظلمانی را کسوت
روز نورانی پوشانیدند و آنحضرت پیش از صبح با هزار سوار از دریای گنگ عبور فرمود و یک گروه راه رفته
نماز بامداد بگذارد و باقامت وظایف اوراد قیام نمود و مجموع سپاه ظفر پناه جبه‌ها پوشیده بعزم غزو و جهاد روان شدند
و چون نزدیک لشکر رسیدند مبارک خان ده هزار سوار و پیاده ترتیب داده بود و با طبل و علم و خیل و خدم ابیات
سرتا پای از غرور انگیخته ۞ تلبیس رنگی در آمیخته ۞ در آن حال بخاطر خطیر صاحبقران جهانگیر که مطلع انوار اسرار غیبی
بود خطور نموده که سندهان بی‌دین بیحد بسیار شده و سپاه اسلام در این محل اندک و لشکرهای میمنه و میسره
که باطراف و جوانب روانه داشته‌ایم بمسافتی عظیم دورند نه چیز جز محض توکل بر فضل خداوند خبیر قدیر نیست و مقارن
این اندیشه پنج هزار سوار از تومانات امیرزاده شاهرخ که پیش از این با سید خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند

وساخت

وساخت در رسیدند و به موکب همایون پیوسته شد بنوعی که اگر وعده و قراری رفته بودی بر حسب فرموده وَلَوْ
تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ چنان راست نیامدی و این اتفاق از غرایب الطاف حکیم کارساز و لطیفهٔ بنده‌نوازست
بلی از حق بجز فضلش ۞ عقدهٔ مشکلات نگشاید ۞ هر چه خواهی از او طلب که جز او ۞ ره بگنج مراد ننماید ۞
صاحبقران گیتی‌ستان شکر و سپاس حضرت منان بتقدیم رسانیده و سکان اقامت کرده فرمان داد که امیر شاه ملک و امیر الله
داد با هزار سوار بندگان خاصه که ملازم بودند بر دشمنان رانند و اصلا کثرت و شوکت ایشان را بنظر احتیاط التفات
ننمایند مبارزان میدان جهاد امر عالی را انقیاد نموده دست توکل بتیغ جهاد آخته روی اندیشه بر سر گبران تاختند از قوت
دولت اسلام و فر دولت اقبال حضرت صاحبقران گردون غلام ترس و رعب در دل آن بدبختان چنان مستولی شد که بی
توقف از مقام استکبار و ستیز رو براه فرار و گریز نهادند و چون طیور ضعیف هیکل از شاهین و وحوش ناتوان
از صدمهٔ شیر عرین برمیدند و از نهایت دهشت عنان از رکاب و فراز از نشیب باز نشناخته شغال‌وار در جنگلها خزیدند
و لشکر منصور از عقب ایشان در آمده خلقی کثیر از آن بی‌دینان را بتیغ غزا بگذرانیدند و زنان و کودکان و فرزندان ایشان را
اسیر ساخته و لشکریان غنیمت بسیار بدست آوردند از جمله گلهای گاو بود و از حیز ضبط و شمار بیرون و از اندازهٔ وهم
و قیاس افزون حضرت صاحبقران ساعتی هم آنجا نزول فرموده در زمان خبر آمد که در دره کوپله که بر کنار آب گنگ است
گبران بسیار مجتمع شده‌اند فی الحال با پانصد سوار متوجه کوپله شد و باقی لشکریان بگرفتن غنیمت مشغول بودند و چون موکب
همایون بنزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار بودند و آن مدار دین حشری عظیم جمع شده از امرا شاه ملک و علی سلطان تواچی
با وجود قلت انصار غازیان غلغلهٔ تکبیر و تهلیل بفلک دوار رسانیدند و بر ایشان راندند و بضرب تیغ آبدار آتش
فنا در خرمن عمر کفار انداختند و آن بی‌دینان را با آن کثرت و غلبه مقهور و مغلوب گردانیدند و غنیمت فراوان حاصل آمد
و در آن حال که لشکریان بگرفتن غنیمت و ضبط آن اشتغال داشتند زیادت از صد سوار ملازم رکاب حضرت انساب نبودند
ناگاه گبری ملک شیخ نام با صد سوار و پیاده مانند فدائیان تیغها کشیده روی بموکب جهانبان نهادند و حضرت صاحبقران
با رایت مبارک غزانماید بسوی آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند چنانکه تیر بایشان رسیدی یکی از بندگان تحقیق
ناکرده پیش راند و بی‌وقوف بعرض رسانید که این شیخ کوکر است از جملهٔ بندگان درگاه که در میان سپاه ظفر پناه
می‌باشد آنحضرت بدین سبب روی سعادت بطرف دیگر آورد و شیخ که بعضی از لشکریان اسلام را بتیغ رسانید و چون حضرت
صاحبقران آن حال مشاهده فرمود عنان تکاور گیتی‌نورد را بسوی آن ملعون تافت و در زمان آن گبر تیره‌روز را که
مصداق عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ بود تیری بر شکم و شمشیری بر سر زده از پشت زین زاری بر زمین انداختند و سر در کردن بسته

نزدیک رکاب نصرت انتساب آوردند حضرت صاحب قران از وحال ایشان پرسید و او بجای جواب جان داد و جهان از خبث
وجود آن لعین و اتباع بی دینش پرداخت و سیاست اجرای آن غزو و تیر و قرینی روز کار همایون گشت و در همان ساعت خبر
آوردند که در دره کوه بلند که از این موضع تا آن جای دو کروه است حشری انبوه و خلقی بیشمار استند و آنکه جمع شده اند در
مسافت بیشهاست که از کثرت درختان و تشابک اغصان و التفاف باد سبک رو از مضایق آن اشجار و جنگلها بیرون رود از
جهت تنگی بسیار بود و درین جنگل غلیظ و دقیق بود که اگر کسی یکی از آن را در بغل میگرفت دست بهم نمی رسید حضرت
صاحب قران در آن روز دو نوبت تحمل مشاق رکوب و اخطار شده بود و بنفس مبارک در معرکه غزا اقامت فرموده جهاد
نموده و هنگام آن رسیده که زمانی بر مسند استراحت آسایش فرماید و چون این خبر بسامع علیه رسید همت بلند از ادخار
مثوبات جاودانی بر طلب راحت و تن آسانی اختیار فرموده و در آن حال با جمعی از خواص بندگان و چندی کس از امرای محترم
قوشون که در آن حوالی بودند متوجه آن دره شد و چون بشهار سوار کذار در راه بود سندوان کافر بسیار لشکر حاضر آمده
بود حضرت صاحب قران در خاطر گذشت که اگر درین ولا فرزند پیر محمد و سلیمانشاه میرسید از لطایف صنع بعید نبودی که
توانند بود و در حال که ... روز پیشتر ایشان را بر سبیل تاخت بناحیه دور فرستاده بود و متوقع بود که درین موقف حاضر آیند
جدر مقابله پیرو نمود از آب گذشته بودند و مقصود ایشان آن بود که رایت جهانگشای بدان طرف آب عبور نماید فرموده
و درین روز یکشنبه وقت نماز دیگر بصورتی که در ضمیر منیرش نقش بسته بود و از دریچه غیب عکس بذیر گشته برسیدند
و بموکب همایون پیوستند بیت سکر کلوح قضا بود رای شاه جهان ⊙ که هرچه گشت تصور در و نگشت از آن ⊙ و باتفاق بدان آن
گبران را ماندند و زبان طاعت و دست شجاعت بذکر و تدبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر بر کشادند و اکثر آن گمراهان را بتیغ جهاد
بگذرانیدند و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام افتاد و از الوان رخوت و انواع چهارپایان حتی شتر و گاو و گوسفند بسیار
که حساب دوم بیرون یعنی بعقد انامل قیاس و تخمین آن شوار نشستی در آن یک روز خجسته آیین حضرت صاحب قران گشت که بنفس
مبارک در مصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتاده باشد بخصیص سلاطین رفیع
مقدار و چون آن روز باخر رسید و چهره روزگار چون روی سندوان و رای تیره بی دینان سیاه شد نگرفت و در آن بیشها
که محل غزو سیوم بود از تنگی جای موضع نزول آمدن نبود سپاه ظفر پناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور
بموقف غزو دوم مراجعت نموده نزول فرمود این فتح آیت باوج اقبال رفیع منزلی افراخته و زمانه بدعا دوام ایام سلطنت
و پادشاهی حضرت صاحب قران ورد زبان ساخت بیت تا جاودان باد یزدان پناه ⊙ بکام تو گردنده خورشید و ماه ⊙
جهان آرمی از تو خشنود باد ⊙ تن بد سکالان پراندوه باد ⊙ سر دشمنانت نگونسار باد ⊙ بیقلاب آویخته بر دار باد ⊙

گفتار

گفتار در استیصال گبران که بدره کوه بلند بود و ذکر سنگی که بشکل گاوی واقع شده و تعظیم گمراهان هندوستان سنگ را

دره کوه بلند در دامن کوهیست که دریای گنگ از آنجا روان میگردد و پانزده کروه بالاتر از آن موضع سنگیست بشکل گاوی
و آن آب دریا از آن سنگ بیرون می آید و گمراهان دیار هند آن سنگ را پرستش مینمایند و چنانکه یکساله راه از اطراف و جوانب
روی توجه بدان دره می آورند و بدان گاو سنگین از خیر یا تقرب میجویند و مردگان خود را میسوزند و خاکستر آن را براه
آورده و در آن آب میریزند و سر و ریش می تراشند و از عبادتی میدانند بثابت حج که ارکان اسلام اهل ایمانست
و ابو نصر عتبی رحمة الله علیه حکایت غوایت کفار هند و عقاید فاسده که در باب این سنگ دارند در کتاب یمینی آورده و بعد
از آنکه ناصر الدین سبکتکین و بر اثر سلطان محمود ماله در هندوستان بعزم جهاد قیام نموده و بلاد و قلاع از دیار
بتدریج بگشودند شکر الله مساعی المجاهدین و رضی عنهم سلطان محمود ماه و اخر حال متوجه فتح شد و لشکر اسلام بدانی
حدود در سانید و صاحب ترجمه یمینی آن غزوه را طراز مواقف و مغازی یمین الدوله محمود دانسته و صاحب قران موید
در و بهادو از کرد و بی همت اعلی بفتح و هندوستان آورده بعضی از شاهزادگان و امرا با فوجی از لشکریان برای ندات
ساخت و خود با بقیه سپاه ظفر پناه بجای دیگر متوجه گشت و در دره کوه دیگر جه در راه بود از قلاع و مواضع و قری بیدا
سنگ ساخته و اسکر کفر و ضلال را بر انداختی می رفت تا هر سلی که تحت که ما آن ممالک داشت چنانچه بتفصیل شرح داده شد
بعد از فتح و سلی از آب گنگ عبور نموده و درین نواحی که سخن بذکر آن رسید وظایف بتقدیم رسانیدند فسبحان الله
ایده بنصرت الغزات و رفع بعضهم فوق بعض درجات و چون در آن دره کروهی انبوه از گبران مسکن نموده بودند و اموال
بسیار از مواشی و منقولات در تصرف ایشان باقی بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی خورشید رایت شعاع از افق
عزیمت طلوع نموده سپاه آسمان جنبش ستاره شمار در حرکت آمده متوجه دره کوه بلند شدند و چون ارادت قدیم باستیصال
ذریه کفر و ضلال در تعلق گرفته بود آن بدبختان بغلبه و کثرت مغرور شده هم اتفاق نموده بودند و خیال محال در مقابله
و جدال جماع و مغز داده اند جنگ را مهیا و آماده گشته و سنگاهی که جمشید شرقی انتساب آفتاب سنجق ارتفاع
از کران معرکه سپهر بر افراخت لشکر اسلام یاماشی کرده بآن دره رسیدند میمنه از قوشون امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه
آراسته و میسره از قوشون کت و مهابت جماعتی از امرا نامدار زینت یافته و در منقلای توکل امیرشاه ملک و دیگر نویینان رفیع
مقدار رایت همت و اقتدار بر افراشته و چون صدای غریو کوس و ... در نفتاده و نفیر در آن کوه و دره در افتاده در نهاد تزلزل
موحدان و تکبیر غازیان بآن حدود پیوست و لشکریان ظفر قرین دریا صفت بیچ محمد را آمده خروش برآوردند کافران
خاکسار را آب گشت و آتش خوف و اضطراب در خرمن ثبات و قرار آن بادپیمایان افتاد و مجموع از غایت بیم و هراس

بحر و در دامن قرار دادند و بکوی بها گریخته و لشکر اسلام از پی ایشان در آمده بتیغ زمرد فام از تن شب رنگ آن تیره رایان
سیاه درون گونه یاقوت رمانی بخشیدند و اکثر آن بی دینان را بتیغ غزا کشتند و اندکی که از آن ورطه بیم جانی بیرون
برده آوارۀ دیار گشتند و اموال و اسباب بیحد و شمار و فتوح بیرون از حد کار لشکریان نصرت شعار گشت و چون آن دیار
و نواحی از خبث وجود مشرکان پاک شد رایت نصرت آیت در همان روز بازگشته در دریای گنگ عبور فرموده در ساحل
دریا باقامت نماز پیشین قیام نمود و بر قضای ارجمند نماز رکعات جهت شکر بخشندۀ بی منت بجای رسانید و هم در آن
ساعت سوار شده بیغ کرده راه برانده در طرف زیر آب گنگ نزول فرمود و بحفظ الهی در حرکت و سکون حارس و نگهبان
و فتح و ظفر همعنان بود طلیعۀ سابکیه ستان والمهیمنة الثنان **گفتار در عزم مراجعت حضرت صاحبقران از ممالک**
هندوستان چون قاید قدرت کامله هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حضرت صاحبقرانی ما [illegible]
زمام تایید بخشید تا اقامت فرض جهاد مأمور گردانیده علم ساخت لشکر اسلام را بدریا مسند کشید و [illegible] تا اساس
ظفر پناه چند فوج شده سر فوجی باعتنا متوجه شدند و از سرحد آن ممالک تا بدهلی که پای تخت هندوستان است مرکب اصطحاب
و قلعه بود همه را تسخیر کرده از خبث وجود کبران و بت پرستان بآب تیغ غزا پاک ساخته شد و از فتح دهلی و قلع و قمع هنود
اخبار [illegible] بکشور هند در آمد نفوس سوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریای گنگ و در کوه جو سرای مواضع آن حدود و نواحی
برانداخته بوجهی که کیفیت آن بتفصیل شرح پذیر گشت رای عالم آرای آنحضرت که در آینۀ حال صورت مآل مستقبل مشاهده
نماید و بحسن تدبیر سر رشتۀ تقدیر بدست آرد عزم مراجعت تصمیم فرموده در روز شنبه ششم جمادی الاولی بسعادت
و اقبال از کنار آب گنگ نهضت فرموده عنان توجه بطرف اغرق همایون معطوف داشت امرا و سرداران سپاه هر یک بر جای
خود روان شدند و فرمان همایون صادر شد که بیرون بجانب اغرق بموکب مقدس پیوسته رسانند و روز چهارشنبه هفتم ماه
شش کروه راه رفته نزول فرموده میان این منزل و محل اغرق قرار کرده بوده و در آن موضع خبر آوردند که در دره ای کوه
سوالک که آنرا کوه بگله گویند جمعی از هندوستان [illegible] بسیار از هندوان ستیزه کار رجوع شده اند و چون حضرت
این حال ببلوغ ضمیر منیر صاحبقران جهانگیر نقش بست یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که لشکر منصور که در اغرق اند
کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آنحضرت بنفس [illegible] بیلغار [illegible] بکوه سوالک در کنف حفظ الهی توجه فرموده و در آن
مقام امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین از اغرق آمده بموکب همایون ملحق شدند و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا در موقف
اخلاص و سرافرازی زانو زده عرضه داشت کردند که رایات فتح آیات بعسکر ظفر قرین مراجعت فرموده [illegible] سعادت
و اقبال الاستراحت فرمایند که [illegible] این هندوان تاخت بریم و [illegible] ایشان برآوریم آنحضرت جواب

فرموده

فرمودند که اگر محرر کتاب سطور [illegible] کشاده نور و سواد دیدۀ خود بر ورق منشور و کتابت ثبت [illegible] نکارد سزاوار آید
مخلص آنکه باقامت فرض جهاد قیام نمودن متضمن دو فایده است یکی ادخار مثوبات اخروی و دیگر حصول غنایم و فتوحات
دنیوی و چنانکه شما را در [illegible] دو فایده است ما را نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمدیست و نعیم باقی از برای خود جمع
فواید آمال و منافع حال از برای لشکریان که ملازم اند و لازم [illegible] ملاحظۀ حال زیردستان نمودن آیین پادشاهان [illegible] است
و مرحمت فرمودن در بارۀ ضعفا و مساکین از خصال ستودۀ سلاطین عدل پرور است **بیت** دادگر نیست آنکه اندر آب [illegible] روز حشر
[illegible] پادشاه دادگر خدا [illegible] فکند • و هم در آن روز حکم صادر شد که امیر جهانشاه از امرا جوانغار بوده و پیش از این بطرف
بالای آب جون بتاخت رفته [illegible] و با دیگر امرا باحراز فضیلت غزو [illegible] امیر جهانشاه بموجب فرمان [illegible]
اسلام پناه بتاخت **گفتار در تاخت فرمودن بکوه سوالک** حضرت صاحبقران روز شنبه دهم جمادی الاول
بعزم تاخت کوه سوالک سوار شد و در آن دره راهی بود پر درخت و بحقیقت پیچ راهی بوده بود بدو جانب خلقی بسیار جمع
کرده و حشری بیحد و شمار [illegible] آورده [illegible] جای [illegible] شده و [illegible] کشته عسکر گردون مآثر از میمنه
امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و از میسره امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و در [illegible] قول امیر شاه ملک و امیر شیخ
نورالدین و سایر امرا برانغار و جوانغار قلب دست جلادت و زبان سعادت بغزو کفار و تسبیح ملک جبار کشاده روی
بآن کمراه نهادند و حضرت صاحبقران [illegible] آن در جنگ [illegible] توجه [illegible] منافقان [illegible] نزول فرموده توقف نموده و
[illegible] فرمایش [illegible] و در زمان تیغ غازیان سر انداز [illegible] جان [illegible] عیاران
جان شکار را بر دوانیده خنجر [illegible] الماس فعل [illegible] تمام شد تمام سنگ و خاک آن کوه و دره
از خون هندوان سیه رنگ لعل فام گشت **بیت** تن کافران خاک شد زیر نعل • ز خون سنگ آن دره مجموع لعل •
نهال [illegible] ازان منصرف [illegible] • [illegible] • [illegible] • شد آن دره با [illegible] کوه راست •
ز بس خون [illegible] • ز هندوستان [illegible] • [illegible] اسلام [illegible]
و آن زمرۀ کفر و ضلالت نیست و نا چیز شده غنایم فراوان از [illegible] و غیر آن ضمیمۀ دیگر فتوحات غازیان و
مجاهدان شد و اشارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه صدور یافت که از مردم [illegible] هر یک سیصد و چهار صد
گاو گرفته بودند بعضی باز ستده بمردم ضعیف بخش کنند و [illegible] آن [illegible] احاد و افراد لشکریان
از سوار و پیاده و [illegible] بزرگ [illegible] غنایم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچکس محروم نماند و شب یکشنبه که جمشید
شرقی تاج خورشید بشبستان مغرب خرامید حضرت صاحبقران بوثاق امیرزاده پیر محمد نزول فرموده اشارت ازان

و اشارت امان حسن اتفاق غرهٔ نهم رواق فیروزه طاق که دون گشت و روز یکشنبه بامداد بیت

چو خورشید تابان بتیغ جهر • دماغ بگشاد کرد از سپهر • رایت منصور از آن مرحله روان شد و بسعادت و اقبال یاردهی
سمایی نارسیده بموضعی نزول کرد که از نواحی بکری بود مشهور بولایت جاپو و روز دوشنبه دوازدهم ماه از آنجا کوچ کرده جهاد کرده
برفته و در موضعی نزول افتاد و بسبب بسیاری غنیمت که از لشکریان ظفر قرین جمع آمده بود نقل آن
باستگی تیر مثبت هر روز زیاده از جهاد کرده راه بدفع و تعدی داشت و روز سه شنبه سیزدهم ماه از آنجا نهضت نموده موضع
کندر معسکر نصرت پناه گشت و مسافت جهاد کرده تا کیک بود طایق ایام را و خنک فلک بر حسب مراد خوش لگام و حفظ ملک
علام در جنبش و آرام بر منزل و مقام حارس ذات سپهر احتشام و الحمد لله تعالی علی الافضاله و دوام الانعام والله احکم و اعلم

گفتار در توقف غزوات که در حدی دیگر از کوه سوالک دیپشاه اتفاق افتاد روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی که خسرو
سیارگان از برج مغرب و حجاب عرب نموده بجانبی دیگر از افق رایت طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحب قران از موضع
کندر نهضت فرموده و از آب جون عبور نموده حدی دیگر از کوه سوالک را مرکز رایات کشورگشا ساخته و در آن روز بمسامع
جلال رسانیدند که در آن حدود یکی از رایان هند روتن نام ... عرق درداده و کند احتشام در آن افراخته و خلقی کثیر از
مجوس و اصناف از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در دنیا ایالت و حکومت او در آمده و کوهی بهایی منیع تحصین پناه جست
که از غایت بلندی کوه شعاع بصر از نشیب آن بفراز نمی رسید و از غلبهٔ درختان چیچ پرتو آفتاب و ماه از بالا بزیر نمی افتید
جاها در حصانت و محکمی از کوه و پیش ... که گذشته است و هزبر ... بیفتد و راه پیدا ساختن با تجاه درآمدن ممکن نیست
حضرت صاحب قران بر چنان معاقلی با خطر و جنگلی بحد ... توقف نفرموده که شب بگذرد و هم در شب پنج شنبه پانزدهم
ماه فرمان داد و امرا و تواجیان مشعلها افروخته و لشکرها مرتب ساخته و ... قطع کرده ... مخالف
آن بیشها بگذشته روز پنج شنبه پانزدهم ماه که خسرو سیارگان رایت زرنگار از اطراف قاف ... سلطان بر افراشت
اعلام ظفر فرجام اسلام بیان در کوه سوالک و کوه که رسیده بوده ... در آن محل چند و جیر
ماسم آیین ... بودند و با اتباع و اشیاع جنگ را آماده گشته و اسباب قتال و جدال مهیا ساخته اما آن که صدای
طبلک کورکه و کوس و نفیر برعد در آن کوهسار افتاد و خروش زمزمهٔ تهلیل و تکبیر غازیان بگوش کفار ... سیارگان ثبات
و قرار ایشان ... و بنیان طاقت و اصطبار آن گمراهان انهدام پذیرفت و بی توقف عنان عزم ... بره هزیمت
و ... طریق گریز پیش گرفتند امرا و تواجیان و لشکریان فیروزی سمات از پی ایشان روان شدند و بتیغ آبدار
دستان آتش بار دمار از روزگار آن کفار برآوردند و اکثر آن خاکساران بادپیما را بشمشیر جهاد کردار بآتش دوزخ

ویسر الجهاد

ویسر الجهاد فرستادند چندان اموال و اسباب از صامت و ناطق بدست غازیان و مجاهدان افتاد که نطاق نطق از احاطهٔ
ذکر آن قاصر بود چنانکه یکی از لشکریان صد سر و دویست سر گاو و ده بیست برده هندو بدست آورده بودند و هم در آن روز ... امیرزاده
پیر محمد و امیر سلیمانشاه بجای دیگر اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بودند و ... طعمه را
داده و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام در آنجا افتاد امیر جهانشاه علی حده بجای دیگر تاخته و بسی از هندوان را بتیغ
تیغ غزا گذرانید ... چندان بدست لشکریان افتاده بود و شب آمده لشکریان میمنه و میسره مجموع بموکب همایون پیوستند
در میان دو کوه نزول آمدند خرمن کفر سوخته و کار اسلام ساخته چهرهٔ دولت افروخته و رایت اقبال افراخته و روز آدینه شانزدهم
ماه صاحب قران گیتی پناه از آن دره که در میان دو کوه بود باز بکوه سوالک برآمدند و از آن منزل تا ولایت کوکرت پانزده
فرسخ بود و در آن دره چندان جنگل انبوه بود که در حیز حصر و احصا نیاید و ... کوه تا بغایتی که وهم تیز رو را در عرصهٔ آن مشی
مجال نایدر و در آن بیشها کثرت گیاه تیره رای و مسدود ظلمت افزای ... که صورت گیت در آینهٔ خیال جلوه گر شاید
حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع کافران در آمدن چنان جایهای خطرناک اختیار فرموده و چون لشکر جمله ضبط آن
بجهت امیر جهانشاه بود و لشکر خراسان بیشتر از غنیمت اندک چیزی یافته بود فرمان قضا جریان نفاذ یافت که ایشان پیشتر
بروند و تاخت کنند و در آن روز بفرمان قضا جریان صاحب تومان قراول بود جای کل سلطانی بموکب ظفر قرین شتافت
و عرضه داشت که غلبهٔ گبران و حشر هندوان بیشه از آنست که تقصیر توان کرد آنحضرت بنفس مبارک همایون با تاختن لشکر
جا نفاذ و سپاه ظفر پناه بر حسب فرموده بتاخت برده و غزا کردن مبادرت نمودند و ... که از گبر ... محیط گشته
جلادت بقتل و قمع هندوان نجس از آنکه برگشادند و به صاعقهٔ شمشیر جهاد خرمن حیاة ایشان را بسوختند غنیمت فراوان
و عدد و اسب بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز پیشین از قوشون امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی
خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست و در آنجا از گبران حشری جمع شده که از مرحلهٔ تصور نمایند ... و چندان مواشی
و مراعی دارند که از حد ضبط و شمار بیرون حضرت صاحب قران در زمان عنان همایون گیتی نورد که بر صبا و شمال پیشی میگرفت
بصوب آن دره معطوف داشته و فرمان داد که شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی بر سر آن گمراهان تاخته ایشان بر حسب فرمان
روان شده و تیغ جهاد در نهادند آن بدبختان نهاده سیل خون از آن طرف روان گردانیدند و رایت حضرت ... در عقب
کین افراخته شد تا میامن اقبال صاحب قرانی قرین روزگار مجاهدان شده و فتح و ظفر که پیوسته دست بفتراک دولت روز
افزون زده اند شامل حال غازیان گردید **بیت** سپه کامرو تاج و کرسی شاه • نصرت تیغش بود همعنان همراه •
و آن حضرت از آن قلهٔ کوه نظاره میفرمود که شیران بیشهٔ شجاعت و بازان میدان جلادت در آن دره پیاده در آن جنگلی

داد وجهاد میدهند و ذریهٔ کفر وضلال را بجز نوع عزا در کنار روزگار می نهند و چون اکثر آن ملاعین بی دین از ضرب تیغ
غازیان ظفرقرین بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف جسته وجسته در کوهها نهادند لشکر منصور با غنایم نامحصور
بازگشتند و بسعادت زمین بوسی مستسعد شده بنوازش و تربیت پادشاهانه اختصاص یافتند و از جمله چندان
مواشی و مراعی گرفته بودند که شرح شمه از آن در حیز حصر و بیان نگنجد و حضرت صاحبقران از کمال مرحمت تا هنگام شام بالای
کوه توقف نمود و اشارت فرمود که از لشکریان هر که غنیمتی یافته باشد از او نصیب بدهند بهر کس که او نیافته و چون تمام
پیش از اندازه بود هر کس آن مقدار که ضبط میتوانست کرد به تحت تصرف در آورده و آن شب در آن درم فرود آمدند عون
ربانی در جمیع احوال حارس و نگهبان و حفظ یزدانی در گاه و بیگاه یزک دار و پاسبان و در آن بیشهها و جنگلها حد و نهایه
بود و چون شب سپری شد بی آمدند و جبرها لشکر میمنه و میسره در عرض یکماه از شانزدهم جمادی الاول که رایت جهانگشای
در میانه و کوه بودگی سوالک و کوه کوکه تا غایت شانزدهم جمادی الاخر که سایه وصول بر نواحی جمو انداخت بیست غزو
معتبر با طوایف کفار و مشرکان و گبران و بت پرستان اتفاق افتاد که شرح تفاصیل آن بالاطناب می انجامد و در این مدت
سی و هفت قلعه از معظمات قلاع کشور هند که هر یک در حصانت و محکمی خیبری بوده از دولت قاهره مفتوح گشت
و آن قلاع هفت گانه که در استواری با سبع الطباق چرخ مینوی مباهات مینمود هر یک در فرسخی دو فرسخی یکدیگر واقع بوده
و مردم هر قلعه مخالف اهالی دیگر قلاع و اکثر سکان آن مواضع در ایام سلاطین سابق از اهل جزیه بوده اند و در این مدت سر از ربقه
انقیاد اهل اسلام کشیده و از التزام جزیه سر پیچیده بودند لاجرم بحکم شریعت غرا خون و مال ایشان هدر بود و جهاد و محاربه بر
با ایشان از قبیل جهاد و غزا و یکی از آن قلعها قلعه شیخ کوکر بود از خویشان ملک شیخ کوکر که اهالی آنجا بسیاری جمعی
مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایرهٔ متابعت نهادند و ظاهر کردند انقیاد و طوع بندگی و قبول برداری پادشاه
اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان لایح و روشن بود و چون اهالی بر ایشان انداخته
و از مجاری اوضاع آن گروه آثار مخایل غدر و فساد تفرس میرفت یکی از بندگان درگاه که رای صایب با شجاعت کامله
سلک انتظام کشیده بود در باب انتزاع سلاح از آن گروه بی فلاح تدبیری لطیف انگیخته معروض کردانید که اجناس و جمال
امانی بستانید و از اجناس جیو گهند کالایی که اندک قیمتی داشت بثمنی گران بها کنند و آن روز بکشتگان هر سلاح
که داشتند بجمع بیرون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند و بعد از آن حکم
واجب الاتباع صدور یافت که جهال الغم گبر که در سلک خدام هندوشاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهانپناه بود در آمده
و بدان واسطه آن بنجکان از جاده مطاوعت اعراض جسته و بعضی مسلمانان را بقتل آورده بودند بر ذمت همت غازیان

لشکر اسلام

لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان کفر سوز دین پرور جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند
و آنرا فتح کرده مردان گبر را بتیغ غزا بگذرانیدند و دود استیصال از خانومان ایشان بر دوده آسمان رسانیدند
و از جمله قلاع قلعه ملکه بوباج و بیج قلعه دیگر که مجمع بنیروی اقبال صاحبقران باندک زمان مسخر گشت و آن دیار از خبث
وجود مشرکان و بی دینان پاک شده و بنیاد شرک و بت پرستی انهدام یافت و مراسم و شعایر مطهر نبوی بحسب
و اساس دین و دولت رسوخ و استحکام پذیرفت

گفتار در موافقت غزوات حضرت صاحبقرانی در نواحی جمو

باری سبحانه و تعالی از کمال قدرت بازوی بنیه دین مجاهدان میادین دین را بتوکید تأیید وان جندنا لهم الغالبون
تقویت بخشیده و بر منشور سعادت جاهدان حضرت اسلام توقیع رفیع الا ان حزب الله هم الغالبون کشیده
عنایت بی نهایتش صاحبقران گیتی ستان را بمزید توفیق و تایید مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش که انا له نصر
من الله بپوشانیده لاجرم در هر موقف که آن مؤید بالله اعتقاد رایت سعی و اجتهاد بر افراخت همای نصرت بال سعادت
گشاده در سایه اش آشیان ساخت و در هر معرکه که مرکب جهانفرسای را بجولان در آورد جنود فتح و فوج فرج ذی عنان
نیاده همراهی کرده و چون همت عالی از غزوات حدود کوه سوالک و اطراف و اکناف آن فراغت یافت و ضمیر منیر از کفایت
این مهم بپرداخت روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الاخر رایت نصرت شعار از آن موضع متشار در ضمان حفظ و تایید به درگاه
نهضت نموده و شش کروه راه قطع کرده در مقابل قریه بابیکه از نواحی جمو ست نزول فرموده در همان روز امیر شیخ محمد
ایکو تیمور و جمعی از تواچیان امیرزاده خلیل اسماعیل برلاس متوجه قریه بابیکه شدند اهالی آن موضع مردم دلاور بودند
و جنگلهای محکم داشتند جبرا در کنار جنگلی ترتیب کرده مقابله و مقاتله آماده گشته و رایت عصیان و عناد بر افراشته
بامداد لشکر اسلام خواستند که بی درنگ بجنگ مبادرت نمایند و بران کافران حمله کنند در آن حال از موقف جلال
کس آمد و فرمان رسانید که محاربه موقوف دارند تا موکب همایون حضرت اعلی توجه بران صوب انداخته در دوشنبه
هفدهم ماه حضرت صاحبقران گیتی گشای بر تکاور جهان پیمای سوار شد و سپاه ظفر پناه صفها کشیده میمنه و میسره
و قلب و جناح پای راست شده و غلغله تکبیر و تهلیل با سامع ساکنان صوامع افلاک رسانیدند و ملاعین بی دین از هجوم استماع
طنطنه کوس و نقاره و غریو غرو لشکر غازیان ظفر پناه زهره جانکاه و جگر پاره گشت و بی توقف راه گذاشته
در بیشه گریختند و مشغله در جنگلها پنهان شدند بعد از آن جهاد آیین چیره دست شده مقابل جنگل ایستادند
تا لشکریان از سر فراغت و امن خاطر بیرون آمدند علوفه و علف بسیار بدست آوردند و مایحتاج لشکر اسلام مرتب
و مهیا گشت و همان روز از آن موضع روان شده و جماعه که مسافت ده فرسنگ فرود آمدند و روز دیگر در آن درون جمو نقل

و تولاذ و از جد امیرزاده رستم و معتمد زین الدین که از ملی برسم رسالت بطرف کشمیر رفته بودند در صحبت ایشان
احکام لازم الاتباع بنام شاه اسکندر باردوی اعلی رسیدند و عرضه داشتند که شاه اسکندر احرام بندگی بسته روی نیاز
بقبله اقبال و کعبه آمال آورده بود و بموضع جهان رسیده و دران مرحله تاج الدین که از جانب او برسالت آمده بود
بعز پیوست و تقریر کرد که امرای دیوان مقرر فرموده اند که سی هزار اسب و صد هزار درست نقره که هر یک بوزن دو مثقال و نیم
از کشمیر تسلیم نمایند و جهت امتثال آن امر باز گشت تا بعد از اتمام آن مهم دیگر باره متوجه شود و باحراز سعادت بساط بوس
فایز گردد و چون این معنی بسامع عالی رسید رای عالم آرای آنرا نپسندید و رقم امتناع بران نکشید و باز خواست
فرمود که شاه اسکندر را تکلیف ما لا یطاق کرده اند و زیادت از اندازه وسع و ولایت او طلب داشته اند بنوعی که جاغی
بخشان و اختری در فتانت روشن و سوی بخالت که از مملکتی مبلغی مطالبت باید نمود که در خور رحمت و نصفت
آن باشد تا شرایط نصفت و عدالت مرعی ماند رسولان صدق خدمتکاری و طاعت گذاری شاه اسکندر بعرض همایون
رسانیدند و کمال اخلاص او در غلامی و خدمتکاری باز نمودند عاطفت پادشاهانه شامل حال او فرمود که هیچ باز نماند و متوجه
شود و روز سه شنبه هشتم ماه ایلچیان شاه اسکندر و معتمد زین الدین را بصوب کشمیر روانه ساختند و از برابر لنگر
کوچ نموده و هشت روزه از آنجا تا بیخ جکذنه جب آب سند رسیده باشند و درین منزل بدامن کوه دیهی بود که روی این
دریا بجا بود لشکریان ظفر قرین بدان موضع تاخت برده بودند و هندوان تیغ دولت ایشان را گذشته دیده برهت خویش
آتش زده بودند و بپای اضطرار راه فرار سپرده گرفته و مضمون یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین صورت آن ملاعین گشت
لشکریان اسلام ازانجا علوفه و علیق فراوان برداشتند و دران روز دو دیه دیگر که بان نزدیک بود وقت نماز پیشین
تاختند و بسی غله و بسیار علوفه ازان موضع نقل کردند و دران راه از انبوهی که بندگان درگاه زخم تیر رسیده روز چهار شنبه
نوزدهم ماه ازان منزل کوچ کرده در مقابل قصبه جهل تکاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه راه بود و درین منازل و مراحل قریب
چهار پنج راه مزارع و کشت زار بود متصل یکدیگر چنانچه خوید جلد پایان عسکر کرده و از آن با پای حاصل شد
و دران جا کاهها علف خورده و روز پنجشنبه بیستم ماه رایت حضرت پناه متوجه قصبه جهل شد و دست راست قریه منور
درین دو محل هندوان قریب سیکل بر داخل بودند و کوهها و جنگلها در غایت محکمی و استواری داشتند چنانچه بذلغاده
آمد از عالات سیموه و آن پنجتان زنان و فرزندان خود را بکوهها فرستادند و پای ایشان با جمعی از هندوان کافر
جاهل تهی که حریص بودند بانک ذحت حیوة از سر خود باز کشند و بجان میکوشند که جان ندیا ذ نا برده هندو بموضعی
حصینی از کوه پناه برده بودند و ایستاده و چون سگ کوه قتاله باز آید نوم میرزه ند و تیرمی انداخته پای عقده کشای

حضرت صاحبقران که منکام تنهی نسخه لوح تقدیر بوده خواست که آن مدبران بی باک بنوعی در دام تسخیر آیند که بیاد اسلام
ماازان ذو صفتان دیو سیرت آسیبی نرسد فرمان داد که ایشانرا بحال خود گذاشته متعرض نشوند و قریه منور را تاخت کنند
لشکر منصور بر حسب فرموده دیه را غارت کردند و کاه باز گشتند و بقصبه جهل آمده و جهت علوفه غله بسیار برداشتند
و اشارت علیه بصدور پیوست که چند قوشون مرد جلد در کمین کاهها جنگل پنهان شده توقف نمایند و رایت ظفر پناه باسباه
روان شد و در آن بیست و یکم ماه از آب جهل گذر کرده چهار کروه راه براند و در عدد که از آب جناو مضرب خیام نزول گشت
و دران مقام چهار فرسخ کشت زار بود و علف فراوان چون موکب همایون از دره و عتی نهضت فرموده هندوان دو باره صفت
بتصور آنکه بیشه ازان شیران کارزار تهی مانده از بیغولهای جنگل بیرون آمدند غافل ازانکه چند قوشون از سپاه نصرت قرین
در کمین منتظر ایشان نشسته ناکاه آن بهادران شجاعت آیین از کمین چون شیر ژیان از عرین بیرون آمده و بران کمراهان بیدین
حمله آوردند و بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بکذرانیدند و از تومان امیر شیخ نور الدین دولت تمور تواجی و حسین ملک
قوچین رای جهرام را با پنجاه کس دستگیر کرده بپایه سریر خلافت سیر بدرگاه اسلام پناه آوردند حضرت صاحبقران شکر و سپاس ایزد کارساز
که قوه ونده جوانب دولت موحدان و سوزش خرمن شوکت مشرکان ارادت بی علت اوست بجای آورد و زبان ستایش
کزارش کوش امرا بجواهر کلمات پارات که ذهی قادر کالنکی کرانه مقهور گردیدرو در مقام عرضه کشی بیسج
آمیزه التفات بی نوع تدامر عزنا صد کردن بسته سری و مقهوری لشکر اسلام گردانید و آن فتح را از فیض ذو الجلال دانست
اصلا تدبیر و سعی جیله خویش در میان ندید و ما آینه برگزیده که دیده بصیرتش از سرمه توفیق روشنایی یافته
باشد هرچه واقع گردد از آثار قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه از سبب **بیت** در دو حت کین وهم کی تا بچند
فلک مانند کار ساز زمین • زمین و فلک چون خدمت بنده اند • بتسلیم خدمت سرافکنده اند • و در ان آن بدبختان مقید
و مسلسل باشند و بخاک مذلت و خذلان انداخته و پای جهرام جنگ زخمی رسیده بود جهت مصلحت استخلاص
المدعات غیظ لشکر اسلام او را علاج کردند و با میدو بیم و نوبی و عده و وعید سعادت اسلام دریافت و هر چند بر حسب
انک لا تهدی من احببت مقررات **بیت** به بی دیده نتوان نموده تن چراغ • که چون دیده را میل نبود بباغ • اما چون زبان را
بکلمه توحید پارات و کوشش گاو که پیش آن خران در دیده ان جمع پریشان حرام است بموافقت مسلمانان نخورده
و حکم قضیه نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرایر بتشریف و نوازش سرافراز گشت و بموجب التماس او شیخ رفت که او را
رعایت فرمایند در سایه حمایت نکاهدارند و روز یکشنبه بیست و سیوم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکر منصوره
که بولایت لهاور رفته بودند باردوی عظیم الحق شدند

ذکر فتح شهر لهاور و شیخه کوکر

و در همان منزل خبر آمد که شهزادگان و امرا که بحسب فرمان متوجه آن طرف شده بودند بلدهٔ لهاور مسخر کرده اهالی امان را استیمان
مینمایند و شیخا کوکر که آخر کار او موافق اول حال نیامد گرفتار آمد چه بیشتر از کسی در مبادی امور حال را بزلف و خلاف
مکر و احتیال پای بند آمده در انجام از قید قلاده بندگی داری شرمساری بر نهاده در ابتدا از جمیع بندگی و خدمتکاری به کلفونه
فرمان برداری و طاعت گزاری بهانه رد و عاقبت چون آینهٔ امتحان در میان آمد سیاه رویی و دزد دغابازی کشف شد شعر
لکل الی شأو العلی حرکات ٭ و لکن عزیز فی الرجال ثبات ٭ بیت هر که ز مویه در دوغ بند نهد بر عذار ٭ وقت عروسی رسد شانه حکایه کند
کرامت روی بنامه که همیونت تخصیص در حضرت صاحب قرانی که نقش نگین بادشاهی بطراز خلعت فرمانروایی او درآید
باشد هر که در دین دولت روز افزون قدم اخلاص براستی نهد البته کعبهٔ مقصودش مطاف امانی و آمال گردد هر که در جادهٔ
خدمت این اقبال بی اشتغال اندیشهٔ کجی بخاطر راه دهد از تیه خسارت و خذلان جاودان نجات نیابد بیت
بر سپهر یکی زمین کای رهجوت ٭ کرامت روی بالک و میمونت ٭ ور زنکته بر طریق شایستهٔ روی
از در زمرهٔ بالاخونت ٭ حال آنکه شیخا کوکر در اوایل این یورش فرخنده آل بسعادت ملازمت موکب گیتی ستانی
فایز شده و از نوازش و تربیت بادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشته بحیثیتی که در حدود هندوستان هر کجا هندوان بدو
توسل نموده که از اتباع و اشیاع شیخا کوکریم ایشان را غارت نکردند و اسیر نگرفتند و در میانهٔ آب دریای گنگ و دریای
جون اجازت طلبید که بولایت خود رود و سامان نسق کرده در لب آب بیاه که آن را لهاور میخوانند بعسکر ظفر پناه پیوندد
و چون رخصت یافت بمقام خود باز گشت بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و عشرت بیاراست و میعادی که در آن وقتی مقرر
کرده بود رقم نسیان بران کشیده با وجود آنکه خلف وعده کرده اظهار علامات نفاق و عدم مبالات و بی باکی شعار روزگار
شقاوت آثار خود ساخت و جماعتی از بندگان درگاه که از طرف ماوراء النهر میآمدند و بانجا رسیدند مثل مولانا عبد الله
صدر و هندوشاه خازن و دیگران که تربیت یکی از ایشان پای رفعت بر ذروهٔ جاه و جلال میتوانست نهاد هیچ یک التفات
ننموده و از مضمون اشارت بیت دست مدار از کرم مقبلان ٭ سر مکش از خدمت صاحب دلان ٭ خار که هم صحبتی گل کند ٭
غالیه در دامن سنبل کند ٭ غافل ماند و لا عزو بیت گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ٭ سفید کردن او نیست از محالات
لاجرم فرمان قهرمان قهر نفاذ یافت که ولایت او را غارت کردند و او را گرفته باوردند و هل یجازی الا الکفور ٭ و روز دوشنبه
بیست و چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب جناو عبور نموده و پنج کروه راه رفته نزول کردند و در آن روز نوکران امیرزاده میرانشاه
از تبریز رسیدند و خبر سلامتی شاهزاده و فرزندان و سایر چاکران و دولتخواهان که در آن جانب بودند آوردند و اخبار بغداد
و مصر و شام و روم و دشت قبچاق و حال قلعهٔ النجق بعرض رسانیدند و روز شنبه بیست و پنجم جندی از ضعفای لشکر

در آب عرق

در آب غرق شدند مرحمت حضرت صاحب قران زیاده رسیده بیچارگان گشت و حکم واجب الاتباع صدور یافت تا الباقی
و اسیران خاصه شریفه برا مانده گان داده شد و ایشان را بران سوار ساخته بسلامت بگذرانیدند مصراع
هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش ٭ و در آن روز هندوشاه خازن بطرف دار السلطنت سمرقند روان داشت تا بشارت
قرب وصول رایت فیروزی شعار بمسامع انتظار اهالی آن دیار رساند و هم در آن روز نوکران امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
از فارس آمده و مژدهٔ سلامت آن شاهزاده رسانیده و از استقامت احوال مملکت و جریان امور برونق ارادت خبر داد
و بیلاکها و تبرکات از جمله شمشیرهای مصری و غیر آن معروض داشت و روز چهارشنبه بیست و ششم ماه از کنار آب جناو
کوچ کرده شش کروه راه راندند به پایان فرود آمدند و در آن روز یکی از ایلچیان تبریز بدار السلطنت سمرقند فرستاده تا بشارت
رساند که متعاقب رایات جهانگشای چون موج کوه کالبد خواهد رسید و چون نسیم بهاری که جان در تن روزگار دمد
بمستقر سریر سلطنت و اقتدار خواهد رسید و فرزندان کامکار که منظور عنایت آفریدگارند مجدد نمود تا باستقبال
شتابند و هم در آن روز رای عالم آرای بان قرار گرفت که پیشتر از عساکر منصور از معبر زاینده بعبور نابری در گذر
مبادرت نمود و بسعادت فرموده بیت منزل وصل چون شود نزدیک ٭ آتش شوق تیزتر گردد ٭ روز پنجشنبه بیست
و هفتم ماه بسعادت نهضت فرموده شش کروه راه قطع کردند و بر کنار جنگل بهرتلی محفهٔ حضرت صاحب قرانی محفوف
بحفظ و تایید ربانی فرود گرفتند و در آن روز شهریار آن مرغزار پیدا شد بهادران لشکر ظفر قرین از هر طرف تاختن آوردند
و از میان امرا امیر شیخ نور الدین چشم دولت از صید تاخت و بحملهٔ پیل افکن آن شیر بینداخت و در اثنای این حال امیرزاده
پیر محمد و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه از لهاور بازگشته بعسکر همایون رسیدند و بر غزوات اقدام نموده و هندوان
بی دین را بتیغ جهاد سر از تن در ربوده و غنیمت فراوان حاصل کرده بعز بساط بوس فایز شدند و غنیمتها بر سم تقوز از
پیشکش محل عرض رسانیدند صاحب قران دریا نوال در زمان هر یک از بهادران که آتاده بودند انعام فرموده از جمله
نظر التفات بر مجهد آزاد افتاد و او را مشمول عنایت بی دریغ گردانیده جامهٔ خاص و ترکش خاص باین دنوان ارزانی داشت
و در میان اقران و امثال بلند پایه و سرافراز گشت اعاظم و اکابر جهان بچشم امید بران داشتند که بیک التفات نظر تربیت
آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند سایه بر حال ایشان اندازد و اساطین سلاطین دوران عمری ترصد مینمودند که بجنس
استمالی از آن درگاه عالم پناه اختصاص یابند تا حامی دولت ایشان را در زمرهٔ سعادت گیرد ادنی شخصی که بلحظ نظر
التفات صاحب قران گیتی ستان شد بملک زمین و خسروان زمان فایق آمد بیت ذره کز هوای او برخاست ٭
تا فتابش گذشت پایهٔ قدر ٭ و هم در آن روز یرلیغ عالم نفاذ پیوست که امرا جوانغار و برانغار و سایر امرا متوجه تا

مریکی برامی معین بحل و سکن خود باز کردند و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان و امرا و تومانات و هزاره جات و قوشانات
مرکب با ذاتهٔ قدر خود بخلعتهای گرانمایه نوازش فرمود و شاهزاده پیرمحمد جهانگیر را به کمر مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید
و از اعیان ممالک هند جماعتی که اقبال آستانه ملازمت موکب جهانگشای بودند از امرا و سادات و صدور بصنوف عواطف پادشاهانه
مخصوص کردانید و تشریفات فاخر پوشانید و برلیغها کرامت فرمود و رخصت مراجعت ارزانی داشت و خضرخان که سارنگ
او را کرفته بود و در قلعه بند کرده و او گریخته به پاره از ولایات دهلی پیش آمده که ملکی سلطان بوده رفته و چون
رایات نصرت شعار سایه سعادت برآن دیار انداخته بر حسب فی توفیق سعی الخلاص بدرگاه عالم پناه آورده بودند
و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و ظفر آسا ملازم موکب جهانگشا گشته و دین و لا علاقت با دغایا او را بمزید عواطف
اختصاص بخشیده ایالت ولایت مولتان را بدو تفویض فرمود و چون حدود شکارگاهی جون عرصه هست که میان بالطول
و عرض و در انجاش دیره که کده و کوهپایه و کوهی نکوه و سایر انواع شکاری بسیار بوده و از اصناف وطیور
مثل طاوس و طوطی و دیگر مرغان گوناگون بیحد و شمار شکارگاه را مستحسن عزایم خسروانه آمیخت و داعیه صید از خاطر
همایون سر برزد و بر حسب فرمان عساکر نصرت شعار آفتاب اقتدار جندی عزّ بحرکه روان شدند و بعد از آنکه شیران بیشه
شرک و ضلالت و پیل افکنان بیشهٔ کفر و جهالت را که اولئک کالانعام بل هم اضل وصف حال ایشانست در معارک
وجهاد و مواقف غزا بسیار انداخته بودند عزم شکار حیوانات بهم برنشستند و بتجربه وحوش پیش و صحرا و طیور به بندگمان
ساز عنت مغزمند. بیت برمد جست باز از بسکه چینه * بجون صید کرده جنگ ماینه * در آمد جنگ شاهین تا ماج *
ز طوطی ماند بالانعاج * ده بطی رآهنگ میزد * بطاوس شاهین جنگ میزد * و چندان شکار دیران بیشه و صحرای
بیعد و باری چند اخته که پای یقین پیرامن قیاس و تخمین میکشت و دست کمان بدامن حصر و شمار آن میرسید از جمله کرگدن
فراوان از ضرب تیغ و سنان بهادران بیجان شد با آنکه از کثرت قوت بحیثیتی است که اسب را با سوار بشاخ زده می اندازد
و جسم او چنان صلب و محکم است که زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیر آن بدشت دوکارگر نمیشود و در روز آدینه
هشتم ماه جون از صید فارغ شده دست کرده راه برداشتند و بموضعی که آنرا جهان گویند و در حد کشمیرست کوچ زاری
در غایت نزاهت و خرمی صافی نزهت گذرانده است هم چون خضیره اقبال مضرب خیام نزول گشت. ذکر صفت کشمیر
چون کشمیر از شاهپر سلک معمورهٔ عالمست و بوصفی غریب واقع شده و جز کسی که مقصد سفر خود هم آنجا باشد کمتر آنجا میرسد
کیفیت بعضی احوالش چنانچه از ثقات معتمد علیهم از سکان آن سرزمین استکشاف رفت و بعد از تفتیش و تحقیق
مقرر گشته است گذارش می پذیرد مقصد بذکر محلش از اقالیم و کیفیت طول و عرض موجبی از کتب آن صناعت مستفاد میشود

والله

والله التوفیق کشمیر ولایتیست قریب حاق وسط اقلیم چهارم چه اول آن اقلیم آنجاست که عرضش سی و سه درجه باشد
و سی و هفت دقیقه و وسطش آنجا که عرض آن سی و شش درجه و چیزی و دو دقیقه و آخرش سی و هشت درجه است
و پنجاه و چهار دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه است
و عرصهٔ آن ولایت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف بر واسخ جبال کوه جنوبی اش بجانب دهلی و زمین هند
واقع است و کوه شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربی اش بصوب مواضعیست که محل اقامت
و مقام اوغانی باشد و طرف شرقی اش منتهی میشود ببیابان اراضی تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه معلوم واقع شده
از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسخ است و عرض آن از جانب جنوبی تا حد شمالی پنج فرسخ و در میان آن دشت
هموار که در میانه کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمور هست مشحون بچشمهای خوش گوار و آب و سبزهٔ بسیار و زبان زده
عام چنانست که در تمام آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار دیه محل زراعت و عمارت است و از شواهد جودت
آب و هوای آن دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان آنجا در السنه سمر و داستان و فی مثل همچنانکه گفته اند بیت
شاه همه دلبران کشمیر توئی * ختم دل آن سیاه کشمیر توئی * آن شاه که موج ماسند کش گویند * اندر کف پای نازکش میر توئی *
و در کوه و دشتش انواع ریاحین بیشمار رسته و اثمارش بغایت خوب و سازگار اما چون هواش میل بسردی دارد و برفهای
عظیم می بارد میوهای گرمسیری مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال آن در آنجا حاصل نمیشود لیکن از کثرت میرات نزدیک تعقل
میکنند و در وسط آن هامون چنانچه از طرف شرقی و غربی سی یک پنج فرسخ است تا گوشه شهری نغز نغز نام هست که نشین
حکام آن دیار می باشد و بر طریق بغداد نهری عظیم در میان آن جاریست که مقدار آبش از دجله بغداد بیشتر و عجب
آنکه آبی چنان قوی مجموع از یک چشمه بر میخیزد و منبعش هم در آن ولایتست و آن چشمه را ویر گویند و اهالی آنجا بر آن نهر
قریب سی جسر از کشتی و چوب بسته اند و دو نه گشاده جسر از آن جمله در شهر نغز نغز که مرکز ولایت و محل حکایت
واقع گشته و این آب بعد از آنکه از حد کشمیر بگذرد آنرا بحسب مواضع آب بهت و آب چد میخوانند و در بالای مولتان با آب
چناوه میپیوندد و در مولتان میگذرند و متصل میشود و بعد از آن آب راوه پایان میرسد و مجموع بقرب اوچه
با آب سند پیوندد و مجموع از آب میکویند و در دامن زمین نته بدریای عمان میریزد فاذه قایق حکمت الهی آنکه بمعاد
صنع والقینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج سوری از ادنایت جبال پیرامن عرصهٔ آن فسیح المجال کشیده
که اهالی آن سرزمین بآن سور از تعرض اعادی ایمن اند بی کلفت زحمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد و باران خللی
بآن راه یابد چه منظم ماسهای عام آن ولایت سه طریقست یکی بصوب خراسان و آن راهیست بغایت صعب چنانکه نقل احمال

والقصه از آن طریق بدشت در آب سیر نمی شود و مردم آنجا که بآن کار معتاد شده اند آنها بدوش گرفته بعد دو سه جایی
می رسانند که بر چهارپایان بار توان کرد و راهی که بصوب هندوستان دارد بر همین منوالست و طریقی که بصوب تبت
واقع شده از آن دره و ماه آسانتر است اما چند روزه راه علف بسیارست که طبیعت زهر دارد و ستوران را عبور از آن طریق
دشوارست که چهارپایان تلف می شوند شعر و مایة التقاعت عن مضاعفه • من الذ مدح و من علا من کاظم • القصه
حضرت صاحبقرانی شب شنبه پنجم از آن موضع جهان نما نهضت فرموده و چهار کروه راه قطع فرموده کنار آب دندانه مرکز
رایت نصرت شعار گشت و روز شنبه رایت ظفر نگار بتائید پروردگار از پلی که باشارت علیه بسته بودند گذار فرموده
و در عبور از آن پل لشکر پیاده ما از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت باقصی الغایات ارزانی داشته شده و امیر
شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشته که تمام لشکر از پل بگذرانند گفتار در روان شدن حضرت صاحبقران بجهاد
باستیصال سیاه پوشان صباح یکشنبه سلخ جمادی الآخر حضرت صاحبقران پیش از لشکر نهضت نموده و بطرف سمرقند
ایلغار فرموده و چهار کروه راه بر کنار آب دندانه باز در موضع تاتیت که از تولیغ کوه جدست نزول اجلال
وجود گشت و روز دوشنبه غره ماه رجب غره همایون از موضع سانبت ببهیره کرد یعنی سمند گیتی نورد براند
و بطالع سعد روان شد و حوالی قلعه بروجه از فر تند فرخنده غیرت چرخ برین گشت و در همان روز اول وقت نماز پیشین
بعد از ادای نماز بمبارکی سوار شده و بجوی جلالی در آمد و تعجیل منجم تمام ترا براند و وقت نماز شام از آن جا بیرون
آمد در کنار مغاکی که از آن بیشه کالبیقه در آن مانده بوده نزول فرموده و از قریه بهجتا این منزل سی کروه است و سبب
تسمیه این جوی جلالی سبق ذکر یافته و روز سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطانی ساحل آب سند از وصول
دریای مکرمت و نوال غرق عرق خجالت و انفعال شده و جماعت امرا که محافظت حدود و نواحی قلعه تغرو بانو و ضبط
طرف و مسالک آن سرزمین با ایشان مفوض بوده مثل پیر علی سلدوز و دیگر سرداران برحسب فرموده بر سر آب سند قولی
از سپاه و جمع کشتی بسته بودند رایت فتح آیت از آن پل عبور نموده و تا نیم روز بر لب آب سند توقف فرموده و لیکن
القصه امرا را بر سر پل باز داشت که اعراق و لشکریان از عقب می آیند بگذرانند و هنگام نماز پیشین باقامت وظیفه نماز
وقت قیام نموده بسعادت و اقبال سوار شده ده کروه راه راند و نزول فرموده و چهارشنبه سیوم ماه از آن موضع روان شده
و در حوالی ماتو نزول همایون شرف گشت و پیر علی تاز و امیر حسین قوچین و دیگر امرا که جهت دفع مفاسد اوغانیان برحسب فرموده
دریانی بودند و از مدت هفت ماه باز شرف ملازمت شاه گیتی پناه در نیافته درین مقام چشم سعادت را بسرمه کام روشن کرده
لب عبودیت بدولت زمین بوسی رسید بمساعدت توفیق نیز امیدشان از شاهد جمال مقصود بهره یابی یافت

ویک نقوذ اب

و یک نقق ذ اب و یکهزار گاو و میش کشیده بحضرت صاحبقران آورده بجهان بها ذوات بخشیده و فرمود که گاوان به
صاحبانش رسانند که از ایشان غارت کرده بوده اند و پیر علی و جماعتی که با او بوده اند در ایلغار توقف نمایند که تمامی لشکر
از آن حدود عبور کنند و روز پنجشنبه چهارم ماه موافق اودیل ئیل در جوی جلالی که رود نزول بوده بعون الله عازم طرف
تغلق پور شده و روز آدینه پنجم بقلعه بهتر از فرو مسطور رایت فیروزی از معسکر جنود فتح و ظفر روان گشت و در آن روز
نوکران شاهزاده پیر محمد داشته تا بشارت فتح و فتوحات بیگران و سلامت ریاض دولت و نهال اقبال از اندیشه خزان
نقصان بالکل آذربیجان رسانند بیت تا اقبال شاه بخت کامران • خدیو جهانگیر صاحبقران • جهانبوده یکسر گرانتاگران •
برآوازه فتح هندوستان • و هم در آن روز محمود پیر خواجه و هندوشاه را بکابل فرستاد که لشکر آنجا جهت دفع اوغانیان
پارو رفته شده که امیر سلیمانشاه در زمان توجه رایات کشورستان بصوب هندوستان جهت اوغانیان و رسوخ بنیان
امن و امان سلاطین قلعه تغلی را بر حسب فرمان عمارت کرده بوده لیکن در کنار قلعه چشمه خوش گوار بوده و خارج از حصار واقع شده
و درین وقت رای آفتاب اشراق حضرت آفاق که چشمه انوار صلاح و صواب بود مقتضی آن شد که آن چشمه در اندرون حصار
باشد و با وجود غلبه اشتیاق بدیدار فرزندان رعایت مصالح عباد و بلاد بحصول آن در کرام خویش راجح داشت در آنجا
توقف فرموده و چون معلوم بود که از عساکر انجم شمار چه مقدار در ظل رایات نصرت شعار باتمام رسیده اند و معروض رای
انور افتاده بود که از جمله اسباب اخاذخانه چند خروار نعل ... اشارت علیه نفاذ یافت بجهت که آن نعلها را بنامی
کل لشکر [illegible] انداختن کنند مردم را از سوای نعل [illegible] بر آتش آمد تا وقت شده و هر کس از [illegible] سپاه مجمع
نوکران و اتباع خود را که رسیده بوده اند و بعضی زیادتی نیز بر آن بانداختند و بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را
اضافتی کنند چنانچه چشمه مذکوره داخل حصار باشد و بر حسب [illegible] قسمت [illegible] انداخته و روز شنبه ششم ماه و یکشنبه
و دوشنبه تا نماز دیگر بکفایت آن مهم اشتغال رفت بجدی که مجموع امرا و اشراف تا دیگران جز بدست خویش بر حسب
فرموده خشت میکشیدند و بیناکاه روز دوشنبه که آن مهم باتمام رسیده از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قادری با سیصد کس
از قوشون او و سه اغلان جوجی نامزد بمقدم ایشان یادیار اغلان باجماعه صد خانه کوچ او در یک به محافظت قلعه تعیین کرده ضبط
قلعه ایراب و شنوزا آنا بعم [illegible] شیخ نورالدین شیخ حسین [illegible] نامزد شده و بطرف کنبذ شیخ مبارکشاه روان
شد و در اثنا اتفاق نزول [illegible] روز سه شنبه نهم ماه از آن منزل کوچ کرده بلکراج [illegible] شیخ احمد خواجه اوغانی
بعز وصول حضور دربارگاه عالم پناه فایز شد و لب دولتش از تقبیل دست دریانوال آفتاب زلال سعادت و سلسال
اقبال یافت لیکن شیخ از آفات شیخی که در امثال این والا [illegible] وحدت لسانا و سنة کان قوا ذ بوده قاصر آمد و به

پیش برده اردوی هم بر قرار در پیشی موفق گشت و طوبی ثم طوبی للاصحاب التوفیق بیت برومند باد آن همایون درخت ٭
که در سایه او توان برد رخت ٭ که آن سایه آسایش جان دهد ٭ که آن میوه آرایش جان نهد ٭ و همان روز وقت نماز دیگر
خانه شیخ عبدل بموضع ایسکا از قدوم مبارک آنحضرت صاحبقران نمونه از روضه رضوان گشت و این شیخ از مساعدت
توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع بتقدیم رسانید و روز چهارشنبه دهم ماه از موضع آیسکا نهضت نموده بدامن
رامکرد آنجا نزول فرموده و در آن روز مولانا نعمت را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاده مژده وصول رایات جهانگشای
برسانید و روز پنجشنبه یازدهم ماه قریه رخاب محل نزول همایون گشت و هم آن روز از انجا روان گشته و عوام
کالجبال از غبار موکب ظفر قرین مشک آگین شد و در انجا جلبان تنگ آغاز را بعضی از لشکریان که اسبان ایشان باز
مانده بودند و اشتران قطار بجمیع بگذاشت و جمعها باز داشت که ایشان را سر کرده از عقب باز آورد بیاده کی از انجا
گذشته شب هنگام بدامنه جوی نو آمد و آن جوی آبی است که بمعاودت عالی نهمت آنحضرت اجرا فرموده چنانچه اشارتی
بدان کرده شد و روز جمعه دوازدهم ماه از دامنه جوی پای عزیمت بر رکاب توجه در آورده بموضع غزیان فرود آمد
در زمان قضا جریان صدور یافت که مردم سرراه بباطن حصار آنجا بمانند و چون موکب همایون بسعادت روان
شد طاعت گذاران باستقبال مبادرت نمودند و برحسب فرموده باتمام پیوستند و روز سه شنبه بیست سیم ماه از عقبه
[illegible] دره که گذشته در قضای کارا از عقبه تا بخارا قریب دو فرسخ بوده نزول فرموده و آن روز اصابت عین
الکمال دست و پای مبارک آن سرور آفاق [illegible] باز دید شد و [illegible] قرار بدید آمد سبحان ان حادثه کردان شد
و آفتاب از آن تاب در اضطراب و آن منزل که زمانه در آنجا ناخوشی آغاز نهاده ناخوش خواندند و شب هنگام همان روز
از قبة الاسلام هرات تومک شاهزاده شاهرخ برسید و خبر آمد بمسامع جلال رسانید و چون آنحضرت از شدت
وجع تحمل سوار شدن نداشت روز دیگر هم آنجا توقف فرموده و سیوم روز از انجا روان شدند و در محفه آسایش
جهت استراحت میکشیدند و چون در آن محفه نیز وجع زیادت می شد بندگان خاص دولت ساخته محمل عالی را که عالی
بار در وجع بود بگردن گرفته براه آب در می بردند و آن راهی بغایت شکست و در اثنا آن عقبه هفت سال تمام و از اول
دره تا آن عقبه چهل و شش نوبت و از اثنا عقبه تا نهایت دره چهل و دو نوبت از یک آب می باید گذشت و دوشنبه بانجام
نوکران حضرات عالیات سرای ملکخانم و تومان آغا و سایر آغایان و شاهزادگان از سمرقند برسیدند و پیلاکات بعز عرض
رسانیدند اخبار سلامتی فرزندان کامکار و اعزه رفیع مقدار عرضه داشتند و حضرت صاحبقران از ایشان قتلغ ترکان
نوکر تومان آغا را روان داشت که پیلاتدار را از عقب بتعجیل باز آورد و بواسطه ملالت مزاج همایون خاطر بندگان و دولتخواهان

بغایت

بغایت پریشان بوده و روز دوشنبه [illegible] بحکم صغیر و کبیر تیر از شب روی شستند بغیر صبح شد تا آخر روز چهارشنبه هفدهم
ماه از آب دره عبور افتاد و در روح الامین با رب العالمین بسم الله ارقیک عن کل داء یوذیک برحسب و بای آن سرو سهی تمکین
دمید انوار صبح سلامت از مطلع و اذا مرضت فهو یشفین بدرخشید و ذات بزرگوار خسرو دین دار که سلامتش سبب استقامت
جهان و جهانیان بود از فضل ذو الجلال بحال اعتدال باز آمد همگنان مراسم شکر و شکرانه باقامت رسانیدند و روز پنجشنبه
از موضع رباط بجفد نشست بطرف بقلان توجه نموده در قریه اخان شرف نزول فرمودند بعد چرخ برین بتفاخر نموده در آنجا
آش خورده باز بسعادت و اقبال روان شد بموضع قتلاق فرود آمدند دختر امیرزاده پیر محمد و حرم امیر جهانشاه و امرا
و رعایای ولایت سامان پیشکشهای لایق ترتیب کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایات اسلام پناه در قتلجات
سلطانی بموضع سمنگان رسید و هم در آن روز کوچ کرده موضع [illegible] بیک بمخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع
خلم از نزول موکب همایون مشرف شد و هم روز از انجا روان شده شب بآب جیحون رسید گفتار در گذشتن
صاحبقران از جیحون و استسعاد یافتن حضرات و فرزندان بعز ملاقات همایون روز یکشنبه بیست و یکم رجب
چاشتگاه صاحبقران دریا نوال بکشتی از آب عبور فرمود و در آن مقام دودمان سلطنت و جهانداری امیرزاده
شاهرخ و امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و [illegible] بیکی سلطان و مخدرات تتق سلطنت و جلالت
سرای ملکخانم و تومان آغا و سایر شاهزادگان و جمیع اعیان و اکابر و اشراف از سمرقند و اطراف بعزم استقبال پیش آمده
بدولت ملاقات حضرت اعلی استسعاد یافتند و زبان بهجت و فرح باداء تهنیت و فتح آیات دست استبشار برافشاندند
نثار برکشادند [illegible] جواهر و دینار بر هم نثار ریختند که تمام ریگ جیحون کان [illegible] خاک کان بجوهر آمیخته گشت بیت
زمین گوهر [illegible] باشند گشت ٭ شعاع زر و سیم پوشیده شد ٭ [illegible] که از چرخ گردنده باک ٭ فرو ریخت انجم بر اسرها خاک ٭
و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف نمودند و روز سه شنبه خوانزاده علاء الملک که صحت [illegible] دولت
از روی شیمت و ادای ثبات [illegible] قدر [illegible] در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب [illegible] بود حضرت
صاحبقران گیتی ستان [illegible] داده پیشکشهای لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار
از ترمذ بقتلقه جهانگشا انتقال نمود و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه موضع ترک [illegible] بارتبت [illegible] بخشید و روز
پنجشنبه از قتلقه گذشته از آب باریک [illegible] بحر کرم متوالی گشت و جمعه بیست و ششم جلاجل [illegible] کرد رایت فتح آیت
شد و روز شنبه بیست و هفتم ماه موضع قوزی [illegible] و روز یکشنبه موضع [illegible] و دین منزل شاهزاده شاهرخ
از میامن سینه مهیا دولت را از نشاط طلعت جهان آرای صاحبقران دوستی کشورگشای روشنی گردانید و مرام

تهنیت و ثنا بتقدیم رسانیده پیشکشها کشیدند بیت چو شهزاده آمد به پیش پدر • ثنا گفت و افشاند زر و گهر •
جهانجوی چون عالم آرای گرفت • گرامی خوش از بر گرفت • نوازش نمود و بپرسید حال • زمین و زمان شاد از آن اتصال •
و هم در آن نوبت امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه که حضرت صاحبقران هنگام توجه هندوستان او را در سمرقند
گذاشته بود بسعادت پایبوس سرافراز گشت و چون درین مدت باقامت وظایف عدل گستری و رعیت پروری بنیکو قیام نموده
بر لب جوی فرود آمد و در روز شنبه سلخ جمادی الاخر دشت کش از وصول موکب ظفر قرین بهشت آیین شد و از صدق نیت
و صفای طویت بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ بزرگوار و تفقد مزار پدر نامدار فرزند بفیض مقدم ابهت
نمود و مدت یا بخشی شان روز بقصبه کش اقرار محل نزول استراحت جمشید فرخنده رای بود مجاری امور دولت و سلطنت
بر وفق مراد و مرام مصراع سپهر تابع احکام و روزگار غلام • و روز شنبه چهارم ماه شعبان از شهر کش نهضت فرموده
در کنار آب ... که قبه بارگاه خلافت پناه باوج سپهر برآمد و روز چهارشنبه هشتم موضع جار ... بمخیم نزول اجلال
شد و پنجشنبه نهم از عقبه ... گذشته در قتلغ یورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه دهم از آنجا بخت قراجه
که از مستحدثات سعادت آن حضرت است نقل فرموده و روز شنبه یازدهم در باغ ... که کوشک جهان نمای از رشک
آن حضرت بحقیقت جهان نما آمد و یکشنبه دوازدهم باغ دولت آباد از نزول مقدم فرخنده اسم و رسمی مطابق یکدیگر شد
و روز دوشنبه سیزدهم ماه چاشتگاه حضرت صاحبقران بساعتی مبارک و طالعی مسعود از آنجا بکوشک باغ دلگشا فرمود
و آن عمارت خجسته ... در آن اثنا تمام شده بود جهت ... در آنجا جشنی پادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خواتین
و شاهزادگان و امرا و نوئینان حاضر شده زبان تهنیت بمبارکباد برگشادند و بهم نثار چندان زر و جواهر افشاندند
که هر یک از جویبارها ... گرامی برسید و هر کس از احاد ... جواهر و زر بدامن کشیدند و روز شنبه بیست
و یکم ماه شعبان رایت جهانگشای بجهت نزول گرامی بکابل بند در آمد و مانند سلطان جان که مملکت بدن را پاید بدار الملک سمرقند
در آمد بیت آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد • و آن کار که ایام همی خواست برآمد • و زبان حال بخت بیدار فرخ فال صاحب
قران بهمان معنی آیه کریمه الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب ستایش گزار شد
و بعد از استحکام و تطییب ... بزیارت مرقد قثم بن عباس رضی الله عنهما فرمود و مجاوران و سایر مستحقان را بصلات و صدقات
بی حد و حساب نوازش نمود و از آنجا بخانقاه ... اعلی ... آغا ... از نازنینی باغ جنار و نقش جهان تشریف داده
بعیش و عشرت مشغول شد و از آنجا ... حرکت فرموده باغ بهشت را از طلعت همایون نام مجازی حقیقی گشت و درین
محل پیلان که در عقب بوده نیز برسید و حضرت صاحبقران از آنجا بباغ بلند نقل فرموده و پیلان و ... که در عقب بودند

اهالی ماوراءالنهر

اهالی ماوراءالنهر هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیأت بدیع متعجب ماندند و بکمال صنع قادر جلیل آفرینها
خواندند بیت اگر پای پیلست اگر پر پشه • از و یافت هر یک ضعیفی و زور • و بعد از آن پادشاه جهانگیر تاج بخش
مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف از اهالی مملکت و اطراف و علی اختلاف درجاتهم از نفایس
و تنسوقات ممالک هند از مغانی ارزانی داشت و هر کس را بحسب رتبت از جواهر و طلا و غلام و کنیزک و غیر آن نصیبی
وافر محظوظ و بهره مند گردانید و سارنگ ... خان که حاکم ملتان بود با دو زنجیر فیل و دیگر تبرکات و تنسوقات
ممالک هند پیش امیرزاده سلطان محمود فرستاد و سایر امرا که در آن سرحد بودند مجموع را از انواع ارمغانی ارسال
فرموده انعام نمود و سایه رأفت و مرحمت بر مفارق عالمیان گسترانید و شاهزاده جوانبخت شاهرخ رخصت
انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش باز گردید گفتار در بنای مسجد جامع که حضرت صاحبقران در دار
الملک احداث فرمود چون از مصدوقه آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد
که عمارت مساجد نتیجه صدق ایمانست بذات و صفات خالق اکبر و باور داشتن احوال معاد و صنایع قیامت و روز محشر
حضرت صاحبقران موید را ذکر سعی در هندوستان که بهدم بنیان شرک و طغیان و ویران ساختن آتشکده
و بتخانهای بی دینان مشغول شده بود نیة المؤمن خیر من عمله که در سمرقند مسجدی آدینه بسازد و شرفات آن بقبه
افلاک برافرازد و چون موکب جهانگشای در کنف حفظ و تایید خدای نصرت بخش را و انای بدار السلطنه معاودت
فرمود آن عالی بنا را آن عمارت بمیمنت ساعت ... یافت و بحکم الاحد للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه
احدی و ثمانمایه موافق توشقان ئیل که قمر را سد بود منصرف از تسدید آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان
صاحب حس و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته و طالعی ثابت اساس آن را طرح انداختند و عمله و پیشه
کاران چابک دست که هر یک سرآمد کشوری و یگانه مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت در تشیید ارکان و توطید
بنیان آن بظهور رسانیدند و از سنگ تراشان آذربیجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک دویست نفر در
مسجد بکار بودند و پانصد کس در کوهها ... سنگ و روان داشتن بشهر استاد ... و استادان صنایع پیشه
و از آن کار از تمام معمورهٔ عالم پای تخت جمع آمده بودند هر کس در قسم خود غایت جهد مبذول داشت و جهت جر ثقیل
کوه پیکر که از کشور هند بسمرقند رسیده بود صد و نود بکار در آوردند و سنگهای عظیم بزرگ بکار ... و مردم بسیار
میکشیدند و سرکارها بشاهزادگان و امرا بخش کرده از کوشش و اجتهاد ایشان در حیز قدرت و طاقت بشری یک دقیقه هیچ
دقیقه در مسیح باب اهمال نمی رفت و در خلال این احوال امیرزاده محمد سلطان که بحسب فرمان درین مدت بر سرحد

نشسته بود با معدودی از خواص ملازمان برسید و در خانقاه تومان آغا بشرف بساطبوس استسعاد یافت رسم نثار و
پیشکش باقامت رسانید و حضرت صاحبقرانی شاهزاده را کامکار کرفته نوازش فرموده و آن حضرت از غایت افتقاد و اهتمام
که در اتمام آن شغل می داشت بنفس مبارک بر عمارت حاضر میشد بلکه در آن مدت اکثر اوقات بقرب مسجد بدر خانم
و خانقاه تومان آغا میگذرانید و قضایای دینی و ملکی که بدان که تنی مرجعیت بموردی تعلق داشت هم انجا بفیصل میرسانید
تا از میامن التفات همایون شرفات عالیش چون مصاعد قدم باقی بجادات ایوان کیوان رسید و صفای صحن دلکشا و طیب
هوای روح افزایش خط نسیان بر اوصاف باغ جنان و هوای روضه رضوان کشید بیت نهی چند بانی که غرفهای بهشت
زنقشش بهر جسته معترف بقصوری ● و چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده و هریک بطول هفت کز بالا فراخته شد
و سقف رفیع و فرش بدیعش تمام از تخته سنگهای تراشیده پرداخته کشت چنانچه ارتفاعش از فرش تا پوشش قریب
نه کز است نظم ورد طاق و قبه مقصوره اش جوی نشان ● سپهر خمانکه خیز از کهکشان و آسمان ● ● ●
زره بوری که کرده فسون نبودی تا نشی ● طاق بودی طاق اکر جنبش نبودی کهکشان ● و در هر رکنی از ارکان چهارکانه اش
منارها سر بسوی آسمان کشیده آن آثار از اعلینا بچهار رکن عالم می رساند و هر یک در بلند کشی از مصعب جوش بر پیشین
عبادت بدار السلام اسلام میخواند و کوه اکر عدیلش از طرف بیرون و اندرون که مطارها یکتا تهها سنگ تراشیده زینت
یافته و بر قانون حروف و کلمات سوره الکهف و دیگر آیات و بینات قرآنی برانه تافته که کالرحالعنه و قبله کاه مشهد
قلوبکم فیکذا ترضیها بنظر بصیرت آکاه از شرف اینما تولوا فثم وجه الله جلوه میدهد مصراع تا دیده تو فنکها آینه ●
و محراب آمینیش از آیه و آیین عنده خالامة و بالاسحار هم یستغفرون روشن آینه صورت حال اولئک الذین
یتقبل عنهم احسن ما عملوا در وجوه نا او اکر چه آیه از آیات یکی بذره نجات تسبیح جوانش فلغله در حلقه ذاکران
مجامع ملکوت انداخته و صدای تقدیس مهللانش صوامع عابدان لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون را
از نادره حلاوت انتق که آن شاه دین برود رامکم من بنی لله مسجدا و لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بر وفق
اران قصری از فردوس برین کرات کرده و بهشتی بشیر و بهشتکی از ریاض جنة عرضها کعرض السماء و الارض
روزی شد و در کتیب سکک که محل الفار بیچه حضرت از زیده کامات بر سایه نور و عین بهجت و سر هجاوه ان فتح باشد
و چون ماه مبارک رمضان که ایام فرخنده فرجامش ما از مشک ختام روایح نافح للصایم فرحتان فایح است و در لیالی عالی
قدیرش انوار مصابیح تراویح بایع و لایح بکذشت و میان فرایض دستی صیام و قیام آن خجسته لیالی و ایام ببرکات
اقامت نوافل و واجبات روز سعید عید حضرت فرکت عالم آرای صاحبقران در باغ دلبلخ دلکشا بر تالتفات

بر بسیط بساط سرت و انبساط انداخت و طوبی بهار زنکه و جشنهای خرم از ترتیب افتاد و از جمله حدیقه معانی دقیقه
خاتکه طوبی کرد که تا شیره فردوس قام سپهر بکام سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین کشته زهی حینا که مثل آن ندیده
بود و در پیرهایب تذهیب مانظر آن مرکز مرحوم نکذشته و صلی الله علی سید الانام و داعی الخلق الی دار السلام محمد و آله
الکرام و صحبه العظام و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا ذکر اسبابی که باعث شد بتوجه حضرت صاحبقران بصوب
ایران بیورش هفت ساله از حکم تقدیرهای آسمانی که بجاری امور عالم آشکارا و نهان مطلقا بران مترتب امیرزاده میرانشاه
در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل در حوالی جوی بقرب قراییه بجخییر بانشاه شکار فرموده
بود و در اثنا سنکتاز بغوجی بازخورد و از فراز زین در کشت بیت خواست که آن غوج از ذره بکیرد بدست ●
دست نداد و قضا نقش دکرکونه بست ● شاهزاده که مانند او شهسوار در روی زمین کم افتد بسر و کردن بر زمین افتاد و ان
شده آن سقط زمانی بیک از خود برفت فریاد از نهاد امرا و ارکان دولت برآمد و لشکر بر اسراز آغاز و نوکر جمع آمده در قلق
و اضطراب افتادند تا بعد از دیر وقتی اندک حرکتی کرد و فی الحال اثر حیات در وی پیدا شد و تا سه شبانروز چند نوبت
غشی طاری کشت و طبیبی که تصور اصلاح بوده موجب فساد آمد و بعد که مغز آن هم بوده در معالجه خطا کرده و از نقاض
این اسباب خللی فاحش بدماغ او در رفته اقبال از عین الکمال آسیب یافت و جهان تحیری که ناموس تحت آدمی بجهان دالوف
هولاکوخان از کمال شهامت و صرام قایم داشته بود کمتر دیدی بران صورت نمی بست نظم
مشش دست کرم چون برکشادی در دو بزم ● خیره ماندی از عطایش دیده دم و قیاس ● هیبتش چون برکشیدی تیغ کین هنکام رزم ●
تیغ کشتی چشمه خورشید تابان از هراس ● از آسیب آن زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که اکثر اعمال و افعال او از نهج
صواب انحراف داشت کاه از مجوری توهمی خون یکی هدر ساختی و کاه براه اسراف و اتلاف کنجی برداختی بتخریب عمارات امر فرمود
و بعضی کارها که نه در خور جانب وی بود ارتکاب مینمود از جمله پی موجه مادام و اولی فضل تابستان بر کوب عساکر و ان
بقصد تیرش بغداد سوار شد و هر شبانروزی دو کوچ میراند و مانامقصوص آن بود که سلطان احمد بمجرد آوازه توجه
رایت نصرت شعار امکان ثبات و قرار در ... مذیره و بغداد کذاشته راه فرار پیش کیرد و چون شاهزاده بیعقوبا رسیده لک رسید
از تبریز خبر آمد که جماعتی از اعیان و متعینان انجا اتفاق نموده اند و هم سوکند شده اند که غدری اندیشند و چون حب سلطان
رحمت نیمه آنکه پیش از وصول بمقصد باز کردد چنان خبر التفات نمود و برقرار میراند تا بنظام بغداد رسید و سلطان
احمد میدانست که در موسم محاصره بغداد دست لب و قاب بدنان نجلد کرفت جای نکه داشت و چون از انجانب تبریز اخبار متعاقب
آمده و اندیشه عصیان مکر بر عرضه داشت بغداد را وود که رایت نصرت شعار وصول یابد از دیار آفکن بود شاهزاده کامکار

بعزم مراجعت سوار شد و روی توجه بصوب تبریز آورده هر روز منزل کوچ میفرمود و چون بآنجا رسید جماعتی که بتقصیر
عذر و عصیان متهم بودند و از جمله قاضی بود محمد با تیغ سیاست کشته شد گذرانیده شدند و در آن سال بنا بر آنکه غالب القوی
از سیدی علی آلات توهم فرموده تحقیق نا نموده لشکر کشید و ولایت او را غارت کرد و چون آوان استغراق اوقات
شاهزاده بعیش و عشرت در تلک الثنا امور ضبط و نسق امور مملکت انتشار یافت کرجیان جنبش نهاده دیو فساد و طغیان
ایشان در شیشه قهر و سیاست حضرت صاحبقران مقید بود دلیر شده در آن مدت که آنحضرت بیورش هندوستان فرموده
بود پای جسارت از جاده مطاوعت بیرون نهاده مخالفت آغاز کرده و در آن وقت سلطان طاهر بن سلطان احمد جلایر با جماعتی
از اتباع در قلعه النجق بود و سلطان سنجر حاجی سیف الدین برحسب فرمان قضا جریان از مدتی باز قلعه را محاصره میکرد
و پیرامن قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ بر آورده بود چنانکه کسی از قلعه بیرون نمیتوانست رفت و کسی از بیرون
راه بقلعه نداشت و اهل حصار نیک بتنگ آمده بودند و در آن فرصت کرجیان غلبه عظیم از بی دینان جمع آورده و سید علی
شکی که جهت اهل اسلام سنجرلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده بود چنانکه گفته شد با کرجیان اتفاق نموده
و بعزم استخلاص سلطان طاهر که در مضیق محاصره کار بر جان و کارد باستخوان رسیده بود متوجه النجق شدند
و بولایت آذربیجان در آمده دست تعدی و عدوان بغارت و ولایت پیلان برگشادند و چون سلطان سنجر از آن حال
آگاه گشت از قلعه غفلت در تبریز رفت و صورت واقعه بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید شاهزاده بر جمیعت امیرزاده
ابابکر با چندین امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس و محمد قوچین و شیخ محمد ایکو تیمور و دیگر امرا با لشکرها بر
آن قوم فرمان داد و ایشان بصوب النجق روان شدند سلطان طاهر فرود آمده با ایشان پیوست و قلعه را بحاجی صالح و سید
احمد اغلشاهی و سران تاوه کرجی سپردند و کرجیان امرا بزرگ و بهادران نامدار را تا کنند و چون مقصود ایشان خلاص
سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد باز گشتند و هم در آن حوالی لشکر تبریز بایشان رسیده و سپاه جانبین صف
کشیده جنگ در پیوست و چون کرجیان بغایت غلبه بودند از ناوردان ایشان بهم پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر
تبریز را بر اندند و سیدی علی شکی از قلب بیرون تاخته روی انتقام بامیرزاده ابابکر نهاد شاهزاده جوانبخت بالکه درستی
هنوز ساکن بود پای ثبات فشرده یکی بر تبریکان جلادت در آورده از شصت ظفر گشاده بر زره و کلاه خود سیدی
علی آمد و گذر کرده برنکی بر خاک هلاک افتاد و لا عزو الشبل الاسد الباهیة و کرجیان
غالب شده بودند و لشکر تبریز را منهزم ساخته شاهزاده را تنها بازگشت و با سلامت بیرون آمد و کرجیان غالب مظفر و منصور
مراجعت نمودند و از تبعات تغیر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلی بلاهی و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر

ولعب

ولعب نرد مشغول بود و آنچه موجب آن گشت که امور نامناسب از وی صدور می یافت و وی در اثنای گفت و گو با حرم محترم
خان زاده ماه شیانی تهمت آمیز داد خدمعلی از آن معنی بیش از حد بتنگ آمد و در تفتیش و تحقیق آن از تراحکم
با شاهزاده روانه قضیه خون و حیات بعضی از مردم ندانست غیرت آن بانوی رفیع مقدار بر نخت و در اثنای آنکه شاه
نیابت و دریانات داشت جریده با حرم خود بیگه جیت و قوچی بسمت عرش که در مدت امارات آنجا
بغارت و تاراج رفت و این وحشت باعث آنجا بیه که خانزاده از خشم متوجه سمرقند شد و چون حضرت صاحبقران
از غزو هندوستان معاودت فرموده بمستقر سریر سلطنت قرار گرفت بسامع علیه رسانید که باحوال بعضی ممالک ایران
بتخصیص آذربیجان فتوری راه یافت و هم در آن ولا مهد ابهت آب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید
و در قمراغ جار بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و حال خبط دماغ شوهر خویش و شکایتی چند که از وی داشت بعرض
همایون رسانید و عرضه داشت که اگر رایات همایون متوجه آن طرف نشود او از سر مخالفت دارد و تمام باسقاقان آنحضرت
را ترک کرده و اموال و خزانه را باسراف و تبذیر تلف نموده و این معنی موجب آن شد که حضرت صاحبقران گیتی ستان
از متاعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده بود و بعد از چنان سفری زیاده از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف
نموده عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود بیت جهانرا کاروان شاه سالار باد ◦ در آن کاروان بار بسیار باد ◦
ز هر کشوری باری او تافته ◦ همان کار در کار وی یافته ◦ در آن کار دارا بود در سر ◦ باندازه گشت زیاد و پیش ◦
گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران بایران زمین بیورش هفت سال بود پادشه سایه حق ◦
بود کار ایشان بدیگر نسق ◦ چو ظل افکند قدرت بی شبه ◦ نگیرد قیاس نحو جز نیفه ◦ نماند با حوال کس کار شاه ◦
چو نسبت کسی را بظل اله ◦ یکی را که در عهد شد عالیه ◦ ته آسایی او را نه پذیره ◦ بتخصیص شاهی که کرد و نه بر
نزیبد جهان خسروی بر سری ◦ ماه در مداه خنک فلک را نعل بندی میکند بسیر متوالی در ایام و لیالی بر جد کمال سرعت
میرسید و آفتاب هر بام و شام دامان آسمان در خون می کشد یعنی جهانگشایی و فرمان روایی بی تیغ آتش بار و کیهان پهلوی
میر نیکه نه آن را غرام و انجام سعی تمام و کوشش بر دوام است ابلق ایام رام نیست و گردش روزگار بکام نه و در کار مصالح
انتظام بحوت خون آشام نیست نه عقده دولتش انتظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام لاجرم حضرت سپهر بسطت
حضرت صاحبقرانی مصراع که ختم گشت برو تا ابد جهانبانی ◦ چون از یورش هندوستان که منتهی کیش دیپ است و ترهه و قطع
فیافی و جبال و تحمل شداید جدال و قتال باز پرداخته و خلال اشتغال می نموده مراجعت فرموده بی آنکه چندگاهی باستراحت
و آسایش بگذراند بنابر سابقه گزارش ذیرفت باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد همت عالی ساخت و رایت عزم خسروانه

برافراخته بلند در زمین ونزدیک انداخت تواجیان بزرگ بحسب فرمان بهر طرف کس فرستادند تا سپاه استعداد یورش
حضرت لشکر که بدرگاه عالم پناه جمع آمدند و بقدر توان وامکان در استعجال کوشیده اصلا تعلل ننمایند نظم
چو شه تخت بنهاد عزم شتاب ❊ بجنبش درآمد زهر سو سپاه ❊ درآمد زهر جانبی لشکری ❊ درو گشت جیشی زهر کشوری ❊
وحضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر وجهان ملک ملکت و پیر محمد پولاد که از امرای امیرزاده شاهرخ بودند واشهرت
کردانیده تا بشاهزاده مشار الیه رسانند که بالشکر متوجه آذربیجان شود وامیر سلیمانشاه به تبریز رود وچون امرای نیکخواه بشاهزاده
رسانیدند در زمان بجمع سپاه خراسان فرمان داد وامیر سلیمانشاه با سید خواجه بی توقف روان شدند وشاهزاده سپاه تمام
بعد از تمام آمدن عساکر بسعادت واقبال سوار شد براه بسطام ودامغان توجه فرمود وچون بحاجرم رسید از اردوی اعلی
که در آن وقت از جیحون عبور فرموده بود توکلق قورا آمد وفرمان رسانید که سپاه خراسان براه سامان واسترآباد وسادی بروند که
اردوی بزرگ از بسطام ودامغان خواهد گذشت شاهزاده بحسب فرموده عنان توجه بصوب سامان تافت ودر آن راه بواسطه
صعوبت طرق ومسالک وعلف وکیابی ممکن چهارپای بسیار تلف شد وبعد از بی زحمت بدولت وفیروزی بفیروزکوه
رسیدند ورای ممالک آرای امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر سلطنت بود گذاشت
وبردی بیک ساربوغا وامیر حاجی سیف الدین وخداداد حسینی وامیر شمس الدین عباس وصدیق تابان وارغونشاه
اختاجی والیاس خواجه شیخ علی بهادر ودیگر امرا که بضبط سرحد مشغول بودند بر قرار بملازمت شاهزاده بهمان شغل بازداشت
وامیرزاده اسکندر عمر شیخ را جهت ضبط اندکان ومحافظت آن سرحد تعیین نمود ورایت جهانگشای بنصرت اشتهار در اول
دماول ابتدای روز چهارشنبه سیوم محرم سنه اثنی وثمانمایه مطابق توشقان ییل بفتح قرب که مجرای آب از حسن اتفاق اتفق
سال تاریخ است در حرکت آمد بیت خدیو جهانگیر روشن ضمیر ❊ برخش اندر آمد زعالی سریر ❊
روان کرد رایت بعون اله ❊ روان در رکابش جهانی سپاه ❊ وباغ قراجه بفر نزول همایون شرف اختصاص یافت واز آنجا
بسعادت واقبال نهضت نموده واز عقبه گذشته بکش فرود آمد کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافت صلات وصدقات
بارباب استحقاق رسانید واز آنجا روان شده چون بترمذ رسید از زیارات متبرکه آنجا بخصوص مشهد منور
سادات ومرقد منور قطب الاولیاء المحققین خواجه محمد علی حکیم ترمذی وشیخ بزرگوار ابو بکر وراق ودیگر مشایخ کبار ترمذی
رحمهم الله اجمعین استمداد همت وصلات وصدقات بمجاوران وسایر مستحقان رسید از جیحون عبور فرموده ببلخ در مرغزاری
بحصار سنه وان نزول فرموده طریق رغبت مسلوک داشت واز ارواح مقدس اولیا که در آن سرزمین آسوده اند بخصوص خواجه
عکاشه وخواجه دهان وسلطان احمد خضرویه وفضیل عیاض وسفیان ثوری وغیرهم نور الله مضجعهم اقتباس انوار سعادت

واستغاثت

واستغاثت مدد کرامات نموده فضای امیرزاده که در بالای کداور تعاری بلخ بود از قدوم فرخنده شوکت سپهر پرتو بخشید
امیرزاده مشار الیه برسم نثار وپای انداز قیام نموده شرایط خدمتکاری وطوی وپیشکش بتقدیم رسانید واز آنجا بسعادت واقبال
سوار گشته روان شد ومراحل ومنازل قطع فرموده موضع سارق قمش مخیم نزول همایون گشت واز عقب شاهزاده شاهرخ وحضرات
عالیات ملکت آغا وگوهرشاد آغا وفرزندان از هرات آمده در آن محل بعسکر ظفر پناه ملحق شدند وبسعادت بساط بوسی
فایز گشته نثار پاشیدند وپیشکشها کشیدند وامیرزاده سیورغتمش را بجهانبانی پیش از این تاریخ پنجشنبه هشتم رمضان
سنه احدی وثمانمایه موافق سیوم خرداد ماه جلالی سنه احدی وثمانمایه بطالع سنبله در هرات از ملکت آغا متولد شده بود شرف
بیان حضرت صاحب قران گردانیدند وآن حضرت دیده عاطفت بروی او باز کرده مبتهج ومسرور گشت ودر آن محل امیر آقبوغا
نیز از هرات آمد بسعادت زمین بوسی استسعاد یافت وبرسم نثار وپیشکش قیام نموده مراسم خدمات او را نوازش فرموده
بخلعت خاص سرافراز گردانید واجازت انصراف ارزانی داشت وچون از آنجا نهضت نموده وطی مسافت فرموده بمزار متبرک
شیخ الاسلام عالی مقام احمد جام در آمد ساقی اخلاصش کوس مالامال احسان وافضال در داده حریفان فقر وفاقه را از
جرعه تدورات صدقات سرخوش ووله گردانید واز روح بزرگوار صاحب مزار استمداد همت نمود وامیرزاده رستم را
بجانب شیراز پیش باز فرستاده امیرزاده پیر محمد فرستاد که با برادران باتفاق متوجه بغداد شوند وامیر سونجک بهادر
ملازم او گردانید ودر محاربی خرگرد گرد شکار انداخت وبعد از دو روز جرگه بهم رسید بیت
زمرکبه صید اندازان بین دشت ❊ فکندند چندانکه از حد گذشت ❊ واز آنجا در کنف حفظ پروردگار تعالی وتقدس
از راه نشابور وبسطام روان شد وبراه لشکر منصور ظفر شعار را تغارد از بجدود ری رسید آمد وچون از آنجا گذشت قریه
ایلمک از فر نزول همایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده شاهرخ که بحسب فرمان از راه ... فرموده بود در آن محل
بموکب گیتی ستان ملحق شد ومن الله التوفیق تتمه قصه امیر سلیمانشاه که بحسب فرمان از پیش آمده بود وجنگ تکی آن
امیر سلیمانشاه که بموجب فرموده پیشتر متوجه تبریز شده بود چون بری رسید واز تقریر یاران تفحص کرد امرغان ری
بر کیفیت تعیین مزاج امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوست در تبریز مصلحت ندانست واز آنجا بهمدان رفته توقف
نمود وامیرزاده ابابکر با امرای امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خطر نشد پیش امیر حسین سلیمانشاه که البته
می باید آمد چون امیر سلیمانشاه به تبریز رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه با معدودی باستقبال رایت فتح آیت
روان کرده وامیرزاده ابابکر وامرا داد ... بر ... رقم ... داد وخلعت بپوشانید اسبان متعدد کشید وسید
خواجه شیخ علی بهادر را که همراه او بود اسب وجامه داد واز آنجا متوجه قراباغ شدند وچون صاحبقران کامکار از کنگ

وشهریار بگذشت امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز جمعه ملاقات یافت و هم در آن روز از شیراز با هدایا و پیشکش
که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ ارسال نموده بود پاینده بهادر بپای بوس فایز گشت انجه همراه داشت بمحل عرض رسانید
و امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت پابوس مستسعد شده و آنروز نیز پیشکش کشید لیکن بواسطه جرایمی که ازو صدور
یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد مصراع چه جای آنکه از نظرش او فتاده است ۰ و مقرب خواجه آقبوغا و جلال الاسلام
بحسب فرمان جهت احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفته و نواب و عمال و ممالک را قید و بند کرده و قرار دیوانی طلب
داشته اموال و وجوه که چند ساله که بدیوان اعلی تعلق داشت و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهر کس داده بود
از نمود بر وفق نوشته و مجموع استرداد نموده و چون بمسامع علیه رسانیده بودند که اوباش ملازم شاهزاده به عیش
و عشرت که موجب اختلال مملکت گشت ترغیب جمعی ندیم پیشه و اهل بدعت که پیوسته ملازم بوده‌اند و او را [بیان] میداشته فرمان
واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدار عبرت برکشند و ندیمان مجلس انس شاهزاده مانند مولانا محمد قهستانی که با جمیع
وقوف بر مصطلحات و فنون علوم در شیوۀ نظم و نثر و جد و هزل یگانه دوران و اعجوبۀ زمان بود و استاد قطب الدین
نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی یگانه روزگار و سرآمد ادوار بوده ندیم او گرفته
و چون بپای دار آوردند بحکم نعیش و نموت مولانا محمد قهستانی بعادت مطایبه و ظرافت باستاد گفت که حضرت
استاد در جمیع حالات مقدم و پیشوای ما بوده درین مقام نیز همان رسم مرعی می‌باید داشت و جلاد اول قطب نایی را
دیمان در نای انداخت بدار برکشید و چون نوبت بمولانا محمد قهستانی رسید این دو بیت نظم کرده بخواند بیت
پاکان که معلم عبرت گشته‌اند که باید وکنه بدت اختیار نیست ۰ منصور وار که برخت بپای دار ۰
مردانه پای دار جهان پایدار نیست ۰ و رفیقان ایشانرا نیز همان شربت چشانیدند و چون حضرت صاحب قران به سلطانیه
رسید مظفر نطنزی از اصفهان آمده بود بدولت بساط بوس سرافراز گشت و او مردی ظریف و نفایس و تنسوقات
و پیشکشها از اوان کشیده و رایت نصرت شعار بر راه داده متوجه جانب قراباغ شده و در صحرای مرغان اقام
شکار کرده بکنار آب ارس نزول فرموده و بر آن آب از کشتی پل بستند بسعادت و سلامت عبور نموده در قراباغ اران نصب
خیام جلال و مرکز رایات و اعلام دولت و اقبال کرده‌اند و اردوی اعلی در حوالی قنطره گرت کبیرت بزرگان بوده قشلاق
کرده امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه در آنجا بشرف بساط بوس استسعاد یافته و امرای امیرزاده میرانشاه و اعیان تبریز
هر یک فراخور حال خود پیشکشها کشیدند و چون پیش از آن والی ولایت شکی سیدی علی ادا الطاعت بالشکر گرج اتفاق نموده
بوده و بدر النجق آمده و جان بر سر آن نهاده کرده چنانچه شرح داده شده درین وقت برادر سیدی احمد که متصدی ایالت

ایالت

ایالت و ولایت او شده بود بواسطه جریمۀ پدرش از هیجان انتقام خدام صاحب قران که چون غلام مضطرب و بی آرام
گشت و التجا بملک شروان شیخ ابراهیم نمود که بمزید اخلاص در بندگی بندگان آنحضرت حق اختصاص یافته بود بیت
هر که با خلاص کند بندگی ۰ سر بفرازد ز سرافکندگی ۰ شیخ ابراهیم باستظهار عفو بیقیاس او را پایۀ معلی سریر خلافت
مصیر آورده و بعز بساط بوس رسانید و سیدی احمد زمین عبودیت بلب ادب بوسید شیخ ابراهیم عفو جرایم او را از حامی
مراحم پادشاهانه درخواست که عواطف حضرت صاحب قرانی نقوش تقصیرات او را رقم عفو و اغماض کشیده و بمزید
تربیت و نوازش سرافراز گردانید و منصب و مقام پدرش باو ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساوری بسیار آورده بترتیب
طوی مشغول گشت و چندان اسب و گوسفند جهت آن طوی کشیده بود که مطبخیان از کشتن آن عاجز آمدند و تواجیان
آن بر لشکریان قسمت کرده هر یک شده و یک اسباب جشن مجموع در خور آن بوده و بعد از آن پیشکشها کشید از جانوران
و غلامان و جواری و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جیاد و اسلحه و غیر آن از چند شش نه اسب کشید و من الله التوفیق
ذکر رسیدن اخبار از سایر اطراف و اقطار و ماثار احوال مذکوره خبرهای ملایم که از شواهد و علامات قوت دولت
روز افزون بود از اطراف و اکناف جهان برسید از جمله آنکه تقتمش اغلان که بعد از شکست و ضعف تقتمش خان از
پیش حضرت صاحب قران رفته بحکم إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى کفران نعمت کرده دم از مخالفت میزد درین
وقت وفات کرده است و الوس بهم برآمده و پریشان گشته و دیگر آنکه ملک الظاهر برقوق که ممالک مصر و شام در حیطۀ تصرف
و سلطنت او بوده ودیعت حیات عاریتی باز سپرده و میان امرا و ممالک او مخالفت و منازعت واقع شده و بمحاربه و قتال انجامید
و بسیاری از اعیان امرا بقتل آمده و فرج برادرکه ولی عهد بود ذات وجودی و اختیار ندارد و دیار مصر و شام بیکبارگی بهم برآمده
و دیگر آنکه ملک الوس در ولایت ختای تنغوز خان که پادشاه آن مملکت بود حیاتی بگذرانید و ممالک گذرانیده و در گذشته است
و هرج و مرج مایل و الوس او راه یافته و دیگر آنکه خضر خواجه اغلان و محمد اغلان و شیر اغلان که حاکم جته بوده
برادرش شمع جهان اغلان و محمد اغلان و شیر اغلان و شاه جهان بواسطۀ افساد مردم شریر مخالفت باز دیده شده و دیگر آنکه امیرزاده
اسکندر بن عمر شیخ با امرای اندکان لشکر کشیده و بمغولستان رفته و بیمن دولت قاهره بر ایشان غالب شده دشمنان را مقهور
و مغلوب و منکوب گردانیده و صولت این اخبار که مجموع یک روز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار و دولت امان سعادت
یار گشت والحمد لله رب العالمین و تفصیل قضیۀ امیرزاده مشار الیه آنست که چون الوس جته بواسطۀ وفات خضر خواجه
اغلان بهم برآمد امیرزاده اسکندر آنرا مغتنم غنیمت دانست و بالکاء رستم با انجه سالکی بود لشکر اندکان جمع آورده با امرائی که
ملازم او بوده مثل پیر محمد طغی بوغا و پیر علی دیوانه و پیکجک جته و پیر حاجی و بیر بهمن و جوزانی و ستوجنقنس

شد و امرا که بر حسب فرمان اعلی در سرحد جته بودند مثل بیرهی بیک و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و داد
ملک بن لاس و صدیق تابان و غیرهم توجه نمودند و چون موکب شاهزاده بنزدیک کاشغر رسید امرا بذو ملحق شدند
و باتفاق روی جلادت بآن جانب آورده یارکت را تاخت و از آنجا گذشته سارق قمش و کلبین والی کوبی و یار قورغان
و جهار تاق و کیوله و باغ سمن را تاختند و چون بناحیه اوچ رسیدند ایل و الوس که در آن نواحی بودند داشتند بعضی
بانقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی را کوچ کرده براه آق سو بردند و اوچ را که حصین است استوار بکوشش بسیار فتح کردند
و اقسو قلعهایست که راه پکدیگر دارند و در حصانت و محکمی بمرتبه که اهالی آن نواحی و حوالی آن را از اینکه روز وقایع
و شداید شناسند و امیرزاده مشار الیه که با امرا عنان عزیمت بصوب اقسو تافتند و چون برسیدند در ظاهر آن فرود
آمدند و بتدبیر اسباب جنگ و حصار و ترتیب آن چون ساختن منجنیق و بریدن نقب و تراشیدن نردبانها و عراده و تطایب
آن مشغول شدند و قریب چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد از آن اهالی قلعه انقیاد کرده پیشکش بدرگاه فرستاد
و جمعی بازرگان ختای که آنجا بودند با اموال پیشکش کرده فدای خود ساختند و از آنجا جیقون بطرف بای و کوشن
فرستادند و بای یلاقت و کوشن قتلاق و عساکر نصرت شعار بای و کوشن را تاخت کردند و حرم امیر خضرشاه حاجی ملک
آغا و دختر شیرین ملک و غیرها اسیر گرفتند و بتاریخ تاختند و ایل و الوس بسیار از آن مواضع کوچانیده باز آمدند بعد
از آن فتوحات از اقسو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد و از ختن تا لخان بالغ که تختگاه ختای است براه آب و آبادانی
صد و شصت و یک منزل است چنان که از آنجا تا قراخواجه سی منزل است و از قراخواجه تا سقاولک که سرحد ختای است و آنرا کلک
دیواری کشیده اند و دروازه نهاده و خانها و بام خانها ساخته جماعتی در آنجا بمحافظت قیام مینمایند سی و یک منزل و از آنجا
تا بکنجانفو که از شهرهای ختای است پنجاه و پنج منزل است و از آنجا تا خانبالغ چهل منزل است و به تنتایی چهل منزل و گویند راهی
دیگر هست که از ختن تا سرحد ختای بچهل روز میتوان رفت اما هیچ آبادانی نیست و بیک قرقاوان و چاه که در آن چول میکنند
اگرچه زود بآب میرسد و در بعضی مواضع آب آن سمیتی دارد و هر جانوری که میخورد هلاک میشود و از غرایب آنکه چاه تا چاه
که میان چندان مسافتی نیست که ای باشد که آب یکی کشنده است و از آن یکی خوشگوار و از ختن بکاشغر پانزده روزه راه است
و از کاشغر بسمرقند بیست و پنج منزل و در ختن دو رودخانه است اورنگ قاش و قراقاش و سنگ یشم از آن رودخانه
یشم است و از آنجا بکیر ما کلکی بند و آب هر دو رودخانه از قرانغوتاق میریزد القصه چون امیرزاده اسکندر بختن
رسید اهالی آن بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند و پیشکشها کشیدند و از میامن دولت قاهره صاحبقران قلاع و بقاع
آن حدود و نواحی مسخر گشت و امیرزاده مشار الیه بجانب قرنغوتاق رفت و آن کوهیست بلند بغایت شد چنانچه بالای

زنهار بسته

زنهار بسته اند تا صعود بران متعسر کرده و سکان ختن و توابع هنگام حدوث فتن و وقایع پناه بحصانت آن کوه
برند و امیرزاده چون بر کیفیت حال آن کوه اطلاع یافت و آن زمستان در کاشغر گذرانید و از بیری پیکان مغول و جته
و شاه ختن دو تقوز اختیار کرده مصحوب شیخ یادول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در ماه اتاسیو پیش شکم کرد بعد
از این شیخ پذیرش منکوکت بعسکر ظفر قرین رسید و یک تقوز بخدمت و یک تقوز اسب بامیرزاده محمد سلطان فرستاده
و او با لشکر بعزم یورش جته بترکستان آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف ننموده مسارعت نموده و از پیش رفته
آن معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و یلکاک او را زدکرد و از آنجا مراجعت نموده بسمرقند رفت و چون بهار شد امیرزاده
اسکندر باز کاشغر آمد و از آنجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون بآب سنگ رسید باو رسانیدند
که خاطر شاهزاده متغیر است و قصد گرفتن او دارد و چون او نیز در خاطر اندیشه فضولی داشت متوهم گشت و باندکان
معاودت نموده بقلعه درآمد امرا که آنجا بودند مثل پیر محمد طغی بوغا و امیر حاجی برلاس این معنی را حمل بمخالفت
و عصیان او کرده و لشکر اندکان را جمع کرده حصار را در میان گرفتند امیرزاده عمر شیخ اسحق را فرموده بود و ایشان
نوکران خاصه او گرفته بند کردند و خبر بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت بود
و بقلعه در آمده با نوکران او را گرفته ایم از پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر با نوکران بسمرقند بردند و در کنار
کوهک او را بشاهزاده رسانیدند و بعضی برسیدند امیرزاده اسکندر را بند کرده زندانی نموده پیشکش را که اتابک بود و
بایبت و شش نفر که با امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی کشای
بعزم جهاد گرج بطرف کرجی بمقتضی یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال غزو کفار و قلع بیدینان
بذکر اعلان منبرج نظر همت صاحبقران گردون اقتدار بود بالاجمع در معاودت زمستان سنه اثنین و ثمانمایه که از قلع
از آن معسکر نصرت آثار به نیت غزو گرج معمر فرمود و شیخ ابراهیم و سیدی احمد را خلعت داده و بعضی ف
ترتیب عواطف مخصوص گردانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و یرلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که از مجموع لشکرها از هر ده
نفر نفر آذوق ده روزه گرفته ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکرها اغرق هم در آنجا توقف نمایند و رایات نصرت
شعار در ضمان حفظ آفریدگار ایلغار کرده با تمام شهزادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لب آب کر مخیم نزول همایون
گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها جمع آورده بر سر آب پل بستند و تمامی سپاه بران پل بگذشتند و شیخ
ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق گشت و سیدی احمد نیز ملازم شد و موکب همایون از آنجا نهضت نموده از
شکی بگذشت و بجانب ده خنان که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن در جنگلستان بوده بحیثیتی که از

تا شاکی اشجار باغ و زان آسمان آسا از حلال آن کنده نتوانستی کرد **بیت** چنان شد که در هم یکی چشمه بود °
که صعقه دمان کار اندیشه بود ° درختان سر در کشیده ببر ° چو خط پران یک اندر دگر ° تا پیدا اندر روی از چرخ سود °
زنکی رحیمی بیت کیبد ° یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت و لشکریان ظفر پیشه دو ماه در ختان بابد جمع دیه‌ها
چند اخشه و ماه ساخته بعرض کرنج شش قوشون در پهلوی یکدیگر قشلامیشی رفت و در آن ایام مدت چهل
روز متصل برف می بارید چنانچه از بسیاری سنگ غمام سحاب بر کوه و هامون خرده کافوری پخت و چون لشکر اسلام
بمحل و مقام گران قشلامیشی فرجام رسیده غازیان نصرت شکوه و تهلیل در قم طاق فیروزه فام انداخته و تیغ جهاد
از نیام انتقام کشیده روی برف تا کر بشت زمین در بر حاصل گرفته بود از خون بی دینان غیرت رخسار لاله و ارغوان
ساخته سر که یافت شد امان نیافت و هرکه بدیغار آمد ناپدید گشت و خطا که سالها استظهار آن مرده دلان لعین الَّذِينَ
يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ او بود از عجز و اضطرار تکشغانو را که رفته و از اختیار نموده و عساکر گردون مآثر در طلب او تا درح
اقو تبتا فشد و بیکاه و گوسفند و غیر آن از اموال ایلجاری غنیمت یافته و چون مجاهدان شیر شکار
شعار ما بر جنگل گریخت سیاه دیو دو دخانهای مونخیان آتش زدند و مسکن دیه‌ها را بمعرض نهب و غارت ویران
ساخته **بیت** ساکنان در دوزخ مسکن با آتش سوخته ° چرخ مدت بفتح غازیان افروخته ° و چون عیش آن گمراهان
بی شکر گوارنده نبود و مرد و زن و اطفال ایشان بدان معتاد بوده بغایتی که هرگز بی آن بحسب **بیت**
وضعیت است که هنگام قبض روح مرا ° بی بشویی و آنچه بهر بگذاری تابوت ° بی شراب دفن نکرده و آنها را اغراض °
کفاره تنغیص عیش ایشان کردی و اغلظ علیهم بآن برابر بود که آن ملاعین را بیاد خمر تکواره بوده ناچار تیغ
بکند تمنا کرده و درختان بعضی بریده و بعضی بیست بازکنده و عمارات آن موضع بتخصیص کلیسیا که محل عبادت
نامه بیلان آن گمراه بود بخاک برابر گردانیدند و از غرایب اتفاقات دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی آنکه در
زمستان قوشقان ییل سابق که بارس ییل بود در بلاد هندوستان و نواحی و حوالی دهلی و دریای گنگ غزا میرفته و بتخانه‌ها
را خراب میساخت و در این زمستان قوی قشقان ییل مدت یک سال تمام نا شده در ولایت گرجستان بجهاد مشغول بوده و کلیساها را
بر می انداخت و بقید در منقل **بیت** براق عزم تو کامی که بر گرفت از هند ° نهاده کام دگر با قاضی امان °
حقا که اگر اسکندر بنوذی اب دولتش در بین طول و عرض بنوادی جا سکندر خوجی و اکر ده دوان در لغت تاریخ
از عهده مجرد قطع مسافت بیرون نیاید **بیت** کسی ماکه یادی دستی یاورست ° حکایات او حالتی دیگرست °
و ما النصر الا من عند الله **گفتار در مراجعت رایات اعلی از غزو دره خستا**

چون میرزادگان جهانگیر بیکبار شیب و فراز آن بلاد را بسنابک مراکب تسلط و استیلا سپرده و بیابانی از ناو مانان کفار
و ملاحدی دینان بذکر دار بتیغ آبدار آتش بار بتقویم جهنم و بئس القرار فرستادند و حکام ایشان خسا آواره دکم آوان
گشت و یالغی و پیاپی پیش از آن گرفت و در این هنگام شدت برودت هوا از حد گذشته بود و ماهیها از کثرت
برف در بند آمده **بیت** فتاده خرده کافور کرد ز میغ ° فسرده چشمه‌ها چون نجم از تیغ ° جهان از جهاچون جوخ چنبر پیر °
ز گرد برف شب ماکه چون شیر ° ز دنک حسن احوال سند در ° بیان آب مرغابی برآمد ° شده حلاج دی در پنبه کاری °
دکان بر چیده عطار بهاری ° زشدت لشکری زهم بهمن ° گریزان آتش اندر سنگ و آهن ° ز سهم تیر سرما بی انفس ر °
ز ابر تیغ نادره دی بر هر سر ° و چون ملا لشکریان را فرصت یافت فی شده با زابعیا از بیست درخت خود تش ثماند
جانب بی از جهاد بیابان تلف شدند حضرت صاحبقران از مرکب مراجعت در نیر ارف عزیمت کشیده و از آب گذشته در موکب
فتح و نصرت در قراغ بقراباغ معاودت نموده باردوی همایون ملحق بوده و دیده امید فرزندان بفر طلعت فرخنده روشن
گردانیده و در آن مقام از موهبت جلال والاکرام امیرزاده خلیل سلطان را پسری جهانگیر بخت از کرامات شده او را
بکل نام نهاده جشن‌ها و متوالی برسم تهنیت و ثنا قیام نموده و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کرده و طویها
کرده و در این اثنا فرمان اعلی صدور یافت که امرا امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بجوالی النجق اتفاق
افتاده بود تقصیر کرده بودند و فرار جسته در دیوان بزرگ به یرغو رسیدند امیرزاده شاهرخ و امرا بامتثال امر مبادرت
نموده و بعد از پرسش و تفتیش و تحقیق صورت حال چنانچه واقع شده بود بعرض همایون رسانیدند حکم واجب
الاتباع بنفاذ پیوست و حاجی عبدالله عباس و محمد قران را ببی و پیشی چوب یاساق زدند و بیرم ابردی که پیش از همه
گریخته بود اشارت شد که بیاساق رسانند و بدرخواست شاهزادگان بجان امان یافت و او را نیز چوب بی و پیشی زدند و از هر یک
از ایشان بجرمانه سیصد اسب حواله رفت و تمام آن اسبان را به پیادگان سپاه ظفر پناه ترتیب کردند طلعت پادشاهانه امیرزاده ابابکر
که در آن جنگ جلادت نموده بود و سیدی علی شکی را که جمعیتی بخاک هلاک انداخته بعنوف تربیت و نوازش اختصاص بخشید
شهنشه خطا از آن دهر زاد جرا ° بفیض و لطف بدین بکی نیز مستان ° و هم در اثنا رایات اعلی را که بکرات حرکات نامناسب از او
در وجود آمده بود چنانکه سبق ذکر یافت و باز بتجدید جریمه بزرگ از او بظهور آمده بحسب اشارت تحقیق بیاساق رسانید و پسر
رایت مان تربیت جانشین کردند و قوشون او را بدو رستم فرا داد سُبْحَانَ الَّذِي يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ وَيُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **تتمه احوال میرزاده رستم که از جام متوجه شیراز شده بود و ذکر آنچه که از برادر بزرگ او**
امیرزاده پیر محمد بظهور آمد گفته شد که امیرزاده رستم بحسب فرمان حضرت صاحبقران گیتی ستان از جام متوجه شیراز شد

و امیر سونجک با ده هزار سوار بموجب فرموده ملازم او بود و چون ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسید امیرزاده پیر محمد
با دو قراباغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کبکی بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک و برادرزاده اش
حسن جگاداول که برادر در شیراز بوده‌اند بحسب فرموده از راه بهبهان و تستر عازم بغداد شدند و امیر سعید
برلاس و علیبیک عیسی که از خویشان امیر عباس بود در شیراز جهت ضبط شهر باز ماندند و جانشان علی بابای معین
نفاذ یافته بود و امیرزاده پیر محمد که حکم جهان‌مطاع چنان بود که لشکر را سر کرده بر عقب ایشان روان شود و ق
بختیاری که از بهانه مرضی کرد اقامت تخلف نمود و از نوبنجان بشولستان باز گشت و امیرزاده رستم و امرای مذکور
لر آتشی گاه را تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا ایلغار کرده و از دزفول گذشته در موضع دو بغداد
تمام احشام ساکی و قنقلی را بغارت بردند و از آنجا روان شده بادرایا و باکسایا را غارت کردند و اسیر گرفتند و جمادی
الآخر سنه اثنین و ثمانمایه بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرده و او را یک
حمله شکسته از مردم او یازده کس را دستگیر کردند و بتیغ سیاست از پا در آوردند و مندلی را عرضه نهب و تاراج
ساختند و امیرزاده پیر محمد که بجهت تمارض از راه برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغوای افراجی تاجیک
بدفعلی که ملازم او شده بود خیالی فاسد بدماغ راه داد و بترتیب سموم و دیگر تصورات باطل اقدام نمود و هم از
نوکران او جمعی امیر سعید برلاس را از آن حال آگاهی دادند و هنگام تفتیش در روی او بشارت گفتند امیر سعید
او را در قلعه فهندز محبوس گردانید و خود جهت محافظت او در قلعه ساکن شد و عیسی علیبیک را در شهر گذاشت و چون
پایه سریر اعلی فرستاده در قشلاق قراباغ که مخیم نزول حضرت صاحب قرانی بود فرستاد امیر سعید برسید و صورت
حال بعرض رسانید یرلیغ عالم مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و معتمدان که شاهزاده را بدان آموزش کرده‌اند
یاساق رسانند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب کند و او را بند کرده بیاورند و امیر الله داد بحسب فرموده روان
شد و چون بشیراز رسید از معتمدان بدفعال بدآموز مولانا محمد خلیفه و سید جلال و رستم خراسانی را هم آنجا یاساق رسانید
و مستوفی توجیهی را دست و پای بریدند و مبارک خواجه و محب شربت‌دار و شیخ‌زاده قزوینی را بند کرده و نشان صاحب
قرانی گیتی‌ستان را بعراق عرب فرستاد و چون امیرزاده رستم در مندلی بغداد اهتمام امیر قلندر را بدو رسید و چون
امیرزاده شاه ملک بمضمون فرمان واقف شد بی توقف از آنجا متوجه شیراز گشت و بحسب فرموده حسن جاندار
و حسن جگاداول ملازم او باز گشتند و امیر سونجک با راه چچال روی توجه بجانب قراباغ آورد که عالم اردوی همایون
بود و چون امیر علی قلندر که در مندلی از صدمت جلادت عساکر منصوره گریخته بود ببغداد رسید و صورت واقعه بعرض

سلطان احمد رسانید اضطراب عظیم بحال او راه یافت و از غایت حیرت و دهشت بغز بود تا دیوان‌ها را بمجموع بیشتر
وجرکشادند و املاک دولت قلمی و دیوان را قضیه غریب روی نمود چه پیش از آنکه حضرت صاحب قران حکومت خوزستان
و ضبط آن بشیخ ان اردلی ماشته بود و او و برادرانش بجمع مال بیست دست استیلا برگشاده و از شمس الدین دهدار
و دیگر متعینان و متمولان آن دیار وجه بسیار بزجر و اضطرار ستد و بعضی از کلانتران حویزه را بقتل آورده و با هزار سوار
آراسته متوجه بغداد شد و یکی از خدمتکاری بسبب باقدام هواداری پیش سلطان احمد رفت سلطان مقدم او را گرامی
داشت بر وی ترتیب اختصاص بخشید و او بجهت بدل آنرا بتابع امانت در دوستی در آمده و هر کس را ایلچی گری که از ده
هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی عطوفه کردانید و از انتظام تقدیرات الهی منفصل از جهتی که بهر کس را از نوبتی
از نویسنده او ضایع شد و بدست یکی از نوکران سلطان احمد افتاد که او را بهادر نام بود و در آن اثنا که سلطان احمد از غلبه
حیرت در دیوان نایبت بود بعرض رسانیدند و نوعی که مثبت یکی مثل شده و از جمله مبلغ ده هزار دینار بنام او فتح منفصل
ثبت بود سلطان احمد فی الحال او را بخواند و بدست خود گردن او بزد و در آن وقت شهران را با جمعی از امرای قطب حیدری
در منصوره بتاخت ایران فرستاده بود یادکار اختاجی را بفرستاد و امرا را پیغام داد تا شهران را بقتل آوردند و قریش
ببغداد فرستاد و در شهر بگیرانید جفت قریب دویست کس از مردم خود بکشت و وفاخاتون که بجای مادر پیش بود و او را
از خردی باز پرورده بود و بزرگ کرده بواسطه فرستاد و بالش بر روی او نهاده هلاک کردند و دیگر زنان و خدمتکاران
که در حریم دولت او بود پیشتر بدست خود بکشت و در دجله انداخت و بعد از آن در خانه نشست و هیچ آفریده را راه نمیداد
چنانچه آش خاص باورچی می آورد و در میزه و آنرا با سر هم از در باز میکشید و چون چند روز بدین منوال گذشت
شش کس را از محرمان بعضی مواد تاجت با دیگران طویله خاصه بگرفتند و بآن جانب دجله بردند و شبی بکشتی از آب بگذشت
و با آن شش کس سوار گشته متوجه ایل قرایوسف ترکمان شد و دیگر مطبخیان بقرار طعام بدرخانه میبردند و چند متکاء
می سپردند و مردم را از غیبت او قطعا خبر نبود و چون سلطان احمد بقرایوسف رسید او را و لشکر او را بغارت
شهر تطمیع کرده ببغداد آورد و چون برسید نداء ایشان را بان طرف منزل تعیین نمود و خود بکشتی بگذشت و از بی نفقه
و آلات و اسلحه و اسبان تازی و سایر رخوت و اجناس هر که بقرایوسف و ترکمانان داد ایشان را خرسند ساخت و نگذاشت
که دست تعدی بشهر دراز کنند و از هجوم سپاه حضرت صاحب قران بغایت خایف بود پیوسته جاسوسان بکماشته
بود و تفحص حال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمایه خبر آوردند که رایت کشورگشای روی توجه بغزنیه
نصرت بسیواس آورده اندیشه کرد که اگر عساکر گردون مآثر بعد از روم و شام عزیمت این دیار کنند کار بجانش تمام بود

بران بستاند خانه فوج را بجهت ضبط شهر باز گذاشت و زن و فرزند و اموال و نفایس خود برداشته با قرا یوسف از بغداد
روان شد و از فرات گذشته روی گریز بروم نهادند و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا متوجه تماشی باد بکار امرا از شهر بیرون
آمدند و راه بریشان بگرفتند و چون جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب آمد و ایشان روان گذشته بروم رفتند و قصه
فوجی از سپاه ظفر پناه که در عقب ایشان سوای با ایشان در چار خورده بودند انجه کردند خواهد آمد والله اعلم **گفتار در قرولتای**
فرمودن حضرت صاحبقرانی بعزم غزای گرجستان چون فصل زمستان که اوان جولان بنات نعش و زایش شعار و نرگس بود و ی غبار
می باشد بآخر انجامید و جز صبا که مصرع وَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا است بشارت ورود و نوید تجدید ایام گل
ثم الورد لا حرو لم تصل علی ضده جعفانی صلی الله علیه برسانید حضرت صاحبقران کامکار بسبیل اقتدا در اول نوبهار
از قشلاق قراباغ بیرون آمده **بیت** قرولتای فرمود وقت بهار ○ که پشت زمین شد چو روی نگار ○ شدند انجمن جمله شهزادگان
بزرگان و گردان و آزادگان ○ جهانجوی با خسروان رای کرد ○ بموج اندر آمد محیط نبرد ○ و بعد از ادارت اقداح استشارت
تقدیم فضیلت احاد جهاد و غزو دیار زمره شرک و عناد وجهه همت عالی نهمت گشت **بیت** روان شد بی ابطال طریق شاخ
یکی جشن شاهانه بر ساخته ○ حذیو جهانگیر دل خوش ضمیر ○ برآمد بتخت خلافت مصیر ○ بر انشیر شد صحن هامون تمام
خروش خوده شد باز جشن و جام ○ بی از عیش و عشرت زآزادگان ○ بهار دولت گرفته چنین ○ و رای آفتاب اشراق بر توجه
والتفات باحوال العوام و انضاد انداخت و شاهزادگان و امرا و کافه لشکریان مظفر لوا را و کلکاه از پادگان سوار ساخت
و طرق منازل صوب گرجستان از تفتیش تحقیق نموده بتفصیل ثبت اتفاه و در ضمان حفظ ایمن از قراباغ روی توجه
بولایت ملک گرگین نهاد **نظم** باسب اندر آمد بالای بخت ○ روان کرد رایت نیرو بخت ○ وچون بعد از ده روز صحرای برج
مضرب خیام موکب گیتی ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتباه باوج ماه برآمد **بیت** سر و دشت گشت از کران تا کران
ز انخیمه و خرگه و سایبان ○ طرفه که از سابقه عنایت ذوالمنن بندگی و هواخواهی آنحضرت اختصاص یافته بودوا ن
ارنجان برسید و بسعادت پابوس استسعاد یافت و نوازه پیشکشها و تنقوزها کشید **بیت**
زمین را بنقش بدیع نمود ○ ثناگستر بد و ستایش فزود ○ حضرت صاحبقران صنوف مراحم و عواطف خسروانه
در بار او ارزانی داشت و بخلعت و کمر و کلاه سرافراز گردانید و توقیع علم و نقاره بلند آوازه ساخت رخصت مراجعت
بار زنجان کرامت فرمود و اشارت علیه بنفاذ پیوست که در ضبط و محافظت جای خود کوشش نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی
دارد و آن سرحد را از تعرض سپاه روم صیانت نماید **بیت** جهاندار گفتش که بیدار باش ○ بدافعه دشمن کوش در کار باش
بروی نکه دار آن مرز و بوم ○ مشو غافل از بدسگالان روم ○ و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده شکار کنان مراحل

وشاند سپری میشد و چون حدود گرجستان از غبار موکب ظفر قرین معطر پای گشت قاصد پیش ملک گرگین فرستاد که تا
بر سلطان احمد جلایر بجانب او زنت و چون فرستاده پیغام بآن بدکیش شقاوت فرجام رسانید از غایت جهل و ضلا
و ضلال سر بر نهج صواب باز داد **بیت** چرا که سعادت نصیبی نیافت ○ بد بختی نور و امتی تافت
ز دانش چو بر بند طریق صواب ○ نگوید بجز هرزه و ناصواب ○ لاجرم فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت از مجاری
حضارت مآل آن بی دینان بد فعال نایره خشم حضرت صاحبقرانی بالزو خشم کشت و از افراق جناب ثبته بر تعجیل بازو سپاه
ظفر پناه فرمان داد تا بولایت گرج در آمد خروش تکبیر و تهلیل در دیار کفر انداختند و دست جلادت بر غزو اهل شرک
و ضلال بر گشاده مواضع و مساکن ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات را باییم رسیده و خوش کشیده از بیخ برکندند
و گرجیان از غایت خوف و اضطراب بناه بکوههای بلند و غارهای استوار برده بودند و در مواقع سخت که وصول بآن طریق
غلبه و استیلا در اندیشه و رای عقلا نگنجید حصارهای محکم ساخته و مستکنها برداخته بهادران لشکر اسلام با وجود ثبات
شجاعت بقوت دولت قاهره صاحبقرانی قوی بودی اندیشه روی بتسخیر قلع و قمع کفار نهادند و بعضی دلاوران از سر
جان برخاسته در صندوقها نشسته و جمعی آنرا بزنجیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو هشته شد تا بمقابل
مغارها در آمدند و آن خاکساران باد پیمای بی تیغ آبدار ان مغاره با آتش برافشاندند و آن شیر مردان موفق در آن
صندوقها معلق پای مردی و دم آهنگی بر نیخاسته و بی دینان بدکیش را که در آن مغارهای مهیب تحصن جسته بودند بزخم
تیر و ضرب شمشیر مقهور کرده اینچه بمغاره در آمدند و آن خاکساران باد پیمای بی تیغ آبدار آن مغاره با آتش که وقودها
الناس والحجارة سپرده اند و در بعضی از مواضع که محل تحصن ایشان بود آتش در نفطی انداختند و عادتی که از چوب
ساخته بودند سوخته و مسجد اهل شرک و ضلال مسبار بودند و در موافقت مقاتلة و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند ○
و بر وفق کلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ در همه وقت نصرة الهی از مهب فضل نامتناهی بر لشکر اسلام میوزید و جای
ظفر از موالی تایید خالق قوی قدیر جناح نجاح بر لشکر پادشاه دین پرور داد کستی پیکر گشاید و بر منوال یا عجبا
تا در آن کرد اعتقاد و استظهار کفار بذکر اربعه منتتح و سخر گشت و مرکب تلقین و تعلیم وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سعادت اهل اسلام دریافت او را امان بخشید و مرکه از غایت غمایت و طغیان بر ضلالت لن تؤمن بهذا القرآن
اصرار نمود سرش از تیغ جهاد بپرید **بیت** سوی دین حق فیق بهره کاره ○ مرآنکس که بر بد شد بسته کار ○
دلی غازیان ممالک ستان ○ نماندند از ان مشرکان را نشان ○ حضرت صاحبقران از سپاه خراسان جمعی نامداران لشکریان
پاده را بمحافظت تغلیس نامزد کرده بود باز داشت و در وقت مقرر انزول فرمود که گیتی بی دین چون آثار کینه حامیان شرع

مستبین بدیدهٔ یقین مشاهده کرد چون دو بر کرجی از جانب شهر عزیمت دو بگریز بنهاد بیت
چو دشمن تبه گشت و بیچاره شد ◦ بناچار با کام آواره شد ◦ از تاو داد کرج و بزرگتر آن دیار از غایت عجز و اضطرار
و نهایت تنگدلی و انکسار روی تضرع و ابتهال بتقبیل تراب درگاه جهان آورده و در موقف انقیاد و اطاعت بزبان استکانت
و خشوع امان جستند نظم بدرگاه صاحب‌قران آمدند ◦ ثناخوان و نالان کنان آمدند ◦ بریده دل از جان امید از جهان ◦
گشاده یکایک بپوزش زبان ◦ و چون آن ولایت بحت تسخیر و تصرف سپه ظفر اعلام اسلام در آمد کلیساها و دودکه
کافران خبیث بانتقال عبادت ناقوس آن مدبران مخذول بود همه را بتیر ظفر و تیغ تعصب دین زبین حول ساختند
و زجل تسبیح و تهلیل در آن اماکن و مساکن انداختند اراضی برکت و صول غازیان صاحب تائید از نیامن اقامت
اذان عامه اوقات فرایض دوستی بهترادیان و ملت زهراخاتم پیغمبران علیه و علیهم الصلوات والسلام بهره‌مند گشت
و برکات آن بروزگار این دولت پاینده که تا انقضا احقاب و اعصار باینده و مستدام باد واصل و متواصل شد
گفتار در توجه حضرت صاحب‌قرانی بعزم غزو بجانب جانی پیک کرجی بعد از تسخیر و فتح ولایت ملک کرکین
رایت نصرت حضرت صاحب‌قران سعادت قرین عزیمت دیگر ولایت گرجستان مطمح نظر همت ساخته و از دشت منزل ایلغار
فرموده اغرق دیگر بگذاشت و رایت عزم در جانی پیک کرجی بر افراشت بیت بتخت اندر آمد بخت روان ◦
سمندی قمر سیر گردون توان ◦ روان از پیش لشکری پیشمار ◦ همه صف‌دروند و خنجرگذار ◦ و چون از آنجا جهتی قد
زمانی از مطلع آن دره با آن عساکر گردون مآثر حدود و جوانب آنرا فروگرفتند و از صدای نفیر و نقاره در بعضی از آن
کوه در انداختند و اطراف آن ولایت را تاخت کرده غنیمت بسیار و اسیر بیشمار بدست آوردند و دیگر فتوحات اسباب اسلام شد
جانی پیک با جانی بلب رسیده و دلی چون دو غ نیم بسمل از خوف و هراس در خون تطپیده بقدم مطاوعت و انقیاد
پیروز آمد و حصار و منزله بیکبار تسلیم کرد بیت چو دشمن زود اندیکاهکی ◦ برون آمد از عجز و بیچارگی ◦
بدرگاه صاحب‌قران سجده کرد ◦ ولایت بخدام حضرت سپرد ◦ لشکر منصور کر اجتهاد در بار وغی جهاد بسته و گشاده تیغ
غزا که صیقل ظفر زدوده بود و از چشمه فتح آب داده آتش نیاد حرمت حیات کافران زندند و بسیار سقر و سعیر
و جهنم و بئس المصیر فرستاده مساکن و معامالات ایشانرا سوختند بیت چو کاپله تاراج داد انجه بود ◦
فکندند آتش در آن مرز و بوم ◦ نماند چیزی بجز سنگ و خاک ◦ و زانپس با آتش سپرده آنکه ◦ و از انجا ظفر رایت فیروز نیز
آیت مراجعت نمود و بار غیز پیوسته حضرت صاحب‌قران سید خواجه شیخ علی بهادر را از دره اسلام را تاخت روان ساخت
و امیر جهانشاه را با لشکر جوانغار از دشت بار استجمالی رسالت فرموده و منکب کیتی‌ستان در ضمان حفظ تائید یزدانی

از آنجا

از آنجا سیاه و اردوان روان شد امرا و لشکریان از هر جانب تاخت رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور
از اسباب و مواشی و غیره با اردوی همایون لحق شدند و آن لشکر شیر شکار در جمیع اطراف و اکناف آن دیار
از برایهٔ جو و اصار کفار غلهای ایشانرا بر کندند و کلیساهای ویران ساختند بیت ز اسیب قهرانداران بوم و بر ◦
نماند از عمارت بکلی اثر ◦ و در سردر قلعه بود سلنام در غایت احکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت بیت
چو عقد ما شکاف محکم حصاری ◦ معاذ آنچه ذخیره باد کاری ◦ و چون رایت نصرت شعار سایهٔ وصول بر آن انداخت
از آن واجبی الاذعان نفاد یافت و عساکر گردون مآثر هم روز جنگ انداز انداختند آنرا بتیر تسخیر ساختند و ویران کردانید
نظم حصاری بدان استواری که بود ◦ که تسخیر آن هیچ میسر نبود ◦ دلیران لشکر بفرمان شاه ◦ گرفتند و کردند شی از کره راه ◦
و از آنجا کوچ کرده صحرای کوج مضرب خیام نزول همایون گشت حضرت صاحب‌قران امیر جهانشاه و دیگر امرا را با غلبه تمام
از لشکر ظفر قرین بطلب کرکین بیرون ایلغار فرستاده و آن بد فعال لعین چون شغال کرکین در بیشها و دره‌ها سرگردان
میگشت لشکر منصور فوج فوج در جست و جوی ایشان شتافتند و بیان بیشها و دره‌ها آن مدبر را بسیار طلب کردند
و چند کس از خواص و نوکران او بدست آوردند اما او دانیافتند و غارت بسیار کرده با غنایم بیشمار باز گشتند و بعسکر
همایون پیوستند حضرت صاحب‌قران از آنجا نهضت نموده و از آب کر گذشته بسعادت و اقبال نزول فرموده بیت
ز توفیق رفیق و حشم بخدوه ◦ ظفر یزک و سپاه منصوره گفتار در فتح قلعهٔ رزنیت و حصار سوانیت
در بین التماس آنانه واقع بزده بسمع اعلی رسانیدند که جبی کیش از نا و لیک لشکر کرج قلعه رزنیت را پناه ساخته
اند و در آنجا متحصن شده و آن حصاری بود بغایت استوار بالای کوهی بلند واقع شده چنانچه هرگز در هیچ تاریخ
کس ندیده و کس نشنیده که آنرا بقوت و غلبه گرفته باشد از تا پای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتی
و بلوچان که از فراز آن نقش در پا افتاده کذشتی بیت ز راستی بچه فکرة خست کشته ◦
بعجز از نیمهٔ ره باز گشته ◦ ضمیر منیر صاحب‌قران جهانگیر گند تغیر بر کنکره تسخیر آن حصار انداخت و بایلغار روان شده
لشکر فیروزی اثر پای آن کشیدند پرامن آنرا مضرب خیام نزول همایون ساخت اعوان و انصار دستها تعاون بترتیب
منجنیق و عراده و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم یرلیغ لازم الاتباع صادر شد و عساکر گردون
مآثر جنگ سلطانی انداخت آن قلعه دایره ربی دولت قاهره مسخر کردند و هم در روز کندند و افکندند با زمین برابر کردانیدند
و مجموع کرجیان بدکیش را که در آنجا بودند بتیغ غزو بگذرانیدند و سپاه ظفر پناه باطراف و جوانب تاخت برده بی‌دینان
سرگشته را که کرده دستگیر کرده پیش آوردند و بحسب فرموده اقتلوا المشرکین کافه همه را بتیغ جهاد روانهٔ جهنم و بئس

المهاه میسر باشد چه از بس که بحکم شرع مبین بر خاک ریخته شد بسیط زمین لالهزار شد و مخالفان دین را تا الذار و اران

بی جیفه کشته کرد هم افتاده دشت سر بسر کوه کشت و دامان کوه از خون رود بار **بیت** ز بس کرج کرکین دین کشته شد ○

زمین تا بسبب پشته شد ○ رسید و کذشت از دامان قتل کاه ○ ز خون بایی غبارش بماه ○ جهان شد ز بس جیفه زخم آه ○

چو کوهی که باشد مه چشمه سار ○ در این اثنا خبر محقق شد که کرکین لعین در موضع سوانیت نشسته است و از بخت خفته

اش خبر اضطراب در رای شقاوت نشست است حضرت صاحبقران تحقیق و ثبت ما هواز ان داد و بجمیع سپاه که بهر طرف

تاخت برده بودند اشارة نمودند که لشکر در اغرق بکذاشت و رایت عزم ضرب بر افراشته در کنف حفظ آفریدگار بیلغی

و یکبا ایلغار فرموده و روی توجه براه نهاد **نظم** روان شد جهاندار با داد و دین ○ بعزم غزا با سپاهی کزین ○

ز کرد آسمان در سیاهی شده ○ خبر دار آن ماه و ماهی شده ○ کرکین از استماع توجه رایت نصرت انجام کوه لشکر منصور

چون بحوالی سوانیت رسید آنرا بعز اقبال بی اشتغال صاحب قرانی پکحمله کشاده ند و ملعون کرکین بسته

بنکاشته او روان شد بر بسیاری از مردم او رسیده بقتل آوردند و کرکین خاکسار از آب ایغرق کلا کذشت

بهزار جان کندن بجایی امان و ربط پیوند برد **شعر** ز سر تاخت با تاب بی بست ○ چو تیری که یابد رهایی ز شست ○

و چون کار دش بجان و کار دش باستخوان رسید یقین دانست که دست مکنت او از حمایت طلب برسلطان احمد جلایر

قاصرت او را بلند و او بدرم رفت که چیز توجه بدین جانب شنیده بود و کرکین اسمعیل را بدرکاه عالم پناه فرستاد

و صورت فرومایکی و اختلال احوال بسم تضرع و ابتهال عرضه داشت که پیر سر اعلی کرده که تیجه به کاری و بد کرداری

خود دیدم و مرادتش جشیدم و بجانب مزاج بود رسیدم و مقامات آن کشیدم اکر مرحمت پادشاهانه بندکی حضرت

رقم عفو بر جرایم این بنده معترف بکناه کشند و از سر خون این بیچاره مظطر بکذرند بعد از این در ری اطاعت از قبول فرمان

بر ملک نکردم و از اذیت اهل اسلام محترز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجانند و باج و خراج بر کردن نهم که کفته اند بالعالمین

خانه عامر رساند **بیت** اکر عفو شاهم بخشد کناه ○ نپیچم دکر روی خدمت ز راه ○ کنم در مقام سرافکنده کی ○

بجان بر نکان سرافکنده کی ○ اکر چه که کامم و تیره روز ○ بعفو تو امیدوارم هنوز ○ الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس

کفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب ایوان کرجی چون ملک کرکین از در مسکنت و بیچارکی در آمده بکناهان

خود اعتراف نمود و از خساریکی که در معاونت سلطان طاهر جلایر از و ظاهر شده بود پشیمان کشت و او را از پیش خود دور کرد

و اسمعیل را بدرکاه عالم پناه فرستاد و بشفاعت و نادی مهدبت کرد العزیز را قامت وظایف خدمتکاری و ادای

ساو و جزیه تهاون و تقصیر جایز نداند مرحمت حضرت صاحبقران جرایم جرایم او را بنقوش عفو و اغماض بنکاشته

ودمان

و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت ایوانی که یکی از عظمای کرج بود معطوف داشت **بیت**

خدیو جهانکیر صاحب قران ○ در آورد لب لشکر زیر ران ○ روان شد بتایید حق لشکری ○ که بکرفت از بوم تا کشوری ○

بسا بیم جا آشفت پلان تحت ○ همه تیغ در کرز و خنجر بدست ○ و چون رایت ظفر پیکر بان ولایت در آمد عساکر دوران آش

اطراف و جوانب آنرا تاخته اعلام اسلام برافراختند و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر کذرانیدند رسم معهود خویش از تخریب

قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار با تمام رسانیدند و از آنجا با کمال شوکت و تمکن دامن بدامن کوه روان شده روی

توجه بدیار قزاق قاپیق و اهالی آن مردم کوه نشین جلد چابکی چست بودند آن ولایت نیز تاخته کرد حصارهای ایشان بکشاد

و آتش قهر در اماکن و مساکن آن بی دولتان نهاده ند و بتایید ربانی و نیروی دولت صاحبقرانی مجموع کرجان آن نواحی

و حوالی را غارت بی اذیشان را بتیغ جهاد بکذرانیدند و مصدوق ان اکذلک نفعل بالمجرمین باظهار رسانیدند و ما

النصر الا من عند الله العزیز الحکیم **کفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از آنجانب** چون همت عالی نهمت صاحبقران

کیتی ستان که مصروف بود بتقویت دین و تمشیت شرع سید المرسلین علیه و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات از

غزای کرجستان فراغ یافت و مجموع آن دیار و بلاد از خبث وجود اهل ضلالت و فساد بآب تیغ جهاد شسته شد رایت

کشورکشای عالم آرای بعزم معاودت نهضت نمود و بعد از قطع مراحل و منازل چلاق منکول محل نزول لشکر همایون کشت

و زینت آن سرزمین بفرشکوه رایت نصرت قرین از چرخ برین بر کذشت باز بسامع علیه رسانیدند که جماعتی از بی دینان

کرج در مواضع فرس کرده نشسته بلیغ واجب لاشک از موقف جلال صدور یافت و امیر شیخ نور الدین با لشکری جلادت

آیین ایلغار کرده بحسب فرمان بطرف ایشان روان شد و چون حضرت پادشاهانه حضرت صاحبقران مقتضی آن بود که عظایم

امور وقت و مصالح ضروریات دین و دولت بنفس مبارک خود سازد و بعد از چند روز رایت عزیمت برافراخت

و عساکر دوران آثار را ترتیب کرده اغرق بکذاشت و از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال براه آورد **چت**

بی مرکبش فتح را ما صحب ○ رفیق طریقش جنود ظفر ○ و چون جند شب روز کرد هوای فرس شامه مشکبار فرخنده

بدم تیغ روز جست قلعه از قلاع کرجیان بی دین مشحونه و باز بین حمله کرد آیند و زبان تیغ غازیان موحد بی از شرکاه

تالث ثلاثه کو اجماد تکبیر قتا بکوش جان رسانیدند **نظم** چو فیروز شد رایت غازیان ○ بنیروی اقبال صاحب قران ○

بکندند بکباره آن بوم و بر ○ خرابه لشکر کشی برشمر ○ وزان بنا زان را کسی نکشت ○ بکشتند مردم زن و مرد بی پس ○

و رایت منصور محفوف بعون و تایید ملک غفور از آنجا بازکشته باز روی همایون نزول فرموده و زمان محل چند روز اقامت

نموده در عیش عشرت و شادمانی و کمال حشمت و کامرانی بنشست در این اثنا ایلچیان از طرف فرنک رسیده ند و برابر مراه

کار قیاصرهٔ روم بود و بقیهٔ ایشان اسیر شده بود پناهنده و چون سید ارکان دولت غرا به قرنین بوس استسعاد یافته
صورت ستم خانهٔ امراء خویش بعرض استادگان پایهٔ سریر اعلی رسانیدند عواطف پادشاهانه ایشان را نوازش و نوید عاطفت
بخشایش خوش دل باز گردانید بیت بر آن آستان هر که روی نیاز ٭ نهاد از در خوش کامران گشت باز ٭ و ایشان براه طبرون
باز گشته و اردوی کیهان پوی با جنت الملحظه جهانپناه متوجه دیار روم در صحرای [illegible] منکوله توقف افتاد و تمام امراء لشکر
بدرگاه عالم پناه ملوک اطراف و اکناف سر انقیاد بر آستان ثابت و مطاوعت نهاده و دست تائید ایاب امانی بر روی دولت
و اقبال گشاده الحق توسن ایام لکام رام و ممالک شرق و غرب مسخر فرمان و الحمد لله ذی الجلال و الاکرام گفتار در موجبات
توجه قیامت باس جانب روم ٭ سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا ٭ بر خاک عجز می فکند عقل انبیا ٭
حضرت مقدس تبارک اسماؤه بحسب ارادت بی علت وقوع هر حادثه و حدوث هر واقعه بوجود واسطه و وصول
رابطه منوط و مربوط فرموده تا در مجاری امور عالم جا بجا آثار قدرت کامله بر نظر اعتبار دیده وران جلوه باز داده فاعتبروا
یا اولی الابصار جلوه می نماید اگر از جمال حکمت تامل بر چون بگشاید و بظهور آید بیت
در تمام آفرینش پیش مرد عاقلست ٭ هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کاملست ٭ چون نا مرآتی که بدیدار آن نمی نگرد
مانند جمیع اثبات و ما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر علی حکم احدیث او صلاح حال هر که نیز بر وجودی باز بسته
که عقد جمعیت آن بی این هیچ وجه انتظام نیابد و اما انجه نظم احوال اهل الحلة و هیکل انسانی که عالم صغیر است بتدبیر
نفس متعلقات که بی برقی التفات او اصلا نیابد و هیچ از و نیاید و بهمین دستور ثبات و قرار اجتماعات عالم کبیر مرتبط
بتمکن و استقلال پادشاهی عدیم المثالست که بی حسن سیاست حکما گفته اند نسبة الملک الی المدینة کنسبة النفس
الی البدن و ظاهرست که چون تدبیر نفس با فعال قوی طبیعی و اعوانی که کاشتگان او اند بر نهج سویت و عدالت
بود صحیح باشد و احوال بدن بر نهج سلامت و استقامت کند و اگر آن تدبیر و اعمال به قانون نصفت و حد عدالت نباشد
بدن از حلیت صحت و عافیت عاطل ماند و مآل بفساد و زوال انجامد و بر همین منوال اگر ملک مملکتی یا والی ولایتی از صراط المستقیم
عدل و راستی جدا شود و به سوی [illegible] طغیان طریق بغی و عدوان پوید مرآت اختر دولتش روی به وبال نهد و حال
اهالی مملکتش اختلال پذیرد و انتشات کرد ناصواب ملک و ولایت منصب [illegible] بیت
خانهٔ کن ملک ستمکاریست ٭ دولت باقی ز کم آزاریست ٭ و از نظایر این تشبیب حال قیصر روم و سلطان مصر و شام است که چون
در زمان عهد و اوان [illegible] افعال نکوهیده و حرکات ناپسندیده بصدد [illegible] نایرهٔ غضب حضرت صاحب قرانی اشتعال
یافت و شرار خشم قیامت نهیبش موجب آن شد که با وجود تمادی مدت سفر و بعد عهد عساکر منصور از مواضع خویش

در مملکت

در مملکت بدان عظمت ماده بقیة المیدان پیکر بیم پیش تاخت فرموده و روم وباره بیرون دولت قاهره متحرک گردانید و مجموع بلاد و قری
و مدن و امصار مرور و دیار فرسوده سنابک مراکب فیروزی عواقب گشت بعضی خراب و نقصان بمکان و سلطان آن اماکن و مساکن
رسید مصراع ولا بد للمقدمات ان یکون نائه ٭ شرح این مقابل و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید در زمان عهد قیصر
روم بود بر نید شوکت و حشمت مملکت از قیاصره سابق امتیاز داشت و بسیاری از ولایت روم مثل آیدین و منتشا و کرمیان و قرمان
کردست استیلا و تسلط بدان شهر با آن فرمنید بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آورده و از دیار فرنگ جماعتی را مطیع و منقاد گردانیده
و بعد از آنکه قراعثمان قاضی برهان الدین حاکم سیواس را منهزم ساخته و تا ملطیه که متصل است بولایت حلب متصرف در آورده
و ملطیه را نیز که از مدتی مدید باز تابع شام بوده محاصره کرده بگرفت و در سیواس امیری مصطفی نام داروغگی داشت و حکومت
ملطیه بمیر مصطفی تفویض کرده و بی آنکه کسی متعرض شود و بمقابله او در آید سالم و غانم بمستقر سریر حکومت و ایالت معاودت
نموده و کثرت لشکر و غلبه اتباع و اشیاعش بآن رسانید که دوازده هزار سکبان داشت لاجرم از اجتماع آن امور بخار
نخوت و غرور در دماغ پندار او برآمده و جاده سداد و صواب را از نظر بصیرت او پوشیده از این معنی غافل مانده که بیت
خدایی که بالا و پست آفرید ٭ بالای هر دست دست آفرید ٭ و بی اندیشهٔ عاقبت ایلچی پیش حضرت فرستاده که بعد از این تا مطیع
و منقاد این جانب نمی باید بود و خراج ارزنجان مال روم است عامل آن طرف و جوانب حاصل کرده بخزانهٔ ما باید رسانید
و شیخ چند زیاده که در حد آنچه الکه او بود پیغام داد [illegible] صورت حال عرضه داشت استادگان پایهٔ سریر اعلی کرده جهت
صاحب قرانی داشت که صاحب روم مادهٔ شوم غرور در دماغ انداخته است حالت که او را بواسطه خطر قلم که در مخالفات با آب
حیرت سیه رامسمای فرماید و من الله التوفیق گفتار در نامه فرستادن صاحب قران قضا هجوم بجهت تقدیم نصیحت روم
رای مالک آرای حضرت جهانگیر در پیرایش و درویشی خیر الطلب داشته فرمان داد که نصیحت نامه عتاب آمیز به ایلدرم بایزید
نویسند باشد که از بی خودی نشوه حکومت و جاه و مغلظهٔ لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح مال شاد براه سلامت و سداد
آورده و دبیر بلاغت شعار قلم نادر رقم بخط امثال فرمان پیماده خامهٔ مشکبار در میان نطاق نگار گرفت و صدر کتابت
ما بحمد و ثنای حضرت ایزد کار و تحت و درود بر سید و سرور جاه و ابا نه علیه و علی ابنائه الکرام و اهل القیات
موشح ساخت بیت سزا بر که دانی خدای ٭ که او دست گیرد بهر کجای ٭ خدایی که عالم بفرمان اوست ٭ زمین و زمان غرق احسان اوست ٭
ثنای جناب رسول را دهیم ٭ درود نبی ساخت نام القریب ٭ درود النبی رقم زند بکلام [illegible] ٭ حبذا که بجان نقد بی شر ٭
خطابی را در عتاب [illegible] ٭ چو تیغ الماس کین کرده تیز ٭ عتابی بیکبار تهدید و بیم ٭ که گردد دل از خواندن آن دو نیم ٭
و مضمون را بمعضون فرموده رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره ٭ اساس انداخت مضمونش آنکه خدای بجهت [illegible]

کتابرا که قدم بپایه خود بجانب هاي از حد خود فراتر نهد امروز بحمد الله تعالی ربع مسکون در تحت تصرف بندگان ماست
و بسیط روی زمین جولانگاه یکران فرمان ماست سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع اند و منقاد و اعلام سلطنت و فرمان
روایی جاری بر حسب مدعا و نهج مراد سروران آفاق اوامر و نواهی ما را گردن نهاده اند و گردنکشان جهان سر بر آستان
اطاعت ما برافراشته اند **بیت** ز دریا بدریا سپاه منست ● جهان زیر بر کلاه منست ● ملوک زمان صف زده بر درم
بسیط زمین تنگ بر لشکرم ● بروی زمین حکم ما بی نجات ● که آنجا نه منقاد فرمان ماست ● کوه گران سنگ یکجا سپاه
ظفر پناه ما را تاب نمی آورد و که و دشت گردد از سر انتعاب امر یا بر نمی دارد **بیت** چو چرخ فلک از برم ادهم کرده ●
تطبش بدریا بان بحر شم کرده ● و حال قبیله تو که مشهور ترکان کشتی بان شیوه بر سرای خیره اند و شکل است محتاج
بیان نیست **بیت** چه حاجت که گویم ترا در ترا ● شمارم نهان و اشکار ترا ● همه مردم روم تا مصر و شام ●
شناسند اصل ترا خاص و عام ● عنان بر ترک کشتی سودای محال اگر در عرقاب عزم رو بنهاده اکنون باز زبان جرأت
و جسارت و دلیری در ساحل سلامت و استقامت لنگر توبه و ندامت چند انداز تا از تلاطم امواج انتقام و عقوبت
غرق دریای بلا و محنت نگردی چه تا غایت استماع میرفت که باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته بغزو لشکر فرنگ
بازوی جلادت بگشاده و بدان سبب اصلا عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت خاصه بآنکه نیت
که چون آن ولایت از ثغور اسلام است بسلامت باشد و اگر وهنی از عبور لشکر منصور غبار تفرقه بدامن روزگار
اهالی آن دیار نشیند که این معنی عند الله موجب مسئولیت و شآمت بی میان کرده و نهاده طریق رد و ادب
خود نگهدار و پای بیرون از گلیم قدر خود در مکش **بیت** که بر خیز خود ترک تازی کنی ● که کجنک باشی و بازی کنی
چو احد خود را خدای نگاه ● مکن چو چرخ بخت خود را سیاه ● که انبی بجاه بالا مکرمت ● میفکن تو خود را بدریای خون ●
بعد از این باقدام عزم و سر اسعت متوسل کرد که شمع یقین لیبرغ باین مم سرح فجوی الطرف کی ان التهامد فی القری بگوش
هوش بشنو و عقل را کار فرمای و سودای از سر **بیت** مکن لجه حرکت نکوت کسی ● بذین در حضون تو دیوست و بس ●
تا باشی این سرکشی انجات ● نداری که افکند سایه ماست ● چه سودای خام است آخر ترا ● سهی الکبا آفتاب از کجا ●
اگر چشمه آفتاب عنقا بود ● مرده کرتا کینه با ما بود ● کجا صعوه را این چنین بود ● که باباز در وی برابر شود ●
تو در چشمه روم کرد نیستی ● بزه دلیران کجا در بیستی ● بپیکان اوقات از بر نیست ● زنا نیندازی ورهای شیعت ●
مشو غره کاینها از بهر بیست ● اگر بشنوی با تو گفتم درست ● بجو از دم پیلان یزبری بود ● بلا بر سر خود میاور بزور ●
کبوتر که بعلو زند با عقاب ● بمقصد بر خویش دارد شتاب ● شغال از کند پنجه با نره شیر ● سر بخت خود را در داده بزیر ●

بدست خود

بدست خود از نیستی بی خرد ● مزن تیشه از جهل بر پای خود ● کجا بانگ کیم من این دوران بانی کنند چون تو بی مسرف
ولیاذ تو اینها باشد غریب ● کرمت از خرد ترکان بی نصیب ● بیاد آنکه این سخن نشنوی ● کپنگ در اخرشیمان شوی
اگر من بروم اندر آرم سپاه ● چو شد روم مصر بوم کرد تباه ● بیاد آکش نیز کم زخش کین ● که بر هم زنم آسمان و زمین
ست لبخق است و از لوم بیام ● تو دانی و تدبیر خود والسلام ● وچون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح گشت و ... مصحوب
جمعی روم کاده از پیش ایلچدم باین ید فرستاد ایشان از بر تقریرت بیر استمان کرده روی بصوب روم نهادند و چون
بمقصد رسیدند مکتوب برسانیدند و باد امر و رسالت و پیغام تمام بوده ادا کرده سودای محال در دماغ قیصر روم چنان
غلبه داشت که لجابت خام و جلا بر کتاب و خطاب تسکین یافته بجواب ناصواب مشغول شد و زبان جرأت بلاف و گزاف
بگشاد که مدتیست که از انتقام بر معتادانه و در خاطر تست و این زمان عزم جزم کرده ام که با لشکری جرار چشم او توجه نمایم و گر
او پیش نیاید تا تبریز و سلطانیه پایم **بیت** بچنیم تا دوره کرده ون سپهر ● که از بر آید نویسنی بمهر ●
ویا کردش چرخ نا پادار ● کرا دارد خدا بخشد و کار را به **گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بصوب
سیواس و تسخیر آن** چون ایلچیان از جانب روم معاودت کرده بدرگاه عالم آمدند جواب دور از صواب ایلدرم
بایزید بعز عرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و تمهات قرار ایت عزم بجانب روم برافراخت
و چون حوالی او نیک معسکر ظفر پناه گشت امیرزاده ابوبکر حسب فرمان آمده امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود برسید
دا و را بنده کرده پاو بند و حکم لازم الامتثال نفاذ یافت و در میان بزرگ امیرزاده شاه ملک و ایرغو برسیده چوب یاساق
زدند و بند برداشته بگذاشتند و از یزد آمده اتش شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را بند کرده آورده بودند یاساق
رسانیدند و حضرت صاحب قرانی حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جهانبخت
الغ بیک و دیگر فرزندان بیچ سلطنت و جهانبانی را در عهده ضبط و اهتمام امیرزاده عمر باند بن و کمک فرمود از خداداد کرده و بیلان
قطب الدین بجانب سلطانیه روان گردانید و رایت فرخنده فال بسعادت و اقبال نهضت فرموده و در کنف حفظ ذو الجلال
روان شد و در ظل رایت فتح آیت لشکریان مرتب و آراسته و کثرتی بی پایان مجموع سکین و آهنین سلب
روی جلادت به راه آوردند **بیت** جه دریا لشکری فوج فوج ● دران مرسواری یکی شد موج ● به موج اندران یک نهنگ ●
ز شمشیر و دندان و از تیر و جنگ ● سنان را بر ابر افراشته ● ز نوج خ بریند زمیو بگذاشته ● و چون حوالی ارزروم از نقل
موکب گیتی گشا بی عطر سای گشت و فضای بیابان و صحرا خیمه و خرگاه مالامال شد طمتن چش آمده بعسکر ظفر پناه پیوست
و بپا در آکه دولت بساط بوسی فایز گشت و بعد از دو روز اردوی کیهان پوی از صحرای خطه کوزکه کوچ بحرکت در آمد و چون

از ارزنجان بگذشت حضرت صاحبقران در افتتاح محرم سنه ثلث وثمانمائه ایلغار فرموده بسیواس راند **نظم**
خود و نامداران پرخاشجوی ۰ سوی شهر سیواس آورد روی ۰ همی برشد آوازشان تا بمیل ۰ بجوش سپاه اندرون کوس و پیل
بلرزید بر روی زمین پشت گاو ۰ تو اندر هوا باد نامد ز راه ۰ ز جوش سواران و آن کره پیل ۰ زمین شد بکردار دریای نیل
چنین تا بیامد بران شارسان ۰ که سیواس بد نام آن کارسان ۰ سوی شهر چون لشکر آمد فراز ۰ سپهبد زده دست و شیب و فراز
ز ما آورده ریزه بر آن ره رسا ۰ بر آن مردم و سازه جنگ و غنا ۰ ز خارا بر آکنده در قعر آب ۰ کشیده سر باره اندر سحاب
بیخ از شهر بر شد خروش ۰ ز جوش دمان باره آمد بجوش ۰ دران محل از اخبار منهیان بسامع علیه پیوست که ایلدرم
بایزید پسر خود را با تورتاش که از امرای عظمای روم بود و بمزید شجاعت و جلادت سمت امتیاز داشت و دیگر امرای
لشکری که از بهر محافظت سیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت آیات ارکان ثباتشان تزلزل
پذیرفته بطرف روم روان شده اند و فرمان قضا جریان صدور یافت و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین
و سونجک و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرا قوشون و لشکریان بایلغار از عقب ایشان روان شدند
و از قیصریه گذشته بایشان رسیدند و همه را متفرق و پراکنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحی را تاخته گرد
تاراج بر او زیدند **بیت** چو پشت افکند آن سپاه گزین ۰ بدشمن رسیدند با تیغ کین ۰ بسی را فکندند بر خاک پست
گریزان شد آنکس که از تیغ رست ۰ بهم برزدند آن بر و بوم را ۰ بتاختند زان قیصر روم را ۰ و لشکر منصور باهتمام ناصحی
معاودت نموده در ظاهر سیواس بعسکر ظفر قرین پیوسته و بسعادت بساطبوس مستسعد گشته و شهر سیواس باره‌ئی
بغایت محکم داشت اساس آن سنگ مجموع سنگ تراشیده هر یک دو گز و سه گز زیاده بود و غلظت یک پایه‌ئی و بنای
دیوارش ده گز بود و سر دیوارش شش گز و ارتفاعش تا بکنگره بیست گز و هفت دروازه داشت و بانی آن علاء الدوله
کیقباد سلجوقی بوده و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی که طرف قلعه بود خندقی عظیم پر آب داشت چنانچه نقب زدن
اصلا میسر نمی شد که چون یک گز میکندند آب بر می آمد لیکن در جانب غربی آن که محل زمینها است فتح بود نقب بردن
صورت می بست و در اندرون شهر مصطفی که از قبل قیصر روم داروغه بود اغا جبلی نار سوار که هر یک در شمار رستم و اسفندیار
می پنداشتند داشت و اسباب برج و پیکار مرتب داشته بمقاومت و جدال را آماده شده بودند **بیت**
حصاری چنان بر زده ساز و برگ ۰ سپاه اندران دل نهاده بمرگ ۰ در از آهن و باره از سنگ بود ۰ حصاری بلا داش جنگ بود
عسکر نصرت شعار که رونق اقتدار در اطراف و جوانب حصار عراده و منجنیق برافراختند و در مقابل دروازه عراق بلجی ساختند
بیت بدو ساخت از هر طرف منجنیق ۰ پای آمد آن باره بالملیق ۰ بر آمد ز هر سوی دود و ستیز ۰ ندیدند جای گذار و گریز

دروازه شهر

و دروان جانب شهر که نقب زده و ستون میشد نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ بکار مشغول گشته و از جانبین دمبدم آن میان
صاحب شجاعت کمکین و بازوی جلادت بسته و کشاده از مردی و مردانگی میدادند و جنگی عظیم واقع میشد **بیت**
ز تیغ آسمانی بخانه خمیده کرد ۰ زمین زیر دریا شد از خون مرد ۰ بر آن بادبان شده آسمان ۰ بر آن شیر مردان زمین و زمان
و بعد از هجده روز که از تواتر سنگ عراده و منجنیق باره را اختلال پذیرفته شده و نقبها تمام گشته و بر چهار سر چوب گرفته شعلها
بر افروختند و فرمان شد تا آتش زده نقبها را زدند و بر جای آن قوایم حصار را دو زده دست و جرب برجها گشته و ریزه یک شد
که عساکر کشورکشای به شهر درآیند مصطفی داروغه که از اصطفا جام بی سر نصیبی یافته از سر عجز و اضطرار بپای سگ
و انکسار بیرون آمد و مجموع امرا و اکابر و اشراف از سادات و قضات و مشایخ روی امید بدرگاه اسلام پناه آورده بدولت
سعادت بساطبوس پایه دست نمودند **بیت** چو جان بند شهری و لشکری ۰ گرفته زنهار و خواهشگری
براستان بدرگاه شاه آمدند ۰ شکسته و عذرخواه آمدند ۰ خروش آمد از کودک و مرد و زن ۰ همی بود باشند انجمن
و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که مسلمانان را امان داده مال امانی بستانند و با لشکر ظفر قرین رسانند و بی مبالغه اذیتی
و تعرضی با مسلمین کنند و چون سپاهیان ایلدرم بایزید که در شهر از بی مخالفت فتنه بودند و از سر جهل و ضلالت دست
جلادت بجدال و قتال بر آورده و پیشتر ارمنی بودند حکم شد و چهار هزار سپاهی تا بر تا تات قسمت کردند و در زیر
بیات زنده در چاهها کرده بخاک پنهان کردند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت تا حصار
سیواس را از سنگ تا اساس ویران ساخته و بر خاک برابر نموده با زمین هموار ساختند **نظم** شد از قهر سلطان نیکی رقاب
حصار و حصاری خراب و یباب ۰ و در اثنا عنایت بسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد با قرا یوسف از بغداد گریخته بوده
متوجه روم اند حکم لازم الاتباع صدور یافت که فوجی از سپاه ظفر پناه بقصد ایشان روان شوند و چون باب الکار رسیدند
نوشه یافتند او رسیده بود دست جلادت بنهب و غارت برگشادند و خواهر بزرگ سلطان دلشاد و زنان و دختر شیخ
ما اسیر کرده و دوا بوری جست جان از آن ورطه بیرون انداخت و بروم پیش ایلدرم بایزید رفت و سپاه ظفر لوا
سالم و غانم مراجعت نمودند **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب ابلستان** و آن زمان که صاحبقران گیتی ستان
بتسخیر سیواس مشغول بود جمعی از اتراک مفسد ابلستان از غایت جهالت دیوبا گیری آمدند و با سپاهیان لشکر مظفر
لوا دزدیده بیرون آمد غافل از آنکه بجای چنانی شیر خار زدند و با خرطوم پیل بازی کردند بلا کجرفه کوشیده است و درس
بلا بجا بلا بازی اندیشه با طلاقی شد **بیت** کسی کو ره غارت زد ۰ که جنگ سنگ چاره ۰ لاجرم چون رایات کشور کشای
از فتح سیواس فراغ یافت اهتمام بجانب ابلستان معطوف گشت و طریق برامان نجان با نکر مایند تا بضبط حدود آن

تابید و امیرزاده شاهرخ و امیر ... قراچیان برسم منغلای روان شد و امیر سلیمانشاه و چند میر دیگر با فوجی
از لشکر فیروزی اثر که همراه بودند قلبی کرده بملازمت سعادت انتساب شاهزاده شتافته ایشان امیر کشته و چون
شاهزاده و امرا بایلغار شتافتند به آبلستان رسیدند جماعت تاتار از استماع توجه ایشان شهر را گذاشته گریخته بودند
و در کوهها و بیابانها پراکنده گشته حسب فرموده شاهزاده شجاعت آیین رخش شجاعت بمهمیز کین تیز کرده به تعجیل
از عقب ایشان براند و چون سپاه بهرام انتقام بآن قوم شقاوت فرجام رسیدند ایشان از بیم جان جنگ اضطراری بجنگ
پیوستند از کره باد حمله آتش تیغ غبار آن بیابان کنده کردانیدند و بسیاری از ایشان را به آب تیغ بر خاک
هلاک انداختند **بیت** بکشتند کردان کشورستان ● بتیغ سیاست بسی ترکمان ● شد از خون دشمن زمین لاله‌فام ●
شکار از ایشان کرفته انتقام ● و اسب و اشتر و گاو و گوسفند فزون از حصر و شمار بحوزه تاراج لشکر منصور درآمد بعد
مفرح نامه نوشته و حضرت صاحبقران قاصدی با استمالت نامه بملطیه فرستاد و ایشان را بطاعت و انقیاد دعوت فرمود
بر مصطفی حاکم سیواس که در آن ایام از دو غلبه از سر جهل و بلاهت که لازمه سرشت ترکمانست و اهل روم اکثر از آن طایفه
اند قاصد را محبوس کردانیدند و از رسیدن این خبر نایره غضب خسروانه اشتعال یافته رایت فتح آیت متوجه ایشان شد
و چون مقاومت با چنین فوج از عساکر گردون مآثر در حوصله امکان ایشان نبود آن دو برگشته کار از سر تا پا فرار اختیار
کرده بگریختند و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر ملطیه انداخت سپاه کینه توز دشمن سوز آن را تسخیر کردند
و کرجیان و ارمنیان را اسیر کرفتند و مسلمانان را امان بخشیدند ملا ... بستدند و بلشکرگاه از حضرت صاحبقران
امیر جهانشاه و دیگر امرا بایلغار فرمان داده بود باسم در باب اظهار آثار شجاعت و جلادت و اصرار در اقامت تهیه الغارات
و ایقاع سیاست و مهابت سخن راندند و از آن نواحی جمیع مردم ایشان که در آنجا باشند ظفر پناه بای استبداد در رکاب
استعجال آورده ند و عنان ادهم بصوب فرات روان گشته و قلعه کاخته تاختند رایت علو و استیلا بر افراخته
و سیل نهب و غارت در فراز و نشیب آن حوالی انداختند **بیت** سپاه ظفر پیشه تا فتند ● بدان ناحیه کامرانی یافتند ●
بجایی که انجا کمند بدست ● ز جنگال تاراج ایشان نرست ● و از حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدده مسخر شد
بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایات را بغارت رسیدند و کردن گردنکشان در ربقه مطاوعت و بندگی
کشیدند با غنایم و اموال بی پایان بازگشته و در ملطیه باردوی اعلی ملحق شدند عاطفت و مراحم پادشاهانه
ملطیه را با توابع و مضافات بقرا عثمان ترکمان ارزانی داشت بشرط آنکه در ایام دولت اقبال به اشتغال خدمت ...
سرحد و مملکت روم و شام بحوزه تصرف و تسخیر اعوان دولت قاهره درآمد و طنطنه صیت این فتوحات در جهات

خافقین

خافقین افتاد و لرزه در بنیاد ملک سلاطین عالم از غایت دهشت و هیبت ... والله یؤید بنصره من یشاء
از عزوده ... حکم و ارادکه

گفتار در توجه موجبات صاحب قران بهرام انتقام بجانب

غواص بحر کتب الفؤاد ما رأی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از قعر محیط علم الاولین و الآخرین برآورده
در ... سعادت است رفیع مقدار ساخته در سلک جواهر این کلمات که اذا اراد الله انفاذ قضایه و قدره سلب من
ذوی العقول عقولهم و مجری ظلمات این حدیث را محصل آنست که چون خدای تعالی خواهد که حکم خویش نفاذ بخشد و تقدیر
که تقدیر فرموده باشد واقع کرده عقل از عاقلان باز ستاند و منهج صلاح و رشد از نظر بصیرت ایشان پوشاند تا باندیشه
ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند که موجب وبال و نکال باشد و باجراء ارادت الله بعد از آن تعلق پذیرفته باشد وقوع
یابد و از جزئیات این سر بدیع که لسان معجز بیان و ما ینطق عن الهوی از آن خبر داده آنست که چون منشی قضا بخامه جف
القلم پیش از ایجاد عیون حوادث از منابع عدم رقم زده بود که از ماضی در دیار شام در زمان ایام معرکه کتابت قهرمانقام
کرده حکام و ولات آن ممالک را از آفت سیل بطر و غرور و حشم بی خردی فرو ریزند و از جاده سداد و رشاد انحراف جسته
بحرکات شنیع اقدام نمودند و از آن جمله مشهور سنه خمس و تسعین و سبعمایه که رایت نصرت شعار سایه فتح و فیروزی ببلاد
السلام بغداد انداخته بود حضرت صاحبقران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی را از افاضل اهل الاسلام از مشایخ ساوه که دارای
حسب حالی را بمکارم فضائل و معالی آراسته بود برسم رسالت با جمعی بحاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه قصه فتح بغداد اشارت
بدان رفته و چون شیخ شاوی برحبه رسید از حدود شام است داودار ایجا برسم معهود موقوف داشت خبر بمصر فرستادند
برقوق از نقصان خرد و کمال جهل باغواء سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امر کرد با آنکه رسانیدن ایلچیان بهیچ قاعده و رسم
از قواعد شرعی و سیاسی ملکی و عرفی روا نیست آن بی‌زیرک ... تیغ ظلم و بی باکی بر اندوزان و خامت عاقبت
چنان امر خطیر شنیع ... بشنید و العجب که حکایت سلطان محمد خوارزمشاه در باب کشتن ایلچیان و رانده کاران پادشاه جهانگیر
چنگیزخان و مآل آن که بچه انجامید **مصراع** دیالیتها قضت فی شیء ما طول ● شنیده بودند و امثال این معنی از شواهد
و امارات سبب عقل تواند بود که مضمون حدیث مبارک افصاح نموده **بیت** قضا چون ز کردون فرو هشت پر
همه زیرکان کور و کر کشت و کر ● و دیگر آنکه صاحبقران گیتی‌ستان ممالک آذربیجان و عراق عرب را تحت تصرف و ضبط
درآورده عنان عزایم خسروانه بصوب دشت قبچاق و اراضی روس و چرکس و سایر بلاد شمال معطوف فرموده الملتمش
توجین ... قلعه اونیک گذاشته بوده در زمان غیبت و بعد رایت نصرت شعار بمحاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاده
و بحکم تقدیر شکسته شد و قرا یوسف او را بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق و برقوق حبس و توقیف او را ضمیمه جریمه

سابق ساخت و از مصر عزیمت [...] صاحبقران گردون غلام از حدود دمشق نامه به پیش فرج بن برقوق که بعد از وفات پدر
سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد مضمون کتاب آنکه از پدرت انواع حرکات ناپسندیده بظهور آمد از جمله بقتل
ایلچیان این جانب بی موجبی فرمان داد و اطلمش را که از بندگان درگاه است محبوس گردانید و باز نفرستاد و چون اولیای
عادت باز سپرده بمسیر … و جزای او بدیوان قیامت افتاد توقع بآنکه بر خود و اهالی مملکت رحم کنی و اطلمش را روانه این طرف
سازی تا از غلام … و انتقام سپاه ظفر آثار مادون سلامت اهل شام بشام نرسد و اگر بوسوسه شیطان لجاج و عناد
و خلاف این معنی بخاطر راه دهی جمیع آن دیار و بلاد از مرور و عبور عساکر منصوره ویران خواهد شد و وزر و بال خون
و مال مسلمانان بگردن او خواهد بود و چون ایلچیان نزد او برسیدند برسم معهود ایشان را موقوف داشت خبر بمصر فرستاد
فرج بی فرجام بطریق تکبر سیف بذمکس فرستاد و ایلچیان را مقید ساخته در قلعه حبس کردند بیت

خطای عجب که صاحب خرد * عجب تر که نیکو بکرد … * کسی را که بود شرف در نژاد * نباشد عجب که بود بد نهاد
نبیرهٔ برقوق باشاهی مصر و شام * غلامی بد او و خواجه غلام * غلامی بد از خسکی بی تبار * نجملک از پیش او چند بار
جلوه و بر خواجه بفروخته * کشید از نیام حیله تیغ عقد * ولی نعمت خویش را کشته زار * فلاح از چنین کس توقع مدار
ببی باکی و غدر شاهی گرفت * وگر چه بعون الهی گرفت * ولی در تبارش چو شاهی نبود * در آن شیره پادشاهی نبود
چه آید ز چرکس نژادی ز نند * که باشد بزرگان پند * چنان بود برقوق و پورش فرج * چه شاخی بد از بیخ بد ذات کج
بخود بی بجای پدر گشت شاه * بیاموخت از کسی رسم و راه * ندید از کار جهان کم و بیش * ز هنگام ذی و ز کاه بیش
جهانی که سازی سخن مختصر * بده بذکر بد بر پی هنر * سخن دان طوطی چه در عجز نوشت * تلخی که گفت او را سزاست
بیا م آر از ان گفتها مر بس * که الحق در اینجات حسبی ندید * و چون شاه خبر جسارت فرج بشام شنود و وقت آن حضرت صاحب

قران رسید ماده خشمی که بواسطه امور مذکوره در خاطر اشرف اعلی آنحضرت بود سمت تزاید و تضاعف پذیرفت و چون ایلدرم بایزید
با وجود اظهار شجاعت و جلادت و وعید و تهدید که چشم لشکر او بنشان پیغام فرستاده بود اصلاً معرض نیامد و درین مدت عساکر
کردون آثار بتسخیر و تخریب سیواس و ملطیه تا کاخته و فتح آن نواحی و اطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول بودند
دم درکشید و به هیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد اولیای عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر معطوف
گشت

گفتار در توجه حضرت صاحبقران گردون غلام بصوب ممالک مصر و شام

از ظرایف لطایف
که مضمون عبارت میمون اشارت اعملوا فکل میسر لما خلق له که علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات منبی است بیان
اینست که هر کس را از برای شغلی عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد آن کار در نظر همت او سهل نماید و از دست

شوکت و اقتدار

شوکت و اقتدار او به آسانی بر آید و اگر چه عقول داهیان دیگران مآل انکار دوا … شمار دو از نیست که چون
ناید عنایت ازلی حضرت صاحبقرانی از برای جهانبانی و کشورستانی خلعت خلقت ایجاد … دولت بود آثاری که در آن
امور از دولت او بظهور می پیوست ورای طور اندیشه و افکار اهل روزگار بود و از آن جمله در آن هنگام که فرمان ده ممالک شام
زلات گذشته بدنیش جریمه ضمیمه خویش ساخته بتوقیف و حبس ایلچی آنحضرت جرأت نمود و خبر آن جسارت خسارت
مآل بمسامع جلال رسید نایره خشم و غضب بلا شامات شعله زدن گرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود و امضای آن عزم و اقلیم
نمودن بران نسبت با مهم عالی امری بغایت خطیر می نمود امرا و نامداران و عظمای رفیع مقدار … عرضه داشتند که درین
ایام … یورش هندوستان اتفاق افتاد و بعد از مراجعت بی مهلتی که لشکر منصور در مواضع خویش استراحتی یافته باشد
در ظل رایت فتح آیت متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات گرجستان و تسخیر بلاد و قلاع آن ولایت بکرات تا غایت مرور کردند
و کوششهای عظیم نموده و در عقب او چون جنّت قدر و با سایه اهتمام و استعلا بحدود روم انداخت از سیواس تا حد
حلب بقیه … دولت تمامی کشادند و داد مردی و مردانگی دادند دین و دولت توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب و دشوار
می نماید چه در آن دیار شهرها و قصبه بسیار با حصارهای رفیع و قلعهای منیع هست و کثرت لشکر و اجناد آن در آن بلاد و بوادی
اسباب و تجملات ایشان شهرتی عظیم دارد و در خاطرها وقعی تمام که چنانچه رای عقده کشای اقتضا فرماید سپاه ظفر پناه مالجات
شوند تا جهانیان خود مدتی چند کاهی بیاسایند و بعد از آن یراق تازه کرده باشند … که لایق چنان معرکه باشد پایه حضرت صاحبقرانی
بتلقین الهامات آسمانی در جواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه ایست که از فضل بی دریغ الهی روز کار کند غلبه لشکر و افزونی
اسباب در آن مدخلی چندان ندارد و بارها دیده اند و آزموده که عنایت کردگار بسی کارهای دشوار بر ما آسان کرده است
و جدد شمنان قوی را بدام تسلط و استیلا در آورده حدت بلند میا بدولت و دلها در خداپرست صفات جلال و جمال او را
بنقش یقین و اخلاص نگاشت تا عون الهی مدد فرماید و کارها بحسب دلخواه بر آید امرا مجموع لب بدعا و ثنا گشادند و کمر بندگی
در میان جان بسته دل بر یورش مصر و شام نهادند حضرت صاحبقران گیتی ستان سایه التفات بر ترتیب لشکر انداخت و رایت
فرایم … دوی برافراخت و … که از دمشق … فرمان افکنده عساکر گردون مآثر فوج فوج چون دریا
بموج روان شدند بیت جهانجو جوان بخت شد سوی زنی * بجنبید گفتی سراسر زمین * فرو شد دامن بچرخ رشید گرد *
بلا بر فرشت براه نبرد * پایان یکی کام پی مرد … * سوار بر … پی کردند

گفتار در فتح قلعه بهسنی و عینتاب

چون آفتاب ظفر آثار رایت فتح انتساب از مطلع صبح سعادت و اقبال متعالی رخشنده پرتو توجه بصوب شام انداخت
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیرزاده شاهرخ با جمعی از عظمای امرا بسم منغلا بالمغار از پیش روانه شدند

و چون به قلعه بهسنی رسید و در حوالی آن حصار اطناب و خیام در هم کشیدند حضرت صاحب قران با چاکر کشورستان
برسید و بر تپه که در محاذی بلند بود آمد بنظر احتیاط فراز و نشیب آن حصن ثریا اساس باز دید بعد و آن حصن فی
میان دره بسیار آب باد و در برجهاش چون مساعد بخت و قواعد دولت آنحضرت در غایت بلندی و نهایت استواری و حصانت
از غلو علو کنگره زهره فرسای ایوان کیوان در خجلت و شرفه باروی عمارتش بر سر کوهی قوی بلند متمهد و مشید گشته
و شرفات مالکی در برجش از طاق منطقة البروج گذشته • بیت • سر کشیی کز شرفش کشتی فلک را فرو طاق گست •
از محک بوت ارکان منیعش تا سماک • بر فراز باره او بابان دریچه شب • چون چشم ماهی درین انسوی مغاک •
کز فتد فی المثل بر سطح دیوارش کسی • ما بیش از زمین بالجرخی دا فتاد بر خاک • عساکر گردون مآثر آن کرده را شهر با سپر باختند
و بدست غارت و تاراج از مجرا سامان الخیر افتند و در قلعه از قبل ولات شام مقبلانی در بر انجام تصدی
ضبط و محافظت آن مقام بود دیو عروش منجنیق دماغ متحیر ساخت و نجمات و محکی حصارش فریفته از راه صواب
بپرداخت و دران حال که صاحب بهما الاحتیاط قلعه میفرمود منجنیق کرد آن که در میان آن ساخته بر افراخته و بران سنگی
گران از سرای بغی و طغیان بجانب آنحضرت انداختند و آن سنگ بر تیرگی خیمه خاص بر زمین خورد و از بخت العزیز باخیمه در
خیمه افتاد شد ... خبر وانان جات و بی باکی باز و بخت و بلیغ تقاضا مقاصد و دیانت که اطراف قلعه را بطرح ...
کرده حصار را مرکز وار در میان گرفتند بهادران ممالک ستان قلعه گشای با مثال الامر مبادرت نموده چت منجنیق از جوانب
آن حصار نصب کردند از آن جمله یکی در مقام موضع که سنگ ایشان فرود آمد بود و او سنگی گران چند انداختند بنیروی
دولت قاهر بمنجنیق اندرون آمد و آن را در هم شکست و مثال این اتفاقات از الهامات نصرت عزیز و فتح مبین توان برد
در بین اثنا الیه از قلعه در سیم بالشکر فارس از شیراز آمد بمعسکر ظفر پناه ملحق شد امرا و دلاوران این رزم از هر طرف جنگ
انداخته نقبچیان بکار داشتند و تدک منق حصاری جان با از جمیع جوانب مجوف ساخته بر روی برج آن را از سنگ
منجنیق باز نخته کشته بود بهر حجب گرفتند متقبل انداخت آن واقعه مشکل بجهت مرغ غم بسیار دما مضطرب افتاد و بکره
کس پیاده سر با علی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار کرده عرضه داشت که از هیبت شکوه سلطنت و جلالت آنحضرت قوت
پرون آمدن نداریم از راه مسکنت و بیچارگی ملاحم بیکانه بادشاه شفیع می سازیم که بنده زود امدن ما را آزاد فرمایند و از سر
خون این خاکسار بی مقدار که بیحتی و نادیدنی نسبت بابنکان درگاه عالم پناه تفادی نمایند بگذرند حضرت صاحب قران
فرمود که بعد از تسخیر قلعه را آزاد سازیم اگرچه ازان لشکر بر حیزه و این حصار بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که بیغ
عزم کوته نظر قصور کنند که سپاه ما از گشادن آن عاجز بوده • بیت • مدار با دشمن جانا که بجز بی راه • که پندد که همکی کافی بر د •

و در روز یکشنبه هفتم صفر سنه ثلاث و ثمانمائه فرمان شد تا نقبها را آتش زدند برج ها اقبال کرفت و از مشاهده آن حال
خوف و هراس در دل اندرونیان استیلا یافت و ارکان ثبات و قرار متزلزل چون نیچ دیوار حصار یکبار انهدام پذیرفت
درویشان و قضات و ائمه و سادات را بامیر جوبست سکنت او یا آنرا می رسید از انواع عفو و تسوقات درباب کرده قلعه بود بهم
پیشکش بیرون فرستاده و شاهزاده کامکار شاهرخ را شفیع ساخته بعرض حضرت رسانیدند که متقبل در مقام بندگی این
درگاه است و از بدات گناه خویش دست برنداشته زبان مسکنت و انکسار باعتذار و استغفار کشاد امید دارد
که مرحمت بیدریغ فرمایند و رعایا و سپاهیان امان بخشند عواطف حضرت صاحب قرانی اولی التماس شاهزاده ملتمس ایشان را بخشیده و شفاعت
ایشان را بکرامت کرام تلقی نموده زلات متقبل را عفو فرموده و جماعت فرستاده که او و اهالی شاهزادگان باز گشت بسرعت در روی
نقره درو رابعرض القاب جلالت انتساب آنحضرت ذخیره بستند و چون از آن مهم فراغ حاصل شد اردوی کیهان پوی
از غربی کوه کیج در حرکت و عنان توجه بصوب عنتاب معطوف داشت و آن شهر حصاری داشت بغایت حصین از خارج
جانب بیرون مانند اندرون از سنگ سفید تراشیده بر آورده و خندقی که عمق آن بیست گز بود و عرض آن بحسب اعتبار گز پاینی
آن حفر کرده و فرو بدوران بر بالای آن مرتب ساخته و خاک ریزش از سنگ تو بچوف کرده بچنانچه سوار در وی تواند رفتی
مانده و برای انداز ما جاب آن وجه ندایت حضرت شعار رسید و حوالی بان حصار انداخت شهری یافت شحون بنعت و الوان
و غلات و میوه بی پایان اما بزرگان و ارباب ثروت و توانگر مجموع گریخته بودند و جمعی رعایا و داروغه بست و همان کرو کب همایون
بر سید شهر بمبدی درو این م ضمیمه دیگر فتوحات شد و من الله التوفیق التائید گفتار در توجه موکب گیتی گشای بشهر حلب و فتح آنحضرت
صاحب قرانی از یمن کمال بحث و صدق دولت که نسبت بادو دان عالی شده قال المضرة بالرعب
مسیرة شهر علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات وارث از آن بخطی و افر و نصیبی کامل محظوظ و بهره مند بود و رایت کشور گشایش
بهر صورت که توجه میفرمود هراس در دل ملوک و سلاطین آنجانب بنوعی مستولی میگشت که از غایت دهشت و حیرت متحیر صواب
از نظر بصیرت ایشان محجوب میماند • بیت • کسی را که از بیم شد دل بجای • ز حیرت ندانند صواب از خطا • از آن جمله چون
مدت که اردوی ظفر آب در حوالی و نواحی عنتاب بود حاکم حلب تمرتاش در قلق و اضطراب افتاد و بجانب مصر که تخت گاه
آن مملکت است خبر فرستاد و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و لشکر دیار و بلاد شام با ترتیب و اسباب تمام از هر مقام روی توجه
بحلب آورند و بر وفق این تقدیر پادشاه سپید فرمان شد مثل که ملک الامرای دمشق بود با لشکری جرار و تحمل بسیار بحلب آمد
و همچنین از حمص و حماه و انطاکیه و طرابلس و نابلس و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعه الروم و سایر قصبات و ولایات
آن اطراف و اکناف امرا و سروران اسب و ساز مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته فوج فوج متوجه آن جانب شدند و باندک

نواحی سپاهی گران و حشری بیکران در حلب جمع آمدند بیت نهادند رو لشکری پرشغب • ز هر مرز و هر بوم سوی حلب •
ز هر سو کمربسته آمدند • قضا را عنان پیش باز آمدند • ز اعیان بنام چندین هزار • نهاده لشکر برون از شمار •
ز اسباب و آلت جنگ نام بحق • که هر چند کوشیم نیاید بسر • و بعد از آن اجتماع تمرتاش که کوتوال حلب بود و به مزید عقل
و کیاست از سایر اقران و امثال امتیاز داشت با دیگر امرا باطا بوس مشورت کرد که این سروری نیست که ملازمت داده
پیش از وقوع واقعه در آن باب تاملی باید چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولتی عظیم دارد و از اتباع او آثار غریب
و امور عجیب بظهور می رسد و تا غایت هیچ کاه توجه ننموده که شهر بقلعه و کار قلعه آنرا فتح کرده و کشور و هر کس که با او مخالفت
ورزیده بدست ندامت به دندان دریغ گزیده و جای آن بیند ترین صورتی دیده که سلسله اندیشه کنید که ممالکهای وسیع چون
خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و سند و هندوستان و زابلستان تا اقصای دریای کنگ و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان
و کرجستان و آذربیجان و دیار بکر با توابع و لواحق از قبضه تصرف و استیلا پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت امور باز کرد
ز ایشان استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار بنوعی قرار داده که هیچ یکی از کاشتکان او با چندین نوکران خود نکاه
میدانند و ما را نه و توان آن کس را جهال نیست که بر مقول بناخن جسارت بخارد و امثال این امور بی تایید عظیم از جانب حق ممکن نشود
بیت خدا را بود این چنین کارها • خدا آزمایی نباشد روا • الحمد خاطر می آید مصلحت آنست که از در اطاعت
و مصالحت در آئیم و سکه و خطبه بنام او بیارائیم و سادات و ائمه و علما و کفیل دین طایفه پیشوا و روی چند دانشمند فاضل و سید سادانیم
و ابتدا تو از پیشکش های لایق و تنسوقات موافق بفرستیم که بعضی حیله چنان توان ساختن کرد که توجه این دیار بکر ما از دولتی
ملک بیلاد جاذبیت که آن صاحب تاج و سریر بخت • دولت که رایت بنوی بخت • توان دولت و تیغ و کوه و گشت •
کر خشم سوزنده چون آتش آب • بیاید که آن آتش آرد شتاب • که نشنید آنکه به رزم آب • و چون تمرتاش این سخنان تقریر کرد
جمعی کاز خرده کاردانی بهره داشتند رای او را استحسان نمودند که طریق صواب همین است و غیر از این نه لیکن اکثر ایشان را
تخصیص شدون که حاکم دمشق بود دماغ بنخوت غرور آشفته بود و بخت کران خواب بر بستر جهل و غفلت خفته کار او با کرامی
بیاس نجات و سلامت می برد و قیمی نهادند و زبان لاف بر گوشه گزاف بر گشادند که من باب چاره مرکه دل بس ساخته از ...
راه مرحوم ماند این مملکت چه دیگر ممالک که بجز برتری ... نسبت داده شهرهای ایشان از گل و خشت برج و باره می باشد حصارهای
ما از سنگ خاره و از جمله دیار چندین شهر سنگین حصار پر از ذخایر و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که اگر یکی از آن خواهند که
بستانند بسالها میسر نگردد این چه دم بی جایگاه است که بخاطر راه داده اید و اگر اندیشه شما از کثرت سپاه و لشکر ایشانست
و بسیاری سپاه و لشکری در نهایت بحمدالله تعالی بی تفاوت میان ما و ایشان که اینها دمشقی و شمشیرهای مصری و ترکان

عرب و سپاهی

عربی و سپاهی حلبی و در تین مملکت بغیر از شهرهای معظم شصت هزار قصبه و دیه در قلم آمده اگر از هر موضعی یک دو تن بیرون
آید لشکری جمع شود که در هیچ عرصه گاه نگنجد و با این همه پناهگاه ایشان تیرهای حانت و کمانها و حصارهای ما سنگ تراشیده
از کنگره تا باساس و چون قلم تقدیر بر هلاک و شور آن سرکشان تیر چاره و تدبیر جای یافته بود سرچند تمرتاش و بعضی
مردم زیرک مبالغه کردند که از حسب عیب یکدام طرف دوزخ طریق جهاد و مصالحت سپردند و کار خود به رفق و مدارا پیش برد
سلامت و نجات تو تو ... میسر نیاید بیت شنیدم که دانای فرهنگ دوست • که در کارها رفق و نرمی نکوست •
بنرمی چو کاری توان برد پیش • درشتی مجوید از اندازه بیش • جماعت مغروران بفکر فاسد خویش اصرار نمودند که در
امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانکی بکار آید از عجز و زبونی و کسل جز فساد و فتنه و خلل چیزی نکشاید و بعد از گفت و گوی
بسیار امرا بر آن قرار یافت که از شهر بیرون روند و بیرون شهر استظهار بحصات حصار باره از شهر را بنظم ترتیب کرده آن در ... معاونا
نگه دارند نظم زیاده و پیاده اینم با تیر و سنگ • برانیم خصم ار بود چون نهنگ • کمان کوشها سوی کوش آوریم •
زپیکان فلک را بجوش آوریم • بباریم بر دشمن بی سر و سپر • که تو بار کویند تا رستخیز • و از آن جانب صاحب قران گیتی ستان
بالهام دولت ثابت ارکان از عنتاب کامران و کامیاب منصور نهضت نموده و بعد از دو کوچ سمت ... نکن دو فرسنگی حلب
نزول ... داشت و هر روز مقدار نیم فرسخ کوچ میفرمود و بعد از تو ... واجب القبول نفاذ یافت و که هر که
معسکر ظفر قرین خندقی میکندند و از تورها حصاری بر این میکشیدند چنانکه یکروز دو روز یک منزل قطع می شد
و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط مرعی میگشت مخالفان چون بر لطایف تدبیر حضرت وقوف نداشتند پنداشتند
که ایشان را بکم دمی و اندیشه مست و از آن پایه وقوع و شوکت ندارند که نوده نوده پیش توانند آمد و بدین سبب دلیر شدند
و از آداب رای فی الجمله بصواب نزدیکتر بود انحراف نموده باقدام تهور بیرون آمدند و خام اوهام خطاف جام بهوای سودای فاسد
و خیال خام با فراز شده بیت کسی را که دولت بکردد زراه • بپای شتابنده افتد بچاه • و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول
موافق لوی ئیل ماه ... قریب ... بحوالی حلب ... امیرزاده سلطان حسین بالوکی جند خاص بیزاول
دشمن رسیده و با وجود آنکه بغایت غالب بودند بی اندیشه با ایشان تاخت و به اول حمله با برنج از پشت زین بر روی زمین انداخت
و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورده و نوکرانش نیز از روی مردانکی داده هر کس را بکرفتند و باقی لشکر چون
آن دست برد بدیدند که هر کز مثل آن ندیده بودند شکسته شدند جمع رو بکریز نهادند بیت
چو نیران فروخت آتش جنگ • حلبی شیشه شد حریفان سنگ • جز شکستن چه باشد از شیشه • حلبی چون شکند برو چاره •
و در همان روز امیرزاده ابابکر با شصت کس پیش رو لشکری گران بمقابله ایشان در آمدند و جنگی عظیم در پیوست

و بعد از کوششی بسیار از طرفین بساط محاربه بقایم پیچیده و هر کس بجای خود باز گشت روز دیگر بعضی از بهادران
لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان باستادند و کس را مجال آنکه یک قدم پیش نهد نداد سیوم
روز چون افراسیاب شرقی آفتاب تیغ ظفرتاب از نیام ظلام بر کشید بمیدان خاکبیز و سپاه چشمها کواکب را که از اول
شام تا آخر بام منصوب بود حصار چرخ دوار مرکز اعلام شوکت و احتشام ایشان بود روی بهزیمت رسانید بیت
سیوم روز کافراسیاب سپهر • برافروخت از جانب شرق چهر • میان شاه انجم تمام • بیجید از بیم زرین حسام •
حضرت صاحبقران به برنشستن سپاه نصرت قرین و برافراشتن رایات رزم وکین فرمان داد بیت
بجنبید لشکر نهنگ تابه • کران گشت یال گیتی ز آذرم • برانیز و شمشیر شد رزمگاه • ز آهن قبا یافته زرین کلاه •
برآمد کوس و کوه کرد غریو • زیم آب شد زهره نره دیو • و بر حسب رای ممالک آرای صوان قضا جریان ضبط و ترتیب
لشکر برانغار بعهده جلادت و لیاقت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتی از اعاظم نوینان مثل
امیر سلیمانشاه و دیگر امرای نامدار قرار یافت و در قول امیرزاده ابابکر بود بیت برآراست شهزاده کامکار •
سپاهی ز کثرت برون از شمار • که روی زمین گشت جای کمین • بپوشید پیرامن کوه چین • و در جوانغار سلطان محمود
خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان عالی شان و امرای توان بسیق و سالار سپاه کشورستان قیام نموده آثار شهامت
و صلابت بظهور رسانیدند و قبل ایشان سلطان حسین بود بیت شد آراسته لشکری بی کران •
یلان به دلاور و غاچان شان • همه چشمه رزم مانند شیر • شد باره سیم هنگ و دلیر • و قلب سپهر اشتباه در سایه
جتر آفتاب اثر حضرت صاحبقران از کثرت اصناف و افراد انسانی و حیوانی و بسیاری اسلحه و سامان جهانبانی و مملکتداری
جهانی ثانی مینمود و از جمله اسباب ابهت و مهابت صفی پیلان کوه شکل از غنایم و فتوحات دیار هند آئینی
آراسته شد که از کمال مکنت و استظهار مخالفان تاب از صدمه بالای پیلان لجه دل مرا بیت
سوار آهنین باره بد سپیل • صد بیج آن باره لرزنده نیل • صد پیت پیلان بولاد تن • برآن آتش انداز دنیا و که فکن •
دمادم ده ده خرطوم پیلان بهم • جهانی خم اندر فکنده بخم • و هنگام ترتیب لشکر و صفوف شیرشکار و تعیین مواضع
شاهزادگان بزرگوار و امرای رفیع مقدار بیلیج سطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان سواران مردان کار در بالای
پشته که برطرف راست معرکه واقع بود بایستند و او را بانکه لشکر قراولان دارند و از جای خود بهیچ حال حرکت ننمایند
و اگر چه دشمنان انهزام یافته پیکار روی بفرار آرند و از انجاب و اجناد حلب و شام با کثرت و ازدحام تمام میمنه و میسره
و قلب مرتب ساخته و صفها کشیده رایات عناد و استبداد برافراخته بیت سپاهی مرتب بآئین سپاه •

همت شد و کردن

همت شد و کردن کش و سرفراز • که روی گرا ... بپیشدار خویش • کمین چاره دستم ز ال ... پیکار کیو بروی ... بهنگام حرب •
فرو ... بوده از شیر غران دلیر • بمیمنه خارید بهلوی کوه • ... دو رنگ ... • و چون انجانبین کوس و نفیر
در خروش آمد و سورن انداخته خون حمیت در رگ مردی بهادران جوش زدن گرفت نظم بکوه اندر کوس کین نا الخات •
شه پیکانه بار آهنین نا الخات • ... شد آمد فرو دن ساختند • یلان از کینه بار ... تاختند • ز خون دشمنان لاله کرد ارکشت •
شاه از غار تیغ گلنار گشت • زهر کو شه آویزشی سخت بود • سر کار با گردش بخت بود • و در برانغار امیرزاده ابابکر
با سپاه نصرت شعار کوششهای مردانه نمودند و میسره مخالفان بعون الهی چون شکنج زلف بنفشه مویان از باد صبح
گاهی برهم شکسته شد بیت مظفر ابابکر فیروز جنگ • دم اندیده از کین پلنک • جهان گشت برچشم خصمان بنفش •
فلک شد بکیر ... سلاح و درفش • ببر برشد خاک خون ... ترک • ... تیغ شان ... • و بهادران جوانغار دیز ...
... سلطان حسین و امیر جهانشاه میمنه دشمن را ... بر کنده و متفرق ساختند بیت
چو سلطان حسین آن یل جنگ دار • باورد از اعدا بر دمار • ... نماند ... دیگر کریخت • ... همی ریخت
یکی ترکش افکند و دیگر کلاه • گریزان گرفتند ... راه • و دلیران جلادت آئین در قلب ظفر قرین داد دلاوری ... داده
... و ناوک ... سنان ... سینه معاندان ... و پیلان ... بنیاد ... پیش راندند بیت
... خرطوم پیلان کند • یلان اندر افکنده بند • ز دندان بخرم آتش انگیخته • همه خاک با خون برآمیخته •
یکی را بدندان برافراخته • یکی را بزیر پی انداخته • شد ... و ... در آن حال ارکان تمکن و ثبات
تزلزل پذیرفت و عنان خوف بصوب گریز تافته روی بجهت شهر ... نهادند و تمام لشکر مخالف متفرق و پراکنده گشته
اکثر روی فرار بصوب دمشق آوردند و فوجی از عساکر منصور بتکامشی ایشان رفت بسیاری از ایشان را بقتل آوردند
و بعضی را اسیر آوردند و بعضی را زنده آورده اسب و اسلحه بستدند و جا بجا از کثرت و اجتماع ... بعضی از یک سو که
گریخته بود خیلی واقع شد چنانچه به سلامت به ... نظم سیکه رزم جویان شمشیر تیز •
فکندند بر شامیان رستخیز • ز چندان سپه یک دلاور نماند • که تا تیغ از خیل شان سر نماند • برآمد ز شرق ظفر صبحکام •
شد روز فرزانه شام شام • و چون لشکر حلب انهزام یافت روی فرار با منطله ... شهر حصار آوردند در شارع
شهر و دروازه ... واقع شد که کسی را مجال آنکه از انبوه ... عساکر گردون مآثر از عقب ایشان بهجوم رسیدند و ... بر کم میرسیدند
بتیغ کین میگذرانیدند لاجرم از غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق ریختند که از لب مرده مالامال شد و تا زنک
طاق ... بر بالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن راه چندان خلایق بر یکدیگر گشته ریخته که اگر کسی ... رفت

کنار شیر میکشت پیاده بر بالای افتاده میکذشت ✻ بیت ✻ چو بحری ز آب و چو از آب مرده ✻ بر افتاده مجای برخون و کرده ✻
همه دل خدنک و همه مغز چاک ✻ همه جامه خون و همه کام خاک ✻ یکی در فتاده سر از کردن بجست ✻ یکی بی سر افتاده خنجر بدست ✻
فوجی از لشکر منصور بغارت اردوی ایشان که بخیال فاسد از شهر بیرون آمده بودند مبادرت نمودند و هرچه یافتند تاراج
کردند ✻ نظم ✻ سراپرده و خیمه و خواسته ✻ سلاح و ستوران آراسته ✻ همه گرد کردند از اندازه پیش ✻ چنان کز کسی بر دادان برخویش
وکروهی از بهادران و امیران اندلاوران دوی جلادت بتسخیر شهر آمده بودند و در حال و در شب با دم تیغ کالای سنت
تکث و تا نماید شهر را بر نیرو بی قادر و سوزکه نایند ✻ بیت ✻ ز لی بغارت نهادند سعی ✻ فتادند در شهر و بازار و کوی ✻
نهان و آشکارا بجد در شهر بغه ✻ سراسر تاراج بردند توده ✻ جا و زجا اندهیم سخت بنک ✻ ز آرایش بزم و از ساز جنک ✻
بیجا و ذهب بیتها ✻ بر آن که بیقی در جها ✻ ز در زنه آلات و سیمین ظروف ✻ بخدا ذکر بابذ و کس و ترف ✻
نقد و ناجناس و مرکز جنز که باشد بیکدیگر مردم عزیز ✻ و ما ذلک علی الله بعزیز ✻ گفتار در توجه موکب کیتی ستانه
بشهر حلب و فتح آن ✻ چون شهر دمشق و قوم تاش از صدمت بخاش بهادران لشکر منصور پیش که بجند ایم جان وان بقلعه در آمدند
وجه قلعه سر از سنک خاره بر اوج قبه خضرا کشیده و دور داخش خندقی بعرض بی که باب رسانیده جانبی از آکتی برآکه
آب اکر خواستی تشنگی کشتی ✻ بیت ✻ زبالاش کنفی که در شد نجاه ✻ فلک جسم و جسم امیت الحلو ✻ بالاش فوق برج آن برتر زان
بامی رسیدی سوی زیر باد ✻ وخاک زیر قلعه از بن خندق تا به دیوار حصار مقدار صد کز تحقیق دنو عیشی شد و بر ساختی
در داخت که پاده صعود اصلا بر آن حرز ذی شدی و قوم تاش بثت استظهار بحصانت و محکمی حصار بازکذاشت
ورایت تمرد واستکبار که بر بلند ازاشتداد اهل قلعه بخوش و خروش در آمد یاد و بر جها تاختند و هزیو ما نقاره و کوس
در عالم انداختند و تنقط اندازان از هر طرف دست تجلد برکشادند و رعد اندازی آغاز نهادند ✻ بیت ✻
زچین ابرودی ثابان چین کرفت ✻ سرپنجه از باد بر چین کرفت ✻ بپوشید باران سنک آفتاب ✻ ز پیکان فرو ریخت بر مقاب ✻
صاحب زمان کیتی ستان بسعادت و اقبال از خیمه آمده بر ابر قلعه تبل عظمت و اجلال فرموده بر مسند سلطنت و فرمان
روایی متمکن شد و حکم واجب الامتثال نفاذ و بپیوست تا عساکر کردون آثر بر اطراف خندق فرود آمدند و نخم بر ریحت
صف بکذاشته لکد سالار از مخالفت محال آن شهر که راه بیج و باره بیرون نتواند کرد ✻ بیت ✻
شد از شصت کردره کوه کن ✻ دیابد که در سوفار باید که ✻ ز ناو ککان جست پران عقاب ✻ ز دشمنان دیده شد پر حباب ✻
و بحسب فرمان قضا جریان تقیجیان چیره دست یارزی قوت و توان حوالی خندق را از بال شمال استوار کرده و ناستقامتا
دولت قاهره پای دار و حمایت جمعی از بهادران جلادت آثار بعد از آب خندق بکذشت و بکار مشغول شدند ✻ بیت ✻

کرسي

کرسي کنت چشت و مان ✻ بکشادند زخم تیشه و مان ✻ و در آن حال تیغ دلاوران جهان برنخاست پای تمه انداز بهوان
قلعه پیوند آمدند و حزم را مرعی داشته سرها پناه کرده بالای حصار بدست مرم بود بستند تا در شدن خاک زیر آمدن
در آمدنی وهم توانستند و تیغ کین از نیام انتقام بر آورده بسوی نقب شتافتند بهادران لشکر منصور که با تقیجیان بوده
از نقب بیرون آمدند و همه را بزخم تیر چنانخته ✻ بیت ✻ و زخم کمان کاف و زه دال شده ✻ خدنکش عقاب سبک بال شده
بر کس که ستعار او میرسید ✻ روان مرغ جانش زتن میپرید ✻ اهل قلعه از سهم آن دست برد چون چنین دیدند دلیشانرا
بطناب بالا کشیدند و بعد از آن کسی را یارا نبود که از سوراخ بجهانکاه کند تا بپیرون چه رسد و حکما ز یقین کشت
که کار این دولت روزافزون امریست آسمانی و معاملت ساخته و عناد با آن خسارت دنیا و آخرت حضرت صاحبقران کیتی ستان
چش ایشان فرستاد با مکتوبی مضمون شمسی آنکه تا ئید ملکه ربان خلل سلطانه جهان سنج فرمانه مکرمات و عنایات ازلی نقدیر
لم یزلی ممالک عالم را بقبضه اقتدار ما سپرده منتصات قلعه و حصار لشکرها را مانع نمیشود و کثرت سپاه و اسباب نکایت
خشم ما را دفع نکر بجان زخم کینه شما را بسبوه و اکر دولت خواهد و امن و عافیت جوید سعی کرده باشید و روز روشنان بالا
اهل قلعه را چون جان پناه بمیره و امن کرفت دست قضا کریبان شد و ندو قوم تاش با سادات و قضات و ایمه و اشراف
مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین برداشت و روان بازگردیدند و باقدام اضطرار و انکسار بدرکاه عالم پناه آمدند و روی عجز و نیاز
بر خاک نهادند و بر لیغ مطاع واجب الاتباع بنفاذ پیوست و شدند و قوم تاش و قیچ هزار نفر از سرداران و لشکریان که با ایشان
در قلعه بوده برقومانات قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعه با آن حصانت و متانت از جلادت و تیز چنکی بهادران
فتح آیین سخر شد بعضی لشکرهای آن نیستین فرکنده و چون سرخطت نذکانند و چش افتاده و های عدو بند جهانکشای
اسپ بوی بغداد و ما که در قلعه کرفته بعد پیش بر به توقف فرستاد و پیغام داد که شده و قوم تاش بدر دست بندکان
ما اسیر شد و خلاص ایشان موقوف رسیدن ما شکر آت با ینجانب اور ابنجذی بفرستد تا از سر خون در کذشته ایشانرا
آزاد کنیم و بکذاریم ما و ما بی عدی معین بجهاد نرفته بتعجیل روان ساخت و بقصد تفرج و احتیاج بقلعه در آمد و بعد از دو
روز بیرون خرجه و ابیر جهانشاه بدر دروازه قلعه نشست بضبط اموال مشغول بوده و از کرایم اموال و اسباب جدید که اسلاف
در مدت مدید بیکدیکر جمع آورده بعضی بجهت ضبط و ایکامیاب در آمد که از چنین شاه و حساب بیرون جانجها از هم کوکب
وشیم بخشا نامه بپذیرفت ✻ بیت ✻ کر جملا تیغ بستاند ✻ که بیر تا زله جنت کند ✻ مجموع آن غنایم امرا و لشکریان ارزانی
داشت و فرقه و انقال را با خزاینه و املاک قلعه حلب بکذاشت و سید عز الدین ملک سرا کری و ناصر الدین که والی سیستان
بوده و سی فرو بی بغداد و سلطان محمود بریاد تیمور آقبوغا و سلطان ملک و مراد قوجین و اینه جوه و شیخ عرب تاجی

تا به ضبط و محافظت قلعه نامزد کرده و بعد از پانزده روز توقف در آنجا در عزم غزو لازم التبجیل بلاد شام آورده و به تائید
العون والتأیید انّه ولیّ حمید گفتار در تسخیر شهر و قلعه حما و ذکر فتح آن چون حضرت صاحب قران در اوانی که
کیهان پوی به نظام حلب نشسته بود امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا به رسم منقلای با لشکر
بجانب حما فرستاده بود ایشان چون بآنجا رسیدند حصار شهر بی دولت قلعه بگشادند اما فتح قلعه اندرون شهر بواسطه
آنکه بغایت حصین و محکم بود در توقف افتاده و چون رایات گیتی کشای عالم آرا بعد از اتمام قضیهٔ حلب بر حسب دلخواه در کمال
فراغ بال رای فتح آیت در تخلیص حما تایید به صوب حما روان شده و ما آثار [illegible] چهار قلعه کرده از حوالی بره بصدمهٔ
جلادت عساکر گردون مآثر مجموع سنگ گشت و چون جرم [illegible] وصول رایات دیار انداخت و اهل قلعه حما
از بالای حصار شکوه شوکت و کثرت معسکر قضا پناه از دور مشاهده کردند بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندیدند و امر عزوت
حرمت تمکن ایشان بدان میسر نشد از پیشکش [illegible] و پای ضراعت و خشوع از قلعه بیرون آمدند پناه بدرگاه امرا و ارکان
و امرا که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان خواستند ملتمس پادشاهانه خون ایشان در گذشت و مجموع غنایم
و فتوحات بپادشاهزادگان و امرا که ذکر شد ارزانی فرمود و مدت چند روز در آنجا توقف فرموده تا لشکریان در عین رفاهیت
بفراغت استراحت نمودند و چهارپایان از تعب سیر پایی برآسودند و در آن مدت دیوانخانه جهت نزول آنحضرت بنا کرده بنا
جهت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت از برای خود خانها پرداختند بیت یکدو سه هفته کرد او و مقیم گشت اینجا •
شد آن مقام چو شهری بزان مقام دنیا • و بعد از آن امرا بر حسب تدبیر خویش مصلحتی اندیشیدند و بعز عرض همایون
رسانیدند که لشکر منصور قریب دو سال است که بدو پیوسته تا غایت یاد [illegible] مقابل مخالفان [illegible] و حروب بوده اند
و دشمنان بسیار و [illegible] آسوده در خانهای خود نشسته اند اگر رای اعلی صواب داند از اینجا بساحل دریا [illegible]
کشیم و این زمستان لشکریان در آنجا استراحت نمایند و چهارپایان بیاسایند و اول بهار از سر قدرت و قوت روی توجه بقلع
و قمع دشمنان آوریم نقد این تدبیر هرچند در نظر صحیح خرد کار [illegible] ضمیر الهام صاحب قران
جهانگیر تمام عیار تیمور و بدان التفات ننمود بیت شمشیر را [illegible] پیلتن • و دان واوید گشت با خویشتن •
جواب آنچنان شکر آدم شتاب • که آدم دشمن باشد صواب • و از عزایم خسروانه رایات پیروزی نشان باو روانه صوب حمص گشت
دیگری از امرا بر تنگ [illegible] بسم قراولی پیشتر بشهر رسیده از خیراندیشی و نیکخواهی خلایق مضمون اِنّی لکم نذیرٌ مبین
باعلام رسانید و اهالی آنجا از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید و چون بحوالی آن رسیدند ایشان از غایت رعب [illegible] شد
بار شده اعیان و اعیان حمص کمر مطاوعت و بندگی بسته با پیشکش و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافتند خاکبوسی

بتقدیم رسانید

بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتاب عاطفت آنحضرت از اوج برج مرحمت سایهٔ نوازش و امان بر آن ملک انداخت و ملکی اکبر
را داروغه و حامی ایشان ساخت بیت نصیحت شنوند آموزگاره • شدند از بلای عتاب رستگاره • گفتار در فتح شهر بعلبک
صاحب قران گیتی ستان به سعادت و اقبال از حمص نهضت فرموده و با [illegible] نصرت [illegible] متوجه شهر بعلبک
شد و بعد از قطع یک منزل حوالی عسکر [illegible] مضرب خیام نزول گشت و در آنجا فرمان قضا جریان نفاذ پیوست و فوجی
از عساکر گردون آثار بطرف ساحل جهت صید و بیروت بایلغار روان شدند و چون رایات نصرت شعار به بعلبک
رسید مردم از نظارهٔ آن شهر در تعجب افتادند چه آنرا از سنگهای بزرگ برافراشته اند چنانکه یک سنگ که در گوشهٔ دیوار
قلعه بود بطرف بامتان احتیاط کرده بودند از یکطرف بیست و شش گز بوده و از طرف دیگر شانزده گز و ارتفاع شش
هفت گز برکز شرع و بعلبک بواسطهٔ عمارات [illegible] در افواه مردم چنانست که از مستحدثات حضرت سلیمان علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام و عامل الناس یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل تفسیر آن قیام نموده اند والله اعلم بحقایق الاحوال
و [illegible] دولت [illegible] مسخر شد و از بسیاری غلّه و حبوب در هر گونه نعمت لشکریان را وسعتی
عظیم روی نموده و بر حسب حکم واجب الامتثال که از موقف جلال صدور یافت امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر جهانشاه
و دیگر امرا [illegible] متوجه دمشق شدند گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب دمشق چون از بعلبک نزدیک
کن واقع شد و در آن هنگام زمستان در آمده بود و سرما اشتداد یافته و برف و باران باریده در اینجا توقف بسیار نرفت
و رایات فتح آیت در روز یکشنبه سیم جمادی الاولی که آفتاب در هشتم درجهٔ جدی رسیده بود از آنجا نهضت نموده و بعد از
قطع یک منزل بقصد زیارت روضهٔ مطهر نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تبرک فرموده و بعد از زیارت آن حضرت
و استعانت از ارواح و برکت نوحی توجه بدمشق آورده و در راه [illegible] از عساکر منصوره بصوب صید و بیروت رفته
بودند آن طرف را تاخت کرده سالم و غانم با غنیمت بیکران [illegible] بپیوستند و [illegible] اهالی شام از توجه صاحب
قران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر آن ممالک حضرت امرا و اعیان [illegible] مجدد [illegible] بر توقف
کرده بودند وقت صاحب تخت مصر بود [illegible] و پیوسته او را بعزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریص مینمودند تا اعلام ایشان
از ندا صواب [illegible] و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شده و سپاهی گران و لشکری بی پایان جمع آورده با شوکتی تمام و تجملی بیش
از اندازه از راه عقل دور ایام متوجه شام گشت بیت بر افراخت فرمان ده مصر و شام • بیاورد بکینی رایت انتقام •
روان گشت کرد از سر اقتدار • سپاهی بکثرت فزون از شمار • که دریای [illegible] که هنگام جنگ • برآرند [illegible] کام از نهنگ •
چو بنده [illegible] کرده • شب [illegible] • همه آهنین چنگ و آهن [illegible] •

چو زینسان بساط عیش مجتمع یافت • عنان عزیمت بسوی شام تافت • و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه
شرایط حزم و لوازم تحفظ بجای آورده و بر فریب امانی کاذبه بنیاد مکر نهاد و شخصی مزور زبان آور فتان را که از تلبیس
و زرق بصورت اهل فقر آمده بود و بجاهلی و نادانی ممتاز کرده و مکتوبی با خنجری زهرآلود از بهر رسالت پیش حضرت
صاحب قرانی فرستاد تا مکر منکر که از درون پیغام فرستاده باشد و عذری سکالد و چون آنحضرت بحوالی دمشق رسید
آن مفسد مکار ملعون بمکیدت معهود بحضور رسید و بی ادب [illegible] بر خلاف مصر نهاد که رسالت
بگزارد و پنهان بهانه کارد [illegible] و چون آنکه ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد و بمجالس یافتند از میامن
حفظ الهی که [illegible] حادثه ذات همایون بود فرصت نیافتند تا از قوت دولت قاهره حال حیله و شر اندیشی آن بی باکان
بر ملا افتاد و خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود افتاد و چون ایشان را گرفته بکاویدند دشنهای
زهرآلود در ساق موزه داشته بودند تا جان بود مقصد شان بضرورت صورت قصد جان بخود باز راند بیت
اگر فتنه گری مکر تا ماه • جای زنده ندارد از بخت باک • صاحبقران فرمود که مکافات [illegible] بجای آورده و صدق
مستحقان رسانیدند و بعد از آن ترجمانی مراسم دولت بود [illegible] که بقاعده آیین سلاطین الجیان کشتن رسم
نیست اما این شخص [illegible] ارباب کمال [illegible] بغایت مفسدات و فتان
و ابقا او دوام دیگران [illegible] و لا یحیق المکر السیئ الا باهله
از [illegible] مصراع اگر بار خارست خود کشته • درگوش جان
انداختند [illegible] عبرت دیگران بسوزانیدند و [illegible] گوش و بینی [illegible]
با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند [illegible] و بعد از آن ترتیب [illegible] توجه بصوب شهر دمشق
نماده [illegible] لشکر
خندق [illegible] صاحب قران [illegible] مکان [illegible] بر آمده سواد شهر [illegible] نظر احتیاط
درآورده اشارت فرمود که قراولان [illegible] نماید و بر حسب فرموده
امیر سونجک با دیگر قراولان [illegible] خواجه [illegible] و آلطون
بخشی [illegible] دست راست
سید خواجه شیخ علی بهادر [illegible] نظم
عنکبوت [illegible] • [illegible] • [illegible] گرفت

وچون

و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع سپاه مشرقی اشتاب بر آمد قراولان لشکر روی اضطراب بجنوب و [illegible]
نهادند و بهادران بهرام انتقام بجام خون آشام بسیاری از ایشان را از درجات حیات بنام ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر
لشکرگاه ظفر پناه آوردند فرمان قهرمان [illegible] و جماعتی بندیان که از حلب آورده بود
همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعبت بازی چرخ شعبده باز صورتی غریب روی نمود و امری عجیب
واقع شد امیرزاده سلطان حسین در حالت سکر و غلوای مستی [illegible] روی جسارت
از صوب صواب و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را از آن حال [illegible] اندرون بر آمد
او را با آیین سلاطین بشهر بردند و مقدم او [illegible] فرو نگذاشتند و از [illegible] تعظیم عظیم و اکرام تمام تلقی نمودند
و فرج حاکم مصر [illegible] الفرج بعد الشدة انگاشت و از دقایق اجلال و تجلیل [illegible] فرو نگذاشت و [illegible]
سلطان حسین [illegible] احکام [illegible] آگاه گردانیدند و او صورت واقع را بمسامع علیه رسانیدند
و چون روز شد [illegible] کوچ کرده روان شد و بطرف قبلی دمشق که صوب [illegible] و مصر است و حوالی
کشت مقدار یک فرسخ راه برفتند و فرود آمدند و بر حسب حکم واجب الامتثال [illegible]
ارتحال [illegible] از جمیع جوانب حصاری [illegible] بلند قامت از سنگ تراشیده و در پیرامن آن خندقی حفر کردند
و قراولان بهر طرف روان شدند و از قراولان [illegible] پیاده [illegible] آوردند [illegible]
و بعد از آن حضرت صاحب قران پادشاه [illegible] رسالت پیش حاکم مصر فرستاد مضمون پیغام آنکه [illegible]
[illegible] تحصیل مطالب و اتمام مقاصد [illegible] عاقلان دانند [illegible]
[illegible] مقصود اعظم پادشاهان [illegible] لشکر [illegible] کشور [illegible]
و حفظ رعایت ناموس [illegible] بیت هر کار جهان ناموس و نام است
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] و چون فرستاده با ایشان رسید بر خلاف گذشته مقدم او را باعزاز و تکریم پیش آمدند

و مراسم تعجب و تعظیم بجای آورده‌اند و چون دران دیار آتش‌بازی و رعدانداری بسیار دیده بودند و آنرا
پیش ایشان وقعی نیست غلبهٔ ازان طایفه مردم را جمع آورده در نظر او میگذرانیدند و آنرا اظهار قوت و شوکت تصور
میکردند و حال ایشان درانجا قضیه بسبیل تمثیل از قبیل مضمون این حقیقت بیت
باییم و آب دیده و سقای کوی دوست ، صد مشک ازین متاع بیک تای نان دهند ، القصه چون فرستادها را با انواع خدمات
خاطرجویی بازگردانیدند جماعتی از اصیل و اعیان را در عقب او روانه درگاه عالم‌پناه کردند و بعز عرض ایستادگان پایهٔ سریر
اعلی رسانیدند که ما بندگان در مقام اطاعت گذاری تقصیر و اهمال جایز نداریم و اتلمش را تا پنج روز دیگر بفرستیم و اگر
آنحضرت از سر جرایم ما درگذرد بعد ازین در اقامت وظایف بندگی و طاعت گذاری بجد در مکتب و توان مکلفند رضای
جانب شریف بندگان ایشان نوبت آیم عواطف بزرگانهٔ ایلچیان را برحمت و نوازش سرافراز کردانیده و بتشریفات
و صلات اختصاص بخشیده و عدهای نیکو داده خوش خاطر باز گردانیدند و اهالی مملکت ازین که آن مصالحت بغایت
خرم و شادمان گردیده و شکرها گزاردند و صدقات بمستحقان رسانیدند گفتار در محاربهٔ حضرت صاحبقران
با سلطان مصر و ظفر یافتن در عین کامرانی چون رایات نصرت شعار ماه روز دران منزل توقف افتاده بود
و علف نمانده ... علف و غوطه را که در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط فرمایند ایشان امتثال
امر مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند و حکم جهان‌مطاع صدور یافت که لشکر ازانجا کوچ کنند و بغوطه نشینند
تا چهارپایان را علف باشد و چون اردوی کیهان‌پوی در حرکت آمد و تقدیر آسمانی بدیرانی آن دیار جان پذیرفته بود
اهل شهر از جهل و نادانی گمان بردند که ایشان را خوفی و ضعفی روی نموده و بعزم فرار سوار شده‌اند و متوجه صوب
شرقی گشته و بنا بران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری باین انبوهی در حال کوچ کی ضبط شوانند کرد فرصت غنیمت
می‌یابند ... پیش بود که ... عظیم ... پیکبار از پس پشت ایشان در آمدند حد کنیم البته راسیم
... شوند و از هم فرو ریخته و متفرق کردند ما را چنین ناموسی بس که تا روز قیامت مردم باز گویند و باین امانی که
نتیجهٔ وساوس شیطانی بود لشکر مصر و شام تمام سوار گشتند بیت سپه دیدم با لشکر آماده شد
بجوشش ... ، زمین با سمان ... شد ، ... ، و از اوباش و عوام شهر و ولایات
که در شهر انبوهی جمع شده بودند هر که ... در پی سواران پیاده در عقب ایشان افتادند بیت
حشری بی‌حد از عوام الناس ، پیش از اندازهٔ گمان و قیاس ، همه در هر یک ... ، برگرفته تیغ تا ساطور ،
دل نهاده بمرگ و روی بجنگ ، خنجر و گرز و چوب و سنگ ، و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرای دمشق

از سواره پیاده مالامال گشت سواران معرکه را بوشیده و برگستوان انداخته و خود را با انواع اسلحه و اسباب جنگ
مکمل ساخته و پیادگان از تیر و شمشیر و سپر و چماق و تبر هرکس هرچه یافته بود برداشته و صورت غلبه و ...
سواد و جدال هرکب بلوح خیال نگاشته و حقیقت آنکه در ظاهر دمشق از طوایف خلایق اجتماعی افتاد که گویی چنان
دیگ محل کسی ندیده بود و نشنیده و چون ... حضرت صاحبقران ازان آگاهی داده دانست که روز سلامت
شامیان بشام تیره میگشت و آفتاب سعادت شان بغروب ... ادبار رسیده ... و رحمت نا متناهی الهی قرین
داشته رای صواب نمای بمدبر آن واقعه کماهی و باز گشته روی شجاعت بایشان آورده و فرمان داد تا لشکر فرود آمده
و از سنگ و اثقال و احمال در پیش خود بنایی ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه برافراختند و آنحضرت بانجا که ...
... بر آمد و بر قاعدهٔ معهود بنماز مشغول شد و بعد از نماز روی نیاز بدرگاه ... بنده نواز ...
توکل پوشیده و برسمند دولت ... بسعادت و اقبال سوار شد و از بس کورکه و کوس که فرو کوفتند و غریو و خروش
و سورن که سپاه سخت کوش در خم طاق آبنوسی سپهر انداختند لرزه در زمین و زمان افتاد و در آن حال لشکر جرانغار تمام
برسیدند و سپاه شام پیش آمده بودند و نزدیک شده صاحبقران کامکار سپهر اقتدار بسوی برانغار کس فرستاد که
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و تومان روی بجلادت بمقابله و مقاتله
دشمنان آوردند و فرمان داد که ... و از جملهٔ آتش پیکار برافروختند و خروش ... خاکسار تیغ آبدار
صاعقه کردار ... و جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان
و امیر توکل ... برلاس و شیخ ارسلان و توغلق خواجه برلاس و پیر علی سلدوز و دیگر امرا تومان و هزاره بحملهٔ
ظفر پناه تاختن و سر انداختن در آمدند بیت فرو ریخت ... بجانب سپاه ، دلیران خصم افکن کینه خواه
سرافشان شد تیغ کردنکشان ، چو برگ خزانی ز باد خزان ، زمان و زمین گشت ... ، ز خون ... افتاده بیار جوی
تو گفتی جهان ابر دارد سیه ، وزان ابر الماس بارد همی ، زبس خیمه کافتاد بر یکدگر ، بهر گوشه کوهی برافراخت سر
جهان گشت تنگ و شده بر سپاه ، زبس کشته کافتاد بر رزمگاه ، بسی شاه با نام کشته زار ، بسی نامور گشته بر خاک خوار
ز دوران شام و مصر ... ، ز بس خون که در دشت آورد سیل ، و در مقدمه ... از امرا ... امیر ... و امیر ... ملک
و سید خواجه شیخ علی بهادر و از امرا قوشون ... محمد آزاد و توکل ... و دیگر بهادران بکمال شجاعت در میدان
مبارزت بایستادند و در تمام مینه و میسره و قلب جنگ در پیوست و ... که آسمان از نهیب آن ... یوم
تطوی السماء کطی السجل للکتب در قلق و اضطراب افتاده بیت

در آورد کوس بزرگی خروش ۰ محیط بلا زد بیکباره جوش ۰ دو لشکر بهم باز خوردند بر یکدگر ۰ یلان تیغ برانده و سوختند جگر ۰
ز خون گشته روی زمین چون نگار ۰ ز پیکان دل و چشم گیران فگار ۰ ز گرد تا کار کرده چون میغ ۰ ز کشور بکشور چکا چاک تیغ ۰
سنانها ز خون رنگ دار شده ۰ با میدها مرگ خندان شده ۰ عاقبت صبح فیروزی از مطلع اقبال بی‌اشتمال دمیدن گرفت
و سپاه شام افتاده و بهادران لشکر منصور بضرب بازوی جلادت و ساعد سعادت آن لشکر بی پایان و حشم بی
کران تا کنار عمارت دمشق رانده بر یکدیگر ساختند و بسیاری از سواران و تیغ گذاران بشمشیر سنگ گداز بخاک
هلاک انداختند پیاده افتاده و جان داده زیاده از آن بود که سواد اندیشه بر حد حصر و احصاء آن تواند پیچید بیت
فکند نعجندان کو بیکران ۰ که از کشته بد پشته هر جا که بود ۰ همه دشت بد رود خون تاخته ۰ سلاح و درفش و سر انداخته ۰
کسی دست کو بسته بر جسم اندر بود ۰ و گر گشت گشت انجم اندر بود ۰ ز بس خون که هر جای باشیده بود ۰ زمین همچو دیبای خراشیده بود ۰
و این واقعه در سه شنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه موافق لوییل وقوع یافت و در ما شار کار زار و غلوا ر گیر و دار
سلطان حسین که سپه لشکر شام بود با جمعی از آلات بوده و در مقابل امیرزاده پیر محمد بود و امیرزاده شاهرخ افتاده و تولیاق
توجی که از جملهٔ بندگان امیرزاده شاهرخ بود او رسید و عنان اسب او گرفته پیش شاهزاده شاد آورده و جوه تعجیل
خبر بسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسانید حکم مهیب از موقف اشفاق و تادیب بقید و حبس او اطلاق یافت و بعد
از چند روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ او را بیاساق زده بگذاشت اما بجانان در حجاب عتاب ماند تا ماه آمدن
در مجلس همایون نخاست

گفتار در فتح دمشق

روز دیگر رایت فتح آیت از آنجا کوچ کرده و اندک مسافتی
رفته در دامن پشته فرود آمد و دیگر روز که ارتفاع رایت صبح راستین بر شاهی تاج جبین بشت داده روز جمعه
بنام و خطبه بشارت فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین در جهان انداخت او روی کیهان بجهت
زبان قضا جریان از غرفه کوچ و حرکت آمد و یرلیغ عالم مطاع صادر شد که عساکر گردون مآثر مکمل و آلات روان
شوند و در پیش صفوف عساکر از پیلان شکوه مند الوند مانند که هر یک از آن کوهی بخلاف عادت در آهن نهان و بی
ستون بر سم معهود و فیلان چار ستون روان بیت پیکری بر ذکوه و از آهن ۰ چستون روان بچار ستون ۰
شد حصین حصار آن آهن ۰ زخم دندان او حصار افکن ۰ چون فلک نیکو دو ماه ۰ سر سای کفش سنگ سیاه ۰
به سر سونت از تهیب فزاد ۰ اژدهای دمان گند افراد ۰ صفی پایانده در اشار لشکری که از بدایت بر انغار
مقدار چهار فرسخ با آن صف آراسته از پیله و پیش بمحلی بلند که شرف بود بشهر باندند چنانکه اهالی مملکت از لشکری
و رعیت از کثرت سپاه ظفر پناه آگاه گشتند چه تا غایت بر کیفیت آن اطلاع نیافته بوده و چنانکه بی مجتمع در ان محل

مرتفع

مرتفع صف آرایت و آراین و تیغها بر کشیده کوس کوفته و سورن انداختند بیت خروشی بر آمد که کیوان شنید ۰
ترک فلکی کو صور قیامت دمید ۰ و از انجا پیش رانده نزدیک شهر بر لب جوی مغاک که بثابت خندق فرود آمدند و از
[illegible] کادرها با بیرون شهر حصار کهنه ساختند و بعد از رعایت حزم حکم شد و سواران از
جوی گذشته در مقابل دشمن صف کشیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح بغیر ذنجاح بیاراسته و در طرف مخالف
هر چند که شیب و افغان از سوار و پیاده بالسلاح و اسباب آماده بودند اما از بیم و هراس دست بردی که روز پیشتر مشاهده
کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای پیش آمدن نداشتند حاکم شام مصر بالمرا [illegible] حواقبل و شد و ن
و ترتا و شیخی خاصکی و جمعی از معتبران و محرمان مشورت کردند که درین واقعه ما مصلحت چه میدانید بعضی
گفتند اگر چه زخمی رسیده بیرون گشت شد شهر و حصار بقوت است و مردم تیغ زن تیرکار بسیار و ذخیره
آنست که دل قوی داشته روی بکار آوریم و جنگ را ساخته کرده شهر و قلعه نگاه داریم و بعضی که بمزید جرئت و دانش
ممتاز بودند این رای صواب ندیدند و رقم نسخ کشیدند که خود را به تصورات فاسد بازی داده نگاهداشتن
که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظت حزم کوچ میکرده و هر کس بحال خود مشغول اما آن غلبه و ترتیب از سپاه
در آمدیم و انچه غایت سعی و کوشش باشد بجای آوردیم و قضیه آن رسید که بچشم خود دیدیم چاره آنست که امروز بسازیم
و چون شب در آید ظلام لیل را لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که [illegible] پیکان
بی پایان از اجناد و لشکریان در شهر تطوعه شده عوام الناس که شمار ایشان عالم الغیب و الشهادة داند که چند است
از بهر نفس و مال و عیال بجان خواهند کوشید اگر [illegible] نایند در شهر نگاه دارند مقصود حاصل است و اگر
امر بخلاف آنست الحمد لله از ین عقاب بالخلاص یافته باشیم این سخن معقول افتاد و بعد از قرار برین فرج حاکم
مصر ایلچی با پیشکش پیش صاحبقران فرستاد که التجای بوند واقع شد عام بوده اختیار ما جمعی جهال و اوباش
از اطاعت جا بیرون سزای خود رسیدند امیدواریم که عرضداشت کردیم لشکر از سر معاف موقوف دارند
و [illegible] فرود آیند و از جرم آن اعتراض باشد و بعد تفصیلات گذشته حسب المقتضی قیام نمائیم و چون
ایلچی بدرگاه عالم پناه آمد و رسالت رسانید یرلیغ جهان مطاع صادر شد که لشکر ظفر قرین باز گشته فرود آیند
و چون ظلام والی مصر از بیم خون ریز شفق که در حدود شام واقع شد تجویب مغرب گریخت و زاغ شب
بر دهای شکین فام ظلام از جمیع جوانب فرو آویخت فرمان دو مصر شام با اکثر امرا و ارکان ساخته کی کرده و در نیمه
شب جمعه مطوب شده روی فرار به مصر نهادند و چون از ایشان گریخته بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت

حال باز نمود و شاهزاده تاج بخت او را به حضرت اعلی فرستاد و چون ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت
علیه نفاذ پیوست و امیرزاده بابا بکر از دست راست و امیر جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرو گرفتند تا کسی بیرون
نتواند رفت و از امرا تومان مقدار سونجک و شیخ نورالدین و شاه ملک و الله داد و بزندق جهانشاه
و علی سلطان با دیگر سروران و بهادران و غلبه از لشکریان در عقب گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده
ساخته بر خاک انداختند و باقی مجروح داشته با اسب و اسلحه و شتر همه بگذاشتند و نیم جانی به هزار مشقت بیرون
بردند **بیت** شب قیرگون شد زگرد سپاه ● چو زنگی که بندد به رخ سیاه ● جهان با کجا چون ز تیغ دو نیم ● دو تیغ چون آتش و تب
مخالف شتابان براه گریز ● سپه در عقب راند با تیغ تیز ● مبادا چنان حال را هیچ کس ● دو ره در پیش و دشمن ز پس
فکندند سلاح آن که بگریخت ● فلک خاک شان بر سر انگیخت ● سلاح و قماش و ز هر گونه چیز ● فتاده همه راه و بی راه نیز ●
و چون روز شد حضرت صاحبقران به سعادت و اقبال سوار شد و فرمان داد تا بارگاه ظفرپناه برابر شهر ساختند روز
دیگر شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بود چون خسرو شرقی انتساب آفتاب رایت سعادت از قلعه حصار فیروزه کار
سپهر برافراخت بحکم بارک الله فی سبتها و خمیسها فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب
روان شوند از باغستان گذشته نفس شهر را در میان گیرند بحسب فرموده کاربند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه
واقع است از مستحدثات ملک الظاهر سلطان مصر بود به فر نعل سمند همایون غیرت قصر ازرق گردون گشت و شاهزادگان
و نوئینان و امرا و لشکریان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق آنست تمام بی توقف
بتحت تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و چندان از مال و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست ایشان
افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضی از آن عاجز آید و صاحبقران دین پرور از صدق نیت و صفای طویت
بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالی علیهما که از ازواج طاهرات سید کاینات و سرور مخلوقات
افضل الصلوات الزاکیات و اکمل التحیات المبارکات بوده اند و زیارت بلال حبشی رضی الله عنه بسعادت
سوار شد و در آن مقامات بابرکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت فرموده بمنزل همایون باز
گشت اهالی دمشق در قلق و اضطراب افتادند و سادات و قضات و ائمه و علما و مشایخ و صلحا دروازه کشاده بقدم
اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات و تنسوقات
بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال امانی قبول کرده باز گشتند و حکم شد که تحصیل وجه امانی با امرا
قسمت کرده با استخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و از بیتکچیان خواجه مسعود سمنانی

وجلال الاسلام

و جلال الاسلام به شهر درآمدند و بحسب فرموده هشت دروازه بگچ و سنگ برآوردند و باب الفرادیس را کشاده بگذاشتند
و امرا و نویسندگان در آنجا نشسته بضبط مال مشغول شدند و محصلان در اندرون وجوه اموال استحصال نموده بیرون
می آوردند و می سپردند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بالقاب همایون زیب و زینت یافت والله اعلم بالصواب

گفتار در فتح قلعه دمشق

با آنکه حال شهر بدین مرتبه رسیده بود ازدر کوتوال قلعه با جمعی چند که با او بودند
بپشت استظهار از بنیاد باطل جهات آن حصار بازنداده باظهار مخالفت جسارت نمودند و الحق آن قلعه از قلاع
حصینه و حصون نامبرده عالم است تا اساس بنیاد کرده از سنگهای عظیم برافراخته و در غایت بلندی و استواری
ساخته و خندقی بعرض بیست گز عمیق پرآب آن بر دور و بالای محکم شهر بود بدیع بنیاد و اسباب بیشمار
و فنون آلات و ادوات کارزار و حصار مردان کاردیده و دلاوران جلادت آثار بر فراز حصار استوار و عداد آن مهیا
و منجنیق کشایی آغاز نهاده بودند و بزخم تیر و ناوک و قاروره های نفط و غیر آن مجال نمیدادند که کسی نزدیک تواند
رفت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و شاهزادگان و امرا تومان و لشکریان از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفته
و سرکار را بخش کرده و بساختگی اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیقها و عرادها برافراختند و از چوب سبها
گرفته بالیوریها ساختند چنانکه بقلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و در اندرون خندق چرکها
پیش برده نقبچیان بجد و سعی تمام بکار مشغول شدند و در آن از نشیب و فراز مصوری که برخلاف واقع میشود
بیت برو آزمایان آهن گسل ● برافراخت سر با ز کین دل ● آن کار بهادری ... ● ... کاه از شد
حقیقی کان پیش بند از مرگ بزرگ جان را ... گاه از سرکشی منجنیق و عراده گوی بلا بر سر قوم میبارید گاه از آسیب
کمان رعد فغان از جان و پیکان در دل می آید و گاه از تیر جرخ قاروره نفط در بنه آتش در جگر وی افتاد **بیت**
کمان گشت دهقان صنعت کار ● درخت گل پیکان در و گشته بار ● از آن تخم مرگ کاشته درست ● ز خون خورده آب و بنشو گرفت
حوادث زمین و زمان از تیر ● شد از سنگباران زمین خورد ● همی زخم عراده از هر کران ● بیاید بمغز سنگ گران
جهان ابگینه بار بیکار ... ● که باران اش از زیر ... ● درخت گفتی رعنا ... ● از آتش و برگ و شاخ اوریشن
به ماتم ... مرغان جنگ ● چو مرغان کشان ... ● ... کنی بیهان شد ● ز نخش ملک ... شد
در عین آن امر عالی صادر شد که شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و از نوئینان امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه
و دیگر امرا قشلاق بجانب کنعان کنند و تمام چهارپایان لشکریان در حمایت مواکب ایشان بعلفخوار روان شوند و بحسب
فرموده نفاذ پیوست و در این ایام چست نقبچیان بسعی تمام در کار بودند و سنگهای عظیم می تافتند و سرکبان

تیر بخشید و بیستون شکست چون می آوردند و باره و برج را بر حسب میل فرو میریخت و پیش از همه نقب برج طارم که بلند
ترین برجها بود و سرکار الطون بخشی تمام عمل شد و فرمان صادر شد که آتش در آن زنند و چون شعله در میان نقب زبانه
زد آن کرات برجی بآن بلندی و استحکام تمام فرو افتاد و طریق گشاده در حصار پدید آمد ناگاه باران دیگر باره ندر باران
پیوسته کردی عظیم بر خاست و از مردم خراسان و سیستان و دیگر مواضع قریب هفتاد هشتاد کس در زیر آن بماندند و دلاوران
سپاه که روی جلادت بقلعه نهاده بودند باز ایستادند و حصاریان فرصت یافته آن رخنه باز محکم ساختند لیکن خوف عظیم
و رعبی تمام بخاطر ایشان راه یافت و در قلق و اضطراب افتادند و از سر جان در گذشته اظهار مخالفت نموده زینهار اعماث شد
که چون آینه از حکم قضا مضا از حضرت اعلی بقصد در پیوست و دیگر نقبها آتش زدند و یکطرف از حصار یکبار بیفتاد
و بنه ارکوتوال و کلانتران قلعه از سر ضرورت در باز کردند و پای اضطرار بیرون آمدند و مفاتیح ذخایر و خزاین بسپردند
و دیگر اطراف حصار که برجها گرفته بودند دم جنان را بامیر بلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست و نزدیکان را که مقدم اهل قلعه
بوده پاسالاری سازند بود ع که ایلی به از جنگ نماید بکار و انواع اسباب و اموال و نفایس و مضموقات بی پایان
که از قرنها باز در انجا جمع شده بود بحیطه ضبط و تصرف نواب دیوان اعلی در آمد و در قلعه انبار معتبر بود و از موقوفات
حرمین الوقات غله بسیار در انجا ذخیره شده و چون صاحبقران دین پرور بر آن حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس
متعرض آن نشود و چون یکی از قراجیان مریکک نام صد من جو برداشته بود او را چوب بسی در پیش زدند و بها بسته به
و اشارة علیه صدور یافت و معتمدان امین آنرا یکی من شرح به دینار کبکی بوز فروختند و چون آخر سال بود و ایام بر رفتن
وقت بهار تمام داشت و مبلغی که از ان حاصل شد بر حسب فرموده جمیع تسلیم خدام حرمین کردند و بانواع نوازش
زمره بجانب قدس روان ساختند و چند یار از که در غلامان می باشند و پیشتر چرکس و ممالیک و عبید حبشی و زنکی جمیع
از قلعه بیرون آورده بر شاهزادگان و امرا بخش کردند و مکی در قلعه یافتند کوچک و بزرگ آن زمره را همه را اسیر گرفتند
و اهل حرف ما اندیشه جدا کرده با پیشوران دمشق کلان شهر از جمیع اصناف بر حسب زمره با کوچ قسمت کردند
که بسمرقند برند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان با کوچ نقل کردند و در بنا اثنا حضرت صاحبقرانی از قصر ابلق
ارخانه بجانبی که از عظما امراء شام بود نقل فرمود و در ان نعل و نکشا که عمارتی بود بغایت تر و چهان نزا الفان بوارق
توفیق ضمیر صاحبقران جهانگیر نقش بذیر تصویر این معنی شد که در مملکتی بدین سعت و آبین حوادث چرا این میهای
مستحکم در مواضع تر معتبر در انجا یافته نکشا در الحق فرخ انگیز ساخته بر انجه از برای حرمهای پیغمبر علیه و علی آله
افضل الصلوات و السلام از دو زوجه محترمه و نماز داده دین داری مزدی با همت آن بنوده که بر مرضیع مبارک ایشان جهان

دیواری برآمد و چون زبان استجابت آنحضرت بادای این معنی گوهر بار گشت اشارت علیه بنفاذ پیوست تا ایران
دو قراء شریف متبرکه دمشق که قبه عالی بساختند و اتمام آن در عهده اهتمام امیر زاده ابابکر و امیر زاده خلیل سلطان و از امرا
امیر شیخ نور الدین و علی سلطان و منکلی خواجه کرده و بده بیست و پنج روز در گنبد فلک مثال از سنگ سفید تراشیده
حت استکمال یافت و چون نقد رایج در آن بلاد نقره مغشوش ظاهر بود و بجهت تخفیف حال آن بر حسب فرمان قضا جریان
نقره و زر ما کاه بسته و خلاص برده مسکوک گردانیدند و تنکجات صد مثقال و ده مثقال و غیر آن باسم القاب همایون
مشرف ساختند و بسیاری نقره در میان لشکریان بحدی بود که بدقیق اندکانه حاصل در القریب اردوی اعلی شش صد
هزار تنکجی بوصول پیوست اشارت علیه صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالك ایران و توران ارسال
نمایند منشیان بلاغت شعار و کتاب براعت آثار بکلك لطایف کز از لطایف نگار نامها پرداختند و پیشران برق سرعت
را باطراف و جوانب عالم روان ساختند و از تنکجات طلا و نقره فرخنده نام عالی زینت یافته بود تحف و نثار شاهزادگان
و سایر اشراف و اعیان ممالك ایران و توران به پلك فرستادند و صاحبقران کیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیر زاده
میرانشاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه طرف ساحل دریای فرنج و آن نواحی و حوالی را تا شهر
عکه تاختند و ایشان تمامت آن ولایت را با بسنا کجه و مکب تپکت و آسیا لامیره اموال و اسباب بسیار گرفتند و بکنعان
معاودت نمودند و در تضاعیف این احوال حضرت صاحبقران را مرضی طاری شد و چند روزی که بواسطه آن ماده کربت
کرمی اسلام و اسلامیان بغایت بود و بیت و بقیه انجا میداد مزاج همایون از منهج اعتدال انحراف یافت و بر جهانی تحت متغیر
شد و امرا ملازم ارکچو درنه را به ماه کنعان فرستادند و باشاهزادگان و امراء بزرگ بنوذی معاودت نمایند و مقارن
وصول ایشان آن عارضه روی بانحطاط آورده از دار و خانه وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ بنوذی شفا پذیرفت و در ان
اثنا حضرت صاحبقران انارالله برهانه اندیشه در نموده در مجمع خاص از سادات و علما و ارکان دولت فرمود که حیث بر جمع امیر سیه
که در ان زمان کرم و ایشان با اهل بیت نبی بتخصیص با داماد و عم زاده و وصی علی المرتضی علی المصطفی وعلیه الصلوة
والسلام عداوت میورزیدند و انجه میسر شد از حرب و قتل و ارمز بارة آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند
اهل شام با ایشان در ان افعال ذمیمه و حرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت می نمودند و عقل این معنی را بغایت
غریب و مستبعد میشمرد که چگونه طایفه از امت بهترین پیغمبران باشند و بیامن انوار هدایت و ارشاد و از تیه کفر و ضلالت
رهیده باشند و بدامان اسلام اسلام و عرفان رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته
هرگونه ستم و بیداد در حق ایشان روا دارند إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ و این زمان آن نقل بتحقیق پیوست که اکثر در واقع

آنچنان بودی از دیوان عدل پادشاه پادشاهان چنین جزائی و سزائی حال ایشان نشدی و چون این ماجرا از خاطر عاطر
آنحضرت سر بر زد و بزبان راند چنانکه نبدانید بحکم قضیه الاصل یسری فی الفروع در جمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرده
در روز چهارشنبه نوزدهم شعبان سنه ثلث و ثمانمائه عسکر گردون مآثر دست تسلط و استیلا بنهب و غارت برگشادند
و هر چه بشهر آورده بودند بیت هر کو شبنمها فتاد با خاک ۞ زانکه بترسیدند و نهان نخاست ۞ خود هم خلایق بکوه و دره رسید ۞
نه کمتر کسی و قیامت رسید ۞ همه نام زن بذره کوی مرد ۞ همه شهر شیون و صد جوخ کرده ۞ اهالی دمشق از دکن روانات
کرده بودند و اموال و تجملات را بغارت بردند و از بسیاری زر و جواهر و نفایس و امتعه و اقمشه فاخره که انواع اسباب و شتوقات
متکاثره صورت و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب سکان آن بسیاری آن مالها بحیری و قال
الانسان ما لها قایل گشت و لحق کثرت غنایم آن ملک بحیثیتی بود که جمله یاران اردو با آن صاحب و استر و شتر بار دی
از حد و وصف بیرون بود لشکریان آنرا بود بحمل آن وفا نکرده و بیم مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصری
و نقود و جواهر و اوانی زر و نقره بدیشان کردند و این معنی از بسیاری مردم صادق القول کر رای العین شاهده کرده
بودند استماع رفت و چون وضع عمارات دمشق چنان افتاده که طبق زیر از سنگ برآورده اند و بالای آن دو طبقه و طبقه
از چوب ساخته و در اکثر مواضع از برای تزیین و نقش دیوارها رنگ و روغن داده بغایت قابل احتراقست و چون آتش معاذ الله
در موضعی افتد بالکل مرتفعات و اکابر و اعیان و دهقان متوجه تدارک آن جوش شده و عادت مردم بیچ تمام میکوشند
تا منتهد و مخل نزدیک سوخته نشود آتش فرونی نشیند و این واقع در ایام امان و استقامت بیان اتفاق و دی
و لا در روز شنبه شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و مردم نا از بیچارگی و سراسیمگی بود اما اطفال آن بود
بیت جهان بکلا از آتش چنان بر فروخت ۞ که در زمین کانوس بسوخت ۞ ز بالا شد آتش از بر کران ۞ همی بخت گفتی ز چرخ اختران ۞
چو خورشید در پای اسندروس ۞ بجاش همی نجة آبنوس ۞ بکجا خانه بد و خرب بهشت ۞ از آتش روان دو زخی گشت زشت ۞
و چون حسن اهتمام حضرت صاحب قران دینپرور درباره محافظت مسجد جامع بقاع خیر بیا بود امیرشاه ملک بفرستاد تا آنرا
جامع بنی امیه را از آسیب آتش صیانت نماید و چون سقف آن نیز از چوب بود هر چند لشکریان کوشش زیاده کردند
آتش از دست گذشت تا حدی که منارهٔ شرقی آن مسجد که مجموع از سنگ برآورده بود تمام خاکستر گشت و در روایت آمده که منارهٔ
که زول عیسی علیه الصلوة والسلام بران خواهد بود با وجود آنکه اصلا در آن چوب نبود و ظاهر آنرا گچ اندوده اند بسلامت
باند و چون دمشق بسوخت و انچه در آنجا بود بتاراج رفت و سایر ولایات شام تاخته بودند و غارتیدند رای صواب
نمای جهان آرای حضرت گیتی کشای عزم مراجعت تصمیم نموده و اشارت علیه انحضرت صدور یافت که ایران

دمشق و سایر ولایات شام را آزاد کرده و جلال الاسلام مامور شد که با تمام آن مهم قیام نموده مهر را جمع آورده و بانخندت
شهر دمشق رساند و بر حسب فرموده بتقدیم پیوست بیت قصهٔ بسیار و بشتی نا گزیر ۞ خامهٔ توفیق باذن دستگیر ۞
تا کتم انشا این گیتی ستان ۞ بر نگوید سخن آخر زمان ۞ صورتی کاثار این دولت گذاشت ۞ دولتی دیگر چنین قوت نداشت ۞
گرچه بسیار از افاضل پیشتر انتیز ۞ لعقل چه از آن معنی آورند ۞ ضبط احوال السلاطین کرده اند ۞ هم بنظم و هم بنثر آورده اند ۞
کس نبارد فتح ملکی از فارسیان ۞ زین نمط تحقیق یکیک داستان ۞ گفته در وی صورت هر ماجرا ۞ جمله تا چون بود و کی باشد کجا ۞
حال این طرز یامن بود و تا بد ۞ کی تمام کرد چون من صف تاد ۞ در دو الحاظهی بیم بسر ۞ تا بود دخلی در وی یا بم مکر ۞
گرچه کلکم مرغ این تخیر نیست ۞ صدق نیت قابل تقریر نیست ۞ ور چه شغلی از قوی من بر ترست ۞ دولت صاحب قرانیم یاورست ۞
آخرین معنی نادر لکه شد ۞ کین کهن اکرین چون سفته شد ۞ از التفات خاطر فیاض شاه ۞ آن بدولت ملک و ملت را پناه ۞
داور دین پرور و الا گهر ۞ در ملک ملزم بتفضیل البشر ۞ زبدهٔ تکوین غیاث ملک و دین ۞ عدل عاملش رحمة للعالمین ۞
شاه ابو الفتح آسمان منزلت ۞ ماه اوج ملک و باب معدلت ۞ لاجرم سلطان دارد جهان ۞ ذکر ابراهیم سلطان و جهان ۞
مدحت شاهش بامکان ادب ۞ تعلق را کلک مدیحش بسته لب ۞ پایهٔ قدرش بعون ایزد کریم ۞ قاصرا از پایهٔ وصفش مستقیم ۞
عدلش از گردون پرخیز داد آه ۞ لا جرم از وصفش زبان دادن خطا ۞ تیغ عدلش با بغداد و شرع ۞ گلشن ظلم از جهان منقطع ۞
تحفهٔ دادش جهان از سپیده داد ۞ تا قیامت ایمنی از آسیب داد ۞ اختیارش هر کسی کز تاخت ۞ از ستم گر خاطری یم سرافرازت ۞
بر توجه ش هر کسی کو قتاد ۞ حاجتش دیگر بنا نه حیچ یاد ۞ فتنه را ایام تیغش نادیده ۞ گنج هر مقصود کلکش را کلید ۞
باک آید خامه و یار اد ۞ شاخ اقبالت دولت یار او ۞ نقش بند حلت سویدای وجی ۞ شقهٔ بازکسوت صورتا وجی ۞
این فضایل رتبت تاج سبیت ۞ منشا آن شاهی و فرماندهیست ۞ عالم عرفان جهانی دیگرست ۞ رتبت معنی منصور برترست ۞
ظلمتش شغل تطلک و دین ۞ جان ایس حضرت جان آفرین ۞ بر دلش نور تجلی تافته ۞ بهر از علم لدنی یافته ۞
کو هر جوهر ضمیرش تر غیب ۞ ما بخارا و انحایت و عیب ۞ جنت السلطان ظل الله را ۞ اوست صاحب حق تاج و کلاه ۞
یا رب این اقبال را پاینده دار ۞ کامرانی حاصل و توفیق یار ۞ تا ابد باد این سعادت ارجمند ۞ ربع مسکون ملک و سکانش عبد ۞
باطن انا نظار عرفان مستفیض ۞ مظهر فرمان دیان قدیر
گفتار در مراجعت نمودن رایت منصور و جلم از دیار شام
روز شنبه چهارم ماه شعبان موافق اودیل که حضرت صاحب قران اقلیم کشای به بیت الشرف خویش معاودت نمود بود حضرت
صاحبقران بسعادت و اقبال از قبیات که در نظامی دمشق بجانب مصر واقعست نهضت نمود و پای قار و بنگ رواند
شد در غوطه نزول فرمود و آنجا اشارت علیه صدور یافت که دو مقاله محیم التکال قلبی کرد و مضمون بکی آنکه

امیرزاده محمد سلطان که بحسب فرمان قضا جریان در سرحد مغولستان نشسته بود بمحافظت وضبط آن حدود دا
بعهده خداداد حسینی و بردی بیک ساربوغا و دیگر امرا که آنجا بودند گذارده خود متوجه درگاه عالم پناه شود کآیات تحت
حق که آنجا نافذ استحقاق واستیهال او شده بمضمون مثال دیگر آنکه مهد اعلی تومان آغا با فرزندان دیگر توجه
بعسکر ظفر قرین آورند وجون احکام لازم الاتباع بمهر مبارک موشح گشت مصحوب دارغجه[?] داشته شد وجون
اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده واز قاده و نیک[?] گذشته بعد از قطع سه منزل هوای حمص از غبار موکب عطر آگین گشت
اهالی آنجا باستسعاد سعادت از طریق مستقیم متابعت وانقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکر منصور هیچ
تشویش و ضرری بحال ایشان راه نیافت و حضرت صاحبقران بالمراد شوکت فرموده یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که از برادران[?]
امیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمانشاه وامیر شیخ نورالدین باده هزار سوار بطرف شهر تدمر که حضرت سلیمان
نبی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام احداث فرموده ومهمات آن از سنگ تراشیده روان شوند واحشام عرب العنزه که در آن
صحاری گریخته میرفتند تاخت کنند واز جانب بغداد امیرزاده سلطان حسین وامیر جهانشاه[?] ... پانزده هزار متصدی ترکمانان که برکنار
آب فرات نشسته بودند آن صوب را وجهه توجه ساختند مجموع بحسب فرمان روان شدند ولشکر بر انقاد[?] تا پیش تدمر
بشتاب رفته کاروان دویست هزار گوسفند از احشام ذوالعدد بگرفتند وایشان با شتر و اسب گریخته خود را به بادیه
تکا انداختند[?] وشاهزادگان وامرا با عساکر منصور از آنجا بازگشته واز جهل[?] عبور فرموده بکنار فرات آمدند و بالای آب روان
شدند و سپاه جهانگشای چون بنزدیک ارکاکیه[?] رسیدند آب عاصی در راه انداخته بودند و گل ولای عظیم بود ابجد[?] میان
حالی یافتند عاقبت که بتدریج بجانب حلب تافتند و در راه بالشکر قولکه[?] کرده بود امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق
شدند و باتفاق توجه نموده معسکر فرات در حوالی قلعة الروم ترکمانان رسیدند ایشان از رحلت[?] بایی توی فراز[?] شدند ودست
جلادت بجنگ وپیکار بگشادند بیت غریو جنگ جویان رفت تا میغ ۞ روان شد سیل خون از خنجر و تیغ ۞ سنان خالی نبود از تن بکین[?]
دلیران را پیام مرگ میداد ۞ ز دست نامداران تیر دست ۞ همی از زیر مرغ[?] دیر[?] پیچست ۞ وجون مقابله باد پرزن جهد[?]
آن ترکمانان برگشته روی بجانب شیخ حسن ترکمان[?] که کلانتر ایشان بود گشته شد ودیگر با فراز[?] ... باتباع روی
عجز واضطرار بتیه وادی آورده اند وبسیاری از ایشان بقتل آمد وغنایم فراوان از اسب واشتر وگاو وگوسفند نصیب[?] ...
عساکر گردون مآثر گشت واز آن جمله گوسفند از هشتصد هزار در زیادت بود ولشکریان از رمه[?] اسب وشتر و دیگر
مواشی تنگ آمدند وجون رایات منصور بحوالی حمص رسید مردم آن شقاوت و بدبختی اظهار مخالفت نموده عمارتی که سبیل
طرقها[?] ... ساخته بودند مجموع کندند ومنهدم ساختند از آن حرکت ناپسندیده شعله خشم جهانسوز اشتعال

یافت

یافت ولشکریان مرجه ران[?] شهر بود یافتا[?] تاراج برداشتند وسکانش اسیر کرده آتش در مساکن وامکنش نهادند نظم
چه بود عربا[?] که اینجا ثابت بود ۞ زنند آتش اندر همه شهر نو ۞ همه بوم و بر آتش و گرد خاست ۞ ز مرد و زن و خوردش[?] مرد خاست ۞
حضرت صاحبقران از آنجا روان گشته متوجه جانب حلب شد واز دمشق تا حلب ... و جون ... مراحل ومنازل
قطع کرده بآن نواحی رسید عزالدین ملک ... ترکمانان ... ودیگر امرا قوشون که در قلعه حلب بودند ...
وغیره آنرا بازمین برابر ساختند ... ظفر قرین ... رایات فتح آیات
از آنجا بجانب کوچ بکنار آب فرات رسیدند وامیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده سلطان حسین وامرا ... بغداد
از بالای آب بیامدند و مجموع بعزب باطوس[?] مستعد گشته پیشکش بسیار از اسب و شتر و غیر آن بکشیدند و از کثرت
غنایم چندان مواشی در معسکر همایون جمع آمد که در اردوی با آن عظمت گوسفندی بیک دینار شد وجون امیرزاده سلطان
حسین در آن ایلغار آثار جلادت ومردانگی بظهور رسانیده ومراسم نیکو بندگی قیام نموده عواطف پادشاهانه نقوش جرایم
اورا بزلال عفو فرو شست واجازت ملاقات کرامت فرموده بشرف پابوس سرافراز گشت واز لحاظ نظر التفات دیده دولتش
روشنایی فزود گفتار در گذشتن حضرت صاحبقران از آب فرات و شکار فرمودن چون شاهزادگان وامراء که بجنبش[?]
رفته بودند از اطراف وجوانب سالم وغانم با فتوحات وغنایم باز آمدند وباردوی اعلی ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت
که از فرات عبور نمایند وبرای حمل ... خاصه ... که برکنار فرات واقع است شاهزادگان وامرا تمام لشکریان
... از آب بگذشتند وبحوالی قلعه جعبر فرود آمدند والی آنجا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمدند ...
... وظایف خدمتکاری بجای آورده عاطفت خسروانه شامل حال او شد وحکومت آن شهر بدو ارزانی داشتند
واهالی آنجا بسلامت ماندند هیچ آسیب بایشان نرسید ... قلعه عثمان برسید ... پیشکش
کشیده وبنوازش پادشاهانه اختصاص یافت وجون رایات نصرت شعار از آنجا نهضت نمود حضرت صاحبقران بجمیل شکار
نموده شاهزادگان وامرا ولشکریان ... روان شدند ... جرکه انداختند بیت
باقبال که خدای شکار ۞ کرد وقت ... گاه بهار ۞ شده لاله از ناله ... ۞ ز بس در بوستین[?] گل پیرهن ۞
وجون بر چشمه راس العین جرکه بهم رسید بانکه درین ایام صید بسیار ... چندان شکاری از انواع
واصناف جمع شده بود که هر کسی بدست میگرفت نظم زبس گرد اسبان سپه گشت جون[?] ۞ بجز گنبد[?] ... ۞
گشاده کمین یوز بر آهوان ۞ ... کاروان ۞ شده بر آهو عقاب دلیر ۞ ... ۞
از افکنده بسیار بر راه و بام ۞ ... ۞ چنانکه از کثرت شکاری الامال شد ...

صاحب جمال در کرشمه آمد **بیت** بکف جام و در گوش بانگ رباب ٭ بر آتش سرین کوزه نان کباب ٭ و رایت فتح آیت از آنجا
کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون آهوی شهر بصحرا از دوح وصول رایت جهانگشای دوح افزای گشت
اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمدند و شهلیه (?) جهت پیشکش گذرانیدند و آسوده خاطر باز گشتند **بیت**
جهانجوی چون ایمنی دادشان ٭ سوی شهر خود باز فرستادشان ٭ و از آنجا گذشته موکب همایون بحصاری که محل [illegible] جهاد
جمله اسلام از خبث وجود ایشان بالساحت [illegible] غنیمت گرفته قلعه را با زمین هموار کردانیدند و در آن
اثنا از سمرقند سندو شاه خزانچی آمد و چهار بشارت اخبار امن و استقامت از خزاین عنایت ربانی بعز سعادت صاحبقرانی
آن دیار و بلاد را [illegible] بعز عرض رسانیدند و از پیش حضرات عالیات از سمرقند توکل خانم
و تومان آغا و از سلطانیه [illegible] سرای ملک خانم با هدایا و خلعتها مصحوب سندو شاه بدرگاه عالم پناه آمدند و خلعتها و تحفها
معروض داشته جهت [illegible] سامع علیه رسانیدند و من الله التوفیق **گفتار در توجه حضرت صاحب**
قران ظفرقرین بشهر ماردین رایت نصرت شعار در شعبان [illegible] بدرگاه روی توجه
بصوب ماردین آورده در آن نواحی سندو شاه خزانچی و ملازمان حضرت عالیات که همراه او آمده بودند با پیلاکات و [illegible]
گذرانیدند قلم نوازش و عاطفت شده باز کردانیدند و سلطان حسن کیفا که بحصن کیفا مشهور است و سلطان اردن و دیگر
امرا و سرداران آن نواحی و اطراف با تحف و پیشکش بدرگاه سپهر اشتباه آمدند بدولت دست بوس فایز شدند و چون ملک
ماردین پیش از این بقید اسیر بندگان درگاه عالم پناه درآمده بود و در قلعه سلطانیه محبوس ماند و بعد از تحقیق عفو گناه [illegible]
مغافرانه دستگیر آن برگشته روز داو را خلعت کرامت پوشانیده بانواع نوازش و تربیت سرافراز بلند پایه کردانیده
داو با بندگان حضرت عهد و پیمان موکد کردانیده که تا باشد وظیفه خدمتکاری و نیکو بندگی بجای آورد
و در راه رضا و خاطرخواه کردن غلام هیچ وجه تقصیر و اهمال و اغارة و اصلاح آن شرح و مقتضای جانان عهدی آمد و
که در یورش شام ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر بواسطه همسایگی دشمنان ایمنی داشتی یکی از فرزندان با لشکر آن
و انجا بیت آن سعادت امر بودی و چون بدین ابواب از شجاعت رای ناصواب تقصیر کرده بود از خبث باطن خود متوهم شد
و در ین ولا از اوقات مصر استقبال رایات نصرت فال متقاعد گشت و با این همه چون نظام الدین از تقدم موکب حضرت
قرین نصرت سمیه برین شد رحمت صاحب قران خورشید انتصار سایه التفات بر تفقد احوال او انداخت و بنوید عنایت
و رعایت استمالت نموده طلب داشت و خدمتش از سابقه شقاوت [illegible] شقی [illegible] جهالت تیه ضلالت [illegible]
و بث ادبار بجهات حصار باز داد و طریق استخلاص آن قلعه چنانچه سبق ذکر یافته بطول محاصره منحصر است و در آن

حوالی خلف

حوالی علفخواری که محل آن توقف عساکر گردون مآثر تواند بود بنود لاجرم روان شد و مجموع عمارات از بالا و زیر آنجا
و غیر آن خراب کردند و آتش زدند و رای ممالک آرای قرا عثمان را که مواضع آن با آن قلعه نزدیک افتاده بود بخلعت اعزاز افراز
کردانید و بر صنوف نوازش مخصوص گردانید و امر فرمود که بمحاصره آن حصار اقدام نماید و در تضییق و تحقیق اهالی آن شرایط
تحفظ و تیقظ مرعی دارد و عاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیفا را و سلطان اردن و دیگر حکام اطراف بلاد کرد را با قدام اطاعت
و انقیاد آستانه سلطنت آشیان شتافته بودند هر یک را نوازش فرموده بخلعت طلادوز و کمر شمشیر محمود زرین و [illegible]
یک کردانید و اجازت انصراف ارزانی داشت و در آن اثنا حضرت صاحب قران امیر الله داد را به سمرقند فرستاد تا از آنجا باز
بمحافظت سرحد جته قیام نماید و من الله الاعانة **گفتار در ایلغار رفتن حضرت صاحب قران اسلام ملاذ**
بگرجستان و بغداد و چون اردوی کیهان پوی از ماردین کوچ کرده روان شد حکم [illegible] انبعاث یافت که امیرزاده
سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر [illegible] آقبوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر
و دیگر امرا با لشکری جرار از راه آلتون بجانب النجق در باز کوچ روان شوند و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان
آورند شاهزادگان و امرا باشارت امر بمبادرت نمودند و چون النجق از ده سال باز در مضیق محاصره عساکر منصور بوده و در این
مدت امرا و بهادران بنوبت بمحاصره آن قیام مینمودند در هنگام توجه رایت نصرت فرجام بصوب سیواس و شام امیرزاده ٭
میرانشاه [illegible] و از لشکر امیرزاده شاهرخ فیروزشاه برحسب فرموده با جماعت بمحاصره مشغول بودند و اهالی آن حصار
از تنگ حالی [illegible] آن جا نجا انکه نفری از ایشان زنده بودند و از بی قوتی بوست و چرم کهنه [illegible] سد رمق میساختند
و آن هم نماند بعضی [illegible] از آن قلعه [illegible] بدرگاه عالم پناه روان داشته
و چون شاهزادگان و امرا بحوالی او رسیدند دست تسلط بغارت آن ولایت گشادند ملک کرکین از آن حالت در حیرت
و اضطراب افتاد و از در عجز و مسکنت درآمده کسی فرستاد [illegible] دولت زمین بوس خیام شتافت شاهزادگان
و امرا کس فرستاده صورت انقیاد و اذعان او را عرضه داشت [illegible]
آن دیار و اهالی آن تا [illegible] آن حوالی که ییلاقی مناسب بود توقف نمودند **مصراع** تا چه زاید زمانه آبستن
در آن ایام حکم واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر [illegible]
جاکو و رستم طغی بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس و دیگر امرا تومان و قوشون با [illegible] فوجی از سپاه ظفر پناه بایلغار روانه صوب
بغداد شوند و چون بحسب فرموده مبادرت نمودند و مراحل و منازل پیموده جانب قبلی بغداد مضرب خیام [illegible] ایشان گشت
فرج نامی از قوم جلایر از قبل سلطان احمد تصدی حکومت آن مملکت بود بواسطه کثرتی از اتراک و اعراب که در آن وقت

انجا جمع شده بودند طیره رعونت و عزه در دماغ ایشان اوپیخته بنهاده و عنان جهالت انخلاء الت بیت
فرب امانی و آمال خیانت المعاد و باستظهار حصانت و کثرت اعوان و انصار با جزیی شمار روی تهور بجنگ و
پیکار آورده و در مقام مقابله و مقاتله باستادند و چون آوازه لشکر نصرت شعار اشتهار یافت امیر علی قلندر را از مده
و جان احمد از یعقوبه توجه نموده بقرب مداین از دجله بگذشته و اورنج شاه و میکائیل ارغلی از نیب متوجه گشته در صرصر بهم رسیدند
و با سه هزار مرد آراسته روی تهور بپیکار آوردند و از این جانب امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا که با سپاه
ظفر پناه سوار شده ایشان را شکار وار در میان گرفتند و بجانب دجله راندند و در حوالی عمارت امیر احمد جنگ واقع شد
و جان احمد با بعضی سرداران و لشکریان کشته شدند و جمعی از بیم تیغ آتش بار خود را در آب انداختند و بعضی غرق شدند
و دیگران را بکوشش بسیار جان از آن ورطه بیرون بردند با وجود چنان شکستی که بحال ایشان راه یافت فرج بی فرجام
چون عرق اصالتی و بزرگی و ایالت نداشت و آن مرتبه بگزاف یافته بود و دولتش بنیاد که بود نبود از منصب و جاه
بجز بریق و آب تسکینی با آتش فتنه زبانه زن بتقریر این معذرت بگشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغ
نموده که اگر صاحب قران بنفس خود بیاید شهر تسلیم کن و رعیت را بلا بسنده ایشان مکرر باشد و هر چند لشکر
باشد در مقام مقاومت ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و بهیچکس مسپار و من از سخن او تجاوز نمی توانم کرد و پاشنی گری
چنانی متفاوت باز بستر رایت عناد و استبداد برافراشت و عامه مردم را از رعایا و لشکری اغوا کرده بملازمت بارو و محافظت
شهر باز داشت و در معرض اشتغال بیزان قتال و جدال اشتغال نموده جسارت میکرد و بکشتیها پیش آن دریای بیحیا
را بیهوده در می آورده بیت چه جان اندیشه او پیر گشته ° در دولتش دیو جهالت پیر گشت ° از خیال فاسد و فکر محال °
بر ده دنیا نظم در ملکت و مال ° تا سرش رفت از برای سروری ° هم رعیت نیست شد هم لشکری ° و اندری کیهان پوی در ظل
رایت صاحب قران جا نجویی متوجه صوب تیر گشته و سپاه ظفر پناه بحسب فرمان بجرکه روان شدند و همه را شکار کنان
طی مسافت مینمودند نظم شه و لشکر چو شیران شکاری ° شکار افکن روان اندر صحاری ° کشیده جیره دستان در کمانها °
چو شیر افتاده در دنبال نخچیر ° کرده بند هر زبان برگشاده ° چو شیران روی در صحرا نهاده ° گروهی از سگان بر داشته بند °
بخون تیز کرده صید را بند ° گروهی باز را پرواز داده ° کلنگان را بچنگ باز داده ° و در اثنا راه لشکر ظفر پناه
بر قلعه نفیسی که حصنی حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بتخریب و تخریب آن صادر گشت مردم چون دیدند که قلعه خراب
شد و با شکستها بسته بیرون آمدند و کلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و مال عبور سپاه
مضص هیچ مضرت بایشان نرسید و چون موکب ظفر قرین با مصاحبه بوصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع نفاذ پیوست

در آب دجله

در آب دجله از کشتی جسری بستند و بیک ساعت تمامی اردو از آب بگذشتند **گفتار در توجه رایت صاحب قران**
گیتی ستان بجانب بغداد و فتح آن امرا و نوئینان که بحسب فرمان بیغداد رفته بودند کس فرستادند صورت عصیان و طغیان فرج
و دشمنان او که عند مخالفت ساخته بود بعز عرض ملازمان درگاه عالم پناه رسانیدند حضرت صاحب قران چون بر آن حال
اطلاع یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مآثر ایلغار فرموده و بمعه اعلی جبیان اغلاق و باقی لشکر بگذاشت و ضبط
آن جهت شاهزاده امیرزاده شاهرخ کرده و امیر شاه ملک را ملازم رکاب او ساخت و مقرر فرمود که براه خانان
و قلاعی به تبریز روند و رایت نصرت شعار در شهر رمضان حفظ و تایید بدره گاه براه الطوی کبری متوجه بغداد شد و چون تا
و حوالی آن انداخت بکنار دجله بزیر آب در مقابل دروازه قریه العقاب قبه بارگاه کیوان اشتباه با اوج ماه بر آمد
و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت و بلیغ لازم الاتباع صدور یافت که نقیبان آهنین جگر بی درنگ
بانواع جلادت بکشایند و بقطایف حرفه قیام نمایند از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان
و از نوئینان امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و بردق و جهانشاه و رستم طغی بوغا و علی سلطان و دیگر امرا و تومان
و هزاره و قوشونات مرکبی در کار نقیبان بکار شدند و بهادران بر ولایت کاردان بمحافظت و معاونت ایشان
باز داشته فرج بی فرجام از برای تحقیق قضیه که پیش از این بعطاء بطلت حضرت صاحب قرانی خرف شده بود
بر سم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال بیقین باز داند و چون در مواطن تجربه بالطوی استسعاد یافت و در پایه سریر
اعلی بشاه پیغام بگزارد و بیای تخت بر گشته بالکه دانسته کرامات میکوید از جمله بد بختی او با وجود منهم کرد ایند
دربخانید و در حبس انداخت تا آن سخن دیگری نکوید و در انکار آمدند حضرت صاحب قرانی امرا نمود بقرار در جنگ
و پیکار میکوشیدند و از وخامت عاقبت آن خسارت مآل بی اندیشید بیت شوم اختری که بخت بد آشفته حال او °
هر کار کو کند کند و بال او ° و در اثنا این حال خواجه مسعود سمنانی و منکلی خواجه کبیر کار ملجم بوده از شدت تعذیب
برسید و سبب حلول حادثه ناگزیر بی تدبیر گشت مرکبحت لیکن از تقدیر کار سکش شود تیب کته
حضرت صاحب قران لقمان تواجی را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده تا با اغرق معاودت نموده متوجه این جانب شود
لقمان در مواضع قلاعی بشاهزاده رسید و ایشان بحسب فرموده باز گشته و چون آن لشکر و کثرت بی پایان پیاله
کرده بیغداد رسید مخالفان را دود حیرت از سر بر آمد و بغداد که آنرا دار السلام میگفتند دار الظلام گشت و عساکر
گردون مآثر در جمیع جوانب شهر از یک طرف آب و از طرف دیگر اطناب خیام تا لب دجله کشیدند و عرصه بغداد را با آنکه دوره
آن قریب ده فرسخ بود چون نگینی در حلقه گرفتند و حکم قضا مضا بنفاذ پیوست و در دروازه قریه العقاب جسری بر دجله

دجله بستند و کنار از آن حکم انداز در ابغا کمین کرده تا کسی بر آب نشود که بجنبد و محافظت بالای آب در عهدهٔ
اهتمام شاهزادگان عظام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ مقرر فرموده و ایشان در برابر دروازهٔ سوق السلطان
فرود آمدند و در پایان آب محمد آزاد و شیخ علی بهادر و شمس خواجه باقی بیاد لشکر بحسب فرموده مقابل شهر تا رحمت
نمودند تا هیچ آفریده بدر نرود و فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب چنان محصور شد و مضبوط گشت که از هیچ طرف
دجله متصلات اندرون شهر کشتی بسیار داشتند هیچ آفریده را از هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف
این احوال سیدی احمد اغلانچی را که کوتوال قلعهٔ النجق بود و بعد از فتح او بدرگاه عالم پناه روان داشته بودند چنانچه
سبق ذکر یافت پاورده بودند و فرمان قهرمان قتل او اشاره کرده و گفتند که هر که بنده و یرلیغ عالم مطاع نبود و درست
که قلعه را بکسک معتمد او بسپارند تا شرایط ضبط و محافظت آن قیام نمایند و المکس که سیدی احمد ابدیکاه آورده
بود با یرلیغ بازگشت و هم در این ولا امیر جهانشاه را از جانب ماوراءالنهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسید اجناس
سلامتی و سلامت آن دیار بعرض همایون رسانید و لعل پارهٔ ازهد و چهل مثقال که از کان بدخشان حاصل شده
بود معروض داشت و فرج بی زحام را بالالی شهر از غایت دهشت و هراس دیده عقل تیره گشته بود و چشم بصیرت
خیره مانده از نیم سرحت بدهای دیوارها که از میمنونه فدائی وار دست از روی سنه جان میکوشیدند و چون سپاه منصور
نقبی را آتش زدندی و پارهٔ از دیوار حصار بیفتادی ایشان در زمان آن را بجنت بخود و گچ بر آوردندی و حصار استوار
کردندی و بعجب اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب در سرطان و بغداد از بلاد گرمسیر و سورت حرارت بحیثیتی که ماهی
را در میان آب لعاب جوش می آمد و مرغ را در هوا تاب گرما بحکم بو مخیا از سوش میرفت بیت

ز گرمی کو را آفتاب شد دق   گرفته سنگ را جای محرق   فلک را شمع کافوری بده زان   ز تابش خلق چون پروانه سوزان
جهان خورشید را سنگار شد گرم   کانا فنان فولاذ شد نرم   شدی خون از نهایت دیده خشک   چو ناف غزالان ختن مشک
زمین چون دیگ بر آتش خروشان   میان شخص نهان مغز جوشان   صدف را در میان بحر زخار   گهر در سینه همچون دانهٔ نار

و بهادران لشکر ظفر قرین در چنان حال بجهاد مشغول بوده دلیری ساخته رایت تیغ حزم و عزم دشمن برافراخته و آخر الامر
شهزاده و امرا چند نوبت زانو زده و اجازت خواستند که یکبار از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را بغلبه و قهر بستانند
و قلعه و تمکین پادشاه مکنت آیین ایشان را منع فرموده که تعجیل ننمایند باشد که این قوم تیره گناه از بیخردی بهوش آیند و از سر
پورش و اعتذار در آمده شهر را برسبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسیر نگردند و این ملک بکلی
خراب نشود و چون بر طبق نکات جف القلم باهرکاین نوبه واقع و ان من قریة الا نحن مهلکوها بان دیار رسیده آن

برکشتکان

برگشتگان اصلا منتبه نشدند و از نکبت و ادبار بر مخالفت اصرار مینمودند تا در شهر غلا آغاز شد و قحط پدید
آمد و قریب چهل روز بگذشت پیشتر در هفتم ماه ذی القعده سنه ثلث و ثمان مائه نیم روزی که مردم شهر از شدت حرارت
آفتاب تاب ایستادن نداشتند و چشم بخانها رفته و خالی گذاشته بودند و خود تا برجها کرده و بجای خود برافراشته
آن شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امرا امیر شیخ نور الدین و رستم طغی بوقا روی جلادت بشهر آورده بودند و بر دیوار
حصار زدند با نردبانها و اول امیر شیخ نور الدین بر بالا بر آمد و ماجیطوق باوج عیوق برافراشت و از عقب بهادران امیرزاده
خلیل سلطان و رستم طغی بوقا یا برآمده و سپاه ظفر پناه دیوار را در نهادند و شمشیر بی خوف آتشام از نیام انتقام بر آورده
بعون بر کشیده و یک دفعه که کوس و نقاره فرو کوفتند و هم در زمان از طرف بالای آب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا تومان و هزاره و صفوف و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان
و سایر امرا و قوشون یکبار حمله آوردند و دیوار را بخندق ریختند و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بشهر در آمدند
و شهر را مصداق ان زلزلة الساعة شیء عظیم شاهد آمد و حضرت صاحب قران دمان دون بر آب جسر فرموده
که بحسب فرمان دروازه بغداد بسته بودند و چون سپاه بهرام انتقام با تیغ خون آشام به شهر شتافتند خون گرفتگان حصاری
به طرف که توجه نمودند راه نجات مسدود یافتند و از بازوی نیاز یاری آتش بلا چنان بالا گرفت که بسیاری از خلق خود را
در آب انداختند و از بیم شمشیر جان ستان تیغ تن را طعمه ماهیان دجله ساختند از جمله بیم مردم در کشتیها نشسته و بعضی
بزیر آب روان شدند چون بجسر رسیدند از زخم تیر کاملان کین ساغر شربت کل نفس ذائقة الموت چشیدند و فرج
شقاوت فرجام با دختری که داشت بکشتی در آمد و بالای آب گریزان شد سپاه نصرت شعار کنار آب میرفتند و بر ایشان
تیر باران میکردند تا از زخم پیکان آتش بار خود را در آب انداختند و شعله حیات شان فرو نشست و آن کشتی هم غرق شد
و جماعت ملاحان بحسب فرمان در آب در آمدند او را مرده بیرون آوردند و بخاک خذلان انداختند و چون در آن مقام
جلوه صفات جلالی بود و از عموم تاثیر نهیب از لشکریان کشور گشای بجنگ حصار تلف گشته بودند یرلیغ از موقف
قهر صدور یافت که از لشکریان هر نفری سری بیارند سپاه کینه خواه سر بخط فرمان شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر
انقیاد بسته در طلب برای کوشش بجای آوردند شمشیر از غایت غضب سر بر آورده ای ان الموت الذی تفرون منه
فانه ملاقیکم بر بسکه خود می شنوانیدند و خونریزی شدت حرارت خشم زبانه انتقام از کام نیام بیرون فکنده پیغام
فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون بخاص و عام میرسانیدند از سیاست چنان تیر گشت که دلالاجل پیر هشتاد ساله و طفل
هشت ساله یک تن را نرخ میفروختند و کار بجای رسید که سکته منهم صاحب الموقف بر حال یک منزل بیرون رفت

بیت: ز بس کشتگان کوه شد هر کنار • نماند از کسی رهگذار آشکار • ز بس قتل شد مرد با خود بجنگ • که بسیار کردی بی‌کجا درنگ •
بلا گشته از کشته خود ملول • نکرده قضا حیرتی در عقول • و مناجیان بر حسب فرمان بضبط شمار روس مقتولان مخروط
منکوس قیام نموده از آن سرها منارها بر افراختند و عبرت عالمیان ساختند تا دیگر کسان بر مهتران نستیزند و بی باکانه
بر سوء … فتنه انگیزند **نظم** شهی کو بره باده شیری کند • رعیت بشاهان دلیری کنند •
شهی که مردم … چنین • ز اندازه قدر خود با بر دند • بعز مانده انکو جسارت کنند • فلک کشتیش غارت کند •
ز فرمان سلطان کسی سر کشد • که گیتی بنامش قلم در کشد • اهالی بغداد از آن محن • ندیدی که آخر چه آمد بسر •
القصه جمعی از علما و مشایخ که خود را بدرگاه عالم پناه توانستند رسانید سالم ماندند و عاطفت پادشاهانه شامل احوال
ایشان گشت و همه را بانعام و صلات نوازش نمود و کار ساکنان باین طریق بآخر رسیدند و نوبت بساکن رسید
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند بر حسب فرموده بازه و بازارها و خانها
و بقاع و رباع و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوسته
و کان امر الله قدرا مقدورا **گفتار در بازگشتن حضرت صاحب قرانی از بغداد و نهضت رایات بجانب تبریز**
چون از بسی کشتگان کوه به سنگ عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت جیفهای مردگان چون
نکهت انفاس بدحالان تعفن پذیرفت حضرت صاحب قران گیتی ستان در عشرین ذی الحجه از آنجا بسعادت
و اقبال نهضت نمود و در بغداد حفظها ذو الجلال مقدار یک فرسخ بالای آب … در مزار متبرک امام اعظم ابو حنیفه رضی
استمداد همت نموده بهمان حوالی نزول فرمود و چون سیکداک … از ماوراء النهر آمده بود بالاحکام و مکاتبات باز کرد انید و …
… داروغه … بوده بالا … قیام نماید … پیش امیرزاده محمد سلطان بخارا زدم باز آمد
و فرمان از ذکر سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان
تواچی و توکل برلاس با جمعی از امرا و قوشون از عساکر ظفر لوا بایلغار روان شدند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده
و از حله گذشته تا مشهد شرف نجف علی صاحبها التحیة والسلام برفتند الا آن موضع معظم مکرم را جز زیارت عتبه
علیه و عرض نیاز تعرضی نرسانیدند و سپاه ظفر پناه حله و واسط و تمام آن نواحی را تاخت کرده مخالفان را مقهور گردانیدند
و سالم و غانم با بسی از کرایم و غنایم بازگشته بعز بساطبوس فایز شدند و آنحضرت از آنجا بشهربان و قلاعی که در آن نواحی توجه فرمود
تبریز آورده و معظم لشکر را … اهتمام امیران بزرگ باز گذاشت امر کرد که از عقب بآهستگی بیایند و هیچ
آفریده از ایشان جدا نشود و بنفس مبارک ایلغار فرمود و شاهزادگان جوانبخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده

شاهرخ

شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و در اثنای آن راه جمعی از رجاله ترکمان
کسی را که از لشکر جدا افتاده بود متعرض میشدند و بقطع طریق اقدام مینمودند چون این معنی بسمع مبارک حضرت صاحب
قران رسید اشارت علیه نفاذ یافت و جمعی پیاده در حوالی راه کمین کردند و همان که آن مفسدان در آمدند از کمینها بیرون
تاختند و ایشان را گرفته سی نفر را از درختهای بلوط که بر سر راه بود بیاویختند و از مخبر صادق القول استماع رفته
که درخت بلوط بار آورد سالی و یکسال مانده و چون این حال نوع غرابتی داشت بتقریب ثبت افتاد و چون رایات
نصرت شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایه وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات عالیات سرای ملکخانم و خانزاده
و دیگر حرمهای شاهزادگان با فرزندان ارجمند مقدار امیرزاده الغ بیک و دیگر درهای سپهر سلطنت و جهانبانی باتفاق
مهم سلطنت استقبال استعجال نمودند بمقام … بساط بوس سرافراز گشتند زبان حمد و اعتذار بادای تهنیت
فتوحات بگشودند و نثار بسیار از جواهر و دینار بر فرق روزگار خجسته آثار باشیدند پیشکشها کشیدند و از آن جانب بدولت
و اقبال اثقال کوچ کرده روان شدند و چون بیلاق آن ذیارت از وصول … موکب فرخنده … حرم و … اکرم
سادات و علما و اکابر و اعیان ممالک ایران بتخصیص … تهنیت استقبال رایات فتح آیت … سالمه بارگاه
جلال … رسیدند و … امید … مشاهده انوار … همایون منور کرده و شرف نوازش و انعام پوشیدند
و خلعت کرامت طراز اکرام و اعزاز پوشیدند و امیرزادگان و لشکر که عقب مانده بودند رسیدند و چند روز در آن نواحی
توقف افتاد و چون ائمه و افاضل اطراف و اکناف بدرگاه اسلام پناه جمع آمده بودند خاطر عاطر حضرت اعلی بکشف عقاید
دینی و تحقیق مسائل شرعی میلی عظیم داشت در آن مدت اکثر مجالس … مجلس منعقد میگشت مباحث
علمی و مناظره اهل فضل و تقوی میگذشت و در آن ولا مرحمت خسروانه امیرزاده رستم را اجازت انصراف داده بشیراز
فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول بمستقر جاه و جلال … متوجه موکب ظفر قرین گردد بسعادت و فیروزی ان شاء الله
التوفیق **گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ بصوب ارزنجان**
در آن ایام که حضرت صاحب قران هنوز … در شام بود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سطوت
سپاه بهرام انتقام پناه بادیه برده بودند لشکر کشید و با انتقام … سیواس ارزنجان را محاصره کرد و طهرتن جنگ کرده شهر
مانع نمود و در آن جنگ مقبل نایب طهرتن بدست قرا یوسف اسیر گشت و اهالی قلعه ارزنجان امان طلبیدند و سلطان
احمد پیش ایلدرم بایزید شفیع گشت و او ارزنجان را بطهرتن باز گذاشت و زن و فرزند او را اسیر برد و … فرستاد
و خود بروم مراجعت نمود و درین وقت چون اردوی کیهان پوی از بیلاق آق … کوچ کرده متوجه اوجان شد

و از اتفاق نزول مبارک بموضع مشت رود و سنک نیم جرخ کبود کشت در انجا خبر آمد که قیصر روم ایلدرم بایزید بار
متوجه این جانب است از سبب سرحد این خبر شعله شمشیر خونبار اشتغال پذیرفت و فرمان شد که امیرزاده شاهرخ
با بعضی از عساکر کردون مآثر در پی دولت روز افزون بتدارک جهت قیصر روم آورند و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک
و دیگر امرا تومان و هزاره ملازم رکاب فرخنده مآب روان شدند و امیر مضراب و ایلچی شاهزادکان و دیگران
که بجانب کرجستان بایلغار رفته بودند در ییلاق منکول توقف نموده ارسال فرمود که با اتفاق بموکب شاهزاده مشار الیه
پیوندد و بحسب فرموده کار بند شدند و در اثنا راه بشاهزاده پیوستند و چون رایت شهنشاه از اونیک کذشت بموضع
نوید رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن از پیش آمد و خبر آورد که ایلدرم بایزید از غارت عاقبت آن جسارت
ترسیده است و طهرتن را وسیله اعتذار و استعطاف ساخته پیغام داده است که بی نسبت با حضرت صاحب قران
در مقام انقیاد و اطاعت و از بی جهات ناستوده که بدان اقدام نموده نادم و پشیمانست مبرلحم پادشاهانه امیدوارد
که خاک عفو و اغماض رقم نسیان بر عنوان جریمه کشد و بعد ازان با بلاغ و ارسال رسل و رسایل از جانبین طریق
مخالصت و مصافات مفتوح کردد تا مسلمانان بیامن آن امن و استقامت روی نموده متضرر و خراب نشوند و جهد
کرده که جون قضیه مصالحت از مساعی طهرتن باتمام رسد حرم و کسان او را که بنوبه برده باز فرستد شاهزاده جوان بخت
شیخ علی کیی مرا که به درکاه عالم پناه فرستاد و صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کردانید و در ان محل توقف
نموده و حضرت صاحب قران از موضع مشت رود بصوب دالای ... کوچ کرده با اوجان نزول فرموده و چند روز انجا توقف
وجود مبارک کشور کشای عزت عزم قلعه جان و رشک روضه رضوان کشت **ذکر رسیدن مهد اعلی تومان
آغا و شاهزادکان از جانب سمرقند** پیش ازین نموده شد که در وقت مراجعت از دشت قفجاق فرمان قضا جریان قلمی شده
بوده ... که مهد اعلی تومان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی کردند و حکم همایون در سمرقند با ایشان رسید
با امتثال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند و هنکام وصول بنجارا از مزارات متبرکه آنجا جون مرقد مکرم شیخ
عالم سیف الدین باخرزی و دیکر مشایخ کبار قدس سرهم استمداد همت نموده بخراسان آمدند و از راه ... بمشهد
علی صاحبها التحیه والسلام مشرف شدند و در انجا وظایف زیارت و ادای صدقات و نذر مرتب داشته روی توجه
براه آوردند و جون از سلطانیه کذشته بنوبه اوجان رسیدند حضرت صاحب قران از کمال عاطفت و مهربانی عزم استقبال
فرموده و کس فرستاد و دراری برج سلطنت و جهانداری امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص را طلب
داشت و بدیدار ایشان طبع فرخنده روشن کردانید لوح زبان و جنان را بنقش حمد و سپاس ... بخشش نشان

جل علا

جل و علا بنکاشت و مهد اعلی تومان آغا با فرزندان ارجمند پیکیو سلطان و سارق آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف بوده
بسعادت تلاقی استسعاد یافته رسم لطافتی بجای آورده و وظایف نثار و پیشکش از خلعتهای طلا دوز و تنسوقات
دلافروز بتقدیم رسانیدند و بعد از جند روز دیکر که در اوجان توقف افتاد حضرت صاحب قران متوجه تبریز کشت
و در راه شکار انداخت و چون بدولت و اقبال بدار السلطنه تبریز نزول فرمود و آن محل مقام مجازی کشت حقیقی و ابواب
مرحمت و افضال بر روی امانی و آمال کبار و صغار آن دیار بر کشود و بجهت حال رعایا و ضعفا رسیده دست تسلط متغلبان
از دامن روزکار مظلومان کوتاه کردانید و در آن خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین توفی از تبریز در رسیدند
و بعز بساطبوس مستسعد کشته پیشکشها کشیدند و چون خواجه مسعود سمنانی بر در بغداد کشته شده بود عاطفت حضرت
صاحب قرانی شامل حال ایشان کشته هر دو را بدیوان نصب فرموده و جمعی را از اتباع خواجه مسعود و غیرهم آنکه کرده بجلال
الاسلام تقریب کرده بودند و خواجکان که از وی بدیوان نشسته بودند آن صورت بعرض همایون رسانیدند و فرمان شد که او را
عزل کرده تقریب کنند بحسب فرموده قضیه او رسیدند و او را بجهت ادای ... بقایا باحوال و تصرفات خاصه و ابتاع ... مبلغی
بجهت ... و او از تعذیب محصل کوفت بری از زبان خونکشیده ... و جون از زخم کاری ... در زمان ... روح
روان به عالم ... شد و معامله خواجه شهاب بعد از وجه ... کرده آورده بود ... رباب کجا بایا بدهد
آخر کردند و شحنه عدالت حضرت نصفت شعار از برای قطع ماده فساد بعضی از عوانان ظالم نهاد را بیاویخت و بعضی را ادب
بلیغ فرمود و ببذل تمام و انعام عام کردن جان خاص و عام را بربقه رقیت و لازمان عهد کلاحسان ... والتوفیق
من الله العزیز **کفتار در توجه حضرت صاحب قران از جانب کرجستان و رفتن بقراباغ اران**
بعد از جند روز که تبریز از فر شکوه حضرت صاحب قران کیتی ستان رشک حدیقه جنان و روضه رضوان کشته بود رای
عالم آرای عزیمت صوب کرجستان تصمیم فرموده و جون ملک قیباد سرحد خلافت منصب بموکب ... بمعرض آمد و بموضع
قمقه نزول فرموده باشارت شحنه ... خواجه اسمعیل خافی را جرت للظالمین بر سر آورده بر دار بر کشیدند و چون
رایات نصرت شعار در کنف حفظ پروردکار تعالی و تقدس از آب ارس عبور نموده ... مضرب خیام عساکر بهرام انتقام
کشت حضرت صاحب قران با خواتین و فرزندان و جمعی از ملازمان بتفرج قلعه النجق که بدان روز فتح شده بود فرموده ببالا
بر آمد و از نشیب آن را بنظر احتیاط در آورده و از انجا باردوی همایون باز آمد بسعادت و اقبال نزول کرده و در ان محل طهرتن
رسیده با درکاه سعادت بساطبوس فایز شد و نامه ... رسالت ایلدرم بایزید بصورت عجز و انکسار و انقیاد و اعتذار
بعرض رسانید و بزلال حسن تقریر نایره غضب پادشاهانه تسکین داد و حضرت صاحب قرانی جند روز در ان محل توقف

زموده والجی بکرجستان پیش ملک کرکین فرستاده ساو و باج و جزیه و خراج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر تنبور خواجه آقبوغا و دیگر امرا که برحسب فرموده از حوالی سنکول
متوجه شده بودند بموکب شاهزاده جوانبخت امیرزاده شاهرخ ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از
جلکای نخجوان کوچ کرده بمدة شاه بن نزول فرموده و از کوهستان روان شد و چون بکرجستان [illegible] رسید نشاط
شکار از خاطر همایون سر بر زد و چون رسم جرکه چنانکه معهودست باقامت پیوست از انواع حیوانات بتخصیص گوزن
چندان جمع آمد که شمار آن وهم جز [illegible] حزر و تخمین آن [illegible] نشاید نمود و چون شکار کرده آمدند درمان
محل امیرزاده شاهرخ و امرا که ملازم رکاب او بودند برحسب فرمان بازگشته بعسکر ظفر قرین پیوستند و رایت فیروزی
شعار از انجا نهضت فرموده و چون بموضع [illegible] رسید از صولت اردوی همایون غیرت [illegible] که هفت اقلیم [illegible] بهرام کوکبه
ایدکو بیرغیاث الدین برلاس [illegible] تایید [illegible] رسید و [illegible] اقامت نمود و پیشکشها
کشیده درمان محل عرضه کرد که جانب کرجستان [illegible] رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با بعضی اسباب و مرکب [illegible] و تحایف
انجا از شکاری و [illegible] جهان پناه روانه درگاه اسلام پناه کرد [illegible] بر مصدوقه یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون
باظهار رسانیده [illegible] ملک کرکین [illegible] دولت زمین بوس دریافت و پیشکشها کشیده پیغام برادر [illegible]
عرضه [illegible] که [illegible] خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش ازین از جهل و نادانی جریمه بظهور آمده از ان پشیمانیم
و اگر مرحمت [illegible] خسروانه عفو گناه [illegible] محو نقوش زلات بندگان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتکاری
هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده باشیم و از لشکریان آن [illegible] معترض شوند
بحسب اشارت خدام [illegible] غلام [illegible] ملاطفت بی دریغ معذرت ایشان را بعز قبول ارزانی داشت و گناه ملک کرکین بخشید
و برادرش را [illegible] نظر عنایت گردانید و خلعت پوشانیده اجازت انصراف داد و فرمود که برادر بگوید تا امان دادیم و فرمان
قضا نفاذ در باب [illegible] بشرط آنکه بعد ازین خود نگاه داری و با مسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان واجب شماری [illegible]
وجه از وجوه اندیشه ایذا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیاری [illegible] عسکر ظفر قرین [illegible] رای صواب
نمای توجه خواجه آقبوغا به سمرقند فرستاد تا با دیگر امرا ملازم امیرزاده عمر باشد و باتفاق بضبط [illegible] قیام نمایند و بعد از
چند روز رایت فتح آیت از انجا نهضت نموده حوالی قراول [illegible] بمضرب خیام نزول همایون گشت و درمان محل خبر آمد که امیرزاده
محمد سلطان که پیش ازین طلب داشته بودند او برحسب فرمان از سمرقند توجه نموده و چون بتبریز رسید امیر حاجی
حاجی سیف الدین که ملازم رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحب قرانی را از ملاحظه قدرت

حذت

حذت سوابق حقوق ملازمت خاطر شریف بغایت متألم شد و قطرات اندوه از دیده [illegible] بارید [illegible] و کلمه انا لله
و انا الیه راجعون اعتصام نمود و الی الله ترجع الامور انه هو الغفور الرحیم گفتار در قشلاق فرمودن
حضرت صاحب قران در قراباغ اران و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند [illegible] و چون [illegible] حوالی قراول
نو باتفاق افتاد و حضرت صاحب قرانی از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از گنجه و بردع گذشته روز شنبه
ثانی عشرین ربیع الاخر سنه ست و ثمانمایه موافق ییلان ییل که آفتاب در شرف قوس بود در قراباغ نزول فرموده و از برای صاحب
قران کامکار و شاهزادگان نامدار [illegible] ساخته اند و درون آن خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته و چون مقرر
بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود هرکس بجای خود و بجانب دربند خیمه ها زدند و قشلاقها گرفتند
[illegible] از طرف دشت قبچاق ایلچیان رسیدند و بوسیله امرا عز زمین بوس
دریافته زانو زدند و از زبان خانان خویش دعا و ثنا بادا رسانیدند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و از ان سبب [illegible]
خرم آنحضرت تسکین پذیرفت و درین اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان از سمرقند با لشکری آراسته
و تجملی بی شبه و مانند توجه نموده از [illegible] گذشت [illegible] تمام شاهزادگان مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
شاهرخ و سایر اولاد و احفاد بزرگ خود با امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان
باجمعهم بعزم استقبال [illegible] کنار آب [illegible] برکنت و میان شاهزادگان رسم
معانقه و ملاطفه باقامت پیوست و زبان بتهنیت و استبشار [illegible] سلامت و استفسار احوال و اخبار [illegible] شد
و از جانبین طریق پیشکش و نثار مسلوک افتاد و باتفاق یکدیگر بسعادت بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بزمین بوس
فایز شد [illegible] شاهزاده مشار الیه وظیفه الجاشی تقدیم نمود و حضرت صاحب قران گیتی ستان بیت
نمودش گرفت اندر آغوش تنگ ۞ چنین تا بر آمد زمانی درنگ ۞ بپرسیدش از راه و رنج دراز ۞ روان بر شهزاده چشم نماز ۞
و از موقف ادب زانو زده پیشکشها لایق از هر نوع چنانکه مثل آن بندرت چشم زمانه [illegible] جهان بیاد امتحان شده
باشد بمحل عرض رسانیدند و اعاظم امرا که [illegible] ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا
[illegible] افزایش [illegible] جلالت اساس [illegible] و سپاسی کردانیدند و در مقام ضراعت
و بندگی زانو زده پیشکشها کشیدند و [illegible] اجتماع فرخنده آثار در فصل [illegible] بهار خرم [illegible] گرفت
خاطر صغار و کبار از ان حسن اتفاق مطرح انوار فرحت و استبشار شد و طرب و نشاط بسط بساط [illegible] استدعا
نموده [illegible] و جشنهای پادشاهانه بآیینی [illegible] ترتیب افتاد و [illegible] آغایان

خورشید مثال ناهید دلال از نعمای بهروزی اتساق بزین اتساق دنب و زینت یافت و چند روزی فضای طرب
سودا این نظم دلکشا تازه سرود تمتع و احتظاظ گرفت که بیت زمانی ز شغل جهان بگذریم ٭ بر جان بروده جان بر دریم
بهم فرخ و دون دل آیین کی ٭ ستانیم داد دل از روز دی ٭ و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ عنایت و تربیت
اختصاص بخشید بیت سرش را بهادات از تاج زد ٭ همان کرده کامش بزرین کمر ٭ و از جمله نوازشی که درباره او کرامت
بود به تفویض تاج تازی مجموع ثغور خنک بر تبرین زرانجام ز بوده و بعد ازجلی باطلی و عشرت سایه التفات برنسق
امور سلطنت و مصالحت مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر را بواسطه جریمه ثانی آنکه مشار الیه او را مانده کرده بود جناغ
اشارت بخان رفت و پایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ او را یغو برسیده چوب یاساق زده و بند بر پا
بگذاشتند نعوذ من تنکیه و نکاد من تناه **گفتار در فرستادن صاحبقران انجم کواکب باطراف و جوانب**
پیش از این رقم کلک بیان گشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم رفته بود و التجا
بایلدرم بایزید برده و چون آوازه توجه رایت ظفر پناه بصوب روم در افواه و السنه مردم افتاده سلطان احمد از حوالی
قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعه الروم کناره کنار فرات بهیت آمد و از آنجا به بغداد
رفت و باوجود آنکه بغداد از بنیاد برافتاده بوده و بکلی مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و بعضی مخالفان که از
خوف جان متفرق شده بودند و در کنج کاه آوارگی و برانکی هر یک بکنجی خزیده بودند چون مور و مار از دست بطرف آن آمدند
و جمع میشدند و چون این خبر بساحت ضمیر صاحبقران جهانگیر افتاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن کرد که پیش
از آنکه ایشان را تمکنی حاصل شود و ناچیز کردند شاهزادگان و نویینان را احضار فرموده و سنت سنیه مشورت بتقدیم
رسانید و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار هر یک براهی روان شوند از آنجمله امیرزاده
پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت و پیر علی تاز و دیگر امرا متوجه صوب لرستان و خوزستان و واسط
مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امرا تومان را بصوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطان
حسین و امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امرا و لشکریان عزیمت بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد و امیر برندق
را با کوهی از سپاه ظفر پناه تاخت بعضی ما اشتغال بقلع و قمع طاغیان آن نواحی نامزد گشت و چون هنگام مراجعت جیش
نصرت ملاذ از بغداد آکاه برفاه سید زصبی و کنس و زدی جسارت نموده بودند و سفارش بلیغ از مقام انتقام
صدور یافت که اول برالقریق کار آن فریق بسازند و واقع زار روزگار ان خاطر ضبط اساس آن اشلاء بذکر او بپردازند
و با آنکه فصل شتا بود و شدت برودت هوا بدرجه اعلی و کثرت برف در راهها بحیثیتی که تا مد و امثال آن نفی انداخته ند

عبور میسر شد

عبور میسر نمی شد شاهزادگان و امرا بامتثال امر مبادرت نموده سرفوجی بصوبی که اشارت رفته بود بی توقف روان شدند
و در ناحیه دربند تاشی خاتون که کرد آن مفسدان غلبه برف و سختی سرما کوه ها فرود آمده دعو اشت تحت از ایشان آغاز
کردند و حشری بی شمار به تیغ آبدار آتش بار بگذرانیدند و جماعتی روی اضطراب بکوه نهادند که جان از آن عرقاب بیرون
برند و از بسیاری برف و استیلای برودت بر ترسیده انگشت عجز بزینهار بر آورده امان خواستند و چون آتش قهر که بحقیقت
خود بهت بی باکی بر افروخته بودند مایه ثبات و وخامت عاقبت بحال ایشان انداخته درو جیات ان تیغ تاز بر باغ
شده دردی برف انفس شان کونه سقط طوطی گرفت بیت زبس کشته کافتاد بر کوه و دشت ٭ جهان گفت بس بس که از حد گذشت
و بعد از آن امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی جلادت ببغداد نهادند و درانها ابتهات و صولت چنان بر شد
که مرغ بلند پرواز از شیب و زاز آن بحال عجیب و حوار بر دو علی العقد آخر روی جهان ببغداد رسیدند که سلطان
احمد از غایت اضطراب پیک لو پیرهن بیابان را خود را بکشتی در انداخته از شط بگذشت و از آن طرف با سلطان طاهر پسرش
و معدودی از نوکران بپای جان با ذیای سوار شده متوجه صوب حله شدند و لشکر ایلغار آمده در آن شب در بغداد توقف
افتاد و علی الصباح چون توجه سلطان احمد محقق شد امیر جهانشاه بتکامشی او تا حله برفت و چون جسر بریده و بزیر آب
فرات بجزیره خالد و مالک رفته هم آنجا توقف نموده از برای عرض صورت حال سواری بر تعجیل بدرگاه عالم پناه روانه
و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه حجالاه آمده مندلی را غارت کردند و امیر علی قلندر ما که
از قبل سلطان احمد آنجا بود گریخته و از شط گذشته مردم و احشام از اطراف جمع آورده و به کنار دجله باستظهار آب پای
تجلد و قرار پیش نهاد و امیرزاده خلیل سلطان با ایند سلطان بیرجهانگیر بهلان را با بعضی جلد از بالای آب بفرمان
گذشتن از شط عبور نمایند و از عقب ایشان در آیند و خود با لشکر در برابر بایستاد و چون ماینده سلطان از آب گذشته
قفای مخالفان فرو گرفت لشکر که در مقابل ایستاده بودند در آب زدند و چون از آب گذشتند آن خاکساران را
آتش قهر در بنیاد ثبات و خرمن حیات انداختند و مجموع آن اشرار گذار متفرق و پراکنده ساخته غارت کردند و امیر برندق
و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه در دو بنداد بغوث باذوی تسلط و اقتدار احشام ساکی و فیلی را تاراج کردند
و امیرزاده که جهت قشلاق از شیراز بشوشتر آمده بود بحویزه بایشان پیوست و از آنجا باتفاق روی توجه بجانب
عباده در واسط نهادند و شیخ اویس کرد بخوجی کری ایشان را که بندگی بسته بوده و بگذار عریضه بکوبره دجله بگذشت
و او شبکیر کرده بعبده زیارت سید احمد کبیر دریافتند و از آنجا در دو روز راه رفته اعراب عباده را تاختند و غارت
کرده اناب و شتر غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا معاودت نموده و باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلیمانشاه ٭

در قم دار و غاشوشتر و محمد عجب شیر دار و غاذ فولاد و تو خاجه دار و غاجزیم و شمس الدین و جمعی دیگر که متصرف
و عمله ارض سیستان بودند سر را مقهور کرده و وجه بیان از ایشان استخلاص نمودند و امیرزاده رستم از آنجا بر حسب فرمان عازم
شیراز گشت و شاهزادگان و امرا که باطراف و جوانب بجیحون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند
و دیگر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار گرفتند و در اول بهار بر حسب فرمان عازم درگاه صاحب قران گیتی ستان
شدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا که با ایشان بودند بهمان عزم روان شدند و در پالخالص کنار دیگر
جبل حموی واقع است در رود دانه نزدیکی بغداد قبر ابراهیم لک بجمع بهم رسیدند و باتفاق روی توجه بپایه سریر خلافت
مصیر نهادند سبب عزم صاحب قران دیگر بار بجانب روم چون قرا یوسف ترکمان در مملکت سلطانان
از مدتی باز دست فساد بر کشیده بود و پای از جاده راستی و سداد بیرون نهاده و سر بی باکی بر آورده و ره امن طریق بر آینده
و رونده را زنگ و کوچک میش راینده و از طمع مخالفت آهنگ راه دنیی عدل ساخته قوافل جمله آوانه تجار را آسیب میرسانیدند
حضرت صاحب قرانی که طبع مبارکش بمحض راستی سرشته و راستی و درستی بر خاتم دولت ابد پیوند که قرین جبین سلطنت
و فرمان فرمایی نوشته انتقام حقوق اسلام و قطع ماده شر و فساد او بر ذمت همت پادشاهانه واجب می شناخت
و او در آن وقت از بیم عساکر گردون مآثر گریخته بود و بروم رفته و ساحه حمایت قیصر را منجات قصد کرده با برینت
داعیه یورش روم از خاطر مبارک سر بر زد و چون این معنی اشتهار یافت و آوازه بروم رسید قیصر متوهم شد و تمام اهالی
آن دیار در اضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علما و صلحا و اشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند و بزبان نصیحت
این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار شوکت که عازم اینجا شده دولتی عظیم دارد و تا غایت
که پای از جاده فرمان برداری او بیرون نهاده سر بی پادشاهی بباد داده و هر که رو میان از متابعت او بر تافته جان امان نیافته
اعوان و انصار او مرکب که بر شغل خطیر که پیش میگیرند باسانی میسر میشود و روی توجه بهر کشور که دیار و شهر و حصار
که می آورند بادنک سعی مسخر میگردد این معنی بی سابقه عنایت ربانی و تائیدات آسمانی نتواند بود با چنین صاحب
دولتی مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت نیست صواب آنست که از در مصالحت و موافقت در آیند و در تراضی خاطر
ایشان حسب المقدور سعی نماید ایلدرم بایزید را آن سخنان معقول افتاد و خود نیز خایف و اندیشناک بود دیگر
از قضات اسلام را بالبیری سخن دان و مکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت و اذعان بحضرت صاحب قران گیتی ستان
فرستاده در قرا باغ اران بدرگاه عالم پناه رسیدند و بوسیله شاهزادگان دین پناه بشرف بساط بوس استسعاد
یافته مکتوب رسانیدند و زانو زده باداء رسالت قیام نمودند محصل کتاب و خطاب همه آنکه چون عنایت ازلی

از خزانه تؤتی الملک من تشاء خلعت پادشاهی و جهانبانی بر قامت اقبال آنحضرت آراسته و مقام مطاوعت و
طاعت گزاری صادق دم و ثابت قدم میم و اگر پیش از این خلاف این معنی بظهور آمده بعد از این جز طریق اطاعت و انقیاد
سپرده نخواهد شد حضرت صاحب قرانی فرمود که چون والی شما با قامت فرض جهاد قیام می نماید و همت با فتح غزا میکند
ما بالطبع اصلا خواهان آن نیستیم که متوجه آن طرف شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که خاطر هیچ وجه رخصت نمیدهد
که دیار اسلام را خرابی روی نماید موجب شماتت بیدینان گردد لیکن قرا یوسف ترکمان که یورت او در اباغش در میان
ممالک اسلام واقع شده مفسدی بدکردار است و از بی باکی بقطع طریق و نهب اموال مردم بسیار اشتغال نموده جسارت مینماید
و آسیب افساد و بیداد بسلطانان پیش از این میرسانید ضرر بسکان اطراف در این وقت که از بیم عساکر منصور گریخته
و بآن جانب آمده والی شما او را ملجا داده حمایت میکند و این بغایت ناپسندیده است و او را یکی از سه کار میباید
کرد یا آن بد اندیش بتقصیر تقصیر آن بد فعل بر گماشته کار او را آخر سازد یا او را بند کرده پیش ما فرستد تا گناه او بر سیدن
جزای او داده شود یا از مملکت خود او را براند تا ماده نزاع انقطاع پذیرد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد و بعد
از آن جهت غزای کفار اگر مفتقر باشد از مساعدت و معاضدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول اوامر علیه
را بخشوع و خضوع التزام نمودند و آنحضرت پس از چندی بعزم عزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود
و خدام بهرام انتصار شیر شکار در مدتی تمام تمام آن صحاری و جبال را احاطه کرده بعد از چند روز نرگه بهم رسید و از کثرت
اجتماع انواع حیوانات و اصناف جانوران مصدوقه وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ مشاهده افتاد شاهزادگان بر حسب فرمان
بیان درآمدند و بنوک پیکان آتش فشان صید فراوان انداختند و عاطفت پادشاهانه طرب و انبساط مردم را رخصت
فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و بعضی از امرا مثل جهان شاه و توکل و دیگر مردان حکم انداز با ایشان بجرگه
در آمده بیشکاری را از حلیه حیات عاری ساختند و چون جرگه تنگ فراهم آمد نخست صف لشکر از عقب یکدیگر
باستادند و شاهزادگان و امرا میک بجای خود باز کشیده نظاره از دور کردند و تمام شکاریان از بیم بخوهی بر بالای یکدیگر
افتادند که کم است ما از ایشان پیدا گشت و بعد از آن اجازت شد که عامه سپاه بصید و قید مشغول گردند مرکب حسب
المقدور و شش بدست میگرفتند و میبردند و چون خاطر عالی از شکار بپرداخت باز روی اعلی مراجعت نمودند
و بعد از چند روز بر حسب اشارت علیه جشنی خسروانه بآیینی که چشم زمانه در آن خیر مانده ترتیب گشت و در آن جشن ایلچیان
روم را نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانیدند و بانعامات پادشاهانه و کلاه و کمر اعزاز کرده اجازت فرمود که ما امین زمستان
هم اینجا توقف خواهد بود و اول بهار باید بر درگاه رخصت نموده تا حدود روم میآییم و انتظار وصول فرستاده از پیش

تمت

والی شما باشیم و اگر جوابی بر نهج صواب رسید فهو المراد والا بیت ببینیم تا خود بهنگام جنگ • که گردد چو روباه و که باشد پلنگ •
و باز بجغتای ایلچیکن با جمعی بهم رسالت با مکتوبی همراه ایشان کرده روان ساخت مضمون کتاب بعد از سلام
و تحیت آنکه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستی است می باید که آنچه درباب قرایوسف ترکمان گفته‌ایم
کار بند شوند و یکی از خواص امرای بزرگ خود بفرستند تا درین جانب عهد و میثاق موکد گردانند و بعد از آن ابواب رسل
و رسایل از جانبین مفتوح گردد و مسلمانان در میان متضرر نشوند والا بیت اگر من سپاهی فرستم بروم •
تا ... تیغ فولاد گردد چو موم • والسلام علی من اتبع الهدی • **گفتار در حفر نهر برلاس** بجهت آنکه پادشاهی
کار خداوند و آثار علم و قدرت حکیم علام نهایت پذیرفت و چون خلعت اعز اجل خلافت پادشاهی یار بنده
عباد نوع کرامی انسانی ما کرامت شد سلسلة الدوام الافضال الفضل و افضال که جهت آن اندر ما بی انتها بهر اسماء
حسنی و صفات علیا برازنده استعدادات مخلوقات جاریست و در مقام نحن قسمنا بینکم قسمت پذیرد
نصیبی هر چیز بقدری معلوم میرسد تمنای عظیم و جویهای جاری بزرگ بر زمین قابلیت از او انسانی می افتد
و ایجاد از منبع عزت و عظمت انتها ریافته بوادی قدرت و اختیار گذار میکند خلیج اعظم کرده قلزم مکنت و اقتدار
سلاطین بزرگ و از بهرینه لاجرم از آن طایفه نامدار در هر دیار غرایب آثار و بدایع اطوار بظهور آمده و بر روی روزگار
یادگار میماند و بتعاقب لیل و نهار و تمادی اعصار و ادوار میگوید شعر ان آثارنا تدل علینا • فانظروا بعدنا الی الآثار •
بگوش اولی الابصار و الابصار میرساند و از جمله ملوک گذشته در صحرای حوالی ادرس جوی بزرگ از زمان نهر بریده بود
و بمرور ایام انضمام و انعدام پذیرفته بکلی منطمس و نابات شده بود و در هنگام شکار نظر صاحب قران کامکار بر آن
افتاد و بواعث همت پادشاهانه مقتضی تجدید آن حفر شد و جهت امضای آن قصد از آب ادرس عبور نموده بمخیم آن نهر
نزول داد و برحسب اشارت علیه تواجیان نهر را بر امرا و لشکریان قسمت کردند و بقرب یکماه جویی کرده • فرجی و پشته طول
و عرض آن جوی حفر کرده شد که جریان کشتی در آن امکان داشت و در سر آن جوی از نهر ادرس موضعیست که بکوشک
جنکی معروف و با ابانت تا محلی که آن را سرخ پل گویند و آن جوی به نهر برلاس موسوم گشت و بر آن آب بسی از قریب
طواحین و باغات و بساتین معمور شد و بالجمله اوقات همایون ساعات حضرت صاحب قران صفات جناب از مطاوی
قصص و حکایات گذشته مستغنی میشود و در طی استفاده در نسخهای سنگین مجا بعظمت مصالح گیتی ستانی و کشور
کشایی بفتح و فیروزی و تدبیر مهمات سلطنت و جهانبانی از موافق نوازی و مخالف گدازی در هر دیار التفات
معادت آنحضرت صدور یافته حفر نهر مذکور نسبت با آن جویهی خرد باشد قیاس با عمان و نهری مختصر ابحری

بی پایان

بی پایان و ما التوفیق الا بالله **گفتار در نهضت رایات منصور از قراباغ و توجه بموضع صحرای** چون آفتاب
بمنتم درجه حوت رسید که از بروج ذوجسدین است و امتزاج طبیعت در فصل مختلف لازم آن آفتاب مآبی صاحب
قران گیتی ستان بواسطه آنکه در دیار روم بعزم جهاد قیام مینماید و والی ترنسبت باشد که آن در کار نیکجهتان
در تصمیم عزم یورش روم و فتح کردن آن عزیمت متردد بود و چون روم مملکتی عریض و وسیع است و در لشکر بسیار
مستعد و آماده رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار از سه سال باز پیوسته در تضاعیف یورشها و یلغارها مشغول بوده
مخالفان و تسخیر بلاد و دیار امرا درین ولا از توجه بجانب روم متفکر و اندیشناک بودند و چون شمس الدین المالیغی
بواسطه نزدیکی و زبان آوری در پایه سریر اعلی راه سخن گفتن داشت نوینان و امرای بزرگ باتفاق او را برین داشتند
که هنگام مجال با مسامع جلال رساند که امرا باتفاق در باب عزیمت روم تاملی بنزاید و بود که جای اندیشه است
و آن سخن را باین معنی برماح داد که نجم منجمان است که لشکر جغتای را از یورش روم آسیبی مینماید و چون
و چون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشی نوینان بعرض رسانید و بکلام احکامیان موکد گردانید حضرت صاحب
قران جهت دفع وهم و غدغه امر مولانا عبد الله کش را طلب داشت از کیفیت اوضاع و انظار فلکی استفسار فرموده بنا بر
نمود که آنچه از دلایل نجومی مینماید ... مولانا مشار الیه عرضه داشت که در تقویم امسال که معروف
اتفاق تثلیث شده مطالع این دولت در غایت قوتست و طالع مخالفان در نهایت ضعف و بموجب اتفاق در آن مدت
دو روز ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخر روز تا وقت غروب شفق از جانب مغرب می نمود مولانا عبد الله
از مولفات مولانا محیی الدین مغربی نسخه بمجلس همایون آورده نقل نمود که چون دو ذوابه از برج حمل ظاهر گردد
لشکری از جانب شرق بر بلاد روم مستولی گردد و والی روم در دست ایشان گرفتار آید القصه روز پنجشنبه
سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمایه از بیرتی که قشلاق فرموده بود کوچ کرده در قراباغ به سر چشمه تاری فرود آمد و چند
روز در آن حوالی توقف نموده و چون فصل شتا آخر گشت و سلطان واقع بر آن هفت اقلیم از بر جای زمستان عبور نموده
بمحلی که اول برج حمل است انتقال کرد آنحضرت در روز یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالی موافق
یوت ییل بسعادت و اقبال سوار شد و در قراباغ اران در رمضان حفظ و کلات ملک دیار متوجه شهر گشت و امیر زاده
محمد سلطان برحسب فرمان از آب کر گذشته بکنار آب روان شد و رای جهان آرای مولانا عبدالله صدر از پای منصب
اصفهان و ضبط امور التجار ... مولانا قطب الدین قومی که از صدور بود جهت نسق معاملات دیوانی بشیراز فرستاد
و رایات نصرت شعار از کنجه و بردع گذشته صحرای شکور مضرب خیام نزول همایون گشت و بعد از چند روز جهت علف

خواد توقف افتاد رایت آفتاب اشراق روی توجه بصوب الناق آورد و چون بسرحد کرجستان کنار آب بند معسکر
ظفرقرین از دریای دولت روز افزون گوهر گرانمایه زیب افسر سلطنت و پادشاهی گشت در روز آدینه بیست وچهارم
رمضان سنه اربع وثمنمایه هجری که هشتم اردیبهشت جلالی کامیرزاده شاهرخ را پسری آمد بطالع سرطان وچون این
بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت وسرور تضاعف پذیرفته برسم شکر وسپاس قیام افتاد و او را محمد جوکی نام نهادند
و تمامی آغایان وشاهزادگان وامرا ونوئینان زبان ودست ابتشار واستظهار بتهنیت ونثار برکشادند و کفالت محافظت
او بمهد اعلی خانزاده قرار یافت وامیرزاده محمد سلطان که از طرف آب روانه شده بود جماعت لشکریان البرزیان
را تاخته وغنایم کرده درین محل بمعسکر ظفرقرین پیوست وچون اردوی کیهان پوی از طنطنه کوس کوچ در حرکت آمد فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت وحضرات عالیات سرای ملک خانم ودیگر خواتین عظام وحرمهای شاهزادگان وفرزندان چون
امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابرهیم سلطان وامیرزاده محمد جهانگیر وامیرزاده ایجل وامیرزاده بایسنغر وامیرزاده سیورغتمش
ودیگر دراری سپهر کامکاری بازگشتند و آدینه بارذیخ شب تملغچی بملازمت ایشان مامور گشت وچون بتبریز رسیدند
برحسب فرموده بقیه فصل تابستان در آنجا توقف نمودند واولیای سلطنت زمره ندو بسعادت واقبال بهشت
آیین وجلال بسند اقامت واستراحت باز دادند وچون حوالی سنکوله از اشراق انوار رایات فتح آیات شوکت مکارم
اخلاق پادشاهانه بمطابق مضمون وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا تجدید ایلدرم بایزید فرستاده رسالت
بعد از تقدیم نوازش واستمالت آنکه هرچند عساکر گردون مآثر روی عزیمت بآن طرف نهاده اند قبول اطاعت که پیش ازین
ابلاغ رفت واگر آن سخنان را بسمع قبول راه دهی ومقتضیات آنرا بجای آری وقلعه کماخ را بسپاری داخل این مملکت
بوده در تحت تصرف حکام این ولایت را بهمکاسکان نگذاری ممالک روم بتو مسلم باشد تا در آن حدود از سر این خاطر
وفراغ باخاقانان دین بجهاد وقتال اشتغال نمایی و بهر چه ملتمس این جانب باشد مدد ومساعدت دریغ نداریم بیت
اگر بشنوی اینچه بپیوندمت ۞ نگردی پشیمان وعهد درست ۞ ندارم دریغ از رضای توهیچ ۞ عنان از طریق سعادت مپیچ

گفتار در فتح قلعه ترقوم ومعاودت شاهزادگان وامرا که در بهستان باخت رفته بودند دران نواحی
حصنی بغایت حصانت واستحکام بود بقلعه ترقوم موسوم ومشهور وقریب دویست نفر ازبی دینان گرجی دران قلعه
متحصن شده بودند وسر طغیان از ادای جزیه پیچیده متعرض مسلمانان میشدند و آینده وروند را زحمت میرسانیدند
ودران وقت طغی که حاکم ایشان بود تابعی که جینک نام قایم مقام خود ساخته رغبتی نموده چون صورت این احوال
بمسامع مبارک حضرت صاحب قران رسید یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین وامیرشاه ملک وامرای

قوشون موسی توبچی واغا سعادت تمرتاش وغیرهم روی اهتمام بقهر وانتقام آن گبران شقاوت فرجام آوردند
ایشان برحسب فرمان متوجه آن قلعه شدند واز برای حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید وجزیه ادا کنید در امان
باشید آن تیره روزان بخت برگشته را بحکم حصار وفریب غرور پندار در ورطه هلاکت بباد انداخت وباستظهار
حصانت حصن جنگ وپیکار آماده شدند وچون سپاه ظفرلوا غلغله صلوات وتکبیر از چرخ اثیر گذرانیدند دست
اجتهاد باقامت جهاد برکشادند آن خون گرفتگان تا نیم روز در رنج ومعارضه جان فدا میدادند روز ششم صبح ظفر
از مطلع تایید آسمانی بر آمد قلعه فتح شد وآن خاکساران باد پیما را از آب تیغ غازیان بآتش دوزخ پیوست وقلعه را با
خاک زمین برابر ساخته وبعد از وقوع واقعه طغی که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه عالم پناه آورد وعفو پادشاهانه
او را بجان امان بخشید وچون رایات نصرت شعار بارنیک رسید چند روز در آنجا توقف افتاد تا فرستادگان از روم باز
آیند وچون از مقاصد مقتضی ومیعاد معین دو ماه بگذشت وخبری نیامد حضرت صاحب قران فرمود که عجب حالتیست که
دیار اعتباری عظیم داشت هرچند با ایلدرم بایزید مدارا و سازکاری میکنیم تا باشد که روم چون ثغر اسلام است از آسیب
عبور لشکر که در ما سالم باند عرق تکاپوی او را نیک دارد که قدم در طریق مستقیم ومصالحت نهند والجیان این جانب
را باز نمی فرستد واتحوذه را بی سببی از حد گذرانید وبآن رسانید است که بضرورت لشکر او را می باید کشید با آنکه
هیچ طمع بملک ومال او نداریم بیت ندارم کنون تیر داد ارجیت ۞ که تا او بیی برکه باید گریت ۞ اگر نیک وگر بد بحکم خداست ۞
بجز از خدا این تحکم کراست ۞ ومهد اعلی تومان آغا وامیر سعد وقاص برامیرزاده محمد سلطان را از ین محل بسلطانیه
بازگردانید واز آنجا کوچ کرده با عساکر گردون آثار متوجه روم شد وچون مرغزار ارزروم از نزول سپاه فیروزی علامت
نزهه ارم صحرای تتارات گشت شاهزادگان وامرا که در زمستان از قراباغ بکرجستان وعراق عرب بایلغار رفته بودند وشاهزاده
مظفر که این وغارتها چنانچه بتفصیل گفته شد در اولیها با غنایم بسیار از ماه قلاعی وعقبه سوی متوجه درگاه
عالم پناه شده بودند واز الناق واویک گذشته درین محل بمعسکر ظفرقرین پیوستند ومن الله التوفیق **گفتار در فتح قلعه کماخ**
ورسیدن رسولان از جانب روم از قلاع مشهوره کبعمات واستواری معروف ومذکورست قلعه کماخ است بر قله
سنکباره واقع شده که اندیشه را در ترقی بمعارج آن روزها از طبقات مرقات باید ساخت ودر پیرامن آن دره ایست
عظیم که اوهام را در قطع آن ابعاد مساعد آن پای بسنک حیرت بر آید باز بجهد عجز ومقتدر ببایدانداخت ودر دامن آن
باغات وبساتین بسیار بر کنار ذات حسن تکلف مذکر کریمه جنات تجری من تحتها الانهار بیت
زمینش سراپاه سنکی بلند ۞ ز طرف حصارش فلک باکزند ۞ بپهناش دره دیو لاخ ۞ بشکل اندرو ومیدان فراخ ۞

نیفکند بر بام تیغ آن ⊙ کمند طمع هیچ عالی مکان ⊙ بساتین او بر کنار فرات ⊙ نموداری از فردوس و آب حیات ⊙
والمتخلص آن سرزمین آنکه هر سال در فصل بهار سه روز متوالی صفار طیور بحت عصفور که از بیرون آورده باشند از
هوا فرو می بارد واهالی آنجا او را جمع آورده نمکسود میکنند و در اوانی و ظروف ذخیره میسازند و مرجه دران هم
گرفته نیکو شده بر شش برنگ شده می بود امیرزاده محمد سلطان در باب سرپا علی نافرمانی التماس نمود که تسخیر قلعهٔ مذکور
باو حواله رود حضرت صاحب قران که رون غلام ملتمس او را بعز قبول لحاظ پاکشام ارزانی داشت و هر ابجات بتسخیر آن
قلعهٔ مذکور باو حواله فرمان داد شاهزاده بر حسب فرمان با اسباب و آلات محاصره و جنگ حصار بایلغار متوجه شد و چون
لعفصن بارزنجان رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده اسکندر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر
بردندق را با لشکر از عقب امیرزاده محمد سلطان بفرستاد و چون بشاهزاده ملحق شدند و اطراف و جوانب قلعه
فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند **بیت** تا بجه روز تاب آتش جنگ ⊙ بچو موم روان گداخته سنگ ⊙
ده نهیب خروش کوس قتال ⊙ خون روان گشت از عروق جبال ⊙ سپاه منصور آب از قلعه باز بسته بودند بانها اندیشها
نقب کرده شب یا ندم شیرمردان لشکر بکار نخجیر جز انبیم سنگ و تیر هیجان جایها از دیوار بالا رفته و سرها نهاده بران
بالا استوار کرده و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران را بعلم تعیین فرموده نام نوشته که بآن نقبها بالا روند مردان
کاردان شب تا رجب بوشیده با کمند خروش بالا رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دست اضطراب بتیغ و مدافع
بآورده بودند و سنگهای گران بر ایشان ریختند و علی شیر بر بخت دولت عم زاده امیر عباس با چند کس دیگر از بهادران خطا
درافتادند و ودیعت حیات را بمقتضای اجل بازدادند و دو دیگر که خود سیاه کار باتیغ کینه توزی شان بقلعه فرو رفته
بآمده و رایت فیروزی بر او برافراخت عساکر گردون آثار کوبرکه فوق کرده جنگ سلطانی در انداختند و از جانبین رعد
و منجنیق درکار آمدند و از زلزله دو شیب سنگ و خدنگ آمد شد نگرفت از جوش لشکر و خروش کره فرود و محشر
دو نموده زبان تنور مردان مرد و دلیران دو نبرد در مقام سرافرازی و جانبازی تاز می داده **بیت**
کس بر بوده ترکه کلاهی کم گیر ⊙ در قن بوده برگ کیاهی کم گیر ⊙ بر مسند نخچیری او زده باد فنا ⊙
از خرمن توده توده کاهی کم گیر ⊙ امیرزاده محمد سلطان در انتقاد بران قتال و اقوال بهادران بر جنگ و جدال جد و سعی بلیغ
و امیرزاده ابابکر آثار جلادت و دلاوری بظهور رسانیده نوکران او پیش از دیگران باتفاق بالا برآمدند از لاعساکر
گردون آثار بعضی بنا بر چو کبک کوهسار از اطراف بر دویدند و چنان حصین منیع را یکبار جنگ مسخر کردانیدند و چون
خبر فتح بحضرت صاحب قرانی رسید فی الحال از ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال متوجه قلعهٔ مذکور گشت و چون

بانجا رسید نشیب و فراز آن را بنظر احتیاط در آورده و چون از آن قلعه بارزنجان هفت فرسخ پیش نبود محافظت آن را بطهرتن
که والی ارزنجان بود رجوع فرموده و از انجا مراجعت نموده رایت عزم قضا امضا برافراخت و تسخیر ممالک را وجههٔ همت بادشاهانه
ساخت بسیاری از یاغیان و حیاغان در غارها گریخته بناه بجایها محکم برده بودند امیر شیخ نور الدین و علی سلطان
تواجی بر حسب فرموده متوجه ایشان شدند و چون سطوت باس امرا بهرام انتقام از دو مشاهده کردند خوف و هراس در
باطن ایشان استیلا یافت و بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده متفرع و انکسار نهار خواستند و امان یافتند از آن دو مواضع
با بیلات بیرون بردند و چون جلکای سیواس مضرب خیام عساکر ظفر اعلام افراشت کشت بایزید ایلدرم که بر سر مملکت
روم رفته بود بار سولان قیصر برسید و چون سابقا حکم در دفع قضا بتخریب بلاد روم العموم تعلق گرفته بود و بر عزم ایلدرم
بایزید را بوسوسه پندار کاذب از راه صواب بیرون ساخت تا بعد از اظهار اذعان و انقیاد و رایت خذلان برایت عناد و استبداد
برافراخت و جواب پیغام بیرون از سداد باز فرستاد سخنان بیش از حد خویش بزبان جسارت رانده بود و در باب قلعهٔ
کماخ عذرهای نامعقول زه خواست بمجاری امور عالم منوط بارادت آن بدیع کاریست و التیام اسباب وقایع و حوادث مطلقا
بتقدیر فاعل مختار تعالی و تقدس **بیت** بلی هرچه هست از صواب از خطاست ⊙ سبب دارد اما سبب از خداست ⊙
چو خواهد که ویران کند کشوری ⊙ شود با بلا هر دلی رهبری ⊙ مسلط کند دیو طغیان بر او ⊙ که تا سر بپیچد از فرمان فرو ⊙
جهان خدیو با فرات بندد ⊙ همه ملک خود را بهم بر بندد ⊙ فتد بر سر ش قامتی کامیاب ⊙ شود او گرفتار و ملکش خراب ⊙
القصه فرستادگان قیصر روم برسیده شاهزادگان و امرا بر بساط بوس رسانیدند و پیشکش و پیلاکات از جمله جانوران
جند شکاری و مراتب بمحل عرض رسانیدند و از فرزند پیغامی که داشتند بگزاردند خاطر همایون از آن سخنان بی فرجام
بهم برآمده و پیلاکات رد کرده زبان خشم بگشاد که **نظم** کز اینی ندیدی هیچ آزاده را ⊙ که کشتی بتعدی فرستاده را ⊙
سرت را جز آنکه بی ارزنت ⊙ شدی بوی کر بر تو پیراهنت ⊙ و بعد از تسکین نایرهٔ غضب فرمود که چون کسی را سعادت یاوری
نماید نصیحت و نیکخواهی او را سود مند نبوده هرچند که خواستم که آن بلاد از کذا لشکر جرار آسیبی یابد بجایی نرسید
دالی شما مرتبهٔ سخن می گوید و یک قول قرار نمیکند اگر او قرا یوسف میفرستاد و قلعهٔ کماخ با بکاشکان نمیداد هم او و هم
مملکت بیلاقت می ماند بحمد الله تعالی قلعهٔ کماخ بی منت او مسخر بندگان ما شد اکنون او را بگویید که چون سخن نشنیدی
در اینجا رسانیدی مردانه بایست و صدمهٔ انتقام لشکر ما را آماده باش **بیت** اگر مرد کاری پیشار بای ⊙
شب اینک رسیدم کجا مرد جای ⊙ **گفتار در رجعت حضرت صاحب قران** چون رای جهان آرای خسرو
گیتی گشای بر عزم رفتن بروم جزم کرده و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عساکر ظفر اعلام افراش در صحرای سیواس جمع نمایند

بجوشیدند از هر سو سواران • دلیران نبرد و نام داران • سپاهی بی عدد از خان پرخاش • همه شد رقیبی بی سپاه جو کرده باش •
دلیرانی همه چون تیغ مردار • کمر بسته بهر رزم و پیکار • چو اشک عاشقان از هجر لیلی • جهان پیمای و خونریز همه لا •
همه چون آتش سوزان جانسوز • همه چون غمزهٔ خوبان جگرسوز • یکایک تیغ زن چون ترک مست • ز راه صف شکن چون زلف دلدار •
نهیب تیر کمان و کمند و قربان • شده تیر فلک حیران و لرزان • ز کرمان سپه ارکان که انکش • جهان پر شد چنان کز تیر ترکش •
فضای دشت همانا در شد تنگ • ز انواع سلاح و آلت جنگ • ز گرز و نیزه و شمشیر و خنجر • ز درع و جوشن و خفتان و مغفر •
بدینسان لشکری باساز و آیین • ز کین ابروی رو پر کرده پر چین • صاحب قران جمال السعادت و اقبال بر بالای پشته که نشانه
خرو انباء بدیع سپهر بوی بالا فراخته بشست و لشکر فوج فوج و کروه کروه همچنان از زرق ماکب تا نعل مرکوب غرق آهن برتیغ
بکذشتند و هر فوج که بمقابل صاحب قران که در جهان مقابل خاست میرسیدند مقدم ایشان پیش آمده زانو زده اسب کرده پیشکش
دین بان اخلاص بدعا و ثنا آغاز نموده برای امارت بیت که باد از تو جهان آباد کانه • فدای هم اسب صاحب قران •
باز کو از اقبال شاه • ما ز دردم دشمن کیاه • همه ملک دشمن بهم برزنیم • شش جای جنگ اکار افکنیم •
تن بد سکالان کر جنک بیاه • ز تن دور کرده به شمشیر داه • وزبان عاطفت پادشاهانه او سامی ستوده و بر جمت قوی دل و مستظهر
ساخته میفرمود بیت که کیتی بیاد آنکه دادان تیغ • کر ایشان بجد دست تاج مهی • و برین منوال توادان تو امان و فوج فوج
و قوشون قوشون متعاقب و متوالی میرسیدند و باقات رسم مذکور قیام نموده میکذشتند و چون نوبت لشکر امیرزاده
محمد سلطان رسید که بتازکی از مستقر سریر سلطنت مصر آمده بودند سپاهی ابن فلک شکوه بجهد و آیینی معروض
کشت که تا عواکب کواکب در میدان سپهر جولان مینماید کسی مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون مقربات که اتفاق از موجبات
و اسباب کیتی ستانی و جهانبانی است ع کامدی با تفاق جهان میتوان کرفت • شاهزاده بتلقین ملهم دولت امر کرده بود که جماعت
هر فوجی از لشکر در صورت محسوس مصرکا افضی نمایه ظهورات اتفاق نمایند و بر حسب فرموده او طایفه بتمام علم
و سنجق و زین و جبه و تکیم و مجموع اسلحه و اسباب از ترکش و کمند و تیغ و سپر و جاقق و غیر آن همه سرخ بوده و طایفه را همه زرد
و جمعی را همه سفید و بعضی را همه بنفش و دیکران الوان و بعضی تمام جوشن پوش و فوجی مجموع زره دار و آراستکی و مظرات عجب
که دیدایی ملک نقمه بر لوح خیال نتوان نکاشت و چون شاهزاده سپاهی چنان مکمل و آراسته بعرض کاه رسانید باقات رسم
الهاشی و پیشکش مبادرت نموده و لب ادب بصوالح ادعیه و فوایح اثنیه بکشوده نظم که جاوید باد ای جهان سربسر •
بفرمان ای خسرو تاج ور • فلک تا از کتم عدم شد پدید • نظیر تو صاحب قرانی ندید • همه عالم از عدلت آباد باد •
که لطف الهی ترا داد داد • کهین بنده و چاکر کهتران • بجان بسته ایم اندرین ره میان • بنیروی بخت تو در یک مهم •

رابکار

برانیم کاما از همه بوم روم • نمانیم در روم یک مرز و بوم • نه شاه و نه کاه و نه تاج و نه تخت • سر بدسکالان شود تاج و دار •
و کرخود بود قیصر تاج دار • بخ قوچ شاه از در تکفت • بزیر لب حمت از لطف کفت • جهان بخت بادی و روشن خرد •
خدایت نکهدار از چشم بد • و چون از اول صباح تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر بکذشت حضرت صاحب قران
بقصد ارادت اطمینان بر خاست و از آنجا که ایلچیان روم با سواد لشکر همراه تا آخر صف سیاه برسانید و چون فرموده بیفاده پیوست ایشان
مال شد و ایشان حیرت و عقلت و ملاحظهٔ آن اسباب و آیین در وهم حیرت از سر برآمد دهشت و هراس و بیم در اعضا ارکان و جود ایشان اثر نموده
دیگر مرام پادشاهانه ایلچیان را نوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت و فرموده که ایلدرم بایزید را بکویید که چون در مملکت
تو رسم غزو و جهاد قایم است بخاطر ما عنایت کران می آید که آن بلاد را از عبور لشکر ما آسیبی رسد با این همه صنف با قطع
مجاهد و ساجد می سپریم متعلقان طریق ما باز فرست و یکی از فرزندان بجانب ما روان کن که او را بمثابت فرزند خود داشته
از فنون تربیت و رعایت آن چندان که از تو که بندی ندیده باشد تا تمام ممالک روم بر تو مسلم دارم و غبار وحشت بکلی فرو نشیند
و اندیشان آن در موافقت هم تو در مفرح دولت خود بملازمت باقی و هم اهالی آن دیار در مقام امن و استقامت آسوده خاطر و فارغ
البال بیاسایند و برکت و ثواب آن بروزگار همکنان و اصل کردد و السلام علی من اتبع الهدی کفتار در فتح قلعهٔ کماخ
چون ایلچیان روم بحسب اشارت علیه بازکشتند از منهیان اخبار بسمع مبارک رسید که درین حدود قلعه ایست کماخ
نام و جمعی چیتافان بناه با نجا برده متحصن شده اند و باستظهار حصانت و مناعت آن حصن رعیان از جیب تمرد
برآورده در زمان لازم الاذعان صدور یافت که امیر شیخ نور الدین و امیر برندق متوجه تخریب و تخریب آن قلعه شوند
ایشان باشارت امر مبادرت نموده بالشکر فیروز اثر روان کشتند و چون بقلعه رسیدند بیت دم نای رومین برآمد بهم
خروش یلان بر کذشت از سپهر • بیرهٔ آزمایان دشمن شکار • بخ از کین نهادند سوی حصار • و چون آتش قتال اشتعال
یافت و نیران وغا بالا گرفت حکم انداران سیاه فیروزی بزخم پیکان آینه دوز حصاریان را از بالای سور بتوعی دور کردند
که کسی را مجال آن نبود که سر برآورده نقبچیان آهنین جنک پی درنک آهنک کار کردند و بنیروی سعادت و قوت بازوی جلادت
دیوار با دیوار قلعه را پنداختند و لشکریان نصرت شعار بحصار درآمده جیتافان خاکسار را طعمهٔ تیغ آبدار ساعقه کردار
کردانیدند شعر چون نهادند جیش فتح آیین • روی دولت بدان حصار حصین • شد حصار از نهیب شاه کزین •
ترجمهٔ آیت نصرت شعار بعون یعقوب و کلموم • در حوالی سیواس جمعی صاحب و قوف که مسالک و طرف آن دیار میدانستند
بعرض صاحب قران رسانیدند که راه توقات جنکلستانست و کذار های تنک دارد و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری
بی پایان بتوقات آمده است و سر آب کرفته و قراولان بر آن جنکل ریخته بودند و از آن جهت اندیشه حضرت صاحبقران

کامکار آن راه گذاشته و عنان انقیاد بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه روان شد و ملک سلطان تواجی را از
پیش بقیصریه فرستاد تا لشکریان را باز بتوقات بازگذارد که از آنجا تجاوز ننمایند و رایات فتح آیت شش منزل از سیواس
بقیصریه مخیم نزول گشت و اهالی شهر را خلعت امان بخشیده چند روز در آنجا توقف نمود **بیت** برد و دو بیابان بر بخشود شاه
کز آن کار شد دست بالای گاه • و جماعتی که از بیم کلانی بناه بقلعها و سوراخها برده بودند لشکریان تعقب نموده همه را بگرفته
و غارت کردند و چون غلات آنجا در وقت حصاد رسیده بود فرمان شد که سپاه سوار شاه دخار علوفه را که اجتهاد بند دهند
کشورگشای ممالک آرای امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نور الدین را بقراولی تعیین فرمود با عسکر گروهی از آن جمع بوشیده
و یا لکرده از قیصریه متوجه صوب انکوریه شد و سه منزل برکنار آب قزل ایرمق که آن را بو لغون سویی گویند قطع مسافت
نمود و دو روز چهارشنبه از اماکن قوشه معسکر ظفر قرین گشت و در آنجا از قراول خبر آمد که سپاهی لشکر ایلدرم بایزید در پی اند
فرمان واجب الاذعان صدور یافت و لشکریان صف شکن روی بجانب دشمن آورده بتوه فرود آمدند و برسم معهود رعایت
حزم را حذفی کنند بچیره منده و مستحکم کردانیدند و رای صواب نمای امیر شاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد و چون
بجانب ظلام لیل سیل بخیل دشمن کرده بشتاب سیل کاپیش ده فرسخ براند و سنگام آنکه کواکب شاه ملک بهر آن جانب شرقی
آفتی بجرانی اردوی رومی جهرکان بنجم نمود صبح دمیده کرفت امیر شاه ملک بنزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسیده برد
در ممکنی منزل صد فرصد پنهان بایستاد و چون قراولان مخالف از قبل بیرون آمدند بر ایشان حمله برده جنگ سخت واقع شد
و چون قیصر را کامی یافت که فوجی سبک از سپاه ظفر پناه بآن دلیری پیش رانده اند بخاطر او بغایت گران آمد و از حیرت
و دهشت برآشفته امرا و خود را سرزنش کرده وقت طلوع آفتاب کوچ کرده متوجه توقات شد و امیر شاه ملک کس بتعجیل
پیش حضرت صاحب قران فرستاد و قصد توجه ایلدرم بایزید بصوب توقات عرضه داشت آنحضرت الیاس خواجه شیخ علی
بهادر و صاین تمور بهادر شاه داد و دانشمند و امیر حسین قوچین و سلطان ملک برلاس و ترا زادی که دلاوران شجاعت
مرد با زبان گیری روان ساخت و امیر شاه ملک باز گشته شبهنگام به درگاه عالم پناه رسید و چون روز شد حضرت صاحب
قران تعلیم وارشاد شاهزادگان و امرا را با ایشان مشورت فرمود که درین مقام دو روی است یکی آنکه همین جای توقف
کنیم تا زمان رسیدن مخالفان مردم و چهارپایان استراحت نموده کوفتگی راه بیندازند و دیگر آنکه میان مملکت یاغی
در آییم و غارت کنان میرویم و اطفاد بجانب می فرستیم تا از عقب ما بتعجیل پایند و ماند و لشکری که بسیاری
پیاده اند ویران شوند و بعد از تدبیر بدقایق رسانیدن کیمیای تانی اختیار فرموده از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال
روان شد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده جهانگیر در جلو بحرب بازداشت و یرلیغ جهان مطاع صادر گشت که امیر بندق

و بعضی با وجود دیگر امرا در قوشون از پیش بانکوریه روند و اگر از طرف دشمن لشکر متوجه باشند راه با ایشان بیندند
و لشکر پیاده همراه ایشان توجه نمایند و در هر منزلی که آب نیست چاهها فرو برند امرا برحسب فرموده در راه نماند و عبد
الرحمن که تواجی لشکر پیاده بود پیادگان را بر گرده همراه ایشان برد و بهادران که در پیش بزبان گیری رفته بودند
بعضی از ایشان وقت سحر با جمعی از مخالفان بازخورده بودند و جنگ کرده دو کس را از ایشان بگرفتند یکی را سر بریده دیگری را
زنده می آوردند و چون صیقل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتی بزدود و بهادران باز گشته بر قیصریه هزار ده دلاور
بزبان گیری آمده بودند در شب چند از ایشان گذشته و در دره پنهان شده بهادران که باز گشته بودند با ایشان رسیدند
و جنگ در پیوست و بالاخره شصت سوار پیش بوده در هم پنهان بسیار تعلیم جنگ کنان جنگ کنان میرفتند و چون مخالفان
سپاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین از دور بدیدند باستادند و بهادران بسلامت رانده بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان
حسین نیز از عقب برسید و امرا و پیادگان که برحسب فرمان متوجه صوب انکوریه شده بودند امرا از پیش بانکوریه راندند تمام
ولایات و احشام و ایل و الوس آن نواحی را تاخته غنایم بسیار کرفتند و پیادگان از عقب ایشان بجهة جاه و احداث میاه
راه براه مشغول گشتند و رایات فتح آیت با سپاه ظفر پناه بسه منزل بانکوریه فرمود و آن سر زمین مضرب خیام نصرت و
اجلال و تمکین گشت و قیصر روم از امرا یعقوب نامی بانکوریه فرستاده بود که بضبط و محافظت قلعه آنجا قیام نماید **بیت**
سراپای آن خیره بی عقاب • یکی کنده کردش اندر نیاب • یکی شارسان گردش اندر فراخ • سراسر همه قصر و ایوان و کاخ •
ز روی سپاهی دلیر اندرو • همه نامداران بجنگ شجعی پر • و یعقوب قلعه را محکم ساخته محاربه و محافظت را مهیا و آماده شده
بود حضرت صاحب قران روز دیگر بعزم احتیاط قلعه سوار گردید شکوه کیهان نورد برآمد و میرزاده نهضت شجاعت را بر تسخیر قلعه
اشارت نموده دلاوران بی توقف روی بجلادت بجهة ... نمادند و نیران قتال را اشتعال دادند و نقبها بریده فی الحال آب از ایشان
باز بسته و جمعی دلیران مثل مقصود و توکل باورچی و شهسوار در پای ... شهر ... دیگر بهادران بیرجی که بطرف آب بود برکنده
و نزدیک شد که قلعه فتح شود ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با لشکری از حد بیرون بنا ... چنانکه از عقب آمده بچهار
فرسخی رسیده حضرت صاحب قران بمعسکر ظفر قرین فرمود و دلاوران که بر بالای برج برآمده بودند جنگ کنان بزیر آمدند
و حکم واجب الامتثال بنفاذ پیوست و لشکر کوچ کرده در مقدار یک اب تاختن پشته نهر آب را در عقب گذاشته
فرود آمدند و بوظیفه حفر خندق و استحکام آن بجهت و مندد قیام نمودند **بیت**
زمین را به کرد زکردنده بآک • شد آن جای هامون سراسر مغاک • شب آمد کوان شمع هرفروخته • بجای آتش همی سوختند •
و در همین روز لشکر مخالف چشمه خوره در دامن کوهی بوده و در آن کنار بغیر از آن آب یافت نمی شد و چون رایت روی روز

اشکاش یافته چنین سنجی یوشب سایه شکل فام باطراف واکناف عالم انداخت وچشمه خورشید درد ولمی کون بکدرت
ظلمت وتیرکی آلوده کشت اشارة علیه بنفاذ پیوست وجیحی رفته آن چشمه بهر کونه کند کی وقاذورات خراب ساخته در حلب
قران صافی درون باک اعتقاد ستکام آنکه مردم بهلوی استراحت براه بربستر رقاد نتنه بخلوتخانه راز درآمد و باحضرت
کارساز بنده نواز عرض نیاز آغاز نهاده وجبین اخلاص واعتقاد بر سجده کاه تضرع وانکسار نهاده زبان مناجات برکشاد
که بروردکارا مرحمت الهی از حضرت دیرو دنیا و دنیی شده وازفتح وظفر روی نموده محض عنایت ورحمت
تو بوده واکر نه این جاکر ذات عاجزی کی چه نه جان و کشتی باامادت تو باز بسته چه کشایذ سان لطف وکرم تو بیوسته ارزانی
داشته بارجتم میدارم وبه کرم بی دریغ کمیت کرم فرموده امیدوارم ● بیت ● ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده ● جاه ما سازکری یاد دیم ● کرتو بدانی بکدوی آوریم ● کفتار در ترتیب سپاه
و تعبیه لشکر ● وچون حضرت صاحب قران تمام شب بسکت ونزدبا معاونت ویاوری از حضرت باری جل وعلا مسکت
نموده ستکام آنکه در صدر بارکاه خاقان شرقی انتساب رایت این جهان آرایی فخری فالق الاصباح بفیروزی بخاح بر
افراخته وبه انکشت شیخ تیغ ظفر آب از ایاب اقتاب بیک وهله تمام بوم وروم جون دیکر روی زمین به عموم سخر کرداینده
حضرت صاحب قران کیتی ستان مددی دولت غرا برتیب لشکر کشور کشا آورد بر کوب عساکر کردون مآثر فرمان داد وازسباه
ظفر بناه مردان کار ورزم آزمایان تیغ کذار خیمها وخندق بیرون آمد ● بیت ● بجنبش درآمذ بفوج فوج
جو دریای جوشان بهنکام موج ● باسی زدون از قیاس وکمان ● شد تنک از ایشان فضای جهان ● هم از هیبت دلی پهلوان
دلیران کرد آهنک صف شکن ● دل وجان بآهنکین قیصره ● بکف کرد شمشیر وخنجر رهه ● وبرحسب اشارة علیه صفوف
عساکر کردون مآثر بآیینی مرتب وآراسته شد که ظفر بصد دل عاشق برچم اعلام آن رزم آزمایان به سلام استقامت کشت
وابلق ایام سخت لکام ارادت وکام آن کشورکشایان فرخ نی وزجام شد ● بیت ● برادات ذی که خورشید وماه
ندیدست مرکز جنان رزمکاه ● لشکر حضرت شاه جهان انقیاد بابت استظهار بغز اقبال اتقیال امیرزاده شاهرخ وامیر
زاده خلیل سلطان قوت کرفت واز شهامت وصرامت نوینان عالی مکان مثل امیر سلیمانشاه وامیر یادکار اندخودی
ورستم طغی بوغا وسونجک بهادر ودولت تمور ودیکر امرا مواد اعتضاد حق تضاعف وازدیاد پذیرفت وقبل ایشان
سلطان حسین بوذ وعلی سلطان ومرسی قوچی بوغا بستری ودر برانغار غیر ذی آنانه ریاست کشورمدار اقتدار امیرزاده میرانشاه
بجروح محمد دماه بآتنده نیروی شجاعت وجلادت امیر شیخ نورالدین وامیر برندق وعلی قوچین وامیر جهانشاه وطویت
وحاجی عبدالله عباس وسلطان سنجر حاجی سیف الدین وعمر تابان وشیخ ابراهیم شروانی وغیرهم علاوه آن شد

وقبل

وقبل ایشان امیرزاده ابابکر بوذ وامیر جهانشاه وقرا عثمان ترکمان وتوکل برلاس وپیر علی سلدوز وازاطراف قلب
تیات حنیب که از غایت کثرت وکمال عظمت نشانه پایان از وصف آن قاصرات کردی پیشماد اندلاودان تیغ کذار روی
تتویبی تغکل بجنگ وپیکار آورده اند از آن جمله دست دست قول باتیمور اغلان وامیرزاده احمد عمرشیخ وشهسوار
وسرای وجلال باوریجی وتاینوق ویوسف مغول حاجی بابا سوچی واسکندر هندو بوغا وخواجه علی پیسغاج یوسف
ایدی ودولت تمور وحسن برلاس ومحمد قوچین وادریس قوچی وشمس الدین المالیغی وهندیکک تواچی وارغون
ملک وپیر محمد وبهاء الدین وقرا احمد وپیک دالی ایلچیکدای وجقماق ودولت خواجه ایچی بوغا وعبدالله صوفی خلیل ومحمد
تواچی واسن تمور وشیخ محمد وقرامان وسنجر وحسین وحسن وعمر بیک برنیک روز جون غزانی وجهانشاه اردی بیک
قوچین واحدی وعجب شیر ومحمود وبهلول وامیر زیرک جاکو ودیکر امرا دردست چب قول جلال الاسلام بودند وتوکل
قرقرا وعلی ومحمود شاه ولی سونجک وجانی بیک ویاذکار وشکری پیرحاجی خواجه ومحمد جلیل بادر ودولت تمور تواچی وشیخ
حسین وبرک ایلچی وملک وباینه وبرادر آلطون بخشی ولقمان تواچی وسلطان برلاس وعبدالکریم حاجی سیف الدین
وعادل وقطب الدین سلیم وجنید ایان وجهانملک ملکت وتوبلاق قوچین وعبدالصمد وپیرمحمد شکم وشیخ ارسلان کوکک
خانی ودولت خواجه برلاس والیاس کبک خانی ویوسف برلاس وعلی عباس وسید خواجه شیخ علی بهادر وعثمان تواچی
واسکندر شیخی وشاه شاهان سیستانی وشیراول وپادشاه توران ودیکر شیرپردان ودر پیش قول احمد توق امیرزاده محمد
سلطان بر اوج ظفر بآمده ثالث نیرین شده بمعین شرف وتمکین ودرظل اقبالش لشکریستان حشر مجتمع ومرتب به زینت
آیین وعقد آن جمعیت از انتظام اعلام احتشام واستمام امیرزاده پیر محمد عمر شیخ وپادشاه اسکندر وازنوینان نامدار
امیر شمس الدین عباس وامیر شاه ملک والیاس خواجه شیخ علی بهادر ودیکر بهادران استکمال پذیرفت ● شعر ●
قوم اذا الشاید انا جذ بهم ● طاروا الیه زرافات ووحدانا ● چه کوییم که هریک بهنکام کار ● بروی زکردون برآرند دمار
سراسر دلیر وبرزه آزمای ● بتهتن بنوم ونیزه دون برای ● وجمیل قوشونه آنات درظل رایت نصرت شعار پادشاه کار
هر طرف که بمدد احتیاج افتد فوجی از آن بحسب اشارة بمعاونت ایشان شتابند وجند زنجیر پیل شکوه مند کوه ماننده که از غنیمه
غنایم هندوستان بیاد ردی ظفر مکان بوده ستکلجیم ساخته وبا سلحه واسباب رزم مکمل پرداخته وبربالای هریکی کماندار
حکم انداز ونفط انداز آتش باز جنک را آماده کشته مقدم بصفوف عساکر کردون مآثر ترتیب باز داشتند ● بیت ●
صف پیلان سنده وپیش صف ● ز نهر شیران دوبی در کف ● ودیتی از دوده پیل آن بوم سا ● ز آبنوس هندعاج روم را
آذین بر شاه شرقی انتساب ● که جون هندوستان شد کشاینا ● اند علی اندپیلان سوی شام ● تا کشید از صاحب مصر انتقام

خصم او بغداد را معدوم کرد • دولتش آهنگ تخت روم کرد • لاجرم قیصر بتعجیل تمام • آمد اینک بر پای خود بدام •
و ایلدرم بایزید نیز بترتیب و تزیین سپاه خود قیام نمود و لشکریان وحشی بی پایان از تمام ممالک روم و چیتاقان آن بوم
و طوایف افرنج و غیر آن جمع آورده بود پایات و فوج فوج بمواضعی لایق و محلی مناسب مقرر کرده و از آن جمله در قلب
میمنه بر بالای اوزبجی که برادر زن او بود بایست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را موافق
باطن تاریک ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان در هیجا جنانست که از سر تا قدم بفولاد و آهن می پوشند که بغیر از چشم
عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آن را بر پشت بایکدیگر پیوسته قفل می زنند و تا آن قفل را نشکنند جبار خود از ایشان جدا
نشود و در قلب پسر مهین خود اسلمان چلبی را با عسکر روم بازداشت و خود در قول ایستاده و پسر موسی و عیسی و
مصطفی را در پس پشت خود جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود و به کرشجی اشتهار یافته بود و امرا و سرداران روم
مثل الدرنج پاشا و علی پاشا و سرجه و ابرنوسی و یعقوب و یوسف و الیاطرپان و تنکری برمش و بلیان و داود و باقی
و شلبین و راجح و براهیم کوره و احمدی و برطامه محمدی و مقبل و باشا حق هر یک با فوجی در جای خود قرار یافته و قیصر
با تمام لشکر روی بجلادت آورده کار آورده مرتب و آراسته روان شدند و جانب سلطانی قلب و میمنه و میسره ترتیب کرده
و پادشاهزادگان دلاور جرانغار پیش داشت برسیدند و بر پشته ها ایستادند و از جانبین کورکه و کوس فرو کوفتند سورن انداختند بیت
بر آمد خروشیدن کره نای • فغان دلیران رزم آزمای • دو لشکر بهم اندر آمده روی • جهان شد پر آوازه جنگجوی •
گفتار در محاربهٔ صاحب قران جهانگیر با قیصر روم و ظفر یافتن بر وی • چون سپاه طرفین صف کشیده و در معرکه
مصاف با آهنگ جنگ در مقابل یکدیگر ایستادند از غریو کورکه و کوس چرخ را ستون و لرزه در اوج آسمان و زمین افتاد مصراع
کشت صاحب قران موید بکمال اعتقاد بر سم معتاد پیاده شد و روی مسکنت و افتقار بحضرت آفریدگار تعالی سلطانه آورده
آورده و بوظیفهٔ نماز و عرض نیاز که در هر معرکه عادت جنبشی آنحضرت بود قیام نمود تا بدیه تحت عالی و صدق
نیت صافی روی آورد و مراد در آینهٔ حسن اعتقاد بی نقاب ارتیاب مشاهده نموده و فرمود خواجه عبدالله انصاری
قدس سره که اگر بخواستی داد نداد و می خواست بجذبهٔ تحقیق با مرفحلات و چون از سر یقین پای توکل برکاب سعادت
انتساب آورده سوار شد و روی عزم بر حرب بکار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر پیاده جلادت آتش پیکار
بر افروزند و بشعلهٔ تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان بر هم سوزند تحت از قبل پادشاه زاده محمد سلطان که
سابقت در میدان مبارزت راند و با سپاه فوج پناه و دست کشورگشای دشمن گیر بیکان و تیر بار دیده بزخم بیکان جان ستان
و بلارک خون افشان جان نقاد مخالفان کاه کیست بر قیصر اسلمان چلبی بهم زدند بیت

چو شهزاده بر کرد مرکب ز جای • بجستی شاهین و تیز همای • عقاب حذنگین و زاغ کمان • به پیشه عقیدی بیهیکران •
وصالی بند و قافی بیفهم • طلاقی روان جان بدخواه مهر • زبر غرم مرغان ستقار شوم • غراب قنا آشیانه ساخته بوم •
و امیر جهانشاه و قراعثمان نیز حمله آورده دست چپ دشمن را بکلی براندند و کرشجی که از دیگر فرزندان قیصر بمزید جلادت
و سعادت اختصاص داشت گروهی بسیار که در آنجا جد سعی و کوشش بود بجای آورده و چون سپاهی از حرکت وقوت
ایشان پیرون بجهد مردان با مردم خود روی در دشت نهضت بصوب کرینا آورده مصراع زیرکی جای خود شناختن است •
و الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و از قبل جرانغار سلطان حسین بالشکر فتح آثار پیش راند و بازوی شجاعت بیزوی
صولت بگشاد و بضرب تیر یابی نیزه و تیغ ماننده لعاب صاعقه و برق از تیغ بی دریغ آتش در بنیاد ثبات و قرار دشمنان نهاد بیت
بتایید دولت جو غرندیش • در آمد بر پیکار اعدا دلیر • کنف کفتی ابرست و شمشیر برق • ز باران قهرش بدم خصم غرق •
زدی هر کی جنان یکست • که کفتی فلک نیزه دارد بدست • و امیرزاده محمد سلطان را عرق نجابت و شجاعت موروثی جنبیده
ب حمیت بکشاد و از حضرت صاحب قرانی اجازت خواست که بمنکث امون نموده با در بلجه دریای هیجا تازد و کشتی حیات مخالفان
را در غرقاب فنا اندازد بیت که من زنم ره دشمن ز جای • بر آنم که بخشند رای رهنمای • زشاه آنکه برتافت دولت کی
ست و او نیابیم الا که • اشارت علیه نفاذ یافت که بعد و جرانغار تشابه تا مخاده پاستان الامر مبادرت نمود و بهادران ازما بازوی
جلادت و اقتدار بکشود بیت روان شد بکردار شیر دلیر • شکی بجنک اژدها بی بزیر • جنین تا بلشکرگه رومیان
همی تافت بر سان شیر ژیان • صف لشکر رومیان بر دریدن • کسی از یلان خویشتن را ندید • و دلاوران افرنج نیز در مقابل
دست تهور بر آورده مقاتله بکشاد و کوششهای مردانه می نمودند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده بجد یکدیگر براندند و آخر الامر ظفر
پیشکان لشکر منصور غالب آمدند و ما را از روزگار بر آوردند و بر بالای اوزبجی و سپاه که برادر زن قیصر بود با لشکر مخالف بشکوه ایشان آراسته
بود برآوردند پیاده بسیار در زیر دست و پای اسبان لگدکوب هلاک شده عرصه فنا گشتند بیت بکشتند چندان ز رومی سپاه
که یکسان شد صحرا با خاک آوردگاه • به پیش صف رومیان کس نماند • و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک
و بازم آزمایان قول پیش راندند بسیه دشمنان تاختند و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق داد مردی و مردانگی
داده پادشاهان چرخ مخالف از بالای کوه جنیبه خط و اندوه راندند و بسی از ایشان را به تیغ کین کذرانیدند بیت
بر انگیخته شد عرصه رزمگاه • جهان گشت بر چشم دشمن سیاه • و چون آثار ضعف و فتور در سپاه مخالف معروض شد برخ
امر عالی صدور یافت که سایر شهزادگان و نوینان بیکبار حمله کنند بیت بفرمود شاه سپهر احتشام •
که لشکر بجنبش در آید تمام • بجنبید لشکر سراسر ز جای • بفرمان سلطان کشورگشای • از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه

و شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و طغرل و مبشر و عمر تابان و پیرعلی و دیگر امرا و ازین امیر
زاده شاهرخ و امیرزاده خلیل و امیر سلیمانشاه و رستم طغی بوغا و سونجک و علی سلطان و دیگر چنان باتفاق حمله
کردند و مجموع عساکر گردون مآثر لجام ریز بمخالفان تاختند و نیران محاربه و قتال بنوعی اشتعال یافت که پی سابقه جنگ
بزرگ کیانیان و تورانیان در منظر روزگار جلوه گشت و داستان هفت خان رستم و اسفندیار اعتبار نماند نظم
دلیران ایران و توران سپاه ❊ گرفتند بر لشکر روم راه ❊ جهان تیغ آتش ببارید از ابر ❊ که مریخ آهنگ کردون بجان زینهار ❊
زمین خون درو یحی درآمد زکین ❊ هذا الطلوع روی [illegible] ❊ عزیز و کوه که بدید گوش ❊ پای اندر افتاد [illegible] دوش ❊
ز بانگ اسب کوه شد خیره شد ❊ زگرد سپه چشم‌ها تیره شد ❊ تو گفتی که دریا بجوش آمدست ❊ ستیزنده مرد در خروش آمدست ❊
زمین گشت کافتاده [illegible] کین ❊ زمین پشت شد تا بچرخ برین ❊ زمین خون که از کشتگان شد روان ❊ جهان گشت دریا که از ناگهان ❊
کوه‌ها بیاد نه سر [illegible] ❊ کوه‌ها نهاده رو در کمین ❊ و در این زمان که امیرزاده محمد سلطان بانعقاد دشمن را پایمال شکوه
لشکر شاهزاده را از آن بلندی راند بجای ایشان برآمد و چون ایشان بشاهزاده پیوسته بودند روی جلادت بجانب مخالف آورده
جنگ آغاز نهادند و چون ایلدرم بایزید بلندی برآمد اطراف لشکر خود را احتیاط کرد میمنه و میسره را شکسته دید
یافت حیرت بر و غالب آمد و از سپاه بانعقاد و جوانان که متفرق شده بودند جمعی از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند
حضرت صاحبقرانی با امیرزاده شاهرخ روی بیزدی دولت قاهره بقصد قبض آورده نامور تحقیق در نیزه برابر آمدند و امیرزاده
میرانشاه نیز بالطراف بانعقاد و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه از جوانقار متوجه شدند و مجموع سپاه ظفر پناه از اطراف
روی بایشان نهادند شدید ایلدرم بایزید [illegible] لشکر را چون شکاری که در میان گرفته بیت
گرفتند شان یکسره در میان ❊ سواران خاقان صاحبقران ❊ جهان آتش افروخت از گرز و تیغ ❊ که گفتی [illegible] باره میغ ❊
قیصر بقیه روز [illegible] که بربای جلد [illegible] باهاداران سپاه خود را نگاه میداشت و هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه بپیچید
از آن بالا فرود آمدند و بضرورت روی اضطراب بصوب فرار نهادند عساکر گردون مآثر که جلادت ایشان را پایان کردند و بیاری
[illegible] هلاک کردند و ایلدرم بایزید [illegible] از میان بدر رفت و فوجی از سپاه ظفرپناه بنکامشی [illegible] ایستادند و [illegible]
بیت [illegible] توران میان ❊ همی تاختند ای رومیان ❊ بشمشیر و تیر آتش افروختند ❊ همی بوم و بر شان همی سوختند ❊
بسی رومیان در هم تاختند ❊ و بسیاری از ایشان [illegible] ❊ ز رومی و زرومی آورد گرد ❊ [illegible] ❊
[illegible] از تلقین تقدیر [illegible] مصدوقه لکل اجل کتاب [illegible]
از تشنگی فوت شدند چه آفتاب در ششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و در آن مرحله که ایشان [illegible] آب نبود

و چون نسیم

بانواع تحف و هدایا در صحبت ایشان ارسال نمود و امیرزاده ابابکر آن سلطان را با شش نقتای بدرگاه عالم پناه فرستاد
و میان بر سار کی [illegible] که در مرحله‌ات عقبات بسیار درخت طول آن زیادت از چهار فرسخ [illegible] انجماد
بر جیب کرد آتش نهادند تا از آن مضایق خلاص یافتند [illegible] خاک [illegible] و آتش [illegible] چشمها
چغتایان غارت بآن پیش برده بودند و چون فرستادگان شاهزاده به [illegible] چغتایان فرصت غنیمت شناخته
تیغ انتقام برکشیدند و از اطراف و جوانب بایشان ریختند الحق جای آن بود که [illegible] جهان [illegible] دست برآید
که عقل برگشت [illegible] دست جلادت [illegible] ولیکن از نیروی دولت قاهره محمد قوشچی [illegible] ابراهیم و احمد
و فخرالدین و محمد قلندر و خضر ابقه صدمه پای تجلد و ثبات فشرده دست شجاعت به تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند
و با آن گروه انبوه جنگی کردند که چشم زمانه مانند آن [illegible] ندیده بیت بر [illegible] آن گروه [illegible] ❊
[illegible] بر کشاده [illegible] ❊ به پیکار خونریز و شمشیر تیز ❊ [illegible] ❊ و چون چغتایان دو کس [illegible]
نهادند ایشان به تعجیل تمام براندند [illegible] درگاه عالم پناه رسیدند و [illegible] اخبار عرضه داشتند
و [illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible] قیصر [illegible] ضبط [illegible] و شمس الدین
المالیغی [illegible] فرستاده [illegible] صاحبقران [illegible] استعداد [illegible]
آنجا را بجمله عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان از ولایت [illegible] ساوه [illegible] امیرزاده ابابکر
[illegible] امیرزاده [illegible] و امیر [illegible]
[illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible]
ابابکر [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] قیصر [illegible] نکاح [illegible] ذکر احوال سلطان حسین و امیر سلیمانشاه
که بجانب [illegible] رفته بودند امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه که با جمعی امرا نامدار و فوجی تمام از عساکر
[illegible] بطرف جانقار [illegible] ترکمانان را بغارت [illegible] شهر و قلعه [illegible] امیر سلیمانشاه [illegible]
محافظت اهالی آن بلاد [illegible] نصب کرده [illegible] شهر [illegible]
و حوالی و اطراف [illegible] و قوم [illegible] لشکریان [illegible] آن [illegible]
آمدند و شهرها [illegible] امیر سلیمانشاه [illegible]
کرده ضبط نمودند [illegible] لشکریان [illegible] بدرگاه عالم پناه
فرستاد [illegible] خواجه شیخ علی بهادر متوجه ولایت [illegible] ایشان را غارت کرده تا [illegible] و از مخالفان

هرکه در معرض افتاد و هرچه یافت عرضهٔ قتل و تاراج گشت وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ و خزاین تیمور ملوک
بر ساکه امیر شیخ نورالدین ضبط کرده بود قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده با زن و فرزند و متعلقان ایلدرم بایزید
و کنیزکان چنگی او مجموع پا در روند و هم در کوتاهیه بعز عرض رسانیدند و مرحمت حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید که دسپینه
دختر پادشاه افرنج بود دختر و سایر متعلقان پیش او فرستاد و از یامن مکارم اخلاق خسرو دین پرور آن عورت
که تا غایت در حمایت قبص بکفر کذرانیده بود بشرف اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین محمد جزری هم آورده بودند بدولت
دست بوس مبارک سرافراز گشت و منظور کرده اکرام شد و امیر محمد بر قرمان که اکنون از نده سال باز در بند ایلدرم بایزید مقید بود
بدرکاه صاحبقران مؤید آوردند مراحم ملکانه و مکارم خسروانه نظر عنایت کردانیده بخلعت و کمرکانی محترم ساخت و تمام ولایت
قرمان از قونیه و لارنده و اقشهر و انطالیه و علائیه با توابع و لواحق با ولاد او ارزانی داشت و از یمن التفات آنحضرت
ممالک مذکوره الی یومنا هذا بید و بعد از قبضهٔ فرمان اولاد او مقرر و مسلم داشت

گفتار در نهضت فتح آیت از کوتاهیه

حضرت صاحبقران بعد از یکماه در یلاق کوتاهیه بعیش و کامرانی بکذرانیده بود و از آنجا بعزم دشت آپلا
کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان که امیر شمس الدین را در شهر نیز ضبط اعرق باز داشته بود و عازم درکاه عالم پناه
شده و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و سونجک بهادر ملازم رکاب سعادت انتساب بودند در اثناء راه برسیدند و بر اردوی
کیهان پوی پیوستند و بسعادت زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که ملهم بود بمصالح ملک و ملت
فرمان داد که صاین تومر و مراد باد رسمش در هرجا که باشند حاضر شده جائی دیگر در فنا حکم قضا ذات بوقوع
انجامید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر و امرا که با او بودند برحسب اشارهٔ علیه از آنجا بازگشته و در برسا
با غرق پیوسته و رایت نصرت شعار بجانب شغور بلغ روان شد و از عقب کذشت حوالی الثمن الثالث برغزلی تره قبه
بارگاه سپهر اشتباه محاذی ایوان کیوان گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فرمود که از بیقه تعلق بذوده اثر فرمان داد و دات
محل بار مجلس انس انعقاد یافت و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت و لدان و غلمان ماه چهره خورشید جبین بازهای نوشین
باکواب و اباریق وکاس من معین بگردش درآوردند و مطربان عشرت کامرانی حواشی بساط نشاط ابعنو مشتهیات
طباع معرور و فاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون بگسترانیدند و اطراف بزم جنت مثال بنازنینان صاحب جمال
و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون مزین و مشحون بود و دیگر تکلفات و تجملات از حد عد و اندازه اوهام و ظنون بیرون

بیت بزمی از روضهٔ جنان خوشتر * ساقی و باده حور و کوثر * از مراد آسمان جو خواسته * همی رفت طلب حاصل *

و از آنجا مکارم پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب داشت تا هنگام دنیم مرارت زهر قهر و انتقام چشیده در وقت بزم حلاوت

فرس

خوش مزرت و کام بکام جانش رسد و چنانچه از دست موقف باشد لشکر سینه طپید از فرحت مقام الفت و استمالت
چه کینهٔ امن و طمانیت آمد کرد و مایین پادشاهی در دم بزم رعف و لطف و مکافات و مراعات و قهاری و بدیهای
و صحبت کرمی و سازگاری و بت و کناه و کرفت و از شایع نماید و چون او را بمجلس در آوردند عواطف خسروانه او را بانواع
نوازشها جبره کرده و جراحت سینه اش را بتازه مراهم ارزانی داشت و کیفیت آنکه اش را از نقود درگونه لطایف موعود ساخت
از آنچه تفویض سلطنت ممالک روم بر قرار معهود مطمع ساخت بکاسه الامال بالجبال اندوه و طالع از لوح ضمیرش بکلی شسته
شد و بسیمی مقالات مجدد رونق افتخارش بتاج استظهار نهند گشت بیت کر نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد *
دلو چرخ از دوزخ آب زمزم دکوثر کشد * در سپهر قهر او بر آب دریا بگذرد * جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد *
و بعد از آن رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده روی توجه بصوب شغور بلغ آورده عون ربانی در حراست و نگهبانی و تایید
آسمانی کافل حصول آمال و امانی و لله الحمد و المنة و فی کل الامور توکل علیه

گفتار در فرستادن و رسیدن قصاد و ایلچیان جابجا و از هرجا

حضرت صاحبقران ذات مولانا تاج الدین احمد بر شیخ شمس الدین محمد جزری را برسالت مصر نامزد فرمود
مضمون رسالت آنکه باید که تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درکاه ما شد با دیگر ممالک ایران و توران انضمام
یافت می باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام و خدام و ملحقات آن ممالک بالتمام بعز القاب همایون و نام ما زینت پذیرد و
اتلمش را دادن روانه ساخته باین جانب فرستد و اگر قصور رعقل و غرور نفس در امور امور اندک فتور و قصور جایز
دارد بعد از مراجعت روم لشکر متوجه مصر خواهد شد و قاعد رسن اند و قاصدی چند با فتح نامه روم همراه
او کرده بتاریخ یوم الجمعه غرهٔ ربیع الاول سنه خمس و ثمانمایه از آن طرف ساخت و مولانا عمر برحسب فرموده بایشان تا عدالیه
برفت و هم از آنجا کشتی نشانده تادر و بسه اسکندریه آمد بمصر شتابند وقت باز گشت و زمان منگام کوتاهیه مرکز اعلام و
خیام سپهر احتشام بود صاحبقران خورشید غلام قاصدی چند ارسال فرمود دو نفر بقسطنطنیه که باستنبول
مشهور است پیش تکور فرستاده و طلب جزیه و خراج فرموده و دو نفر دیگر پیش اسلمان چلبی که با ریقه کریخته بوده و در کار
حصار که بدریا نشسته مقابل استنبول ساخته بود فرستاده و پیغام داد که بدرکاه اسلام پناه می باید آمد یا ملک فرستاد و اگر نه
لشکر کامیاب بشتاب متوجه آن طرف آب خواهد شد و بعد از آن قاصدان استنبول باز آمدند و تکور ما ایلچی همراه ایشان
کرده حاصل کلام و مؤدای پیغام او اظهار بندگی و امتثال اوامر و نواهی را با قدام متابعت فرمانبرداری ایستاده و با ایلچی
قلوریه تحف و هدایا و تبرکات بیشمار فرستاده حضرت صاحبقران جزیه بر ایشان مقرر کردانیده و قرار داد که ان قبول آن
ما بعهد و میثاق مؤکد گردانیدند عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون

رایت کشورگشای بموضع لحق رسید قاصدان از پیش اسلان چلبی معاودت نمودند و او شیخ رمضان را که
در زمان پدرش منصب ارجمند قضا با شغل خطیر وزارت در سلک جاه کشیده بود برسم رسالت با بیی پیشکش از
جانوران و اسبان و طغوری فراوان و غیر آن با ایشان فرستاده بودند و عرضه داشته که بنده از جاکران درگاهم و چون
مرحمت آنحضرت بذمم رقم عفو بجرایم جرایم کشیده در مجلس عالی راه نشستن کرامت فرموده است بنده با برادر خویش
بنا استظهارات مرکاه که اشارت علیه صدور یابد بی توقف باستان سلطنت آشیان شتابم و کمر بندگی بسته بوظایف
خدمتکاری قیام نمایم صاحب قران سخن او را بسمع رضا اصغا فرموده زبان گوهرافشان راند که گذشته پیوند
واقع شده و نگاشته قلم تقدیر وقوع یافت اکنون از گذشته درگذشتیم می باید که بی توقف متوجه شود تا حجاب
وحشت بکلی مرتفع گردد و آثار عنایت در تیت ظهور پیوندد و شیخ رمضان به کمر و کلاه سرافراز گردانیده باز فرستاد
و سلطان محمود خان با امیرشاه ملک بجیقتون رفته بود بواسطه مرضی که طاری شده در کجک یلغ بجوار رحمت حق پیوست
و چون خبر این واقعه بحضرت صاحب قرانی رسید آتش حزن در کانون اندرون اشتعال یافت آب رقت از دیده مبارکش
باریدن گرفت و زبان توفیق بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و در ماثار راه امیر شاه ملک که با دیگر امرا و لشکریان
بایلغار رفته بودند کجک یولق واقعه و در عالیه که برکنار دریا واقع است مرمت ساخته در عالیه شیخ علی سلدوز
و شیخ حاجی سلدوز در ماثار محاربه سپری شدند و از آنجا شب دریا عبره کرده سواحل دریا کنار را مجموع غارت نمودند
و تمام ولایت من تشاو نکایلی را تاراج کرده ویران ساختند و با غنایم موفوره با حاله الباب المحصوره مراجعت نمودند
بعسکر ظفرقرین ملحق شدند و در وقتی که جمشید خورشید معادل برج حوت میفرمود آفتاب رایت فتح آیت
سایه بر شغول لغ انداخت موکب ظفرقرین در آن سرزمین نزول فرمود و سید خواجه شیخ علی بهادر که پیشتر بجانب
الماتیه بجیقتون رفته بود چنانچه سبق ذکر یافت بعد از مراجعت بشغول لغ آمده بود و چون آن محل گرمسیرت
و هوا ناخوش و خاصیتی دارد و بعضی از لشکریان که همراه او بودند بسبب انحراف مزاج زمان حیات منقضی شد
و او را نیز مرضی عظیم طاری شده بود حضرت صاحب قران بموجب فرموده من سلم یعود مسلما غدوة الا صلی علیه
سبعون الف ملک حتی یمسی وان عاده عشیة صلی علیه سبعون ملک حتی یصبح و کان له خریف فی الجنة علی قائله
افضل الصلوات و التحیه سایه التفات بعیادت او انداخته و شدت مرض او را بنظر حضور پر نور شربتی شفا
بخش ارزانی داشت و زبان حال مریض بنحوی این قریض مترنم گشت **بیت** نشان هستی من زان جهان میداد
امید لطف تمام باز در جهان آورد ○ و در آن حوالی چشمه بود که آب مرجان رنگ میگه سنگ می شد و لشکریان از آن

پادشاه زاده

پاشا میذند و سبب هلاک ایشان گشت والله اعلم **گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق** حضرت صاحب قران با پادشاه
زادگان و نوینان در باب قشلاق مشورت فرمود و هر یک از شاهزادگان و نوینان کرام و امرای عظام را شهری تعیین
فرمود که زمستان در آنجا بگذرانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بلاد و ولایات اطراف را تاراج داد
مرزبان ایلی بر شهر مغنی سبار قشلاق کند شاهزاده از نیکی شهر به سالوج کرده متوجه مخالیغ شد و در آن محل چند روز توقف
نمود و از آنجا ایلغار فرموده به بالاکستری رفت و آن شهر و ولایت را یاد تاراج برداده و در بهر مرغزاری فرود آمد و چون
از شب پاسی بگذشت الیاس سوباشی بکرومی ابوی از جتاغان که در آن حوالی بودند شبیخون آوردند و دو فداوار که به جنداول
رفته بودند خبر به رسانیدند مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از سپاه بجیقتون متفرق شده بودند و جمعی که
در اردو بودند غافل غنوده شاهزاده سوار شده و از اردو بجهه برفت و امیر جهانشاه و دیگر امرا هم در آن شب جمع آمده حمله آوردند
و مجموع آن بی باکان سرها بدست انتقام از پا در آوردند و بعضی مرغزار فرود آمدند و بنه شاهزاده که در عقب بود برسید
و چند روز در آن محل توقف نمود و امیر جهانشاه و امیر سونجک را با لشکر بجانب بیرعه فرستاد و ایشان آن شهر را با ولایت
غارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را تا مخزن معرفت تاراج ساخت بعضی سپاه رفته در آنجا قشلاق کرد و بعضی سپاه در دلنی
کوهی واقع شده انهار ش جاری و آبها در غایت عذوبت و سازگاری و هوای زمستانش لطیف تر از نسیم بهاری و جهت
قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جانقار ولایت کرمان ایلی مقرر گشت و شاهزاده نزدیک الغ یلغ و کجک یلغ قشلاق
فرموده و حضرت صاحب قران از شغول لغ بسعادت و اقبال روان شد و چون بجو غول لغ رسید که شهری بود مشحون بانواع
نعمت و میوه های لطیف الملی اثر خلعت المانی ارزانی داشت و بجز ارزال الامانی که هسته ذکر آیا بهیج وجه تعرض رسانند
و موکب گیتی ستان از آب مند ولس که تورتاش برسر آن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و در آن محل امیران من تشا امیر
محمد و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمده سعادت زمین بوس دریافتند و هر داب پیشکش کشیدند و امیر پادشاه ایشان
را از نیامن اقران بمزید التفات و عنایت مخصوص داشت بخلعت کلاه و کمر معزز و موقر کرده اید و اسفندیار ظفر که از هانم
و امیر محمد را قبول کرده محصلان الیاس قوچین و فیروز شاه بیک روز شاه ترکت دار بجای خود باز کشید و چون رایت فتح
شعار بکلی حصار رسید چند روز در آن محل توقف افتاد و نواب محصلان المال اینی توجیه کرده تحصیل نمودند و در آن
حوالی کوهی بود و در وی بیت نقل از جتاغانی بیک آنرا پناه ساخته که از لشکریان جهت جمع و علف بآن کوه میرفت متعرض
میشدند و بقتل و نهب اقدام مینمودند و چون بر توقف حضرت صاحب قران بر آن حال اطلاع افتاد شهنکام اشارت فرمود
و فوجی از سپاه کینه خواه متوجه شده آن کوه را در میان گرفتند و سپیده دم که از عکس تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت

حسب فرط خاک کوه را از خون ایشان گلگون ساختند و از ان بذکره اهل ان دیار نگذاشتند و از انجا بعسکر ظفر قرین باز گشتند
و در ان موضع مولانا عبد الجبار خوارزمی که بیمار بود بجوار رحمت حق پیوست و رایت کشورگشای بعد از چند روز از
کنار حصار نهضت نموده در کنف حضرت آفریدگار روان گشت و چون شهر ایاسلیق مضرب خیام نزول همایون گشت چند
روز توقف فرموده بعد از استیصال مال امانی از برای محافظت انجا داروغه تعیین نموده و بنصرالله تعالی را بضبط اموال
باز داشت و در ضمان امن و تائید ملک دیان از انجا روان شد و بنظام تمام که از مدن شهیره روم است نزول فرموده و محصلان
سعی کرده وجوه امانی بتحصیل رسانیدند و جمعی که با امیر محمد منتشا بدر رفت کردن مال رفته بودند با نقود و الوان و اسبان
و دیگر چهار پایان و انواع علف و هدایا و پیشکش که امیر محمد شاه ارسال نموده بود بمحل رسیدند و آنها را بعرض رسانیدند
و در بن اثنا بسامع علیه پیوست که ازمیر که در یا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده از سه طرف
محفوف بدریا و از یکطرف بخشکی و خندق فرو برده اند و هرده و از اندرون تا به بالا بسنگ و گچ برآورده و حشری عظیم از
افرنج در هم انجا جمع آمده و آنرا ازمیر خوانند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت
انجا روند و نذور و صدقات رسانند و بمسافت یک تیر پرتاب از ان حصار در قلعه دیگر است برسر کوهی و آنرا
ازمیر میگویند و مسکن اهل اسلام است و در میان اهالی این دو حصار لیل و نهار بساط محاربه و پیکار گسترده است
و چون ازمیر گبران را سه طرف آب دریاست پیوسته از اطراف بکشتیها توجه می نمایند و ذخیره و ... و اسلحه
و اسباب جنگ و سایر ضروریات انجا می آوردند و چون مردم آن مقام در کوشش بلاد اسلام پای مخالفت فشرده و بمقابله
و مقاتله اقدام می نمایند افرنج باستظهار بسیار و استحکام تمام بنگاه داشتن آن سعی می نمایند تا غایت از اهل اسلام کسی
را دست استیلا بر ایشان نبود و هرگز جزیه و خراج بهیچ پادشاه نداده اند و دایم دست طغیان و عدوان باخذ و اضرار
اهالی این دیار گشاده مراد پدر ایلدرم بایزید بکرات کما اجتهاد بتسخیر لشکر کشیده و بعد در سعی کوشیده و بفتح آن نجاح
نیافته بود و ایلدرم بایزید نیز هفت سال آنرا محاصره کرده و بجایی نرسیده و مسلمانان از ان حصار خرابی بسیار دیده
اند و میان ایشان دایم قتل و کشتن می باشد و چندان خون بدریا میریزند و لله الامر من قبل و من بعد
گفتار در رفتن امیرزاده بازمیر و فتح آن چون صورت حال انهی رسید و ملوح ضمیر حضرت صاحب قران گشت
عرق عصبیت دین و حمایت اسلام در حرکت آمد و دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ایشان برذمت همت خسروانه واجب
دانست امر مطاع صادر شد که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا متوجه آن قلعه شوند بطریق
سنت اول رسول فرستند و ایشان را ... غزا احدی ... الصدقات ... الکلمة ... دعوت نمایند و اگر سعادت

... و زیبد بسلطنت بی گزند در ان مملکت بسایه رعایت و حمایت عهد عقیده جلال از عداد جهان گیریان است
اسباب بزم بی تکلف و حاشیه بساط کامل در قدرت و شوکت و استقلال مخلوق تمامی تقصیر نتوان کرد خاطر همایون از توقف
اسباب بهجت و مسرت پرتو التفات بر عیش و عشرت انداخت و در بزم امانی و شاخ افراح و شادمانی از حصول مراد سبب
احتشام در فیض جهان بهرام انتقام بر جیس احترام انتظام یافت بیت شاه توران ستان ایران گیر • روم تسخیر کرده قیصر اسیر •
چون همی شد بخود بفتحات • شاد بنشست و بزم عیش آراست • و از صباح تا رواح اوقات فرخنده بحاح از برای استراح
بنشاط و در نظارهٔ ملاح مصروف داشت بیت تا با می و معشوق توان بردن بسر • عاقل نکند هوای کار دیگر •
ساقیان ماه رخسار شیرین گفتار باده لعلی تلخ خوشگوار درداد و مغنیان خوش آواز نغمه پرداز بزبان بهجت و انبساط بادا
این سرود برکشادند بیت زمین خرم است و زمان شادمان • بعیش و دی شاه صاحب قران • جهاندار دریا دل کوه کن •
کز وگشت پیدا کیتی ستان • خداوند هند و خداوند چین • خداوند توران و ایران زمین • از و شاد باد از دل حق •
جهان باد از و زینت و رونق • بماناد جاوید در عز و ناز • بکام دل دوستان سرفراز • و در تضاعیف این احوال سپاه
قتل و غارت اطراف و جوانب تاخته برده چندانکه اسباب و اموال بدست سپاه افتاد که شرح آن نتوان داد که اسپ و غلامان صاحب
کمال شدند و آنرا که احتیاج هزار دینار بود ... بیافت انواع نعمتها بدیشان داد الله خیر الرازقین و حمت پادشاهانه اموال
و ذخایر تورتاش که در انجا بود ضبط و تصرف خزانه نمود و آنچه بوده ... امرا و لشکریان قسمت فرمود بیت
چو دریا در بزم پیش چه خاک • ز بخشش ندارد بدل ترس و باک • ز الماس اهیاد و زرنیز باد • خرد بخت او را فروزنده باد •
شهزاده بخشش لهذا • ز جمع و خزائن بباد آکند گفتار در رفتن امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا
رفته بود چون امیرزاده محمد سلطان بحسب فرمان بالمغار از کوتاهیه بجانب برسا روان شد بنیع و نجات بتعجیل براند که
بالوسی هزار سوار پیش عزار سوار ایشان رسیده و چون نامه رایات اقبال شاهی از افق آن دیار برآمد که اسلامجلبی پسر
رسید بود از غایت اضطرار ... کشتی در آب نشست و به ایلچ نیز بشنید و روان بدر دو از اعیان الملی مملکت پیر وکیل
مکنتی بود عیال و اموال برگرفته بعضی بکوه کشیدند که برسا دامن آن واقع است و جمعی با ساحل دریا گریخته بودند و لشکر
که دنبال او از عقب ایشان شتافته همه را دریافتند و غارت کرده و قید اسارآوردند و از جمله شیخ احمد جزری با کتاب
برسا و شیخ محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد قاری و دیگر اشراف و موالی برون رفته بودند و در صحرایی که باد رسیده
و غارت کرده با بهتری بگرفتند و پیش امیر شیخ نور الدین بردند و زن و دو دختر قیصر دختری شهزاده پنهان شده بودند
و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید او را از جهت پسر خود مصطفی نام خواستاری نموده بود با متعلقان در برسا بوده

م اینها و هم آنها جهت سپاه منصور افتاد و چون گفته شد که سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان که نام هنگام از بیم لشکر بهرام انتقام
گریخته بودند و به روم آمده و سلطان احمد دیگر باره بیغداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته و چون قرا یوسف سپاه ظفر
پناه دید که بحوالی قیصریه رسید از بیم سالکر بخت بود و بطرف حلب و عرب رفته بود و چون برسا که تختگاه روم بود بی
منازعی و معارضی جهت تسلط و استیلای بندگان حضرت افتاد امیر شیخ نور الدین بقلعه در آمد و خزاین ایلدرم بایزید
که مشحون بود بنفایس اجناس بقیاس از زر و نقره و از لآلی و جواهر نفایس و اقمشه و اثاث فاخر و سایر تنسوقات
و تجملات از هر گونه ذخایر مجموع بتحت تصرف و ضبط در آورده و از بتکچیان دیوان اعلی علی سمنانی و سیف الدین توفی
ثبت محاسبات آن اشتغال نمودند و بعد از انضباط اموال بر کریمه إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا بظهور پیوست
و تمام شهر را بکشت نهب و تاراج باک قهر آتش افروخته و تر و خشک در هم سوخته جز از خانهای ایشان از چوب می باشد
و چون لشکریان از عقب ایشان بودند برسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل روان شد و امیرزاده ابابکر بابادة
بزرگ از طرف دست راست بجانب ازنیک فرستاد که از معظمات مدن و امصار دیار روم است آب و هوایش مشهور بخوشی
و سازکاری و سور حصاری از سنگ تراشیده در غایت بلندی و استواری و بر در یک دروازه اش دریاچه ایست که ... دو
و آبش در نهایت عذوبت و خوشگواری و در نزدیکی بغاز اسکندریه و کذا انطاکیه و استنبول واقع شده و امیر سونجک
با لشکری جرار از طرف چپ بصوب کاتنه و دریا کنار روانه ساخته و ایشان آن نواحی و اطراف را تاخته کرده تا ساحل
بحر بغاز رسیدند و چون امیرزاده ابابکر بازنیک رسید و تا کنار دریا تا ساحل را از خون دشمنان دریایی دیگر ساخت اسلام
جلبی در آنجا بود و کثیری عظیم از جیتاغان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند لیکن چون صولت لشکر ظفر لوا که نشان
دریای سپاه دیگر باره معاینه بدیده دانست که قوت مقاومت با ایشان در وسع طاقت مردم روم و سپاه آن بوم باشد نیست
بیت — دل بدریا که ده و کشتی نشست • وز نهیب لشکر سلطان برست • و گرین هنگام فرو دی بود است از آب بغاز
بگذشت و به بریقه گریخت و زن و کوچش اسیر سپاه کشور گیر شد و چون لشکر فیروزی اثر شهر ازنیک را غارت کرده خراب
ساخته و تا کسی ساخت مخالفان ما باقی ماندند و بر انداخته و از تاراج و اسر آن حدود و نواحی پرداخته امیرزاده ابابکر
خبر فتح ازنیک با امیرزاده محمد سلطان فرستاد با نمود که تمام این ولایات بحوزه تسخیر و تصرف در آمد و اسلام جلبی
بگریخت و از آب گذشته خود را بزاد حیله بیرون انداخت و شاهزاده در مرغزار مخالیج نشسته و چون این خبر باو رسید
صد مرد گزین را تعیین فرمود که بشارت فتح ازنیک و کیفیت سایر احوال به ابلاغ حضرت اعلی رسانند و شغادی
که چون شاهین دولت همای آیت مرغ امید را از هوای سعادت شکار کرده و بال افتخار در فضای کامکاری طیران نموده

بادیگر